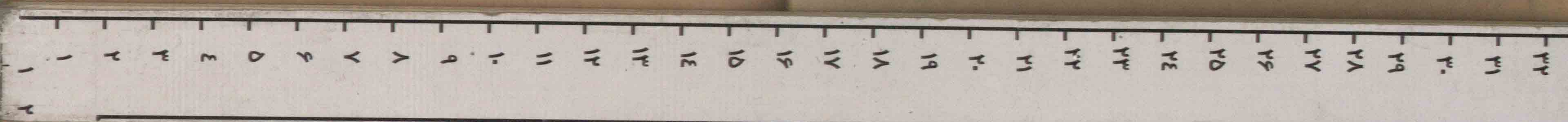


jabir.abbas@yahoo.com

صواعق البرهان في رد دلائل العقان

jabir.abbas@yahoo.com

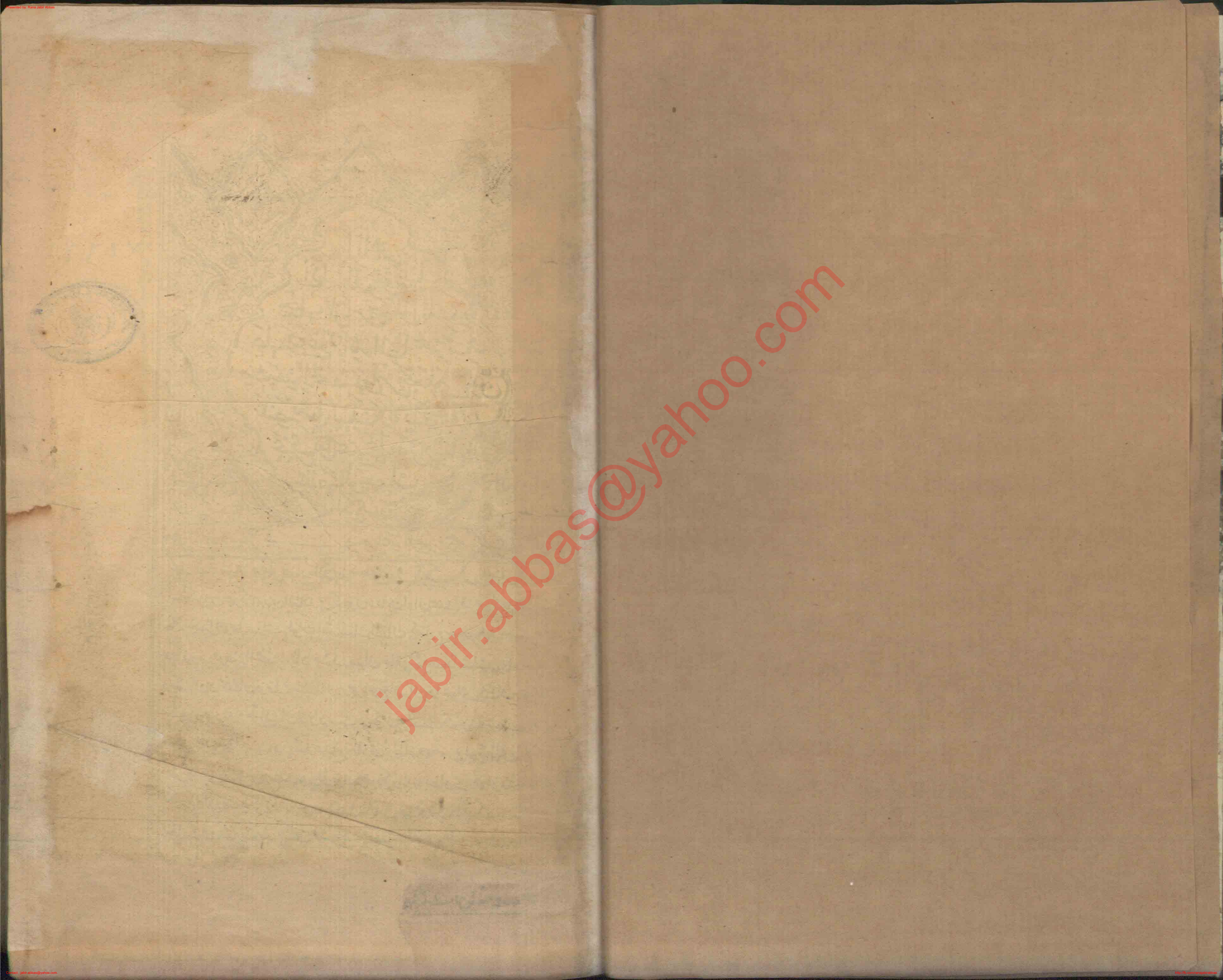
صواعق البرهان في رد دلائل العرفان



jabir.abbas@yahoo.com

صواعق البرهان في دلائل العرفان

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠





اداره معارف آذربایجان



الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد چنین گوید بنده
 مسکین این مجتهد کریم زین العابدین که چون در این اوان محنت قمران که از هجر حضرت
 خاتم پیغمبران علیه و اله صلوات الله الملك المثلان بکمر از و سپید و بیست سال
 میگذرد و او حنیفاً انصرفت مادام که در میان خلق تشریف داشتند بواسطه جور
 و ظلمیان دشمنان و غلبه شیطان بر بنی نوع انسان و اغوای ایشان مظلوم و
 مقهور بودند و حق ایشان در دست دیگران بخصب فته بود و بسبب حکمتها که
 موقع بیان آنها نیست در صدد دفع اغادی بر نیامده صبر بر آذیتهای آنها نمودند
 حتی زانی قتل خود شدند و از خود دفع نکردند و اغادی هم از خداوند شرم
 نکرده و از پیغمبر خدا از رم نغز و شبنم باهل بیت او کردند آنچه کردند تا آنکه نوین
 خلافت و وصایت با امام ثانی عشر حضرت صاحب الامر و العصر الزمان صلوات
 الله علیه و علی ابائه الطاهیرین رسیدان نزد کواند نظر مخان حکمتها که منظر
 نظر اباء طاهیرین بود و مصلحت زاد و صبر و پند

مثل اباء طاهیرین علیه السلام صلوات الله علیهم در میان خلق راه برد و دست روی
 دست بگذار داد اغادی بیکدارند که جانی بسلامت بیرون ببرد و اگر دست بیرون
 بیاورد و از خود دفع کند تا حکمتها که منظور نظر بوده است تمام نمیشود این بود که
 صلاح زاد و غیبت دبد که هم صبر فرموده باشد و هم وجود مبارکش ساله بماند
 و زمین خلل از وجود و حق پیغمبر صلی الله علیه و اله نماند این بود که در سینه و پیش
 و سینه از هجرت تقریباً غیبت را اختیار فرمود و ناچندی خواص و امناه کاهنکا
 بر بارش مشرف میشدند و بعد همان قدر هم بایش میزد و شد مکر هر چه
 بجست لا یفرق غد مشی و سینه باری و اذان و شان تا کون هزار و شصت سال
 میگذرد اما اغادی که خلقتان معلوم است و شیطانهم از اغوای آنها فراغت
 حاصل کرده با ضلال این مسا کین در میان پر داخته است و هر روز بدعتی
 ناز و در میان ایشان در این باب میگذارد بفرمایش حضرت صادق علیه السلام و
 بقسمی ایشانرا که راه میبندد از جمله اغاد عوی است که مدتی قبل مبرز علی علیه السلام
 مبرز از منتهی آزادی نمود که اول ادعای بابیت و نبایت خاصه از امام علیه السلام
 کرد و بعد ملا حظ نمود که مردم بسکه زمان غیبت طول کشیده است و ظلم و
 جور عالم را فرا گرفته طالب این هستند که کرد کبی جمعی شوند بلکه اسباب سایش
 برای آنها حاصل شود و در بند دین و ایمانهم نیستند که از بعضی ادعاهای او شنیده
 داشته باشند و هر چه بگوید با الطوع و النخبة قبول میکنند این بود که بعد از ادعای
 بابیت دعوی امامت نمود باز ملا حظ کرد که مردم تمکین و تسلیم از اینهم بیشتر
 است دعوی نبوت کرد و بحال خود شرح جدید و کتاب جدید آورد و بنا گذارد
 مردم را دعوت کردن و امر بجهاد نمودن تا آنکه خداوند دین پیغمبر را نصرت فرمود
 و او را خف و ول و منکوب نمود تا بعد بیکه از کرده خود ایشان شد اما خداوند شکا
 با طبع او نگذاشت که این سر و دست از ضلال خلق بردارد و با وجود ندانستی که
 داشت بفرمایش حضرت امیر علیه السلام بپناه هوی و نقیضات جویته از عقد هلاک و بعد
 و فانه مبرز از حسیله را قبول بعضی از ایشان بجای خود گذارد و خود پابدر که اسفل
 بخار خلاصه معلوم است که کبی که بخواند برای با صاحب الامر صلوات الله علیه

و با جد بزرگوار او نماید چگونه خداوند سلب کمال را از او مینماید تا بر عباد
و عیالی بطلان امر او را ظاهر کند این بود که بعد از آنکه بنای این دعوی را
گذارد اگر احیاناً سابق بر آن اندک علی هم تحصیل کرده بود خداوند از او گرفت
و بنا گذارد و مخرقات بهم بافتن و اسم آنها را کتاب و سنت گذاشتن و عوام کالافشا
هم از او قبول کردن از انطرف چون خداوند همیشه از برای **الحمد علیهم السلام** عده
و عیالی مهیا فرموده است که تقی کنند از دین ایشان تحریف غالبین و افتخار طلبین
و ناوایل جاهلین را این بود که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و رفع فی الدارين
اعلامه و بعد از آن بزرگوار فرزند دلبند را بجهنم ایشان اقامه ایام افاضه
و روحی فداه برخواستند و کمر همت بر میان بستند و با انواع ادله و برهین که
از ائمه ظاهرین علیهم صلوات الله علیهم در دست ایشان بود رد او را کردند و
قبایح اعمال و افعال و جهل اینها را بر مردم ظاهر کردند و الحق که اگر خلق انصاف
بدهند علامه بی بی نیستند که حق بزرگ بر اسلا و مسلمین را دارند زیرا که غیر از ایشان
احد این خدمت را با انجام نرسانید و این سعی و کوشش را نمود جز آنها الله عن
جیب الا سلام و المسلمین خبر جزاء المحسنین الحاصل چون شیطان ملاحظه کرد که
فضایح اعمال و اقوال این ظالم بر مردم شیء واضح شد بر آنکه اینها از میان ایشان
بعضی که اولاً بنا گذاردند انکار نمودن مخرقاتی را که از آن ملعون شنیده شده
بود و ضمناً بجهنم خود اصلاح کردن تا هر دو طایفه او گفته بود و هم در تقصیر محسوس
امه از متشابیهات کافی سنت و اخبار سابقین جمع نمودن و دروغهای چند بر آنها
اضافه کردن و بعضی اخبار صحیح حکم را در غیر موضوع که افتاد کردند و کتب باطنی را
خود در اثبات مدعای خود نوشتن از این قبیل هم رسائل متعدده از ایشان شد
امه است و مولای بزرگوار من اجل الله شانه و آثار برهانه از هر یکی جوابی شنیده
فرموده است نادراین اوقات که مشغول بمجواب یکی از آنها بودند و هم باز از فتنه همتا
اخر ائینا داعی دیگر در دهند و سنتا برخواست و موافق قول بعضی از عامه لغو الله
که غایب منظر را حضرت عیسی می دانند داعی عیسویت میکنند و جمعی هم کرد
او جمع شده اند و رسائل هم از او بنظر رسیده است که او هم مخرقات بهم بافته است

و مولای بزرگوار من عزم بر جواب دادن او هم فرموده اند باز رساله دیگر از یکی از بانیان
افراد اشرار در رسانیده اند که افراد لای العرفان نام نهاده و الحق در این کتاب پانزده اشتبا
کاری را بجا می گذارد که اگر جواب شافی کافی از آن داده نشود برای جامعین
از ضعیفها مسلماً این امر مشبه خواهد شد مگر حفظ خداوند شامل حال ایشان شود
و بخوانند و بینند و کوشش دهند و الا که کسی است که دینی بسبب این بیرون بیر
این بود که فرمان واجب از عیان از طرف قرین الشرف مولای بزرگوار من بامه این بنده
شمرنده صادر شد که تو هم البته در خدمت دولت ال محمد علیهم السلام سعی و کوشش
باید داشته باشی از این کتاب جوابی بنویس که رفع شبهه از مسلمین بشود و این بنده
ناچیز اگر چه خود را قابل اینگونه خدمات نمیدانم و بر جهل خود معترفم ولی از اینجا
که اطاعت فرمان ایشان را بر خود فرض میدانم ناچار از امتثال امر ایشان هستم
و بخداوند امید دارم که بعد از آنکه چنین تکلیفی از زبان ایشان باین ناچیز فرماید
او رفیق عنایت فرماید تا از عجزم بر اتم و قابلیت و ظرفیت مثل من گشت و الا مشایخ
ما شکر الله مساعیهم الجمله کوناهی در بیان تفرموده اند و انقدر تحریر و تقریر
در هر باب فرموده اند که هرگاه اندک شعوری باشد میتوان چیزها بگوید و بنویسد
شوخی که بعد از چند سال که بنای ثبت مواظود و در س مولای بزرگوارم راجع
فداه را گذاردیم که تاکنون بیست و دو سال میگذرد تا الان تقریباً چهار کرد که عباد
از دو هزار هزار بیت باشد از اینها ثبت شده سوای ضعیف و نالایق که
خود بدست خود فرموده اند چنانکه ما را قابلیت که بود و تصور و تفصیر هر در
فدایم و الا میبایست که سینه هر یک از ما مملو از علوم باشد باری غرض این است
که بر حسب فرمان واجب از عیان ایشان اقدام بنویسستن این رساله نمودم تا از
خداوند بنوشته بجز صاحب الامر استمداد میجویم که مرا توفیق دهد بر اظهار
فنا و بطلان امر این جماعت چنانکه خداوند خواسته است و انرا مستحق نمودم
الیه فی رد دلایل العرفان و در بیان محتاجیم بمقدمه و فصولی چند
مقدمه چون این مرد برای مسلمین چنین جلوه داده است که از معاد
کتاب و سنت بیرون نمیرود و در هر مقام ذکر ایان و اخبار مینماید و کاهی با دلیل

عقل صحبت میکند پیاره عوام متباین چنان می کنند که اولاً معتقد باینها است
 ثانیاً درست است که آن میکند و بجا و بموقع حدیث و بهر دلیلی که این است که فریب و
 مجورند لهذا باید اول تجلج در باب کتاب است و اجماع و دلیل عقل بنویسیم تا کلیه ملتفت باین
 بعد باصل مطلب پرداخت و این اهم مسلمانان ملتفت باشند که این بدیختان اول که این
 بدعت را گذاشتند بعد از کاری دست کتاب است نداشتند و بگویم آنها را ترک کردند بعد از
 آنکه مشایخ ما یافتند و بدو بطلان امر آنها را از اینجهت واضح کردند و مسلمانان از خواب بیدار
 شدند باین بود که ناچار از بی متابعتان کتاب و سنت رفتند و الا اگر کاری است کتاب و سنت
 داشتند از اول عقب این مخرقات که این بدیخت بهم نافت نمیرفتند و الله اگر همین حلاوت صرف
 ظاهر و اسکو کتاب و سنت را کسی اندک عقیده باشد مخرقات این مرد را بدعا اعتنا نمیکند
 بلکه از شنیدن آنها منفرج میشود چه تا اینکه اخبار الهیه را با الله در عداد کتاب است خاتم
 انبیاء است و بعد از آنکه ما از این سخنان چنان می بینیم که اسم اینها را با اسم کتاب است قرن کنیم و
 این بدیختان اینقدر در جبهه باینکه این مخرقات و اشرف از کتاب خدا میداند و اینمرد
 که اول ایشان باشد ادعا میکند که همه آنچه در قرآن هست در یک کلمه یا یک حرف از کتاب
 خودش میگذاورد باری امید است که شمشیر صاحب الامر بیرون آید و انحضرت ظهور فرماید
 و هر فرق باطله را قلع و قمع فرماید امروز سوا آنکه و بیان چیزی نیست انهم فایده بجو میکند
 که در دین داشته باشند که آنکه عدا میخوانند بی بی کنند و این اسمها را بر سر خود
 میگذارند و سبیل سبیل قرار میدهند خلاصه که چهار باب در این مقدمه باید بیان شود
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین
باب اول در تجلی از آنچه متعلق بکتاب خداست بدانکه قرآن مجری است که اگر حق
 و انش جمع شوند و یک یک بگویند که مثل قرآن و انبیا و وند نخواهند آورد و اگر علت
 مجر بودن از اینجهت خواهد بود که احکام نمیتوانند مثل انبیا و وند و کلامین و غیر اینها
 در این باب چیزها میگویند بعضی گفته اند که قرآن مجری است بجهت اینکه قدیم است یا حکما
 از کلام قدیم است لهذا مثل ان و نمیتوان آورد بعضی گفته اند که چون مخصوص شده است
 در فصاحت و بونه که خادق عادل است لهذا مجری است بعضی گفته اند که چون خداوند عز و
 جلت نمود از اینجهت که مثل انبیا و وند لهذا مجری است و اگر صرف نفور بوده بود میتوانستند

مثل انبیا و وند و بعضی گفته اند که چون میانی صحیح دارد موافق با عقل از اینجهت
 مجری است و بعضی گفته اند چون مشتمل بر اجتناب است لهذا مجری است و هم چنین
 از این قبیل وجوه و چون این مطالب خارج از محل نظر ما است و از باب مقدمه اشاره میشود
 لهذا تفصیل داده نمیشود و الا میسر بود که همه اینها بیانی است سنت بعضی مخالف
 فرمایش اهل بیت علیهم السلام است مثلاً قرآن قدیم است یا حکایت کلام قدیم است
 لهذا مجری است این حرف خطاست و الله و در بر آنها فرموده اند و خداوند در کتاب مجید خود
 میفرماید ما یا اینهم من ذکر من ربهم محدث پس قدیم است یعنی چه چیز فوق در میان آن و کلام
 سابق است که باین سبب قدیم است و سابق بر حادث پس خطاست و اما آنکه در فصاحت یا علی
 درجه سبب صحیح است و حرف در اینست که معنی این فصاحت چیست چه شده که این
 طور شده و اما آنکه خداوند عز و جلت صرف نمود از آوردن مثل ان پس خود قرآن مجری نیست
 و لکن صرف کردن خدا مجری است مثل آنکه تو اگر طفل غایبی را شنیدی و یک جوان مؤمن
 بسا قوی و توانمند طفل بیاید و توان از دفع کنی این طفلت از خانه بلکه از تو باشد
 هم چنین صرف خداوند در جمله مجر بودن خود قرآن ندارد کیفیت مجر بودن ان چیست
 و اما آنکه چون محتاج صحیح دارد مجری است بسا حرف غریبه است پس همه کلاماً علما و مکار
 مجری است زیرا که محتاج صحیح موافق با عقل دارد و لا یاتون بشیء یعنی چه و اما آنکه مشتمل
 بر اجتناب است همان اخبار غیبی است یا بر یانی که خالیه از اجتناب است یا
 جمله مجری است خلاصه باینکه در اینجاست و این قدیم است که سبب کلام آنها معلوم
 بشود عرض شد اما آنچه حق واقع این مطلب است اینست که مختصر ایشان میشود که شش چیز
 که مبنای الفاظ و معانی است باید باشد و وضع حکمت پروردگار بر این جاری شده
 است و جهات مناسب در هر معنی مخصوص یک رد و ثابت بلکه اگر درست ملاحظه کنی
 جهاتی ثابت است باینکه همه خلق خدای بید و نه ایند یا نه این است که در هر چیز
 چیز گذارده شده ثابت با اختلاف قوت و ضعف در کیفیت و کمیت و قوه و ضلالت
 و احاطه نامتناهی اینجهت مخصوص خداوند عالم است جل شان و هر کس را که او
 خواسته باشد ظاهر در همه که خواسته باشد چنانکه فرمود باینکه ما بین ابدی و ما
 خلفهم و لا یحیطون بشیء من علم الا بما شاء پس اینست که وضع الفاظ مخصوص بخلاف

از نزد خداوند بآنچه در نزد خودشان نبود و مردگان را زنده کرد و کور و بین را
شفاداد باذن خداوند و توحه خود را بر ایشان ثابت کرد و بدست خداوند بنادک
و ثنا محمد صلی الله علیه و آله و آفرستاد در وقتیکه اغلب بر اهل عصر خطب کلام بود
پس از ایشان را از کتاب خدا و مواظب او و احکام او آنچه باطل بود بان قولشان را و
تجته خود را ثابت کرد تا آخر حدیث عرض میکنم ملاحظه کن **سین** که کتب اسفانی
چرا امام در این مورد فرمود که اشکال کلام که اخلاص را به پیغمبر ندارد بر موسی و در
نازل شد بر عیسی هم انجیل نازل شد بلکه علاوه بر اینکه چنین فرمائی **فرمود** بنا گذارد
بیان فرمودن و علت هر یکی را جدا شمرده تا آنکه علت **محمّد** پیغمبر را آورد که چون کلام
و خطبه اغلب بود از این پیغمبر کلام آورد پس این دلیل را اخص است که کتب سابقان
فرمود و **محمد** بنی با آنها تفرقه اند و در بخارا از حضرت امام حسن که در تفسیر خود
نقل فرمود از موسی بن جعفر که خداوند خطاب فرمود بهود و نصارتی که فاقوا بشو
من مثله از مثل این قرآن از توره و انجیل و زبور و صحف اولهیم و کتب چهارده گانه
پس بدرستی که شما نمائید در سابق کتب خدا سوره مثل یک سوره از قرآن تا آخر
حدیث شریف پس بین قرآن نسبت همه کتب اسفانی معجز است و مهمی بر کل است
و اما جواب دوم اینست که هر کلام خداوند همان قسم هست و معجز است الا اینکه آن
قابلیتی که استماع کلام او را همانطور که نازل فرموده بنماید و در قابلیت او تغییر نکند
و از صرافت حال خود نیافتند مخصوص است بقابلیت خاتم انبیاء و اما غیر او
باندازه دور که از او دور در این باب کم است و او نمیتواند استماع کلام خداوند را
طوری که هست بکند بلکه بطوری مناسب حال خود و استماع خواهد کرد و شایسته
بر این فرمایش حضرت صادق است که فرمود وی از جانب خداوند نازل میشود
بعبریت پس هر گاه به پیغمبر از پیغمبران رسید بزبان قوم او میرسد و در حدیث
دیگر فرمود که خداوند نازل فرموده کتابی و نه وحی مگر بعبریت و لکن در کوشش
انبیاء بر زبان قومشان واقع میشد تا آخر حدیث و وقتی که قابلیت اینقدر را نداشت که عربی
را سزایی کند یا عبری یا غیران البته این اثر را هم خواهد کرد که از آن اعلی درجه
فصاحت و بلاغت بیفتد باینکه که اینقدر ملاحظه میشود که پیغمبر با بزرگی و

ثقات و ائمه از علما و حکما میهند و از واء همه انبیاء با بد خدای عالم قادر و جبار و
بهم حق را نشد بد و ناپسند کند و احقاق نماید و باطل را خدایان فرماید و
ابطال نماید که اگر نشد بد و ناپسند خدا نباشد در واقع بقیه کامل هیچ چیز نمی
توان حاصل کرد پس اگر برای قرآن فرضا مثل و مانند ای باشد و پیغمبر نعوذ بالله
بدروغ این دعا را نموده باشد بر خداست که برساند شخصی یا اشخاصی را که بینا
و مثل قرآن را بینا و رند تا آنکه همان طور که اهل خبره نصیب قرآن را نمودند نصیب
انکلام را هم نمایند که اینهم مثل است و اگر همه اقارب بجز کردند و هیچکس را ندیدیم که
از عهد معارضه برآید و اگر جاهل چهار کلمه را مریوی گفت نقد و مستحضر و بمعنی
بود که همه کس عجز و کاکت از او فهمیدند بقیه میکنیم که البته قرآن معجز است و بالفرض
اگر در واقع برای او مثلی هم باشد در صورتیکه خبر او بمن نرسیده باشد خدا را بر
من حجتی نیست باری و دیگر وجه فهمیدن انجا از قرآن بسیار است ولی ما بملاحظه
اختصار بجهنم بکوه قضا میکنیم و بدانکه بعد از پیغمبر که خلفاء خود خواستند قرآن
را جمع کنند تحریف و تغییر بتبدیل و اسقاط از قرآن بسیار نمودند چنانکه اخبار بسیار
شاهد بر این مطلب است و اگر نخواهیم همه آنچه در این مطلب میباید جمع تمام هر این
کتابی مبسوط خواهد شد و لکن چند حدیث ذکر میشود از جمله حدیثی است که در بخارا
نسبتش از ابی ذر غفاری رحمه الله نقل میکند که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله از مدینه هجرت فرمود علی علیه السلام جمع فرمود قرآن را و در بسوی مهاجرین و انصار و غیر
برائت اگر هم چنانکه پیغمبر او را وصیت فرموده بود پس همینکه او بگذاشت و در
اول صفحه که کشود فضا بح قوم بیرون آمد عمر بر جنت و گفت یا علی انرا بر گردان که ما
را حاجت باین نیست پس علی بن ابی طالب قرآن را گرفت و برکت پس قوم زید بن ثابت را حاضر
کردند و او قاری قرآن بود عمر باو گفت که علی علیه السلام قرآن را آورد و در آن فضا بح مهاجر
و انصار بود و ما اصلا زاد را بنده نشناختم که تو قرآن را نالفتی و هر چه از فضا بح قوم
و انصار مهاجرین و انصار و ان هفت از آن اسقاط کن زید قبول کرد و بعد گفت
که اگر من فارغ شدم از جمع قرآن باینطور که شما سؤال کردید و علی بقرآنی را
که خود نالفت کرده ظاهر کرد و بنایست که آنچه شما دانستید باطل میشود عمر گفت چاره
اینکار چه چیز است زید گفت که شما بجهله و ناتوانی عمر گفت حیل نیست مگر او را بکشیم
و از او اسوده شویم پس زید بگریه کرد که انحضرت را بردست خالدم و زید شهید گشت

و در تفسیر و بیان

در تفسیر

و نتوانست بعد از آنکه عمر بخلاف برخواست سوال کرد از آنحضرت که قرآن را با آنها بدهد
 تا تحریف نمایند عرض کرد یا ابوالحسن اگر میاوردی قرآن را که نزد ابوبکر آوردی تا
 اینکه همه بران جمع شویم حضرت فرمود هرگاه راهی بسوی این مطلب نیست نزد ابوبکر و هم
 تا حجت را بر شما تمام کنم و نکوتید روز قیامت که ما از این غافل بودیم یا بگویند که بنیاد دین
 انرا بد رسیده ان قرآن که در نزد من است مثل نمیکند او را مگر مطهرین و اوصیاء
 از فرزندان من عرض کرد که آیا وقتی برای اظهار قرآن هست که معلوم باشد حضرت
 فرمود بل هرگاه قائم از فرزندان من برخیزد ظاهر میکند و مردم را بران و امید دارد و دست
 جاری بران میشود انقی عرض میکنم از اول تا آخر این حدیث ملاحظه نمایند و ببینند که مبدء عین
 چگونه در همه این مطالب دروغ میگویند و مخالف آنچه از ثقات و ائمه ائمه است میگویند
 و باک ندارند و بخالت نمیکشند و طبع تصدیق هم از ما دارند عصمت الله من الزلل و
 غافا من الفتن بحق محمد و آله صلی الله علیه و آله و در احتجاج حضرت امام حسن است
 با معویه که عمر فرستاد نزد پدرم که میخواهم قرآن را در مصحف بنویسم آنچه از قرآن نوشته بفرست
 نزد من حضرت خود شریف آورد و فرمود بحق خدا کردن مرا مبرر نیست پیش از آنکه قرآن به تو
 برسد عرض کرد چرا فرمودی چه اینکه خدا بپنج نفر افاضه کرده نه تو را و نه اصحاب تو را
 عمر غضب کرد و گفت این ابی طالب کجاست میکند که احدی غیر او علم در نزدش نیست
 هرگز چیزی از قرآن را بخواند بپایند همبند که مردی میباشد و میخواهد چیزی که شاهد
 دیگر با او بود مینوشت و الا نمینوشت پس گفتند که قرآن بسیار از ایشان خفی
 شد و فوت کرد بد بلکه دروغ گفتند و الله بلکه ان مجموع است و محفوظ است نزد
 اهلس انتمی ملاحظه کن که اشاره باین است که اتانحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون و
 تخصیص میدهد انام ما باینکه ان در نزد اهلس محفوظ است نه در نزد دیگران و اگر
 انهم حفظ کرده بودند دیگر حاجت بکتمان بکتمان نبود و غایب نداشت و مخصوص نبوده
 مطالب میکنم که در مقام حاجت ملتفت باشی حضرت صادق فرمود در حدیثی
 که سوره احزاب فضایل رجال و نساء قریش و غیر ایشان بود ای ابن سنان سوره احزاب
 منقض کرد زلفای قریش را از عرب و ان اطول از سوره بقره بود و لکن کم کردند و کم کردند
 و در حدیثی فرمود که خداوند هفت نفر را در قرآن با اسمها نشان داد که در قریش شش نفر
 محو کردند و با الهی ترک کردند و حضرت باقر فرمود که اگر زیاد نشد بود در کتاب
 خدا و کم نشد بود حق ما بر هیچ صاحب عقلی پنهان نمینماید و اگر قائم ما بر چیزی و نطق

کند قرآن او را تصدیق خواهد کرد و این نبأ گفت شنیدم علی علیه السلام را که میفرمود
 کوپای پیغمبر را که چادرش خود را در مسجد کوفه زده اند و تعلیم مردم میکنند قرآن را
 همانطور که نازل شده عرض کردم یا امیر المؤمنین یا نبأ این قرآن انطور که نازل
 شده فرمود نه محو شده از ان هفت نفر از قریش یا سماء نشان و اسماء ابان نشان و توك
 کرده نشد ابوطب مگر بجهت عیب گیری بر پیغمبر نه بجهت این که عم او بود خلاصه که اخبار
 در این باب بسیار است و اما اخبار بکه مخصوصا فرموده اند که فلان این نزدش انطور
 بنوده و فلان قسم بوده است که یکی در و نادره تا نیست بلکه بشا از حد هم بگذرد اگر
 خواهی بخار و کتب تقابیل برهان و کتالذ فابق و مرآت الا خوار و غیر اینها رجوع کن تا
 بدانی و غالب شکالاتی که برای فقیرین در ظاهر قرآن شده است بلکه غالب ابرادانی که
 معاندین بر قرآن وارد آوردند بواسطه همین تحریفاتی است که در قرآن واقع شده است
 چنانکه از اخبار ظاهر است ولی باز الحمد لله بیک وجود ال محمد در میان خلق و حفظ
 ایشان و احیای معاندین از ان بزرگواران امر قرآن مثل توریه و انجیل نشد که
 بیک فراموش کنند و همه را از رای خود بنویسند چنانکه اشاره باین مطلب در مقام خود
 خواهد شد و از باب اینکه مسلم بفرمانش پیغمبر هر چه در آمنتها سلف و افشده
 است در این مقام واقع بشود بعد بیکه توانستند نقص تحریف در کتاب و افشده
 معذ لك بواسطه حفظ خداوند بقدر بیکه حجت خداوند تمام بشود و گشاید بیکه
 حق ال محمد علیهم السلام را بفهمند از کتاب باقی ماند چنانکه در کتاب البین و رایت
 فرموده است از ابوجعفر که بدر رسیده قرآن آیات بسیار از او طرح شد و زیاد شد
 در او فتنه در او مکر مروی که خطا کردند در ان نویسندگان و در بخار و رایت
 میکنند از سلیم که طبع عرض کرد بخبر امیر که یا ابوالحسن از مطلب میخواهم سوال
 بکنم که دیدم برون آمد با ثوب مخمومی و فرمودی که ای مردم من مشغول بودم
 بفصل و کفن و دفن پیغمبر بعد مشغول شدم بکتاب خدا تا اینکه انرا جمع کردم و این
 کتاب خداست که در نزد من مجموع است و بیک حرف از من ساقط نشد و من ندیدم
 آنچه تو نوشته بودی و نالیف کرده بودی و عمر را دیدم که فرستاد بسوی تو که بفرست
 انرا بسوی من و تو با فرمودی بعد عمر خواند مردم مرا همین کرد و نفرشهادت میدادند
 بر این انرا مینوشت و اگر غیر از بیک نفر شهادت نمیداد تا خبر میانداخت پس من
 نوشت و از عمر شنیدم که گفت در روز عیال منی گشته شدند که قرآنی را میخواهند

که غیر این است بخواند و از پیش رفت و نیز کوفتند آمد و صحیفه و آنکه میپوشند خورد
 و آنچه در آن بود از میان رفت و گایب در آن روز عثمان بود و شنیدم از عمر و اصحاب
 او که نالیف میکردند آنچه را که نوشتند در عهد عمر و عثمان که میپوشند سوره احزاب بقدر
 سوره بقره بوده است و نور یکصد و چند آیه بالا بوده و حجر نود و چند آیه بوده این
 چه حکایت است و چه منع میکند تو را بر حکم الله که بیرون بیاوری کتاب خدا را بگو
 مردم و تحقیق که عهد کرد عثمان نا اینکه گفت آنچه عمر نالیف کرده بود بر آن نگا و مردم را و
 داشت بر یک قرائت پس مصحف ای بن که این مسعود را پاره کرد و در آن با شش سوخت خضر
 بنا داشت قرائت فرودن نا اینکه طلحه عرض کرد که بنی یمن یا ابی الحسن که جواب از مساله
 من بگذازم از امر قرآن یا ظاهر نمیکنی برای مردم فرمود ای طلحه عدا جواب تو را نکند پس خبره
 مرا از آنچه عمر و عثمان نوشتند یا هاشم قرائت یاد داد و چیزی سوا قرآن هست طلحه
 عرض کرد بلکه هاشم قرائت خضر فرمود اگر با آنچه در آن هست بکبر بدارش بخت بپایا
 و داخل جنت میشود پس بدر سنه که در آن است تچه ما در بیان حق ما و فرض بودن طای
 ما طلحه عرض کرد اگر قرائت پس مرا این است بعد عرض کرد که خبر بد مرا از آنچه در دست
 تو است از قرآن و ناویل آن و علم حلال و حرام بسوی که دفع میکند و صاحب آن بعد از
 تو کیست فرمود بسوی آنکس که پیغمبر ص را امر کرده که دفع کند میبکند بسوی و حتم و
 اولای میبکند بعد از من مردم فرزندم حسن بعد او دفع میکند بسوی حسین بعد
 منتقل میشود بسوی یحیی بعد از یحیی از فرزندان حسین نا اینکه وارد بشود آخری ایشان
 بر سر سواد سرخوش ایشان با قرائت و مفارقت از آن نمیکند و قرآن با ایشان است
 و مفارقت از ایشان نمیکند تمام شد حدیث شریف عرض اینست که در همین کتاب به
 قدر اینکه حق را از باطل تمیز بدهند هست و مطلق نکه باشد که اینکه طلحه گفت هاشم آنچه
 نوشته شده قرائت اینکلام او است و حضرت هم لازم حرف و در آن گفتند که تچه را بر او
 تمام میکنند که بصدق خود این قرآن است و بعد از آن که مخالف میکنند که اینکلام
 صدق فرموده باشند که همان قرائت و هیچ شریف شده نا اینکه با خبر اخبار
 مخالف باشد عرض اینست که بعد از آنکه تچه خداوند تمام بشود در این کتاب از قرآن هست
 بعضی چیز که غیر از قرآن جزو آن شده است و غالب آنها را اخبار اهل بیت بیانشده
 و محض حفظ نوع در اخبار فرموده اند که این را بخوانید و ای چه بیانشدها که بواسطه
 این بد بخوان از غایت مسلمانان سلب شد خداوند عذاب افتاد را نداد کند خلاصه

این معجزه

و بعد از آنکه این مطلب را دانستی عرض میکنم که کان مکن فهمیدن این کتاب و احتیاج بان شان
 هر کس است که اندک عربیت تحصیل کند یا بلکه عربیت را کامل کند بلکه علمان مخصوص
 است باهل بیت سلام الله علیهم و هر کس از ایشان بگوید خداوند میفرماید در کتاب مجید
 خودش هو الله انزل علیک الکتاب منه ایان محکات هن ام الکتاب اخر متشابها فان الله
 فی قلوبهم رفیع فیه یعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء نار و ما یعلم نا و یله الا الله
 و الا سخون فی العلم بقولون متشابها کل من عند ربنا و ما یدرک الا اولوا الالباب یعنی او است
 انکس که نازل فرموده است بر تو کتاب را بعض از آن ايات محکات است که انها ام الکتاب است
 و بعض انها متشابها اما کسانیکه در دل ایشان مهملست بیاطل متابعت متشابها
 را میکنند بجهت طلب فتنه و طلب ناویل کتاب و حال اینکه نمیدانند ناویل کتاب را مگر خدا و
 را سخون در علم میگویند که ایمان بان در دهم همه از خود پرورنده ماست و منذر نمیشوند
 مگر صاحبان عقل و چند حدیث باز در این باب نقل میکنم تا بدانی که باین اسانی نمیتوان
 نصیر و ناویل کتاب نمود در تجارت است از حضرت رضاء از پدر آن حضرت از امیر المؤمنین که
 فرمود پیغمبر ص که فرمود خداوند جل جلاله که ایمان بمن نباده است کسیکه برای خود نصیر
 کند کلام مرا و نشا خد است مرا کسی که شبیه کند مرا بخلق من و بر دین من نیست کسیکه
 قیاس را در دین من استعمال کند و از امیر المؤمنین است علیه السلام که میفرماید از اینکه نصیر
 کنی تو را بوائی خودت نا بفهمی تو را از علما پس بدر شبیه که بنا نفری که شبیه است بکلام
 بشر و مال اینکه انکلام خداست و ناویل آن شبیه کلام بشر نیست هم چنانکه هیچ چیز
 از خلق او شبیه او نیست هم چنین فضل او شبیه چیزی از افعال بشر نیست و چیزی
 از کلام او شبیه بکلام بشر نیست پس کلام خدای بنا و ک و ت و ث صفا را است و کلام
 بشر افعال ایشانست پس شبیه میکنم کلام خدا را بکلام بشر هلاک بشوی و کمرای
 کردی تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که چگونه بدلیل حکمت ثابت فرموده
 است که علم کتاب را مردم ندارند باید از علما آموخت و ایشانند علما چنانکه
 فرمودند نحن العلماء و شیعنا العلماء یاری و کدشتان حضرت بر یکی از قضا
 پس فرمود که ایانا سخن را از منسوخ بشناسی عرض کرد نه فرمود هلاک شدی و
 هلاک کردی ناویل هر حرف از قرآن بر وجهی است و حضرت باقر فرمود که نیست
 چیزی دور تر از عقول مردم از نصیر قرآن بدر سنه که به نازل میشود اول
 آن در چیزی است و اوسط آن در چیزی و آخر آن در چیزی نا اخر حدیث و حضرت

صادق فرمود که نیست چیزی در قرآن و در حدیث دیگر فرموده که هر کس از کتاب خدا برای تفسیر کند کافر میشود و فرمود پیغمبر که هر کس در قرآن بداند علم بگوید جایگاه او پراز آتش میشود و فرمود که هر کس تکلم در قرآن بکند و دست بگوید خطا کرده است و شیخ حر عابدی از محدثان نقل میکند در وسائل از معتز بن خنیس که فرمود که فرمود حضرت ابو عبد الله که در مسائل آنچه سؤا کرده از قرآن پس اینها را از چیزها است که بخاطر تو خطور کرده و متفاوت و مختلف است بجهان که قرآن انطور که تو ذکر کرده نیست و هر چه شنیده معنی آن غیر از آن است که تو لبوی از قرآن است و جز این نیست که قرآن مثلها است از برای قومیکه میدانند نه غیر ایشان و برای قومیکه تلاوت میکنند از امتی نلاوت و ایشان انکار میکنند که ایمان بان دارند و از ایشان است و اما غیر ایشان پس چه قدر سخت است اشکال بر ایشان و در و است از مظاهر لطای ایشان و از اینجه فرمود پیغمبر که نیست چیزی در قرآن و در آیه های مردم از تفسیر قرآن و در آن چنان میشوند هر خاق مگر هر کس که خدا بخواد و این است و جز این نیست که خداوند ملاحظه فرموده بعضی کردن قرآن بجهان اینکه منتهی بشوند مردم لبوی بابان و صراطان و اینکه عبادت بکنند او را و منتهی بشوند در قول او لبوی طاعت عوام بکتاب او و ناظرین از امر او و اینکه استنباط بکنند آنچه را که محتاج لبوی اندند از قرآن و ایشان نه از خودشان پس فرمود و نور ذوق الاز رسول تا آخر خلاصه که اخبار در این باب نیز بسیار است بل در این میکند در بخارا از حضرت صادق که حدیثی که فرمود کتاب خدای عزوجل بر چهار قسم است عبارت و ایشان و لطایف و حقایق پس عبارت برای عوام است و اشاره برای خواص و لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء ولی صریح در این نیست که عوام با آنچه از عبارت ظاهر است عمل نمایند و دنیا مراد همین باشد که عبارت ممال عوام است که قرائت کنند و از این واضح توحید بی است که در فصل الخطاب نقل میفرماید از حضرت امیر المؤمنین که در حدیثی فرمود که خداوند شصت فرموده کلام خود را سه قسم پس قرار داد قسمی را طوطی که عالم و جاهل هر از آن فهمند و قسمی را طوطی که فهمد از آن مگر هر کس که ذهن او ضایع است و حس او لطیف است و تمیز او صیحیح است از کلماتی که خداوند سینه آنها را مفتح فرمود باسلام و قسمی را طوطی قرار داد که ندانند و اما خداوند مسکنه او را سخن در علم و این است و جز این نیست که اینطور کرده تا اینکه ادعا نکند اهل باطل از کلماتی که مسئولی بر مبرات پیغمبر شد ندانند علم کلام آنچه خدا برای ایشان قرار نداده و نا اینکه بکشند ایشان

و اضطراب و بی اطمینان بکسی که و الی امر است و از طاعت و استکبار کرده اند در این حدیث اگر چه صراحت میفرماید که قتی عالم و جاهل هر میفهمند اما معنی آنست که میفهمند نمیتوانند تفهیم بشوند بشهادت آخر حدیث علاوه بر اینکه در همین ظاهر متشابهات هست که متشابهات متشابه است بلکه تمیز حکم و متشابه اول خودش علم لبی میخواند چه چنانکه اینکه از متشابه مطلبی دست بیاورد پس باز امر طوری که اسوده و فارغ البال باشیم و در مقام استدلال جز آن داشته باشیم نیست خلاصه حال ملاحظه کن ببین که باین است که حضرت بخپال خود استدلال بایان میکنند و ناویل میکنند آنها را برای خودشان این در مذ هب شیعه صحیح است یا نه اگر استدلال بکتابی کنند نه این است که باید اول تفسیر را و بیل از اخبار اهل بیت در بابند پس بان استدلال کنند و ایا و است که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار در اینها اخبار فریاد میکنند که علم کتاب مخصوص بمان است انوقت اهل جاهل نادانی از میان برخیزد و بنا بکند برای خود ناویل کتاب کردن و من و تو که ادعای اسلام و تشیع داریم بدون شاهد و بینه از او بپند بریم و مغرور بشویم باینکه اینها را به کتاب میخوانند پس معلوم است که حق میگوید پس اگر کسی بد عینی آورد و پشت سر قرآن برسم استمهات قرائت کرد من بگویم معلوم است که حق میگوید زیرا که قرائت قرآن کرده نیست این والله از مذ هب اسلام همه هفتاد و سه فرقه اسلام ایات قرآنرا میخوانند و هر یکی شاهد بر مذ هب خود میاورند پس من هم شاهد بی کم خدمت امام ع عیضه الله تعالی که ای قرآن این مرد مرا کفایت میکند فرمود بیل و وجد و الی مفسر اگر مفسری برای آن بنایند کفایت میکند و الا فلا و مفسران نیست مگر اهل بیت علیهم السلام و امری را هیچ لبوی این مطلب نیست مگر اخبار بکه بواسطه ثقات و ائمه ائمه و السلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی **باب دوم** در اشاره بدلیل سنت است و شکی نیست که سنت پیغمبر و اخبار اهل بیت علیهم السلام که همه فضیل سنت پیغمبر است آنچه خداوند است بر ما واجب است اتباع آن و مخالفت آن حرام است و بلی شروی چند از برای معرفت سنت پیغمبر و متابعت آن هست که اگر اکثر و طراف ایشان ملاحظه نکنند و بمیل خود هر خبری را خواسته باشند عمل کنند و هر چه را خواسته باشد ترک کنند مثل اینست که متابعت سنت را نکرده بلکه متابعت دای و هواوی خود را کرده است ملاحظه کن که هرگاه طبعی تو را مایل و اکند باد و به چند که همه را با هم اشتغال نمائی و تو بعضی را بمیل خود اختیار کنی و بعضی را بمیل خود ترک کنی یا تو متابعت طبعی کرده یا متابعت دای و هواوی خود را البته این متابعت هواست و بسا خون خود را باین

واسطه کردن گرفته زیرا که ادویه که طبیب میدهد غالباً بپشت که بعضی آنها از جهتی مضراً
 و از جهتی صالح و در وی دیگر که ملحق بان میکنند بجهت دفع ضرر است که در آن یکی هستند
 پس هرگاه توارل را اختیار کردی و در وقت زائرت کردی البته منصرف خواهی شد و هم
 چنین ادویه که ذکر میکند اگر بنا باشد توانها را برای خودت معنی بکنی و از او نگیری
 و همانکه خودت گفته صرف کنی باز البته تو عمل برای کرده و خون خود را کردن گرفته مگر اینکه
 اسم در او مقصود از آن هر دو را از خود طبیب بیاموزی و استعمال کنی خلاصه سخن این است
 که با خبا اهل بیت بخان و حقی که فرموده اند باید گرفت و عمل نمود پس شرط اول اینست
 که صحیح و سقیم آنها را از هم تمیز دهی نه اینکه از هر جا خبری دست تو آمد بگیری و عمل کنی
 و این امری واضح و بین است زیرا که اخبار دروغ نسبت به کس داده میشود چنانکه هر
 مدعی بیاطل دروغ برخدا می بیند و دیگر بر پیغمبر و امام بطریق اولی دروغ نمیشود
 و اگر حضرات میگویند که ادعا دروغ نمیشود و نفس ادعا دلیل صدق است پس قولی و
 تبری ایشان نسبت بموافقت مخالف از چه جهته است مخالف هم برای خود ادعائی دارد دیگر
 هر را باید بصدق نمود و صلح کنند و این قولیست که اگر بزبانم هم چنین حرف بزنند و
 دل ایشان یقیناً نیست و البته از مخالف خود تبری دارند حتی همانها که میگویند
 ما صلح کنیم در حقیقه با مخالف خود موافقت و محبت ندارند و اگر محبت داشته باشند
 همین دلیل بیدینی ایشانست زیرا که با کسی که با دین ایشان علانیه دشمنی میکنند
 بظاهر دوستی میکنند و خداوند در کتاب مجید خود میفرماید ان الذين يجادلون الله
 ورسوله اولئك في اذلالهم كذب الله لا غلبان ان الله قوي عزيز لا تجد قوماً يؤمنون
 بالله واليوم الآخر يوادون من خالفوا رسول الله ولو كانوا ابائهم او ابناءهم او عشيرتهم اولئك
 كذب في قلوبهم الايمان وابتدعهم روح منه تا آخر یعنی بدین سبب که انکسان که دشمنی و مخالفت
 میکنند با خدا و رسول و اینجاست در سلك خواری اند و خداوند فرموده است که هر انچه
 غالب بشوم من البته الله و رسولان من بدین سبب که خداوند صاحب قوت و صاحب عزت
 است بعد میفرماید که نمیبایی جماعتی را که ایمان بخدا و روزگار آورده اند که دوستی بکنند
 با کسانی که با خدا و رسول دشمنی کردند و اگر چه اینجاست بدینان یا فرزندان یا برادران
 یا خویشان ایشان باشند و اینجاست مؤمنین را فرموده است خداوند در دهگانه ایشان
 ایمان را و نباید کرده ایشان را بروی از خودش و میفرماید يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
 عدوئى وعدوكم اولياء تلحقون الهم باللودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخونون الرسول واني انا
 ان

او خاتم

ان تؤمنوا بالله وكم ان كنتم خرجتم جهاداً في سبيلى وابتغوا منى الله ورسوله انهم باللودة وانا اعلم
 بما اخبى واما اعلنت من فعلكم منكم فقد ضل سواء السبيل بقی ای انسانها که ایمان آورده
 نکر بد دشمن من و دشمن خود را نازاد وستان طرح دوستی میکنند بکسانی که با آنها و حال
 اینکه کافر شدند با آنها آمده است شما را از حق بیرون میکنند پیغمبر و شما را بجهت کراهت
 اینکه ایمان پیرو رنده خود آورده اند که بیرون آمده اند بجهت جهاد و طلب کسان از انقضای
 با آنها نکنید به پنهانی میفرسند بسوی آنها بودند و حال اینکه من دانایم با آنچه پنهان
 کرده اند با آشکار کرده اند و هر که از شما بکند اینکار را پس تحقیق که گمراه شده است از راه
 راست و اصل نزول این درشت عاقل است که میگوید ای بلوغه بود که نوشت با اهل
 مکه که رسول خدا را داده جنک با شما دارم و همه ایات کتاب که نشان از او دارد در سار برورد
 هم جاری میشود خلاصه مقصود اینست که دین و ایمان حب و بعضی است چنانکه در اینجا
 فرموده اند و صلح کل بودن از ایمان نیست و سخن از اینجا برخاست که هم چنانکه مدعیین
 بیاطل دروغ برخدا می بینند چنانکه خدا فرموده من اعظم من کذب علی الله وکذب
 بالصدق از جائه البس جهنم مشوی للكافرين هم چنین دروغ بر پیغمبر و هم بسند میشود
 و دروغ بر ائمه اطهار صلوات الله علیهم هم بسند میشود و باید دانست که در کتب حدیث و
 او بر ایشانست که دروغ گو است یا راستگو است خداوند در کتاب حکم خود میفرماید
 يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما
 فعلتم نادین اصل نزول این وقتی بود که عایشه ملعونه قبطی را محض زد موافق بک
 روایت و خداوند میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اند هبند که دروغ گوئی خبری
 برای شما آورد صدق و کذب را معلوم کنید بنیاداً که قتل بکنید و صبح بکنید در اینجا
 که از کرده خود پشیمانید پس ناچار باید صدق و کذب اخبار را از آن راهها که فرموده اند
 شنید و انوقت در عمل با آنها بازید سنور العمل ایشان راه رفت و چند حدیث در
 این باب باید نقل کرد تا مسئله معلوم شود در بخار نقل میکند از حضرت صادق
 که فرمود ما اهل بیت هستیم راستگویان و خالی نیستیم از کسی که دروغ بر ما بگوید
 و صدق ما را بواسطه کذب خودش از نظر مردم بیاندازد رسول خدا صدق خلق
 خدا بود از جهت حق و مسیله دروغ بر او می نیست و امیر المؤمنین صادق خلق خدا بود
 بعد از پیغمبر و عبد الله سبحانه بر او دروغ می نیست و ابو عبد الله الحسین مبتدا
 بخشدار بود و حرث شامی و بنان بر علی بن الحسین دروغ می نیست بعد ذکر بود

مغیر

منبر بن سعد بن مسعود بن سري ابو الخطاب عمر و بن اشعري و حمزه بن زبني و طائفة من
 را و فرمود خدا لعنت کند ایشان را که هر يك از ما خلك از كسيكه دروغ بر ما بگویند و نپند
 تا آخر حدیث و در حدیثی فرمود که سه نفر بودند که بر پیغمبر دروغ می گفتند ابو هریره
 و انس بن مالك و زنی که مراد غایب باشد ظاهر اینها چنانچه مجلسی نقل کرده و هم
 از آنحضرت روایت کرده است که فرمود منبر بن سعد دروغ گفتن بر پدرم را اختیار
 کرد و میگوید کتب احطاب پدرم را و احطاب او در میان احطاب پدرم مستتر بودند و
 میگویند کتب را و پیغمبر میدادند و او کفر و زندقه در آنها میسوزید و اسناد پدر
 میداد با احطاب پدرم و امر میکرد که در میان شیعه پخش کنند پس هر چه در کتب احطاب پدر
 از غلو هست آنها از دست پیغمبر بن سعد است در کتب ایشان خلاصه که باین
 مضامین اخبار بسیار در تجارت و غیره روایت شده است حتی پیغمبر در حج
 لوداع فرمود که امروز دروغ گوین بر من بسیار شده اند و زود باشد که زبانی
 بشوند پس هر کس که دروغ بر من بگوید جایگاه او پراز آتش شود پس وقتیکه امر چنین
 است چاره چیست جز احطاب تمام کردن و بشن نمودن و حق را از باطل تمیز دادن
 چنانکه پیشینیان شیعه بناشان بر این بود هر بخوار نقل میکنند که شخصی پیوست
 بن عبد الرحمن گفت که ای ابو محمد چه قدر در باب حدیث سخن و چه بسیار انکار میکنی آنچه
 را که احطاب ما روایت میکنند پس چه تو را واداشته بودی از احادیث فرمود که خبر داد مرا
 هشام بن الحکم که شنیده است از حضرت صادق که قبول نکند بر ما حدیثی را مگر
 آنچه موافق قرآن و سنت باشد یا از احادیثی که پیشتر از ما اثبات رسیده شاهی
 بران بنیاید بجهنم آنکه منبر بن سعد و سبیه کرده است در کتب احطاب پدرم احادیث
 را که پدرم فرموده است پس بر هر یک از خدا را و قبول نکند آنچه مخالف قول پرورند
 ما است و سنت نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجهنم اینک ما هر وقت حدیث میگویم خدا فرمود
 و پیغمبر فرموده است بولش گفت که رسیدم بعراق و جاعتی از احطاب ابو جعفر را
 دیدم و احطاب ابو عبد الله بسیار بودند و از ایشان استماع حدیث کردم و کتب ایشان
 را گرفتم و بعد عرضه کردم بر ابو الحسن و ضاء و آنحضرت احادیث بسیار از آنها انکار
 فرمود که از احادیث حضرت صادق است و فرمود که ابو الخطاب دروغ بر آنحضرت
 خداوند لعنت کند ابو الخطاب و احطاب او را که تا امروز دست پیغمبر میکنند این احادیث
 را و در کتب احطاب ابی عبد الله پس قبول نکند بر ما خلاف قرآن و ائمه بدستیکه ما اگر

عبد مباد

استاد کلام اول

حدیث کنیم حدیث میگویم بموافقت قرآن و موافقت سنت از خدا و رسول حدیث میگویم
 و نمیگویم فلان و فلان گفته اند پس کلام ما متناقض نشود بدستیکه کلام آخر ما مثل
 کلام اول ما متضاد کلام آخر ما است و هرگاه آورد شما را کسیکه حدیث بخلاف این میکند
 بگویند تو بهر می دانی و آنچه آورده پس بدستیکه با هر قولی از ما حقیقتی است و بر او
 نوری است پس آنچه حقیقت با او نیست و نور ندارد آن قولش طاعت تمام شد حدیث
 شریف پس باید بدین و تفحص نمود در روایان مخصوص همان ایام نبودند امروز هم
 جماعت بسیار هستند که دروغ بر ائمه میگویند چنانکه پیغمبر فرمود که بعد از
 این دروغ گوین بیشتر خواهند شد و در اخبار غیبت نیز شواهد این مطلب هست
 پس احطاب تمام باید نمود و نه هر کس که حدیث را نسبت باهل بیت داد از او میتوان
 پذیرفت بلکه باید بشن نمود که آیا خود این شخص دروغ گویند یا از فاسق مثل خود گفته
 است یا از ثقات و امثال گفته و آنها قصد بیروایت او را دارند یا ندارند و بجهنم اینک
 احطاب این اخبار ظاهر شود و باز اسباب شبهه نشود عرض میکنم که اینک فرموده اند که
 بر کتاب و سنت عرضه کنید اینست که با هر ائمه متشابهی و محلی با سنت مختلف میباشد
 میتوان حدیث را عرضه کرد و صحیح و سقیم آنرا تمیز کرد بلکه اینرا هم خود ایشان دانستند
 العل فرموده اند چنانکه در وسائل نقل کرده است از امیر المؤمنین که در کتاب خود
 بمالك اشتر فرمود که در کتب بسوی خدا و رسول متوجه وارد نشود بر تو از امور که غیبی
 دران باشد و مشبه بشود بر تو از امور پس بمحقق که خداوند فرموده از برای قومی
 که دوست داشتند از شما ایشان را که یا ایها الذین امنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول
 و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول بعد فرمود پس رد کنند
 بر خدا بگویند است بحکم کتاب او و رد کنند بسوی رسول بگویند پس جماعتی جامع غیر
 منفرقه است تمام شد حدیث شریف پس اینک در اخبار سابق فرموده اند که عرضه
 بر کتاب و سنت کنید مراد حکامان کتاب است و سنت جامع پیغمبر نه اینک بجهنم متشابه
 یا سنت مختلف میباشد باین عرض کرد بلکه آنها هم از جمله چیزهایی هستند که محتاج بر عرضه
 کردن هستند باری و این را هم بدان که این بحث غالباً در جائی محتاج الیها است که حدیث
 از غیر ثقات و اصحاب رسد و الا اگر از ایشان رسید بنص کتاب خداوند چاره جز تصدیق
 کردن نیست چنانکه فرموده است یومن بالله و یومن للؤمنین و فرموده است کونوا مع
 الصادقین و هم چنین غیر اینها ایات بسیار است اهدا بنی طلب است و حضرت صاحب

الامر فرمود لا عذر لاحد من هؤلاء في التشكيك فيما يرووننا وقد عرفوا باننا
 نقاضهم سترنا ونجلاهم اياه الهم وهم چنين خبر اين از اخبار رسپا است و مسئله محل شبهه
 نيست متضاد اين است كه مظهر خبري كه بواسطه ثقافت و امتداد مبرسد باز ميتوان
 عمل كرد بلكه حديث محكم را بايد گرفت و متشابه را ترك كرد چنانكه در وسائل نقل
 ميكنند از حضرت امام رضا كه فرمود هر كس رد كند متشابه قرائن بسوي محكم ان پير
 بتحقيق كه هدايت يافتند است بسوي راه راست پس فرمود كه در اخبار ما محكمي است مثل
 محكم قران و متشابهي است مثل متشابه قران پس رد كند متشابه انفا بسوي محكمشان و
 متابعت نكند متشابه انها را بدون محكم انها پس كراه شود بديلتني پس ملاحظه كن كه
 چه قدر احتياط بايد كرد و اخبار متشابه را عرضه بر محكمات بايد نمود كه اگر نكند سبب
 گمراهي است مثلاً ملاحظه كن اخباري هست كه دلالت بر توقيف در امر ظهور ميكنند
 ولي بطور متشابه كه محل شبهه است توبيهين كه اول توقيف خودش امري است كه با چنين
 ايه از كتاب منافي است و اخبار صحيحه محكمه معتمد عليها روايت شده است كه هر كس
 توقيف كرد مگر سديد او را نكند ب كند حال تو كه ادعای اسلام و تشيع ميكني و میخواهي
 ب يك حديث يا چند حديث متشابه كه معني انها بطور يقين معلوم نيست و علاوه
 بر آن كه با كتاب محكم خدا و اخبار محكم اهل بيت منافيست استدلال كني و انها را انجلا لا
 دور و دراز با هم تطبيق كني انوقت بناي دين خود را بر اين بگذاري اين والله از دين ال
 محمد عليهم السلام نيست و بايد از آن پرهيز كرد و شكي نيست كه از متشابهات يقين و
 علم براي ائمتان حاصل نميشود زيرا كه معني متشابه هيچ است كه محل اشتباه است
 شد علم از آن حاصل نميشود و خداوند ميفرمايد ولا تقف ما ليس لك به علم يعني عجز
 چيزي كه علم بان نذاري مورو بر فرض كه از بعضي قواي كه بچال خود دست بياوري يك
 معني در قطرت رحمان پيدا كند منتهي براي تومظنه حاصل شود و خداوند در كتاب
 محكم خود ميفرمايد ان الظن لا يغني من الحق شيئا مظنه تو را از حق بي نياز نميكند و در
 حديث است كه ان الظن كذب الكذب مظنه از همه دروغها دروغتر است پس چايي كه امر
 باين منوال باشد چگونه ميتوان در چيزي كه اصل دين است ائتان بدليل ظني بلكه و هم
 بگيرد انوقت بناي جميع دين خود را بر اين بگذارد طور كه همه اساس دين و شريعت و
 ايمان كه از پيش بطور يقين دست داشتهيم همه را بهم بزنند و منسوخ به پندارد و الله اگر
 انسان دين باورش باشد چنين كاري نميكند مگر اينكه دين را بشك جليط خطا

و چيزي كه محل اشتباه

دنيا فرار داده باشد از اول پس از هر راه كه بجهت محصيل افتد از اهراب بگرد و برود خلا
 بمتشابهات نميتوان گرفت و اگر كوفي كه پس چرا متشابهات را فرموده اند عرض ميكنم يك
 جهتش همين است كه خلق را از ما بش كنند و انكسب كه طينت او خبيث است متمسك باخا
 بشود و من سبقت له من الله الحسنى كه طينت و پاكي و پاكي است از انها حذر كنند و
 بمحكمات بگرد و بچال بپايد در وسائل از حضرت امير نقل ميكنند كه فرمود در حديثي
 كه احذر و الله شبهه فانها وضعت للفتنه يعني از شبهه پرهيز كن كه ان بجهت از ما بش وضع
 شده است پس و قبله خود ايشان خود ايشان اينطور منع از گرفتن بمتشابهات مي
 كنند كه يك مدعي اينست كه من مدين بدین ايشان هستم چگونه ميتواند بانها بگيرد
 و خوشحال باشد و هم چنين كه بخار بنوا از حضرت امير نقل ميكنند كه فرمود در حديثي كه
 اينست چرا اين نيست كه هلاك شدند مردم در متشابه بجهت اينكه واقف بر معني ان
 نشدند و حقيقه انرا نشناختند پس وضع كردند از براي ان تا و بلائ از نزد انفس
 خودشان بازاء خودشان او مستغني شدند باين از ساله اوصياء پس انداختند قوا
 رسول را پشت سرشان تا اينكه فرمود در تفسير متشابه كه آن انچيزي است كه حرف از ان
 منفق اللفظ است و مختلف المعنى مثل قول خداي عز وجل بفضل الله من يشاء و يعبدى من
 يشاء بعد معاني چند از براي ضلال ديكر فرمود و هر ايه كه يك معني بود قرائت فرمود
 خلاصه و هم چنين شروط ديكر براي گرفتن باخبار اهل بيت هست كه بايد ملاحظه نمود
 و شرح همه انها مناسب اين رساله نيست و در كتب اصول فقه شرع داده ميشود از جمله انها ملاحظه
 فقيه است كه حديثي كه موافق قول عامه وارد شده است و برخلاف ان حديث ديكر
 داريم بايضا موافق قول عامه است بايد گرفت اگر چه در بعضي مسائل قول حق در دست
 ايشان هم باشد ولي در انها ديكر حديثي مخالف در اخبار مانيت ولي در صورتيكه
 در اخبار صحيحه خود مان مخالف قول عامه هست و حديثي هم موافق قول انها وارد شده
 باشد البته بايد انرا ترك كرد و اين مطلب بديهي است علاوه بر آنكه اخبار رسپا و هم
 صرحا دلالت بر اين معني ميكنند و فرمودند كه مخالفوهم ما است طعنم فانه لم يسوا من
 الحقيقة في شيء مخالفت كنيد با ائشان هر چه بنوايند كه ايشان از دين حنيفيه
 در هيچ چيز نپسندند و در حديثي فرمودند كه ميپايد چنه اين مطلب چه چيز است
 جهته اينست كه عامه عمد كردند برخالف حضرت امير در مسائل اين است كه با
 انها بايد مخالفت نمود خلاصه و چون مسئله واضح است حاجت باطنا بوزكر

هم

هم اخبار و آثار نیست و بعد از آنکه حدیث صحیح محکم خالی از قبح دست آورده و در حدیث
 شروط دیگر که در اصول فقه مذکور است ملاحظه کردی انوقت باید بمقتضای لفظ
 ظاهر حدیث گرفت و رفت و تاویل برای نمود مگر اینکه از ظاهر اخبار دیگر بر آن
 داشته باشی و الا بدون این جایز نیست تاویل کردن و اگر تاویل کردی فوق نمیکند
 که بکسر منکر اخبار اهل بیت بشوی یا برای خود تاویل کنی در وسایل نقل کرده
 است از حضرت صادق که فرمود من خبر میدهم بمراد حدیث را و او را نمی از جدان و مراد
 دین خدا میگویم و نمی از قیاس میگویم پس بیرون میبرد از نزد من پس تاویل میکند حدیث
 مرابری تاویلش و در کتاب پس از بخلاف نقل است از آنحضرت که در حدیثی فرمود من خبر میدهم
 یکی از ایشان را بحدیث پس بیرون میبرد از نزد من تا اینکه تاویل میکند از خبر تاویل
 و این بجهت اینست که ایشان طلب میکنند بحدیث تاویل و بدستی مانع از آنکه در نزد
 خداست و در اخبار بسیار فرمودند که خداوند بنا بر خلقی از ماعدلی قرار داده که نمی
 میکنند از دین غریب و از غای مبطلین و تاویل جاهلین را پس در این مطلب
 شبهه نیست که تاویل کردن بغير تاویل حق صحیح نیست و تاویل حق هم بدون معنی ظاهر
 صحیح نیست زیرا که تاویل و ظاهر بمنزله روح و بدن هستند و هیچ بدون بدن
 نمیشوند بلی تاویل در اخبار گاهی معنی ظاهر است و گاهی معنی و اخبار ظاهر است
 و اخبار هم برای نمیتوان گفت و باید معنی اخبار اهل بیت را نمود و باین گاهی هم
 معنی باطن است و معنی ظاهر در اینم نیز باید متوجه ال حال محلی نموده و از اخبار که
 ایشان فرموده اند رفت و اما این تاویل که محل سخن است در اخبار حضرت باب در غایت
 مقامات عملشان بر اینست تاویل اصطلاحی است که بکل نظر از معنی ظاهر صرف کنند
 و معنی دیگر تفسیر کنند و چند اتم سر رسد از اصطلاح ندارند که ملاحظه از این کنند
 بلکه بطور اختلاف تاویل میکنند و حقیقه از اینست که ما غلی الله مقامهم در کتب
 خود بیان فرموده اند و مجلس اینست که هرگاه لفظ از معنی ظاهر صرف کردی و در بیان
 که مقام مؤثر باشد حرکت دادی باطن میشود و اگر در عرض حرکت دادی تاویل اصطلاحی
 میشود و گاه باشد که هر یک از اخبار تاویل بخوانند بملاحظه معنی لغوی که تاویل این
 باشد خلاصه و خواه معنی باطن اراده کرده بشود یا تاویل اصطلاحی هر یک از اینها
 شرطش اینست که ظاهر در مقام خودش ثابت باشد زیرا که اگر باطنست ظاهران
 برای و بمنزله افراد و آثار کلی است و هیچ کلی بدون اثر در ملک بروز و ظهور ندارد

و اگر تاویل است بمنزله روح است از برای بدن ظاهر و هیچ بدون بدن در ملک
 موجود و بالفعل نمیشود پس لازم میآید و اینست که معنی ظاهر بر جای خود باشد
 و معنی های دیگر هم در مقام خود باشد و تاویل حرف را از روی فهم میبری که پس
 هر چیزی را در جای خود بگذار و اگر فهمیده و تشخیص میخواهی حرف چیزی دیگر توقع
 تصدیق نداشته باش خلاصه و در اینهم نزد عاقل شبهه نیست که هر بدنی جاذب
 هر روحی نمیشود بلکه هر بدنی روح مناسب خود را جذب میکند پس هر لفظ را
 بجهت معنی نمیتوان تاویل کرد بلکه باید ملاحظه مناسب نمود تا آنکه تاویل صحیح شود
 و تاویل چون احاطه بجهات مناسبان اشياء ندارد نمیتوانیم بعقل ناقص خود مان
 بی روح هر بدنی بیرون خاصه که دنیا عرض اعراض است و جوهر ابدان را از اعراض اغما
 مادر است نمیشود پس بصرف نظر کردن بایدان نمیتوان بی بار و احاطه بر دیگر
 آنکه کسی باشد که از بالا نظر کند و به بدن مثل اینکه تاویل ملاحظه کنی ملحطام
 را و سفتی رنگ او را به بینی خواهی گفت که مزاج آن باز در ورط است بجهت اینست که مثل
 برف میماند همان که جوهر از امیکرند و رطوبت غرضه آن که از زمین برداشته است از او
 گرفته میشود و قمر میشود و معلوم میشود که خاز و پایش است هم چنین است امر تمام
 آنچه در این صدد بدیه میشود و پراگه امام فرموده است که کلاما بالجسم ظهوره فالعین
 بلزم پس بواسطه اعراض متبخر از احوال و من و تو نمیتوانیم بدیهیم و تاویل این که تاویل کنیم
 هر بیجاست مگر اینکه از معادن علم که ال محمد علیهم السلام هستند بگیریم که ایشان نظر
 بحقیقه چیزها میفرمایند و جوهر هر چیزی را تمیز میدهند خلاصه که چندان در
 صدد دلایل عاقلی نیستیم و عرض همانست که چون این فرد چنین جلوه میدهد
 که مطلب خود را از آثار و اخبار اثبات میکنند و باین قدر میخواهند که عوام مسلمان
 بدانند که از برای استدلال با اخبار و ايات بنص خود آنها شرط نیست که اگر آن
 شروط ملاحظه نشود استدلال انسان بجاوی حاصل میشود

باب سیم در محلی از امر ضرورت است چون بحکایت از بعضی سخن
 اینطایفه شنیده شده است که بآه از خلاف ضرورت ندارند و دلیل آنها این
 است که همه ادبانی که در عالم متجدد شده است هر یکی ضرورتهای شرع سابق را
 بر مبادی و اگر بنا باشد ضرورت بگیریم باید هیچ شرع جدیدی را بعد از
 شرع سابق قبول نکنیم مثلا حضرت موسی که شریف او در ضرورتها که در

شرح حضرت ابو هبیم پس بداشده بوده منسوخ فرمود و هم چنین حضرت عیسی بعد از
موتی و هم چنین خاتم انبیاء ص بعد از عیسی هم چنین با اعتقاد حضرات این مرد هم که
بر خواسته نمیتوان بضرورت های سابقه بر او ابراد کرد که این مرد صریحا میگوید که من
صاحب شرع جدید و کتاب جدیدم چگونه میتوان بضرورت سابقه بر او ابراد کرد
و این فریبست که عوام بیچاره وقتی که میشوند کان میکنند حرف صحیحست و حال اینکه
خطای صرفست و ضرورت های کلیه که در شرایع انبیا بوده است هیچ پیغمبری منسوخ
فرموده و اگر بنا باشد که آنها منسوخ بشود بکلی میزان حق و باطل از دست می رود و نمی
توان آنها را از هم تمیز داد و حضرت عیسی مخصوصا فرمود ما جئت لا غیر التاموس و پیغمبر
میفرماید ما کنتم بدعای الرسل پس همه ضرورت های کلیه را بر جا گذارده اند و نتیجه
واقعه است در جزئیات است علاوه بر اینکه بعضی ضرورت های هست که نسخ شدن
انها و حکم جدید آوردن منافات با هم ندارد مثلا نسخ کردن رو کردن به بیت المقدس
و امر کردن بکعبه منافات با هم ندارد و هر دو حقیقت چنانکه پیغمبر با مجود و مسلمین
این فرمایش را فرمود و نماز کردن رو به بیت المقدس امر دائمی نبود که بدائی در دوام آن
باشد بلکه امر موقتی بود مثل لیل و نهار و صیفا و شتاء چنانکه امر شتابا از
صیفا نهار بعد از لیل از قیبل بدانست این امر هم بجهن منوال است چنانکه پیغمبر
بیان این مطلب فرموده است در حاجه با مجود بعضی ضرورت های هست که نفس خودان
دوام از امیر شانند و نسخ کردن خودش دلیل بطلان نسخ کننده است مثلا ضروری
مسلمانانست و اخبار و آثار شاهد این مطلب است که گاهی بعد از قرآن از اسمان نازل
نمیشود و این اخیری کتبهای اسمانی است و کتاب جدید هم که امام میاورد و همین کتاب
است لایق آنچه از آن سقط کرده اند و مخرب نموده اند درست میکنند و همان نسخه که حضرت
امیر جمع فرموده همان را میاورد و حال کسی بخیزد و ادعای امامت کند و گاهی بیاید و
که هیچ دخل بقوان نداشته باشد بلکه در هر چیز بخلاف قرآن باشد چنین چیزی درست
نماید زیرا که اگر این حقیقت ضرورت اسلامیکه تاکنون در دست داشتیم باطل میشود
و اگر این بر باطلست و ضرورت اسلام حقیقت فطرتی است المطلوب و هم چنین این شخص که
ادعای نبوت میکند چنانکه از وضع او ظاهر و هویدا است زیرا که ادعای وحی بطور
ناسپس نمودن و کتاب جدید و شرع جدید با بنوعی از ردن که هیچ ربطی بعالیه کتاب و
شرع پیغمبر ندارد خود این ادعای نبوت و ضرورت مسلمانان بر این قائم شده است

بعد از پیغمبر پیغمبر بگویند پس اگر ضرورت در مقام خود حق بوده ادعای این مرد بر
باطلست و اگر ادعای این مرد حقیقت ضرورت که مسلمانان داشتند در جای خود
باطل بوده حال اخبار کن یکی ازین دو را و قطعاً اگر مسلمانی بوده و اخیری نمیشوی که بگوید
مذهب اسلام از اول حرف پوچ و بر باطل بوده است پس اگر ان حق بوده لا محاله ادعا
این مرد بر باطلست خلاصه که ضرورت های کلیه دائمه در همه ادیان هست که نسخ شدن
از برای آنها نیست و میزان حق و باطل اند که اگر بنا بر نباشد آنها از میان برداشته بشود
حق از باطل شناخته نمیشود خلقت را بر خدا حجت میباشد و چند حدیث باز در این مورد
برای یقین و تکرار و ثابت میکنم تا هر کس که عرق است و ایمان در نقش هست با آنها
بگوید و کول مبدعین و انحرور از جمله حدیثی است که در کتب بسیار نقل شده مثل
بخار و وسائل و فصل الخطاب و غیر از اخبار و این میگویم از حضرت امام موسی که فرمود
رشد عین گفت که دوست میادیم که برای من کلام محضری بنویسی که برای این اصول
و فروع باشد و فقهی باشد بشود فقیهان و از این پدر برزگوارت شنیده باشی پس
من نوشتم بسم الله الرحمن الرحیم موردیان دو امر است که اختلاف در آن نیست
و آن اجماع است بر ضرورت آن چنانکه مضطر لبوی آن هستند و اخبار مجتمع
علیهما که هر شبهه را بر آنها باید عرضه نمود و هر خار را از آنها باید استنباط کرد و امری
است که محتمل شک و انگار است و راه استنباط نمودن اهلسن از آنجه بر او است پس
آنچه ثابت شد از برای مدعین آن از گاهی مستجمع علی تا و بیهی استی از پیغمبر که اختلاف
در آن نباشد باقیانی که عقول عدالت از آنها هستند شک است بر کسیکه استنباط نمود
باشد این تجربه وارد کردن آن و واجب است بر او قبول آن و قرار و دینانست و آنچه ثابت
نشده باشد از برای مدعین آن از گاهی مستجمع علی تا و بیهی استی از پیغمبر که
اختلاف در آن نباشد باقیانی که عقول عدالت از آنها هستند و سعت دارد خاص
است و عام از شک کردن در آن و انکار کردن مراد هم چنین است پسند و امر از امر
توجه فادون و تاروش و خدش فادون آن پس اینست موضوع انچنانی که عرضه کرده
میشود بر او مرد پس آنچه ثابت شد از برای تو بر هائش اخبار میکند و آنچه بنهائش
شمار و روشنی آن نفی میکند و لا قوة الا بالله و حسنا الله و نعم الوکل ملاحظ کن
در این حدیث شریف چگونه اجماع ضرورت را حجت گرفته اند که هر حادثه در ادیان بران عرضه
کرده میشود و حق و باطل بواسطه آن تمیز داده میشود و کدام حادثه از حدیث دین این

جدید بزرگترین است در جزئیات مسائل ما را بخود و اندک دارند و ضرورت را بر ما حجت قرار
دهند بطوریکه اگر کتب از آن دوری کنیم ربه اسلام را از گردن خود بمقتضای اجتناب
دیگر خارج کرده ایم و در این امر بزرگی که اعظم امور است میزانی از پیش دست مانند هند
که حق و باطل از این بزرگتر است این نیست و الله از مذهب اسلام بلکه در هیچ دینی اینطور
نبوده است و ملاحظه کن که آنچه از ضرورت حق و باطل معلوم شود بکتاب مستجمع علی ثوابه
بالجستی از پیچیدگی اختلاف در آن نباشد باقیبانی که همه عقول از این بزرگتر است باید ثابت
شود و اگر یکی از اینها ثابت نشد خاص عام امت اگر در آن شک کند حرجی در آن نیست
پس چه طور میتوان امر باین بزرگی را بمتشابهاتی چند که حقیقت آنها معلوم نیست فهمید
و بان گرفت و این را هم بدان که ذکر قیاس در اینچنین باب نقیصه بوده است زیرا که در
سخن باهرون الرشید بوده و عامه قیاس را بخوبی میکنند علاوه بر اینکه امام همین قدر
خواستند که او را ساکت کنند و الا وضعی که بیان فرموده اند از امر معلق بر محال فرموده اند
و مشخص جزئی محال است که احاطه به عقول نماید و بفهمد که آیا هر بضد حق صحت این
قیاس را دارند یا ندارند خلاصه و نیز در کتاب آئین مروت است از حضرت امام حسن که در
حضور معصوم فرمود که مردم اجتماع کرده اند بر امور بسیار که اختلاف و نزاع میان
ایشان نیست بمشاهدات باینکه خدائی جز خدا نیست و اینکه محمد رسول خدا و بنده او است
و بر نمازهای پنجگانه بعد چیزهایی چند را شمرد تا اینکه فرمود که اجتماع دارند بر تحريم زنا و
سرقت بعد چیزهایی چند را تا اینکه فرمود و اختلاف کرده اند در ستنهایی که مفاصله در
انها کردند و فرقه های مختلف شدند که بعضی ایشان بعضی الهی میکنند تا اینکه فرمود که
کدام يك از ایشان اولای بان هستند مگر فرقه که مناصبت کتاب و سنت پیگیری را کردند پس
هر کس گفت با آنچه اهل قبله برانند و اختلاف در آن ندارند و در کرد علم آنچه را که در آن
مختلف شدند بسوی خداوند ساله ماند و نجات یافت بان از آتش و داخل جنت شد
تا اینکه فرمود مردم سه قسمند پس ذکر مؤمن و ناصب فرمود تا اینکه فرمود و مردی است که
گفته است با آنچه اختلاف در آن نیست و رد کرده است علم آنچه مشکک است بر او بسوی
خدا با ولايت ما و اقامت بمانند و دشمنی بمانند و حق ما را نشناسد پس ما امید داریم
اینکه خداوند بپا مرد از برای او و از داخل جنت کند پس این مسلم ضعیف است تمام شد
حدیث شریف ملاحظه کن که در امور مختلف فیها راه نجات این است که ایشان توفیق کند و علم
از البوی خداوند زد کند و نا بجهت واضح پرو و در کار ثبات شود طرف را اختیار نکند پس این

جماعه اگر مدعی اسلامند که بنای اسلام از صدر اوّل بر این بوده است که دانشی و غیره
تخلف از ضرورت کرد و اگر اهل اسلام نیستند خود دانند و مذهب خود ما را با
ایشان سرکاری نیست و لازم اسلام ما نیست مگر از پی بیخاطره تویم زیرا که دعاوی ایشان
بر خلاف ضرورتان اسلام است و بر ما در مذهب اسلام حرامست متابعت آنها و از
خداوند مسئلت میکنیم که بنیاد اسلام قدم راستی و یقین ثابته غنائت فرماید که
محتاج بان نباشیم که تازه عقبه بی برای خود بگردیم خلاصه و اخبار در باب ضرورت
و اجتماع متعدد است و بجهت دو حدیث اکتفا میکنیم **باب چهارم در**
دلیل عقل است بدانکه عقل را خداوند عالم بجهت باطنی قرار داده است در میان همه
و شبهه نیست که عقل کلیه حجت است چنانکه اخبار بسیار گواه اینست و به حرف در این
است که اگر عقل صرف و خالص شد حجت است اما اگر مشوب شد با غرض و اغراض در
جزئیات حجت نیست مثل اینکه چشم را خدا برای دیدن خلقت فرموده است و آنچه بیند
در سبب بیند اما بعد از آن چشم که مرود شد و غبار گرفت در سبب بیند باید
شخص بینائی که چشم او سلامت است به بیند و برای او حکایت بکند و الا بقول خود
التقصیر فرمود نمیتوان اعتماد کرد و خود او هم اگر اعتماد بر ویت خود کند خطای او بیش از
صواب خواهد بود بلکه هر چه بیند بر غیران وضعی است که در واقع خارج است بدان
و در شک و شکل هر چیزی را در سبب تمبر نمیدهد بلکه بعضی چیزها که از نظر او اندک دور
شود مطلقانی بیند هم چنین است امر عقل ناقص ما زیرا که همه اش مشوب بفساد است و
طبیعی و شهود است و اگر اینطور نبودیم محتاج بفرستادن پیغمبران نبودیم چنانکه در حدیث
شریف پیغمبر فرماید در رساله حضرت صادق برای اصحاب رای و قیاس فوشتند و در خط
الخطاب از بخار نقل شد فرمود که اگر حکم کردن بر آبی و قیاس در نزد خدا جایز بود پیغمبر ستاد
پیغمبران را با آنچه در آن فصل است و نمی از هر ل و شوخی نمیکرد و عیب نمیکرفت چهل زانو
لکن مردم چون جاهل شدند حق را و کوچک شمردند نعمت را و استغنا بجهل خودشان و
ندایر خودشان از علم خداوند و انکار کردند باین از دون رسل خدا و قوام با امر او گفتند
چیزی نیست مگر هر چه عقول ما درک کند و الباب ما ایشان است پس این است که خداوند بجهت
طرف که رفتند ایشان را بر دو ترک کرد آنها را بدین رای و قول کرد نصرت ایشان را تا اینکه
عبادت نفس خود را کردند من جث لا علمون و اگر خداوند بپندد بود از ایشان اجتهاد و
نظر ایشان را در آنچه را عاقلانند از این پیغمبر ستاد بپندد ایشان جدا کنند از برای آنچه میان ایشان

محقق بالا جماع از احیای بقا نیست و دیگران که این حزب را بجمع ضوق و فحور و قبا و منا هی تکیه
و عامل دانشند و مفسد و شر بر اعتقاد کرده اند و بخود بالله ایشان را منکر الوهیت
و ربوبیت و نبوت و رسالت دانسته اند و با شغف و غش و متشبهت بولا بیت
اهلبیت طهارت نیستند و علمای اعلام شاید افعال و اقوال بعضی از مذهبها عالم و
بید نهایی از خدای خبر را که بواسطه اغراض امراض شان خود را نسبت با نفیر داده و می
دهند میزان عقاید و تعلیمات نفیر دانسته اند و این از انصاف بعد است میزان بیانا
صاحب امراض و حرکات مؤمنین و متمسکین بکتاب بعد شرحی از بی غرضی خود و تمجید
انجیاز و منصف بودن شان با خلاق جمیده و عقاید سدید و تقوی و اعمال حسنه و غیر
اینها میدهد بعد میگوید و از فساد و مابینکد و باطلوب و عا بکد و المقول بکمال جد
واجتهاد و نادب و از اصول دینان نفیر است ان تقتلوا خبر لکم من ان تقتلوا و قوله عز
ذکره نصرت در این ظهور عظم با خلاق و اعمال و تقوی و انقطاع مقرر شده و در ذری
و الواح از قلم اعلی ثبت گشته هده من سنه الله فی هذا الظهور الا عظم و لن یجالیست
نبد بلا و لا یجوبلا هذا حکم جعله الله محفو ظا من کلمه بمحو الله ما یشاء و مزینا بطراز بیت
و عند ام الکتاب انهی نا آنکه میگوید آنچه خلاصه اش اینست که میگوید که حضرت صاحب
الامور بجمع ایات و علامات ظاهر گشته است و باز شرحی از اسلم خود داده است و خواهش
میکنند که در این اوراق بدقت نظر نمایند که در بدید که مطابق کتاب و سنت و ادله عقلیه
است با نفا بکبرید و اگر بدید که مخالف است بر مردم واضح کند و بطلان انها را بوسانید
و راهش اینست که از خاک پای مبارک شهر ناری سند غا نمایند که انجا عتر حاضر کنند
و با علمای اسلم مکالمه کنند اگر انها معتمد خود را بدلیل کتاب و سنت ثابت کردند بمان
بکبرند و اگر نکردند مستحق عذاب باشند **جواب** عرض میکنم و لا حول و
لا قوه الا بالله اما مطلب اولی که فوشند است که خلاصه ان را ذکر کردیم که عماله حاجت بجواب
ندارد زیرا که بنای کتاب بر همین است و مفصل افشاء الله تعالی بیان خواهد شد
و اما آنچه گفته است که علماء اعلام مضور این نموده اند که شاید این اخبار و آثار را تفهید
باشند و حال اینکه مجمع علیه است که آنچه از اخبار و آثار متعلق بقیمه و ظهور رجعت هست
مقتضا است نمیدانم انجا عده که برای ایشان محقق شده است از کجاست و اهل ان کجاست
اگر این علمای اعلام اعدا کنند که همه این اخبار و مقتضا است چه حکایت است که از یکدیگر
خجالت نمیکشند و بالا اتفاق در صدور و در وطن و لعن بر شما بر آمده اند و یکسانند انکشاف

کادیه

کد علمای این اجاعرا نموده اند نیست این مکر محض اینکه تحقیق بر انها به بند و عوام الناس
و از فرب بد هید و الا علمای اعلام در اینگونه مسائل در قیاسند بعضی اهل ظاهرند
در صدور تحقیق این مسائل نیستند و بصرف تسلیم از برای انچه اظهار شده درین خود را
حفظ میکنند و لا و نفی در این مورد ندارند و بعضی اهل تحقیق اینگونه مسائلند انهام
بعضی منقل امر شده اند و اهل ان نبوده اند و مطلبی دست نیارده و نا و بلاد بعد
نموده اند و بعضی هستند که اهل این مقام هستند و مطلب را هم دست آورده اند و در نزد
انها محکمان در این اخبار و آثار بسیار است و لوا بیکد جا حق نفیرند این باعث این نیست که
حدیث یا ایه از حکم بودن بقیسند در اخبار ملاحظه کن و بیاین اپانی چند را از آیات احکام
مثل انانی که در حدیث و حرمت چیزها وارد شده یا مثل انیه شریعه اذا قمتم الى الصلوة غسلوا
و وجهکم و ایدیکم الا المرافق و امسوا برز سک و ارجلکم الی الکعبین و امثال اینها همه ابها را امام
از آیات محکم کتاب میشود و اولی ما سوا ی عرب و کسانیکد عربیت بخسبیل کرده اند مطلقا از انها
بجز ندارند و چیزی تمیزند و این هیچ منافات با حکم بودن ایات ندارد و انچه گذشته خود
عرب بودند بسیار از ایشان از حدیث معنی این ایات عاجز میشدند و معنیهای
خلاف واقع میکردند و امام ۲ معنی صحیح انها را میفرمود و بقوا عذر بیت کردن انها
میگذاشت که حق همانست که او فرموده و معذک ایه از حکم بودن نمیافند یا اینکه باعث
بسیار تفهید بودند معنی انرا این حکم ان نیست که هر کس بفره مند خواه اهل لسان
باشند یا نباشند و خواه اهل علم باشند یا نباشند و مقتضای ان نیست که جاهل
تفهید پس بنابر این همه کتب علیه عالم مطهر و متشابه اند بجهت اینکه جهال معنی انها
را نمیفهمند و اینکه حرفیت خطا بر معنی ان کان و لا بد میخواهی بگوئی بگو که این ایات و اخبار
برای انکس که جاهل با انها است مقتضا است چنانکه فرمودند که المتشابه ما اشتبه علی
جاهل و اگر بگوئی که من گفته ام مؤمن محقق تاویل انها را میفهمد و از احیای بقا نیست میگوید
صحیح فومن محقق میفهمد و از احیای بقا نیست هم هست و لمقام حقیقی واقعی نه اینکه تو
از انطلا اسم بگذاری تاویل میخواهی که این ایات و اخبار را که مستند به شیعه است
باسم مشابه بودن از درجه اعتماد بیاندازی انوقت بگوئی که مؤمن محقق میفهمد و منم
ان مؤمن محقق حال از من بشنود و قائل امرا هم بقول من بشناسید و هر وصفیکد من بنا و ب
این اخبار و بوابت میکنم قبول کنید اینکه دوری است ظاهر و قبول کرده نمیشود تاویل
اگر است میگوئی قانیت او را بدلیل که نزد علمای شیعه معتقد علیه باشد و

نشان

ششاهی با اعتقاد خود تو و ایشان در آن نباشد ثابت بکن افوق ثانی مانند اخبار و ابکو
 تاویل آنها را از من بشنوید باری و باز بدلیل عرض میکنم که همه این آیات و اخبار جزو
 متشابهات نیست و آن نیست که شبهه نیست که این امور یعنی امری و رجعت و ظهور و جزو
 امور اعتقادیه است که ما باید باینها اعتقاد ورزیم و بر پیغمبر و ائمه اطهار ص بوده است که
 آنها را باین ابداع فرمایند اگر بنا نباشد که تمام آنچه در این بابها فرموده اند جزو متشابهات
 باشد که ما را از آنها بجهت نیست که پس شکر گفتن آنها و تکلیف با اعتقاد نمودن باینها
 چیست اگر محض صرف ایمان است که بمقتضای باید ایمان آورد چنانکه در اخبار فرموده اند
 و لو اینکه هیچ درجه بجهت از معرفت آن نداشتن باشد پس همین طور بطور کلیت ایمان
 بر رسول و ردن و گفتن اینکه قولی فی جمیع الاشياء قول ال محمد علیهم السلام فیما استروا و
 فیما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لم یبلغنی کتائب میگردد بکریه حاجت باین بود که اینهمه
 متشابهات در این بابها بفرمایند که البته در همه مطالب رویم و فیه باینست هزار حدیث
 میآورد از آل محمد علیهم السلام رسیده باشد اینهمه متشابهات را برای چه بیان میفرمایند
 اگر محض امتحان و افتخار است آن حکمیکه مؤمن محقق در این میان همه دارد بان میکند
 و مقتصد بآن میشود چه چیز است اگر هم چنین محکمان در میان آنهاست که مطلوب
 ما ثابت است و اگر نیست که پس خداوند اسباب هلاکت را فراهم کرده و راه نجات قرار نداده
 است و این ظلمت بزرگ که نسبت بخداوند داده شود و لیس الله بظلام للجهل انما هی
 السبیل اما شاکرا و اما کفورا الذین جاهدوا فینا الهدی بهم سبلنا پس ایاد و میان این
 همه متشابهات از صدر اسلام تا کنون سبیل نجات و عروة الوثقی بوده است یا هر
 اش صرف متشابهات بوده و هم چنانکه از زبانهای چوب و شبرین میآید که درین روز دست
 مسلمانان بیکدیگر ما هم بفضل و رحمت و حول و قوه پروردگار آنها را ملق میکنیم که با
 خبر باشد که شیطان میخواهد اول هر چه شاد و دست دارد بدزدین و این پیغمبر است از
 دست شما بگردیم که دست شما خالی شد افوق القاء شکوک و شبهات خود را بکن
 زیرا که نا انسان در عقیده خود را سبب شکوک و شبهات در او کمتر اثر میکند هر
 که غافل از عقیده خود گشت افوق است که از باب الغریب بقیثبت بکل حشیش مقتک
 بشکوک و شبهات میشود و در حدیث شریف فرمودند که ایامیکز در بر تو و قهقهه در دل
 تونه ایمان باشد و نه کفر راوی عرض کرد بفرموده افوق است که اگر خداوند نخواهد دو
 مرتبه ایمان میدهد و اگر نه کفر خلاصه پس بفرمایند از اینکه باین مختصرات محکمان است

خود را از دست بدیده و کول شیطانی بخورد پس در امور اعتقادیه که بر من و تو واجب
 است اعتقاد باینها البته حکمانی چند هست که باید متشکک باینها شد و متشابهات را به
 آنها رد نمود و اگر محض اشکال مسئله میگوئی که چون مسائل مشکله است همه آنچه در این بابها
 فرموده اند از متشابهات عرض میکنم مسائل تو چند هزار مرتبه از این مسائل مشکله و
 معرفت صعبتر است پس آنچه در تو چند فرموده اند از متشابهات امر بنیوت و امانت
 و معاوداتهم که همه در سبب مسائل ظهور و رجعت و قیمة متشابه شد پس بنیای دین اسلام همه
 بر متشابهات است پس آن رکن و شقی که باید چنگ باز زد پایست خلاصه و بعد از این بنویسند
 از این قبیل بیانات بیاورد که منصف مندرین نظر کند همین هم او را کانیت و اما آنچه گفته است
 که تاویل متشابهات را نمیدانند مگر خدا و دانستین در علم صحیحست و باین وجه کار است و چه
 سود برای قواست ثبت الاثر ثم انقض وانهم که اخبار ال محمد ص صعب است و متخیل آن
 نیست مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن محقق انهم صحیحست بلکه بعضی از اخبار ال محمد ص
 که اینها عظم متخیل نیستند و مخصوص است بمرکس که بخوانند یا مخصوص است بخود ایشان چنانکه
 در روایات فرموده اند ولی در این هم سودی برای تو نیست اول ثابت کن که قوی مؤمن محقق
 افوق سائر ال بطلان کن و اما اینکه بوم تاویل بالا جماع بوم رجعت و ظهور است و مصادیق
 ایات ظاهر و مؤمن محقق بالا جماع از احکام قائمست خواسته باین عبادت غیر اهل غرور را
 بجوش آورد و طبع اسم ایمان بشود بق فرخات او را بکنند مثل اینکه بد بختان منصب میدهد
 و فشا و قجار را با القاب ملئکه کار و ائمة اطهار صلوات الله علیهم ما اختلف اللیل و النهار
 قرین افتخار میکنند اعدا الله من کبد القمار و مکرهم البکار باری انچه نام باز نمیدانم که بوم تاویل
 بالا جماع بوم رجعت و ظهور است ما خدا این جماع نجاست و از قول که میگو بد اینهم نیست مگر
 همانکه عرض کردم که میخواهد قوی بزند که ضحفا از میبدان بیرون کند ولی غافل از این
 است که هر کس عنایت پروردگار در بار او هست یا بخرنها از میبدان بیرون نمیرود و هر کس
 که اهل ضلالت است کثیره خبیثه اجتناب من فوق الارض مالهان قوار از این بختان برنج
 مبارز و دلباشانل میشود یا بطرف یا بطرف دیگر بگر خال که بوم تاویل بوم رجعت و ظهور
 است از جهتی صحیح است و از جهتی صحیح نیست اول آنکه اختصاص بان درو زنده دارد تا
 هر ایه یا حدیثی در وقتی بروز میکند ثانی آنکه این تاویل که در این مقام گفته میشود آن
 تاویلی که حضرات منظور دارند و هر کس را بر خلاف ظاهرش معنی میکند مراد آن نیست
 فقط بلکه در باری از مقامات همان معنی ظاهر را از او میگویند راست است که خداوند

فرموده هل ينظرون الا ناوله يوم ياتي ناوله يقول الذي سمع من قبل فذات رسل ريتنا
 بالحق قبل اننا من شفعا فشفعوا لنا او نرد فعل غير الذي كذا فعل قد خسر انفسهم وفضل
 عنهم ما كانوا يفترون وبتد هاشم قولي رحمة الله در برهان نقل میکند از علی بن ابیهم
 که گفته است قوله هل ينظرون الا ناوله يوم ياتي ناوله هو من الايات التي ناولها بعد
 ناولها قال قال ذلك في يوم القاتم وبقول يوم القاتم يقول الذي سمع من قبل اي تركوه
 تا آخر قول او که ما خود از حدیث شریف است پس راست است که يوم ناول در این به مبارکه
 یا ایاتی که پیش از این هست مثل قال يوم ننسأهم كانوا القاء يومهم هذا واما ان يوم قیام
 قائمست و در اخبار دیگر هم شاه داده بطلب هست ولی باید از خود اجتناب و اهل بیت تمجید
 که مراد از ناول چیز است و یا مطلق ناول مخصوص از روز است یا هر وقتی ناول به ناول
 بروز میکند و یا بخار از تعبیر نقل میکند از حضرت صادق از حضرت امیر که فرمود
 آنچه حاصلش اینست که بعضی از کتاب خدا ناولیش در نوبل ان است و بعضی از ان ناولیش
 پیش از نوبل ان است و بعضی ناولیش با نوبل است و بعضی ناولیش بعد از نوبل است اما
 آنچه ناولیش در نوبل است پس ان هرا به محکم است که نازل شده در تحریم امری از امور
 که متفاوت در میان عرب بوده مثل یات تحریم نکاح و امثال آنها تا آنکه فرمود و اما
 آنچه ناولیش پیش از نوبل است پس ان مثل امور است که در عصر پیغمبر حادث شد
 که پیش از ان خداوند حکم متروکی در ان باب نازل فرموده بود و در نزد پیغمبر در ان
 باب چیزی نبود مثل امر بهودینی و ربطه تا آنکه فرمود و اما آنچه ناولیش بعد از نوبل است
 پس اینها امور است که خبر داده است خداوند رسولش را تا آنکه این امور واقع خواهد
 شد مثل آنچه خبر داد از جنات جل و صفین و خوارج و قتل غمار از این قبیل است و اجتناب
 شاعره و رجعت و مثل ان قول خدا تعالی است هل ينظرون الا ناوله يوم ياتي ناوله و قول او يوم
 ياتي ناوله يقول الذين الا به و قول او ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذکر ان الا در برهان
 عبادی الصالحون و یات دیگر که ذال بر ظهور است مثل و نوبل ان متن علی الذین الا به و
 وعد الله الذین امنوا الا به بعد باز فرمود الم غلبت الزورم از ایاتی است که ناولیش بعد
 از نوبل است و مثل ان قول خداوند و قضینا الی بنی اسرائیل لنفقدن الا به و هم
 اینها ناولیش است بعد از نوبل است حال ملاحظه کن باضافه در این حدیث شریف و لا یبهر
 که معنی ناول به چه داده فرموده است که مراد از این مقامات که در حدیث ذکر شد
 و هم در درایه که شاه داده اند جمیع اینها مراد از ناول معنی ظاهر است نه مجرد بکرات

در آنچه ناولیش در نوبل است هست مثل ایاتی که در تحریم و تحایل چیزها وارد شده است که شبهه
 نیست که مراد از این ناول همان معنی ظاهر است که غایت مسلمین میگویند و علی میفرمودند
 و پیغمبر و ائمه اطهار از آنها را بران اعمال تقریر فرمودند و اما آنچه هم که ناولیش پیش از نوبل
 است از امور که واقع میشود و بعد از نوبل در ان باب نازل میشود اینها هم که شبهه نیست که مراد
 از ناول سابق همانست که با معنی ظاهر موافقت دارد و نهایت مشا از ان باب متروک خواستیم
 و انبوه اند با برده اند و بعد منافقین برداشته اند اینها منافات با اینکه مراد همان معنی ظاهر
 باشد ندارد و ناول به که حضرت پیغمبر اینها اثبات کنند این مقصودشان نیست هم چنین
 آنچه ناولیش بعد از نوبل واقع شده اینها هم بهیچ وجه کانه حاصل مطلب از ناول بعد
 از نوبل نیست که خبر میدهند با مرید که هنوز واقع نشده بعد در وقت واقع شدن بعینه
 همانطور واقع شود مثلاً در روز بعد از چیدن مغلوب شد قاسطن و مار قین و ناگشتن بعد
 از چند سال پیدا شدند هم چنین ظهور امام و رجعت موان ما چنین واقع خواهد شد
 بدون شبهه دیگر حالا به مثلاً در ظهور امام باشد دیگری غیر از امام بیاید عوی مانده
 بکند قطعاً مراد این نیست چنانکه صریح فرمایش ایشان است که در اینجا و در سایر اخبار از فرموده
 که مثلاً غائب منظر امام پیر امامت با پیر امام حسن عسکریست با چهارچی از فرزندان امام رضا
 است یا از دهمی از ائمه است که باز دهمی از فرزندان علی بن ابیطالب باشد و هکذا پس راست
 است که از روز و روز يوم ناول است ولی مراد اینست که از روز و رایت که امام میگوید خبر از ظهور
 دادیم ظاهر میشود نه اینکه مراد ناول اصطلاحی باشد که لفظ از معنی ظاهرش بیاندازد
 و در معنی معنی میکند و هم چنین باز از این حدیث شریف ظاهر شد که يوم ناول انحصار
 با نوبل فقط ندارد بلکه روز مغلوب شدن روح يوم ناول بود و وقت خروج ناگشتن و
 مار قین و قاسطن هم يوم ناول بود و اینها بعضی از وقایع که از پیش خبر داده بودند در
 ان ایام ظاهر شد و در بخار نقل است از پیغمبر که روزی با صاحب فرمود که بعضی از شما
 قتال میکنند بر ناول و ان هم چنانکه من بر نوبل ان قتال کردم ابو بکر عرض کرد که من
 یا رسول الله فرمود نه عمر عرض کرد که من فرمود نه بعد فرمود بلکه ان خاصف النعل است
 و اشاره بعلی فرمود باری و ناول بعضی هم يوم ظهور قائم عجل الله فرجه و يوم رجعت
 انباء طاهر نیست بروز میکند بلکه از باب اینکه دو قران خبر ما کان و ما یكون هست چنانکه
 فرمود فی تبیان کل شیء پس هر ان يوم ناول است نهایت آنچه پیش بوده ناول قبل التنبؤ
 است و آنچه بعد آمده ناول بعد التنبؤ است نهایت بعضی از نوبل ها واضح تر است

و ما هم ملتفت بشویم که مطابق با ادب باش هست و بعضی پنهان است در هر صورت که
 هست در کتاب باید که حال در حدیث نیست و باز از این حدیث شریف ظاهر میشود که
 محکمات نیز در این باب که تاویل آنها بعد از نظر با است و هم چنین در اخبار بکه تاویل آنها
 بعد از سداد از معصوم است هست چنانکه در همین آیات که امام مهمل زده است
 هست پس بطور اطلاق گفتن که همه اخبار اینده از متشابهات است صحیح نیست خلاصه اگر
 در این حدیث شریف بعین نظری که تلبیس حضرت برای تو ظاهر میشود و ما بجهت اختصار
 خلاصه ترجمه ترا نوشتم اگر خواهی بخواند جوع کن و اما آنچه در تبری خود و امتثال خود از فسق
 و فجور مینویسد در حقیقه محتاج بجواب نیست ولی از باب اینکه هم چنین گمان نکنند عوام
 که ما از این حرف از میدان بیرون رفتیم که جواب نمیکند هم میگویند هر قدر تو از این تقوی و
 تقوی و زهد و عفاف بدیجی که بخود نسبت داده چیست مقصود اینست که خود را عفا
 و اغفال و افعال مثل علمای و صلحای مسلمین و در توحید و نبوت و امامت همانطور
 که علمای مسلمین و مؤمنین میگویند و فضایل ال محمد علیهم السلام را اقرار دارند و علی
 بشریعت مقتدیه پیغمبر میکنند همانطور که بجهت و نزاع فقط در اینست که تو میگوئی
 امام غائب منظر یا آثار و علامات ماثوره ظاهر شده است و آنها اعتقاد دارند که هم
 چنین چیزی نیست و خود تم میگویند که در روع میگوئی از هر ظاهر و باین تر ملاحظه
 کن باین چه فضائل پیغمبر و ائمه اطهار را از قبیل معجزات و علوم و غیر آنها شایسته
 شده ابد محض اینکه بنوانند ادعای امامت برای هر جاهل عاجز بکنند و حال اینکه
 اعتقاد ما اینست که منکر فضایل ال محمد علیهم السلام کافراست و در حدیث فرمودند
 و الا نکار لفضائلهم هو الکفر و هم چنین در اعمال شرعیه خودشان میدانند و تصریح هم
 میکنند که احکام شرع را بیکسو خورده اند و بخیال خودشان شرع جدید آورده اند پس
 البقیه تقوی تقوی شما برسم معقول میان مسلمین که نیست خیلی کار میکنند بیایست
 که خود گذارده اند عمل کنید و انطور هم نیست و بر فرض هم که باشد این سبب اعتقاد و اطاعت
 مسلمین نسبت بشما نیست چه بسیار که مذاهب باطله داشته اند و دران راه که میرفته اند
 سجنها و مجاهده ها نموده اند و نه ثمری بخود آنها بخشیده و نه سبب اطاعتان حق با آنها شده
 است پس عبت خود را زحمت داری و قلم و کاغذ را صرف کردی اگر مقصود اخلال بی
 دنیهای عالم است که آنها با فسق و فجور خوشتر دارند از اظهار یک انبیا عبت پیشتر
 شوند و اگر مقصود اخلال متدینین است و یا این اظهار زهد و تقوی در دنیای برای

انها میکنند که آنها انقسم زهد و تقوی را نمی پسندند چنانکه داشتی بعد از این انشاء
 الله در انشای کتاب ظاهر خواهد شد که همه انحرافها یاوه است و حاجت بتفصیل نیاید
 بر این در این مقام نیست و اما آنچه گفته که انبیاء از فساد اخراج دارند و از اصول دین
 ایشان است که ان فتنوا اخر من ان فتنوا انا اخر من فتنوا فتنه خدا هم کرده که هنوز زمان
 بسیاری از ابتدای خروج انبیا نکرشته و هنوز بسبب اجاعت بسیاری باشند که از زمان رایاد
 میدهد که چه فتنه ها که سر پا نکرده و چه فتنه ها که نریخت و در صد قتل چه فتنه خلق از سلطان
 و علی که بر نیامد حتی در عریضه که نبولای بزرگوار من اعلی الله مقامه بقط خود نوشته بود
 مخصوص عرض کرده بود که قشون برد از بقارس بنوا و اسم مرا امر کن که در اذان قرین اسم پیغمبر
 و ائمه اطهار ذکر کنند و کاغذ را بنویسم ملا محمد علی ما زنده را می فرستاده بود و در همان
 کاغذ نیست غلط در عباد ائمه نوشته بود مولا بزرگوار من باید که و براهین پیر و او
 را جواب فرمود و خند و لا و منکوبار و رانه فرمود بلی امروز که الحمد لله خداوند این اسلام را
 نصرت فرموده و رؤس آنها را در عکا محصور فرموده و دستشان کوتاه شده است این
 حرفها را میزنند و با اصطلاح مشهور از پیادری است از روز که در ایران بودند هم کس
 دیدند که چه مردمان شریر میگرد بودند و الا که دست از شرارت خود بر نمیدارند که
 این با آنها میکنند که باز بلکه جماعتی که با آنها جمع شوند و فتنه و آشوبی سر بیاورند و اگر
 راست هم بگویند همین لیل بطول این ایشان است زیرا که صاحب الامر بصیرت شمس
 را بر از عدل و داد باید بکند و این جور قتلها که آنها بنا بر بل میگویند همه وقت بوده
 و اختصاص با این زمان ندارد چنانکه بعد بیان خواهد شد **فصل** و باز گفته است
 کلماتی که حاصل اینست که من بجهت شخص بطلب در بلاد سر دیار کوهام و سالتا غریب
 اختیار نمودم و با علیا صحبت بسیار داشتم و خواستم که برهانی اقامه کنند بر امر امامت ابی
 با ظهور آنحضرت و با حجت و معجزه آنحضرت و ثابت بکنند بطوریکه شبهات آنحضرت داخل نشود
 و باز از این انفا مواقت نکند و شاهد صدق مدعای ایشان نشود و ناخال بنافه ام
 مگر آنکه همان برهان صدق دعوی آنحضرت بوده بطریق اولی و اعظم و اعلی و اقوی
 و چون برای اوضح مطلب لطیفان قلب الصراحت نمود منتمش میگردند که او این خدایت
 و بد سلوکی میگردند من هم ساکن شده و با طاعت او چه فایده باشد و ناو طلب
 مشعل نمیکردند تا آنکه گفته و عین عبادت این است محلا میگویند اگر دلیل و برهان
 نبوت و رسالت سرور کائنات خوارق عادات و معجزات است که مشعور و مقبول است و

معتقدین با سلا و مذمتین بامریستد نام معضن روایت نموده اند و اول خاد بوده حال
منو از و ضرور شده و غیر هم از مثل قبل که البوم موجودند منکر و انکارها را مناظر نمیدانند
انجرب هم از صاحب این امر دیده اند و بدون واسطه روایت میکنند و خود دیده و دانسته
فهمیده و اعتقاد کرده اند و از قوت کدشته نزدشان بدیهی شده و انکار و کفار آخرین را مطای
نمیدانند چه که نرفتند و مجاهده نکردند و دلیل بر صدق مشاهده خود انصاف و ایشا
جان و مایل خود را ذکر مینمایند و ایة فتموا الملون ان کتم صادقين را میخواهند و اگر
احتمال اشتباه برود همین اشتباه را در قبل زباده از البوم ذکر مینمایند چه که قبل
خوف و طمع بود و مشاعر و مدار کشان بمثل البوم نبود تا آنکه میگوید و خلاصه کلامش
اینست که حکم علما بر فضل از عجز ایشانست و دلیل کتاب و سنت و عقل و اجماع و اتفاق
واقف است نه ضرب و جیس چرا و اینست پنجاه سال در بیل مجلی حاضر شده اند و به
شرایط مجاهده رفتار نکردند و با حضرات مناظران نکردند و هکذا از این قبیل سخنان
جواب عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله اما این مطلب که میگوید که
باهر کس از علما سوال و جواب کرده ام در اثبات نبوت خاتم انبیاء برهانی بنیاد آورده که
شبهات انجرب داخل و با براهین انجرب موافقت نکند و شاهد صدق مدعای
ایشان نشود اول خود این کلمه را که عین عبارت است ملتفت بشو که بر اهینی که علما آورده اند
اگر شبهات انجرب که حزب شیطانند داخل آنها شده و اظهار از اجتر اعتقاد انداخته است چنین
دلیل چگونه شاهد صدق مدعای خود آنها شده معلوم است که خود این پیچاه ها
در عقیده خود متبریزند و مشتک شبهات چنانکه از خواهی کلام او باز مکرر ظاهر میشود
که بر یقین نیست و معذک شیطان او را واداشته است که از این راه ضلالت برود و البته
راستهم میگوید و ادله ایشان هم از شبهات فراهم آمده و یقین هم بر مذهب خود ندارند و برای
که امام در حدیث شریف میفرماید فرما اینست که حاصلش اینست که حالت که اهل باطل در
مذهب خود صاحب یقین بشوند ثانی اینکه این علما اینکه اشاره باینها میکنند که توانستند
دلیلی اقامه کنند که شبهه دران راه بر نشود حتم نیست که هر طلبه را که تو ملاقات کرده و با او
صحبت کرده از عهده اثبات انجور مطالب برباید طلب بعضی هستند که بیش از فقه و اصول
محبس نکرده اند بلکه این منتهی درجه بسیاری از ایشان است و حتم نیست که هر چه اینجور
علما از عهده اثباتان بر نیامدند در پیشا مسلمین دیگر نباشد کسی که از عهده برباید چنانکه
در میان خود شما هستند جماعتی که همین قدر معرفت که تو بهم یافته و ایات و اخباری چند

و از غیر موقع ذکر کرده و همبند و کار را نمیتوانند بکنند و این دلیل این نیست که مثل تو
در میان آنها نیست هم چنین در میان مسلمین هم چنان هست و متوسطین هستند و علما
بزرگ هم هستند و کی شهادت در این زمانها که خداوند مقهور و مغلوبان کرده توانستند بیدار
در محضر علمای بزرگ بامها و ث در این علوم حاضر شوند و تکلم کنند همین طور از غایب
اصلا میکنند که عوام را فریب بدی و ثالثا میگویم که بر فرض که با اکابر علما هم نشست و صحبت
کرده و دلیلی که شبهه بان رخنه نکند درست فوینا آمده است این دلیل این نیست که علما
هم چنین دلیلی بنیاد آورده اند بلکه این دلیل اینست که ذهن فومغشوش است زیرا که شرط بزرگ
در مقام طلب علم چه بنیاد تراست و اسناد باشد و چه بنفکر کردن باشد اینست که افشا
ذهن خود را صاف کند و از قواعد بیکه انی بان ها کوفتا است و عقیده خود قرار داده و بپای
که در ذهن او رسوخ کرده دست بردارد و اوقات در محضر اسناد بنشیند و از کلام او منتفع
شود تو کان میکنی هم از این اشخاص بیکه باینجیتر و ائمة اطهار و انبیاء خدا نشسته اند و مجادله
ها کرده اند و از ایمان بنیاد و معاند همین طور علانیه میکنند که آخر یقین بحقیقت شما کردیم
و شبهات از دل ما بیرون رفت و معذک ان ایمان بنیاد و بریم انجرب را هیچ غافل نمیزند و لو
بمقتضای قول خداوند و محمد و ابیها و اسبقینها انهم در واقع همین طور هم باشد و
معذک در ظاهر همه مثل تو میکنند و این دلیل اینست که برهان حقی بر آنها اقامه شده
بود چنانکه انجربان همه نظر میکردند و میدیدند که برهان حقیقت و شبهه دران راه نیست
و ایمان مباد و درند تو هم اگر میخواهی دلیلی دست بنیاد و ی که شبهه دران راه بر نشود اول شبهات
را از دل خود بیرون کن اوقت بیدلیل برو چنانکه اگر جیفه در چاه افتاده باشد و تو میخواهی
بفرج کردن یا باب خارج کردی و روی ان بر بری انجرب را اظهار میکنی مادام که جیفه در چاه است هر
چند که فرج کنی و اب مجد از زمین بجوشد باز ملوث بنجاست جیفه میشود و مقشری نیست
اما اگر جیفه را بیرون آوردی و در و را تا احو اوقت بچند دول معتین چاه ظاهر میشود و
ایان مستعمل میکرد پس تو اول جیفه شبهات را از دل خود بیرون کن اوقت از پی دلیل برو تا
آنکه از ان منتفع بشوی خلاصه اینکه از ان باب که گفتی دلیلی که شبهات انجرب داخل نشود اقامه
نکردند و اما آنکه میگوئی که بعینه همان دلیلی بر صدق مدعای انجرب قائم میشود جواب این
مطلب باختصار نمیتوان داد و در اثباتی مطالبی که ذکر میکنم و اقامه برهان میکند و مفصل
انشاء الله خواهد آمد همین قدر بدان که براهین صدق که از برای نبوت خاتم انبیاء است هست
هرگز بر صدق مدعا ابیها دلالت ندارد و خود را متفرغ و مغشوش باین مطلب هستند چنانکه

شواهد آن خواهد آمد و اینجا بدو نوعی است که صفای مسلمین را کمال کند و آن
نصوص ابتدای سابق در باره آنحضرت و آنحضرت و خوارق عادات و علوم و اخبار و حسن
و کتاب و سنت و کتب و ناسبت و پروردگار و باره آنحضرت و کلام و ناسبت و کلام است
و تفصیل هر یک از آنها ان شاء الله خواهد آمد و نصوصی که از خداوند و انبیاء و ائمه اطهار با اسم
و رسم در باره حضرت صاحب الامر هست کجا در باره او است آمده و معجزات و خوارق عادات
که از آن حضرت دیده شده کجا از آنحضرت دیده شده و آن خوارق حسن و علوم و کتاب و سنت کجا از
آنحضرت دیده شده و معجزاتی که بهم یافته که قاطر چه های غرب از آنها نصیب تو و بلیغ و صحبت
میکنند و نشدند و ناسبت خداوند که حجت او را ظاهر کند و برهان او را بفرماید و صدق
قول او را آشکار نماید کجا در باره او هست مگر هر که ادعائی کرد و جاعلی کرد و او را میگویند
و بدعت او هم میانه مردم در او می رود این نشدند و خدا است بنا بر این بولس ملعون که هست
ثبوت او در تمام روز و بر جا است و قوت و شوکت و ولایتش هم بجای است که شی بیانی
از نشدند و خدا است نه والله که خداوند خداوند فرموده و حجتها را از احض فرموده است
فما یجوزون خداوند خواست است که اهل باطل را هم مغلوب کند و ظاهر کس که از طینت آنها
است بسوی آنها برود و اینقدر مهلت از باب استدراج داده است خلاصه که بیان همه
این مطالب ب تفصیل خواهد آمد و مقصود در اینجا اشاره است و اما آنچه عمد مقصود ما است
از ذکر عبادت و انست که میگوید که دلیل و برهان نبوت و رسالت و روایات خوارق
عادات و معجزات است تا آخر عرض میکنم اول خداوند تعالی کند سلطان ملعون را که در این
الزمان چه قدر علم هر چیزی را دست آورده و ناچار در چه در صدد اخلال خلفست چون
در علم خادله رسم است که همیشه میخواهند با خصم سخن بگویند اول تا بکند اندازد و صدق
قول او را میگویند تا اینکه او را رام کنند بعد خورده خورده بنا میکنند و قول او را رد کردن
مثل اینکه ما را که ما را که میخواهند ما را از سوراخ بیرون بکشند ما را بقوتی که دارد خود را
بدو و دیوار سوراخ می چسباند طوری که بسا هر چه بقوت آنرا بکشند بیرون نیاید تا آنکه بسا
از کمر و حقه شود رسم نیست که دم او را میگیرند و بیرون میکشند و همیشه خود را چسبانند
قدری دم او را است میکنند تا او هم قدری اموره شود خود را نیست کند اوقات قدری
بیرون میکشند باز بهین طور تا بیرون آید رسم خادله هم بهین منوال است و شیطا هم این
مطلب را موافق بنیای او بر این است که بگوید غلام باطلی که در دل دارد عرضه نمیکند که چنان
از میدان بیرون روند و کاری از پیش نبرد خورد خورد و روزه روزه هم عرضه میکند

این را که شخص بصدق کرد باز چهره دیگر میگوید و مؤمن باید هشیار باشد و از هر آن وقت
و لوح بگوید بقول او بگوید ما بقول خداوند بگوید چنانکه ائمه ملعون نزد یکی از انبیاء خدا
آمد و عرض کرد بگو لا اله الا الله فرمود که حق لا اقولنا بقولك کلام حق است اما من بقول
تو نمیکویم خلاصه پس ملتفت باش که اینقدر بصدق بقی که کلام او موهم است از معجزات و
خوارق عادات و دروغ میگوید و ایداد در دل او نیست والله تشهد ان لا اله الا الله لا یقولون
و دلیل اینکه دروغ میگوید اول کلام خود بزرگداشت است که معجزات و انکار میکند و نیز
موهومات میبهرد و عین عبادت بعد از این از حکایت خود این شخص میباید تا این که خود
این مرد را و را قی چند اثبات میکند که معجزی غیر از همین باب نیست ثالث اینکه در همین
عبارت ملاحظه کن که چه قسم تضعیف کرده و تشکیک نموده است که میگوید اول ما دیده خال
منوات و ضرورتی شده و غیر هم از ملل قبل که الان موجودند منکر و انکار آنها را منطاط نمیدانند
هم این الفاظ را ملاحظه کن که محض تشکیک میگوید که خورد خورده تو را از اعتقاد و یقین
ما آنها بپایند از حال با وجود اینکه شهادت این باب نیست که آنها معتقد بمعجزات نبیند پس هر
ادعای معجز در باره بزرگان خود میکنند از ایشان مستوع نخواهد بود و اینها را محض تشویش
میگوید که صفای مسلمین را حرکت بدهند و اینجا که رفتند بجای و بول آنها را اغوا
کنند و الله که هیچ منظوری سواى این نیست حال در اینجا چند مطلب باید معلوم شود
اول اثبات صحت و صدق معجزات و عایش میگویند آنچه از روایات و اخبار معتدین و اصحاب ما
بر میآید این است که چندین هزار معجزه از پیغمبر و ائمه اطهار و سائر انبیاء خدا صادر شده
است و بر فرض احتمال اینکه بعضی از آنها را بعضی از داستان و کاذبین دروغ گفته باشند و بلی
در همه آنها دیگر این احتمال نمیرود و از متباینها اگر بلی معجزه و مسلم یقینی معلوم شد ما را
کافی است و اگر معتد باشد که نم الطوبی عرض نیست که ما در صد و شصت کل این روایات
عجالت نیستیم همین قدر یکی دو معجزه که ثابت شد ما را کافی است پس اگر چه کفای اول آنها را خاد بوده
و بعد منوات و شد و مقصود تو از این حرف نیست که بگویی دو و اول از ترس یا خوش آمد مثلا
خرفی زده است و سایرین از او شنیده اند و از باب سذگاری و فلک مدارک و ضعف
مشاعر قبول کرده اند تا آنکه منوات شده یا در معجزاتی که کتاب خدا شهادت بر وقوع آنها میدهد
و خود تو بصدق میکنی که کتاب خدا صحیح است و لا یابیه الباطل من بین بدیه و لا من خلفه
نیز بلی من حکیم چید در آنها هم شبهه هست که اول خاد بوده بعد منوات شده است فرض
میکنم که اول بگفتند و تقوا از پیغمبر شنیده اند و بعد از آنکه شهادت دادند عمر علیه السلام

در قرآن ثبت کرده و این همانست که تو گفتی ولی بعد از آنکه ائمه ما سه هم از این قرآن مطلع بودند
و تقریر آنرا نمودند و تفسیری که در آن شده است از انبیا ص که و کاست معنی فرمودند بر
آن چیزی زیاد شده مگر حروفی چند که آنها را هم در اینجا خود بیان فرموده اند باینکه همین
قد و ا هم تو منکر می چنانکه بعد از این خواهی گفت و باینکه مبارکه انا نحن تزلزل الدکر و انا له الحاکم
استدلال بر صحت قرآن و عدم تحریف آن میبکند خلاصه که شبهه نیست در نزد تو و در نزد ما
که قرآن آنچه شهادت دهد البتة صحیح است پس اینهمه که در قرآن از معجزات حضرت ابراهیم و یوسف
و داود و سلیمان موسی عیسی محمد صلی الله علیه و آله هست که شبهه در آنها نیست و در
ملاء دوست و دشمن خوانده شده و یک نفر ابرار بر آنها نکرده است چنانکه خیال بیک در هر
مطلبی که میتوانستند ابراری بکنند سعی کوشش خود را کردند بلکه آنحضرت را حجاب کند و نه
توانستند تو میگوئی که در این بابها ابراری شده که چرا چنین چیزی فرمود و حال اینک چنین
بنمود و برای ما نقل شده است عرض میکنم بسیار امور ناقابل از این که سوال و جواب
شده نقل شده است و اینجور مطالب که عده بنای اسلام بر همین هاست سوال و جواب
شده و نقل شده است باینهمه دشمنان که آنحضرت داشتند است و باینهمه منافقینی که در
میان امت خود او بودند که عزم داشتند خا خا داده او را بر چنینید و منکر توحید و نبوت
او و امانت ائمه اطهار بکسر بودند اگر بدو رخ هیچ روایتی که باعث و همن اسلام بود دست میزدند
هر آنکه از باب طاعت مینوشتند چه حکایت است که بکنند بنیاد بگوید که یا محمد کی ابراهیم را با تش
انداختند و برای او بر دو سلم شد چرا دروغ میگوئی بکنند بنیاد بگوید یا محمد کی اهن برای
داود زم شد که باد است از اخلقه میکرد و زره پیاخت کی انا برای سلیمان بر کرد ایند
چرا جبل میبکند که باد طار او را غده و هاشم و رواها شمر کرد که میداد کی مرغها همه رستا
بر سر او میندند کی موسی را پیغمبر با عصا خود چنین و چنان کرد و شمع ایات ظاهر فرمود
کی عیسی ا بر صحن که راشفاداد و خبر از غیب فرمود و مانند او رد کی ماه برای تو منشق شد
اینهمه اخبار غیبی که میباید چرا دروغ میگوئی انصاف بده که ممکن است اینهمه معجزات در این
کتاب با ظهار شود و بکنند ابرار نکند که ای محمد تو که میگوئی کتاب من لا یابئ الباطل من بین یزید
ولا من خلفه اینها باطل چیست که در کتاب خود جمع کرده و آنحضرت را حجاب نکند و این حکایت
برای ما نقل شود خواهی گفت که اینها همه را ما و بایان هست که آن حضرت فرموده و در غم
نیست اما بوضع ظاهر نبوده میگویم تو گفتی که بوم ناو بل بوم ظهیر قائمست و کسی که از اینهمه
مؤمن محض است و او را از احاطه نیست پس او را بقول تو یکید اهل ناو بل باشد اصلا از روز

نبوده بر فرض که معذرت هم بوده اند عاقل مردم نبوده اند و خاست در میان ملل باطله نبوده است
زیرا که شما میگوئید که ما مددگان بالا رفته بواسطه متابعت انبیا و حالا اهل ناو بل شده ایم
ملل باطله که بودند قطعا با اعتقاد بود و از این مملکت بوده اند پس اینها حرفهای شونند که ابتدا
با وضع ظاهر درست نیست و بالقرین دروغ محض است و در وقت ابرار از میبکند که باک هیچ ندارد
بنوانند بر پیغمبر بکنند و همین طور حتم بکنند و کوشش کردند و جز به دولت و خوار بر او
خود که دارد ندانند از بکنند و یاد بلند نشد که باللائس پیغمبر شما دروغ علائمه میگوید و اراما
نوع تمکین دارد یا آنکه فریاد را کرده اند برای ما خبر نیاورده اند باینکه جزئیات مخفیها
نقل شده چرا خود بهود و نصاری امروز چنین حرف میزنند که معجزات انبیا خود را از
وضع ظاهر ناو بل کنند باینکه منکر شوند و قرآن آنکند باینکه نیست و قبلیکه نه روایتی از
طریق خود ما است که کسی نکند باینکه قول او را کرده باشد نه از طریق بهود و نصاری و حال
اینکه بقیه مبدائی و نصیر میبکند که اهل ناو بل نبوده اند چرا شیطان تو را باین راه
را داشته که محض جمع حطام دنیا و مرغی چهار صباح که تو هم کرده منکر معجزات پیشوی
تو متهم میگوئی که بهود و نصاری معجزات پیغمبر ما نیست منکر معجزات پیغمبران خود که نیستند
پس معجزات حق است بقیه انبیاست تو میخواهی اسم حق را بر سر جاهل نادانی بگذاری
انکار کرده و دیگر آنکه ضعیف و زانی که در این باب شده است نمودن و انکار آنها کردن از تو
که در هیچ مذهب ملک را نبوده باینکه عالم و نظام بی آدم بر ضد حق شتات و امضاء است
و خداوند فرموده يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ لِّلَّذِينَ تَبَيَّنَتِ الْاٰيَاتُ لِقَوْمٍ اُولٰٓئِكَ فِي عَذَابٍ مُّتَبَعٍ
فَلَوْلَا نَضْرَمُ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيُبَيِّنَ لِقَوْمٍ اُولٰٓئِكَ فِي عَذَابٍ مُّتَبَعٍ و لیسند ترا اقومهم اذ رجوا الهم لسلهم محمد بن
و فرموده است من یبعث غیر سید المرسلین فاوله من اقولی و ضله جهنم و ساءت مصیرا و هم چنین
ایات بسیار مفید از معنی است و خاصه حدیثیکه از حضرت امام رضای رسیده است در حجاب با
راس الجالوت در این باب که میبکند که نزد یک یمن مدعا است که بکار نقل کرده است از آنحضرت
که در اثناء حاجه فرمود که راس الجالوت سوال میکنم تو را از نبی قوم موسی بن عمران پس گفت سوال
کن امامم فرمود تجزیه باینکه بنوع موسی ثابت میشود چه چیز است بهود عرض کرد بدر سنه که از رویان
بیاورد و از احدی از انبیا قبل از او فرمود مثل چه چیز عرض کرد مثل شکافتن بحر مغرب نمودن
عصا بصورت مناری که سپر میکرد و زدن آن بر سنگ پس چشمها از آن جاری شد و بیرون آورد
او دست خود را در خانه کرد و روشن بود از برای نظر کنندگان و علائق که خلق قادر بر مثل آنها نیستند
حضرت فرمود است گفتی که چرا او بر نبوتش این بود که او را با آنچه قادر نیستند خلق بر مثل ان ایا

پس معجزات حق است بقیه انبیاست تو میخواهی اسم حق را بر سر جاهل نادانی بگذاری

نهیست که هر که ادعای نبوت کند پس از آن بیاورد باینچه خلق قادر بر مثل آن نبینند و اجابت
از شما نقد بق و عرض کردند بیجهت اینکه موسی از برای و نظیری بود بیجهت مکان او از پرورنده اش و
نزدیکی او از او و واجب نیست بمراد اقرار بنبوت هر کس ادعای آنرا بکند تا اینکه بیاید و بیاورد علامه
ها بمثل آنچه موسی آورد حضرت امام رضا فرمود پس چگونه اقرار کردید باینکه اینچنانکه پیش از
موسی بودند و حال اینکه در بازار شگافتند و نه از سنگ دوازده چشمه جاری کردند و نه دست
خوردند و مثل موسی بیرون آوردند که روشن باشد و نه عصاره از منقلب بنار بیک سعی کند نمودند
بگوید گفت که من خبر دادم تو را که هر زمان که آوردند بر نبوت خود از آیات باینچه خلق قادر بر مثل
آن نباشند و اگر چه بیاوردند باینچه موسی بیاورد تا آنکه بر غرض وضع آنچه موسی آورد نباشد و تا
است نقد بق ایشان حضرت فرمود پس چه منع میکند تو را از اقرار بعبودیت من و حال اینکه
مردگان را زنده میکرد و زنده را میگرداند و خلق میگرداند از یک بیعت مرغ پس میدهد میدهد
روان پس مرغ میدهد باذن الله رأس الجاثوث گفت گفته میشود که اینکار را کرده و مانند بدایه فرمود
خبر بدایه عزاکم آنچه موسی از آیات آورد تو شاهد کرده ای ایما نیست که اخبار از ثقات اصحاب موسی
رسیده است که او اینکار را کرده عرض کردند فرمود پس هم چنین بنمایند است شمار اخبار و متواتره
باینچه عیسی مریم کرده است پس چگونه نقد بق کردید موسی و نقد بق نکردید عیسی پس بگوید
مخالف است توانست جوابی بگوید حضرت فرمود هم چنین امر محتمل است و آنچه آورد بان و امر هر نبی
که خداوند فرستاده و از آیات او این بود که بقیع بود و قطبر و راعی اجیر و سلیم نکرده بود کابی را و او آمد
و شد نزد معلی نکرده بود بعد از آن آورد و آنکه در آن قصص انبیا بود و خبرها آنها حرف
مخبر و اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت پس بود که خبر میداد ایشان را با سواد ایشان و آنچه
در خانه هاشان عمل میکردند و آیات بیبا آورد که احضار نمیشود و رأس الجاثوث عرض کرد که هیچ
نشده است نزد ما خبر عیسی و نه خبر محمد ص و جایز نیست از برای ما اینکه اقرار بیکم از برای
ایشان باینچه جمیع شده حضرت فرمود پس شاهد بیک شهادت داده است از برای عیسی و
از برای محمد ص شاهد زور است پس بگوید مخالف است جوابی نتوانست بگوید تا آخر
حدیث شریف که باد بکران سخن فرمود و اگر چه فقره حدیث طولانی بود و بی معذرت نقل
کردم تا بدانی که همه ملل نقد بق نوع محرز داشته اند و هم چنین در همه ادیان بنا بر این است که
بأخبار و موثقی اعتماد میکنند حتی اهل دنیای صرف که هیچ در صد دینی نیستند اگر
بنابا باشد اخبار ثقات اعتماد نکنند اساس زندگی ایشان از هم میبرد حتی خود شما
ایمان بنانان همین است و الا نباد دعا و ثاق و صدافت داری برای من روانیایان میکند

و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که چرا بیرون نمیروید از هر فرقه از ایشان طایفه نا
اینکه نفقه بکنند در دین بتوسانند قوم خود را هرگاه بسوی آنها بر گردند شاید
ایشان بتوسند و طایفه در لغت بربک ضرر و د و نفرو زیاده بر همه استغال میشود پس
ملاحظه کن که خداوند بنای ملکش را بر این گذارده است که با خیا متوفین بگردند و
بنای بن و ایمان و عمل و غیر اینها هم بر این است و ملاحظه کن که تو مردی هستی تا مردی
بسوی تو از دشمنان مکرر میبایند و میروند و اختیار میبایند و بنای تو بر این است
که ملاحظه شخص او را میکنی که آیا محل وثوق و اعتماد هست یا نیست دیگر نه سوال از مذاهب
میکنی نه عقیده او و اینکه آیا با مذهب تو موافقت دارد یا مخالفت و آیا در مشا اکتفا
دوستی است یا دشمنی است ابتدا ملاحظه اینها نمیشود بلکه شخص او را ملاحظه میکنی
که آیا مرد درست قول است یا بیعتی است حتی در میان آنها یک کس را می بینی که انسان
طبیعا میفهمد که اینها اخلاصه راست میگویند بفرمان قرینه و فلان جهة و این از جهات نیست
که خدا خواسته این مطلب باشد از برای خلق معلوم شود نا آنکه نظام امر دنیا و آخرتشان بر هم
نخور و زبوا که اینها باشد اعتماد از میان برداشته شود لا بد باید ایشان خود را همه امور
رسید کند و بکفر محال از عقل است که بتواند همه امور دنیا و آخرت را رسید کند پس چاره
چیز جز اینکه با اخبار دیگر در میانند که سعی میکنند و ثقه امین را از غیر او میباشند
خلاصه که این مطلب واضح است و حاجت به بسط زیاد ندارد و همیشه ایام بنا بر همین بوده
است و ائمه اطهار و صحابه امرو فرموده اند و نمی از تشکیک در قول ثقات فرموده اند و اینک
ثقات ائمه مثل علمای مازن و ان الله علیهم که علاوه بر وثاقت عمومی که در میان اهل
دین و آخرت هم پیدا میشود ایشان صاحب ذرع و تقوائی هستند که حالت اقام بر کبر
نمایند و منتهای سعی و ازا ایشان می بینیم که در کتاب خود جد و جهد میکنند که بحرف
زیاده و کم نکنند که بنا را مشغول ذمه شوند در روایت و وصییه که از مؤلفین و مصنفین
سابق هم دست است همین بوده است حتی بنای ایشان بر این بوده است که تا بر صدق و امان
کسی اعتماد نمیکردند و علم و معرفت و دیانت او را نمیدیدند بجز از روایت اخبار و ابواب و ائمه
و سلسله اجازات ایشان متصل است از الان تا زمان کلینی علیه السلام که در او اهل زمان
غیبت بوده است پس چه محل شبهه است این مطلب نیست این امر مثل تواریخ و چیزهای دیگر
که از قدیم ملذذ است که در آنها تصحیفات بی ملذذ شده باشد تا بحدی که از درجه اعتماد بشود
بلکه همیشه حفظ داشته و نسخها و کوششها در حفظ آنها نموده اند تا امر و زوای که تو خود گفتی

در دس داسپین و غیره منتهی در آنهاست کوم فاست است ولی از اقامه گفتیم که مخصوص با حقا
 سپرده بودند که هاین طوری بر او ایات نکرید بلکه وقت بکشد و جمع و ستهم را از هم ببرد
 بدید و بنای آنها بر همین بوده چنانکه از دایات پیش داشتی پس بدون شبهه بقیه غادر
 بر اینها از این روایات حاصل میشود که چنین معجزات از پیغمبر و ائمه صادر شده است و لو بر
 صحت یکی از آنها خاصه نتوانیم دلیل عقلی قائم کنیم بلکه عاده هم محمل است که در این یکی
 تحقیق پیدا شده باشد یا آنکه این یکی محمول باشد ولی در تمام این اخبار هرگز این
 احتمال نمیرود که اگر احتمال برود و موجب شک باشد پس حقیقه بنای ملکش را بر امر بسیار
 سست بی ثمری قرار داده است و خلق با قسری حکمت فرموده است انما بالهدی و الا فو اعقبا
 در باره خداوند نیست که خویش را ببرد عقبه پس نکرده و باز که خدائی چنین لازم نیست
 که من منتهی بدین اربابم خلاصه هر چه میخواهم کلام را مختصر کنم فی مطلب شاخ و برگ پیدا
 میکنند و اگر کوئی که ما هم حرفان هم است و منکر قول ثقات نمیشود و بخواهد ما هم جزو ثقات
 یاد و متنا ما ثقات هستند و داریم برای شمار و اب میکنیم که این مرد صاحب معجزات و خوارق
 عادات بوده جز از ما نمیگذرد بلکه کوم علم شینا و غایت عنایت شینا ان شفا امینی که شینا
 ما گفتیم او انکی نیست که حرف خود او را نگوید کند بعد از آنکه شایسته دلیل و برهان ثابت
 میکند که معجزه سوای یان کتاب نیست انوقت در اینجا ادعا میکند که این مرد صاحب معجزات
 بنابر بروی بین البته من قول تو را نمی پذیرم بلکه بقیه میمانم که تو مرد مرور دروغگوئی
 هستی بکلی از درجه امانت و وثاقت در نزد من مباحثی اول که اختلاف قول تو باعث تمام
 شدن اعتقاد منست ثانی منکر هم چنان ضرورتی شده که در میان مسلمین و مجبور و ضعیف
 همه جزو بدیهات و البته است که اینها صاحب معجزه بوده اند و هنوز توقع داری که من بفرم
 تو اینها را پیدا کنم که نسبت معجز را با بفرموده این توقع بیجائی است پس با اینکه قول موثقین
 را ما اعتقاد داریم معذرت در میان شما بحول الله بکفر موقوف نیست که اسباب شبهه عاقل بشود
 و علاوه بر اینها میگوئیم که مطالبی چند هست که بر خود ما مسلم شده اگر کسی بیاید بر خلاف
 آنها میخواهد بگوید خود این دلیل نیست که این سخن بی پایه است مثلاً اگر تو ضیح که افان ظالم شده
 از حجر خود بیرون آتی و ببینی که افان نیست و هوادر کمال روشنی و بدین تو را هم کرم
 که مثلاً بعد از آن داخل حجر شوی و بگری بیاید و بگوید الان نصف شب است و هوا
 تاریک و در نهایت سردی است که تو با کمال عقل و هشتمی خواهی گفت که این شخص با حق
 شده یا چشمش عیب کرده یا خواب است و در خواب راه میبرد یا محض هزل و شوخی دروغ

میگوید و اگر از همه اینها این بانی خواهی گفت که بقیه میمانی از این حرف غرض او است
 که منافات با وضع ظاهر ندارد حال امر امانت برای ما امروز الحمد لله مثل آن است
 است نسبت بنای چنانکه امام فرمود و این وضع و اینطور که حضرت صحبت می
 کنند بقیه مثل همانست که انحصار گفت خال شب است و مسلم در صورتیکه احتمال جزو
 یا اشتباه یا هرگز و امثال اینها بدهم که بخش ابدی محل اعتنا نیست و اگر از اینها این باشم
 خواهم گفت که بقیه این شخص یک معنی غیر از آنچه مقصود ما است قصد کرده و در این صورت
 هم که مقصود تو غیر از امام ثانی عشر ما باشد که فرمود امام چس عسکری است بر ما حتم نیست
 متابعت او زیرا که ما بر خود مسلم کرده ایم بجهاد که غیر از او کسی امروز واجب الاطاعه نیست
 خلاصه و اما آنچه بعد از ادعای مشاهده معجزات گفته که دلیل بر صدق مشاهده خود
 انفاق و ایشار جان و مال خود را از کرمینا بدهد و ابی فتنوا الموت ان کنتم صادقیین را نمیتواند
 تا آخر نمیدانم اینها چه قدر منجر و کم شعورند که نامربوطی را که میگویند رده دفعه جواب
 صحیح میشوند باز میگویند و جفا نمیکند و الله این نیست مگر آشعور ایشان
 و اینهم نعتی است از خدا که همین طور این ترخفات را بگویند بلکه عقلا بر آنها عبور کنند
 و بطلان ادعای آنها از اینها بدهد و لا یگوید به بیم که جان بازی و ایشاد و نشان کردن
 کجای دلیل صدق بوده است و مضائقه در بیان دلایل بطلان بوده است مگر نبود
 که امیر المؤمنین با رهبر منبر صعود میفرمود و مردم را تخریص بر قتال مغویه میفرمود و
 آنها ثقات عدیم بودند و بدانند که آنحضرت را ملول کردند و آنحضرت در دعا عرض کرد
 اللهم انی ملئهم و ملونی و ستمونی فایدنی بهم خیر انهم و ابدلهم فی شرا فیهم و این
 ثقات اصحاب هیچ دلیل بطلان دعوی آنحضرت نبود و دلالت بر اینست که معجزه و ابی از
 آنحضرت ندیده بودند در نزد هیچ شیعی نیست که اینهمه منافقین که در عهد پیغمبر از
 جهاد ثقات عدیم بودند و خداوند در کتاب مجید خود از آنها یاد کرده و مذمت فرموده
 است هیچ دلیلی بر ضعف حجه پیغمبر و عدم برودایات میکند بانه خوارج نهروان که دست
 از حضرت علیه السلام طالت کشیدند و دلالتش چیست اصحاب سید الشهداء علیه السلام التخت و التخت
 بعد از آنکه حضرت فرمود من در این زمین کشته میشوم فوج فوج از کذا و منقرض شدند مگر
 معذرت دلا نش چیست انهم که از قشون ابوسفیان در جنگهای پیغمبر کشته شدند چه
 دلاک بر حقیقت ابوسفیان داشتند که از اصحاب اجل و اصحاب مغویه و خوارج را که حضرت امیر
 بدارک فرستاد چه دلاک بر حقیقت آنها داشت خوارج بد بخشان طوری بر مرگ خود حرجی بودند

که در بخار فضل می کند از ابی عیبه که یکی از اصحاب امیر المؤمنین یکی از خوارج و طاعن ردد
 ملعون پیش می آمد و نیزه بجد او فرو می برد تا رسید بضا حب نیزه او را با شمشیر کشید
 و میخواند که عجلت الیه رب لترحمی این صوص بر کشته شدن چه دلالت بر صدق مدعیان
 خارجی دارد اینهمه که در کربلا حاضر شده بودند بجا بزه بکدر هم و در هم و سید الشهدا
 و اصحاب و اینها را کشته چه دلالت بر حقیقت آنها بر دیگران زبانه داشت اگر آنچنین و از
 روی اعتقاد می گوئی باید همه این جاها را که حضرت باطل کردند اهل حق بدان و بر این است
 قوراکه عسود با آنها نباشوی اگر محض قول است که عوام فریبی یکی با هم خداوند تو را بجزایت
 برساند خلاصه که اینها نه دلیل حقیقت است نه دلیل بطلان مردم اینها در جانشان در
 نزد شما بی قابلیت است که یک تراغ جزئی میکنند سم میخورند و خود را اهل حق میکنند
 و مولای من در یکی از رسائل خود که در رد حضرات منسوبند حکایت فرموده که انزال کرامه
 تو بخانه کرمان آمد و بلو جستان افت و سپید نقر از بلو جها زاری یک تلی حضور کرده بود
 زن و بچه خود را نشاندند و هر زاکون زدند و بعد از آن نماز جماعت کردند و نوبت دوان
 دوان از ثل سراز بر شدند و جنگ کردند تا آنرا خسته شدند پس ایندلیل حقیقت همه
 آنهاست و مکرر بدیده شده که سنی را اینا بدیدان توپ نشسته اند و گفتند لعل بکن و نکرده
 تا توپ را آتش دادند و او را اهل حق کرده اند پس اینها دلیل هیچ نیست فرنگیان سرباز را
 طوری تربیت میکنند که برو در خانه میروند و فرمان میدهند از سر باز باب میروند
 که در خانه است و میگویند و عراره های توپ را از روی جسد آنها عبور میدهند
 پس ایندلیل حقیقت مذهب آنهاست یا از صاحب منصب یا سلطان خود محروم دیده
 اند نه والله که سلطان چنان دشمن است با آدمی ناز که هر چه هست میخواهد آنها را اهل حق
 کند و او را باین راهها و امپد دارد تا خود را اهل حق کند و اگر این امری بود که ادوی زاد هرگز
 بالطبع اینکار را نمیکرد حاجت نبود که خداوند در کتاب مجید خود بنویسد و لا تلقوا با بکم
 الا التهلکة پس معلوم است که در طبعش این حالت هست و خداوند نمی از آن فرموده و اما
 آنکه فرموده است قتلوا المؤمنین کتم حاد فاین مقصود اینجورده هاست بلکه مؤمن هیکه از
 دنیا منزه است و مشتاق لطای پروردگار و زوی این طلب را با می کنند هم چنانکه از
 توریة نقلست که اولیاء خدا از زوی مرگ میکنند یعنی مرگ را دوست میدارند و اینهم
 امری نیست که حق نباشد و همه مؤمنین بلکه چه بسیار از ایشان که مرگ را کراهت دارند
 چنانکه در دعا است که اللهم ان الصادق الامین قال انک فک ما تودون فی شیءنا فاعمل

که در دین حق قبض روح عجب المؤمنین بکره الموت و اگر متأسف پس چه بسیار مؤمنین که مرگ را
 کراهت دارند و ایندلیل بطلان مذهب ایشان نیست و در کتاب البین از عواله روضه
 فرموده است که داخل شد در سونخا صلی الله علیه و آله بر مردی که عیادت میکرد او را
 و اوستانی بود پس از وی مرگ کرد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی مرگ میکنی پس بدیدم پیشکه
 تو اگر نیکو کار باشی احسن ابراءت از خود زبانه میکنی و اگر بدکار باشی پس ناخبرانه از خانه
 میروی تا اینکه طلب ضایقه پس از وی مرگ میکند پس میبینی که علاوه بر این که دلیل حقیقت
 نیست کار خوبی هم نیست و در این شریفه که فرموده اند از زوی مرگ کنید اگر راست میگویند
 در مقام مباهله است که صدق و کذب بواسطه آن ظاهر میشود و شاهد این مطلب آیه
 است که در بوقت نقل می کنند از امام حسن عسکری که از حسن بن علی علیه السلام نقل فرمود
 که خداوند فرمود به پیغمبر خود که بگوای محمد یا جماعت بهو که اگر در آخرت یعنی جنت رنعم
 ان خالص است از برای شما از دون مردم یعنی محمد و علی و اثمه و سایر اصحاب مؤمنین با امت
 و اینکه شما بخت و ذریه او محض هستید و دعای شما مستجاب است و مردود نمیشود پس از وی
 مرگ کنید از برای کار باین از خودتان و از مخالفینشان پس بدیدم ستم که محمد و علی و ذریه
 اند و میگویند که ایشان را بناء الله عز و جل از دون مردم که مخالف دارند با آنها
 در دینشان و ایشان مستجاب اند دعوی هستند پس اگر بگروه بهود شما هم چنانید که
 کمان دادید پس از وی مرگ کنید از برای کار باین از خودتان و از مخالفینشان اگر راست میگویند
 که شما محققید و مستجاب اند دعوی ابد بر مخالفین خودتان و بگویند اللهم انت الکاذب متنا و
 من مخالفین البیة محمدا و آله و ابنا و جند و ضوما بعد ان حقت و وجبت بعد
 ان پیغمبر فرمود بایشان بعد از آنکه این طلب با آنها عرضه فرمود که احد از شما اینکلمه را
 بگوید مگر اینکلمه ها او بگوید و در همان مکان خود خواهد مرد پس مجبور
 گفتند که علیه ما دعوی گویند و محمد و علی و مصدقین اند و راستگویند و حجت
 نکردند که انکلمه را بگویند بجهت اینکه واخشد که اگر دعا کردند اینها مردگان خواهند
 بود پس خداوند فرمود و لن یقتلوا ابدا تا آخر حدیث شریف حال ملاحظه کنید که جای شبهه
 هست که مراد از سنی مون سوای مباهله چیزی باشد و اگر غیر این تفسیر بکنی مصداق
 قرآن نیست خواهی بود که فرمود من فسر القرآن برأیه فلیقبه مفعله من التار و هم چنین نقد
 کفر و فساد شرک و بک خود دانی و ادعای شکی که میبکنی خلاصه و ابترام ملاحظه بکن که
 اینها و زایل بطع ناجی که شاید اسباب سلطنتی فراهم آید ناچند بی اینطورها بسویلا

شیطان حرکت کردند و امروز از حق تعالی شده است که بجز و سپیده بتوانند جان خود را بستانند
بیرون ببرند چه بلین کردن چه بمقتضات و دشواریها دادن و پناه باین و آن بردن حتی بدول
خارج از اسلام و تقیه نمودن سعی میکنند بلکه چند روز سابق داشتند باشند پس حالا
بمذهب خودشان ادله بطلان خوب واضح شده دیگر برای چه ادعای بیجا میکنند و از قرآن
شبهه ام از عقاید ایشان است که آنها که میگویند پاکش میشوند بعد از چهل روز پیش از کشته
زنده میشوند دیگر نمی دانم که چه غم از کشته شدن روزها دارند خلاصه که بطلان ایندلیل
که اعظم دلایل ایشان است انقدر واضح است که حاجت به تفصیل ندارد و اما آنکه گفته است
که آنها که پیش از این روایت مجرات کرده اند خوف و طمع داشته اند و مشاعر و مدارکشان ابتداء
نبوده و امروز برعکس است اینهم مسلم نیست امروز هم خفا عقی هم خوف دارند و هم طمع چون رسم
شما بر این جا پیشه که از صرف مال بجهت اضلال جهال چندان مضائقه نمیکند و حتی پیشین
که انبلا در دور برای فقرای خود هدایا یا تحفه میفرستید و مردم هم اینقدر طماع هستند
که بجهت طمع مال تعلق از بهود و نصرت و جوسی میگویند شما هم یکی مثل آنها هستید که بوی
بروند که چای و بلوی ممکن میشود هر چه بخواهی روایت میکنند و دروغها میسازند
و هم چنین در اوایل جماعت دنیا خوف هم داشتند که مبارک کار شما بالا بگیرد و قوتی پیدا
کند این بود که احتیاط کار خود را داشتند تا آنکه خدا را ندیده شما را از دلیل و مقهور و مغلوب
کرد و بسیاری از مردم اسوده شدند و بکار خود رفتند و جماعت قلیل که طاعتشان
خیبت بود کرد شما مانند اند و آثار فتن مشاعر شکال حاجت با دعائیت همین پس است که از
کمال جهالت و نادانی دعاوی باطله و ادله سخیفه شما را قبول میکنند و اندک با الله اعلم
این از عقل است و شعور که امری که میباید بهود و نصرتی و بت پرست بلکه تران و مردان
بمعقل مشرب است که بسیاری از ایشان مضائقه از جان دادن و قتل نفس خود را نمیکند
اینرا انسان دلیل حقیقت و بطلان بگیرد و برهان صدق بشود و اندک با الله اعلم
مخبر فانی که بک پی طلبه خلی فخر و فصیح تر و بلندتر بنویسد اینها را معجزه بیندازد و
خود را اسیر و ذلیل دست هم چو احمق بکند اگر ترقی متاع و مدارک باینست از آن
خود آنها باشد ما را همان سادگی های قدیم خوش است که گفته اند ما شیخ نادان کمتر
شناسیم یا علم باید یا قصه کوتاه و اما آنکه از زور کرده که کاش علما در بل مجلس حاضر
میشدند و این ظایفه را هم حاضر میکردند و بخانه میکردند تا حق بدلیل و برهان
ظاهر شود نمیدانم این مصطفی کبست و از سنش چه قدر گذشته اگر چه بعضی میگویند میرزا

حسینعلی نسبت داده اند و از وضع دور است که مال خود را باشد مگر اینکه عدل این
نوشته باشد که معلوم نشود از خود او است بجز حال که دور از خواب بیدار شدند اینکارها
در همان اول که خود میرزا علی محمد زنده بود و هنوز بنای شراوت نگذاشته بودند مگر رشد
مجالس بسیار باشد و با او صحبتها کردند و جزو عرفان باز او چیزی شنیدند و بطلان او برود
القول همه ظاهر شد حتی دو نفر از شاگردان ملائی ذریک خود را نزد مولای بزرگوار من فرستاد
که یکی ملا محمد علی و ملا زکریا باشد و یکی ملا حشاق خراپا و معلوم است که کسی را که احتیاط
کرده برای دعوت مثل مولای من در نزد او چه قدر معتمد بود اند و هشتم روز برك بلکه
قطعا از خودش برك تر بودند زیرا که این مسکت که مطالب کارها و اقوال و نوشته ها
اروا همین چند نفر طلبه مفسد که کرد او را گرفته بودند ظاهرا در صد اصلاح بودند
و الا خودش خیلی احمق بود و بشیر کار خود در مانده بود و آنها نمیکند باشند که دست از
فتنه بردارند خلاصه که ایندو نفر را فرستاده بود و سوره نازل کرده بخط خود هم نوشته بود
و با ملا محمد علی فرستاده بود و امر کرده بود که قشون بردارند و بفاوس بروند و حکم بفرمایند
که اسم او را در ازان قرین اسم خدا و رسول کنند و در همان یکسوره بیست غلط بود و مولای
من هم از اعوان کاتب فرمود و شرح نمود و غلطهای او را واضح کرد و ملا محمد علی را اخذ و لا منکون
روانه فرمود و هم چنین ملا صادق خراپا را که فرستاده بود با چند سوره بر سبک قرآن
و چند دعا بر سبک صحیفه مجادیه و چند خطبه بر سبک نهج البلاغه و اینها را استیلا معجز
خود قرار داده و مولای من علی الله معقما در مجلسی عام او را حاضر کرده و امر فرمود که کلا
طرفین را بنویسند تا صورت مجلسی شالر شود و نوشته شده و الا ان موجود است و بطلان
انها در آن مجلس بر عوام و خواص ظاهر شد و او هم از کرمان رفت خلاصه که مصطفی کتاب
دلیل عرفان را دور از خواب بیدار شد و خبر از طایف ندارد و آنکه عدل جاهل میکند و شما
استیلا پیش رفتی برای کارش تا باشد و غافل از این است که بر بدون لطفوا و الله باقوا هم
و بانی الله الا ان بتم نوره و لو کمال کافرون و الله الحق الباقی فلو شأله که اینهم در کتب
هر چه زود دست باشد در مجلسی عام در حضور مسلمان خاصه با حضور حضرت شیخ باری
پاکبهره و از آنچه در کتبهای خود در نوشته اند با خواص جمع بنویسند و بنویسند سخن بگویند
و اگر میگویند براد است نگاه داشته و ثبت کردن در کتاب مضائقه نمیکند که نقش هزار
مرتب بدش از صحبت مجلسی است معذک الحمد لله علی الاثر و له الشکر علی نفاثه هر یک کتاب که از
شما بیرون آمدن جوابی مقرون بصواب مشون و از کتاب و اخبار الله اطاعت نوشته میشود

که هر اونی که بآید از آن بجهت میسرند و لو خود شما منفع نشوید آن بآن که در آن کانی که
الفی السمع وهو شهید و اما باینکه اگر اولاً این را بآن الله شمع من لیس فی القیور و اما
اینها از باب بیانات و لو شما ایمان نیاوردید حکیم بالغه و الخفی التدریج و ما خفی الا بات و التدریج
قوم لا یؤمنون **فصل** گفته است باری میگوید اگر برهان خوارق عادات سماعی از
هر اوست و سبب دره سبب است حال از این حزب که طایفه صدق مشاهده خود میدهند بشنوند
و قبول کنند و اگر چنانچه خوارق عادات معجز کافیه بالغه باقی نیست و علت یقین و اطمینان و ترقی
مشاعر و مدار و تقوی الی الله نخواهد بود که ممکن نیست سنک ریزه که جواهر شود و با سوسما
که تکلم نمود با طراف عالم فرشتا و نشانداده که همیشه این رنده و ناطق نخواهد ماند و آن در قیصر
و سبب بل و اگر بخلاف عادت رنده و ناطق بماند از کجاها سوسما است و از چه راه این خلق تربیت
و تمام نیست و هم چنین آن اگر سنک ریزه باشد معجزه اش چیست و اگر جواهر اعجازش از چه راه
و از متصل در تغییر بند نیست افتاد و ملعبه و جعبه حقایق و حوضه در رویشان لازم آید
و آنکه خلق عالم که بطلب دنیا از خدا دور مانده و بجهت دهان مذهب مجرور شده اند اگر مشاهده
کنند سنک ریزه جواهر شود و سوسما رطق نمود و نورانیت و از غار که در و بخان طوان
نمایند چنانچه در بهار و شبنم این که بطبع کیمیاچه اغنیاء که قیصر شدند و چه نفوس که از عالم ملک
بخشال و هم گذشتند و با اینهمه معجزات و معجزات و معجزات است حال هم استماع نمایند
و قبول کنند **جواب** عرض کردیم کول از غای اعجاز و را غور مد که اینها منکره
اینها هستند مگر ایات کبار که بخمال خود اثبات میکنند و با اینهمه که در حق و آمدن حاجت
نداده و جا از این فرخشان چنان است و هر کسی ببیند و مال امر هر کس بجهت است با اینهمه
خلاصه و الله جل جلاله است که چگونه تنفیذ عقول مردم را میکنند علاوه بر اینکه که خود را از این
کده اند و آنها برای خود اسباب را با سببی می چینیستند و طلبی در نظر دارند که بلکه بار روی
خود بر سبب عجزانی سابر مردم است که بخت گردانها بر میچند و عیش از سخنان فرخشان آنها
میکند و بعد تو که در هر حال باید مطلع باشی چرا مطیع انکس که اهل طاعت است نمیشود
که خود را افتاد کرده است اینجور اشتیاق از خدا میسر میسر و حال اینکه در اینهمه سوسما
نمیرسد جز و ندکی و رحمت خلاصه اما کلمات اولش که باطل است سابق بر این جواب داده شد
اشاعوی که برای معجزات شمرده اما آنکه گفته است که اینها معجزه کافیه بالغه باقی نیست و باعث
ترقی نفوس نمیشود و نمیتوان آنها را با طراف عالم فرشتا و برای زمانهای بعد هم مفید نیست
زیرا که همیشه رنده نمینماید میگویم اولاً که ما منکر اعجاز قرآن که نیستیم چنانکه سابق گذشت و بعد از

اینهم خواهد آمد حال اگر بیاورد اینک خداوند معجزی مثل قرآن به پیغمبر خود عطا فرماید
بمرو و ایام گفته شود و همیشه یاقی باشد و در هر مکان نیز میسر باشد بر دنان و اقامه عجز
پر و کار در هر جا بشود و معذلک که علاوه بر قرآن معجزه ایچند مثل انطاق حق و سوسما
و غیر اینها با عطا فرماید و با در این نقیصه است بر پیغمبر که بنیاد پیغمبر را منصف این حقیقت و
اوسته باینکه لایق باشد با آنکه نقیصه نیست نهایت بخمال واهی قوما حاجت نیست و همان قرآن
کافیت اگر شکی ثانی را اختیار میکنی و میگوئی که حاجت نیست و ما باین قرآن قناعت داریم
گوئیم که پس عجبی هم در این نیست که پیغمبر صاحب معجزات دیگر هم باشد و اینهمه تومدی هستی
که حاجت نیست و از نفس خود خبر نداری از دیگران که خبر نداری شاید دیگران باشند که اکثراً
بقرآن نکند و معتقد بر این شوند که ما عبادی با حق نداریم نهایت قرآن را نمیفهمیم و عجز
خدا بر ما بواسطه قرآن نه تمام نمیشود و ما محتاجیم باینکه مثل انطاق حق معجزی به پیغمبر
و الحق که راستهم میگویند زیرا که همین اعجاز قرآن امری نیست که بعضی معناع برای هر کس
ممکن شود بلکه علوم دنیا میخواستند تا اینکه انسان این مطلب را بفهمد حتی جبر و اختیار و
این مطلب معلوم نمیشود بلکه بصرف و نحو و معنی این و منطق این مطلب معلوم نمیشود بلکه بقیه
و اصول و حکمت ظاهری این مطلب معلوم نمیشود و اینها از انصاف بده اینقدر احاطه بعیناً
و علوم و حکمتها که در میان خلق معروف است میخواهند که انسان بفهمد که این از همه بالاتر است
و احدی مثل این را نتواند و ده یا میخواهند بگویند که این مطلب که علمای بزرگ و صاحبان
صنایع و تالیفات و تفاسیر و اینها خواسته اند که بیان اعجاز قرآن را بکنند و بسیاری از ایشان نه
توانستند بیان بکنند که حق را بیاورد و چنانکه بچند و مقدمه اشاره کردیم پس بگو
که علما بان بزرگی جبران شوند که اعجاز این چه حکایت است عوام و حقیقاً چگونه این مطلب
بزرگ را با این اشتباه میکنند و با آن قناعت میکنند و اگر کوئی که پس بنا بر اعتقاد تو
قرآن کافی نیست میگوئیم که قرآن کافی است و معجزه بالغه است ولی معذلک نیست
امری که هر جاهل نادان بعضی شنبیدک اعجاز را از اینهمه انصاف بده که اگر کسی در حضور
جمعی از علما و غیر ایشان که قرآن را من البس و الختم ضبط ندانند و ایشانند مثل غالب مردم
زیرا که احاد مردم پیدا میشوند که اینقدر حافظه دارند که هر آنرا حفظ کنند ولی غایب
مردم امرشان اینطور نیست در حضور ایشان کسی این قرآن را تلاوت کند و عجزاً بآنها
و شبیهاناً به را غلط بخوانند هم چنان غلط فاشی که هر صاحب عینی بفهمد بلکه لفظ
و بلاغت و جمیع دیگرش بدل کند یا اینجاعت که نشسته اند همه ملتفت میشوند که غلط خوانند

یا نه و حال آنکه قطعاً آنکه خوانده است عبارت را از حدیث خارج کرده است چه اگر انهم معجز نباشند
 مثل قرآن آوردن گاری مصلحت و بیبنا آنکه او خوانده معجز نیست بپاره از غای بنوی هم
 نذر دخال اگر فحیدر ان عجز قرآن امر است که باین محمول و زودی ممکن میشود چرا انجا عجز
 علماً غلطاً این را ملتفت نمیشوند بلکه اگر در قرانی که پیش رو خود میکنند دارند و میخواهند
 غلطها باشد باین اشیای بقیه منسلط بودن ان نمیکند تا رجوع بقرائتهای صحیح بکنند
 پس فحیدر ان بطلب باین است آنها که تو خيال کردی نیست مدتها باید زحمت کشید تا
 با چیزی ملتفت شد اوقت که شنیده همه عاجز شدند و اقوال و بجز کردند در از زمان
 حدیث شریف سخن و در میان ایشان شهرت یافته داشت و اسباب افتخار بود و هر يك
 قصیده که پیشا خند میاوردند و بدو از خانه کعبه میا و فحیدر که مردم بینا بودند
 به بینند و فحیدر کندی و جماعت بسیار دایم سببشان در این بود ان حضرت که قرآن را
 آورد و خود اهل فصاحت و بلاغت افتخار میدادند که مثل این نمیتوان آورد و دیگران هم
 که اهل علم نبودند بجز از آنها با وجود عناد و لجاج و ناپایداری و شد بد خدا بگوئی ملتفت
 شدند که معجز است نه این که هر بدوی جاهل نادان که بپاره از پشت سر کو سفند یا شتر
 اسد عبودش بدین پایه جای دیگر که انحضرت شریف داشت افتخار داشت بعضی که این قرآن
 میشوند از این میفهمد که این معجزه است نه والله که باین است آنها فحیدر نمیشود بلکه اگر از
 غالب اهل علم استوال کنی طوریکه ملتفت مسئله نباشد که عبادت قرآن فصاحت و بلاغت
 اش بیشتر است یا عبادت فحیدر البلاغه قطعاً عبادت فحیدر البلاغه و ترجیح میدهد زیرا که
 نمیشوند که فحیدر و احوال اینکه ان حضرت باین خطبی که قرائت فرموده قلهی فرموده و ادعای
 اعجازی نکرده است و قطعاً در وجه کلام حضرت امیر مومنین قرآن نیست بلکه سایر کلمات خود
 پیغمبر هم که علی الرسم حق میفرمود مومنین قرآن نیست و انفا را از مجرات خود نشود اندر
 عاچی نادان بلکه متوسطین بلکه علمای خبلی ماهر اگر بنا باشد بصرف علم و حدیث مشعر
 خود تمیز ان طلب را بدهند فحیدر و ادعای مکرر بپاره که اشاره بان کرده ایم که بعد از آنکه ما
 دیدیم پیغمبر محمدي فرموده و احدی از صفی او بلغا که هر دشمن او بوده اند مدعی این نشده اند
 که ما مثل انرا میاوریم و اگر آورده بودند و چهار نفر اهل خبره ضد بقائنها را کرده بودند
 البته خبر ان بما هم میرسد زیرا که امری بسبب بزرگ است و مکتوم نمیتواند علاوه که در صورت
 امکان پس نفوذ بالله کذب پیغمبر ظاهر میشود و خداوند کذب کاذب را پنهان نمیکند و
 پس همینکه بنا خبر رسید معلوم است که هم چنین چیزی نشده و این قسم فحیدر و

تقریر

ذات تن امری نیست که بعضی شبیدن ابه منبر شود حال انما سبکی که پیغمبر در هر شی
 باید باین مرد بد و بفرماید که برو بگردنا عجز کل را بیهی با آنکه اگر معجزی خود اظهار بکند
 اولی است هیچ عاقل شمه نمیکند که اگر خود معجزی اظهار بکند که فحیدر عجز کل از او رد
 مثل ان حصل باشد اولیست پس مثل انطاف حنی و ضرب با ناله با غیر آنها در مثل موضع
 از کمال حکمت است و البته رسولی که مظهر کمال پروردگار است مثل ان را باید داشته باشد
 و اگر بگوئی که چرا برای انکسان که بعد میبایند بنیاد بپایه کونه معجزات پروردگار و حال آنکه در دنیا
 آنها هم هستند جماعتی که از قرآن لیهولک نمیشوند جواب میگوئیم که تو که میگوئی و ما هم
 میگوئیم که قرآن معجزی است که برای اهل هر زمان مفید است بچه میگوئی یا میگوئی
 که قرآن را بظاهر از زبان پیغمبر میشنویم که چنین چیزی نیست یا از زبان امام باقر می
 شنویم که انهم نیست یا مانند پروردگار بر هر یک يك مانا نازل میشود و قرآن مبارک که
 انهم نیست و بر فرض محال چرا معجز پیغمبر است معجز خود ان شخص باشد که ملک بر او نازل شد
 چنانکه پیغمبر را که معجزات شبیه بهما داشته اند هر يك برای اثبات نبوت خود داشته اند و شبه
 هم نیست که انطور نیست پس قرآن که بنا بر تو میرسد و نبوت خاتم را ثابت میکند بچه
 نحو است نه اینست که چون مردمان ثقه امین دست بدست این قرآن را آورده اند و بنا
 رسانیده اند فحیدر ام امر سا بر معجزات هم باین منوال آنها از اهم مردمان ثقه امین بنا
 خرمیدهند و از آنها صفت پیغمبر را منتهی حرفی که تو در ان مقام ادعا کنی نیست
 که بگوئی قرائت بعد از آنکه او در انداز خود این در عصر خود میفهمد که مثل و مانند آنرا
 میگویم عقلاً مانعی از این هست که کسی بشنود که امروز بواسطه اختلاط عریب و عجم
 و عریض و غریب و غنچه و غیر اینها عریب از فصاحت و بلاغت قدیم محروم ماندند چنانکه محسوس
 است که در عراق عریب و بانی سخن میگویند که میتوان گفت که در ده کلمه آنها یک کلمه صحیح گفته
 و صرف و نحو درست باشد باقی نماند باز بالذات اهل حجاز چون مدیری در تربوده اند
 که خوشوش شده انهم اگر درست ملاطفت کنی چیزی که بیشتر کلماتشان رومی است باز بالذات
 اهل بادیه آنها که کثر معاشرت دارند بجز سخن میگویند و اینها هم که معلوم است از قدیم جرو فصاحت
 و بلاغت نبوده اند چه جای حالا که هر چه باشد باز غلط است و باین جهه امروز در دنیا خلق
 نیست کسی که عریب فصیح بلیغ که هیچ شایسته عجم در ان نباشد سخن میگویند چنانکه خود دیده
 ایم که علمای عرب را مورد رضی سخن میگویند که ابداً موافقت با قوا عد و قیاس ندارد چه غلط
 جهال ایشان و چه جای سایر مردم پس اینست که امروز نیست کسی که فصاحت قرآن سخن

تقریر

بگو بداند در زمان که همه ستمشان در تکمیل آمده و ابتدا اختلاط نداشته اند شاید
 که خاسته بپایا بوده اند که مثل قرآن سخن بگویند و خبر آنها بمن فرماید و بگویند که بگویم که بگویم
 عقلی یا بطلب پیش هم نبوده پس که مثل از اینها و در بعضی مکتبی و بفرض که کسی باشد که در طلب
 عقلی نباشد اما در این مطلب بکند عاقل مردم که بگویند از دلیل عقل ندانند و هیچ آنچه میفهمند باید
 از راه سخن و منطق باشد آنها از کجایی باین مطلب میسرند که سابق باین هم کسی مثل قرآن نیاورده
 است نشد که گفته ایم پس غیر از این است که چون مردمان ثقه امین که این را کذب ایشان
 هستیم با خبر داده اند که از آن زمان که پیغمبر قرآن را آورده تا اکنون عدلی را خاد یا کمال سخن
 کوشش نتوانست مثل از اینها آورد و چون این مطلب را دانستیم و بعضی کلام فیهیم که قرآن معجزه
 و ایمان از کیم اینک همان مردمان ثقه امین که از روایت و آورده اند و روایت معجزات را هم
 کرده اند اگر این مطلب قبول نمیشود و بطلب قبول نیاید بشود بلکه روایت نیاوردن مثل
 قرآن شهادت نفی است و روایت معجزات شهادت اثبات و این بمراتب اقوی از اولی است
 چنانچه واضحست پس عاقل مردم اعجاز قرآن را از کجایی فهمند و اگر بگویند چنانکه میگویند که
 چون مردمان ساده و کمشعوبی هستند و روایتشان در باب معجزات مجموع نیست گوئیم
 معجزات محسوسه که از قبیل معجزات یا سمعیه و غایت است فهمیدن آنها مشکلتر است یا امور معقوله
 عالم و مرقران در حقیقت از مسقوله است و اگر کسی که صرف روایت اینکه نشنیدیم کسی مثل
 انرا آورده باشد از سمعیه و غایت است میگویم اما در او هیچ کول بخورد در روایت معجزه در این
 باب هم ممکنست که کول بخورد چهار نفر بر او را بگیرند و بگویند قرآن معجز است و احدی
 مثلش را نیاورده و فوراً کول بخورد چنانکه بلا نشنیده آن بنای خود دان باین است که عوام
 خود را کول میکنند که هیچ کس مثل اینها نمکند و حال اینکه هزار مرتبه خبر از اینها گفته اند و عاقل
 دارند از اینکه عبارت خود را از این عبارات شاکه دارند خلاصه مطلب اینست که شبهه در معجز
 بودن قرآن نیست ولی وقتی که در بحث ملاحظه کنیم مبینی که راه فهمیدن اعجاز آن از برای
 عاقله و حسیب است از طریق اخبار و معانیست لا غیر بلکه همین امروز هم از همین راه میفهمیم و الا
 بکنفر از تمام و در همین بجه منوال خبر را در پیش و پس اگر احوال همه باین است پس هر چه در باب
 قرآن میگویند در باب سایر معجزات هم بگو و عوام پیاده را بشنیده میاندار و اگر کمال فهم و ادراک
 توانستند است که حاصل این معجزات را بر پیغمبران عجب میگویند و در حقیقت شکل از این سخن میخند
 و ساجده بخواهم ندانم الا اینکه از باب اینکه هر کلاهی را جوابی است میگویند که اگر منظور این
 است که خود این اعمال اعجازی است که از پیغمبران خدا شانه نیست سر بر نند عینه مثل

همین اعمال با نظیر آنها در افعال خداوند متعال است خداوند متعال منقلب بجواهر فرموده
 است و همه جواهر است که در عالم هست از همین خالها که از نوع حسی است مکون شده
 است و هم چنین خاک را خداوند متعال فرموده زیرا که انسان را از خاک آفریده و او را انظار
 نموده است پس این نوع اعمال افعال خدائی است و اگر خدائی که منزله انجیع عیون است اینها
 عجب نیست که بکند و راهم مفتخر فرماید و صفت خود را باو عنایت کند و قدرش خود را داد و او
 بکند و البته عجب نیست بلکه کمال حسن است و توای نادان نظر میکنی با اعمال شعبه
 بازان که در دین ایشان و اصفیت نیست و کمالش بزرستی یا چشم بستگاست و عی بدینی که این
 اعمال را عقل چندان مستحسن نمیشمرند گمان میکنی که اعمال اینها و اولیاهم از همین قبیل است
 و بهیهات که از این قبیل باشد بلکه تمام آنها در واقع نفس الا مرهتان قسم است که از اینها بی
 کنند و شان آنها اجل از این است که مثل ساحر کاری بکنند و حال آنکه خداوند متعال بگوید
 و لا یفعل الشا حشانی و توانستند انکار نمیشوای میکنی که ایشان ستم نبوده اند تنها
 از کجی ادراک همچون گمان کرده که راهی برای انجوره اعمال سوای سحر و شعبه نیست و حال
 اینکه قدرش خداوند را کم شمرده و عظمت را کوچک کرده و از حوصله خود افزون و چیزی
 فرض نموده و ما فاد و الله حق قدره و الارض حیطه قبضه یوم القیمه و الله متعالی
 پیغمبر سبحانه و قالی غایبش کون و در اینجا اهل بیت شاهدا پیغمبر و پیا است که ال
 حجة دست خداوند هستند و در کباب مجتهد است که ان الذین یبایعونک انما یبایعون
 الله بد الله فوق ایدهم و هم چنین و ما در میند و میند و لکن الله دمی و خدا را با پیغمبر
 شاد و فای و سیمیه بواجبت نیست و واقعا و حقیقت دست ایشان دست خداست که با کلا
 دستهاست و منلول هم نیست قال الله منلوله غلت ایدهم و لیسوا با کلا و ابل براه
 مبسوطان و نفق کف پشاه پس ایا تو میگوینی که قدرش پروردگار غایب از اینست که مثل
 سوسنا و لایحی و داورد یا سنک روزه را بخواهر کند یا انطاق نماید که قدرش خدا را انقدر
 میدانی که اول بروی تحصیل معرفت خدا را میکنی و انوقت در حقیقت بطلب برای و تمام این
 مطلب بعد از شاد الله خواهد آمد عاقله مقصود اینست که بلا شبهه این عجب نیست بر
 پیغمبران خدا که چنین کاری بتوانند بکنند و وجهی که واضعیت هم داشته باشد و از قبیل
 سحر و شعبه هم نباشد بلکه کالی است و تود و شای کلامت مدح اهل زمانه را میگویند
 که ضایع را نگهیل کرده اند و کارهای غریبه را ایشان سر میزنند و حال آنکه هر اینها با ستم
 طاهری است و چیزهایی که تجربه هاد است و رده اند از طبایع چیزها که خداوند این طبایع را

در استیفاء گذارده است و خلق بطول تجربه خورده خورده دست میاورند و قدرت ظاهر
برابر از صنایع حاصل میکنند پس به تفصیلی است بر پیغمبران خدا که بدون معونت است
ظاهر پیاپی قبل احوال ایشان میزنند و حال اینکه ملائکه خداوند که جمیع امور ملک
بودست ایشان جاری میشود بفرمان ال محمد هستند و روح القدس که عقل کل است
و موافق اخبار و آثار جمیع امور عالم بر دست او جاری میشود و خداوند بطور اطلاق خطاب
فرموده که بنوامر میکنم و بنوعطا میکنم این روح القدس و مؤید ایشانست بلکه طوع
فرمان ایشان بود در هر شب قدر بر ایشان نازل میشود و آنچه خداوند خواسته باشد اول یا
خطاب بفرماند بندگان و نجوم و سایر ملک میسر است که آنها مضامین خبیث است پس اگر
فرمان همین روح جمیع امور طبیعت عالم جاری میشود چنانکه دارد که همین روح از زبان ظاهر
پیغمبر سخنی بگوید یا بر پروردگار و هر چه خواسته باشد جاری میکند و چه تفصیلی است بر آن
حضرت در اینکار و الله که در این خزانة خلق بواسطه تملک و استند راج بروردگار و جبر است
و هر خرقی را بجز خبیث که بخواهند میگویند یا بجمیع بعد از آنکه خواستند که ادعای امامت
و نبوت بکنند و بدیند که هیچ کال از برای ایشان نیست و نشاء الله خود را از اندر چه که
هستند بالا ببردند این است که سعی دارند بلکه ال محمد علیهم السلام را از مقام خودشان بیاورند
بیاورند بلکه بتوانند اسم ایشان را بر سر خود بگذارند و هیأت که دستشان بدامن جلال
و کبرای ال محمد برسد باینسانند ایشان را از حد خود پائین بیاورند و مثل اینها شده
است مثل آن جل خوری که کل را از ترازوی شکوفه میزنند و میخورند هر چه کل بخورد
از شرک بیکه برای او میکشید کم میشد و هیچ ضرر و بر شکوفه و رش و در دنیا مدتی بپایان
میخواهند ال محمد را از درجه خود پائین بیاورند و خود را با ایشان بچسانند و اینان درک
اینها پائین تر میرود و دامن جلال ال محمد علیهم السلام از ایشان دور تر میشود و هیچ نقص بر
ایشان وارد نمیشد که جمله کائنات کافر کردند بر دامن کبریا نشینند که باری عرض اینست
که این تفصیلی است بر ایشان که مصدر افضال الهی باشند و اگر کسی که اینعلی فی حد نفسه نقص
نیست و فی در مقام اعجاز شایسته نیست چنانکه ظاهر بعضی از کلماتش این است که میگوید
ممکن نیست سنک بیز که جواهر شد یا سوسمار که بتکلم در آمد با طرات عالم فرستاد و نشان داد
چه که همیشه این زنده و ناخلف نخواهد ماند و آن در تعقیب و بندیل تا آخر آنچه گفته و اینکلمات
قدری و توفیق است و شایسته بکلمات مرشدش میسر شد زیرا که صرف طرات عالم
فرستادن محتاج بجوایز ابد نیست بلکه مانند و بدین اهل هر زمان حیوة ابد میخواهد

میکبر و مینو

و قدر

و قود کرمی از آن ددا بچانگودی خلاصه که چون مطالب معلومست در صد این بیانها نیستند
اینست که چون همیشه این سوسمار مثل زنده نیست ممکن نیست که اهل هر مکان و زمان او
را ببینند و از این طلبها جوابهاست اول آنکه مثلست که قرآن مجید بر زبان حضرت است و او
باقی و دایم و با اهل هر مکان هم میرسد تا بی نهایتی که عرض کردیم که اگر درست ملاحظه کنی فهمیدی
اعجاز قرآنهم برای تمام مردم ممکن نیست مگر بروایات که از قول روایت ثقه امین انسان فهمید
که در هیچ جا و در هیچ عصر مثل انرا نیاورده اند و وقتی که اینطور شد امر قرآن با سایر معجزات برآ
جهال و عوام علی السوی میشود و همانطور که برای من خبر آوردند که مثل قرآن کسی نیاید و خبر
میاورند که انطاق حقیضی ضعیف فرموده است که استکنا که سوسمار مطلق را نشود بجز با برود و
هر زمان نگاه داشت و بعد از آن عجبی نیست برای پیغمبر که هم چنین ابقی هم علاوه
بر آیات کامله داشته باشد و این مخصوص باشد بجهانگویی که خدمت او رسیده و ابی داشته
نموده است و حتم نیست که پیغمبر که مبعوث میشود نسبت بجهت اهل دنیا و زمین و اهل هر زمان
بجست ظاهر یک قسم رفتار نماید و بجهت یک قسم ابلاغ نماید و ترقی مشاعر و مذاکره خلق پیدا
قسم خاص شود چنانکه در عبادت بعد از این انشاء الله جواب این مطلب خواهد آمد و در
این مقام هم قدر را میگوئیم که بدون شهر امر انکسان که شرفیاب از خدمت ایشان میشوند
با سایر مردم فرق میکند حتی آنکه که خدمت او میرسدند تا آنکه که دور میشود و دور
بخانه های خود میرفتند فرق میکرد و مگر عرض میکردند که بار سؤل الله ما همین که خدمت
شما بر سیم علاقی ما از دنیا قطع میشود و زاهد در دنیا و رغب با خوت میشود و همینکه
بخانه های خود میرودیم و استقامت اهل و عیال و اولاد را میگوئیم باز غلب میشود و میفرمود که
اگر شما همیشه بان حال باشید که پیش من هستید هر اینهم ملائکه با شما مصلحت میکند و خلاصه
سخن اینست که قطعاً امر حاضرین و غائبین از جهات بسیار فوق میکند و یک علتش همین است که
اینها انقسم آیات و علامات و اهرام میدهند و ما از این فیض محروم مانده ایم و محض شنیدن باید
ایمان بیاوریم و از همین بابست که انکس از ما که سعادت ایمان را در یافت فضل او را انکس کرد
در حشر خود را سزا بسا بقین بیشتر خواهد شد چنانکه حضرت پیغمبر فرمودند یا علی و اعلم
ان اعظم الناس بقینا قوم یكونون فی آخر الزمان لم یلقوا النبی و حججهم الحجة فاموا و اد
فی بنیاض زیرا که اثر شنیدن بقدر و بدین نیست چنانکه در حدیث این مطلب فرمودند
و شاهد از علی موسی پیغمبر آوردند که خداوند در طور با و وحی فرمود که بنی اسرائیل بعد از
بیرون آمدن تو بواسطه ستم امری گمراه شدند و گمراه بر رسیدند و موسی بقیین داشت

کندی

که وحی خداوند صدق است و معذرت چندان منتظر نشدیم که آمد و دید که چه کرده
 متعجب شد فائق الا لواح واخذ براس خیمه حجرة الهی خلاصه پس اثر بدین از شنیدن عیون
 بیشتر است و اهل احوال زمان که بشنیدن اینطور مناسبت میشوند بدین البته بیشتر مناسبتی
 شوند خلاصه مطلب این بود که چه در این موضوع خبر است برای حاضرین بیشتر است که غایبین از آنها
 عجز مند و این از جهت اینست که امر بلاغ و سل هم امر طبیعی است و بر وضع عادت و روزگار است
 اگر چه ایشان مناسبت عادت هستند ولی از خوارق عادت این قدر برآوردند که احتیاج
 حق خود را بفرمانند از اینکه گذشت سابق امور بر وضع عادی و روزگار است و ختم نیست که نسبت
 بجهت خلق بکنان باشد چنانکه پیغمبر ص که قشری را و در اول اظهار امر خود را در مکه فرمود و در
 شب ابلا و خبری را از حضرت نقل داشتند و میفرمود که اظهار فرمود که بقول تو منحصراً بفرمانست فقط برای
 اهل مکه قرائت فرمود و شما مردم خبری از آن ندانستند بعد خورده خورد و خبر با طراف مکه
 رفت و در کجرا و مثلاً در آنجاها شد خورده خورد و بشا بر بلاد خبر رفت و آب را نازل شد که
 از هر قوی ظاهر بیاید و فقیر درین میکنند و برگردند و قوم خود را انداز بکنند مثلاً در
 پس این امور بر وضع عادت بود من جمله امر معجزانهم بر وضع عادت بوده است یا چنانکه خود معجز
 اگر چه خارق عادت است ولی در بدین امر معجزانهم بر وضع عادت است نه خلاف عادت پس از این
 قبیل معجزان مثل انطاق حنفی سوسنا و رسیدن جنابین بهین خبر است که ملاحظه میکنی بیا
 رسیدن و اگر پیغمبر خدا نباشد که بر غیر وضع معتاد بشنید خبر ما بدو هدایت خلق و تکمیل مشایخ
 ایشان از اینها بدین طور بگویم خبر خلق را منقلب کند و بر صراط مستقیم و او در چه حاجت باین
 است که مقامات انزال داشته باشد پس بنابر معتاد است و معتاد همین است که جاری شده
 و توقع غیر از اینها بیجا است و باز شهادت بیان در محل خود خواهد آمد عرض این است که بیشتر خود
 بودن صفت با طراف عالم صریح بر نبوت انحضرت نمیرسانند و بنا بر همین است و حاضرین هم بر آن
 بر و بن این معجز میشوند و بنا بر هم عجز و میمانند بلا شبهه و استغفر الله خود تو میگوئی در
 دعوی خودت که مردم بروند و به بینند اگر حال حاضر با غائب فوق نمیکند چه حاجت بقرین
 است خلاصه و اما آنکه گفته است و اگر بخلاف عادت زنده و ناطق بماند از کلمات سوسنا و است
 و از چه راه این نطق تربیت و تسلیم نیست گویم ایها از خدا بترس و مخرجت مگو و شاید بک عذر
 اینکه اینگونه معجزات و اعوی قادرند اند همین شهادت تو و امثال تو است اما از اول که
 اعراض سوسنا را از میانان صید میکنند و در استنادهای خود پنهان میکنند که از برای خود او
 و دیگران شبهه نیست که این سوسنا ناطق نیست و تعلیم هم گرفته لهذا پیغمبر خدا ابا انور فرمود

از اینکه از انطق در آورده و در آنکه محل شبهه نیست اما بعد از آن زمان که پیغمبر خدا میباید
 مثل تو موسوس پیلا میشود که بگوید این سوسنا نیست و از هزار و سیصد سال ناگفته
 چه طور میدانند و ممکن است این را بشنید اینطور ناخوش کرده باشند لهذا از بن قبیل معجزات
 و باقی و دایم قرار نداد پس بنین که خج خداوند به طور تمام است و کامل که بر زبان خود تو
 جواب تو را میفرماید که حکمت پروردگار منکر نشوی و در این پیغمبر را ائمه اطهار ص این بوده
 که معجزی که ممکن باشد کسی را در شبهه بکند و محل احتمال نباشد بفرمودند چنانکه شخصی
 بحضرت امیر عزم کرد که من در مقام خود میپایستم و عزم میکنم بر اینکه از جای خود حرکت
 نکنم شما را بقوت عجز از جای خود حرکت داده پیش بخواهند فرمود اینکار برای من محالست
 و در محالست که کسی بگوید و در باطن یا من موافقت کرده و در آمدن و این از قوت من نیست
 و نه توان من بخواه که من این درخت را از جای خود حرکت دهم تا محل شبهه نباشد و او هم
 ملتفت شد و قبول کرد و حضرت درخت را پیش خواند و آمد خلاصه که بنای ایشان
 در معجزات بر این نیست که چیزی بکند محل شبهه است قبول کنند این است که باقی گذاردن مثل
 سوسنا و ناطق اگر چه برایشان محال و اسافت اما بجهت همین اشتباهات باقی نمیکند
 با اینکه همین شبهه هم از عین مکر و جعل است سوسنا و طوطی نیست که بتوان بشنید از ناطق
 کرد و طوطی هم که ناطق میشود پس است که صرف صوت است که از دهان او بیرون میاید
 و با دقت نظر در آن نیست اما سوسنا و طوطی وضع که سخن میگوید مثل کبک که نفس ناطق
 با و تعلق گرفته باشد پس بسیار فرق باشد از اندیشه نا و صول علاوه بر اینها که اگر حکم
 خدا بر این جاری نبود که مثل سوسنا و طوطی را باقی بگذارد ممکن است که انقدر را از آثار و
 علامات با او بگذارد که احدی شبهه نکند که این همانست که رسول خدا با عجز از ناطق فرموده است
 و هم چنین است امر در باب سنگ و ریزه و جواهر خالص که حکمت بر این جاری شده که مثل
 اینها باقی نباشد که مباد صراط مستقیم تو را بهم ولی گویند و نخواهد که اینها را با تو بگذارد
 با آثار و علاماتی که هر دو تصور بقصد که وضع آنها از عادات خارج است و البته معجز است
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن است مکلفان سنگ ریزه که ناطق باشد در هر مجلس و
 محل که هر که علامت بیبند و نشوند مخربیت و محل شهادت خلاصه که کلمات یا و
 پشت سر هم میگویند و عوام بیچاره را کول میزنند و من سبقت نم از الله الحسفی از این سخن
 کول میخورند و اما آنکه گفته اگر متصل در پیغمبر باشد پس است ناخود در حقیقت محتاج بجاوب نیست
 و لا نشئوا الذین بدعون من دون الله فیسئوا الله عدوا و اعداء علم کسی که ادعای اسلام می

کند اینگونه سخنان رشت نشین به پیغمبران خدا نمیکوبد نسبت و الله مکر عداوتی که در دنیا
 خود بان بزرگواران دارند که اینگونه استهزاء میکنند و غافل از قول خداوند که هر که با ما می
 آید ما را یاری کند و از خداوند خود بدست ملتکه غلام شداد خواهد داد مثل همه
 کلمات و مسلمانان بدانند که گاهای پیغمبران حق را باری نیست که را اجتناب نداشته باشد
 و بعضی بنامید روح القدس است و بعضی مثل اینکه ما را امر عادی و عادی واقعیت دارد و اینها
 هم هم واقعی است که ثابت واقعیت هر چیزی بوضع خاصی است که ما اگر نپذیریم باری و اما
 آنچه که در خلوع عالم بطلب نبی از خدا دور و بخت ذهاب و محو شود و اما اگر مشاهد
 کنند منکر بره جوهر شد تا آخر مرگ فاش هم را اگر واقعا طالب هدایتی که عاقلان در
 داخل آن تا خداوند تو را هدایت کند و اگر طالب نیستی که اینهمه جان کندن برای چیزی
 همین طور هیچ دینی را بخود مگر مثل هدایت نهایی عالم خلاصه است انطاق حقیق سوختن
 که چه دخل با بطلب از مردم طالب دنیا هستند با این سبب شیفند دنیا میشود و
 بکمر نهایی عمل را دیده اند و دانسته اند که پیغمبر حق است و هر که خواسته ایمان آورده و هر که
 نخواسته نباید و اما اسنان در بره که خواهد شد این الا ف الوقتی نبوده است که هر خلاق
 عالم را بنوا سطره غنی صاحب مال بشوند و ثابت خواهند بود بیک نفری عطا می فرموده اند
 و چه ضرر در این است که پیغمبر خدا که همه قسم خلق را هدایت فرموده جمیع را بزرگتر بخشش و
 عطا و بخود کند علاح بر اینکه اینوضع بخشش پیغمبر است که از جانب خداوند محبوب میشود
 و قطعا آنکسی که حقیقت اهل سخنان است بعد از آنکه این وضع را مشاهده کرد چنان مقبل
 باشد از معترض از ما سوسی میشود که یک سر و دنیا را از او میکند چنانکه مر و لب که فضا
 کنیز حضرت فاطمه زهرا فدای کسیر یا خود داشت که در مقام حاجت یار بر روی ملاطفت
 کرد که مواله اولیخ که در آن میکشد یا خود خیال کرد که چه بجز از این که این کسیر را بر قطعه طرح
 کم و صرف محبت مواله خود کم و چنان کرد و قطعه طلائی خدمت ایشان آورد و هر یک از مواله او
 بران طلا گرفتند تا اینکه دانست که همه افسوس را داده اند بعد از آن حضرت امیر پای مقدس
 خود را بر زمین زد و در میان شکاف و سبکهای طلا ظاهر شد که رو بهم و بجز فرمود توهم اگر
 خواهی با ما باشی خلاصی خود را بپایان از روی اینها او هم انداخت و از دنیا اعراض نمود چنانکه
 فضلش معلومست خلاصه آنکسی که اهل سعادت است بعد از آنکه چنین معجزات دید از دنیا
 معرض میشود و هر خطام آن در نظرش خارج میشود نه اینکه بطلی نیامی افند و تا آنکه اهل سخا
 نیست که حاجت باین معجزات ندارد و بجان سلطنت ظاهر و اوضاع دنیوی و غنا هم مغرور

میشود و بجهنم سبب بسیاری از خلق نفاق ایمان آوردند بلکه عدا رسول خدا را به بسیار از آنها
 میفرمودند آنکه اقبال کنند و خداوند اسم بیخاعت را در کتاب مجید خود مؤلفه قلوبهم فرموده و آنها
 بیخاعتی بودند که توحید را قبول کردند و مصرف ائمه را حاصل نکردند و مخصوصا سببی از صدقات
 برای ایشان قرار داده که الف قلوب ایشان بشود و پیغمبر در یکی از غزوات که غنا بهم بسیار دست
 آمد بود بجهنم بیخاعت مؤلفه قلوبهم مثل ابو سفیان بن حرب امثال آن انقدر عطا فرمود که از خول
 های بیرون است و بعضی از مؤمنین ضعیف حضرت پیغمبر بودند انحضرت با ایشان فرمود که مهمل
 دارند بشما هم بدلم و شما هم مثل آنها باشید قبول نکردند و بجهنم عطای که خورسند شدند
 و بعضی از آنها هم بودند که باز طرح دامن کردند و میخواستند که ما میگیریم و پیغمبر صدقات
و باید بگویند میبدهد و باید در باره آنها نازل شد و منم من بلیک فی الصدقات فان عطاوا انها
رضوا وان لم یعطوا اذا لم یخطون خلاصه و قوا باید بطلب حکمتهای آن بسیار است یکی اینکه مثل
انقطاع از خودشان ایمان حقیقی پیدا نکنند و باید از ایشان که در حوزه است که نشو و نما
میکند مؤمن شوند و فایده دیگر اینکه از این قبیل مردم لازمست که گرد اهل حق جمع شوند و
بطرح مال نصرت کنند حق را و اگر کشم هم بشوند فدای سر مؤمنین که هستند چنانکه خداوند
در کتاب مجید خود فرموده جاهد الکفار و المنافقین و رد حدیث شریف فرمودند که نزول به
اینطور بوده که جاهد الکفار و المنافقین یعنی منافقین با کفار جنگ کنید و آنها را سیر و
سکر بلای خود قرار دهید خلاصه که اینهمه ادعا از حکمتهای پروردگار و بجهنم غافل
است و ایست که عجب میگوید پیغمبر این و بی خبر است که امر این اسانی که گمان کرده نیست
اگر ایزد امروز بود فردا و الله هست و من بجل مشقال ذره خیر ابره و من بجل مشقال ذره شر ابره
باری بعد از یک کلمه اشاره میکند که با اینهمه سخنان همه اینها حکایات و مسموعات است که صدق
اینهمه باین را با این عجب که توهم کرده از پیغمبر این منع شمرده زیرا که ایشان بری از عیبند یا خود
امثال اینهمه باین را با این خود منع شمرده و در بعضی مقامات دیگر بدیده شده است که حکایت
از انقطاع کرده اند که انجوره اموز از محال است و درین خدایات بجل نمیکرد و اسناد لال میباش
شریف میکند که شخصی عرض کرد خدمت حضرت امیر که ایافاد راست پروردگار آنکه داخل کند
دنیا را در بیضه از غیر اینکه کوچک کند دنیا را و بزرگ کند بیضه و افرمود که خداوند نسبت بجهنم
داده نمیشود و اینکه تو سوال کردی نشدنی است حال حضرت اسناد لال باین حدیث شریف
میکند که قدرین خداوند خالق بجل نمیکرد و هم چنین ائمه اطهار و پیغمبر و در نشان بجل
خالق نمیکرد و انجوره اموز از محال است بلکه احبباء موفی و ابراء که بر ص و انبیا از محالات

مفرود اند و مولای بزرگوار من و روحی فداه جواب را بنمطلب بنفسی فرموده است و باید دلیل و برهان
ثابت فرموده که اینها جزو حالات نیست و هم چنانست و بعد از بیانات ایشان در حقیقه شایسته
نیست که این ناچیز در صد بیان برآید و چه چند کلمه بجهت این که اشکال در این مقام هم بی جواب نماند
باشد عرض میکنم که در مثل داخل کردن دنیا در بیضه با حفظ صورت هر یک که فرموده است این نشانی
است راست است و نقضی هم باینها سطر بر قدری خلل دارند و از غنای او و علشان آن نیست که مانع نفوذ
قدرت پروردگار از چیزی است که از جانب غیر او است و در حقیقت معروف و نهیست و نمیشوند از او طرف کنند
این قدرت خداست ولی اگر این است که خداوند خود قرار داده و از کمال قدرت و حکمت او است که اینطور
است و الا نه هم که اینطور قرار داده باز در حقیقت تصرف او است و بجهتیکه خواسته باشد او را منقلب
کند و هر چه داد و هر چه بخواهد قرار میدهد چنانکه حضرت امیر میفرماید پس شیئی منتهی انتفاع
ولا که بطاعه شیئی انتفاع پس چه نقضی بر قدرت او است و اشاره باینمطلب هست فرمایش حضرت
علیهی اوقنی که شیطان از انحضرت پرسید که آیا پرونده تو قادر هست بر اینکه زمین را داخل
در بیضه کند و زمین را کوچک نکند و بیضه را بزرگ نکند حضرت علیه السلام فرمود وای بر تو بزرگ
که خدای تعالی وصف کرده نمیشود بجز و کسب قادر تو از کسی که اظہاف کند زمین را و بزرگ کند
بیضه را خلاصه سخن اینست که خود خداوند بجهت بالغه خود قرار داده است که اسماں باز وجود بزرگ
داخل بیضه با وجود کوچکی نشود نه اینکه این بل امری باشد خود قدرت پروردگار وسعان نشد
باشد مثل اینکه خداوند خود میان سر و گردن تری و خشکی و غیر اینها مضاده قرار داده است
چنانکه فرمود بمضاد نه بین الاشياء عرفان لا ضد له و فرمود ضاد التور بالظلمة والضياء بالهم
حال اگر همین نور با عین ظلمت جمع نمیشود این از نقص قدرت خداوند نیست بلکه همین بقدرت
او است و خلاصه است که بعضی را حد بعضی قرار میدهد و بعضی را بعضی منع و دفع مینماید و
لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت صوامع و معبدها خلاصه سخن اینست که بنمطلب سبب
قدرت نیست چنانکه تو اگر یک دست دسند بگو تو از کار معینی منع بکنی پس اندست که منع
شد سبب سلب قدرت از تو نشده است بلکه خود توئی مانع و خود توئی معطی نادی
پس آنچه را که خداوند خود بجهت بالغه خود ضد و نقیض قرار داده یا پاک و بکر جمع نمیشوند حال
باید ملاحظه کرد که دو اینچوره امور که مذکور میشود چه ضد یعنی هستند که سبب عدم فعلی
قدرت شده است و چه کان میکنند از اینکه ناچار که بشنوی مثلاً سنگ دهنه را که جواهر
کرده اند با با حفظ صورت مجرب غاسقان را جواهر شفاف قرار داده اند که چنین چیزی که
نکته دلی بعد از آنکه صورت مجرب را افاد و در گذرند و ماده او که ضد دینی با صورت جواهر

ندارد آنرا موصوفه با صورت گویند مانتی از آن نیست و میشود و اما در مثل انفاق حضرت سوما
اگرچه صورت آنها از آنها یکی گرفته شده بلکه همان صورتهای اول است ولی تغییر جزئی تا چه دلیل
میتوان منع کرد مثلاً دهان سوسمار را اندک تغییر که قابل تکلم بشود بقوت اعجاز بدهند چه
منافع از برای ایشان است و هم چنین در حضرت محمد است که حرکتی بقوت اعجاز در آنها ایجاد کند
که از آنها اصولی شبیه بگلشن خارج شود با آنکه مثلاً یکی از انواع مثلث را اگر کنند که شاق با آنها یکی
و فقط کنند خلاصه سخن اینست که قطعاً آنچه مورد امور که واقع میشود از توجه مضاعفه که فرموده است
لا یكون انا نوحه بل الله نیست ولی از چیزی است که امکان دارد خواه امکان حقیقی یا امکان نسبی که
یعنی امکانی که در ماده هست بدون صورت یا در صورتهای است بالتسبی بظهور آن نازل شود
مثلاً صورت کوزه را از کل میکشند و اگر میخواهند از آن صُلب کنند و گاه میکنند باید از آن یکی
بر گردانند لوقت بصورت گاه میکنند ولی اگر کوزه سفید را میخواهند صُلب کنند و سبز کنند
و بکبر بر گردانند یکی لازم نیست و خود این کوزه امکان هر دو را در آنهاست خلاصه مطلب اینست که
کسی گفته که ایشان مثلاً با حفظ صورت حجر عاسق از اجزاء قرار میدهند که تو خال میشود بلکه
از آن چیزی است که شده است برای کسی که قدرت بر فرد دارد و او جلوه کرده است هر اینها نسبی
صفت چه شده است که در سیمای مگر رجب یعنی حیواناتی که خلق الشاعه هستند مثل
جمل و امثال آن یا تغییراتی که در حیوانات مثلاً باختلافات جزئی که در هوا حادث میشود
فوری حادث میشود مثلاً مگر در دیده شده است که بعضی اینک هوا صُلب میشود و
اندک باز آن در طوبی پیدا میشود خاصه در صورتی که هوا گرم باشد و بخارات متصاعد
شود مگر در دیده شده است که فوراً مورچهها از سوراخ خود بیرون میآیند و هر یک
دو یا لیبنا پنهان دارند که در همت خود آنهاست از جهت طول و عرض و بنای پرواز و بی
گزارند مانتی میکشند هوا از آن میکشند و اینها با آنهاشان میپزد و همان که بوده اند
میشوند پس از این قبل تغییرات فوری در خلق خداوند بجا است و در حدیث شریف
انما که بیان خلقت و معدن آنرا فرموده اند اما نام آن میفرماید اینچه حاصلش اینست که خداوند
قد بود که خلق را بی خلقت فرماید ولی چون خواست که خلق عین بکشد و معرفت
حاصل کند با بطور خلقت فرموده خلاصه و توقف قدرت شاق بمحال نمیکشد در خداوند
خلق همه باید بگوئی زیرا که حدیث خاصه در قدرت خداست و خلقهم که بطریق اولی از
عهد امر محال گردانند پس اگر در افعال خدا می بینی که چگونه امور فوریه را بدین
استبنا ظاهر به جاری میکند پس اگر پیغمبر خدا هم از این قبل امور جاری میکند بطلان

و اگر ملتفت نگردد حکمت باشی میبینی که اگر در امور جوته جان باشد در امور کلیه هم جا بر آید پس اگر در قدرش خلل حال نیست که مورچه در یکساعت بال بپاشد و طائر شود البته محال نیست که آدم هم بال بیرون بیاورد و طیران نماید زیرا که وجه اشکال که بنظر تو آمده همه از یک باب است و هم چنین سایر فیض این عالم است که مردم در امور طبیعت خودشان و چیزهایی که خداوند قوه اثر در خودشان گذارده منکر نمیشوند و همچنین امریانی و اولیا میسرند منکر فضل ایشان نمیشوند مثلاً اثر چشم را ملاحظه میکنی که چه قوه اثر عجیب و غریبه علاوه بر دیدن میشود و خداوند در کتاب مجید خود ذکر آن را فرموده و پیغمبر و اهل بیت در اخبار خود فرموده اند حتی باین لفظ که اگر بنا بود چیزی بر قدر سبقت بگیرد هر آنکه اثر چشم سبقت میگرفت و این مطلب هیچ محل اشتباه نرود هیچ عاقل نیست و دیده شده است که در یکساعت زنده را میمیراند و شتر را بدین میسراند حال اگر گفته شود که پیغمبر خدا را هیچ قدری است که مرده را زنده میکند و فحش میکند و دیده شده است در عیان این آغازنا الله من شرم که مثل اینکه صبیحا هورا بقر میزند و میباید از دست دیده شده که میگوید که ام یک از اهل و انرا میخواهد همین که نشان داده اند گفته بدو بد که حرام میشود و دیده شده که سنگ بسیار بزرگ را بیک نظر زنده کرده و اینها در نزد مردم غریب نیست و اگر از پیغمبر خدا امر غریبی نقل کردند آنرا میکنند و این از حکمت خداست و از تمامیت حجت او که انجور امور را نشان مردم داده که آنرا فضل نبی و اولیا را نکند ولی این مردم ناخانی که در حل بدین و ایمان ندارد هر چه بگویند میسرند و همینکه اسم بدین میان آمد شبهات و مشکلاتشان بسیار میشود و از این است که در امور طبیعت شیطان در صدد نیست که انشاء شبهه کند ولی بدین را میخواهد از دست ایشان بگیرد این است که از این قبیل فریادها میگوید باری و چون در هر مقام از این قبیل سخنان را می داند و امید از پرورنده خود دارد که در هر مقام القاء حق را بر ما بدو و جوابی شان از شبهات داده شود حاجت نیست که در یک مقام بیش از این یا بیشتر هم در خانه کس است بکفر پس است همین قدر ملاحظه کن که مایعون الله هر چه میگویند از مدلول فرمایشات اهل بیت سلام الله علیهم و آله و سلم و برای خود هر فریادی که میخواهد میگوید و حال اینکه فرمودند که لا رای فی الدین انما الدین من الرّب امره و نهیه و السلام علی من اتبع الهدی فصل گفته است و چون خدا عالم و قادر و هادی است باید حجت که صاحب امرش عنایت پیغمبر نماید باین علم علما را جهل

جهل از فرد یک و در مشرف و مجبور و بینا و کور اگر طالب شوند و بشرابط مجاهده قیام نمایند بکسان باشد و کل بنوانند تهنه دهند و غارت شوند و بقیه کنند و خلاف ذلك محرم تمام بالغ کامل نخواهد بود و حال آنکه بنوعی است بر عالم و جاهل و مشرف و مجبور و دور از مظهر ظهور و باید توجه و مابین کل قضای باشد و کذا که تفسیر طلب و بدین خارق عادت نمود و ایشان شد باید از برای کل ایشان شود زیرا که ترجیح بلا مرجح باطلست ایمان او را میخواهد و ایما دیگری را میخواهد یا اینکه دیگری را از این فضل محروم نمود برای اهل مکه محظوظ و منزه منوره آورد باید برای اهل سایر مدن و قری و خالک آخری هم بیاورد بلکه باید برای جسد رفیع خود هم بگذارد و اینهم محال است و اگر اهل عالم بنوانند مجتمع شوند و در طلب محرم متفق گردند در این وقت فیض مجزه با خلق است و اینهم منقطع پس قیامت با خداست و این من حجت الا تبیت و الحکمت و اعظمت و اشرفیت منصوص است بایان و کتاب تا آخر که بعد انشاء الله ذکر میشود جواب اول در این مقام بیانی لازم است از باب مقدمه که اگر از ملتفت بشوی جواب از همه این فریادها داده میشود و این است که خداوند عالم جل شانه ذاتی است بکار بی همتا که ابد اقتضای امری در ذات او نیست زیرا که اقتضا چنانکه اهل عربیت میدانند فعل قبول است یعنی قبول قضا کردن و کسب آنکس که برخاسته از قضا بی جاری کند و او قبول فرما بدو و بشارت دیگر اقتضا کردن امری از امور از لوازم صورت است چنانکه محسوس که بعد از آنکه خداوند تبارک و تعالی را صاحب این صورت خاص فرمود اقتضای سوختن نمود و ابداً آنکه صاحب صورت بی کرد اقتضای دفع عطش کرد و هم چنین هر صاحب صورتی در مملکت اقتضا امری مناسب همان صورت میکند که غیر از آن از او بر نیاید و اگر در غایت خلق این مطلب را ملتفت نمیشوی در آلات صنایع ملاحظه کن که تبارک و تعالی را برای بدین تحصیل میکند و مثلاً را برای سوراخ کردن و نیش را برای تراشیدن و دندان را بجهت صاف کردن ملاحظه کن که اگر هر یک از این آلات را بکار استعمال کنند کار مخصوص که از او میخواهند از او بر نیاید با اینکه ماده همه این آلات را که ملاحظه کنی همان فولاد است و همانست که بصورتها درآمده اما با وجود این از یک جای بود و از یکجا میسر شد و از یک سوای صاف میکند و این از جهت اینست که این خاصیتها هر متفرع بر صورتها است و اقتضای بریدن و تراشیدن و غیر اینها از صورتهاست و صورت چنانکه علاوه بر مبینی امری است که بدون داده نمیشود و اگر میخواهی آیه داشتند با بدون اینکه صورت آیه را روی ماده مثل فولاد یا شمشیر یا کمان باشد یا شی امری است محال نخواهد شد زیرا که اقتضا امری پیدا شد البته صورتی نشاء این اقتضا شده است و هر یک که صورتی پیدا

شد البته بر روی ماده گذارده شده حال اگر ذات بگانه خلدند صاحب قضا شد البته
صاحب صورت خواهد بود و اگر صاحب صورت شده ماده هم خواهد داشت و اگر چنانچه
شد مثل خلق مرکب میشود و حادث میگردد و محتاج میشود بیکدیگر که اجزاء او را فراهم بیاورد
و اینکه فرمودند خلق الله آدم علی صورته از برای این معنیهاست که منافات با توحید
ندارد از همه آنها واضح تر آن است که مرجع همه را آدم است که شخصی بیکدیگر گفت قبح الله و جهل
و وجه من ایشیهک و پیغمبر شنیدند و با و فرمودند که چنین مگو که خلق الله آدم علی صورته
یعنی این شخص که با و شبیه و نفس گفتی بصورت آدم است شبیه او و نفس تو با دم
میرسد و معنی بگو آن است که در حدیث دیگر فرمود که این صورت است مخلوق که خداوند او را محض
تشریف بخود نسبت داده مثل اینکه کعبه را خانه خود خوانده بهر حال که در نزد هیچ موجد شایسته
نیست که ذات خدا را صورتی نسبت دهد که صورت از لوازم ترکیب است و با احدیست پروردگار
درست نمیدارد و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که قل هو الله احد فرموده است که یکی
کشفه شئی و اگر او را صورتی باشد پس همه اشیاء از اینجهه مثل او خواهند بود خلاصه و فصل
پروردگار و مشیت او چون اول چیزی است که خداوند او را در عرشه خلقت و ثابت تشریف خود قرار
داده است چنانکه فرمود کنت کفرا محتفيا فاجبت ان اعرف خلقت الخلق لکی اعرف و اول
چیز نیست که خداوند او را بخود و خلقت فرموده و سایر خلق همه را با و خلقت فرموده چنانکه فرمود خلق
الله المشیه بنفسم اتم خلق الالهة فی اول ایتی است که در میان موجودات بجهت شناختن
خود قرار داده است و البته باید در میان مخلوقات این شایسته و صورت ندانستن پروردگار
باشد اگر چه هیچ خلق بدون صورت نیست اما مشیت پروردگار صورتی است و بی صورتی است
یعنی صورت کلی بهی از برای او است که خصوصیت بداد او نیست اینست که در حدیث فرمودند
که لا کیف لقوله لا کیف له فی اینست که از برای او کیف مخصوص یا جهته باریزه با ممکن است
یا سایر اعراض هیچیک بطور خصوصیت نیست و بدلیل دیگر آن چیزی که مقدر موصوفین است
فقط صورتی مانند صورتی است دارد و آن چیزی که مقدر موصوفین است فقط صورتی مانند
اب نخواهد و هکذا اما انچه میگوید که مقدر موصوفین است و شک است صورتی میخواهد که
خصوصیت هیچیک از عناصراز برای او نباشد و چنانچه فصل پروردگار که مقدر جمیع خلق
هزار هزار عالم است ابتدا خصوصیت دنیا و نیست حق خصوصیت عطا یا مع از برای او نیست و نیست
که یک جلوه او عطا است و یکی منع پس اگر خداوند صورت عطا بود منع از او سر نیزه و اگر خداوند
منع بود عطا از او سر نیزه و اولی است فصل مطلق پروردگار که بر حسب سوال هر کسی با او رفتار

چنانچه بدینا که خداوند میفرماید و حق است که میفرماید با جیب حق الدع اذاد غان و
میفرماید قل بیو بکم ربی لو لا دعاؤکم خداوند هیچ اغنا بتم اندارد اگر دعای شما نباشد
پس هر امری را که فایده بلیت خلق اقتضا نمود خداوند عطا میفرماید و هر چه طلب نکرد نمیدهد
و از همینجا بفهم حقیقت جواب این اشکال را که در فصل پیش داشتیم که امر محال صورت نمیکرد
پس از عجز خداوند نیست که امر محال موجود نمیشود و در محال خودش مسائل وجود از خداوند نمی
کند بیضه مرغ بجهت کی طرفت سوال اینکه آسمان و زمین و درشک را و بایکدیگر نمیکند و هر چه
یاد عالم با ناله کجا بشو خوان عطا پروردگار میگرد چنانکه فرمود و انزلنا من السماء ماء فاصلوا حبه
بقدرها خلاصه چون غیر خدا در مقام حقیقت ظاهر پروردگار است چنانکه فرمود که ما انکام
و و کرا و الله اعلم بکم بطری در مرتبه دیگر خود ایشان امر پروردگار ندانند چنانکه فرمود
اما انما المعانی فی معانی و محض جنبه و بدو و نشان و امر و حکم و هم چنین در صفت
اتمه فرمود اما انما انهم قدره الارب و مشیت و در همه این صفات پیغمبر اول همه ایشان است
و اولی بیجهت ایشان چنانکه فرمود البقی اولی بللو من بین من انصهر فی پیغمبر مشیت پروردگار
است و دلیل این مطلب را اگر از کتاب بخوانی از این آیه بفهم که فرمود ما انکام الرسول فخذوه و ما
نکام غیره فانهم لو اذ فضل خداوند از غیر پیغمبر ظهوری داشت لازم نبود که در صورت حق بکلی منتهی
شوند بلکه ممکن بود از و ضابط دیگر بگرد و اینگونه اول از فهم عوام بالا تو است و همان صریح
فرمایش اتمه کافی است و ایشانند امر پروردگار پس سلوک ایشان با عبادت بر حسب
خودشان باشد و اولی این مطلب از کتاب و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم است خداوند
در کتاب مجید خود فرموده است لا یکن الله فی الاوسه و حضرت صادق فرمود که تکلم نه
و فرمود رسول خدا است ما بندگان بکن عقل خودش هرگز و فرمود که فرمود پیغمبر ما معانی را
ما مورد شده ایم که با مردم بقدر عقولشان تکلم بکنیم و نیز همین مضمون از حضرت جواد
فضل شده است و بنای پیغمبر بر این بوده است حق آنکه احاطه پیغمبر است و دیگرند که بدو
بنیاد و از آن حضرت سوال بکن و آنحضرت بزیان او سخن فرماید معنی آنها بشود چنانکه حضرت
امیر میفرماید و هم چنین تکلیف هر کسی بر حسب عقل او است و معرفت او و حضرت باقر فرمود که
اینست و جز این نیست که خداوند مذاقه میکند بایندگان در مقدار در و زمانه بقدر احوال
است ایشانرا از عقول و در بنیاد حضرت عسکری فرمود که اعتنائی نیست از اهل این دین بکس
که عقل از برای او نیست و حضرت صادق فرمود بیعت الرضی و الطیبه که ای عباد الله از برای
ایمان ده در جد است بمنزله سلم که بالا میروند پله پله بعد از پله پس صاحب پله در تمام صاحب

است و در صورتی که خداوند او را صورت ندانستن پروردگار

اول نکوبد که تو چیزی نیستی تا آنکه منتهی بدی هم بشود پس از نظر میاندا ز کبک درون درجه تو
 است که انکسی که فوق تو است تو را از نظر میاندا و هرگاه در کبی یا مین تو از تو است پس
 او را بر فوق یا لا یباید و در نار مکن بر او که او را بشکنی که هر کس بشکند مومنی را پس بر او است
 جبر و اخبار یا بن مضمون سعد است و هم چنین باز جهات دیگر در تکلیفات ملاحظه
 میشود که باعث اختلاف است چنانکه این اشیم میگوید که داخل شد بر خشتان و سوال کردم و
 جوابی فرمود و در نفر دیگر از عقیق یکبار در شد و از همان مسئله سوال کردند و حضرت
 مجری جوابی علاقه فرمود و هر یک که قوم بیرون رفتند و بر من فرمود و فرمود ای ابن اشیم کونا
 جز عکری عرض کردم جز عکرم از سه قول مختلف دو مسئله واحد فرمود ای ابن اشیم خداوند توفیق
 فوق بداد امر ملکش را پس فرمود خدا عطا و اقامش را و اصلک بفر جلیل و توفیق فرمود
 لبو محمد امین پیش از این فرمود ما لاکم الرسول فخذوه و ما ناکم عنده فانهوا و ای ابن اشیم که خدا
 توفیق توفیق فرموده است لبوی ائمه از ما و لبوی ما است آنچه توفیق فرمود لبوی محمد
 پس جری مکن و نوشت حضرت به زواری که نیک نشود سینه تو از این امر کرده است تو را پدرم
 علی بن موسی بن بانی که درم و ابوبصیر بخلاف آن آورده پیش میقتی خدا امر نکرده ایم تو را و امر نکریم او را
 مکر با امری که تا از وسعت داد و شتاب و وسعت دارد و کوفتن بان و از برای هر یک از آنها در نزد ما
 تضاریفی است و نتایج که موافق با حقست و اگر از آن داده بشود بنا هر انبه میباید که حق در میان
 است که نتواند بان امر کرد پس در یکپد لبوی ما و لبیم یکپد از برای ما و صبر یکپد بر احکام
 ما و راضی باقیاتش و بدو و آنکه میانه شمار از تفریق کرده او را بی شتابست که خدا او را بی خلش قرار
 داده و او بصلح کوفسد خود را تا تراست در فشا امش پس اگر میخواهد میانه آنها تفریق میکند که
 سالم بمانند پس جمع میکند شتاب آنها تا آنکه این بشود از فشا آنها تا آخر حدیث شریف و اختلاف
 احکام در این دو حدیث و غیر اینها اتم نیست که هر از جهت تفسیر باشد بلکه جهات اختلاف بسیار
 است و حضرت امیر فرمود در حدیثی که خداوند حلال و حرام را برای مصلحت خلق فرمود و فرمود
 که بنده کان خدا مثل مرغانند و پرورنده غالبان مثل طیب پس این طیب ملاحظه صلاح
 هر مرضی را میکند و همین لبست که اطفال و کاهای مطلقا تکلیف نیست و کاهای تکلیفات
 موسع و چون تجد بلوغ و رشد برسند بعد و تا نه گرفته میشوند و عالم را تکلیفی و رای جاهلست
 و در قبایله هفتاد گاه از جاهل امر زید میشود پیش از آنکه از عالم یک گاه امر زید شود و بر خط
 و تکلیفی غیر از غیر مضطر است و مکره و تکلیفی سوای غیران و مسافر و تکلیفی سوای حاضر و بدو
 را غیر شهری و مرضی را غیر صحیح و زنا تکلیفی سوای مرد و غیر اینها از اینها را اهل بیت سلم

معلومست و نیست و اینها مکر از جهات اختلاف مصالح عباد که هر کس بحسب قابلیت خود
 دارد و خداوند با او بجهان قسم زاده و برودان الله لا یفعل بعباده الا الاصلح ای چه بجهت مردم که صلاح
 ایشان در عبادت و پیا نیست چنانکه فرمودند من تقد بفر علم من فی آخر عمری و ای چه بجهت آنکه اگر از
 مراتب معرفت برایت اخلاق سعدا قابلیت عرضه شود از دین خارج بشود چنانکه فرمود و لو علم ابود
 ثانی قلب سلا لکفره و بدون شبهه خداوند هر کس را انطور که صلاح او هست تکلیف میکند مگر آنکه
 مردم خودشان بلند پروازی کنند یا چیزی کم بگذارند یا رای و هوای از خود داخل کنند و امر خود را
 فاسد کنند و الا خداوند هر چه که صلاح برای ایشان است همان تکلیف میفرماید و از تفریق چیزی بهر
 ایشان عطا میکند و با اینهمه اختلاف قوایل که محل شبهه و انکار نیست اگر کسی قائل شود که نباید
 با همه یک قسم سلوک کرد و بیک اندازه امر را بر آنها ظاهر کرد و هر انبه را بی سببها نه و قوی علیا
 را اختیار کرده و از قلیت معرفت او است که میگوید اختلاف سلوک با هر کس ترجیح بلا مرجع است
 و اصل این لفظ خطائی است معروف مخرج خداست و بهیست هست ولی بر حسب استعداد
 قابلیت پس هیچی است که گفته شود ترجیح بلا مرجع یا در میان بصر حال که در میان از طرف قابلیتها
 است و اختلاف طبایع و قوایل امری مشهود است و گاه هم میشود که اصل قابلیت مقتضی امری
 است و صلاح او در تکلیف مخصوصی و بر حسب سؤال زبانی خود بر خلاف آن احوال
 متغایر میکند و حکیم علی الاطلاق در این وقت گفتا خالرا ترجیح میدهد چنانکه مرضی هر کس
 غذائی را از طبیب بخواهد که مصلحت مزاج او در آن نیست با و نپسندد و طبیبی که مرضی
 نیست که مطیع امر آنها باشد بلکه مداری و مصلح است و بر حسب صلاح آنها کار خود را می
 کند خلاصه سخن در این مطالب که میباید شد شبهه نیست و هر را بد که یا مطلق کاتبی است
 مطابق است و ما خود را از اینها است حال در این مسئله که مصنف کاتبی را بل جبارت کرده و احکا
 بر مذهب جاری کرده و تا امر بر اینها خدا جسته میگویم که ای جاهل نادان آنها مطیع امر تو نیستند
 که هر چه را تو نیکو شمردی نیکو شمارند و هر چه را که تو زشت داشتی زشت شمارند و دارند بلکه
 ملاحظه صلاح خلق را میکنند البته بلوی برنج صدری اعلم و جوجه فیه لطیف و غر
 لبیا خوب و قد و اب لم یوید باغذای خوبست اما یکی از پیاوان غیر از فلوس و شود با
 برک چقدر صلاح او نیست هر چند بطبع قوای نادان خوش بنامه باشد اما طبیبی که
 بهتر از پدر مهریان با مردم راه میرود مطیع امر تو نیست پس اطفا را امر و اقامه ایات برای
 هر کس البته متنا سبب است او خواهد بود بلکه بحسب مآنها و مکانهای این امر متفاوت میشود و
 مصی که مکان و زمان و سایر اعراس اثر در قابلیت اشخاص میکند و اختلاف قابلیت

باعث اختلاف است و از همین باب است که پیغمبران خدا در یک محل مخصوص مبعوث میشوند
و بعد صفت ایشان از انجای بجای میگوید و خورده خورده مردم خبردار میشوند و نیست که هم چیز
به پنداری که این امر با اتفاق بوده هیچ امری از امور دنیا و لوه در جزئی باشد با اتفاق نیست
بلکه همه بقدر رغبتی است از پروردگار که بحسب صلاح خلق فرموده است و اینکه در این
کتاب از امام که فرموده است الدين بالاجماع والاتفاق والاخرة بالاجماع و اتفاق و اجماع هر دو
را در دست آوردم و در آن فقه بنظر بود که الدين بالاجماع والاتفاق و اتفاق با معنی که حکمای قائل به بحث
و اتفاق میگویند مطلقاً در ملک خداوند نیست و الا لازم آید که قائل دیگر غیر از خداوند در
بدون هیچ حکمی سرزنند یا مفعولی بدون قائل موجود شود و این هر سه خطا است پس اینکه هر
شأن خداوند مکلف را برای ظهور آن حضرت اختیار میکند البته وجه حکمی در آن منظور و نظر
هست قابلیت چیزها در آن وجه حکمت و چیلست و هر کس اختلاف طبایع اقالیم و اهل انصار را
بداند در این مطلب شبهه نمیکند پس البته مصلحتی در این بوده که باید اول بر و را بر این امر از انجای
و بعد خورده خورده دنیا را ملک سرایت نکند و بجهت قسم معلوم بشود پیش برود و حجت
خدا بر هر کسی بوجه و در وقتی تمام شود و اگر غیر از این گمان کنی خداوند را مغلوب فرض کرده
یا سببه نمود با الله عز و جل و جاب زبیر که در این شبهه نیست که امر با اختلاف اوقات و کمر
کف به اهل روم و زمین میسر شد حال یا خداوند ترجیح بلا رجحان داده با ایمان بعضی خواسته
و ایمان بعضی را نخواسته همه اینها امر خرافات است و حرفهای تازه در یک مجلس طایفه چهار پنج نفر
است و طفلی ده دوازده سال و طفلی بالغ غافل بیبیم که پیغمبر خدا با هر کدامی وضع سلوکی
دارد و بطور تکلیفی حال یا پیغمبر ترجیح بلا رجحان داده با ایمان بالغ غافل را خواسته و ایمان غفل
را نخواسته و چه غرض نفس از برای و با این دو بوده است همه اینها خطا است و او مبعوث بر کائنات
ناس است و همه را هدایت میکند اما معذرت آن که طفل صغیر قابل هدایت نیست و دیگر
بالغوا باید هدایت کرد و آنکه غفلت است البته تکلیفش بقدر آنکه غفلت زیاد است نیست
هم چنین آنکس که در حاکم چین یا اروپا هستند و ستان افتاده البته بحسب قضای خود
مسئلت هدایت و ابلاغ حجت را از پرورنده خود بر حسب حال خود میکنند و در پایش همین است
که خداوند هم با اختلاف رسانیده و هر که مدعی بشود مردم اهل هر جا و هر زبان و هر زبان را علم
و عقل و معرفت یا جهالت و نادانی امرشان در فهم کتاب خدا مثلاً علی التواتر است یا پیغمبر که هر که
آمدنش و خواست خود را جمع کرد و سعی خود را نمود مثل دیگر پیغمبر که بجا آمده و در واقع
اگر کسی چنین چیزی بگوید منکر بدیهات است و جواب را در جزایم ششیر صاحب الامر نیست بل

مال باشد یا آنکه امور را خداوند

حضرات در بیان ایشان همیشه نشان بر این است که یک چیزی میگویند از روی انصاف
و بهشتان و مکابره که جواب دادن آنها بر اینها مشکوکست مثلاً در اینها میگویند که من کلام بشری
خواهم عمل نماید و نوقت پیغمبر و اینکه تو میگوئی فهمیده نخواهد نکرده ولی معذرت ما بخوا
میگویم که مراد از خواهد چیست یا مقصود این است که فی المثل هر شخصی باید پرورده و در حجت
اینگار و یکشد بر تریب و وضع معنی که تو میگوئی و بعد از ده روز اوقت صاحب معرفت انجاز
قرآن میشود که هم چنین هر چه غافل نمیزند سطح ظاهر قرآن را که درس میخواهند یکی ششماه میخواهند
یکی یکسال یکی دو سال یکی از اینها نمیکرد و نه اینهم که سعی خود را نکنند بلکه سعی میکنند و در
پیش از این قابلیت ایشان نیست و اگر بگوئی که مقصودم خواهد باین ترتیب و باین حدود معتبر نمیزد
بلکه هر کسی هستی و داند از این باید خواهد نماید میگویم پس همانا شد که نا فهمیم که هر کسی را
حجت معین است و تکلیفی مخصوص دارد و ابلاغ حجت بقوی او بطور مناسب خود او می
شود در ظاهر ملاحظه کن باید قرآن را تمام بخواند مثلاً تا حجت بر او تمام شود یکی ششماه می
خواند و حجت بر او تمام میشود یکی یکسال و بعد حجت بر او تمام میشود و مقصود از این مطالب
مثلاً است مطلب نیست که اگر ایشان نخواهد بخواند نماید تا فهم خود بخواند قرآن حجت
یکی یکسال و بعد حجت بر او تمام میشود و مقصود از این مطالب
و پیغمبر در این از جهات اختلاف مبادی طایفهها است و لا یزالون مختلفین الا من رحم و بک خلا
و هم چنین است امر نسبت بنیان بر حجت و ایمان آنها یکسان است و خداوند بر حسب مصلحت
امر را جاری میکند و نمیتوان حرف گفت و بر خدا ابراد که در ترجیح بلا رجحان داری با ایمان فلا
و اینها استی ایمان مرا میخواستی اینها سببهها نه جاهلان است خداوند از جانب خود محتاج به
طاعت هیچکس و خائف از معصیت هیچکس نیست و من کفران الله غنی عن العالمین و حضرت
امیر فرمود و لا یطاعة شیئ انتفاع ولی خلقی محتاج با و هستند و باید ایمان با و بیاورند که
بنعم و نعم شوند اما معذرت آن که طایفه آن اختلاف است و هر کسی در طلب ایمان بوحی است و خداوند
از ایمان وجه با و میسراند پس حال نا اینجا که احدی بعضی قوایل هست که بعلم پیغمبر و کتاب و نبوت
او مثلاً معرفت او حاصل میکنند و میدانند که حق است و من عند الله بعضی اینقدر استعدا
داد که و شعور و ادبشان نیست و از قرآن منتفع نمیشوند بلکه اینقدر شعور ندارند که اگر سبب الحما
زحمت بکشی سطح ظاهر قرآن را هم یاد نمیکرد چه معنی و بواطن آن خلاصه که اعجاز آن برایشان
نمیکشود و مانند خیل قوت یکصد اذواء اخبار بخیر چیزی فهمند و الا که چه دلیل که تو اینقدر
ادراک را هم ندارند و این منافات ندارد با اینکه قرآن این کامل پرور کار با است خداوند انصافاً

در بیان این خصوص که در اینها از انجای و اینها از انجای و اینها از انجای

و عدم ایمان

و شاه را هم این روز شب قرار داده و نقیض از جانب فعل خدا بدان نیست اما گوران و گناهی که چنانچه
ضعیف است انطور که اشخاص ساله منقطع میشوند و گناهی که چنانچه است امر قرآن پس منقطع
شدن بعضی دلیل نقیض است برودد کار نیست بلکه دلیل نقیض قوایل خلاف است پس مثل این
جاعت بمجران محسوس که چندان ادراک و عقل کامل میخواهد مثل انطاف حق و سوسمار که هر
فیل از درای میهم که نطق حق و سوسمار طبیعی غلای نیست و ان بقوت صاحب مجراست
که بعضی آمد پس قبول نبوت او را اگر نخواهد میکند و این مجرا را ثابت کرده است از حضرت
صانع که فرمود بعضی از مردم هستند که ایمان نمیآورند و میگویند بعضی هستند که ایمان
نمیآورند بغير ما نبردی سبب که مردم منقطع است و عرصه که باقی بین بنایان پس شاره
فرمود بدست خود دیوی نخل پس بنایان را است رفت باز شاره فرمود بنایان چنانچه پس ان مرد این
او در انتی پس معلوم است که بعضی از مردم را اجازه نیست جز اینکه از این قبیل یان بینند بل
اگر سوال اتی نمودند که صلاح در ان نیست اجابت کرده نمیشوند و در اینجا بکفره عرض میکنم از
حدیث شریفی که از حضرت امام حسن عسکری منقولست که در تفسیر خود از پیغمبر نقل فرمود
که آنحضرت در جواب رؤسای قریش فرمود فرمودند و اما قول قوار شیطا السماء کما زعم علیها
کما پس بدست سبب که توقف و ان بر ذاکما من السماء ساقط بقولوا اصحاب مرگوم پس بدست سبب
در سقوط آسمان بر شاها هلاک شما است و مرگ شما پس توجرا این نیست که اراده کرده باین از رسول خدا
صلی الله علیه و آله اینکه هلاک بکند و او را رسول پرورنده عالمیان و رحمت است بتوا این هلاک
نمیکند و تو را و لکن او اقامه میکند بر تو حج خدا را و نیست حج خدا از برای پیغمبر تنها بر حسب اقتراح
بند کائنات چنانکه عباد چنانچه با حق است از صلاح و با چهره جابر نیست از او و نیست اجاهلند
و گاه باشد که اقتراحات ایشان مختلف شود و دست بک دیگر شود تا اینکه حال شود و اشدن
ان زیرا که اگر اقتراح آنها بود چنانچه بود که توافق کنی این که آسمان ساقط شود بر شما و دیگر اقتراح کند
که ساقط شود بلکه در همین بسوی آسمان بالا رود و واقع شود آسمان بر زمین پس متعارف و متناقض
مستقبل الوقوع است و خدا جاری نمیکند تدبیرش را بر این حال از اول از ان بعد فرمود و رسول خدا
که انبیا بدای این بنده خدا طبعی که دوی او برای مرضی بر حسب اقتراحات آنها باشد و این است و حق
این نیست که با ایشان میکنند و صلاح میدهند خواه چلیل دوست بدارد یا اگر اهت داشته باشد
پس شما مرید و خدا طیب شماست تا آخر حدیث شریف پس ملاحظه کن که مجرای را بر حسب حلال
خلق جاری میکند و صلاح خلق را به مختلف و این از اقتراح صاحب لا بل است که حکم نموده که
با بد خداوند انضا و بایان نماید و مجری دیگر بر دست انبیا جاری نکند با اینکه مصالح عبا مختلف

است و از بعضی فقرات حدیث شبهه بر تو وارد نشود که معلومست که امر محال میسر نمیشود و همانطور که
حضرت میگویند زیرا که چنانچه کسی که ان بر تو وار ساقط کردن آسمان را بر زمین نهانی حال فشرده بلکه
ساقط کردن و ساقط نکردن را با هم حال فشرده و شبهه در این نیست اما هر یک بنهانی ممکن الوقوع
است نه اینکه اگر صلاح باشد جاری میکنند بنا شد نمیکند و این را هم بدان که این که فرموده اند
امر مجری با خلق خلق نیست نه اینکه بینه مطلقا هیچ مجری بسؤال خلق از داده نمیشود و حال این که
بنا هر از حدیث حق و از داشته باشیم که مجری مخصوص خواسته اند و پیغمبر ظاهر فرموده و لایزال این
است که بعد از آنکه سؤال میکنند اگر صلاح باشد ایشان میشود و اگر نباشد نمیشود و رسول خدا
محکم حکم کسی نیست مثل اینکه مرض ممکنست که بوقتی سؤال خدا مخصوص بکند و طبیب هم مصلحت
بداند و اجازه بدهد بلکه غالب اینست که مرض اول که یکی از اخلاط میروز زیاده بکند و هنوز حکم
سایر اخلاط را باطل نکرده آنها بر حسب طبع خود مایل بحد خلط غالب میشوند و صلاح مرض در
هافت و اگر در این حال سؤال خدای از طبیب بکند اجازه میدهد و بعد از آنست که دفع
همی بخشد ولی اوقت که خلط انقدر غلبه کرد که حکم باقی را باطل کرد خلط غالب میل بمثل خودی
کند و اگر استحال بکند طغیان از داده میشود و بهلاک میرسانند و اگر و انحال طلب مثل خود را
از طبیب بکند قطعاً اجازه نمیدهد زیرا که مورت هلاک است پس چه بپایا میشود که یکی از خلق شود
مجری از نبی بکند و صلاح آنها را بداند و او را هم بر حسب صلاح ایشان بفرماید و گاه هم میشود
که سبب اخراج طبع سؤال غیر صالح میکنند و نبی اجابت نمیکند پس نه اینکه کلمه سؤال امت فحشا
باشد با اینکه اعتبار است آنها نیست بلکه اقتراح در وقت معینی سؤال از روی حکم است و امت
را بر این حکم نیست مثل اینکه مصنف و لا بل چون در حقیقه از اسلام خارج شده و امت حقیقی مجری
نمیباشد اقتراح میکنند و حکم میکنند که پیغمبر ماذون نیست غیر از انان مجری بنیاد و این از جهل
او است و اقتراح او را ثمری جز اهلاک نفس خود نیست و ما ظلمونا و لکن ظلموا انفسهم **فصل**
گفته است پس فیین مجری با خداست و ان من حيث لا یحسب و اعطیت و اشرقت منصفرا
با انان و کتاب زیرا که اولاً ما حقیت تا با فرمان قرآن الهی است ثالثاً هر قضی میخواهد بفهمد میتواند
تا بجا راه ترقی مشاعر و مدار است خامساً علی قربة الی الله است شامساً میتوان نقل نمود
و بعد از آنست که در سناد و سناد لا بل حق و صدق یکن و هزار نیست الطرف الی الله بعد از افضل الحلال
و هر نفسی بقدر شعور و ادراک خود میتواند و از کتاب و ایات بهره برد و بفهمد و تا مآدا دارای
او امر فواهی علی غلظت و ترقی و تربیت است و تا سماً جمیع خوارق غاوان و ما یحتاج امت
در ان نازل و مذکور است و کتاب عظیم تجزیه و اگر دلیل است و باقی حج و دلائل طائف حول کتاب

جواب اینکلمات اگرچه نقصان آنها نیست است و اگر بیان کامل بالغ در فضل
 بخواند و جمع کن بکتاب مبارک او شاد العوام در فارسی بکتاب مبارک فطرت الهیه و طریق النجاة و
 غیر آنها از کتب مولای من علی الله مقامه و کتب سایر مشایخ ما علی الله مقامه و فریفته تحقیقا
 اینجاهل نادان مشوک مثل اینکه شیاطین استراق سمع میکنند و اذکاری از خود جزو آنها کرده
 بگانهن خبر میدهند و گاهن بمردم میرسانند اینهم بجهان طور استراق سمعی کرده و حشو
 و دروغی از برای خود داخل آنها کرده و بخود نسبت داده است بجهت حاجت بخواست و نسبت و شبهه
 هم در این نیست که قرآن اشرف معجزات پیغمبر است و فضل آن بسیار است بلکه فضل آن بر
 شاکلمات خلق مثل فضل پیغمبر است بر همه امت بلکه مثل فضل خداست بر خلق زیرا که همان
 بعینه فضل خداست که هر کس خواسته عطا فرموده ذلك فضل الله يؤتی من يشاء والله
 اعلم حیث یجعل رسالتنا یا نافی که اینمرد کرده ناقص است مثل اینکه میگوید که هر نفسی
 بخواند بفهمد و بفهمد و بفهمد که علی کامل بالغ که تمام عمر خود را اندر در قرآن دارم و از
 بجز خود از فهم قرآن دارم و اینمرد را عن شعور میگوید که هر کس بخواند بفهمد و بفهمد اگر
 تواند بفهمد پس چرا حق و انس عاجز از ایشان مثل آن هستند و حال آنکه مسلم است که
 هر کس که علی را موخت و حقیقت از دست او در بر میبرد در کتابی مثل همان کتاب که اذان بخوبی
 این علم را کرده میگوید بلکه بسا بوضع و ترتیبی چنانکه ترا و اول بمقتضا آنکه گفته اند که ترک
 الاول للاخر حال آنکه فهمیدن قرآن باینسان است که تو کفنی پس هر کس باید بتواند مثل از ایشان
 و ما می بینیم که خداوند علم را از مخصوص بخود و از بجهن در علم فرموده بلکه موافق بکفنی که از حد
 شریف ظاهر میشود علم آن مخصوص خداست و از بجهن در علم شایان تسلیم است زیرا که
 فرموده والوا سجون فی العلم بقولون متاثران بآن و تسلیم را خداوند در علم خوانده
 و این بد بخنان از آنجا که میخواهند مدعی شوند که من خرافات میرزا علی محمد نظیر قرآن است بلکه
 نفوذ بالله اشرف از قرآن چنانکه بعد از همین عبارت ضمیمه بآن کرده است اینست که مدعی
 علم قرآن هستند و از ما اینست که چنانچه این ایه از قرآن را که فرموده مثل از ما نمیتوان آورد
 بکلی منکر شوند و عجب این است که معذرت طلب میکنند که قرآن حق و صدق و معجزی
 است که مثل از ما نمیتوان آورد و یاد در کدام ایه از قرآن است یا کدام حدیث که اینکه گفتیم که مثل
 قرآن نمیتوان آورد و ما از ما معنی است و بعد از آن نمیتوان آورد بکفر از ما اینک عتصفا
 نیست که بگوید بپایند بکودست از این طلبها بر داریم و خلق خدا را بگذاریم خیال خود بآن
 باشند خلاصه که در این مورد بنای گفتگوی نداشتیم و لکن سخنان اینمرد شخص عتصفا و بی تاب

بیا

میکند و ما از فضل قرآن معنی نیست بلکه بیشتر از حد حاصل و شاره است و ممکن نیست
 که اینهمه فضیلت در کتاب بکر برای احدی از طایفه شود **فضل** گفته است صاحب
 این امر مانع از بد و اقصی و اعلی و اظهر دارد و این شجره همان شجره محمد است که از قبل
 قرآن بر او نازل شد و حال بیان و تبیان و اگر بگویند آن شجره مثلاً که نیست ملل قبل
 هم از پیش همین قول را گفتند و قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء ان انتم
 الا فی ضلال مبین و اگر بگویند عجز کل ثابت نیست از قبل هم گفتند لو نشاء لولنا مثل
 هذا ان هذا الا اساطیر الاولین نفوذ بالله انما در عالم ناخال احدی از جانب خدا کلامی اظهار
 داشته و خلق را بعد از دعوت کرده و اسبقا و نفوذ کلام از او ظاهر شده و توبیت فرموده و باطل
 بوده است و اگر بگویند اخبار کتب قبل است چنانکه مضارعی باخبار توری و مسلمین باخبار
 انجیل استدلال مینمایند این خبر هم بایان قرآن بلکه با انجیل و توریه مستدلند و اگر بگویند
 مقتضای این نیست مضارعی و پیغمبر هم از قبل گفتند و اذا قبل لهم امنوا بما انزل الله قالوا
 فو من بما انزل علینا و بکفر من بما و زانه و هو الحق مصداقاً لما هم فلیعلم قسطنطنیه انبیا
 الله من قبل ان کنتم مؤمنین **جواب** باین کلامه که اول میگوید عتصفا میکند
 که من خرافات میرزا علی محمد اشرف از قرآن است و عرش پروردگار را از اینکلمات بلرزه در میاورد
 و بعد از صبح تر از این میگوید و ما هم ببول و قوع پروردگار و برکت صاحب کرامت بیانی میکنیم
 تا شاید اهل انصاف از آن عبرت بگیرند و میگوئیم که اگرچه ما خود اقرار بجهل خود و عجز از فهمیدن
 قرآن کرده ایم و ادعای آنرا نمیکردیم ولی معدنک خداوند فضل تعلیم ائمه اطهار و ورشکات
 فوضنا ایشان بعضاً مور ظاهریه خاله ما کرده است از فضل قرآن و ما بجهن ها اکتفا می
 کنیم و حسب الوعد پروردگار امید داریم که هدایت بیابیم چنانکه فرمود الذین جاهدوا
 فینا لهدینهم سبلنا پس میگوئیم که بک راه ظاهر و بیاساحل در فهمیدن اعجاز قرآن برای ما
 این بوده است که اگرچه از فهم قرآن عاجز بودیم ولی پیغمبر بایان و معجزات بیانات و بکوصدق
 و حقیقت خود را ظاهر فرموده بلکه بجز آنکه در همین قرآن ذکر آنها هست و اخبار نبی که در
 است فهمیده ایم که پیغمبر است و برحق است و بعد از معرفت صدق او در همین قرآن مدعی
 شده است که حق و انس مثل او را یا مثل بکسوت او را نمیاورند و اگر مثل او را نمیاورند
 بهتر از او و باطریق اولی نمیاورند و مفهوم اولویت در هیچ موردی که ضروری باشد که
 غیر منطوق اولی باشد بجهت منطوق البتة حجت است چنانکه فرمودند در پایه شریفه و لا
 نقل لها اق که اگر خداوند چیزی را خواهر ترا از کلمات یافته بود از ذکر میگردش از ذکر کرده

کمر

که مثل خبری ششم بطریق اولیٰ ممنوع باشد حال در این باب اگر از مثل قرآن که تری یافته بود
 انرا ذکر میکرد زیرا که در مثل این مقام نباید گفت چیست ترا از این دانم نمیتوانند بیاورند زیرا که
 هم کلام بشریست تراست چه اینکه چیست ترا از این که نزد یک باطن باشد باز مشکل است بلکه
 مخصوص میشود بکلام پیغمبر و اهل بیت و باز با نظور تجردی نفی موده و فرموده است که مثل انرا
 نمیتوانند پس بهتر از آن بطریق اولیٰ منتهی میشود و حال آنکه کسی که توانست بیاورد و مثل را
 بطریق اولیٰ بیاورد خلاصه پس نص قرآن که لا یأبیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه نیز بل من
 حکیم چید مثل قرآن نمیتوان آورد و هر که مدعی این امر بشود مکذب محمد بن عبد الله است
 و منکر قرآن و فرض میکنم که حدیث متشابهی در این مقام دست آورده باشد کتاب جدید بجا
 خود شنیده باشی و لا که معنی آنها سوای این وضعی است که تو چنان کرده ثانی اینکه فرض این که هیچ
 احتمالی سوای همین معنی که تو خیال کردی در آرد و ما هیچ حدیثی را دروغ و مجبول میدانیم
 در کتب معتبره نقل شده باشد زیرا که مسلم است که پیغمبر و ائمه اطهار فرموده اند که اخبار یکدیگر از
 ما روايت میکنند عرض بر کتاب خدا کنند اگر موافق است ما گفته ایم و اگر مخالف است ما نگفته ایم
 و از ما نیست و در روع کویان بر ما نیست اند پس این حدیث که تو فرض میکنی که دلالت کند بر اینکه
 ممکن است کتابی بجز سوای قرآن در آخر الزمان از جانب پروردگار نازل شود بیک دروغ و مجبول
 است و هیچ حجتی در آن نیست و صریح حکما کتاب منع از این مطلب میکنند پس قرآن بنص پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم و ما ننزل من قرآن الا بامر الله و ما ننزل من قرآن الا بامر الله و ما ننزل من قرآن الا بامر الله
 فرموده فرموده است فان لم تفعلوا و لم تفعلوا ما تفعلوا الا بامر الله و ما ننزل من قرآن الا بامر الله
 او در هر کلامی که هر که چنین ادعائی کند از اسلام خارج شده و نیز یک راه ظاهر دیگر اینست که
 پیغمبر ما را انکلیف بغير امر یا نهائیه است نفرموده و در کتاب مجید خداوند فرموده است لا یكلف
 الله نفسا الا ما ایتها و معصوم فرمودند ای ماعرفها یعنی تکلیف بغير ما بد خداوند نفسی را مگر
 آنچه را که باو شناسانیده و بدیهیست که شناسانیدن نما از راه همان قواعد و رسوم است
 که دست داریم نه چیز دیگر مثلاً اگر امری اظهار میشود که جزو مریات است باید بچشم به بینیم و اگر
 جزو معصیات باشد بکوش خود بشنوم و امر تکلیف شرعی را نیز اطفال نیست که میخواهند مثلاً
 آنها را بقرئانند با اسم او نود و ناریکی نشان دادن او را بقرئانند با آنکه دوائی تلخ را در دهان
 او میریزند و به به و به میگویند که بجز از تلخی آن غافل گشت و مثل وضع سلوک باینکه
 و چرستان هم نیست که بگفته با آنها بگویند بیین چه هوای سردی است و برف میباشد بچاره بستا
 نوزیدن میکند از دایب این چه هوای گرمی است فوراً عرق میکند باین چه سبزه و دبستان

است خورالذات از آن میبرد بلکه همه آنچه میفرمایند از واقعات غالیست که همه ملک شهادت میدهند
 ان میباید هدر بخان قواعد و رسوم که داریم حقیقتاً ان بر ما معلوم میشود پس اگر پیغمبر مثلاً کتاب
 میآورد و میفرماید که از حیث فصاحت و بلاغت ظاهر مثلاً مثل انرا کسی نمیتواند بیاورد و باید فصاحت
 و بلاغت صدیق را بطلب اینتا بپند و مثل انرا نمیتواند بیاورد و در لوم بیست مکار بگوید که لو نشاء لقلنا
 مثل هذا و لی از این قبیل غای میخورد یعنی کرده میشود کفایت هم نماده اش میکند که من اگر نخواهم
 بخت سلیمان را بختار خود برسد از وی اینها صحبت های پاوه است آنکه میتوانست مثل انرا بیاورد و طوطی
 که هر فصاحت و بلاغت صدیق کند برای کدام روز دست نکاه داشت شمشیر ذک و صفار و جویبار
 بر خود گذارد و مثل انرا دست نکاه داشت از دست او برآمد و در برابر پیغمبر ایستاد و او را سبک ناوان
 کرد و پیشانی و دندان مقدسش شکست و مثل قرآن میتوانست بیاورد و بیاورد و الله که اینها
 سخانی است که مگر مثل خود بی نی قبول کند خلاصه مطلب این بود که باید من و توان همان راه
 که فصاحت و بلاغت سایر کلمات عرب را فهمیده ایم از همان راه بفهمیم که واقعا پیغمبر است فرموده
 طوطی که مثلاً صدیق گویند هر که از امر القیس کنی غیر شعر نگوید و طوطی صدیق کند که فصاحت
 قرآن فوق بجز فهاست و قوم لا حظ کن که کلامیکه هنوز صرف و نحو در دست نیست و در یک صفحه
 بیست غلط این شخص مینویسد کدام یک از فصاحت و بلاغت این کلام
 را می نمایند مگر در اخبارند بلکه بعضی که از جهالت میامدند و بر ادبی بر قرآن داشتند پیغمبر خدا
 بجهان قواعد عربیت و صدیق اهل خبر جوابها را میدادند و شاهد از قول آنها میآورد و در چنان
 مرویت که جامعاً بر او گردید و پیغمبر که تو مدعی فصاحت قرآن لفظ استخوان و بکار بشت بد با و نجای
 ضمیم نیست فرمود که از صدیق که را در این باب قبول دارد عرض کردند فلان پیر مرد عرب فصاحت
 او معروف است اگر صدیق کرد ما قبول داریم فرمود او را حاضر کنند همینکه حاضر شد حضرت او را
 رخصت نشستن داد و در جای نشستن فرمود از اینجا بر خبر جای دیگر بنشین همینکه نشست فرمود
 از اینجا هم بر خبر و جای دیگر بنشین همینکه چند مرتبه او را جابجا فرمود پیر مرد متعجب شد و عرض کرد
 ای شهزادی و نامم بکار العرب ان هذا لشی عجاب پس هر صدیق کردند که این کلمات ضمیم است
 و اصل این روایت را سماعاً و روایت کردم و در کتب معتبره موجود است که جامع خدمت پیغمبر آمد
 و عرض کردند یا نور سول از جانب خدا نیستی فرمود چرا عرض کردند چیست این قرائت که آورده کلام خدا
 فرمود بجز عرض کردند پس خبر ده ما را از قول خدا بشارتی آنکه و ما انفسد و من دون الله حسب جهم
 انهم کما و اردون هرگاه معبود ایشان با ایشان در اقل است پس بتحقیق که عیسای اهل عبادت کردند
 انما یکونی در اقل است فرمود پیغمبر که خداوند قرائت نازل فرموده است بر من بکلام عرب و منشار

در لغت عربی این است که ما از برای آنچه میگویند و من از برای این
 گوی است که نقل میکند و الذی صالح از برای هر دو است پس اگر شما از عرب
 هستید پس شما باید بدانید خدا فرموده انکم و ما تعبدون را داده فرموده است احسنای را که
 عبادت کردند و انما نقل نمیکند هیچ داخل در جمله انما نیست بجهت اینکه او نقل میکند
 و اگر فرموده بود انکم و ما تعبدون هر اینه میگویند اصل میگویند جمله انما را که در آنست و در آنست
 علیهم السلام در حدیثی فرمود انچه حاصلش اینست که شما عرب هستید چه طور میخواهید که مقتضات
 از پیش در بعضی چه و حفظ کردن از امر خدا چه معنی داد بعد فرمود که این را انما که جمع کردند
 تحریف کردند و اصل ان بنطور بوده مقتضات من خلفه و رقیب من بین بدیه محفوظه با حلاله
 و هم چنین از این قبیل اخبار بسیار است که قرآن بسبب کلام عرب و مطابق با
 قواعد عربیت بوده حال شما اگر مدعی هستید که اینها در زبان عربی حرف زده و از این خدا که
 فاطره عربی بنطور سخن گفته است و کلام با این رنگات و سبها و مغلوطنی را کرده و اگر میگویند
 که زبان دیگری است که اولیچ زبان است و قواعد و رسوم ان چیست ثانی اینکه این کلام عربیست
 که تو بگوئی من زبان جدیدی آورده ام و این سخن منست که شما نمیتوانید مثل من تکلم بکنید اینک خطا
 است ظاهر زبان که میفرماند که نوع ان در نزد من نوعی است و در زبان غیر زبان عرب برای
 عرب میفرماید پس بنا بر این همه هم و ترک و هندی برای عرب میفرماید و در عرب هم برای همه آنها میفرماید
 دارد پس باید هر یک قائل بقیوت دیگری بشوند اینک کلامی است خطا و بعضی و هر که بخواهد
 زبان مستحدث میتواند بیاورد آن سخن نیست چه زبان که زبان مستحدث آورده اند و میفرماید
 شده مثل اینکه میفرمایند که آن زبان که در میان شماست و در میان شماست و در میان شماست و در میان شماست
 اردوی و ترکیب کرد و با آنها موخت که آن زبان عمومی هند و سکا هم زبان است و میفرماید
 شمرده نمیشود و حال اینکه خود شما میدانید که منظور اینها زبان جدید نبوده بلکه منظورش عربی
 گفتن بوده و اینقدر مستحرج حرف زده است باری و اگر زبان عربی مبتنی بر حروف زده شد
 که عرب عاجز شد پس میشود و خود شما افراد را در این حرفهای غرضافرا فرمود با قواعد عربیت
 درست نمائید و اگر بگویند چنانکه میگویند که در قرآن هم بعضی کلمات است که با قواعد عربیت راست
 نمائید جواب میگویم که اولاً چون در قرآن بعضی اخبار اهل بیت بعضی تحریفان واقع شده ممکن است
 که بعضی از این قبیل اخبار آن که دارد را درست فقهید یا شاید بواسطه تحریفان باشد و شاهد
 این اخبار اهل بیت است که در بعضی ایات تصریح فرموده اند که اینک مخالف عربیت است معنی تحریف
 است و اشاره بعضی از آنها در سابق شده و ثانی اینکه هر کس نمیخواهد انرا بن مطلب و املش

من زبان دیگر است و قواعد و رسوم ان چیست

است که رسوم و قواعد عربیت در نزد عرب مختلف بوده است بخلاف بعضی سخن میگویند که اند
 قریش خاصه وضع دیگر اهل بن طور دیگر عراق عرب هیچ دیگر بلکه بصری و کوفی بن مختلف بوده
 و کوفی بن در قواعد مناسبت حضرت امیر را میگویند و بصری بن مخالف منسوبند و مخالف
 بودن آنها با آنچه تواز قاعده بعضی از نحوین پسینین لیل بنکه با هیچ قاعده راست نیاید نیست
 و اما کلمات انهم در ادب مندرج ظاهر است که با هیچ یک از قواعد عربیت درست نیست
 که او عاقل من با اصطلاح فلان طایفه سخن گفتن بلکه کلماتی است به معنی که در جهالت بهم یافته
 است و چون در این موقع او را سخنی از این باب نیست حاجت بشرح و بیضا زایدی نیست و
 و چه ظاهر نیست دیگر باز هست و چون در هر بابی او اعاده فرماید خود را میکند اهم
 هر جایی جوابی است و الله تعالی خواهد گفت ان غایت القرب عدنا لها و کانت النقل لها
 خاصه و اما آنچه گفته است که این شجره همان شجره محلی است که از قبل قرآن بر او نازل شد
 و حال بیان و تدبیر ان خود در حدیث شریف منع شده فرموده اند از اینکه کسی حب و
 شجره را نزد یک محسب نشیند چنانکه حضرت صادق فرمود در حدیث که خاتم
 این است که عبد الصمد بن عمار من سئوال کرد که چیست حدیثی که میگویند که پیغمبر افضل است
 است و حسب نیست فرمود که گفته اند که حدیثی است و اینکه او را زنده اند و زنده اند و زنده اند
 فرمودند که نزد یک محسب نشیند و حسب نشیند و اگر بگوئی که من میگویم این حدیث
 شجره محلی است کوم ملی این را هم حضرت صادق فرمود در حدیثی در حدیث انواع دیگر
 قائم هم که قائل معصیت خداوند را میکند بقولی خودش اینک روح قائم در هر یک غیر خود
 خلق میکند چنانکه در کتاب المیزان از عوال نقل است و انحضرت از التفات باینگونه دعا و
 دار و اگر میگوید و اشک از چشمهای مبارک او میریزد و ندیده آنها چنان که از میفرمود و نشنا
 در مقام دیگر همین عبارات را نقل نمائیم و نیز در کتاب المیزان است از حسین بن علی در حدیث
 انطاق خبک اعز الله بعد از انکه اسلام او در عرض کرد یا رسول الله یا بعد از تو پیغمبری هست
 فرموده من خاتم النبیین هستم و لکن بعد از مرا ائمه هستند از ذریه من که تو امون بقطره من
 مثل عدد قطرات بنی اسرائیل حال از قوسنواں میگم که اینک فرمود بعد از من پیغمبر نیست و ائمه
 هستند مقصود از این چه بوده است ملثفت نمک ناس نابو تو مشبه بشود اگر بنا باشد
 که بعد از او کسی بر خیزد و ادعای نبوت بکند و کتاب و شرع جدید بیاورد و او را بنکه این شجره
 همان شجره محلی باشد باز بنی بعد از او آمده است زیرا که این بعد که فرموده بعد تو پیغمبر
 نبوده که تو بگوئی این بعد نیست این خود است زیرا که بعد از بنی اگر منظور نظر لا و ملامت این بود

اخذی از این شاخه که سابق بودند پیچیده نباشد و خالی آنکه هم پیچیده بوده اند و اگر نبودند چراغ
 و خاتم النبیین گفتند پس بقیه بعد از نبی منظور نیست و منظور بعد زمانی است و اگر چه سائل
 پیش از همین درک نمیکرد و هم چنین حضرت امام رضا با ما مومن همین فرمایش را فرموده است
 قطعاً و مأمون هم غیر از همین بعد زمانی چیزی درک نمیکرد و اگر بگوئی که محض همین کلام است این
 شجره محمد است میگویم بفرض محال که چنین باشد اتحاد شجره باعث اینکه بعد از ظهوری و اسم
 آن از میان برداشته شود نیست قطعاً اتحاد شجره محمد در چهارده نفس مقدس محل شجره نیست
 و فرمودند اولنا محمد و اخرنا محمد و کلنا محمد و بعد از آنکه از میان برداشته شود
 بعد از من آمده باشند با اینکه شجره یکی است و در اینجا فرموده نبی بعد از من نیست و اگر اهل حکمت
 باشی علت این را عرض میکنم که از برای آن شجره میباشد که زینب و در ظهور است ظهوری بقیوت و ظهوری
 بولایت و ظهور بولایت منقسم میشود باز بدو ازده صورت در هر مقام هر ظهوری که جلوه فرمودند
 مستحق همان اسم میشوند و لو حقیقه شجره یکی باشد اما آن دخل بعضی ظاهر ندارد پس در این مقام
 اگر ممکن بود که در دنیا ظهوری به نبوت و وحی جدید و کتاب و شرع جدید داشته باشد پیغمبر میبود
 بعد از من پیغمبر نیاید و اگر اتحاد شجره مجوز این است که بعد از من نبوت پس میباشد و بعد
 امام و نبی هر دانی کند زیرا که شجره در همه ایشان بدون شبهه یکیت ملتفت نکته بیان یاس که
 خالی از اشکال نیست و چون مشکلت بدو دعوی پیغمبر باید جواب ظاهری گفت پس میگویم که اگر
 صاحب شجره باشی مثل نخل که از آن امر معیشت تو بگذرد و وقتی اجل آن شجره برسد و خشک
 بشود تو که در معیشت خود محتاج شجره هستی آیا از پی شجره و از پی شجره که آوردی قناعت میکنی و لو
 شجره باشد بدون ثمر یا شجره خنظل باشد و همچنین که از پی باقی و پی کوفی شجره خود را یا نعم و کوبا
 از من چیزی فوت نشده با آنکه میگوئی باز دست من خالی است و تا نقل دست من نیاید امر من نمیکند
 یا اتلا شجره مثمری دیگر مثل انار و انکور و امثال آنها اگر چه هیچ یک بدوام نخل نیست و اعتدال آن از
 همه بیشتر است و بیا از اشیا مشهوره میگوئیم البتة از آن هست اما شجره خنظل را هیچ قاعده نمیتوان
 بجای نخل گرفت و بان اکتفا کرد حال هم چنین است امر اینجاست شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها منقلا
 توفی کمالها کل چنین باذن ربها از دست داده اند و شجره خبیثه اجتناب من فوق الارض ماله امر
 قرار بجای آن گرفته و باسم آن بخوانند خوشحالند و عیش میکنند عجب است و الله از اینجاست
 وقتی در منبر مثلی از خال اینجاست بر زبان این ناچیز جاری شد و چه قدر مشبه است بحال اینجاست البته
 دیه اطفال را که در انواع بازی خود وقتی بگذر از ضیافت میکنند و سفره میچینند شخص
 غافل که نظر میکند میبیند قطعه سفالیت و در غلظت و قطعه سنگی و امثال اینها اما اطفال هر
 یک از آنها با اسم غذای لطیف میخوانند و بیکدیگر بفارغاث دارند و لذت در دهان بیکدیگر میکنند

و عیش از سفره خود میکنند اما معدلک مشکبها اگر سنه لیذا غیبست و پدر و مادر بیچاره باید بروند
 تحویل غذای لطیف بکنند و حاضر کرده بخورد اطفال خود بدهند که از کسکه تلف نشوند پس
 حالت اینجاست بکفر فاسق فاجر و اظهرو بر دودگار اسم میکنند و بکبر ظاهر خاتم النبیین و یکی را
 مظهر خاتم اوصیاء و بکبر اجر شیع تمام اینها آن هی الا اسماء مستقبوه و اسماء و اباء که ما از اول الله بها
 من سلطان خلاصه شجره محمدی است که تادم صفی که ملا حظ کنی همه اجداد و اباء و از کفر و
 شر و بیری و لو تحبک الجاهلیة باطنها و لو تلبسک من مدخلات ثبایها و کتم نورانی الا صلاب
 الشاخرة و الا رحام المطهرة و یکست که این صفه در او موجود باشد ایشان در همه طبقات پاکند از
 حیث قوی نظف در دم مصوم و مطهر هستند این شخصی که هنوز اشخاصی هستند که فتنه فتنه
 او را در طهران فراموش نکرده اند و از اشخاص معتبر شیعیه ام که در جوانی ما از فتنه و فحش و فجور میزدند
 در شب و عجب بودیم بیکدیگر از مبتدا و امداد الهی با الله و استغفر الله ظهور پروردگار و جلوه
 سید الشهداء علیه الصلوة و السلام میشود عجب بیکدیگر که در باره پیغمبر و ائمه اطهار است بکفر نیست
 نتوانسته است نسبت مصیبتی در طفولیت یاد بگیرد و هدایا انعمه اعداء که در صدد هر گونه اذیت
 بودند و از هیچ قسم محنت مضائقه نداشتند و در باره این مرد روان مستر شهادت بقیوت و فجور
 او میدهند و اینجاست از خدا شرم نکرده و از روی پیغمبر حیا ننموده این اسماء و القاب شریفه را
 بر سر آنها میکنند و در خوشحالی که جلوه خاتم و سید الشهداء و امام عصر است و در دم و انید
 کتاب جدید است و شرع جدید که باز آورده اند اوقات خرقانی بی سر و پیه هم مینمایند که اینها
 کتاب و شرع جدید که با هیچ چیز از حق و استقامت آنها درست نمیدانند حکمها و علوم که از
 ایشان در عالم منتشر است که جمیع صاحبان علوم سلسله سند خود را بحضرت امیرالمومنین
 منتهی میکنند و افتخارها باین میکنند که خال آنکه هر یک از دنیای علوم ایشان خطر بیشتر است
 نبوده اند و خود ایشان حلال مشکلات و رموز عالم بوده اند و هنوز روز بروز از پر تو علم
 ایشان علمای برون میباشد که هوش از سر شخص غافل عالم میبرد و همه اینها کار کرده و بجهار کله حرف
 یاوه میزنند که بهم مینمایند از مکتد اعظم علوم ایشان که بیان افتخار میکنند کلامی است که در جواب
 از هر جای زدیله و ادغام میکنند که چنین فوجیک تاکنون در عالم نبوده و غافلند از آنچه خداوند
 در قرآن بان اشاره فرموده و پیغمبر ائمه اطهار است انرا شرح و ببط داده اند نظیر که بختبر و الا نرا
 ان تصور کرده نمیشود و هر که فانی شود که خرقا بده که اینها هم بافته اند و این باب از آنچه از ائمه سلم
 الله علیه فرموده اند بالا تراست باید ملقزم شود بانکه ان بزرگواران مردم را الشیاطان دعوت به
 شر فرموده اند و خداوند در قرآن مجید توحید ناقصی آورده و همانا همین قرآن مشتمل بر توحید

است که خاتم انبیاء بان خدا را توحید کرده چگونگی غرض میشود که بالا از ان توحید او در
 ملاحظه کن که علی بن الحسین در حدیث شریف میفرماید که خداوند دانست که در آخر الزمان جماعته
 متعق خواهند آمد پس سوره توحید ایاات سوره حدید را تا علم بذات الصدوق نازل فرمود
 پس هر کس و راء ان و اقصا کند هلاک میشود پس ملاحظه کن که این توحید است که خداوند
 اهل الزمان را بان تکلیف فرموده است و هر کس و راء ان و اقصا کند هلاک شده است
 پس انچه انبیا میگویند که با فرض صحیح و درست گفته اند بالا از انچه در کتاب است نیست و اگر در
 گفته اند چنانکه نمیگویند هلاک شده اند پس انکه اعظم علم است که بخیا خود آورده اند چنانکه
 بعد از انبیا ابراهیم را میگویند از انچه که در شی اوست بر علوم نمیدانم چه آورده اند که اینها است
 کما هو یستند که نیست جز من خرافاتی که بهم بافته اند سوال با جواب مربوط نیست عنوان باب با انچه
 در انجا میگویند هیچ ربط بهم ندارد و چون بعد از انبیا با بدلتا الله تفصیل انی مطالب بنیاد
 انجاد و صحت نبییم قران و اخبار اهل بیت سلام الله تعالی و مشتمل بر اخبار غیب است که از
 حد احصا و شماره بیرون است ان اخبار غیبی که از انجاعت دیده شده چه چیز است جز بعضی چیزها
 که گفتند و علانیه که ایشان معلوم شد و منع در شد ند که بداد شد و کان میکنند که انچه در
 اخبار انبیا بدامیده است باین ضمه ای پر و پوی است که حضرات دعا میکنند بلکه هر چه بداد
 میشد مخصوص ثار صدق قول خود را نشان میدادند که اسباب که راهی خلق شود مثل انکه در
 عیسی خبر داد از خانه که امشب در انخانه عروسی است و فردا شب عزا است همین که فردا شب شد
 اثر عروسی بروز نکرد و امشب عزا شد و هر چه حکایت شد فرمود بر ویم به بدینم چه حکایت است تشریف
 آورد و نشست نا انکه سوال فرمود که شب گذشت چه چیزی از تو سر زده عرض کرد چیزی نکردم ام سوای
 انکه سالتی بود که هر هفته در مثل این شب میامد و سوال میکرد و چیزی میکرد شب گذشته بیاون
 معهود آمد و سوال کرد اهل خانه ما چون گرفتار بودند کسی جواب او را نکفت من خود بر خواستم و چیزی
 با و دادم فرمود که همین صدقه توانست که دفع بلا نموده حال فراش خود را بلند کن هینکه بلند کرد تا
 عظیم یافت فرمود و قدر شد بود که این ما را هلاک کند چون صدقه دادی دفع این بلا شد
 پس با نیت و صدق خود را بر احاطاب ظاهر فرمود و شبید باین از پیغمبر خاتم نبی بدید شد و از حکمت
 ایشان دور نیست که مخصوص انطور خبر داده اند تا اثر صدقه را علانیه نشان دهند خلاصه که
 خداوند اجل از این است که پیغمبر ان و جتهای خود را در و غو کند صدق ایشان را ظاهر نکند
 حال دلیل صدق که از انطور ظاهر شد در اخبار غیبی که داد که مثلا مکرم و چینی و چنان
 میکنم که ام پاک ظاهر شد و از قرار که بعضی استیاع نقل میکنند بعضی اخبار غیبی داده که فلا تمام

یا فلا سلطان را تا قریب میگویم و او بعد از چندی مرده است و والله باینجا است از این احقان که
 کول میخورند که راست میگویند از امری که مسلم نیست خبر بدهد و الا انکه غایب فلا نکس خواهد
 مرد هر دوشعور میفهمد که هر کس غایب خواهد مرد اگر طو هم کشید و بر غیر اعراض کردند جواب
 میگویند که بروند بعد از زناه قریبا اگر راست میگویند خبر بدهد که هر کسی چه خورده و در خانه خود
 چند خبر کرده چنانکه حضرت عیسی فرمود انبتکم بما ناکلون و ما تدرعون فی بوتکم و الا غایب فلا نکس
 کس میبرد علی نیست که مخصوص بنویاسد هر مرده شوها با علم انبیا علم را دارند و انتظار مرگ هر
 کس را میکنند خلاصه که هر دغ او ایشان بهیمنی است و هر کس که ادنی شعور داشته باشد بطلان
 امواتها و امیضها متناهی نیست که در عهد پیغمبر بودند بلکه پیغمبر اخبار غیب داده بود و
 ایات در شان هر کس نازل شده بود بیکد یکو را ساکت میکردند که ارام بکبر بد که خدای محمد با و
 خبر میدهد ما الا انمرد که خبر از خودش ندارد و مال امر خود را نمیدانند غور بالله همان شجره حیات
 است که از قبل قران آورده و خال بیات و ثنیا انبیا عجیبست بحق خدا از یکیک هزار یک بلکه
 صد هزار و یکفضل پیغمبر است پییده و فهمیده و بخیا خود اعتقاد کرده است انکه این شجره حیات
 و بان شجره طیبه نسبت بدهد و ان را بر این تفصیل دهد چه جای شوی و چه جای انیکه این
 را غور با قضا فضل شود خلاصه که شست بر سندان زدن بیاصل است انبیا که مثل سنگ
 بلکه از سنگ سخت تر شده است و بکلمات خدا و رسول و ائمه و علمای بالغ منفعل و متاثر
 نشد از صحبتها ما هم ما اثر نمیشود انکه لا تعبد من احببت و لکن الله یعبدی من یشاء و تمام شد
 این بیانات بعد از انبیا افتاء الله خواهد آمد و اما انکه گفته است که اگر بگویند ان شجره حیات که
 نیست نا انکه ایه نقل کرده و الا قرائت ایاات در هر مورد ممکن است و دلیل حقیقت و بطلان
 نیست با بد موضوع ایه را شناخت فوق ایه را خواند و الا هر غای نادان که دعوی میکند ایه می
 تواند بخواند تا انچه را غلط نقل کرده و نمیدانم اگر اعجاز قران را با دراک خود میفهمد چه حکایت
 است که غلط نقل کرده و تفهیمد که از حد اعجاز بیرون رفت و الا بشر منصوب نیست و مرغوعت ان
 ایه هم الا فی ضلال و بین نیست الا تکذیون است و محش اینست قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و
 ما اتزل از من شی ان انم الا نکذیون ثالث انکه از این قبل چند ایه دیگر هست انها را هم بخوان
 و جواب انبیا را بشنا و اگر راست میگوئی توهم ان قسم جواب بگو قوم ضلیم با و عجز نکردند ما انک الا
 بشر مثلنا فان باین کت من الضالین ضلیم فرمود هذنا فاعلموا انهم الا بشر مثلنا و
 و لا تمسوها البوء فباخذکم عذاب يوم عظیم فقر و هذنا فاعلموا انهم الا بشر مثلنا و
 لا یزالون انکم هم مؤمنین و بعد از چند ایه دیگر است که قوم شعب با و عجز نکردند و انک الا بشر

مشاوان تظنك من الكاذبين نالهم بهنر يابد فكد بوه فاخذهم عذاب يوم الظلة انه كان عذابا
 عظيم ان في ذلك لآية وما كان اكثرهم مؤمنين اي مسلمان ملاحظ كن ان ايات از قبيل نافه و عذابا
 كذا كذا موده او انبها عمن وافست بجهن وضع ظاهر كليس هر بغيري از اين قبل يابد داشته
 باشد و اگر هم بناو بل است تاويل عذاب مثلا بغير باطن و هلاك نفوس لآية و امثال اينها
 ميشود و اين امری نسبت كذا و لا خصوص بطوم صالح و شجب باشد و تا نيكاي اين بهود و نصا
 كه خود در اين در بای كهر غوطه و ر بود نك و منافقت اين عذاب بود نك و منافقت نمیشد نك
 در قیامت مشقة ميشوند و سئوال ميكنند كه ما را بر كذا نك و عذاب كذا نك و اگر نمي فهميد ند
 پس خود را معذب نميد پد ند و قوم صالح و شجب هم بيب كفر معذب كان نمي كند و بعد از
 انهم كه بغير مضمود كه قوم صالح و شجب معذب شدند ميپايت اقلا انكار قول او را بكنند
 و نكند پس تاويل كرون عذاب ظاهر باین تاويل است و واقعا و حقيقه بعد از ايات
 معذب شده اند و همه اينها اياتي است كه خداوند بانبيا خود داده است حال بيم الله ناكه
 از كوه يرون بياورند ما بيبينم چه ميكنند و الله كه بغير مردم كذا نك و كوه يرون بياورند
 باشق القهر بكنند با اين جهالت هيچ عاقل مشايت اينها را نمي كند زيرا كه غافل از اين قبل ايات
 ميخواهد كه اطينان بصدق ايشان حاصل كند انوقت بيلم ايشان بغير فرض كردم ايات او
 در صورتيكه اينقدر جاهل است چه سويس علم و عمل هر دو بايد باشد و علم بيلم مقرر نيست
 خلاصه و اما ايتري كه ذكر كرده ان را هم هر كس در هر مورد ميتواند بخواند و زبان انساني را
 كه خداوند اينطور نرم و بفرمان قرار داده محض همين هست كه قدرت بر نطق داشته باشد
 مؤمن عقل و اظرف زبان و است و اول عقل ميكند و مورد را انحصار كرده بعد از ان
 و غير مؤمن عقلش اينطور دهان و است بعد از انكه خواهد خود را ياد بگيرد ان ملتفت ميشود
 كيجا و بيقع خواند پس موضوع بايد ملاحظه كرد خلاصه و اما انچه گفته كه حاصلش اينست كه
 اياتا كيون كسي كتاب از جانب خدا آورده كه باطل باشد جواب ميگويم كه نه از جانب خدا هر كه آورد
 باطل نيست ولي اينهمه از جانب شيطان آورده و بدو مرغ نسبت بخداداده و البته باطل و نظائر
 و امثال او هم در عالم معتقد بوده اند اما كچه ملل باطله كه لا تعد ولا تحصى كنانهم كه بجهال خود
 كتاب آورند و ايات و بر باطل بودند و سببه كذا بكي از آنها است كه اياتهم آورد و از اين قبل كذا
 ما القيل و ما ادراك ما القيل في رطوم طويل و ذنب و شيل خدا ميپايدند كه هر از مرئيه از حرفها
 ميزان اعلی تجر ضمع ترو بغير ممد لك هر يك بآن بخند و الا ان مرد بشت در همد و سنا
 برخاسته ادعای عيسويت ميكنند ايات و كنيه بزيانهاي مختلف ديده و و چاپهم شده

مستمر

و منتشر شده است پس بنا بر قول توانهم در جاي خود بر حق است اما مشكل ميپايد كه اين بدر شد
 بخود و روح الله بشود و پشت سر قائم شمانا ميكنند و براي او و زارت كند و كذا كه قائم شمانا
 كه مرده اينهمه از ان ظايفه از غامه است از قرآن معلوم كه قائم موعود را خود عيسى ميپايدند و اما
 بچه باز كند اگر برهان انجا كتب قبل است تا اخرها نك كقيم اوله موضوع را بپيدايي بعد ايات بخوان
 و بعد از اينهم باز در مقام حكي است نهاد يابان ميكنند لاشاء الله بپاينها خواهد آمد و اما انچه گفته
 انچه هم بپايت قرآن بلكه با بجهل و توريه مسند كند و اگر بگويند مقصود اين نسبت نصاري و مجوس هم
 از قبل كند و از اقبل لهم انصوا بما اتزل الله قالوا تو من بما اتزل علينا و بغيرون بما و زانه و هو الحق
 مصداقنا هم قل فلم تفسلون انبنا الله من قبل ان كنتم مؤمنين و جلد سنده لال باين به را نمي كند
 كرونظور از كذا و هو الحق مصداقنا هم باشد ميگويم كه در بغير و كتاب و امر چنين بود و قول
 بغير مستدق و موافق با كتابها بود و انها نك نيب بجا ميكرند تا شمانا ابطايفه مصدق كتاب و
 بغير اتمه ماته نيب تيد و شپاي از ضرورت ايات دين ما را انكار كرده ايد با اينكه همه انها ما خود از كتاب
 و موافق با او و مطابق با قرآنش بغير و اتمه است و انجا بجهل ما را تا و برون براي كرده اند و كذا
 شمانا بجهل وجهه مصدق از كتاب مانند در كتاب ما هست كه جن و انس مثل بكس و كتاب ما
 نمي آورند در كتاب شمانا هست كه اشرف از قرآنست و مثل بگيرد ان را كسي نميتواند بياورد پس شمانا
 مصدق كتاب ما ايد بيبيند و مصداق اياتي كه در كتاب بغير ياد كند انبنا در باب ظهور
 و رجعت نازل شده مگر شمانا بيبيند مگر بجهل انچه در اخبار فرموده اند كه علمهاي باطله قبل از ظهور
 حجة يرون ميبايند حقا كه شمانا بكي از آنها هستند بدون شبهه بلكه شايد بكي از همان دوازده
 علم باطل كه فرموده اند از سادات بر ميچيزند باشد و الله اعلم **فصل** گفته است بآيه
 مقتصد و از اين عرض اندك شمانا بغير نفوسى لله و في الله و في سبيل الله توجه و قيام فرمايند
 و بقيه حجت قرآن و معجزه صاحب قرآن ايمان و ثابت نمايند كه بشبه حضرات خارج شود و
 طلائشان و اخبر كردن انواران بحق الحق بكملا و بقطع و ابرالمشركين عالم را منور نمايد و از اين
 قبيل كلامان با انكه گفته و اين جلالت سبيل الله قوت اسند لال اين حزب را در بده و كه بجهل و قدر
 بپايتان را مانهاده كرده و بر ايهين ايشانرا شنيده بلكه عجز كراهم مظلوفش شده بلكه نزد يك
 جلم علم هر سببه و له چون خود را معصوم ندانند و فهم خود را ميزان حق و باطل قرار نداده و خود
 را محيط و محبوس بجهل بكان نكرده اند و توانسته است بمقام بلند كلالو فسلون علم الباقين لثرون الحجه
 لثرونها عين الباقين ثم لثرونها عين الباقين ثم لثرونها عين الباقين ثم لثرونها عين الباقين ثم لثرونها عين الباقين
 بقطر من دجدرية الا الضالون تا اخر انچه گفته از اين باب **جواب** چون اظهار تودر

اين كتاب را كذا
 غلط فلكند و شتاب
 محو ايشان را تصور
 مشكور

خود را کرده است بمناسبت چند کلمه میگوئیم در کتاب الیوم از اهل الدین روایت شده
 است از حضرت صادق که فرمود خداوند را با کرده است اینکه تعریف میکند باطل را با حق و با کرده
 است از اینکه قوا بدهد حق را و در قلب حق باطل که شک در آن نداشته باشد و با کرده است
 از اینکه قوا بدهد باطل را و در قلب باطل که مخالف حق که شک در آن نداشته باشد و اگر انهم قسم قرار داد
 بود حق از باطل شناخته نمیشد و هم از انحضرت روایت شده است در تفسیر قول خدا تعالی و
 اعلموا ان الله یحول بین المؤمن و قلبه فرمود که خداوند خایل میشود میان او و میان اینکه بداند که
 باطل حق است و نیز فرمود که یقین نمیکند قلب اینکه حق باطل است و یقین نمیکند اینکه
 باطل حق است ابتدا و افاضل در سنن انحضرت که باطل شناخته نمیشد و یقین ابتدا و از این قبیل
 اخبار متعدد است و تو حق داری که یقین بحقیقت انبیا نمیدانی و وعده خداوند است که
 هر کس یقین نکند و به خلافی که در با یقین کرده اینست که چیزی را که خود حق و باطل خود در
 آن بر یقین نیستی مردم و ایمان دعوت میکنی و چندین حدیث زان محمد علیه السلام روایت باب
 و سیده است که انواع مذمت و نهی در وعده فرموده اند که کسی که چیزی را که علم یا حاصل نکند
 خلق را دعوت کند و کفایت میکند قول خداوند که خود افسوس کند که الا حق الحق ان یقین امر لا
 یهتک الا ان یهدی و فرمود ان الله لا یغنی من الحق شیئا و در کتاب الیوم از کافی نقلست که
 سوال کرده شد حضرت باقر که حق خداوند بر بندگان چیست فرمود اینکه بگویند آنچه علم
 با حاصل کرده اند و قوت کنند در آنچه نمیدانند و نیز همین مطلب از حضرت صادق علیه السلام
 سوال کرده شد فرمود حق خدا بر خلق اینست که بگویند آنچه علم حاصل کرده اند و باز اینست
 آنچه نمیدانند پس هرگاه چنین کند پس تحقیق که حق خداوند را کرده اند بسوی خدا حق او را
 و نیز حضرت باقر فرمود که هر که قوی بدهد مرد را خبر علم و هدایت از جانب خداوند و مانند
 رحمت و مثلث که عذاب همه او را لعن میکنند و ملحق میشود با و و در هر که عمل ببنیوای او بکنند
 و اخبار و بیایا با این مضامین و او است پس بفرس ای مرد از اینکه با وجود اینکه خود بر یقین نیستی
 و قطعا هرگز با این ادو در این راه که بسوی حق خواهی رسید مرد را بخوانی باین راه و انفا را که راه
 کفر و گناه تمام این گمراهان ملحق بنویسند و مستدب بعد از آن که لا یقین همه است بشوی و فرمود
 که در این مصیبت گیر است با سالی مصیبتها اینکه در انفا هرگاه نادم شدی و ثابت گردیدی
 خداوند از تو عفو میکند بر حسب عده که فرموده است و در این مصیبت اگر ثابت هم بشود
 ایشان از او عفو کرده نمیشود تا الوقت که هر انجا است که قبول تو گمراه شده اند هدایت بکنی
 و از آنرا که برده بر گردانی محصل است که هر که این عقیده باطل را کرده است از اتباع تو هم را

از هدایت بکنی و هدایت نمایی چنانچه همین مضمون در حدیث شریف وارد شده خلاصه که خاک
 با طغاب در این باب نیست و اما آنچه گفته که نفوس بی الله و فی الله حجت قرآن و معجزه حجاب
 قرآن و ثابت نماید تا دفع شبهه شود باینکه خداوند این احکام را بگانه مسلمانان بلکه بجهنم
 نوع انسان کرده است و طاعت را بر آنکه انبیا که این سعی نموده اند و گاه حقه انجمن را به
 انجام رسانیده اند شماها سعی کنید که اول طالب حق باشید تا بی اینکه اغراض نفسی را از دل
 بیرون کنید تا حق را دریابید و در کتب شایع ما علی الله مقامهم این مطلب بحال و ضوح بیاید
 شده این ماجرا هم در این اوراق بعضی از انجمن قبلا س نموده ذکر کرده ام با نهم بعضی خداوند و
 بوکت شمر انجمن کلام الله سر می میدهم شما باید که طالب حق برانها عبور کنید و مرود نماید
 هدایت نماید و لا این مطلب را بدان که خداوند دنیا و دار را بنیاد و احکام را قرار داده است تا هر
 هر چه در کون و است ظاهر شود چنانکه فرموده است المر احسب الناس ان یقرکوا ان یقولوا استا
 و هم لا یقننون و لغد فتا الدین من قبلهم و لعن الله الذین صدقوا و لم یعلموا انکاذ بین واکر
 خداوند میخواست که مقتضای علم خود بدو ن فتنان و امتحان با خلق سلو و تعالیه هر کس را
 بر او حجت داشته باشند و آنچه علم خداوند است بحقیقت بضد حق و چه مردم جاهلند و غافل
 از این مطلب و مقتضای عقل خود دنیا را و ابراهیم میگردند که ما غافل بودیم و جاهل چنانکه خداوند
 میفرماید و انما خلقتکم من بعد ان من یهدی من یمهد و من یضل من یضل و انما یضل من یتبع
 شهواته ان یقولوا اجمع القیمه انما کما عن هذا غافلون و اینکه در عرصه ذرات و لایان دنیا
 باین مضامین بفرستند که در دنیا هم خداوند حجت خود را تمام کرده تا اینکه معترف شوند که ما
 غافل بودیم چنانکه میفرماید با اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بآیات و کلمات من الرسل ان یقولوا
 ما جئنا من بشیر ولا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی شیء قادر خلاصه در این باب شیخ
 و لازم اخیار و اقتنان اینست که علم حق و باطل هر دو در ملک باشند و اما برای باطل و باطل
 است تا فتنان مضمر غافریب سر نون خواهد شد و حق باقیست و اتم ولی قطع شدن
 باطل انوقت است که خبث از طبع تمیز داده شود تا نا طبعها مختلط علم حق و باطل هر دو در
 عالم هست لکن الله الخبث من الطبع و یجمل الخبث بعضه علی بعض فیر که حیثا یجعله فی جهنم
 اگر بنا باشد که پیش از آن زمان که میفرماید و یقولوا العذاب الذین کفروا ریشه اعلام باطل
 تا یکبار از جهنم براندازند البته طبعهای خبیثه ملجاء و پناهی از برای خود نمیبایند و خبث
 خود را نمیتوانند اظهار کنند اینست که خداوند با انفا مهلت داده و میفرماید بسند
 من حجت لا یعلمون و اهل ایمان کبیری مشین پس با باطل بطور اسناد و معیت سلو

مقرر مبادی و اصولی معذرت آنکه بقدر امکان حق بیکل پوشیده نماند و امر باطل محقق نشود البته حققت
 آن را بطال آن این را بخلق ظاهر خواهد فرمود چنانکه فرموده است **جاء الحق وزهق الباطل**
ان الباطل كان زهوقا و فرموده است **بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق**
ولكم الولی تمامه منقول پس البته حق را با باطن و علامات خود مظهر و منصوب میکند و باطل را باطن
 و علامات شیطانی مفضی و رسوا میکند و البته شجره نیست از برای احد از مسلمین که بخت
 خاتم از جانب پروردگار متوکل و مستدر است و آثار حقیت از ایات و علامات و معجزات و خوارق
 عادات و علوم و اخلاق و غیر آنها از آنچه لازم حقیت است همه در او جمع بوده و در مرتبه مسلمانی
 بدیهی است چه اینکه غیر ایشان منکر این مطلب باشند ولی صرفا نکاد دلیل **بطالان نیست**
 اگر انکار دلیل بطالان بود هیچ حقی در عالم نبود زیرا که هر حقیرا جامع انکار کرده اند و در حق
 در این است که شهادت مسلمین و ادراک این باب را بجهت باید تصدیق کرد میگوئیم که اگر امر درین
 گذشته ایام امری در دنیا با اخبار غیرین ثابت شده است و اعتماد بان نموده اند یا نه اگر مظهر
 انکار این مطلبی داری که در حقیقت مبطلای سوواس و ما لاجل ایتان زیرا که در این باب شبهه
 در ترویج غافل نیست و خود توان بر دایات داری خلق را دعوت میکند اگر دایات حجت بر
 پس چه حجت در قول تو است پس قطعا انحراف را نخواهی زد و بقول بعضی و ان البته میتوان گرفت
 و بنای عالم و اساس عیش منی آدم هر چه این است و انفا کانی اند که همینکه افان نظری
 کند از انفا صدق و در پانت و امانت و اعلانیه مشاهده نماید پس بقول انقسم انفا البته
 اعیاد میکند و بنای امر درین و دنیای خود را بران میکند و در بخداست که اگر این اشخاص
 تواطو بر کذب نموده باشند دروغ افکارا بر من ظاهر کند و این امر بصرف انکار منکر ظاهر
 نمیشود زیرا که قول تافی را بر مثبت حجتی نیست و خداوند در کتاب مجید خود فرموده **هل یؤمنون**
الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتکبرا و الا لایاب و تافی در حکم جاهل است و انکه از دوز
 علم شهادت میدهد البته شهادت و مقبول و در اخبار قضاء است که ما شاهد
 را از منکر می پذیریم و همه از همین باب است که شهادت بر توفی مجموع نیست زیرا که افان عالم
 الغیب نیست غایب از هنگامیکه حاضر بوده اطلاق دارد از ان هنگامیکه حاضر نبوده است
 امری که خبر هست و چه طور میتوان که در برانکه حاضر بوده بکند و فرمودند که لیس لا یعلم
 حجت علی من یعلم و مکر که بر او این مورد باطن و اخبار استدلال میکند و حال آنکه توهنوز
 در صد دلائل حجت انفا را زیرا که اول تو هم همه اینها را اقرار داری و مطلب تو امری و دلی
 اینها است که بان باید دریم و تافی اینک اگر دوست ملاحظه کنی همه این مطالب از سر و ربات و

بدیهی است اولیه است نهایت ایات و اخبار هم بر طبق انها وارد شده و از باب تفریق و تمیز ذکر می
 شود علاوه که همه این مطالب بدلیل عقل قاطع میتوان اثبات کرد که راه ان از همین بیانات بد
 میباشد خلاصه در این شبهه نیست که قول مثبت مقدم است بر تافی و بنای خود را معاملا
 در توبه بر همین است خاصه در این مورد که منکرین انکار دارند و هیچ موردی نیست که منکر
 بگوید مثلا من در زمان چنین که روایت میکنند که پیغمبر شوق القهر فرموده یا در شمس غمره
 حاضر بودم در مکه معظمه پادشاه مدینه منوره و در خدمت آنحضرت بودم چنین چیزی نشد نهایت
 در ایند و مسئله مدعی میشوند که امر اسنادیت و باید حاضر و غایب همه خبر دار شوند و هر
 کس هیت اقله و زمین و ابدانند میداند که اینهمه فرخست و خاصه عوارض نقاط زمین چه
 قدر است قید اند که اینها ابرادی نیست که بتوان قول مثبت داد کرد جاییکه علانیه میبینیم که
 معجز از خوف و کسوف و اوقات انها خبر میدهد و بیایقین غایبیم داری که در دست حساب
 کرده معدنك بواسطه اختلاف افاق و بعضی اماکن صدق و بر زمین میکند و همه از این است
 که با اینوضع افلاک و ارض لازم نیست که هر امری برای همه اهل زمین ظاهر شود علاوه که
 عوارض دیگر هم هست از کوهها و ارتفاع و انحطاط نقاط ارضیه و ابرها و موانع دیگر که اسباب
 خضای انجوره امور است و منع میکند عاقل را از اینکه انکار صرف بکند و خال اینکه همین دو
 مثال است که امری برای بوده سایر معجزات و ایات از ضربه که انقدر را شکالم و انفا نیست که چند
 هزار ازان قبیل از پیغمبر و ائمه نقل شده و منکر انکار میکند بعضی همینکه مانند بدیهی با احیانا
 بقول روایت حاصل کردیم و توفیقیکه از روی انصاف نظر بکنی و خدای خود را بر خود حاضر
 بر بینی میبینی که نمیتوان انکار کرد خاصه که قراین صدق همان اخبار در زمان خود مان از قبول
 منوره ایشان بر زمین میکند و قول ملاحظه کن که در مثل عتبات عالیاث و مدینه منوره با اجتماع
 اینها اعلای شبهه چگونه میتوانست که بدو رخ اینهمه معجزات برانمده خود به بندند و اسباب منحر تبه
 و استهزاء غایب نشوند بلکه مکرر از خود غایب میشوند که روایت در این باب دارند و اشهد
 بالله که خود ما از سستی با شافی که محتاج بمعلق نبود در مدینه منوره شنیدیم که از معجزات
 ائمه یقیق نقل میکرد پس با اینوضع که محل انکار و شبهه نیست قرینه صدق نوع این اخبار دست
 میباشد و اگر تو باز یقین نمیکنی اصلاح وجدان خود را بکن و دعا کن در نزد خداوند که این خبر
 را از تو دور کند زیرا که سواس مرض بسیار از من بسیار محقق است که بغیر این امام تم عقل را
 از افان دور میکند و شخص را مطیع شیطا میکند و خداوند در کتاب مجید خود امر فرموده
 که پناه بیاوریم از شر سواس خناس و هم چنین باز کتاب و سنت ایشان که مانده اعظم شاهد است

غلطی نبوی پس چه که اینهم وجه شنباهتی است و خدا میداند که صد مرتبه املح و اتمح و احکم و
 اقصی و اتمن از من عرفان ابردر گفته بود با اینکه منظور مزاج بود و الله که مآخوذ را از اهل عربیت
 و سواد نانی نمیشمریم همین قدر بقدر رفع حاجتی حرفی تحصیل کرده ایم غار و تنگ داریم از اینکه
 عبارت عربی خود را اهلوی عبارت اینور بکناریم و بحق خداوند از حلاوت و ملاحه گذشته که بر راه
 طبع مستقیم مجموع است و طبع و مزاج میبکند و اگر چه هنوز یک کتاب بیان تمام نداده ام اما بعضی
 عبارت کرد و این کتاب با سایر کتب از او بدیهه ام بسیار غریب است عجب این است که ابتاع راهم طوطی
 تربیت کرده که بکلمات مزخرف از او نقل میکنند و انوقت بکسبی مزخرف دیگر از او استنباط می
 کنند گفتن بعضی مثل چنان بلکه چنان حرف میزنند و خدا را هم کرده است که انچه نظر طلبی بیدنی
 گداول کرد او را گرفته بودند میگردانند و شجاعت او را و فصیح غلط فای او را میگردانند و انوقت انتشار
 میدادند معذرت آنقدر منوط و نامربوط و در یک و مستحق است که از وصف خارج است عنوان
 برای باب قرار میدهند و انوقت بکسب حرف پشت سر او میگویند که هیچ ربطی با عنوان ندارد و
 اینطیال را خود حضرت اتم ملتفتند حق را بشان استنباه کاری کرده و بعضی از ایات نقل کرده و بدینجهت
 نسبت داده که جواب را مطابق سوال نفرموده است خواننده عیوب بیان را بپوشد و مولای من تقصیر
 حل مسائل را از اخبار فرموده و ثابت نموده که در قرآن چنین چیزی نیست و بیان بر این حرفان
 است که عنوان باب در مثل بطلان که بیان شده ندارد خلاصه و عجب است که میخواهند ابتاع و حق
 میکنند و لذت ببرند بمنه مثل مالک بعضی نان که در ماه دوم و سوم حملشان طبعشان مخوف
 میشود طوطی که از غذاهای طلبی شمتز میشوند و مثل ذغال و امثال ترا می پسندند شخص
 ساله صدای شکستن ذغال زدن در دندان پشت او را هم مبلراند و این حقیقتیست مبتلا بخورد از
 لذت ببرد و الله خالتا اینجا است بطور شده است و میگوید با نبرد که من قدر و همین واسطه
 اینقوم را در مقام استدلال دیده و عجز کلزاهم مظنونش شده در مقام نصیحت میگویم امیر خود را
 مذاکر هرگز ندیده که آنکه خلط سوط بر خراششان غالب میشود و وحشت قلب پیدا میکنند
 میگویند همین امور متداوله مشافهه که هیچ سیاب و وحشت نیست و حشمتا میکنند و ترس برایشان
 غالب میشود طوطی که در ناله و رخساره آنها میبرد و عرق سر ناپای آنها را فرامیبرد و دینا غش میکنند و
 زمین میافتند همان حجر و ذالان و حیاتی که دوزخی هزار مرتبه بران عبور میکنند و هیچ چیز موثری
 در افتان نیست شب ناخاج عبور میکنند و هر هیولی که بنظر او میآید و حشمتا میکنند اگر بل که بر چاره
 صدائی بکنند اگر قوه فرار برای این بیجان علیل بماند فرار میکنند و الا که آنها غاش کرده بر زمین
 میافتند و هر آنکه از عرض است شخص سلامت میرود و نماید و همه کلام میکند و هیچ ناله و دخال

بدر

ان همنه واسطه که این شخص علیل از ان کوبه دیده چه واقعت داشته که او را ترسانید و فرار
 کرده است پس توسی کن اینمرض دماغی را از خود دور کنی انوقت ببین چه همنه واسطه را
 اینجا است بمیاند مگر بعضی اینکه انک چهار عبارت پشت سر هم در مقامی خواند این همنه و
 مستواست قوسین چه میگویند با اینجا درست میگوید با اینکه صرف کلامانی است پشت سر هم
 میگوید و در مثل معروف است که اعرف الرجال بالمقاله المقال بالرجال و اصل حلت این امر را
 اگر بخوانی بدانی اینست که اصل حکایت ظهور قائم ال محمد علیهم السلام خود این چنان امر برتر کبسته
 که ذکران طبایع خلق را از خود بخود میکند و قوت و قدر را از ایشان میرود و شیطانهم در
 انوقت در کین است بعضی اینکه می بیند حالت ایشان پریشان است و خود داری نمینواند
 بکند در انحال سیاب فراهم میآورد او را بجز طرف کوهیل دارد و میرود مثل اینکه کبسته ترسید
 و ضعف بر او مستولی شده اگر تو بخوانی او را بطرفی که خلاف مقصود او است ببری انک
 تراست نا انوقی که در کمال قوت و قدر است و معالجه این امر اینست که انسان سعی کند
 و همیشه خود را مستدگر ایشان داشته باشد و آثار و علاماتی که برای ایشان در انحال
 صحیح ما مشر است همیشه در ذهن خود ملاحظه کند تا آنکه او را مافوس بدگر ایشان باشد
 و نور ایشان قلب او را منور داشته باشد و معرفت ایشان از برای او حاصل شود تا بحدی که
 غیبت برای او مثل علانیه و حضور شود چنانکه در حدیث شریف فرمودند پس چنین کسی هرگاه
 چنین ادعایی از کسی بشنود بواسطه اینکه مافوس بدگر ایشان است حالتش انطور نمیشود که
 دیگر امساک وجود خود را تمامد و شیطان او را بر نیاید بلکه خود داری میکند علاوه بر
 اینکه صاحب معرفت هم هست و بحرهای پاره کول بخورد خلاصه که همنه که از افتاد پاره از
 این بالیست که خودت ضعیف شده بودی مانند مرغی که از درخت از شدت ترس میفتد
 و رو بآه او را میباید پس سعی کن قلب خود را بمعرفه ال محمد علیهم السلام قوت بدی تا همنه تو بر
 انها افزون گردان کن منکم عشرون ضایعون یبلیوا ما بین و ان یکن منکم مائة یبلیوا انما
 من الذین یخروا بائتهم قوم لا یفقهون **فصل** گفته است مختصر میگویند اگر کسی الهی حجت
 است و فرمان صمدانی دلیل قاطع صاحب این امر میگردد و کائنات اعظم و اکبر و افعی و بالغ
 و اعلی حجت و همین برکت سماوی قبل است و اگر از عاجز است متذکر است و اگر ادعای موجود
 بودن تجز است متذکر است که موجود جمیع کتب و صحف و زبور و انواح و ملل و مذاهب است
 و هر یک از این اصطلاح و دانی ایشانست دعوت فرموده و اگر دعوت تجز است جمیع امم را
 دعوت فرموده و داعی الی الله الفرض النجیر است و علوندا و ستود دعوتش میامع اهل ملک و ملوک

و سپیده چه کوشاک از وحشت و دهشت ندانیش کرد و چه از آن ذاعبه که از لذت و بخت امیش
 شنوا کرد بدو اگر استقامت حجت است با استقامت بنام فرمود که ارکان عالم و قلوب اعم از عین
 و عواصف متحان و قواصف فتنان و منع و زجر و جبر و نفی و قتل او را از دعوت و نداء
 او داده اش باز نداشت و اگر تصرف حجت است در افاق ایجاد و انفس عباد تصرف فرمود و نفوس
 حیرت زده را از هر قبیل و طایفه جذب و تفریق نمود و اگر تصرف عباد و تربیت من فی البلاد حجت است
 بشانی عباد مقبلین را ترقی داد و هندی فرمود که در جوهر علم و عمل و اخلاق و نفوس و انقطاع
 در اقل مدت مشهور و باطل شد و ندانست که کشته شدند و دفاع فرمودند بلکه از قاتلین
 شفاعت نمودند و اگر تصرف در ارکان عالم حجت است مشاهده بشود که مدارک و مشاهدات
 کلیه خلق عالم در محاببت ترقی و علو است و اگر نفوذ او را مشاهده است اکثر احکام و اوامر و
 نواهی او را در اول و ملل عامه مشاهده اند من غیر التفت باینکه از او است و اگر خوارق عاده
 حجت است از صاحب این امر دیده اند آنچه را که از هیچ یک از مظالم قدسیه از قبل شنیده نشده
 قانظ و فی الاوتاح و فی سواد الما وک و الت لاطین و اگر بشا وک و شهادت کتب قبل حجت است
 ایات و بیانات صاحب الایات و من نزل فی بینهم الایات حجت و شاهد و دلیل است و با این
 ترقی مشاعر و مدارک عقول و ظهور صانع و قون و غلبه اعداء و قاتل اجناء و مظلومین
 و مقهورین و احیای و منع من علی الارض ناس را از هر قبیل بخوان امرش را قبول نمودند و
 کل يوم درازد یاد نداشتند که خدا ترس و عباد الله و عباد بر خیزد و همت نماید و این اختلاف
 را از میان بردارد و عجب و این تفاوت مبدل نماید **جواب** خدای واحد
 شاهد است که جفت بکسی که عذر و اندکی ترک که صرف فوشتن این کلمات شود ولی
 این عبارت را عینا نقل نموده سبکست که مقابل هم با فتحه اصل معمود تا اگر منصبی اصل کتاب
 و لا یلزم به باشد بعین نظری در این کلمات نماید که غایت جهد خود را بکار برده و همه ادله
 خود را ذکر کرده ملاحظه کنید که دینی مبتلایان بر این ادله و ایه است که او هم من بی العسکری
 است قادر و منان است و استقامت ان دین ناچهد وجه خواهد بود و چگونه شیطان اینجاست را
 سحر و استعزاز کرده است خدا میداند که دعوت سنای سر و صورتش از این دوست تر بود
 اغلا عجل او را خوار می بود اینجاست که انرا بهم الحمد لله محرومند و ما اوله کلبه میگویم که هیچکس
 از این ادله که تودکر کردی دلیل نیست خدای خوارق عادات و معجزاتی هم که کردی اوله که خود
 در دو ورق قبل همه آنها را صریحا نقل کردی ایات بیان بر کنه که همین مطلب را گفته است و
 شهردان نیست ولی من در این مورد فرض میکنم که شق القمر اظهار میکند اگر همین ادله سابقه

که ذکر کرده اینها منتهای دلیل است و حرف او قطع میکنم که شق القمر شرم سوای شعبه چندی نیست
 و با دلیل حقیقت و پیشوایی که حقیقت بقوت و امانت امری است که بحال عقل حاصل میشود چنانکه
 در حدیث فرموده اند که خداوند هیچ بنی را مبعوث نکرد مگر بعد از کمال عقلش و این ادله که تودکر
 تمام کلمات بیپنهان است که هیچ غافل نمیزد و عجب است از ناپدید پروردگار که چگونه بطلان باطل
 را بر دست خودش ظاهر میکند که هیچ حاجت بر حجت مانع است الا اینکه ما هم محض طلب رضا
 پروردگار و حقی میکنم و خداوند ما را حاجت بر حجت مانع است خلاصه ما آنچه از این قبل شمرده که اگر
 ادعای دینی یا ادعای موعود بودن حجت است این شخص مدعی است میگویم که ادله ایند غایبی
 حجت نیست و این مطلب در نظر مرده ایشان عظم غریبی دارد که در هر مقام در میانند و اینجاست
 چیست میشود و مثل مصنف کسی از همه این لفظ از میدان بیرون میرود و ما بگویم که الله اعلم
 الحمد لله بچیوهما عننا باینگونه ادله نداریم و دوست میدارم که در این مقام از ایات و احیای
 بصدور میسوزاند که نامدانی که هیچ حجتی در ادغان نیست پس ملاحظه کن که فرعون که
 بحضرت موسی غرض میکند که ان اخذت الیها عبری لاجل انک من السیوفین قاتل اولو جشک
 شیعیان قال فانت به ان کنت من الصادقین فالتی عصاه فاذا هی غنای میبین پس بین
 که موسی بد دعوت خود میگویند باینکه میارود و فرعون بدون این دعوت میکند و ادعای منتهای
 پس اگر مطلق ادعا حجت است باید قبول فرعون را هم بدین وقت و شیطان که میگوید چنانکه خداوند
 فرموده و قد استبطان لنا قصى الامران الله وعدکم و عد الحق و وعدکم فاخلفکم و ما کان فی
 علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلموننی و لو موافقتکم ما اتاكم صر حکم و ما
 انتم بمصرحی فی کفرتم بما اشرکتون من قبل ان انظالمین ثم عذابا لهم ملاحظه کن که دعوت کدام داعی
 باطل از دعوت شیطان که شمشیر مثل همین جماعت بکفره داعی علم میکند بکفره داعی
 کمال بکفره امانت بکفره نبوت بکفره الوهیت و بین که نفوذ و قدرت و سلطنتی که این
 ملعون داود را برای حدی از دعا باطله هست پس اگر ادعا دلیل حقیقت است اول حق
 شیطانیست و چنانچه بعد از این میفرماید خلدوا له ترال الدین بد کو انفع الله کثر و احلوا قوتهم
 دار البوار جهنم بصلونها و بفس القرار و جعلوا لله انداد البصا و عن سبیل قل نعموا فان
 الا التار ملاحظه کن که بشد بل غیث پروردگار و داخل کردن قوم بدار البواد و شرک و ادان برای
 او تا بنگرند او را و کما کنند بغیر از دعاوی باطله است و باز میفرماید و قالوا ان یدخل الجنة
 الا من کان هوذا و نصاری تلك ما نتم قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین پس بین که غیر
 اراد عاجز نیست و بدون برهان از ایشان پذیرفته نیست و چنانچه بکفره و طلب برهان

هست حق در جاتی که شرک برای خدا گرفته اند و خداوند آنها را طلب برهان کرده پس بدین
 برهان هیچ ادعائی مستوع نیست حق از غای نانی و طبایعی و اگر بنا باشد که ادعای
 باطل را بدامی نیاورد و هر که صاحب ادعاست بر حق باشد پس اصلش بکلی باطل در
 ملک نمی ماند بجهت اینکه هر باطلی صاحب یک ادعائی است و در این صورت چرا شما در رسد این
 هستند که مردم را بسوی خود بخوانند زیرا که آنها هم بکفر خود برای خود راه حق را دارند و
 حدیث را هم که سابقا خواندی که الطرق الی الله بعد از نفس الخلاق و اصل انجیل را در
 کتب معتبره ندیده ایم و صوفیه روایت میکنند و انفسا هم میخوانند علاوه بر طلب اینست
 که پیش هر کس بخدا راهی دارد چرا شما سعی میکنید که او را از راه برگردانید خاصه که البته هر کس
 در نفس خود اقرب طرق را هم اختیار میکند زیرا که همان راهی است که نفس او را غلبه تراست
 و نزدیکتر با و است پس خوبست شما اینقدر جان نگیرید و مردم را بچند دعوت نکنید یا برای خود
 کتاب البین از حسین بن روح قدس الله روحه مروی است که در علت بلایای ائمه و اینها فرمود
 که بدانند خداوند مخاطب نمیکند مردم را بشهادت عیان و مشافهه با ایشان تا که نمیکند و لکن او
 فرستاده است بسوی ایشان رسولی از اجناس ایشان و اصناف ایشان بشری مثل ایشان پس اگر فرشتا
 بود بسوی ایشان رسولی از غیر صنف ایشان و صور ایشان هر اینها فقرت میکردند از ایشان و
 قبول نمیکردند از ایشان پس چونکه آمدند ایشان را و حال اینکه از جنس ایشان بودند و میخوردند
 طعام را و در کوچه ها راه میرفتند خلق گفتند با ایشان که شما مثل ما نیستید پس قبول نمیکند از
 شما تا اینکه بیاورید ما را آنچهی که عاجز از ایشان مثل آن باشیم پس بدانیم که شما مخصوصون
 هستید دون ما با آنچه ما قادر بر آن نیستیم پس قرار داد خداوند از برای ایشان معجزه که خلق
 از آوردن مثل آنها عاجز بودند تا آخر حدیث شریف که حاصلش اینست که بسبب معجزات مردم
 در باره ایشان ادعای الوهیت میکردند این است که آنها را مبعوض فرموده که بدانند که خدا اینست
 و در آخر حدیث فرمود که این بیان مستوع از حجت است خلاصه که اگر بعضی از عاقلین میبایست
 تمکین کنند دیگر حاجت معجزی نبود و اگر حاجت معجزی نبود دیگر لازم نبود که آنها را مبعوض فرمود
 بکنند تا اینکه خلق در باره آنها ادعای الوهیت نکنند پس بین اینها و این بلاها و محن که بر
 ایشان وارد میشود نتیجه آنست که ادعای بیدار بودن برهان باشد و بدین برهان
 پذیرفته نیست و هم چنین شواهدی بطلب در آیات و اخبار لا تعد ولا تحصى است و گمان
 نمیکم بر هیچ عاقل این امر مشبه باشد و الا جماعت عمداً میخواهند که مشبه بکنند و شبیه
 بمثلات سخن میگویند که جاهل گمان کند که اینها جزو مسلمات است و قبول کند و از عمداً

بن عمر از حضرت پیغمبر که فرمود قائم نمیشود ساعت تا اینکه بیرون بیاید بخوار شست و در
 که همه شان میگویند ما بنی هاشم و حضرت باقر فرمود که برهنید سینه های را و برهنید
 شریک را از ولادت آن که میبایست مکمل و ششیم میکنند در آن اموال را و خود را تشبیه بقتانم
 میکنند و برهنید شد از ازال محمد و حضرت صادق فرمود که بیرون بیاید بقتانم
 تا اینکه بیرون بیاید پیش از او و از ده نفر از بنی هاشم که هایشان بسوی خود میخوانند
 خال ملاحظه نمایند این را و اینها غیر از ادعای چیزی دارند و گمان میکنی که اینها عتقه مشاهیر
 حیوانات برقی سلوک میکنند بلکه همین وضعها که الان داعی شما دارد آنها را دارند عرض
 کردم که الان چنگ است که داعی در همد و شان پیدا شده که بسیار دستگاه و جبهت خیل
 از اینها پیشتر است و کار ششم پیش رفتی کرده کتب در رسالت هم مینویسد و طبع میباید و منفرد
 میکنند حال عیناً ششم شایسته این طالبه با هیچ کلام آنچه محقق است اینست که هر دو بر
 باطل هستند و از خداوند مسئلت داریم که از شر شما و امثال شما همه محفوظ بمانیم خلاصه
 و نیز اخبار دیگر هست و شنیده شد حضرت صادق که میفرمودید بر سینه که دنیا نمیشاید
 مکر در آن دو سام هست برقی غیری پس بر آن چنان کوی است که خداوند فرموده و جملنا هم
 ائمه بعد من با امرنا و اما فاجر پس بر آن چنان کوی است که خداوند فرموده و جملنا هم ائمه بعد من
 الا انما یوم القیمه لا یصرون و از آن حضرت است که فرمود اصلاح نمیکند مردم را مگر امثال
 عالمی امام فاجری بدین سبب که خداوند عز و جل میفرماید و جملنا هم تا خرابه و هم از آن حضرت
 است که دعوی محققه از برای ائمه است و صدیقین و ائمه علیهم السلام تا مدتی ضمیر واجب
 پس امثال ابله پس این است که ادعای عبادت نمود و خال اینکه او در حقیقت با پروردگار خود
 نزاع نمود و مخالفت امر او را کرد و اظهار کرد که کذب و او کاذب مبین نمیشود و هر که او را بکند
 امری را که بر او حلال نیست ابواب تلف را بر او خود کشوده و مدعی مطالبه کرده میشود و بهتر
 لا محاله و حال اینکه او ندارد پس مضع میشود و صادق گفته نمیشود با و بر آنچه و امیر المؤمنین
 فرمود که صادق را بنی چند احدی مگر اینکه مبر صد از او و اخبار بسیار این مضامین دارد
 شده و ما بیخبر عدم اطباء ترک کردیم ذکر آنها را مگر یکدیگر است که با اینکه طولانی است و چون
 بقیاض نیست ذکر میشود پس از احمد بن اسحق بن سعد اشعری منقولست که آمد او را بعضی از
 اصحاب ما که اعلام بکنند او را یا اینکه جعفر بن علی نوشته است بسوی او کتابی و تفریقش
 خود را کرده و اعلام نموده که اینکه او است قیام بعد از برادرش و اینکه در نزد او است از علم حلال
 و حرام آنچه محتاج با و است و غیر این از نه علوم احمد بن اسحق میگوید که بعد از آنکه کتاب را خواند

خود میسر و ظهور و فنون و اولاد که میخواست که از ایشان خواهش میکردیم که بکنند
 پس آنکه خود را از ایشان میدادند تا آنکه بکنند که شخص فرنگی یا امریکائی کرده است و فرضا
 هنوز از منبازان را خبر ضافش نداده اند و علم از هم بد بگری نیا موند ایشان حل اشکال از
 بکنند که چه کرده که اینطور شده به بنیم شعور ایشان بقدر بل نفوس بگانی که خلق وحشی
 بوده اند و تازه آمد و شد کرده اند و محصل کرده اند هست یا نیست و خود این در و در و در
 حق و مستقیم عالم مسئله است که ظهور و انقسام صنایع از حشرات غلست یا اسباب ظهور
 بعضی است که اهل آخرت را برای خود فراهم کرده اند و از ذکر خداوند غافل شده اند بلکه استیلا
 فساد و کثرت مصیبت و در کردنی از حق است و خداوند اگر از خلق باینها خوشنود باشد البته
 میتوانست که بر زبان انبیاء و اولیاء خودش بگوید اینها بلکه عجیب تر از اینها را جاری کند و تعلیم
 مردم نماید و نگردد اینکار را آیا این از عجز او بود یا جهل او نبود با الله علاوه بر اینها که اگر تفریح در تفریح
 و سرگرمی میدینی که چه بسیار صنایع عجیب و غریبه در قلم بوده که بشاهنواز فرنگیان نتوانستند
 مثل انبیا و اولیاء این بکنند که خداوند در کتاب خود اشاره بان فرموده از قول تارون که او را
 علی علم عتد و در اخبار اهل بیت مکرر ذکران شده و از اخلاص التوبة و عصمت المروة شمرده اند
 فرنگیان با اینهمه استیلا و اوضاع فراهم کرده اند نتوانسته اند که عمل از تمام کنند خلاصه که اولاد
 صنایع و فنون منظور نظر پروردگار و ما موریه خلق نیست تا آنکه اختصاص باین وقت
 ندارد ثالث آنکه هر چه هست در خلق بنیون و در شوا و اشیاء و هر چه در آنها نیست میگویند چپین
 نیست بسم الله این اثرات ان مابدهید و الا که غرضم کتب است که میگویند که من تحت سلطنت
 بمقتاد خود حرکت میدهم و گفته است که احکام ایشان از اول لایع شعور که از ایشان است گرفته
 و عمل میکنند اینهم مثل حرفهای سابق است اینهم بکارها که بعد از هدایت انبیا
 و اولیاء سابقین برای خود مشورت خانها قرار دادند فکرها کردند چنانچه نمودند یا ساهان
 خود قرار دادند و هر چه از آنها صحیح است مقبوس از شرایع انبیا است و هر چه فاسد است از آراء
 خود است حالا شما سران خوش آمده بشنید از غایب کنید که اینها از اتمام نفس ماست اگر راست
 میگویند یک حکمی وضع کنید پیش از آنکه دیگران وضع کنند و بگریز در همه عالم جاری کنید
 بقیه که هر چه میبینیم این از تصرف شماست و الا بحرف مفت کار پیش نمیرد خلاصه که حاجت تفصیل
 زیاد نیست کفی الله المؤمنین الغشال که اینجا عت بردست و قلم و زبان خودشان مقتضع هستند
 و حاجت بر حجت مانع است **فصل** که است و حال انبیا طالب سالک بجای بندگی از قرآن
 و اخبار و تورات و انجیل بر صدق مدعای اینجانب شهادت میدهد عرض میکند بعد از این

در
 آن

خود نصایح میکند و در حجت کتاب دلالتان بر مدعای حضرت میگوید که محل رد و
 بحث نیست تا آنکه شروع با استدلال میکند و اولیایانی که دلالت بر معجز بودن قرآن و عجز حق
 و اشی از آوردن مثل آن ذکر میکند **جواب** ما الحمد لله معجز بودن قرآن را نصیب
 داریم و شیشه در آن نیست ولی تو خودی ناظر انصاف بد که کسی که صدق این آیات باشد
 انوار صدق ایشان حقیقت و معجز بودن کتاب بگو مثل بیان میرزا علی محمد بن بابا و الله که این عجز
 کو یا علان برانگار اسلام مجنونم باشند که همان یابانی که صریحا بر خود افتاد میکند اینها را دلیل
 خود میگویند ملا حظ کن که از جمله اینهاست که خداوند میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
 فاتوا بسور من مثله و ادعوا شفعاءکم من دون الله ان کنتم صادقين فان لهم ثبوا و اولی نفسوا و اتوا
 انوار الله و قودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين این آیه مبارکه را ذکر میکند با اینکه صریحا است
 که مثل از انبیا و اولیاء و در توحید و در انوار و در انوار و در انوار و در انوار و در انوار و در انوار
 قرآن بلکه بجز از آن و اگر چه در صد نبودم که در اینجا تفصیلی بدیم زیرا که اگر نیابکدام که بر
 هر کله او هر چه دارد میباشد ذکر کنیم کتاب از اندازه خارج میشود و ناظرین داملال میکنند تا چنانکه
 که تلبیس اینجا عت انبیا است که سکوت ما را دلیل عجز تلبیس میگویند و لا بد با بد احقاق حق
 و ابطال باطل را نمود تا هر کس را که خداوند خواسته هدایت فرماید پس عرض میکنم که در تفسیر این
 سوره ها شمس جبرئیل علیه السلام نقل کرده است از حضرت موسی بن جعفر که فرمود پس چونکه
 خداوند مثلها را از برای کافران بجا میبرد که دفع کنند بودند مرتب و محترم و انا صبیح نقیض
 از برای رسول خدا که دفع کنند بود و ناز برای آنچه فرمود در شان برادش علی که دفع کنند بودند
 اینکه آنچه فرمود از جانب خدا باشد که انبیا ایان محمد بود و معجزان و از برای محمده و علا و ایانی که بک
 فرموده بود و از برای علی در مکه و مدینه و یثرب و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر و نکر
 و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا اگر در شک هستید از آنچه نازل کردیم بر بنده خود تا اینکه
 انکار کردید باینکه محمد رسول خدا باشد و اینکه بیکه بر او نازل شده کلام من باشد با اظهاردن بر
 او و مکه ایات با هزاران و مثل اینها بر سر او می افکند در سفرهای او و جادائی که بودند که
 بر او ستم میکردند از کوهها و سنگها و درختها و مثل درخت کردن کنانی را که قصد قتل او را
 کردند و کشتن او را و مثل اینها و درخت که از هم دور بودند و بهم پیوسته شدند اینها همه قضای
 حاجت خود بعد از جای خود برکشند هم چنانکه بودند و مثل خواندن او درخت را پس امد او را
 در حالیکه حاجت مقصود و ماضی و ذلیل بود پس امر کرد او را بر جوع کرد و در حالیکه سامع و مطیع بود
 پس بنیاد بر این شریعت و پیروی معشر و اوصیای اسلام را بنمود و بنده و از ان بری هستند

وای مشر عرب فضلاء بلغاء صالحا الله ربهم و از مثل ان یعنی از مثل محمد مثل مردی از خود
 کند بخواند و نه نویسد و نه درس بدهد کتابی را و نه آمد و شد نزد عالمی بکند و نه مسلم را از احدی
 بگیرد و شمارد و سفرها و حضار و امیثنا سید و چه سال اینطور در میان شما مانده بعد از و ده
 شده جوامع علم و احقی علم اولین و آخرین را پس اگر شمارد و شکست از این ایات پس بپاورد
 از مثل اینطور مثل اینکلام و اما اینکه ظاهر شود اینکه او دروغ گو است هم چنانکه کان میگوید
 بجهنم اینکه هر چه از نزد غیر خدا باشد پس زود باشد که بافت شود از برای او نظیری در دنیا
 خالق خدا و اگر هستی را بخاشد قرآن کتب از بهود و نصاری در شک از آنچه آورده است شمارا
 بان محمد از شرایع خود و از نصیب کوفش بگذرد خود را که سید الوصیین است و حق از برای خود
 بعد از آنکه تحقیق که ظاهر کرده است از برای شما معجزات خودش را که بعضی از آنهاست که در داغ
 مسموم با او تکلم کرد و گوید با او سخن گفت و چوب لبوی او ناله کرد در حالتیکه بر منبر نشسته بود
 و دفع کرد خداوند از او سقی را که بخورد و طعام خود کرده بودند و بلا را بخورد آنها را بر کردارند
 و خود شمارا بآن هلاک کرد و بیکت داد و بپنا نمود طعام کم را پس بپاورد بکسوفه از مثل قرآن
 از توبه و انجیل و زبور و صحف برهم و کتابهای چهارده گانه پس بدرستی که شتانی نیاید
 در سایر کتب خدا سوره مثل سوره از این قرآن که چگونه میشود که کلام محمد که کفصل کرده شد از
 افضل از سایر کلام خدا و کتب او باشد بکبر و هفای بهود و نصاری بعد از ان فرمود بپاغت
 ایشان که بخوانند شهادت خود را از دون خدا یعنی بخوانند بتهای خود را که عبادت میکنند
 ایشان را و بخوانند شهادتین خود را ای نصاری و بهود و بخوانند قرنهاي خود را از ملحدین
 ای منافقین مسلمین از کسانیکه نصیب عداوت ال محمد که طبعین هستند نمودند و سایر اعدان
 خود را بر اراده خودشان اگر شمار است میگویند اینکه محمد قرآن را از پیش خود میگوید و خدا بر او نازل
 نکرده و اینکه ایضا ذکر کرده از فضل علی بن جمیع انش و سباست آنها را بکردن او گذاشنه با مر
 خدای حکم الحاکمین نیست پس بعد از ان فرمود خداوند پس اگر نکرده بد یعنی بنیاد و پدای کسانیکه
 علیه میجویند بخیر و بر دارند غالیان و نخواهند آورد بجهنم این هرگز نخواهد شد از شما ابد پس هرگز
 اثنی را که و خود ان و خطبان مردم هستند و سنگ افروخته میشود و عذاب است ان بر اهلسن مهتبا
 شده است ان از برای کافرین مکتب این بکلام او و حق و وضب عداوت نموده اند از برای و آو
 و حق او فرمود پس بدانید بخیر خودتان از این اینکه ان از نزد خداست و اگر از قبل مخلوقین بود شما ماند
 بر ماضیان بود بد و بعد از ان که عاجز شد بد بعد از تفریح و مخدبی فرمود خداوند فلان انجیل
 الا فلی و لی ان علی باقوا علی هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیر انما مشد حد

شریف و در بخار همین حدیث را بجهنم از نصیب حضرت امام حسن عسکری نقل نموده است حال
 بکفر و کفران بخواند که ملاحظه این حدیث شریف را بکند و بداند که او را نصیب امام حسن عسکری
 او موسی و جعفر و ابی طالب میسر میاید و اینهمه معجزات را بهر چه بپس نیست میده که یا اینهمه مثل و انشی است
 که مرده صوفیه نسبت میباشند خود میده که اعلا جان نمیشود ان کرد در و مع میگویند انرا بکفر و کفر
 کید که بجهنم ناکند بهر نامه که مثل قرآن عباد و بد و نخواهند بود و حال بخواند بپس این ایاز انضد
 میکنند انوقت مدعی میشوند که بنیاد بر اعلی خدا شرف و ارفع و ابلغ از قرافت ملاحظه که اگر بیکدیگر
 ایان که با این مضامین ما زنده و با بمرده مل نموده بخوانیم انرا بکفر و نصیب انهار سبب اصل نمایم
 حق بطول به انجامد و همین یکی کافی است همین قدر معلوم بدانند که در صحت متابعت قرآن
 هستند و ایان که در میگویند بپس مثل است که قتل و شهادت و انهار را سبب بزرگ و بد و پناه نان بودند
 و با عمل بقصای ان نکردند و بعد تحقیق میکند که چون شفرخ و همین ایان کرده فصل حدیث و ان
 بیکدیگر و عامل کلامش اینست که ما که مداند بوقت اتم اینها را تا بیان ثابت فرموده میتوان مرص
 عدم کمال و عدم کفایت نمود و اندک میجوید و بیکدیگر ستم افروسی را که راضی با ان نشدند و ستم
 ده سال است حق میکند و مستحق عذاب میدانند و انها که قبول نمودند و سلوان میسر نیستیم جواب میگویم
 انما الله است که فرض عدم کفایت در قرآن بنا بر کدر است است و مجزیه کامله پروردگار است
 و بعد از آنکه در معرفت انجا از ان بلکه در هر کوه انشای از ان محتاج با سبب و بکوهستیم و ان
 با کمال ان نذر و چنانکه در کمال خود پیوسته احدی را شایسته نیست و بعد از ان قوالان در صحت انش
 این مستحق نبوت و را با یا ان نشان بکنی پس یا پیوسته در سولش و انش که تو بجهت انشان نبوت
 او محتاج بکتاب شده بلکه از ان بالا تر قوا نشان صانع حور و ابو حور و مصوغات میکند و در
 حدیث شریف فرمودند البصر نزل علی العیون و انزل الفهم علی السیور و انکه فرمود انچه حاصل
 اینست که ان آسمان و زمین دلائل میکنند بر عز و جبر و شان ان در قرآن و اخبار ان بخوان
 دنیا است پس یا خدا و در و بود خود ناقص بوده که من از انار یا بدی با و بمر امیر و انخر قرات
 چنانست که هم پیشا قرآن است کامله پروردگار است اما کمال هر چه بالا تر بپار هم ناقص و در تر
 میشود اما خدا لا ادوات انشها و قشر الان ان نظارها پس اگر من بفرم ناقص خود کمال قرآن را میفرم
 البقران هم ناقص خواهد بود مثل من در حدیث شریف عرض فرمود من خدمت امام ام و اما بفرم ان قرآن
 قابل توبه و انواله و مستر این قرآن بان و چه بیکه خوشحال کرده کامل است محتاج بمفسر نیست
 و هر کس با بفرم ناقص خود نمیداند چنانکه پیش از این بفرم با بطلب کردی و بفرم را بکفر و انش
 خواند و چنانکه فرمودند من قرآن را بر ابی فقد کفر در همین حدیث شریف که الان ترجمه انرا را

نقل کردیم و در دهان و بخار و نفس عسکری موجود است ملاحظه کن باین حضرت اول اثبات انجاء
 قرآن مجید است زیرا که از پیغمبر سر زده میفرماید انجاء که میفرماید و ان يكون هذا المترل عليه كلامي مع
 اظهاري عليه عذرا ليا هوان من الايات كالتفاهة التي كانت تظلم لنا اخر حديث شريف پس بين كذا
 بهمان وجه كه سهل و جوه است و معجز بودن خود قرآن را اثبات میفرماید تا صدق كنيم كه اين كلام
 الله است و در اين نصوصي از برای قرآن نيست بلكه نقص از برای خلقت اياي اگر چنين مرود با
 اعي در افتاب چيزي نبيند نقص افتاب است يا نقص اعني و مرود نمي باشد از اين جهت در بار اول
 با خودن ملحق و برای خلق نلبس ميكنه خلاصه و اما آنكه گفته هزار و سبصد و سه سال است
 كه طالب كندگان ايات را سواي كتاب لعن ميكنند اين خبر را از خود ميدهد و حق در آن بود بگو
 نيست آنچه بطلب كندگان معجزات را كه بدو سعي آنها فزوني بخدا ميجوئيم و بر لعن كندگان
 آنها لعن ميكنيم و اگر در كتب معجزات ملاحظه کني جماعت بسيار و از اين قبيل هي بيبي مثل عمار و
 حداث بن كنن نفعي و امثال ان بلكه مثل سلمان و قتي بن عصفه دفع ملائ از امير مؤمنان طلب
 ايمان كرد و با و نشان دادند و او را با سنانها بردند و عمر و معتز با و نشان دادند و بهشت را
 با و نشان دادند بلكه مثل ابراهيم خليل عرض ميكنند و باربي كيف يحيي الموتي قال اولم تؤمن
 قال بلى و لكن ايطس فليو قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جيل منهن جزءا ثم
 ادعهن يا ابنك سبحا پس اينها را زير دهن تو است كه بر مطلق طلب كندگان ايات لعن ميكني بلي
 آنكه بعد از ديدن ايات با ايمان نمي آورد و ملعون است نه هر كه طلب ايات ميكند و لوازي
 تسليم باشد و بجهت معرفت حق طلب كند خلاصه كه هر كدام از او محلي ايراد است و چگونگي كتاب طوطي
 ميگردد باري هر چه خداوند خواست خير است بعد چند كلمه در سر و نه در فضل قرآن مينوويد
 و ما الحمد لله از بركات مشايخ خود مستفيع از بيانان او هستم و در اينجا هم لزوم ندارد كه شرح دهيم
 مشايخ اعلم الله مقامهم در جاي خود بيان فرموده اند **فصل** گفته است در اثبات
 احاطه علم و قدرت و فضل حضرت باري تعالي ميفرماید اولم يكف بربك انه على كل شئ شهيد مجيد
 قسم در كتابت كتابان ذات ميمر مايد اولم يكفم انا انزلنا عليك الكتاب بيننا و بينك ان في ذلك لوجوه
 و ذكرى لقوم يؤمنون و هر چقدر قرآن امثال اين بيان نازل و لغد از لسان الهيات بيتان و ما يكفر
 بها الا انفسنا و انزلنا القرآن ان الذين كفروا بايات الله ثم عذب شد بد و الله عز و جل و انتقام و كيف
 تكفرون و انتم تظلمون عليكم ايات الله و بكم رسوله و من يعصي الله فقد عصى الهدي الى صراط مستقيم و امنوا
 بما نزلت مصدقا لما معكم و لا تكونوا اول كافرين و لا قسروا باياتي ثمنا قليلا و ايتاي فاقفون و لا

تلبسوا الحق بالباطل انك تعلموا الحق و انتم تعلمون و اقبحوا الصلوة و اتوا الزكوة و اركعوا مع الركاعين انما امرت
 الناس بالبر و نفستون انفسكم و انتم تظلمون انك تعلمون ان الله قد بعث الله النبيين
 مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين
 اوتوه من بعد ما جاءتهم اليقينات يعني ببنهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذن الله و الله يهدي
 من يشاء الى صراط مستقيم يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتوا الا و انتم مسلمون و اعصموا
 بحمل الله حجيما و لا تفرقوا و اذكروا فضل الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمة اخوانا و
 كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم اياته لعلكم تحمدون و اذ اخذ الله
 ميثاق النبيين لما انا انكم من كتاب و حكمه ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لئوتمن بربهم و لتضمنوا
 قال و اقربتم و اخذتم على ذلك اصبر قالوا اقر و نا قال فاشهدوا و انا معكم من انشاء هدين و انزل اليك
 الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب و مهممنا عليه فاحكم بينهم بما انزل الله و لا تتبع الهوا تهم غا
 جاءكم من الحق لكل حيلنا منكم شرعة و منها ما جاء و لو شاء الله ليجعلكم امته واحدة و لكن ليس لكم فيها حيل
 انما امرت ان الله مرجكم جميعا فينبئكم بما كنتم في شفا حفرة من النار و ان الله عا لا يفتنكم و لا يفتنكم و لا
 ترد على عقابنا بعد اذ هدينا الله كما اذى استهونا لشيانا طين الارض حيران لدا حجاب يدعونك
 الحمد انما نزل ان هذا الله هو الحق و امرنا انفسنا ربنا العالمين و ما نزل و الله حق فذرنا و اذ قالوا ما انزل
 الله على بشر من شئ قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسى نور و هدى للناس يجسرونه قراليس فيدونها و تحنون
 كثيرا و علمهم ما لم يعلموا انهم و لا انا و قل الله ثم ذرهم في حوضهم باحبون و هذا كتاب انزلناه مبارك مستد
 الذي بين يديه و لتعلموا ان القرى و من حوله و الذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون بربهم على صلواتهم و طاعتهم
 فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاستل الذين يقرءون الكتاب من قبلك و بانك الحق من ربك فلا تكون من
 المتحيزين بعد ان ايمان مبارك ميگويد اين ايات و امثالها اذا ملاحظه فرمايشد كه بدليل حكمت و موافقه
 و مجادله و دليل احاطا ثابت فرموده كه كتاب خداست و اوست هادي عباد و نمايند راه و شاد
 و نبيست كند و مخدب كنده و صدق كند و كذب قبل رجوع و ايات نمايند تا يقين مبين بلانند
 كه غير الله نيشاند كتاب نازل نمائند و ثبت بخداست سبحان الله ابر عرفان كتاب الهی و در هذا شفاء لكاشه
 شده هر قسبي بغير ما را في خود تواناي دارد دعيت غاير فقير كجا و ادعای سلطنت و اقتدار و البته
 حكومت در و خ و هر طاغي يا عني را اسير نمائد و غير سلطان احدي مالك نبوده و نبيست
جواب اما شهادت پروردگار در اين كه كافي است حجت نيست و ببيان ان ذكر
 فصل بعد انشاء الله خواهد شد و اما آنكه فرموده است خلدوا و لم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب
 ناخر بيش از اين پيمر مايد و قالوا انزل علينا كتاب الله و انما انزلنا

مبین و بعد از این ذکر این امر را هم در جای که میخواهد انکار معجزات را بکند ظاهر میکند و
 در اینجا هم غفلت کرده و معطوش از استدلال با به او هر یک هم نیست که کتاب کافیت و اثبات
 نبوت او در جواب اشکال اهل اول گویند که اینکه فرموده است قل انما الایات عند الله دلیل اثبت
 که ایات بر دست ایشان بودند زیرا که خود ایشان عند الله هستند چنانکه در صریح قرآن آن
 عند ربکم لا یستغیرون عن عبادته و کذبوا لای از ایشان باین و علی بن ابیهم قیسه نقل کرده است
 که مراد از ایشان انما نباشد و رسول و ائمه پس اینجا هم فرموده است قل انما الایات عند الله دلیل این نیست
 که میبایست ایشان بروز نمیکند و اینکه فرموده است انما انانذیر مبین استاره بمقام بشریت است
 چنانکه فرمود قل انما ابشر مثلاً کما یوحی الی و بشریت ایشان منافات با وحی الهی ندارد و خلاصه که ان
 دلیل این نیست که ایشان صاحب نبوت نیستند و بوجه ظاهریه هم که خواسته باشی جمیع خبرها در نزد
 خداست و هر وقت خواسته باشد از خزاین خود نازل میکند چنانکه فرمود و ان من شئ الا عندنا خزائنه
 و ننازلنا انما بقدر ما راعی پس عند الله بودن ایشان منافاتی با نزول در مقام حاجت ندارد و بعد
 از اینها این مطلب باید بیاید و اما آنکه فرموده است اوله یکنهم انما انزلنا علیک الکتاب چرا امید داریم که ما
 را کافی باشد و بگویم منی از خلق را بوجهی کافیت بعضی فصاحت و بلاغت از میفهمند بعضی علم و حکمت
 و غیر اینها بعضی او را اینها محرومند و بجز این که در خود اینقرآن مذکور است از اخبار غیب و تاریکی که بر
 ایات مترتب است و معجزاتی که علاوه بر اینها ذکر شده پس باین وجه کفایت میکند نه اینکه صرف شنبند
 ایات برای هر کس کافیت چنین نیست چنانکه ایات دیگر و اخبار هم شاهد این مطلب است نه آنکه توحی
 کوئی و اما آنچه حاصل ایات ذکر کرده همه را قبول داریم مگر آن فقره که گفته است ما یبقین مبین بدانند که
 غیر الله نمیتواند کتاب نازل نماید و نسبت بخدا و هدا ناخرای گفته اگر منظور این است که غیر الله نمیتواند
 کتاب حق که لا یأثم الباطل من بین بدیهه که من خافه نازل کند و بعد از این است و صحیح است و
 کتاب حق از خداست بدون شبهه و اگر منظور اینست که ممکن نیست کسی گاهی بیاطل و در وقوع
 بناورد و نسبت بخدا دهد این خطاست و بیمعنی و در این ایات ابدالاً فی را بین مطلب نیست و چگونه
 ممکن نیست و حال آنکه مردم آذغای خدائی بیاطل میکنند چرا نمیشود کتاب باطله آورد و گفت این
 از خداست خداوند مقرر نماید و من ظالم من انضری علی الله که او قال او حی الی و لم یوح الی شی و من
 قال ساقل مثل ما انزل الله و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام رسیده چنانکه در برهان
 ضیق است که این امر در باب عبد الله بن سعد بن ابی معمر نازل شد که برادر رضاعی عثمان بود و بعد از
 آمدن اسلام آورد و خط خوب داشت رسول خدا ص او را برای نوشتن وحی احضار میفرمود و ملاحظه
 تغییر میداد و جبراً و وقتی هم مرتد میشد و بمکه رفت و میبخت منم مثل پیغمبر آورده میاورم و خواندند

در باره او این آیه را نازل فرمود و پیغمبر سر خون او را هدر داد و عثمان در فتح مکه برای او امان
خواست و انحضرت با کمال کراهت ماند و بود تا آنوقت که عثمان او را و اهل مصر کرد پس باین که بنویسند
قول خدا و فرمایش آنکه هر گاه ممکن است کسی بدو رخ اذغای وحی کند یا نه پس اگر ممکن است
این مخرج را مکتوبات بگوید که خداوند برهنه حقیقی و برهنه صوابی نوری قرار داده و آیات و علامات
ز برای آن هست پس اگر بدو رخ چیزی را بنحوا نسبت دادند خداوند کذب اترابا ناز و علامات ظاهر
میکند و آثار و علامات همانها است که بعضی از ایشان را شده است بعد هم باز شاید بنیاد و هم
چنین خداوند بفرموده منم آیهون لا یصلون الکتاب الا امانی و انهم الا یطون قولی للذین یکونون
الکتاب باید هم تم بقولون هذا من عند الله لیسر و ابیغنا فلیلا قولی لهم تا کتب است بدهم و وبل لهم تا
یکسون در برهان از حضرت امام حسن عسکری فعل میکند و تفسیر آیه که بعضی از ایشان این
از بهودا میبوند که بنحوا نند کار با و نمیشوند مثل اجماع که منسوب بام اینها و هم چنان است که از
شکم ملاد برین امان بنحوا نند و نمیشوند نمیشوند کذب نازل شده از اسمان و اونه کتابی که بدو رخ
بر خدا باشد اند و غیر نمیدهند ما بین اند و ما مکرماتی یعنی اینکه خوانده بشود برایشان و گفته بشود
بایشان که این است کتاب خدا و کلام او نمیشناسند و خوانده بشود از کتاب خلاف آنچه خدا و او است و
نمیشناسند ایشان مگر اینکه مظنه دارند باینچه رؤسای ایشان میگویند از نکتت محمد در نبوتش و امان
علی استبد عشرش و ایشان تقلید میکنند رؤسایا باینکه حرام است برایشان تقلید از آنها بعد
شرعی در باب حرمت تقلید از آنها فرمود تا اینکه فرمود بعد از آن فرمود خدای عز و جل قولی للذین انی
قلیلا امام تم فرمود که خداوند پیغمبر را نازل برای قومی از جماعت جهود که نوشتند صفته نبی و اسم و حال
اینکه اختلاف صفته نبی مبعوث و در آخر از زمان است اینکه او طول است و شک بریزد و اصحاب الشریع و محمد
خلاف آن بود و او میباید بعد از این زمان بیایند سال و این است و جز این نیست که اراده کردند باین
اینکه باقی بمانند باستان بر صفاتشان و فوائدشان برسد باینها باز دارند با کفایت بکنند
افس خود را در حالیکه اعم از حدیث محمد و خدمت علی و اهل خاصه با باشند پس فرمود خدای عز
وجل پس وای بر ایشان از آنچه نوشته است صفتهای آنها از این صفات که تحریف شده و مخالفت
با صفت محمد و علی عذاب شد بدو برای ایشان باشد در سخت تر بقعه ها جهت و دای برایشان
از شدت عذاب ثانیاً علاوه بر اول از آنچه کتب میکند از اموال اینچنانیکه میگوید از آنها را باینکه
ثابت داشتند عوامشان را بر کفر محمد رسول خدا و انکار بوضوح او برادرش که ولی خداست تمام
شد حدیث شریف انصاف میسر از مسلمان که ایا صریح تر و صریح تر از این آیه مبارکه و تفسیر آن
ممکن است دلیل بیاد هم بر اینکه ممکن است کتاب بدست خود بنویسند و بدو رخ بر خدا باشد بند

انها انبست من اظلم من افتری علی الله کذا قال او لی و لولم یوح الله شیء من قال سائر مثل
 ما اراد الله ما امر به و یکره و یفعل و یصلح و یفسد و یمنع و یجوز و یحرم و یجوز و یحرم و یجوز و یحرم
 است من و وحی فیه باشد با و چیزی که بگوید نازل میگردد مثل آنچه خدا نازل فرموده با
 اینکه ثانی و ثالث غیر ممکن است عقلا و شرعا معذلک فروغ و اکبر و اعظم باشد از هر طریقی است
 لعل الناس یخشون او بنزد کردن **جواب** و الله یحیی الموتی و یتولوا و الله یحیی الموتی و یتولوا
 و در بر آنها میکند و ذکر میکند و انوار میگرداند و انوار میگرداند و انوار میگرداند و انوار میگرداند
 مثل ما انزل الله غیر ممکن است عقلا و شرعا غیر ممکن است عقلا و شرعا غیر ممکن است عقلا و شرعا
 بر اینکه ممکن نیست چنان اذعان کردیم و دلیل است بر این که از ذکر میکند تا ما هم تسلیم کنیم و ما
 مختصرا اول جواب این را میگوئیم بعد رجوع به معنی ايات شهادت میگوئیم اما از شرح که در بدی صریح
 اخبار اهل بیت بود که همین آیه عینه در باره عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود که مدعی وحی و انوار
 شد و مرتد گردید و رسول خدا خوش را مباح فرمود آیه شریفه فویل للذین یکتبون الکتاب و اھم
 و بدی که محضوم فرمود که در شان محمود نازل شده که ايات از برای خود اقترا لیسند و با هم ايات
 تودیه خوانند پس اینکه دلیل شرعی بر امکان بلکه بر وجود این امر و اما دلیل عقلا و اولی و بطور عقلا
 میگوئیم که ایا جائز است در عدل پروردگار که خلق را خدایند بر برتری که از امکان خارج است بفرما
 بلکه از خارج از امکان میگوئیم ایا بدیهه شده است در خدایت خدا که بر امری که امکان قریب در
 خلق ندارد بفرما بدیهه گردد که خداوند بخشد بدی که مثلا وای بر کسی که با همان بالا پروردگار
 بر عرش من بگذارد یا فلك البروج را یا مثال کند یا چه قدر خاتم است کسی که پروردگار با همان و افتاب را از
 تابش و گردش منع کند و حال اینکه آنها را هیچ حکمی که اهل حکمت باشد از حشمت عظیم نمیشود اما
 معذلک چون از امکان قریب خلق خارج است حاجت بپدید آوردن و عیب از این عمل نیست خودشان
 نمیکند و از آنها بر نیاید اما آنچه ممکن است که از آنها سرزند مثل همین معصوم که معصوم بر خلق است
 و دعاوی که میکنند و افاضت از برای آنها نیست تقدیر و عید بر آنها میکنند و چیزی دیگر بر آنکه عدل
 نیست که امری که از بند ساخته نیست خداوند خدایند بر بران بکنند و بدلیل حکمت میگوئیم که آنچه فرموده
 میشود خلا از منقسم نیست بحسب عقل با واجبیت و ان ذات و اجبات فانی شده با متشعشع
 و ان مثل شریک خداست که واقفیت داشته باشد نه بصرف ادعا و یا ممکن است و ان خلق خداست
 خال ایا این مسئله که میگویند بشری است واقعی و وجودی که است که ممکن نباشد چنان چیزی که نیست
 زیرا که بصرف ادعا با و هم متوهم که شریک واقعی نمیشود که متشعشع باشد و آنچه که بدو رخ از غای الهی
 گردند مثل فرعون و امثال ان ایا جزو حشمت است هستند و امثال اینکه متشعشع و مطلقا وجودی نیست

و فرعون و کلام او هر دو موجود بودند این امر هم بجهت منوال و از کمال پیچیدگی و عاری بودن از علم
 است که انسان این امر را غیر ممکن بشمارد و انوقت بگوید که خداوند تقدیر بر امر غیر ممکن فرموده است
 خلاصه و چون بدلیل کتاب و سنت مسئله را ثابت کرده ایم و عوام از بیانات علمی چندان فایده
 نمیرد و باز برای تفصیل حاجت نیست پس ابتدا امر ممکن هستند بلکه همان وقت که آیه نازل شد
 بود واقع هم شده بود و الا نه ممکن است و مختصر باینکه نیست باز هم مدعی موجود است و خداوند
 هر یک را برای خودشان مبرر سازد و پس بچگونگی بالعذاب و لولا اجل مستحق لغضی بنفهم و اما ایا اینکه
 خداوند در باب شهادت خود بر صدق کتاب نازل فرموده و بفرموده آنها بخلط در این مورد میخواند
 آنچه حدس میزنیم چون حضرات در باب دعاوی هیچ حد و توقف ندارند و مقصودش از اسناد لای با این
 ايات هم شاید همان مطالب باشد اما چون اینجا ضرورتی نمیکند ما هم در صد جواب از ان بر
 نمائیم و بصرف معنی ايات می پر دازیم به بینیم که ایا فایده بحال آنها میکند یا نمیکند پس میگوئیم
 که اصل شهادت امریست که متفرع بر علم است چنانکه از همین ايات ظاهر است که فرمود قل کفی
 بالله شحیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و هم چنین از اینجا هم این مطلب ظاهر است و محال
 انکار هم نباید باشد که در صد احتجاج بر این پس در این مقام میگوئیم که از برای خداوند عالم
 حل میماند و علم او از برای ذاتی و علی حادث اما علم از برای پروردگار معلومی با او نیست و
 کثرت در ان یافت نمیشود و احدی از خلق هم علم بان حاصل نمیکند چنانکه حضرت عیسی علیه السلام
 عرض کرد فقل ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و خداوند فرموده و لا یحیطون بشیء من علمه
 الا بما شاء و در چند حدیث فرمودند که از برای خداوند علمست علی مبذول و علی مکفوف
 اما مبذول آنست که بال محمد داده و انبیاء و مرسلین و مثلثه مقربین از ان تصیب دارند و اما
 مکفوف انصابت که در ام الکتاب است و مخصوص با و است و از برای این علم در ان مقام معلوم
 نیست چنانکه فرمودند العلم ذاته و لا معلوم بلکه وجود خلق در اینجا یکی متشعشع است زیرا که علم ذاتی
 پروردگار اگر وجود مخلوق با او ممکن باشد کثرت بر او وارد نمیشود و کثرت ان کثرت ذات خداست
 و ان محال و اگر بگویند که بنفهم میگویم راست میگویند مساله مشکلت و چاره هم جز تسلیم نیست
 زیرا که فو ایش ال محمد علیه السلام است فخلبت از خداوند میخواهیم که فخر اهرم برکت خود ایشان ضمیمه
 ما کند عرض اینست که علم ذاتی پروردگار محال کثرت نیست و فرق نمیکند که خلق را بالا ببری تا
 بمقام علم بر خیزد یا اینکه علما بعینه یا این بیاد و بی نظایم خلق بر مانی هیچ کدام ممکن نیست زیرا که
 خلق با ذات خدا متشعشع هستند و اما علم حادث بر پروردگار انصابت است که قریب معلوم میشود که فرمود
 در حدیث شریف قلنا خلق المعلوم و وقع العلم منه علی المعلوم و اینجا است که میفرماید و لقد قلنا الذین

من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين وعلم ذاتي پروردگار در حصول برای
 خدا احتیاج بافتن آن نیست و حال اینکه افشا نام خودش معلومست برای خدا اگر چه از حد خود
 بالا نرود و خلاصه که این علم حادث است که بعد از افشا نام حاصل میشود و این علم معلومست
 زیرا که اگر از جهتی معتبر است پس باید که با معلوم بماند انداز و مخالفت پیدا میکند و علم خدا را با
 معلومش میجویم مخالفت نیست و از همین علمست که در واقع صدور و خلق چیزی از آن پیدا
 میشود و هر یک از خلق خدا را از این نصیبی هست و همین علوم که در خلق مشاهده میکنی از هر قبیل
 باشد همه از علم حادث خداست که در ایشان جلوه کرده و چه نقیصی است همانطور که جمیع اموال
 عالم مال خداست و خلق تران او هستند و جمیع افعال در عالم فعل خداست و خلقی است پس
 و و کلام را داده او هستند هم چنین علم حادث او هم همین منوال خزانمش بلکه معلومات بان علم هم
 خلق خدا هستند و مانعی از این نیست که با این علم نسبت بخدا داده شود چنانکه تو از چشمی
 بینی و بخود نسبت میدی و با کوش میسنوی و بخود نسبت میدی و تو را بصیرت سمیع میخواهند
 و از اسم میگویند و حقیقتی که سزاوارت الاثا هم بگوئی ملاحظه کنند و آنها را با این صفت بخوانند
 و چشم بصیر و کوش سمیع بگویند اما واقعاً و حقیقتاً این صفت مال آنها نیست چنانکه اگر روح از آنها ببرد
 برود با اینکه اعضا صحت معذک در یکی برای آنها نباشد خلاصه که اگر چه گفته میشود زید سمیع است
 و هم گفته میشود کوش سمیع است اما معذک حقیقتاً شایسته مال و الاثا نیست و این نیز منظره
 است از برای او و محض همین ملاحظه ظاهر و حقیقتاً است که خداوند در جانی میفرماید قل یوسفکم ملک
 الموت و کلکم و در جانی دیگر میفرماید الله یوتی الا نفس جان موقوف است که از این
 ظاهر و حقیقتی که گفته هم چنین کان کنی که مراد نیست که حقیقتاً این افعال را چه بدان پروردگار میشود
 هم نهات حقیقتاً اینها از همین محلت که مشاهده میکنی و باید بالا نبرد اما چون خداوند بجهت
 احاطه فرموده و بجهت جبر او است از خود اینچنین چنانکه فرمود اما و لیکن الله یفعل ما یشاء و حقیقتاً هم این افعال را او
 است نه اینکه مقصود این باشد که حقیقتاً این افعال با ذات خدا مذکور میشود و او محل کثرت میشود خلاصه
 که مطلب دقیق است و نه ناچار از بیانیم پس قاعده است که جمیع علوم خلقیه را بیک نظر علم حادث
 میبینند و حق و صدق و بیک نظر یعنی از جهت اسفل همین علم علم خلقت بعد از آنکه
 این مقدمه را دانستی عرض میکنم حال باید بدید که مشاهدات خداوند که متفرع بر علم او است با این
 علم او است چگونه است امیرش و آن مشاهده که خداوند بر ما بان احتیاج میکند کدام مشاهدات است
 و از نظر کند انصاف مبطل و ضد حق بلا تصور هم طالب نیست پس ملاحظه کن که یا علم ذاتی
 که در اینجا معلومی نیست و کثرت یافت نمیشود و از برای من و تو بلکه احدی از خلق را در اینجا ذکر می

نیست این مقام شهادتی است که خداوند بان بر خلق احتیاج میکند و حال اینکه احتیاج حقیقی میخواهد
 و محتج علیه و محتج لهم چنین مشاهدات میخواهد و مشهود علیه و محتج علیه و محتج علیه و محتج علیه
 با ذات پروردگار جمع نمیشود و باید او را چنانکه در مشاهداتی در مقامش شود بعضی نیست بعد از آنکه
 مصداق مشاهدات در مقام پیدا شود چنانکه فرمودند اسما نه غیر و صفاته تعریف و فرمودند کمال
 التوحید فی الصفات عنده پس مصداق مشاهدات در مقام علم از برای پروردگار حاصل نمیشود اگر چه
 مشاهدات خودش علم خداست اما علمست که معلومی با او نیست و معلوم مصداق علمست و
 لکن این مشاهدات که خداوند بان احتیاج نمیشود بدان مشاهداتی است که در مقام خلق است و با خود ایشان
 و خلق عارفند بان نیست که فرمود حضرت صادق ان الله اطلع علی الناس بما انهم و عرفهم یعنی
 خداوند احتیاج فرموده است بر خلق با آنچه او در میان ایشان شناسانیده و با ایشان و شخصی بان
 حضرت عرض کرد اصلک الله یا فردا داشته است در مردم ادانی که بان بحد معرفت بر سرند و فرمود
 نه عرض کرد ندانایکلیف بمعرفه شده اند فرمود نه بخداست بیانا نکردن لا یكلف الله نفساً الا
 وسعها و لا یكلف الله نفساً الا ما ایتها و حضرت باقر فرمود که نیست بر مردم این که بدانند تا اینکه
 خدا را علم کنند ایشان با شد پس هرگاه تعلیم کرد ایشان را پس برایشان نیست این که بدانند و فرمود
 که نیست از حق خدا بر ذمه خلقت این که معرفت حاصل کنند و حق خلق است بر خدا این که شریک نکند
 برای ایشان و حق خداست بر ذمه خلق این که هر که معرفت با ایشان داد قبول کنند خلاصه پس مشاهدات
 خدا را برای خلق همان چیزی است که با ایشان شناسانیده و فحش این است که هر چه مشاهدات
 خلق را خداوند بخود نسبت میدهد و چنانکه فرمود و لا نکتم شهادة الله اننا اذالمی الا ثمن و فرمود
 و من اعلم عن کم شهادة عنده من الله و الله یفعل ما یشاء و عاقل عاقلون خلاصه پس مشاهدات خداوند که بان احتیاج
 میفرماید بر خلقت همان امر است که بالسر و با دی خلقه خود برای خلق اظهار میکند و اینست که در
 کتاب البین از حضرت امام حسن عسکری (ع) از پیغمبر نقل فرموده است در حدیث طویل که را در آن
 بود که خداوند ملک و رسول قرار داد و حضرت در اثناء جواب فرمود که خداوند معجزات پروردست
 اینها ظاهر و بیکند و این است مشاهدات خدا بر صدق ایشان و حدیث دارد فضول بعد نقل خواهیم کرد
 مشرق نباش ناری و اگر این مطلب را درست در بابی میفرماید علی بن ابی حمزه که الله یفعل ما یشاء و لا نکتم
 البک انتم بعد و الله لا نکتم تشهدون و کنی بالله تشهد و هم چنین قل کنی بالله تشهد و کنی و بیکند
 و من عند علم الکتاب نه این که خداوند در طریقه با پسند و مشاهداتی بدهد و انکسید علم کائنات در
 او است یا مملکت در طریقه با پسند و مشاهداتی بدهد بلکه مراد همین است که مشاهدات خدا برای خلق در
 مقام احتیاج با ایشان همین است که بر آن مشاهدات ظاهر میکند و بدینجهت که مشاهدات که خداوند در باره

هر چیزی میدهد بر طبق اقتضای ایمان یا بد زاه رفت و شهادت خداوند را قبول نمود
 مثلا بر زبان اب شهادت داده است که سر داست و تر و رفته کشته عطر و هم چنین با ابراهیم
 خور هم باز صریح که عارف باب باشد و شهادت خدا را که آن نکند این شهادت را داده است
 هم چنین نسبت با شریک همین طوری بر زبان خودش و سایر ائمه صلوات الله علیه شهادت داده است که
 ان کو من و خشک و سوزاننده و ز یاد کننده عطر و بعد از این که ایند و شهادت بر زبان
 انرا قبول کنم و مقتضای العمل غایب باشد که عینا باینکه عطر از استعمال کنی که اگر عینا
 با شریک هم برای حاجتی که از ان بر میاید نزدیک با و شوم پس شهادت خداوند را همان انا و
 علامه است که از برای هر یک از اینها قرار داده و معنی با اینها را در بی شهادت خداوند را و انا
 بدان برود و کار غیر از شهادت و انرا انصاف حاصل نمیکند و خدا هم با این احتجاج بنویس
 است با این پس بعد از آنکه این طلب بدلیل حکمت ذاتی عرض میکنم که خال بلبل ملاحظه کرد که
 شهادتی که خداوند در باره کتاب خود داده است چه چیز است از شهادت اینست که برای هر کسی
 مکلفین بر زبان که از اهل ان زبانست و انست را میداند همان زبان شهادت را برای او داده که کتاب
 او است و نازل بعلم او است و احد از خالق قادر بر آوردن مثل ان نیست چنانکه نوشت حضرت
 بن جعفر از برای رسیدن قل الله الحق الباقی فلو شاء الله ان یجمع بین مبرساند جبر با الله را بجا اهل
 پیدا ندان از اجماع خودش هم چنانکه میداند از عالم بعلمش چنانکه خداوند عدلست که چنانچه کند و
 احتجاج میکند بر خلقش با آنچه میداند و میخواهد از ایشان بسوی آنچه میشناسند نه بسوی آنچه جاهلند
 بان و منکر از جهه نادانی و حقیر امام و ضامن فرمود قل الله الحق الباقی فلو شاء الله ان یجمع بین مبرساند
 بجا اهل پس میداند از اجماع خودش هم چنانکه میداند از عالم بعلم خودش و دنیا و آخرت غایب میشوند
 و مطلب از اینها را ایشان اینست که برای هر کسی حجت و انعام میکند همان اندازه قابلیت و معرفت خود
 و از همانرا که او میفهمد از دایمی که نمیفهمد پس در مثل کتاب که خداوند باید شهادت خود باینها
 که حقست و من عند الله هرگاه کسی اهل علم و معرفت هست بعلم و میگردان مندرجست
 عجز خلاقی را میفهمد که کسی اهل علوم باطنیه نیست و از ظاهر و غیره دارد باقی همان راه خداوند
 معجز بودن از بار و میفهمد اندا که اهل هیچیک نیست بیصدیق مصدقین که اهل خبر هستند و
 محل اعتماد و هم چنین معجز شمنان از آوردن مثل ان با کمال سعی و کوشش مثلا میفهمند از احوال
 است از خود انا میفهمد و اگر غایب است بر دایم شفا و عدل و لطیفان حاصل میکند و باینکه
 از جهه انا که مرتب بر کمالست میفهمد و باینکه عجز اینست که در خود کتاب هست از اخبار و غیر
 غیر ذلک میفهمد باینکه اینها تمامند معجزان را بگو که انصاحب کتاب می بیند و میفهمد که

اوین عند الله است و صادقست در قول خود میفهمد چنانکه صریحا باین مطلب از حدیث ظاهر
 شد و گذشت و هکذا خلاصه که اینهاست شهادت خداوند را که حاصل شد با بد صدیق کرد و هر
 که برخلاف این شهادت داد بنابر باید تصدیق کرد و معتقد بخلاف انشد و اگر اهل حکمت نسبتی با
 ظاهری میگویند که مناسا هکذا داریم و شهادتی و بدیعی است که هیچ قاضی صرف وجود شاهد
 حکم نمیکند بلکه شهادت از او مطلبند و بعد از آنکه شهادت داد بر طبق مدلول الفاظ شهادت
 حکم میکند خال در این مورد خداوند شاهد است و شهادتی از صرف وجود پروردگار حکمی
 نمیتوان کرد بلکه باید شهادت خداوند را شنید و بر طبق مدلول ظاهر شهادت حکم کرد و بدیعی
 ذات پروردگار چیزی شبیه نمیشود مگر هر چه بر زبان خالق بگوید و البته شهادت عین شخص شاهد
 نیست بلکه کلام او است و فعل او هم چنین شهادت خداوند ذات و نیست بلکه فعل او است
 خال در باب قران شبه نیست که خداوند با حسن و جوه و اتم و است و اوضح الفاظ شهادت داده
 است که در و هم رفته برای همه مکلفین که ملاحظه کنی شهادتی از ان کاملتر نیست و برای هر یک
 یک الفا هم که ملاحظه کنی برای هر کسی با اندازه فهم و ادراک و از همان راه که میفهمد شهادت داده
 است و حجت خود را بر همه خلق فرموده تا لا در این مقام که تمام میل دارند شهادت الله را ثابت
 نماید با انار خطبه او ثابت نماید علاوه بر اینکه با جماع همه مسلمین و اقربا و یاران و عمار و
 حقیق و صدق قران شهادت داده است و بر زبان امام مسلمین در این اجتماعات مضمین
 در همین قرانست که نه حال و نه بعد از این مثل قران را نخواهند آورد پس اگر کسی داری شهادت
 خدا را لازم است که هر که مدعی برخلاف اینست و اگر تصدیق نداری که من اظلم عن کتب علی
 الله و کذب بالصديق او جائله البین و حقیق مشوی للکافین و نیز میگویند که باین طرز بیان که در این ایات
 مبارکه شده است اشاره بشده خود فرموده است اگر چه حقیقتش بدیهه هائست که بیانش را
 کردیم ولی باز بر زبان ظاهر تر میگویند که مراد اینست که نبی میفرماید بشهره و این نیست که خداوند
 شاهد حال من و کلام من همه هست و منظور او هم اینست که با خلق خود بعد از و رحمت و داف زاه
 برود و قادر بر دفع و منع و احقاق حق و ابطال باطل هم هست پس اگر من در حضور او ایستادم و مدعی
 نبوت و اینکه کتاب من معجز نیست که بدیدم اگر چه شواهد علم و اطلاع نام نیست که حقیقتا اعجاز را بفهمید
 و در انرا بکنید و احاطه بجهت خلق هم ندانید که عجز کل را مشاهده نمائید ولی خدا شاهد و مطلع
 و قادر و قاهر و عدل و داف و رحمت است اگر چنانچه خداوند را نبی قران نداده و کتاب من معجز نیست
 و خلق قادر بر آوردن مثل ان هستند پس بر خداست که بر اینک اندر هر که را که میداند تا اینکه بر خیزد
 و در مقابل من بایستد و مثل قران را بیاورد و کتب مرا ظاهر کند تا اینکه مصدقینی که اهل خبر اند

وکل با آنها عاقلان دانند و در دین بکنند و عیوب کلام مرا بادر لیل و برهان در
 کنند تا هر مردم بفهمند که اینها کلام نیست از عرض کلام خلق و از عهد معاوضه بر میانند و
 صریح باین وجه استدلال میکنند که هر چه که میفرماید بلام بقولون افتراء قل ان فترتیه فلا تمکون
 لی من الله سبها هو اعلم بما فی بطن فی کفی به شهادت بنبی و بیک و هو الخفور الرحیم و هم چنین فرمود
 قل کفی با قدر نبی و بیک شهادت بلام فی السموات و الارض و الا ورضی الله عن ابنه انما بالباطل و کفر
 بالله اولئک هم الخاسرون و هم چنین در سایر آیات اشاره باین مطلب هست و در برهان نقل کرده
 از علی بن ابی طالب که معصوم فرمود در نفسی فلا تمکون لی من الله شهادت بنبی اگر جواب بد هدی با عظم
 نباید داد و تا راست باینچه شادان در دفع میگویند عرض میکنم اهل معرفت میدانند که چرا غیر
 عمل است چنانکه فرمود و ما تجزون الا ما کنتم نفعلون و آیات دیگر نیز شاهد این است پس بعضی
 از ثواب عقاب در این مورد که انحضرت فرموده است این است که اگر کاذب و مغربی است خداوند
 در دفع او ظاهر کند و او را رسوا نماید و در نزد خاص عام و اوصادق است صدق و در واضح کند
 چیزی که منافی ادعای او است و او بروز نکند تا بداند که راست میگوید و از شد بد خداست که اهل
 خبر و بصیرت اگر مصدق او نبیند که مصدقند و اگر هم نبینند و سعی در معارضه هم دارند از عهد
 بر تباهند و هم چنین در صورتیکه مدعی است که من بکتاب عربی میبینم میگویم چیزی که عموم عرب
 انماعب میکنند بلکه خارج از عربیت میدانند و عجم میگویند در کلام او نباشد زیرا که اگر باشد
 ابر عربی میبینن نیست عربی است که عرب بلکه فضیلت ایشان ضد حق داشته باشند که این
 عرب میبینن است و اگر معاند منتهی هم انکار عربیت نماید همان قواعد معاند کردن او بکار دارند
 که نتواند انکار کند و اگر مدعی معاند شود که این بوجهی بقی است که شما نمیپندارید از او پذیرفته نشود
 زیرا که در اخبار و کتب میفرمایند که خداوند احتجاج میفرماید بخلقش باینچه میدانند نه باینچه میگویند
 پس گفتن اینکه عربی هفتاد قسم است و اینهم یک قسم است که شما نمیپندارید عذر نیست که روی شخص این
 نمیکند نباید بجهن قواعد عربیت که در نزد قاطع عرب یعنی اهل علمشان معترف است درست بپایا
 و اگر درست نباشد و الله که دیگر محتاج بقور کردن و دقت نمودن نیست که ایاد باطن اینکلان مطلبی
 هست یا نیست زیرا که المعنی فی اللفظ کالروح فی الجسد و اللفظ خطا است قطعا معنی انهم خطا است
 و روح حق در قالب باطل نمیکند پس دیگر زحمت علاوه بر ملاحظه ظاهر بخوابد ولی اگر ملاحظه
 ظاهر شد و عیب یافت نشد بجهن نمیکند در جهات و جنبها و دیگرش را هم باید ملاحظه کرد و بالتبینه
 بقران خداوند امر را طوری ظاهر فرموده است که هر کسی از همان را که مشعر را داشته است مطلب را
 دانسته و فهمیده اگر کسی را بدی که هنوز نفهمیده است نفهمیده باشد و شخص حقین و جهال در

عالم رسیان و ندایم یکی از ایشان **فصل** گفتار است اقتضایم با الله یا قویم بیک از کلام
 تا حال فکد بقران و آیات نموده اند و گفته اند که از خدا نیست دانسته اند که از خداست یا ندانسته اند
 شبحه و دران نیست که ندانند از خداست و اشارات کتاب و دلالت ظاهر و کتاب که از ایشان
 مطابق و موافق با هوا و خود شنیده و اعتقاد کرده بودند بجا شد ما بین آنها و دانستن اینکه را
 و آیات قران از خداست و از جمیع موضوعات فیاض حقیقی محرم و ممنوع شد چنانکه اهل توبه و پیکو
 انجیل و قران مخالف با او نباشد و ضرر و اهل توبه و مخالف است و کذلک همین قول را امت
 انجیل با طقند و الیوم از ملت با هر اسلام میشتویم و ما لانکه این مرا عظم موافق با کتاب کاتب خط
 ست و اجماع و ضرورت است و انتم بصر احدی فی بیان الکتاب نظرون و منهم امتیون لا یسلون
 اب کتاب الا انانی و انهم الا یظنون چون کلام مطابق با مال و اما فی خود معنی کردند و از علامت
 بالیکه مصادیق آیات و آثار ظاهر شده گوش نمیدهند و برا غرض و اغراض قیام کرده اند
جواب هوش از سر ایشان میبرد که اینها چه درجه عزیم کرده که هر وسیله بلکه هر
 حیل بتوانند طلب خود را اثبات کنند و لو اثبات باطل را باطل بنمایند و چاره هم ندارد زیرا که حق که
 هر کد لیل باطل نمیشود و ناچار است از اینکه متمسک بباطل شود و اگر احیاناً ذکر ایه و حدیث میکند
 بیک یا بیوفت و برخلاف طلب او دلالت میکند مگر اینکه ناو بی برای خود بکند و
 انرا طبق با مطلب خود بنماید و ما هم بجزول و توه پروردگار و فضل و برکت ائمه اطهار و سر علم و ایم
 بر اینکه احقاق حق و ابطال باطل را با ایم اما اینچه گفته که نفوسی که تکذیب قرا و انموده اند و ندانند
 اند که از خداست غلط است و کس در صد و این مطلب برآمده و کوشش نموده است البته هر قسم
 از اقسام که سابقا اشاره بجهن میفرماید از آنها که میفرماید است که از خداست و انکار بیک انکار محذرات
 و معرفت از حاصل کرده چنانکه در باره کتاب که آیات موسی را دیدند و عجز و سحر و امثالها کرده اند
 و باز انکار نمودند خداوند میفرماید و مجد و ابها و استحققتها انفسهم ظلما و علوا و هم چنین دو
 باره که انیکه منکر نعمها خدا میشوند میفرماید بقران نعمه الله تم بنکرونها در این مقام هم امر بجهن
 منوالست و چگونه میشود که کسی که فهمیده است و بواسطه جهالت تکذیب کرده است حکم کفر بر
 ایشان بشود و خون ایشان مباح شود و مال ایشان حلال شود و شمشیر بر وی افکاشیده شود
 و آنها را بکشند و حال آنکه او شریعت مقتدره بدجهت که بر جاهل تکلیفی نیست و فرموده اند
 لا تکلف علی الجاهل ما دام جاهلا و خداوند در کتاب خود فرموده لا یكلف الله نفسا الا ما اطاقها
 معنی تکلیف نمیکند خداوند نفسی را مگر باینچه باورشنا ساینده چنانکه در حدیث شریفیه
 و همچنین طور شریف فرموده اند بلکه در قران خداوند غنی فرموده از اینکه انسان پیروی بکند امر را

که علم بان حاصل نکرده و فوموده است لا تظف مالک بیه علم پس بقول خداوند تکلیف
 انکسی که فهمیده است که قرآن قول خداست همین هست که نگوا این طلب را بکنند و عجب است از
 خداوند و آن درجه که بکلیف بکنند بنده خود را با مری و همین که امثال امر او را کرد خون و فالتر
 را مباح کند و عرض و ناموس او را بداد و همدان و غیره را بکنند و غلامی دیگران دهد
 محض اینکه امثال امر او کرده اند و البته چسبید برورنه را سزاوارا نیست که محسنت او را بکنند
 زیرا که در طاعت و خوف خدا بایستد است آنکه با الله است و با جماعت غیر از خدا دعوت
 فرموده و ایات و معجزات را برای ایشان ظاهر فرموده و حجت بالغه پروردگار را بر ایشان تمام فرموده
 و بعد از آن هر که طاعت نکرده و او جهاد کرده و خون او را ریخته و مال او را ضایع کرده و زن
 و بچه او را اسیر کرده میتوان گفت که اینها فتنه پدید آورنده که پیغمبر رسول خداست و از جهالت و صدق
 نکرده بودند و بعد از آنکه پیغمبر بطور با آنها رفتار کرده با انحراف و رجوعی که نسبت باقت خود داشت
 راجعی بسلا و محنت آنها نمیشد و نفرین بر آنها نمیکرد و الله که این طاعت برای اثبات باطل خود و محنت
 هر کس و زندقه شده اند و از باب مقدمه از اثبات میکنند بلکه آخر بار و خود بر سبب تجلیست
 از جاعتی که ادعای فهم و شعور دارند و اینهم خوفات را از این طاعت قبول میکنند و از اینها از اجتناب
 و انکار ساقط از گردن آنها طلب ظاهر است که هرگز خود را فتنه پدید آورنده بلکه عجز کل را و انفسه بودند
 و بعد از آنکه دوی ششت و عناد قبول نمیکردند و در بجا رفتن نموده است که این افعی العوجاء و
 سه نفر دیگر از ره بر اتفاق کردند بر اینکه مناصبه بکنند هر یک از ایشان ربع قرآن را و در آن وقت
 در مکه بودند و هر یک که هر یک ربع را مناصبه نموده و سال ایند باز در مکه جمع شوند و آنچه
 آورده اند اظهار نمایند همین که سال گذشت جمع شدند در مقام اینهمه نیز یکی از ایشان گفت
 من هم بکنم بدم قول و از آنکه با ارض ابلجی ماء لک و با سماء اطلجی و بعضی الماء از مناصبه باز ایشان
 و دیگری گفت و هم چنین من بعد از آنکه با فتم قول و از اقل است با سوا منه خلصوا اینجا ما بوس شد
 از مناصبه و این طلب را بکنان میدادند و در این وقت حضرت صادق بر آنها گذشت پس ملتفت
 آنها شدند و خواندند بر ایشان قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یا فوا بثل هذا القرآن لا یاتون
 بشک پس بهیچون شدند این طاعت پس بین که اینها که ما بوس شدند و گفتند که ممکن نیست آوردن
 مثل آن با نداشتند البته دانستند و نیز از عجز و اذیت کرده است که ولید بن مغیره آمد خدمت پیغمبر
 و عرض کرد که قرآن کن بر من پس حضرت خواند ان الله یامر بالعدل و الا حاکمنا اخرایه عرض کرد اعادة
 کن اعادة فرمود عرض کرد بخیر خدا از برای حلاوت و بر آوردن وقت و اعلای ان موه و هدیه است و
 اسفل ان شانه و شعبه و در نه است و نمیکوید این را بشیر عرض میکنم ان ولید بن مغیره همانست که خدا

در شان او فرموده و در حق من خلقت و حیدر ایش ملاحظه کن که با وجود معرفت ایمان نمیاوردند
 منحصر باینها نبود و همه فضیله و بلخا سخی خود و بعد از این بایب کردند و بنواشتند و نگو که یک بلا فاجعه
 و از وی زیاده که دلیل که ما بر این طلب او هم ایمانی است نه زمینی و از جانب خداست نه خلق و پیغمبر اینکه
 گویم که پیغمبر که تقدی او باین درجه است که احدی مثل یکدیگر را از قرآن من نمیشو اند و بیاورد و
 باین میخواستند که حقیقت خود را اثبات کند اگر چنانچه در دعوی خود کاذب است بر خداست که اگر در
 افاق و اطراف عالم کسی یافت میشود که مثل او بیاورد و البته برساند و خلق را از کراهی بخاک و هکذا
 جای اینکه در پیشا خود حاضرین که بخدی او را میشنوند کسانی باشند که بتوانند بیاورند البته خدا
 و الهیج میکند نخواهد آورد و بدین آوردن گفتن او را اثبات مثل هذا از ایشان معصوم نیست
 چه شده است که کشته شدن و اسیر شدن و جزیه و بندگی در مذاق ایشان خوشتر بود و آوردن
 مثل یکدیگر از قرآن و اگر کوئی که از سطون پیغمبر میسر میدهد معاوضه کند گویم او را که پیغمبر
 او بدتر از همین قتل و اسیر و بخت نیست چرا که اقل موجود را بر قتل احتمالی ترجیح میدهد هند پس اینجا
 هم سفها بودند و ثانی اینکه عرض کردم که خدا که از سطون پیغمبر میسر میشود در حق و بیکه العباد با الله
 کاز نیست چرا که اینها و بلغا از معاصی و منصرف میکنند و عظم بریندگان عاجز با اهل خود و امیدارند
 خالصه انفسهم که مسلم نیست و هر که بخواهد در این باب کرده البته فهمیده است و امر بر او مشتمل اند
 فانه را هم فتنه خلق مختلف است و هر کس که فتنه میهمان خداوند بطور ناگه فرموده که الذین یأمنون
 فینا الهیه بهم بلنا و البته خلف و عده خود را نمیکند و همین طاعت بخواهد بکنند که بعد از جهاد
 بعضی ایمان میاورند بعضی کافر میشوند و اما منصفه بنیک بخواهد نکرده اند که انکار هم ندارند
 طاعت اقرار هم ندارند و مطلقا در فتنه بنیت و احیانا اگر در میان ایشان شکی باشد که فهمیده
 و فتنه انکار میکنند یا از جهه خدا بر او تمام است یا از جهه که چای پیش از بختها و مانکار کردی و طالع
 اینکه این امر را خداوند بالضرورت با ایشان فتنه میدهد که پیش از بختها و مانکار مری و اگر عمل است و پیشا
 نمود و حجت نداد و این باب تمام شد و لو هتوا اقران بیخی نکرده باشد و بعد از آنکه امر اینهمه باز
 مثل انکس که بعد از بختها و معرفت انکار میکنند نیست خلاصه و اما آنچه گفت و اشارات کتاب
 و دلائل ظاهر و در کتاب الاخری اقران غریبی است چنین از دل خود خبر میدهد و الا ندیدیم
 که از منکرین بگوید چون اشارات و دلائل کتاب مطابق با الهی و معانیست فهمیده که کتاب از خدا نیست
 اولاً که ما بدلیل کتاب است و عقل سلیم ثابت کردیم که پیغمبر که منکرین فهمیده باشند از حجاز قرآن را
 اینکه ان از جانب خداست را اصل خطاست و همه فهمیده و دانسته اند و حجتها و اسببها را
 ظلم ان علوا ثانیاً اینکه بقول تو منکر ملاحظه میکنند که اشارات و دلائل کتاب مطابق با هوای

الکفر قد ضل سوا السبيل وقال الذين لا يعلمون لولا بكنا الله او نابطنا اية ذلك قال الذين
قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم فادبنا الايات لقوم يوقنون اية مبارکه سوچیت برانکه
شجره اقبال بکثره وشجره اعراض بکثره واقوال واحوالک در هر زمان متشابه بوده است وموبد
ابن ابره مبارکه الذين قالوا ان الله عهدنا لانا لاقومن رسول حتى بانبنا بقربان ناکلنا انا فقل
حاشکم دسل من قبل بالنبيا والذی قلتم فلم قلتم و هم ان کنتم صادقين واذ قبل لهم منو انما ان الله
قالوا فومن بما انزل علينا وبکفرون بما ورائه وهو الحق مصدقا لما معهم قل فلم یؤمنوا بالله ورسوله
ان کنتم مؤمنين نسبت قتل انبیا قبل ابعاد ظهور آنحضرت داده ومن صدق من الله قبله ومن صدق
من الله حدیثا بعد ایاب دیگر از قبیل ابراهیم در سوال از ایاات نقل کرده است واولی اینست که بگوید
اظهار در ضمن جواب نظر کرده وهر چه خداوند بخواهد جواب بگویم **جواب** اولی کافر
میدانستیم اینجا است پیش از آنکه نانی بشود چه مذهب داشته اند تا بقوا عد همان مذهب بالنبی
حرف بر نهیم زیرا که اسمشان مختلط است در بلادی نظر هیچی نظر میاید که مسلمان بوده اند و حال هم
محمداهند بقوا عد اسلامیه مطلب خود را ثابت کنند و بعد از آنکه بکنند مطالب و وضع است که
ایشان عقد میکنند یعنی بیکبار وضع اسلام خارج است مثلاً بنا میکنند بایات کتاب است که
کردن والنبی این شبهه مسلمین است اثنای نبی شرط اسلام اینست که تفسیر قرآن برای نکند چنانکه
پیغمبر خاتم فرموده که هر کس تفسیر قرآن برای بکند کافر میشود و خداوند در همین کتاب فرموده که تاویل
از او کسی غیر از خدا و را آنچه در علم پیدا کنند بعد از آنکه اید افضل کردن بنا میکنند از برای خود
کفر و تفسیر کردن و توقف دارند که از ایشان قبول کرده شود خلاصه راب ما اینست که تفسیر قرآن باید
تبعیلم اهل بیت سلام الله علیه باشد و آنکه شود توهم که از استدلال قوا عد مسلمین است یعنی مشبه ال محمد
باید همین طوری باشد که بکشد که قوا عد خلاصی از کتاب ما نیست و تحقیق و قول تو نباشد خلاصی
است تفسیر ابراهیم چنانست که در بخار و برهان نقل نموده اند از حضرت امام حسن عسکری از پدر بزرگوار
که انا اراده دارم بعد یعنی بیکم اراده دارم برای گفتا و قریش و بعد از آنکه سوال کنی از رسول خود آنچه را
که اقتراح میکنی از ایاات اینجا است که نمیدانید یا دران صلاح شماست یا فساد شما چنانکه
سوال کرده شد موثقی از پیش و اقتراح کرده شد بر او بعد از آنکه گفته شد باو که ایمان نمیاورد
بنو نا اینکه به یمنم خداوند و اشکافش گرفت ایشان را صاعقه و هر کس بدل بکند کفر را با ایمان بکند
ایمان نیاورد و نزد مشاهده آنچه افتاح میکند از ایاات با ایمان نیاورد و هرگاه بفهمد اینکه نیست
از برای او اینکه اقتراح بکند و اینکه واجب است بر او که اکتفا بکند بآنچه خداوند ادا فرموده اند لا ین
وذا حق فرموده از ایاات بیان پس بدل کند کفر را با ایمان باینکه عباد بکند و ملتزم نشود بآنچه قائم را

پس تحقیق که کراهت است از راه مستوحط است طریق قصد که مؤدی بسوی جنانست و
سلوک کرده در راه که مؤدی بسوی نبوتانست فرمود امام که خداوند فرموده ای بخواه با ابراهیم
داوید بلکه اراده دارم باینکه سوال کنی در سول خود مان را و این در وقت بود که در نفر از یهود
فصلکند و اواراده داشتند که بکنند و سوال بکنند و از چهره های که اراده داشتند
تفتیکید پس این اعرایه اند که کوپا پیش میافزاید بر او که عیسا خود را بر شانه گذاشته بود و
سربسته بر عصا و بچند بگوید که در میان چوب بود که از او پر کرده بود که تمیز است در و چیت و عرض کرد که
یا محمد جواب بده مرا از آنچه سوال میکنم پیغمبر فرمود یا ابا العزیز اینجا عذرتی سبقت بر تو گرفته اند از
میدان ایشان که اول جواب ابراهیم علیه السلام را در جواب از او پرسید که میگوید من تو را
پیش از این که از اعراب عرض کرد مطلب بگویم هست حضرت فرمود که آن چیست عرض کرد یا ابا العزیز
بر من خود نشان و این پس که تو چیزی بگوئی که انا با تو موافقت کند و تصدیق تو را بنماید تا اینکه
هر دو را اندین خودشان بگردانند و من بمثل این قناعت ندارم بلکه قناعت ندارم با هر یقینی تا
آخر حدیث شریف که خلاصه اش اینست که شخص علی بن ابیطالب را ندا فرمود و فرمایند انا نمود و بعد
از آن سو سواری که اعراب در جواب داشت سخن در آورد و شهادت بر مسالک آنحضرت داد و اعراب و یهود
هم اسلام آوردند و بعد از آن خواهرش فرمود که سو سوار و اها کند و عرض او را از خود سو سوار بگوید
و سو سوار آن سخن را نشان داد که دران وجه معتدیه از نظر موجود است و منافقین سبقت گرفته که
تقدیر بر اینند و افعی انا را بگردانند و بعد از رسیدن اعرابی سخن در آمد و تفصیل
حال گفت و تقدیر از اشیای خود خلاصی را ملاحظه کنید که اولی اینست از قبیل همین ایاات که حضرت متع
موجب بود تا آنکه سوال بخواه از امری بوده که صلاح ایشان دران نبود مثل اینکه سوال بفرمایند
از روت خداوند بود که اولی ممکن نبود تا آنکه بپایان اندازد از نور خداوند که ظاهرش با ع
هلاکت انا کردید و پیش از این بیان مطلب گذشت و اگر بندگان خواهش مجری بکنند که صلاح
ایشان دران نیست بر پیغمبر نیست که اجابت کند و از آنجا و نیز شاهدان را آوردیم و هم
چنین در سوال از روت باز مخصوص روایت شده است در کتاب البیّن از قبیل امام که پیغمبر
فرمود بعد از آنکه از امیه فوقی که عرض کرد و انا فی بالله و الملئکه قیلا تا اینکه با ما مقابل باشند
و انا را مقابلند که پس بد رسیده که این از خالی است که محفی نیست بد رسیده که پرورنده من عز و جل نیست
مثل خلوقین که باید و برود و حرکت بکند و یا چیزی مقابل شود تا اینکه او دده شود باو پس تحقیق
که سوال کردید با این حال را و این است و چنان نیست که این صفت نهایی صغیر متقوصه شماست که
می شوند و می بینند و می دانند و می بینند شما را از چیزی و نه از احدی بعد از آن بوجوه

ظاهر

ظاهر جواب فرمود که حاجت بطول نیست و مطلب این است که التماس فرمود در کار باطل و دیگر آنها
 خواستند که ممکن نبوده و نیست و اجابت کرده نمیشوند و ادا و انجا از این محکمت و اسباب
 شهر نیست و صلاح نرنگانی خلق بدان هست مثل اتفاق خب و حقا و امثال آنها هیچ مانع
 از این نیست و از این قبیل را در بخار نقل کرده است که چهار هزار مجر مجاور از آن حضرت دیده است
 که در هر روز از آن حضرت غوطه اندیش ملاحظه که از این چهار هزار چهار صد یا چهل یا چهار روایت
 اهرم صحیح نیست کمال انصاف است و حال اینکه حضرت صاحب الامر فرموده است که لا عدل الا من
 موافق الشکک بخار و بیعتنا اثنائنا و قد عرفوا باننا و ضمیر ما و بخرایا الهم خلاصه این
 قضیه که بعد از این است که در کتب اهل اهل بیت و ادوی از شیعیان و شکر خود دست برد
 و اگر داری که پس خود را کار بکتاب است ایشان و اما بعد دیگر که نقل کرده است و قال الذین لا یجتر
 فولا یکن الله تا آخر قصیدان نیز از تفسیر این سابقا نوعا معلوم شد و اما آنچه منضم در این مقام
 از کلمه نبی است که شایسته قلوب ما استنباط کرده که میگوید صریح است در اینکه شجره اقبال بکثر است
 و شجره اعراض بکثر و احوال و احوالشان در هر زمان مشابه است و مقصود او اینست که رجعتی
 که در احیان فرموده اند باین صورت است بکند و بعد از این شاید بیان آن مفصل اینها بطول بیان
 قسم که او فهمیده اند باین و بر فرض که در افراد کفار بعضی بعضی جزئیات شبیه باشند
 بطور کلی نیست چگونه و حال اینکه خداوند در شان ایشان میفرماید تمییم جیبا و قلوبهم شی
 ذلك باقیهم قوم لا یستحقون و میفرماید فقیه الذین انبغوا من الذین ابتوا و اول العذاب و قطعت
 بهما الا سباب و قال الذین ابتوا لوان لنا نکره فنقبرهم کما یبغوا و اما تامل که بهر هم الله عالم حشرات
 علیه و ما هم بخارجین من التارود را خیار فرموده اند که مراد از شیوعین و تلبیس ظلم اند و اشباح
 پریان و کمان و سگان و هم جنات متقدر باغهای مردان خداست و علت این است که ایشان بعضی
 مؤمنین صاحبان عقلند و نظر ایشان بخدای واحد است و بر فرض همین مطلب است که در بیان
 کفار و قوم ذلک باقیهم قوم لا یستحقون و معذلک اگر اهل ادراک و معرفت حق اینها را هم ملثف
 بشو که حضرت علی علیه السلام در صفه نفس قدس که نفس افلاک است میفرماید موادها النابیات العقله
 پس اناسی که مؤمنین هستند چنانکه فرمود عن الناس و شیعینا اشیاء الناس و سایر الناس
 فتناس مواد ایشان نابذات عقلیه است و صورت ایشان از علم و عمل ایشان است که اشاره بار
 فرمود که ان الله خلق المؤمنین من فوده و صبغهم فی رحمته پس اگر چه ماده کل از نابذات عقل است
 و در صورت اختلاف دارند زیرا که علوم و اعمال ایشان مختلف است و نوع علم او در مافی قلب سلما
 لکفره پس اگر چه ماده کل از نور عقل است و بواسطه اختلاف محال از عقل است که یکی از ایشان

رجعت دیگری باشد بلکه لابد باینکه سلیمان با علم و عمل خودش برگردد و طوری که انکار نکند از نفس خود
 چیزی را خلاصه این مطالب از فهم اینجاست و دو دوازده و برای آنکه اهل ادراک اندا شده و در امر
 ایشان مشبه نشود و آثار و اید دیگر ذکر کرده و تائید این مطلب که ایشان کرده نموده در اینجا بسیار
 فرموده اند که سراسر این است که اینجاست و اخی شدند بفصل سابقین خودشان از آنچه خداوند فعل آنها
 را نیست باینها داده و تائید اینست که اینها بینه همان جماعت اول بودند که رجعت کرده بودند چنانکه در روایات
 نقل نموده است از حضرت صادق علیه السلام که خدا لعنت کند قدری را و لعنت کند خواجه را و لعنت
 کند مرجه را و لعنت کند هر چه عرض کردند که اینجاست و اینک میفرمود و این جاعل او در مرتبه اینجاست
 میگویند که قتل مؤمن هستند و باینها ای ایشان الهود است بخودهای مانا و زقیات باینست که
 خداوند حکایت فرموده است از قومی در کتاب خود شری قومی از رسول الله قوله فام قتلوه هم ان کتم
 فرموده باینها و قاتلین یا ضرسا فاصله بود و خداوند ایشان را ملزم بقتل فرمود و بیست و شش
 ایشان باینها کوه بودند از این قبیل چند حدیث و او در حدیث بیست و شش و اذن قتل اینها با ایشان
 نه از اینها نیست که اینها هانها باینست که رجعت کرده اند و مسلم است در میان عرب و عجم که هرگاه بکفر از
 حاضر کسی را بکشند بیست و شش خون باینها میبندند و بهر یک ایشان که خطاب میکنند میگویند
 شما قاتلین کشید و این از جهت رضای است که اهل این قبیل باین دلیل دیگر دارند بلکه در احکام
 بجهان انتساب ظاهری گاهی احکام جاری میشود مثل اینکه در قتل حکم شده است و هم چنین در
 و در قتل ظاهری باینها قتل کرده اند و حال اینکه این احکامی که هستند بلا شبهه رجعت باین دلیل دیگر
 بلکه از اخبار اهل حق میسر که اگر کسی در مشرق عالم علی بن ابي طالب کشته و ضریب کسی را باشد جزای اینجاست
 برای او نوشته میشود و اینها همه از باب تائید اینست که باین دلیل بگویند و چون
 در این مقام از بجهان اشاره گذرانیده است ما هم تفصیل نمیدهمیم و اگر در مقامی او تفصیل داد
 ما هم مطلب بجز و قوه خداوند شرح میدهمیم تا واضح شود و باز بر میگردیم مصنف بطلب
 اول خود و آیات دیگر که میگوید از جمله باینکه اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء
 فقد سألوا موسى اکر من ذلك فقالوا ان الله جهره و تفسیر اینها را از اخبار اهل محمد علیه السلام
 بخصوصها دست نیاورده ام اگر چه از تفاسیر بیکه برای سایر آیات فرموده اند نوعا بر او معلوم
 میشود و در جمیع البیان اقوال از معتبرین در این باب نقل کرده یکی اینکه استوا کردند بحدود که
 نازل میکند بر ایشان کتابی از آسمان که مکتوب باشد هم چنانکه توبه مکتوب بود از جانب
 خداوند در الواح و این منقول از محمد بن یزید و سکا است و دیگر اینکه سوال کردند که نازل کرد
 بر رجال از ایشان مخصوصا گاهی که امر بکنند و آنها خداوند ایشان را بصدیق پیغمبر و معصی

او و این منقول از این جمیع است و بطریق همی با اختیار کرده و در بکار اینک سوال کردند که نازل بکنند
ایشان کتابی خاص با ایشان و این منقول از قتاده است و حسن گفته است که این سوال را از وی
فتحت و فتح نمودند در طلب معجزات نبیانه ظهور حق و اگر چه استر شاد سوال کرده بودند از وی
عناد خداوند با ایشان عطا میکرد تا آخر این طریقی ذکر کرده و عرض میکنم که سوال ایشان هم شبیه
است بسوال عبد الله بن ابی ایهبه که فرمود پیغمبر ما و اما قول تو یا عبد الله او ترقی فی التکلم
بعد کفنی و لی نو من لوقبل حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه ای عبد الله معبود بهر اسمان مشکلم است
از نزول از آن و هرگاه اعتراف کردی بر نفس خودت باینکه تو ایمان نیادوی هرگاه من بالا بروم
پس هم چنین است حکم نزول بعد کفنی حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه و من بعد ذلک لا ادوی
او من بلک الا اومن پس تو ای عبد الله مقرب باینکه عناد داری با حجتی که از خدا بر تو قائم شود
دوای بر این نیست مگر اینکه خداوند تو را نادید کند بر دست او ایشان از قیام امثالک و زبانه
تا آخر حدیث شریف و از این فرمایش ظاهر میشود که بعضی سؤالات را هم که قول نمفرمودند از باب
فتحت سائلین و عناد آنها بودند از باب محال بودن زیرا که معاند هر چه از آیات بهر بید قبول نمیکند
پس شری مرتب بر نزول است نمیشود مگر شدت عذاب سائلین و رسول خداوند در جهنم لعلین بود
و محال است که عذاب قوم را از یاد کند چنانکه از اول همین حدیث شریف ظاهر میشود و بعضی
فقران آن که دلیل این مطلب است سابقا نقل شد خلاصه پس اجابت نمودن سوال ایشان از این باب
بوده و سایر اسراری که خود میدانند نه از باب عجز و حال اینکه آوردن کتاب و اتو خود مقرب که داب
همه اینها بوده است و کتاب مکتوب هم امر تازه نیست زیرا که موسای پیغمبر آسمانی طو و او رد و الواح او
زیر جبهه بود از جنت که در دلو علم ماکان و ماکون بود و اتراد و میان حجره در دین پنهان فرمود و چنانچه
از اهل بمن که خدمت پیغمبر میسر رسیدند بران سند عبود و گردند و سند شکاف الواح نمایان شد
انها را برداشته خدمت پیغمبر آوردند و آن حضرت بحضرت امیر داد و در زدن اتمه ماصلاوات
علیهم است پس اینهم امر محالی نیست که خارج از دایره نبیانه باشد ولی حکمتها و جهات دیگر است که پیغمبر قبول
نفرمود که برای آنها ظاهر کند و از جمله اینها است و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملک لقتضی
الامر ثم لا یظنون و لو جعلناه ملکا یجعلنه رجلا و للبعنا علیهم ما یلبسون و در کتاب البین نقل
فرموده است از پیغمبر امام بعد از نزول ایه میاد که فرمایشاتی فرمود پیغمبر و از جمله این بود که
فرمود و اما اینکه میگوئی اگر تو پیغمبری ملک با تو بود که تو را صدق میکرد و ما او را مشاهده
میکردیم بلکه اگر خدا میخواست که بنی لبوی ما بفرستد هر بنیه ملکه را میفرستاد نه بشری و اما
ما پس ملکه را مشاهده نمیکند و حواس شما بجهت اینکه آن از جنس این هواست مدد نمیشود و اگر بالفرض

مشاهده بکنید و با اینکه زبانه بشود در قوت چشمهای شما هر بنیه خواهید گفت که این ملک
نیست بلکه اینهم بشر است بجهت اینکه اگر نباشد ظاهر میشود برای شما بصورت بشری که با فرستادن
ظاهر خواهد شد تا اینکه سخن او را از او بفهمید و خطاب و مراد او را بشناسید پس با اینحال
چگونه صدق ملکه را میدانید میدانید که هر چه میگوید حق میگوید بلکه اینست و بر
این نیست که خداوند فرستاده است بشر را و ظاهر فرمود است بر دست او معجزات آن چنانی را
که نیست در طبایع بشری که دانسته اند ضمنا بر قلوب ایشان از این دانسته اند بجز خودشان از آنچه
آورده است از این باینکه آن معجزه است و اینکه این شهادتی است از خدای تعالی بصدق از پر
نبی و اگر ظاهر شود از برای شما ملکی و ظاهر شود از برای شما بر دست او آنچه بشر از آن عاجزند
نیست در آن آنچه دلالت بکند شما را اینکه این نیست در طبایع سایر اجناس از آنکه تا اینکه این
معجز شود یا یا نبی بپند که هر غایب که میسر ندان از آنها معجز نیست بجهت اینکه از برای آنها اجناس است
که واقع میشود از آنها مثل طیران آنها و اگر ادعی طیران کند مثل طیران مرغها این معجز خواهد بود
پس خدا تعالی اسان کرده است بر شما امر را و قادر داده است از طریق دیگر قایم بشود بر شما حجت را و شما
افتراح میکنید علی ضعیف اینچنانی را که حجت در آن نیست و از قریب روایت نموده اند در قول
خدا تعالی و ما منع الناس ان یؤمنوا تا آخر گفت که گفتند که اگر خداوند نفرستد لبوی ملک
و این فرمود خداوند که اگر ملک بفرستیم و ایمان نیاورند و اینها را خواهند شد و اگر ملک کرد
و بنی بودند که راه میرفتند در راه آنکه مطمن بودند هر بنیه ملکه را ایشان رسول میفرستادیم
نما شد حدیث شریف پس بیاین که هر چه آنها اقتراح میکردند و پیغمبر است اجابت نمفرمود بجهت
اسراری چند بود و در هر جا ضعیف است که معجزات دیگر ظاهر کرده ایم که شاهد صدق ما
باشد و این جماعت بجهت قاضی که متشاهی دست بیاورند که پیغمبر قبول اقتراح امت را
نفرموده انوقت مدعی بشوند که معجزات و تفسیر بکتاب بوده و حال اینکه اگر مختصر بجهت کتاب هم
باشد بطلان آنها در دعوی خودشان ثابت میشود علاوه بر آن که معجزات دیگر در خود کتاب
هست که اشاره بانها شده پس اینهم که الحی الله دلیل مطلب آنها شد و از جمله اینها است
و لو انزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلسوه باید هم لغال الذین کفروا ان هذا الاصح من بین و اینهم
هم دلیل فتحت آنهاست و دلیل محال بودن بر این نیست زیرا که در باره موسی فرموده است و
کتبنا له فی الاواح من کل شیء موعظه و تفسیرا و سابقا تفصیل الواح را که حاصل حدیث
بود عرض کردیم پس معلومست که ممکن است طلب و اگر خداوند بخواید نازل میکند و کله لوه
بجهت امتناع استعمال میشود نه مراد امتناع وجود نیست بلکه امتناع از جهة مخالف بودن با حکمت

و مصلحت است زیرا که اگر ممکن نبود برای موسی هم الواح نازل نمیشد و از جمله این آیات است
وقالوا لولا نزل علیه آیه من ربه قل ان الله قادر علی ان ينزل آیه ولكن اكثرهم لا یعلمون و يقول
الذین كفروا لولا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله فضل من يشاء و هذا الله من انبأ الذین منوا
ونطعن فادعهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب وقالوا لولا نانبنا بآیه من ربه اولم نأتهم بآیه
ما فی الصحف الاولى وقالوا لولا انزل علیه آیه من ربه قل انما الا یات عند الله وانما انا نذیر مبین
لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر ولكل قوم هاد ما انت الا بشر مسلمات بآیه ان کن
مر الساعده من چون سخن در این آیات نوعاً یک شق است همه را با هم ذکر کردیم و بدانکه مراد از این
آیات که سوال کرده اند که چرا بر تو نازل نشده است مراد مثل مانند آیه است که بر قوم عیسی نازل شد
و نافع آیه است که بر قوم صالح فرستاده شد و امثال اینها که خداوند بعد از عذاب میفرماید که اگر
بعد از نزول آیه ایمان بنیاورد بدهر این بر شما عذاب نازل خواهد شد چنانکه در برهان نقل
نموده است از علی بن ابراهیم از مصطفی در ذیل آیه اولی که فرمود عذاب من بعد از آیه هرگاه آمد آیه
بنیاورد در دهان می شود و شاهد این نیز از خود قرآن ظاهر است یکی آنکه میفرماید در سوره
عدس لیسجلونک بالتبیت قبل الحن و قد خلقت من قبلهم لثلاث و ان ربک لیز و محقره للناس
علی ظلمهم و ان ربک لشدید العقاب و یقول الذین كفروا لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر
ولکل قوم هاد و تفسیر آیه اولی چنانکه در برهان از حق روایت کرده است که عجیب میکند
پیش از این که مراد رحمت است و تحقیق که گذشته است پیش از ایشان عقوبتها و بدیهه است که برودند
تو هر آینه صاحب مغفرت از برای مردم یا وجود ظلمات و بدیهه است که برودند قضا عتاب
شد بد است و میگویند آنکه کافرشده اند که چرا نازل شد بر او آیه از جانب پرورنده اش این
و جز این نیست که توراتانده و از برای هر قومی هادی هست و مراد از هادی آنکه چنانکه
در برهان از اخباری چند نقل کرده خلاصه که ظاهر است که این آیات مؤلفه اینها نیست
است که لا زمه آنها عذاب اگر ایمان بنیاوردند مثل نافع که بر قوم صالح فرستاده شد چنانکه خداوند
در سوره نوح اسرارش میفرماید و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون و اینها
نموده اند مفسر فظلموا بها و ما نرسل بالآیات الا تحویلاً و در تفسیر این در برهان از حق علیه
الرحمه نقل کرده است آنچه حاصلش اینست که اینکه ما اجابت مؤلف قریش را ننمودیم بجهنم ان بود که
اگر میفرستادیم بسوی آنها آیه ایمان بنیاوردند بان هلاک میکردیم آنها را پس از اینجهت ناخیر از خیم
از قوم توایات را و میسند ما در این آیه میباید که در چیز است اول اینکه معلوم است که آیات مؤلفه
از همین قبیل آیات بوده که لا زمه آنها عذاب بوده است و پیغمبر را نمی میداد عذاب باشد تا اینکه

حرف

حضرات انکار میفرمایند و نه از همان پیغمبر خاتم سوره و آیه ظاهرین صلوات الله علیهم دارند بلکه باین همه
اینها را منکرند و ملاحظه میکنی که خداوند بصریح فرموده در این مقام و آیه ای دیگر باینکه نافع بر نمود
فرستادیم پس نوع آیه وجودش ثابت است و بتبصیر نبیانی که شهادت قرآن صاحب آیه بوده اند
مثل موسی عیسی و غیر ایشان نبوت خاتم ثابت میشود علاوه بر آنکه بصورت همه مسلمین خاتم
خودش صاحب همه آیات بوده است حق آنکه نافعهای چند هم بیرون آوردند باینکه مثل نافع
صالح که مدتی زینت بکند نبوده خلاصه و نیز این آیه میباید که ذکر کرده است ما انت الا بشر
مثلاً فانت بائنه ان کن من الصادقین مخصوصاً حکایت از قوم نموده است که صالح گفتند و خداوند
بلافاصله از قول صالح نقل میفرماید که قال هذه نافع لها شرب و لکم شرب يوم معلوم پس پسین که
خود آیتند و آیه دلیل است بر اینکه آیه آورده شده و این مرد بیل آیه را ذکر میکند و دیگر را ذکر
نمیکند که بر عوام مشبه میکند که آیه نبوده است و در برهان نقل نموده است از حضرت صفیه
هم آنچه حاصلش اینست که خداوند وحی نمود صالح که صالح بگوید ایشان که خداوند قرار داده است
از برای این نافع شرب و روزی که تمام آب را او بخورد و از برای شما شرب و روزی که شما شرب
نافع باشد تمام آب را بخورد پس قوم میدویدند و شیدند از او باقی نماند و کبیری مکرانیکه از شرب
نافع بخورد در آن روز و همینکه شام میشد و صبح میکردند بر سر آب میفرستادند و از او آب میخواستند
و نافع بخورد و مدتی بر این منوال گذشت تا اینکه بخل کردند بر نافع که چرا آب را بخورد و انواعه
کردند و خداوند بر آنها عذاب فرستاد چنانکه در کتاب مجید خود فرموده و یاتوم هذه نافع الله
لکم انی قد مرها ناکل فی ارض الله ولا تسوها بسوه فیاخذکم عذاب قریب فحقروها فقال تمقو
فی دابکم ثلثه ایام ذلک و معذرتهم و یکنون فیما جاء امرنا بختنا صالحاً و الذین امنوا مع برحمتنا
ومن غری یومئذ ان ربک هو القوی العزیز و اخذ الذین ظلموا الصبحه فاصبحوا فی ديارهم جائعین
کان لم یعنوا فیها الا ان لمود کفر و ادبهم الا بعد الموت پس ملاحظ کن که اول آیه باینجهت که بر
صالح نازل شد و پیغمبر از او نقل فرموده و مشهور خرافات حضرت را که اینها همه تاویل و اوهام
که جهال بهود و تضاری و قریش از تاویل چه میفهمند و اگر این آیات بجهنم ظاهرین باشد بود
و بر آنها نازل شده بود هر آینه نکذیب پیغمبر را میکردند که هم چنین آیه برود که در حجاب و دروغ
میگوئی پس ضد حق افتاد است بر اینکه بجهنم وضع ظاهر این آیات دیده شده بود و هر خبر
داشتند و هم چنین مانند بنی اسرائیل بجهنم منوال بود و حضرت عیسی با آنها خبر داد که اگر ایمان
بنیاوردند عذاب میشوند و خداوند حکایت فرموده از این امر آنکه میفرماید در سوره ملک
اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل ننبطع ربان بنزل علینا مائدة من السماء قال اتقوا

الله

الله ان كنتم مومنين قالوا انهم ناكل منها ونطعمن فلونبا ونعلم ان قد صدقنا ونكون عليها
من الشاهد بن قال عيسى عليه السلام ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيدا لا ولنا
واخرنا وانه منك وارزقنا وانت جبار از قين قال الله اني منزلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فاني
اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمين ودر برهان اخباري چند در تفسير ايات شريفة نقل
نموده است كه مانند برایشان نازل شد و برنجها از طلا و نخل بود و الوان از غذا بران بود يا
هفت يانه قرص نان و گوشت پاكوشت ماهي با خنثي و ايات و شاي كه حبيب باشد و پاك
مناقاني باهم ندارند و حضرت عيسى بر آنها شرط فرمود كه تا دم كه خيانت نكنند و تكبر نوزد
باقی بمانند و نامدني كه بود هر روز جمع ميشدند و بخوردند تا اينكه پير ميشدند و جيت
انها چهار هزار نفر متجاوزند كه بخوردند تا اينكه تكبر كردند بزرگان و اغنياء آنها و گفتند كه نبي
كذابيم سفله ما از آن بخوردند پس مانند بالادف و آنها منع شدند بصورت قره و خنثي و غذا
كه اين قسم ايات بر حسب عك خداوندند لازم آنها عذاب است اگر كفران بكنند و پيغمبر خاتم
چون رحمة للعالمين است قبول اينگونه ايات را نقرموده و شاييد كه علت اينكه عذاب لازم
انهاست اين باشد كه ازاين قبيل ايات چون دوام داشته و جزو برکت آنها هر روز بخلاق
ميسرسيده و علاوه كه حقيقت پيغمبر هر روز بهر فرد فرود ظاهر ميشد و اگر كفران بكنند البته
تفاوتش با اياتي كه اجابا بروز ميشد و مرتفع ميشود كه خواهد بود و هر قدر تخرجه تمام تر
يشود و خلاق كفران بكنند استحقاق عذابشان بيشتر خواهد شد و اكو بگوئي كه قرآن كه از
همه اينها ادوم و اشرف است و جامع حق هم كفران كرده اند چرا باعث عذاب نشده گويم يك جهت
همانست كه سابق ذكر كرده ايم كه عوام انظار و بكم از مثل مانده و ناهه امرالجار را نمي فهمند و تخرجه
ايشان تمام ميشود از مثل قرآن نميشود و چرا كه نمي فهمند وجهه ديكر اينكه خداوند فرموده مالاكان
الله معتد بهم و انت فهمو مالاكان الله معتد بهم و هم لم يتعصروا پس بوجد پيغمبر در زمان
خوش و اوصياء ان حضرت در زمانهاي خودشان در ميان خلق و هم چنين بوجد مستغفرون
از مومنين است كه خداوند مهلت ميدهد و عذاب عويي تا كنون نقرشاده است و صاحب
الاحرام هم كه از نظرها اينها است موافق اخبار و در ميان مردم راه ميرود و كام بر فرشتهاي ميبرد
نهان او را نمي شناسند و بيوكت ان وجود مقدس است كه خلق اساتيفي دارند علاوه بر اينها
كه بار هم بالقبيل بلاها زباده شده است و جبران و بركات از عالم برداشته شده و نيت اينها
مكروزي اعمال خود خلق نمود با الله بالا غصام بجله من سوانه باري پس قبول نشدن ان
قسم ايات از باب ترحم بر خلق است و مكر و مپشو كه بچه نادان يا حليل ناخوش از پدر و طبيب خوا

چيزها ميكنند كه صلاح آنها در آنها نيت و منعشان ميكنند و آنها از جهالت عمل برنج يا عجر
فقدان ميكنند و چنين نيت بلكه صلاح آنها را در عطا نبي پيئند و محض حفظ صحت خود آنها منع
ميكنند باري و نكنند ديكر باز در منع ايات هست كه مشركين و كسانيكه دعوت با هوا و خود ميكنند
ملتفتان نكنند نيتند و اين اعظم هر جهالت است و ان پيئند كه پيغمبران مبعوث شده اند بجهت
اينكه خلق را دعوت بنوچد كند و ايشان را از خود پرستي برهانند تا اينكه با باشد كه محض اينكه ان خبر
خواهش ميكنند كه اين پياد و بدون مهلت از ايشان قبول كنند و هرگونه اي كه خواسته اند از هر
قييل خواه از چيزهاي باشد كه حجت در آنها نيت مثل باغها و مزارع و چشمه ها و مالاكانه اغنيا
در آنها با او شريكند يا از چيزهاي كه صلاح خلق در آنها نيت و اسباب هلاك آنهاست مثل
ناقه و مائدة و سقوط اسنان و نزول جاره و غير اينها يا از چيزهاي كه محالست مثل ذهاب و جوي پرورد
يا چيزهاي كه خلاف حكمت است مثل مدني ملئكه يا غير اينها اگر پيغمبر قبول كند البته خلق خود
خود قاتل بالوهيت ايشان ميشوند چنانكه با وجود اينكه سچها كودند كه اين شبهه را از دل خلق
بيرون بكنند معدك در باره عز و عيسى حضرت امير چيزها كفتند و مدعي الوهيت شدند
اينست كه انبياء خداوند و ائمه هدى امچه را كذا ايات مسوله خارج از حكمت است يا از امكان بيرون
است كه عتبت شمرده و بلكه مسؤل آنها را اجابت نميكنند و امچه را هم كه سر در ان نيت بوضعي اظهار
انرا ميكنند كه مردم علاوه بر پيئند كه امر دست خداست و ايت از جانب پروردگار است و خداوند
مخاطب و ايشان دستور العمل داده ان الله قادر على ان ينزل بقره و فلان الله فضل من يشاء و بعد
الب من اناب و قل انما الايات عند الله و من جعل انما العقبه و امثال اينها تا اينكه خلق مدعي الوهيت
در باره خود انبيا شوند و علاوه بر اين سابقا حدسي از حسن بن روح ۴ نقل كرده ايم كه علت اينست
انبياء و اوليائيه ها همين است كه دفع شبهه اول خلق بشود و ادعای الوهيت در باره آنها نكنند و
شاهها حالت خود را چي پيئند كه اگر بقدر يك شيبه باز فرتكي كار از دستشان برمي آمد با وجود اين
دعويها كه دار بدر البته خود را چي نمي كند و اعمال عجيبي خود را ظاهر مي كند و از نا پيداي خداست
و بركات وجود مبارك حضرت صاحب كرامت صلوات الله عليه كه بقدر يك حقه بازا ايتي هم كار نمي كنند
بيكند و الا يا هزاراب و نايابا ظاهر مي كند بد هيئت كه خود را الحمد لله عاجز بد بد از ده هزار عجز پيغمبر
ائم اطهاره كه پيش ظاهر شده و الا ان از قور مظهر ايشان در بد ميشود چشم ميوشيد و منكر ميشويد
و متعك باين ايات ميشويد كه خود آنها اعظم دلالت بر اينكه انبياء صاحب ايات بوده اند چنانكه از
صريح آنها ايات مقدمه و مؤخره افشا و انبي و هم عرض همين است كه شاهها از امهال و اسند مزاج پروردگار
غافل شده از هم كونه دعوي مضايقه نمي كنند حتى دعوي الوهيت چنانكه بعد از اين ذكرش خواهد آمد

اشایه سیر تمام و اتمه مائه از این دعوی یاد داشتند بلکه حضرت امیر انبیا که مدعی این امر و دانه او شد
قبل و ساند و از همین جهت اقرار اساق که مردم میکردند و معجزات هم از اجابت تقصیر نمودند مگر هر چه معجز
میبودند چنانکه اختلا عدل و ثقات پاست از این مطلب ولا عذر لا مدعیان و انبیا فی الشکوک فیما
برو به عنا شانی از خود و دعوی که اول کتاب کردی و لا بد اهل بیت سلام الله راست میگویی شکلا
مکن و الا دعوی بیاطاف و از جمله این با ناست اول انزل علیهم من تیر فضل انما انبیا الله فانظروا انی سمک
من الشکوک قل لا اقول لکم عند خواتم الله ولا اعلم انبیا ولا اقول لکم ان ملک ان انبیا الله من انما یوحی الیه
لنوی لا یوحی الا من الله و انما یوحی الیه من الله و انما یوحی الیه من الله و انما یوحی الیه من الله و انما یوحی الیه من الله
ان الله و انبیا الله و انما یوحی الیه من الله و انما یوحی الیه من الله و انما یوحی الیه من الله و انما یوحی الیه من الله
بیهون قل لا املك لنفسی نصیلا ولا خیر الا ما شاء الله و لو کنت اعلم انبیا سکن من الخیر ما استوفی
المسود ان انما لا انک و بشیر الحق و یؤمنون ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم انبیا ولا اقول لکم
ملاک جواب ان آیات را فصل نموده است بجهت اینکه سلب علم غیبی از ائمه ما علیهم السلام بکند تا
اینکه پرده بر وجه خود نشان نبوده و الله کمال بی انصافی و بی دانی است که افسان با خودی
او خای سلام و ششم در صدد تحقیق حب کبری و پیغمبر و ائمه خود علیهم السلام بر آید محض اینکه
او خای ماست در بار هر خا اهل نادان بنماید و بی برای بدین عمل و اس که خود باطل است میشود
که خود را افسار کرده دست هر خا اهل نادان بدهند که محو طرف میخواهند بکشند و انهارا در میانه
بیانند و هیچ برای برای ایشان بالا از همین نیست و بیاید و ذکر که متوجهین از انبیا نبوی
بجویند و از و گویند تا باین که کاش میشد بر میکشند و از متوجهین نبوی میباشند چنانکه خداوند
فرموده ان تیر الذین انبوا من الذین انبوا و الا العذاب و فطمت بهم الا سیاب تا آخر هر شریعه
خلاصه و البته از این باب خارج است از نوع نافی که مفر ما بد و اتمه مائه از این دعوی یاد داشتند
ان است که قسم خود در حق خداوند یا مینانند و قسم که اگر امد ایشان را بپایند ایمان بنیاد و ندیان
بگوای پیغمبر که با آن در نزد خداست و چه میداند این که اگر امد ایشان را بپایند ایمان بنیاد و ندیان
دعا و چه میداند ایشان را هم چنانکه ایمان بنیاد و ندیان اول مرتبه و ترل میبکیم ایشان را که در طاعت
خود مشرود باشند و در برهان از حق علی الاوجه فضل نموده است که مراد قریش هستند و از حضرت
باقر فضل کرده است که مراد از غلبه اینه است که فلو باینها منکوس شود و اسفل انما اعلم شود
و اعلم اسفل و چشمهای ایشان کو شود که هدایت دانه ببیند و مراد از اول مرتبه که ایمان بنیاد و ندیان
عمره و تومشاق است چنانکه از حضرت امیر و صادقهین فضل نموده است و بعد از آنکه ترجمه و تفسیر
انرا و انبی حال از تو سوال میکنیم که چه دلائل در این باب هست بر اینکه ایمان نازل نمیشود مگر اینکه

است آیات و در نزد خداست دلیل نیست که نازل نمیشود و نظیر این به سابقا ذکر شده است و جوابهای
باطنی و ظاهری داده ایم و جوابها هم در همین فصل گذشته و مختصر سخن اینست که هر چه خبر خوانش در نزد
خداست چنانکه فرموده و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم اگر بنا باشد که هر چه
عند الله است دیگر امکان نزول نداشته باشد پس علاوه بر آیات خارق عادت عادی یا هم نباید موجب
باشوند زیرا که خزان هم خبر در نزد خداست مگر شما کان کردید که مسلمان و مسلمین میگویند که شخص نبی
مستقلا باید صاحب ایت باشد که باین آیات در بر اینها میبکند اگر کسی اینقسم بگوید که یا لیه الله
مشرک است و باید پیش از طلب نبی توحید خود را درست کند بلکه ما میگوئیم که نبی را که خداوند مبعوث
میکند و بر پیغمبر مدعی نبوت میشود چون محمد است که با غواء شیطان مدعی نبوت شده باشد
خلوند تجربه خود را تمام فرموده و از آیات خود که عند الله است از دست و جادوی میبکند تا اینکه
این شهادت باشد از پروردگار بر اینکه از زبانیه است و البته اصل ایمان عند الله است و من عند الله
برخی منازل میشود و اگر غیر از این بود برای ایت دلائل نبود مثل اینکه در ظاهر ملاحظه میکنی که
اگر نشان و خا اهل سلطنتی در نزد هر خا اهل نبی بود حاکمی که از جانب سلطان مامور میگردد
میشد و نشان و خا اهل با خود داشت دلیل حکومت او نمیشد زیرا که هر کس انرا داد و اندام بعد
از انکه این نشان و خا اهل مخصوص سلطنت و هر کس را که او سوا فرزند بکند بعد از آنکه حاکم اسد
انها را با خود دارد معلوم است که از نزد سلطان آمده هم چنین است امر این آیات پس اگر انهارا
عند الله نبود حجتی در انها نبود و چون من عند الله است از انبیه حجتی است و باز در این مقام
سخن دیگر داریم و این نیست که بعد از آنکه خصم میباید و قسم بکند که اگر ایت او در دلیان میباید
و لو اینکه خداوند عالم است که اگر ایت هم امد ایمان بنیاد و ندیان و در و معذک کله از عدل خداوند و در
است که بدون ایشان ایت بمقتضای علم خود یا انهارا فتاد کند و دلیان انهارا منکوس فرماید
و چشمهای انهارا کو کند از بدن حق و اگر انهارا که در طاعت خود مغلوب هوای خود
باشند چنانکه در آیات بسیار شاهد این مطلب را خداوند ذکر فرموده و انبلا و افشان و امتحان امر
حق است تا اینکه نتوانند بر خدای خود اثبات ظلم کنند و بیان این مطلب را مختصر سابق بر این
نموده ایم پس حال است که بعد از ایمان و قسم انهارا و ندیان بمقتضای علم خود بدون ایشان ایت با انهارا
رفتار کنند پس البته ایت میباید و در و فوف نمیکند که ایت از کتاب باشد یا سایر آیات و بر آنکه خود کابر
هم مشتمل بر سایر آیات است چنانکه سابقا دانستی و اما ایلتی که در باب علم غیبی ذکر کرده و کان
کرده که ما اینها سلب علم غیبی از ائمه مائه میشود پس بدانکه از برای غیب معنیهاست بکمر نبی پیغمبر
میآورند و مراد از ان ذات خلوند است چنانکه در اخبار ال محمد علیهم السلام گاهی خداوند را با اسم غایب

خوانند و در این شبهه نیست که علم بذات خداوند برای احدی از اعاذل حق خاتم انبیاء است
بست و خداوند میفرماید که لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير و خود را
عرض کرده است که ما عرفناك حق معرفتك و عرض کرده که رب زدني فیک تخبرنا و خداوند فرموده قل
رب زني علی و این علم است که احدی متعین نمیشود مگر اینکه باطل میگوید و غیب بگوید
که مراد از آن چیزهایی است که هنوز از امکان بیرون نیامده و در تحت مشتمل بر دو کار است و اول آن
است چنانکه فرمودند که الغیب ما فی کون و التمهید ما قل کان و این علم هم مخصوص بخداوند عالم است
جل شأنه چنانکه فرموده ان الله عند علم الساعة و یقرئ الغیب و یعلم ما فی الارحام و مانند هر نفس
بائی از حق تعالی و این نوع علم مخصوص بخداوند عالم است چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند
و شامل علم همه اینها میشود و اتمه ما و پیغمبر اگر چه بسیار از اینها برای ایشان مکتوف است
و چون احتمال بداد آنها میدهند آنها را جزو علم خود نمیشمرند و اینست که در اخبار بسیار فرمودند
که لولا ان فی کتاب الله بحواله ما یشاء و یثبت و عندنا م الکتاب لا خیر لکم بکافران و ما یكون الا یوم
القیمة و ای چه بسیار چیزها که از این علوم خداوند با ایشان بومی و الهام خاص عطا میکند تا در مقام
حاجت تمام حاجت نمایند و ما بر ذمه خداوند با ایشان داده نمیشود شرط بداد برای او هست و اگر از
ان قبیل امری را بگویند اظهار فرمودند و بداد شد هرگاه آنکه ملتفت بداد است از سلب است که هیچ
در هر حال ایشان را صادق میدانند و اگر از سلب نیست بر او ظاهر میگردد بابت صدق خود
و آثار رفع شبهه او بشود و غیب دیگری هست که هر چه از چشمها پنهان است از گذشته و آنچه موجود است
انواعی میباشند و از این قسم چیزی نیست که علم آن در نزد اتمه ما و پیغمبر نباشد و خداوند اهل
از این است که تحقیق را بر خلق معیوض فرماید و امر اسما و زمین را از اینها داد و چنانکه در اخبار
فرموده اند حال که مختصر مطلب دانستی و رجوع میکنیم بایات و اخبار بیکه در این باب نازل شده
پس میگویم که اگر چه از این آیات هیچی استنباط نکنند که علم غیب بجه معانی از پیغمبر حق شود و نه
بازایان و اویم که دلیل اینست که ایشان علم غیب را از اهل بیت پس ملاحظه افکار ما باید کرد و
بعد ببینیم که این آیات یا صراحتی در این باب دارند یا خبر پس میبینیم که خداوند در سوره آل عمران
میفرماید و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یختی من رسله من یشاء و در سوره حج میفرماید
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبهم احدا الا من ارضی من رسله فانه لیس لکم من بین یدیه و من
خلفه و صد و در هر هان فضل کرده است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام از پدرش که او را
که مراد از من راضی من رسول علی مرتضی است که مراد از رسول است و از او است خداوند فرمود
فانه لیس لکم من بین یدیه و من خلفه و صد فرمود که قرار داده در طلب و علم را و از خلف و و صد

و ما یظهر علی غیبهم احدا الا من ارضی من رسله

و انک یعلم بکسر باد علم او را مثل اینکه مرغان را بدلهان میخورد و میبندد و میبندد خداوند
او را علم را با تمام او و صد یعلم از این است و بداند و بداند این که رسالت اند و رسالت پرورند خود
و او را علم بکسر علی با آنچه نزد رسول است از علم و احصا بکسر عدد هر چیزی را آنچه بوده و هست از دور
که خداوند در اخلق فرموده تا قیام ساعت از هر قنیه و ذلله یا خفی یا اندکی یا اتمی که پیش از این هلا
شدند یا بعد از این هلاک بشوند و چندانکه با عدل که بشناسد او را با اسم او و نسب او
و هر که میبیند پاک شده و چندانکه محذول شود که خداوند خازن با وضو و نرساند و چندانکه
منصوب که نفع ندهد یا وضو هر کس که او را نصرت کرده است و در کتاب البین فضل فرموده است
از عوالم از سلمان در حدیثی از امیر المؤمنین ای سلمان یا خواننده قول خدای عز و جل را جل
که میفرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبهم احدا الا من ارضی من رسله عرض کردم یا امیر المؤمنین
پس فرمود منم ان راضی از رسول افغانی که مطلع کرده است خدای عز و جل او را بر غیب خودش و منم
عالم از بانی و منم انک بیکه سست فرموده بر او سخنهای را پس بچیده است از برای او بعد و اتمام شد و
و شبهه نیست که او را هم بجه قسم در باره ایشان تفسیر میشود و در حق ایشان جلالست و خاصه
در حضرت امام حسن جاد میبود زیرا که ان بزرگوار است جنتی از رسول و مولای بزرگوار من
در خوابی قرآن فضل فرموده است و روی هذه الا یبطلک ایاغ الحائنه و اخبرهم الامام لان
الا ما لیس بصورة ظاهرة و اتمای صلوح غیب لافان و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن
الله یختی من رسله من یشاء و الخیر من رسول الله علی فان رسول الله اجنباه باری و ایانی که کلام
میکنند بر اینکه ایشان دارای علم غیب بجه آخر هستند و پیش از اینها است خداوند حضرت از هم
خطاب فرموده ان جا علیک للتاس اما قال و من ذریقی قال لا یزال عهد الظالمین فرموده من ذریقی
نور امام از برای مردم عرض کرد و از ذریقه من خداوند فرمود که عهد من بظالمین نمیبرد و در حدیث
فرمودند که اما من مخصوص شد بصیوة و خداوند در جای دیگر میفرماید یس للظالمین بدلا ما
اشهدکم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنتم فی حق الضالین عضدا بجه بداد است از برای
ظلم کنندگان بدل از خدا ایشان را شاهد و مطلع نکردم بر خلق اعدا و زمین و نه بر خلق خودشان
و من کما اکتد کان و اعضد خود نمیکردم پس ملاحظه کن که جزای ظالم این شد که علم افاق و نفس
از برای او نیست و از همین جهت امام نمیشود چنانکه در آیه فرمود زیرا که امام بجه هدایت است
انما انت منتم و لکل قوم هاد یعنی قوت رساننده و از برای هر قومی اما نیست چنانکه در اخبار
در تفسیر این فرموده اند و کبیه عالم بطرق آسمان و زمین و انقباضات نفوس نیست البته گواه کتدر است
نه هدایت کنند پس شبهه نیست که امام باید شاهد و مطلع باشد و فرمود بوم نبعت من کل امت

شود معذرتك و عند مقام الغيب بعلمها الا و بعلم ما في البر والبحر وما لا تقط من و لا لا بعلمها
ولا خفي في ظلمات الارض لا وطى لا ياب الا في كافي بين حاله ما انما مدى عرض ميكنم كدر برهان
نفل كوده است از حضرت صادق و از موسى بن جعفر كه مراد از كتاب مبين امام مبين است و خداوند
خود نصير فرموده و در قرآن و كل شيء احصيناه في امام مبين و چند بن حديث و در بيان و انبكه
كه مراد از امام مبين امير المؤمنين است و بر فرض كه تفسير يكاه بشود علم كتاب كاش در زواياش است
چنانكه فرموده علم الكتاب كذا والله عندنا و خداوند بفرموده ما لا يعلم الا الله و لا اسخون في العلم
و شبهه نيست كه علم كتاب در زواياش است و لا وطى لا ياب الا في كتاب مبين پس چه مانع است از
اينكه كه جميع خراش غيب در زواياش باشد و معذرتك خداست غايه الغيب و لا شريك له و
مثل اين يان كه مصنف نفل كوده ميتوان گفت كه خاصه خداوند در هر جا فرموده كه بگو كه علم غيب
زود خداست محض اينكه مردم بدانند كه اين علم غيبى كه از ان حضرت بر و ميكنم باقى است كه
خدا اظهار فرموده و زيرا كه ايت خداست كه شهادت بر صدق نبى مبدى هدى است خلق هيچ نكرد
كلية ايات حى نبى كه در هر جا مبين ما بد كه بگو كه ايات نزد خداست و در برهان و ايت نموده است
از علم بن برهانم و در تفسير ايه فل لا اقول لكم عندي خزانة الله و لا اعلم الغيب اينكه مراد اينست كه من
مالك خزان خدا نيستم و خودم بخودى خود علم غيب ندارم و آنچه ميگويم از نزد خداست كه بمن ميسر
خلاصه پس صادق قول ما و ملاحظه كن كه اگر چه علم غيب در ايشان بروز و ظهور دارد معذرتك
كله از خلاصه است و درست كه با ايشان عطا كرده و از ايشان ظاهر فرموده و اخبار و ايشان رسیده است
كه علم غيب در زواياش است و ايشان خزان علم خدا و بعضى از اخبار و ايشان تمام حجت ميگويم
در كتاب المبين از صادق نفل فرموده از حضرت مبين كه فرموده در خطبه كه من انكسب كدر زواياست
مفاتيح غيب كه نمى دانند اخبار بعد از رسول خدا مكرم من و از اخبار و از انحضرت در حديثى كه شرايهر
بجقيق كه بر كز پداست مرا پرونده من بعلم و ظفر و هراينه تحقيق كه و خود كردم بسوى پرورنده خو
دواره رفاده پس شناسانند بمون نفس خود را و عطا فرموده من مفاتيح غيب را و از فضل الخطاب
از حضرت صادق عليه السلام كه و الله هراينه تحقيق كه عطا كرده شد هم علم و لكن و اخيرين را پس مراد
از اخبار انحضرت عرض كرد جعلت فداك ايا در نزد شماست علم غيب پس فرمود با و و همچنان
مريم السلام اينچه در اصلا و جالاست و در خام نشاء و بچكم و سخت بد هيد سینه هاى خود را
و پيدا كنيد چيتم هاى خود را و حفظ بكنيد ثلوث ما بينم حجة خداوند در خلق او و سخت
ندارد مكر سینه هر مؤمن قوى كه قوت او مثل كوه هاى طامه باشد مكر باذن خداوند و الله
اگر نخواهم احصا كنم از براى شما هر خطا كه بر كوه هاى طامه است هراينه خبر مبدى شما و ايت

و زوشى مكر اينكه حقا قولد ميكنم قولد كردنى هم چنانكه انخلق قولد ميكنم و الله كه دشمنى
ميكنيد با يكديگر بعد از من تا اينكه بخورد بعضى شما بعضى را و اخبار با بپنهنى بسيار است و
ملاحظه كن كه علم با آنچه در اصلا و جالاست و از ان پنج علم است كه خداوند مخصوص بخود شمرده
و نيز از عوالم نفل فرموده است از حضرت صادق و در حديثى كه بمفضل فرمود كه كنه معرفت خمسة ال
عنا نيست كه بدانى كه ايشان دانسته اند آنچه را خداوند خلق كرده و اينكه ايشانند كه تقوى و خزان
اسماها و زمينها و كوهها و ريگها و درياها و دانسته اند كه چند ستاره در آسمان است و چند ملا
و كل اب در دياها و انهارها و عيونها و هر يكى كه ساقط ميشود از درخت مكر اينكه دانسته اند
و نيست حجة در ظلمات رهن و نه و طب و نه بالبي مكر اينكه در كتاب مبين است و ان در علم
ايشان انتهى و بدانكه ائمة ماست و ان بابنا عادي نقيبه لبياداشنه اند حجة انكه در كتاب المبين
از عوالم و ايت فرموده است از ابي المغيرة كه گفت من بودم و بچي عبد الله بن الحسن خدمت ابو الحسن
پس بچي عرض كرد جعلت فداك بدرستي كه ايشان گمان ميكنند تو علم غيب ميدانى پس فرمود سبحان
الله دست خود را بگذار بر سرم كه بخدا قسم باقى غانده مؤمنى در سر و بدنم مكر اينكه راست شد بچيد
فرمود نه و الله اين نيست مكر و ائمة از بغير سر تمام شد حديث شريف و ملاحظه كن حسن توريه
و زيرا كه اينكه ميگويم ايشان عالم الغيبند نميگويم كه پيش از بغير سر و پيش از او ميدانند بلكه هيولى
با و مبين است و بعد بائمة اظهارتم بقرينى كه از براى ايشان هست چنانكه در اخبار خود فرمود اند
و از كشكول شفا و خدا على الله مقام نفل فرموده است از سدير صبري كه بودم من و ابو بصير
و بچي براى زود و دين كيش در مجلس ابي عبد الله ناگاه بيرون آمد بسوى ما و غضب ناله بود
همينكه در جاي خود نشست فرمود عجب است از براى اقواميك گمان ميكنند ما علم غيب داريم
عبد الله غيب را مكر خداى عز وجل هراينه تحقيق كه خواستم فلان كسيز خود را بزنم و فرار كنم و خدا قسم
كه دود كدام يك از حيرات خانه است سدير ميگويد كه همينكه از جاي خود برخاست و داخل منزل شد
من و ابو بصير و مبين داخل شد هم عرض كردم جعلت فداك ميشنيدم تو را كه در امر چاره چنين
فرمودى و ما ميدانيم كه تو علم بسيار داري و نيست عبيد هم تو را بغير غيب فرمود ايسر يا انما نؤخذ
قرا و عرض كرد چرا فرمود ايا با فقه در آنچه خوانده از كتاب خدا كه قال الله من العلم من الكتاب ما لا يند
به قبل ان يند اليك طرفك عرض كردم چرا فرمود ايا ان مراد را شناخته دانسته كه چه بود در ترازو
از علم كتاب عرض كردم خبره مرا بان جعلت فداك فرمود بقدر قطره از اب در بحر اخضر پس چه قدر است
اين در علم كتاب عرض كردم چه قدر است اين فرمود چه قدر بسيار است اينكه نيست دهد
او را خفاى عز وجل بسوى ان على كسيز بله تو را با ناي سدير پس ايا فقه در آنچه خوانده از كتاب

خداى عز و جل نازل كنى يا الله شهيدا بينى بينكم ومن عنده علم الكتاب عرض كردم خوانده ام و
پس كه كه در نزد او على از كتاب هست فهميد تراست يا كه كه كل علم كتاب در نزد او است عرض
كردم نه بلكه كه كه در نزد او است علم كتاب سدر مكيو پس اشاره فرمود بدست مباركش شهادت
فرمود علم كتاب والله كل ان در نزد ما است تمام شد حديث شريف پس ملاحظه كن بينين كه چه از ايشان
محبوب ميشود و چه فدا رجاها اند كه اينكه بخوانند بسم الله كتاب در بوال محمد نمايند و حال
اينكه محكمات مان هم صريح است در علم ايشان بكل شيء و از توانا صاف ميرسيم كه اگر اقا فاني بناظر خود
بگويد كه فلا نكس كه مباد از تو چيز بخواند بگو ندادم ايا اين منافات دارد با اينكه ايشان او پرا ذائع
اجناس باشد و كليد ان در نزد ناظر باشد نه والله كه ابدامنا فاني نداد و زو كه آنچه د و ابناء
است هم مال قاست و بي اذن او بكنانه چيزي بكني نمدهد و بنا بر هيمن هست و واقعا ناظر
خودش بخودي خود مالك و مختار نيست با اينكه آنچه هست در نزد او است و از دست او بايد بچيز
كس برسد بلكه اذن زاهم خود او ازا قاي بخواند و بچيز كس ميسد و سا بر خدا و اهي شي
اقتابست خلاصه و در بخار چند بن حديث و روايت كرده كه ال محمد خزان علم خداوند هستند
و ما لا بخوانيم اخباري كه شاهد اين مطلب است ذكر نمايم اين از د و هزار حديث بكنه در و
مقصود اخلاص است حال باز هم ادعای اسلام بكني و انكار اينهمه ايات كتاب و اخبار ائمه اطهار
بنمايند نام كه اسلام و تشيع اينچاي چه قدر مستحكم است كه هيچ انكار ضرورت و فضيلت ازال محمد
عيب نمكند باري و از جمله ايات كه نقل نموده اين ايه است قل انما انا نبي من عندنا قالوا لولا
اولي مثل ما اوتى موسى اوله بكفر و انما اوتى موسى من قبل قالوا ساخران نظاهرا انما بكني كافرين و موافق
اينچه طريقي ده تفسير نموده يعني هرگاه امد ايشان از اجني مجود يا قرش بنحليم مجود امد ايشان را
حق از نزد ما يعني محمد و قران و اسلام گفتند چرا عطا كرده شده است مثل آنچه عطا كرده
شد موسى از شكافتن دريا و بدو پضا و عصا و گفته شده است كه يعني چرا او داده شده
است كتابي جمله واحد مثل اينكه تود به جمله واحد نازل شد پس احتياج فرمود خداوند بر ايشان
كه ايا كافوشدند يا چي او ده شد موسى از پيش يعني با ايات او كافوشدند هم چنانكه با ايشان
محمد كافوشدند و گفتند كه دو سمرند و مقصودشان تود به و قران است چنانكه چي
مفسرين اينطور خوانده اند و بعضي ساخران خوانده اند و مقصودشان موسى و محمد است
و گفتند كه ما بجه كافو فهميم نا انكه نقل كرده است طبرسي عليه الرحمه كه قرش فرستادند بكنه
و از مجود سوال كردند و انفا اذنت و صفت پيغمبر را كه در تود به ثبت بود خبر دادند هيمن كه
رهط بر كشتند و قرش خبر دادند گفتند كه موسى و محمد دو ساحر بودند باري عرض

میکنم موافق آنچه هم که در برهان از علی بن ابی حمزه نقل کرده فلان سحران صحیح است و البته قول
او از قول مفسرین متنی معتبر است زیرا که فی علمنا حجتی از ما مانده مثل می کند خلاصه و درست
معلوم نیست که مراد مصنف از ذکر این چیست مگر اینکه اینجا که خلاصه می کند نو تأذکر می کند که این
ایات در وصف مکتب این ایات و معرضین معرضین و منکرین وارد شده و بعد عین عباد
خواهد آمد اما الله و این را دلیل شمرده که انکار منکرین این مردم از همان قبیل است و از تو
سوال می کنم که اگر کسی واقعا سحر باشد و دعاوی بجا بیاورد مثل فرعون و هارمان که خود را
ساحر ماهر بود ندایا باید تکذیب و ذکر بیاورد بلکه مطلقا مدعی شد که انار بکمالی باید مضطرب
کرد و نسبت سحر با و ندارد شصت نیست که نسبت سحر دادن به پیغمبر خدا که آثار و علامات نبوت با او
هست جایز نیست و اما نسبت سحر با هر کذب بکار دنیا و عین ایمان است و البته باید داد حال
شما اثبات نبوت بکنید بعد این ایات را بخوانند و ملاحظه بکن که خداوند در چند باب پیش از
این باب در سوره قصص و لا ذکر بعض ایاتی که بنویس داده است مبعوثان اینجا که پیغمبر است و ان الی
عصا ک فلان را ها خیر کاتها جان و له مدبر اویم بعقب باموسو اقبل ولا تخفنا من الامم
اسلک مدک فی چیست تخرج بیضاء من غیر سوء و اضلک ان جناح من الوب فذلک برهانان
من ذلک تاخره تا آنکه بعد از چند باب این باب که اینم در نقل کرده منفر ما بدین مساوست که حلال
قولند که بنویس و پیغمبر هر دو کافر بودند و هیچ یک از ایات مذکوره و غیر آنها را که از موسی شنید
بودند قبول نداشتند پس خوان این باب را مضامین این پیش شاهد صدق است بر اینکه ایاتی
نویسد و الواح بوده که قریش کافر با آنها بودند مثل شما که الان کافر با ان موسی و عیسی و محمد و همه
انبیاء هستند و در حقیقه آنهاست که شما با شما بنیاء میخوانند موافق و عم شما انبیاء نبوده اند بلکه
کسانی بوده اند از عرض سایر ناس و آنها که انبیاء بوده اند حقیقه صاحب ایات و معجزات و
کتاب و الواح بوده اند و ما کافر با آنها نیستیم و اخبار بکه از ایشان بروایت شفاوت رسید و صدق
داریم و ثابت شما میخوانید که آنچه ما از انبیاء و ائمه سابقین در دست داریم از ما بگریز
افوق حال خود را بردوش ما بگذارد و ما هم از خداوند مسئل نمود ما هم که بیا کسی غیر از اهل حق
دربردوش نکشیم و امید داریم که مسئل ما را اجابت فرموده باشد و از جمله ایات است این که در
سوره جاثیه مفر ناید و اذ انشلی علیهم ایاتنا بقیات ما کان حجتهم الا ان قالوا انما ابائنا ان کنتم
خادقین و لا بد پیش و پس این باب را باید ذکر کرد نام مطلب معلوم بشود پس پیش از این باب است و قالوا ما
هی الا حیاتنا الدنیا نمون و نحی و ما یهلک الا الدهر و ما له من بدلک من علمهم الا بطون بعدا به
مذکور است و بعد از ان این باب است قل الله یحکم ثم یحکم الیوم الفیض لا رب فیو و ک

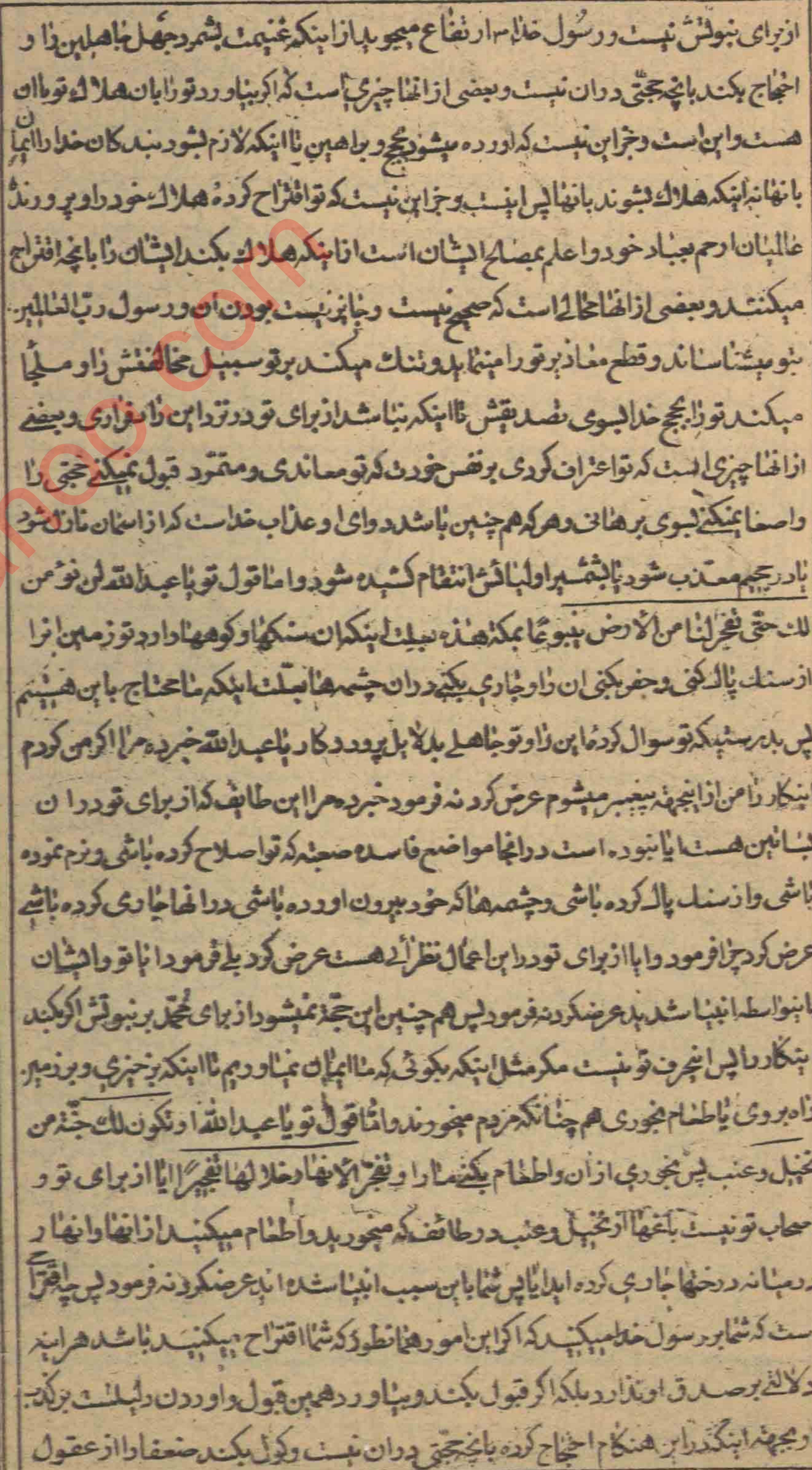
اکثر الناس لا يصلون يوم يومهم ان علي بن ابي طالب قد كلفوا بالادب
است که کنند زنده نمیشود انسان بعد از موت پس فرموده است خداوند و قالوا ما هي الا جوفنا الذي
موت وحي واین مقدم و مؤخر است بجهنم این که در هر روز قرار نگیرد بیعت و شور بعد از موت و این
است و جز این نیست که گفتند بجهنم موت و ما جملکنا الا الله و ما له من علم انهم لا يظنون
که حاصل معنی اینست که کنند که نیست این مکر زنگانی و پستی مانده میشود و میباید و هلاک
بمیکند ما را مگر در روزگار و نیست از برای ایشان باین مطلب و میباید که ایشان مکر اینک شک
دارند و مظنه در این مقام بمنع شک است چنانکه فی صبح کرده و گفته است که زوال به در هر تیر
است و جاری شده است در انکسار که در دنیا چه کردند بعد از اینجهنم نیست با خبر و میباید و
اهل بیت او و اینست و جز این نیست که ایمان افرازی بود بدون قصد بقا از ترس شمشیر و
بجهنم رغبت و در مال بعد حکایت فرموده است خداوند عز و جل قول دهر به را پس فرموده است
و اذا انقلب عليهم اياتنا اثبات ما كان يحتملوا الا ان قالوا انما ابائنا ان نمن صناديق بعضی هرگاه
خوانند بشود بر ایشان اثبات ما که مبتدیان و اخفای هستند حجة ایشان نیست مگر این که میگویند
بنیاد و بدیدان ما را اگر شمار است گویند بعضی معیشت میشود بعد از مرگ پس فرموده است
خداوند که بگو که خداوند زنده میکند شما را پس میباید که جمع میکند نار و زقیانه که شک در آن
نیست و لکن بیشتر مردم نمی دانند عرض میکنم که ظاهر این است که مراد فی علیها الرحمة از تقدیم
و تاخیر اینست که در عالمی که منافقین کردند تقدیم و تاخیر شده و بعضی از تقدیم و تاخیر به
خبرند چنین تعبیر کرده اند که بعضی میباید و در مرتبه انسان و دیگر میباید و در همین دنیا و قول
فی حق صحیح است و برای که ما خود را از اخبار ال محمد و در این آیه شریفه دلالت بر دو حضرت هست
و برای که قائلند باینکه اشخاص هر ظهوری رجعت اشخاص ظهور سابق هستند و در صورتی
که دعوی حضرت حجیر بود هر اینجهنم در جواب اینها میفرمود که باینک پدران شما بید که در ظهور
من زنده شده اند و اگر بگوئی که مراد از اینجهنم هم نیست که همین است میگویم اگر این مراد بود پس
بفرمایید احبایم که تمیمت و از این گذشته که صفر ما بد تمیمت که تمیمت که الیوم القیمه پس دیگر که
جوف برای ظهور بعد که شما الان قائل هستید نیست مگر این که بگویند که کبرائی که بید
باید بیاید بشود و لان واقعه شمرید و حقیقه حجتیست است و چه خوب جزا داده شد هر نفسی
با نچه سعی کرده است پس اگر خدای گناهی که معتقد باینستند و اعتقاد شما همین است
که دارم عی بینیم که مردم زندگانی میکنند و عیش دارند و بعضی هم مبتلا باها هستند
و هیچ فرقی با سابق ایام نمیکند و خوب و بد شهم اخوانی و زایل است که در حقیقه پر همین ایام

این قیمة حاجت نیست زیرا که همانها با اعتقاد شما مؤمنند با آنها که کافرند هیچ فرق در نیست
عذابشان نیست یا که هنوز گناهی که کافر باشند بقیعتشان بیشتر است از شما و عذاب و جنت
و لذت و ترس شما بیشتر است از آنها پس عجب قیمة است و آخر هم که همان مذاهب میباید و میباید که
گفتند لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة همه میباید و آخر هم که همان مذاهب میباید و میباید که
که با فرض قیمة کبری بود و گفتیم با فرض رجعت جاری میشود زیرا که مؤمنین در رجعت هم منعم به
افواج نعمت هستند و اگر چه ایام رجعت ابدی نیست اما طولانی هستند و حضرت سید الشهدا
نجاه هزار سال با پاد سلطنت فرمود و مؤمن از نسل خودش هزار فرزند باید به پندار که
مقصود از آنها اینها همین است که در وضع شما می بینیم که در حقیقه لازم نیست که مردم از شما
خود دست بردارند که آخر مثل شما شوند و لذت مشتهیات خودشان هم کمتر از آنچه شما دارید
نیست بلکه هزار مرتبه بیشتر است مگر که شما لذت ما را در لذت نمیکند زیرا که بیا گفته بودند که
در قیمة و رجعت نعمت های مؤمنین را بیکبار نشان میدهند که بدانند که اگر ایمان آورده
بودند منعم باین نعمتها میشدند و اسباب حیرتشان باشد و ان فیضوا علیها من الماء و اما
و انکم الله بگویند و پرونده خود را بخوانند که ربا رجعتی لعلی علی صاحبها تسلیت و اما
و اما این از این مطالب می بینیم پس بالغیر با الله ان مطالب که پیش بیا گفته بودند دروغ بود
یا آنچه شما میگویند دروغ است و آنها که پیش گفته بودند که باقر را ما و شما همه راست بوده پس
مسلم شما دروغ گویند و بعد از این شاید بیان بطلب بیاید و اینجا همین قدر بنمایند به
شریفه اشان رفت و ملا خطه بکن که این آیه دخله بایان و مجاز ندارد و سخن در اینست که خبرها
که از معاد داده ایم همینکه میشنوند اینگونه سخنان میگویند و پیغمبر را عمامه بجهنم اتمام حجة
بعضی از پدران آنها را هم زنده کردند و نشان دادند حق پیغمبر را پس ان فرمود که اوفت که اجل تو
نزد بان شود اموات با تو سخن میگویند و گفتند و با خود مختصرت تمام اموات سخن گفتند و استغاثه
نمودند چنانکه از حضرت امیر نقل شده که در جواب یهودی که میخواست همه اینها را طلب میکرد فرمود
و ایمان آورد و در بخار چندین روایت در احباء مؤمنی که از حضرت امیر دیده شده چه در رجعت
با امر مختصرت و چه بعد از آن بر زکوار که از جمله سادات بن روح علیها السلام است و هم چنین جماعت
دیگر و اکمل الیه بخار و غیر آن از کتب رجوع کن خلاصه که در این باب شیهه نیست و بعضی از پدران
ایشان را که آوردند کفایت میکند و باینست که اینها و اولیایم تابع افرای مردم باشند بلکه
بعد از اتمام حجت آنها را میکنند و مشورت را بایان که حضرات میکنند مثلاً مراد از احباء
مؤمن هدایت گرانهاست و افواج و در ایشان در هر روز شده و میشود و اینک را هم اینجا

میلوسیم که سام بن نوح که وحی پیغمبر خدا بوده بجهت فاعله احیاء شده ایان خود بالله و حق پیغمبر گواه
 بوده و ناز او را هدایت نموده اند یا آنکه شخص گواهی داده اند بنموده اند و سام بن نوح در او
 بریزد کرده و رجعت کرده و خالی بنده محال است که شخص گواه بیاورد رسد که حکایت روح و حیوان
 کند بلکه کسی که خودش برای خود شخصی است حکایت روح دیگری نمیکند و لازمه این است
 که روح او بی ماطل شود و این از عدل خدا خارج است با آنکه خیلی نظر خود را بالا برده و هدایت
 که سام در عالم ذر بواسطه پیغمبر حضرت امیر یافته میگوید از و احیاء شده اگر مقصود این است
 که چه خصاص سام بن نوح دارد همه نبیاء و اوصیاء و مؤمنین بفضل ایشان هدایت یافته اند
 چرا خاصه ذکر سام بن نوح میشود و ان جماعت از امت نوح که از این آمده بودند بجهت طلب هدایت
 باین حرفهای واهی بنیان نبیا و رند و غیبت که اصل حدیث را برای توفیق کند شایع کردند
 بکبری در بخار نقل کرده است که جماعتی از یمن آمدند خدمت پیغمبر و عرض کردند ما از قبایلی
 ملل متفکد هستیم از آل نوح و از برای پیغمبر ما وحی بود که اسم او سام بود و خبر داده است در کتاب
 خودش که از برای هر پیغمبری معجزی است و از برای او وحی است که قائم مقام او است پس وحی تو
 پس حضرت ایشان فرمود بدست مقدس خود بجانب علی عرض کردند که اگر سوال بکنیم که سام بن
 نوح بمائشان دهد خواهد کرد فرمود انحضرت علیه السلام بآذن خداوند فرمود ای علی بن خضر با این
 بسوی اهل مسجد پای خود را بومین بزن در نزد محراب پس علی تشریف برد و اینجا عرض کرد در
 دستشان بودند تا اینکه داخل شد حضرت محراب رسول خدا در داخل مسجد پس در رکعت نماز
 بجای آورد بعد برخاست و پای خود را بومین زد و زمین شکافت و ظاهر شد لحدی و ناوی
 پس برخاست از ناوی شیی که رخساره او مثل بزمی درخشید و خال از سر او مریخت و از برای
 او کعبه بود تا آنکه وصلوات بر علی فرستاد و عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
 ثم سجد له سجدین و انك على و حق محمد سيد الوصیین و من سام بن نوح پس انجاء کردند حضرت
 خود را پس یافتند او را همانطور که در صحف وصف شده بود بعد گفتند که میخواهیم که بخوانی
 از صحف سام سوره را پس شروع در قرائت کردند تا اینکه سوره را تمام کرد بعد سلام کرد بر علی
 و خوابید هم چنانکه بود و زمین منقسم شد و همه انجاء گشتند که ان الذين عند الله لا سلام و لا
 او در دوزخ اند و نازل فرمود ام اتخذوا من دونه اولیاء قال الله هو الولی و هو یحیی الموتی الی قوله نپی
 حال اند که بالله ملاحظه کن که جماعتی که هنوز خود را منکر نبوت پیغمبر و صابیت علی هستند
 بحرهای پاره حضرت که ماهدایت گناهان میکنند و این است جفاء موفی ایمان میاوند بانه میگویند
 اینکه بکلی رد اخبار آل محمد میکنند و الا متخیل ناویل نیست بادی و از جمله یان که نقل کرده ام این است



و اذا جاءهم به قالوا لن نؤمن حتى نؤتی مثل ما اوتی رسل الله بعلم حیث یجئ رسالک و
 ابر غلط است و صحیح ان الله علم حیث یجئ رسالته است و طبری در تفسیر کرده که یعنی هر
 گاه آمد ایشان از پیغمبری کاری که ذکرشان پیش شده است این پیغمبر میگوید که ایمان نه
 خواهیم آورد تا اینکه آورده شودیم مثل آنچه آورده شدند رسول خدا از معجزات و در برهان
 از علی بن ابی طالب نقل کرده که سر را بدست که آورده شودیم مثل آنچه رسول آورده شدند از وحی
 و تزیین و خداوند در جواب ایشان فرموده که خدا و انوار است که رسالت خود را بجا آوردند
 حاصل معنی همان خواسته است که در آیات دیگر ذکر است که چون کتاب بر خود مانا نازل شد
 و خداوند جواب میسرنا بدیدند و انوار است که رسالت خود را بدیدند و بر فرض که اینست و
 مخصوص بکتاب بکبریم و این ابر نفعی از سایر آیات نیست آنها هم در جای خود ثابت است بظاهرات
 نعمت و اعتباری که در خصوص کتاب که بدست که بر خود مانا نازل شد و خداوند بر آنها
 رد فرموده که شما قابلیت رسالت ندادید و ایاد را بر این پایه دلالت نیست که هر کس مدعی نبوت
 بشود و آیات بر عمو خود بیاید و مردم انکار او کنند این شخص مدعی نبی است زیرا که هر مدعی
 حتی با باطلی که در عالم هست بعضی مقربان و پیشوند و بعضی منکران و اقار و انکار خلق دلیل
 بر نبی نیست و اختیار ایشان منوط امری نبود بلکه خداست که اختیار نبی و وحی میکند
 و با آیات بیانات و معجزات باهرات و در باره آنها نقض میکند و شهادت خداوند منبع است فطوری
 شرح ان پیش از این گذشت و از جمله آیات که نقل کرده ام اینست که در سوره بنی اسرائیل میفرماید
 و قالوا لن نؤمن حتى نؤتی مثل ما اوتی رسل الله بعلم حیث یجئ رسالک و ان محمدا رسول الله
 خلاصه تفسیر او کلفنا التمسک بما کانت علینا کفایا و انانی بالله و الملائکه فیما لا یؤکون لک
 بیست من ذرعه و ترفی فی القیامه و لن نؤمن برقیه حتی تنزل علینا کافقره فل سبحان ربی هل
 کنت الا بشر ارسولا و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا یبعث الله بشرا رسولا
 عرض میکنم بعد از آنکه قریش ابرادان بر پیغمبر نمودند انحضرت جوابها از ایشان فرمود و حدیث
 بسیار طولانی و شریف است و ذکر تمام ان موجب طنباب ماذر موضع حاجت را باید نمود و اگر چه
 بعضی فقرات سابقا که شنیده است و به چون خاصه در جواب همین افترافات که در این باب مذکور
 است وارد شده باید ذکران در اینجا شود و حدیث شریف در برهان و بجا و تفسیر عسکری
 و از احتیاج طبری نقل شده است و ما از بخار نقل میکنیم فرمود رسول خدا بعد از آنکه بنی
 امیه و اما قول قولی نؤمن لک حتی تجرنا من الارض بیوعا ناخر انچه گفته پس بدرستی که تو اقترح
 کردی بر محمد رسول خدا چیزی مانا که بعضی از آنها چیزی است که اگر بیاورد تو و ابان برهان



عبدالله

است و جز این نیست که مهلت داده شد بجهت این که خداوند دانسته است که بعضی ایشان
 برود و ایمان بجهت خواهد آورد و با فسب نائل سعادت خواهد شد پس خداوند قطع عین نماید
 او را و این سعادت و بخت نمیکند بآن بر او یا کسی است که قول میکند از او موافقی پس خداوند
 مهلت میدهد بدو و باور بجهت و سنانیدن پس او سعادت و اگر این نبود عذاب بر کافران
 نازل میشد پس نظر باینست که هر چه که نظر کرد نگاه و دید درهای آسمان گشوده است
 و آفتابها نازل است از آسمان زمین و مسامت با سرهای جماعت و تزدید میشود با ایشان هر که
 آنها میان شانهای آنها پس فراغ اوج بجهت و جماعت هم بلورده در آمد پس فرمود رسول خدا که
 نرسند شما را پس بدو سست که خداوند هلال نمیکند شما را با آنها و این است و جز این نیست
 که ظاهر کرد آنها را بجهت عرجت شما بعد نظر کردند تا آناه بیرون آمد از پیشانی جماعت خواری
 که مقابل با آفتاب نمود و بالا برد آنها را و در فکرت نابر کرد ایند آنها را با آسمان هم چنانکه از آسمان
 آمده بود پس فرمود رسول خدا که بعضی این ائمه و انوار کسان است که خدا دانسته است که زود
 باشد که سعادت بنیاد با ائمه این ائمه و بعضی این ائمه و انوار در ذریه طیبه است که زود باشد
 که بیرون بنیاد از بعضی شما که ایمان بخدا و دوزخ ایمان میاورند تمام شد حدیث شریف را که
 دلیل آن خارج بود از آنچه متعلق یا میمذکور بود و مخصوص ذکر کردیم که ملاحظه کن در همان
 مقام که علت جانب نفوذ و انوار کائنات را بنیان فرموده باز معجزات دیگر از اخبار نبوت کشودن احوال
 آسمان و نزول نیران و خروج انوار ظاهر فرموده است تا آنکه حجت را بر اینها تمام فرماید بجلال و معجزات
 عجیبه غریبه که در مقامات دیگر برای اوج بجهت و غیر او ظاهر فرموده بود که در کتاب اخبار مثل بخار
 و حواله و غیرها مذکور است و آتش را که با الله که از اول تا آخر بجهت ملاحظه کن ببین که اینها و اینها
 چگونه در خود خود داشته اند اینها است خود و مردم را با بازی میدهد خلاصه که قطب و زیاد بر این
 لازم نیست و ملاحظه کردی که اقتراحات مخصوصه بجهت قبول نشد و آنچه صلاح بوده از آیات
 ظاهر شده پس ابتدا استناد باین آیه فایده بجهت نکرد و التمس علی من اتبع الهدی و اما اینها و اما
 منع الناس تا آخر هم که با آیه سابقه ذکر شد انهم سابق بر این گذشته است و دانستی که رسول
 البینه باید بشر باشد و آیات و معجزات از برای او باشد تا خلق بجهت خود را بفهمند و این شهادتی
 باشد از خداوند بر صدق او چنانکه از فرمایش پیغمبر شنید و حاجت بکنار نیست و علت
 اینکه چرا ملک رسول نمیشود و حقیقت این است که نوع بشر از نوع ملائکه بمعنی خاص شرفند
 و ملائکه اطراف وجودند و خالق شریف محیی خلق است نمیشود و حاجت بشر از ملائکه بر این نیست
 خلاصه و از جمله آیات این یافت و قالوا اما لهذا الرسول باکل الطعام و میوه و الا سواک لولا

انزل الیه ملک فیکون معه ند و اولی الیه کذا او تکنون له جنة باکل منها و قال انما لولان تتبعون
 الا رجلا مسحورا و اما لهذا الرسول باکل مما لکلون منه و لیسرب ثمنا شربون و لیس طعمتم بشرا
 مثکم انکم اذا الخاسرون و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القرینین عظیم عرش میکنم نه
 مهلت نام علت چیست که این جماعت در احتیاجات خود غالباً واد و نه احتیاج میکنند و در مثل
 مناقشه نیست معرّفست که شخصی از کسی پرسید که علت این چیست که مرغ بکای خود را از زمین
 بر میپارد و بیل پاشا پند جواب داد بجهت این که اگر هر روز و نای خود را بردارد بر زمین میخورد
 چون جواب مسئله را نمیدانسته و فرار از اقرار بجهت کرده چیز دیگر را جواب گفته است حال
 حرف ما با این جماعت نیست که اولاً بعد از خاتم انبیا علیها السلام که پیغمبر معصوم بشود و اگر هنگام
 رجعت پیغمبر رسید با همان صفات لازم بقوت خواهد برگشت و آیه ام عصر علی الله فرجه
 همان فرزند امام حسن عسکری است و قبل از رجعت پیغمبر باید برگردد باده بسیار بی که
 بر این مطلب داریم جواب میگوید که سابقین هم ابرار کردند که چرا پیغمبر بشر است یا چرا ملک با او
 نیست کی ما چنین ابراری کرده ایم که شما این را ترا میفرمایید خلاصه که مقصودشان اغوای عموم
 و ترسانیدن خواص و اظهار فضل نمودن است و این قسم اظهار فضل جوابش اینست که سی جزو
 قرآنهم مانفخ کنیم و غیر سنیم مکره که آیات پشت سر هم خوانند از آنکه بجا باشد یا بیجا ظریف باشد
 است باری خداوند عظیم از افسان نکرده که نعمت بسیار بزرگی است و بدانکه جواب از این
 اجمادات را حضرت پیغمبر در همان حدیث شریف طویل کرد و در ذیل آیه سابقه بعضی از ائمه نقل کردند
 فرموده است و در برهان و محار و غیرها مذکور است ولی نه که هر آن موجب طاعت خاصه
 که بعضی فقرات صدر حدیث را هم سابق بر این در باب عدم نزول ملک ذکر کردیم و حاجت بتکرار
 نیست و حرمان از رجل من القرینین عظیم ولید بر غیر است بلکه در عروج به معصوم و ثقی است و
 طائف که صاحب مال بودند و در نظر مردم بسیار عظیم میآمدند و حضرت جواب فرمود
 که مال دنیا در نزد خداوند عظیم نیست مثل اینکه در نزد تو است و قدر و منزه ندارد و فاقد است
 در نزد خداوند جاح بعوضه بود بکثرت ابواب و نمیداد تا آخر این جواب فرمود و قول ما
 در این مقام همین است که ما نه ابرار و غیره را هم نه اکل طعام نه کی مال نه انچه در این باب مذکور
 است حرف ما همین است که اگر خاتم انبیا بر حق است دعوی شما باطلست و قطعاً او بر حق بوده و
 انچه کان میکنید که از فرمایش او شاهد شاست شهادتی ندارد چنانکه خواهد آمد ان شاء الله
 و از جمله این آیات است و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمل واحد کذلک لثبت به فوادک
 و لثباته و لثباته فاعلم انهم بقولون انما یسله بشر لسان الذی یخبرون به اعجی و هذا لسان

عربی می بین و قال الذین کفروا ان هذا الا انما افتراه و اعانه علیه قوم اخرون لصد جا و اظلم و ذرو
وقالوا اسنا طیر لا ولین کتبنا و هی غیبه لیه بکره و احببنا فل انزل الذی یعلم السر فی السموات و الارض
ان کان غفورا و رحیما و منهم من یستقیم الذی و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی ذلک و قرأ
ان پروا کل اید لا یؤمنوا و اذ انزلنا علیک بیانا و لو انک بقول الذین کفروا ان هذا الا اسنا طیر الا ولین
و اذ انزلنا علیهم ان یؤمنوا و اذ سمعنا لولنا لقلنا مثل هذا الا اسنا طیر الا ولین و اذ
قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و انما یجذب الیه و اذ انزل
لهم ما اذا انزل ربکم قالوا اسنا طیر الا ولین فکلوا و اذ انزلنا لهم کلامه یوم القیمه و من و اذ انزلنا فیهم
بشر علیهم الا سماء ما یزرون و اذ انزلنا علیهم ان یؤمنوا و اذ انزلنا علیهم ان هذا الا قول البشر
عرض میکنم تا اثبات اولی که کسی هم چنین ابوابی بر حضرت نکرده که بر ایشان امیر را علی حجر میخاورد
است بلکه ابوابی که بر او هست نیست که اصلش آوردن بیان بچاست و خلاف کتاب خدا و سنت
پیغمبر است و علاوه بر اینها که هر شمر خرفست و مضبوط و باطل و مجرهم نیست و سابقین هم که بر
پیغمبر خدا این ابواب کردند بچا کردند بچا و لا که در شب قدر جمله واحده بر پیغمبر نازل شده و خداوند
فرموده انا انزلناه فی لیل القدر و علم خود را هم بان اظهار میفرمود تا آنکه وحی نازل شد و لا
بقل بالقرآن من قبل ان یقض الیک وجه و قل رب زدنی علما و در این باب نیکه شریفه حکمی است
اگر چه اینجا معترضه است و در فصول سابقه بیانی شده است بجهت استظهار بران بنیان ایشان
میکنم و ان اینست که ملاحظه کن اول این چه می باشد که ان حضرت علم قرآن را داشته و قرآنست میفرموده
معدنک خداوند میفرماید علم کن و بگو خدا با علم مرا از یاد کن پس بین که همین علی را که مسلم دارا بود
است باز میفرماید طلب کن و این از ان جهته است که خداوند هر چه ببیند خود عطا فرموده باز از
خریبه و خارج نیست و باز باید از او طلب کرد و او است که هر ان جمله عطا میکند از خزینة خودش و هم
چنین است امر جمیع انبات خدا و همه نعم و لیس اینکه در آیات دیگر فرموده است که انان عند الله سر
مناجات نداد و اینکه از دست پیغمبر جاری شود و باز از عند الله خارج نیست و صاحبان
در هر حال و است و از او باید خواست خلاصه قرآن جمله واحده بر پیغمبر نازل شده و علمش که باز
بدفحات بر قلب او نازل شده و ابیات میارودند و انطور که میخواه نازل فرموده محض اینکه مستقیم
بهر حفظ و ضبط کنند و اینکه فرموده است بیه قوادک خطاب با آنهاست از باب ایاک اعنی و
اسمعی با جاره چنانکه در آیه نازل فرموده ماند که قرآن باینقسم نازل شده و از این باب است
نسبت ذنوبی که در بعضی از آن و مخاطب با آنها شخص پیغمبر نیست خلاصه و اما ابیه ثانیه اصل
ابیه را غلط نقل کرده و صحیح بحد و ان الیه است و تفسیر ان است که از حق و ابیات و در برهان

هم قریب بجهنم از حضرت صادق بروایت عیاشی نقل کرده که چون ابو فکهیمه مولی بن الحضری
ابنای پیغمبر را اختیار کرده را بیان آورده بود و از اهل کتاب بود و زبانش هم عجمی بود و حقش گفتند
که پیغمبر قرآن را از ابی فکهیمه تعلیم میکرد و خداوند در رد بر ایشان فرمود که انکه انها الحاد کرده اند
میل بسوی او نموده اند لسان عجمی است و قرآن لسان عربی می بین است و شاید که منظور مصنف
دلیل این بوده است که اسناد لال بکند که هم چنانکه شما بر بیان برادر کرده اید که غلط است و
عجم دارد و در باره قرآن هم گفته اند و اگر منظورش این بوده از بی سواد بی ادبست و معنی ابیه شریفه
همانست که ما ذکر کردیم و در حل بیان مطلب ندارد و راه اشتباه در ظاهر ابیه نیست انها گفته اند
که فلان بشر مخصوص تعلیم او کرده فرمود این شخص عجمی است من که عربی می بین آورده ام و بین که
چون عربی بودند ان در نزد عرب بدیج ضروری بوده خداوند باین دلیل و در فرموده بر انها
که گفتند ابو فکهیمه عجمی تعلیم او کرده پس باید عربی بودن کلام بقصد حق مصدقین مسلم باشد
تا اینکه اندلیل امر دیگر بشود و بنا بیکه کلامی بر خلاف قانون عربی نشان بگوید نمیتوان شاهد
بر امر دیگر قرار داد و اگر انبیاء باقیه عبادت قوانیم بجهنم نجات بر خلاف قانون عربی بوده پس اینها
جواب میدادند که دلیل صدق ما همین عجمیها و غلطها و لحنهاست که در او است چنانکه دیگر
است که عجمیهای بی سواد و قبی که از روی جهالت و عجمیهای کلامی از الفاظ عرب مسلم گرفتند و
خواستند عربی بگویند و نگفتند باقیه که غالب انها بد زبان تکلم نمیکند و خلاصه این ابیه هم
در این مطلب است و در او را تا ابیه ششم و قال الذین کفروا انا اخر بشیر ان موافق روایت علی بن
ابرهیم که در بر همان نقل کرده است که گفتند که اینک رسول خدا میخواند و خبر میداد تا زبان
تعلیم میکردان و از یهود و منسوبان از اذ علماء نصارت و منسوبان از حریری که از این قبصر
میگویند که صبح و شام از ان نقل میکنند پس خداوند این را حکایت فرمود و در فرموده باینکه بگو
ان محمد انزل الذی یعلم السر فی السموات و الارض ان کان غفورا و رحیما و از حضرت باقر نقل کرده که در
از قوم اخرون ابو فکهیمه است و جبر و عداست و عباس با غالی مولی حوطلب عرض میکنم که ردی
که خداوند بر انها فرموده مشبه نشود بر تو که این عین مدعا است و بحضار دعا خواسته و در بر انها
بکند بلکه باین لفظ مخصوص فرموده که انزل الذی یعلم السر انما انزلنا علیک انما انزلنا علیک انما انزلنا علیک
ای فکهیمه و امثال او بود و بگو مثل برادر و اخبار غیب نبود زیرا که انها علوم خلقی نیست و عالم
الغیب خداست و خدا لا شریک له و هر کس که او اختیار کند از او سل و ائمه و همین علم غیب که از
ایشان بروز میکند بعد از اجتماع سایر شروط نبوت باقی است از خداوند بر صدق مدعای
ایشان و اینکه کلامی که مشتمل بر اینهمه غیب است از خداست باینکه این یک جهنم انجا کتاب

و منظر ظلم و موعود هبیم و اینک انبیا و ائمه شرافت برخواستند و بر پنج پید و با حلقه قرآن مجید
اگر طایق است قبول کنند و اگر مخالف است رد کنند **جواب** ملاحظه کن در این آیات
آخره خاصه به آخر که مقصود صرف تعدد آیات است و ملاحظه مناسبت ظاهر آیات را نمی
کند و در اینجا بیانی باید کرد که حقیقه کوری و جویانیت و سفاهت و مون مکرر بین معلوم شود
به بینیم که موقع ذکر این آیات در کتاب است یا اینجا خوانده است یا اینجا پس عرض میکنم که لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم بدانکه خداوند عالم جل شانۀ عالیست که ظلم به بندگان خود نمیکند
چنانکه در کتاب مجید خود فرموده و ان لله لیس ظلام للعبد و ظلم علاوه بر اینکه جور است و
خداوند بخود و بندگان خود نیستد بده دلیل احتیاج هم هست و خداوند غنی و غنی است
که حاجت به بندگان خود ندارد زیرا که ناشخص خود را محتاج بملک یا عرق یا قونی و سلطنتی
و امثال اینها نیستد از دیگری طمع از این میکند که عفو ان نعمت را از او سلب کند و ظلم نمود
بلکه حسد بودن بر دیگری در واقع از فقدان احتیاج و خداوند فاقد چیزی نیست زیرا
که حسد و نجات که حقه حدوث است از برای او نیست بلکه اولی است بجز چیزی از خود انچیزی و
هدا شفاء در تود او نیستد و فاقد منع بودن کلامیست که از برای ان مصداق خارجی ابدی
نیست این است که او است صاحب غنای مطلق که ظلم با احدی نمیکند و او است ظلم انست که
خدای قادر و قاهر اموی را که قوت و قدرت و اختیار از برای او نیستد خود عطا فرموده است از او
مطالبه نماید و او را تکلیف بان فرماید و او منزه است از این صفت این است که در کتاب مجید
خود فرمود معاذ الله ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده اننا اذا الظالمون و فرموده است لا یكلف
الله نفسا الا ما انا به و اسع دور طاعتش پس معلومست که بنده ضعیف خود را به
اندازه طاعت تکلیف فرموده چه جای امری که فوق طاعت است و خود او فرموده است من اضطر غیر را غ
ولا غادر فلانم علیه و در اخبار مکرر فرموده اند در اخبار مرفوعات که حاصل همه اینهاست شریف
است که کلاما غلب الله علی امره و قوالی بالعذر پس در ان چنین که انسان معذور است مطلقا
تکلیفی در ان جهه که معذور است از برای او نیست و عقابی بر فعل یا ترک او در ان جهه مخصوصه
مترتب نمیشود و شبهه نیست که اینکوری و کوری و عدم عقل و امثال ان که نسبت به بندگان داده
شده است اگر امر ابتدائی بود که از همان اول خلقت بنده امرش باین منوال بود لا محاله تکلیف از او
ساقط میشد چنانکه خداوند عالم فرموده لیس علی الا علی حج ولا علی المؤمن حج و له انبیا حقولا
است که بعد از انکه خداوند بنده را صحیح و سالم خلقت پیش از این و با تکلیف میکند و خوف بر حسب
اختیار خود عیب است که در عضو له العصبان است لب بپناهی و شتوایی و عقل و جوه و غیر ذلك

[illegible]

است مشترک در میان اهل حق و اهل باطل چنانکه علامه مشاهد می شود و اینها از فتنه ها
خداست که خلق را با آنها امتحان می فرماید تا اموالکم و اولادکم فتنه را خدایند بجا
میں ساند که کوساله سامری را بصدا می آورد چنانکه در برهان نقل کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که خداوند وحی فرمود بموسی که ای موسی قوم تو مفسون شدند عرض کرد پیغمبر ای
پروردگار من فرمود سامری که در پنج از برای ایشان کوساله پس خدا کرد موسی عرض کرد که او
را بصدا آورد خداوند فرمود من در انبوت موسی عرض کرد ای خداوند من فضل به من قضا
و تقدیری من قضا و تقدیری من قضا خلاصه چون این مقدمه را دانستی حال میگویم اما خدا بد
خداوند برای موسای کلیم و در دع نمودن فرعون چنانکه قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله
و روایان یهود و نصاری همه شهادت بان می دهد مجازان بود که موسی با اهل بیت
و پیشانی آمدند در مصر و فرعون ماحون سلطانی بود در کمال اقتدار و مدعی ربوبیت
هم بود و مذکور میشود که مذبح او و وحدت وجود بوده و علی ایحال از غای خدای داشت و
بعضی افعالهم بجز از او بدیه میشود و آنحضرت تشریف آورد و او را دعوت فرمود بخداوند و ایات
بیتان و معجزات با هرات ظاهر فرمود و سحر و جادو را باطل کرد و نه این برال فرعون و قبطیان ظاهر
فرمود تا آنکه آنها را هلاک کرد و در میان بنی اسرائیل بود و علوم و حکمتها و آنچه لازم نبود بود
از صفات و کمالات ظاهر فرمود و بطلان امر فرعون را رسانید و هم چنین عیسی پیغمبر برخواست
و دعوت فرمود و با آنها دشمنی که از یهود و غیرهم در مقابل او بود امر خود را از همان کودکی کرد
کهواره بود ظاهر میکرد و معجزات و ایات بیتان و علوم و حکمتها و سایر صفات لازم نبود و آیه
شهادت کتاب و اخبار اهل بیت طایب سلام الله و ضرورت مسلمین و نصاری را بر او داد و خصوص
از موسی بر نبوت خود آورد و بطلان مخالفین خود را ظاهر فرمود و هم چنین پیغمبر خاتم نبیین
بقیم واقعی بود و مختصی تر هیچکس نرمود از همان کوچکی ایات و علامات و معجزات و خوارق عاده
ظاهر میفرمود تا آنکه مبعوث نبوت شد و علوم و حکمتها از کتاب و سنت و غیر آنها را ظاهر
کرد و باز بر طبق دعوی خود چندین هزار معجزه را آورد بدیه شد که همین قرآن مثل بر بعضی آنها
هست و ضرورت و بدیه در نزد همه مسلمانان است و امری باین بداهت محال از عقل است
که کذب و افترا باشد زیرا که اگر با وجود همه این روایات و ضرورت باز تحمل نباشد که این مطالب
دروغ باشد پس هیچ امری را در عالم بنا بر قبول کرد زیرا که کلام امری الا از اذن و حکمت از این
ثابت شده است که ما بان اعتماد نمائیم و در حقیقت آنها که در این باب تشکیک میکنند از بیچاره
خود دروغ میگویند و نلبیس میکنند ساله است و اگر واقعا اعتقادی ایشان است

خوار و در حال تسلیم و اقبال بود

و

بالله که مبتلا بوسواسی مالمحول باینکه اینها هم چه جهنم دارد که بوسواس ایشان تعلقی بهمین
مخصوص گرفته و در سایر امور بقول هر فاسق فاجر اطمینان حاصل میکنند همچنین که باین مسئله
در سبدا علم علما و اوثق ثقات و ایاب کذب یا بیل است و ساده لوحی نسبت میکنند و این
نسبت والله مکر از مکر و شقاوتیکه در دلهای ایشان هست فی قلوبهم مرض و الله عرضا
خلاصه ما مضی بقی داریم که غایت مسدود بود و دشمنان او خدول بوده اند اما باین تفصیل
که دانستی و از برای دشمنان پیغمبر هیچیک حجتی بر دعاوی ایشان نبود و بطلان همه ظاهر بود و هم
چنین امرائمه اطهاره بر هیچ پیغمبر ظاهر و بیان کشت و اما بعد از ایشان قواب خاصه ایشان
که تا چندی در میان مردم تشریف داشتند مثل عثمان بن عفیف و محمد بن عثمان و حسین بن روح
و علی بن محمد سمیری علی الله مقاماتهم هم در میان بودند مسدود و مؤید من عند الله و معین
الحجه بودند و علاوه بر علم و عمل و تقوی و زهد و مکارم اخلاقی که داشتند کرامه لایحه از دست
ایشان خوارق عادات بسیار بروز میکرد چنانکه در بخار و عوالم و کتب دیگر از شیعه مذکور است
و خصوص خاصه از حجة علی الله فرجه و از حضرت امام حسن عسکری در باره ایشان ما شبهه نداریم
و از آن زمان که در بکر قیام قواب خاصه موقوف رجوع بعلم او و اخبار اهل بیت نمود چنانکه
حضرت حجة فرمود اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم بحقی علیکم و انما حجة الله و از
برای ایشان صفاتی در اخبار بیان فرموده اند که ذکر همه آنها موجب تطویل است و مختصر نیست که باید
صاحب علم و عمل باشد یعنی علی که ما خود را از ال محمد باشد و علی که بر طبق همان علم از ایشان سرزند
خلاصه سخن در جمیع علوم و اخلاق و اعمال و عقاید تابع و متابع ایشان باشد غایب از برای ایشان قد
است یعنی علم و عمل ایشان بیشتر و کاملتر است و بعضی ناقص و البته شان هر یک که علم و عمل ایشان
بیشتر است بالا فرست و از این متاع است حال که این مقدمه را دانستی میگویم که شاخ ما علی الله مقامهم
که مراد شیخ جلیل زین کوار و سید نبیل عالم قدس و مولای من علی الله مقامهم و رفع فی الخلد اعلامهم
باشد و این جزء زمان برخواستند و دعوی ایشان این بود که ما هم یکی از علما شیعه ال محمد
علیه السلام هستیم و پیرو ایشانیم و علوی چند از اخبار و آثار ایشان و کتاب پروردگار سید
آورده ایم و بنای اظهار ادعای خود را گذاشتند و بر هر سال از مسائل که متعلق بعلوم و سبیه بودند گفتار
از اخبار و آثار اهل بیت سلام الله شواهد آوردن و عقاید خود را چه در اصول چه در فروع ثابت نمود
بطوریکه دقت و اماره در پیته خاله از دلیل کتاب و سنت نگذاشتند و احیاناً اگر دلیل ساله را از
اخبار اهل بیت سلام الله دست نمیاوردند بدین تکرر واقعه اقرار میبکردند چنانکه الان در
کتب فقهیه مولای من مثل کتاب مبارک جامع و غیر آن موجود است که مسائلی که مخصوص نبوده

در علم صدر از آن است

کوشش باینکه در هر سال از مسائل که متعلق بعلوم و سبیه بودند گفتار از اخبار و آثار اهل بیت سلام الله شواهد آوردن و عقاید خود را چه در اصول چه در فروع ثابت نمود

اولا ذکر کرده اند و اگر جائی لازم شده است صریحا اقرار شده است من فرموده اند حتی در یکی از کتب
جامع جدا از آنکه مسائل مخصوصه را ذکر میکنند صریحا میفرمایند که مسائل دیگر در این کتاب نیست
ومن چون نفس ندیده ام ولا حول ولا قوة الا بالله انها را نمی دانم پس ملاحظه کن که ناسی و مشایخ
ایشان از آل محمد ناچار درجه است که با وجود چهار صد جلد مصنفات و انواع علوم هیچ تکبر و انفة
دامن که بر ایشان نیست و صریحا اقرار میکنند که ما را غیر مخصوصه را نمی دانیم میفرمایند و باید با ستمنا
و مصالح مسئله و قیاسات قوی نمیدهند و هم چنانکه آل محمد فرموده اند که ما اهل الله و اسکنوا
عما سکن الله مسأله را بهم میگذارند و میروند و هم چنین در عمل خود بجهت آنچه از اخبار اهل بیت برآ
ایشان ظاهر شده و دقیقه فرموده اند و با وجود این با حال نهاده و در بعضی از اخبار و در بعضی
طمع نکردن در حطام آن راه رفتن و پل دینار از مال کبی بر خود مباح ندانند و در بعضی از
اجراء قیلا و اخذ رشاء ابدان نمودند بلکه دیده شد که هندی و خارجی مذهب مشرب بر حیل
با وجود حاجت جموعه نبات او در عرض حاجت نمود بکعب نبات از او قبول نکرد و بعد از آن
بر آورد و از سبیلین که بطریق اولی قبول نمیشود میگوید که کس این مطلب را نمیدانند و همچنین
جسد ها و اغراض نفسانی بعضی بپوش آمد که بنیاد احرارم چون این رهنموی را مشاهده کرد
از آنها اعراض کرده اقبال با ایشان نمیداد و گاهی اینه شود این بود که بنای عداوت و طشت و پل در آن
و خداوند چنان شد بد و ناپسند فرمود که در روز حقیقت ایشان بر مردم بهتر ظاهر شد و هر چه برایشان
ايراد کردند اگر تحت بود گدایانها را ظاهر کردند و اگر صدق بود دلیل سال را از کتاب و سنت ظاهر
فرمودند که بر هر که نظر کردند بر نمود صدق قول ایشان واضح شد پس در حقیقت مطابق نحو
ایشان که ما مردی هستیم از علمای شیعیان آل محمد شد بد و ناپسند خداوند و حق ایشان
محقق شد و در یک شبهه بر هیچ منصف الحکم الله باقی نماند و از جمله خصایص ایشان احرار و دایم
است و اینهم که این را مختص میباشند از این جهت است که ایشان در اثبات این مسئله و ناکید
بر عمل بمقتضای آن بیشتر از پیشتر کوشیدند و اینک این امر مستحقی بود که ایشان آورده باشد
بلکه کتاب خلدوست پیغمبر و اخبار ائمه اطهار و جماع شیعیه بلکه اجماع جمیع ملتین بر
است ثبوت چون مردم عمل بمقتضای این علم نمیکردند ایشان سعی نمودند که مسأله را باین
وضوح و ثبوت برسانند تا مردم به بینند که مقری از عمل بمقتضای آن نیست و توان در
آن نکنند حال که این را ذاتی میگویم که مراد از دکن رابع کلیه و لا یتوانون ان یخلفوا و برائت
از دشمنان ایشان است که در چندین کتاب این مطلب را فوشه اند و با انواع ادله شرعیه ثابت و
محقق فرموده اند و هم چنانکه بی شبهه در جات دوستان آل محمد مختلف است و عامی با عالم

و عامی با مطیع البیته فرمودند و خداوند فرموده هل یستوی الذین یسلمون و الذین لا یسلمون اتنا
بشکرا الا ان اباب هم چنین در جات محبت ایشان هم البیته ضارون میکنند و نمیتوان گفت که فلا یخسر
زانی شارب الخمر لا یلی را در زمره دوستان آل محمد نموده میشود باطلان و محرم متقی عالم را همد
بیکدیگر چه باید و دست داشت اینست که ایشان سعی نمودند که معرفت شیعیان آل محمد برای خلق
حاصل شود تا بتوانند محبت هر کس را انطوریکه لا یست حاصل کنند و بتجدد عمل کردن بمقتضا
شریعت مطهرن شخص جاهل لا بد است که رجوع بیا لم متقی راوی از آل محمد نماید و البیته معرفت
چنین شخصی برافسان لازمست و مرحوم میرزای قزوینی رحمه الله اینساله را از اصول دین شمرده اند و
مشایخ ما هم بمقتضای ادله چند که از اخبار اهل بیت دست آوردند اینساله را از اصول دین شمرده
و ما ان یخولهم اوله ان یطلبوا از کتاب خلدوست پیغمبر و اخبار اهل بیت و اجماع ملت و گوئیم حتی به
طول میافزاید و بپندرس مشایخ ما در این باب نوشته اند که اوله انهم بر غالب واضح و بین شده
است و به همین قدر بس که به یکدیگر پیغمبر و بتبرکات میگویم خداوند فرموده است در سوره
سبا و جعلنا بینهم و بین القرى الذی بارکنا فیها قرى ظاهرة و خلدنا فیها التیسیر و اقیما الالی و ایاما
استین و در برهان عقل کرده است از حضرت صادق فرموده خداوند حسن صریحین محمد بن علی
پس فرمود و یا اهل البیت من رسید است که توفیقش کرده اید و از کتاب خلدوست پیغمبر نازل شد
پس اگر کرده باشی اینکار را هلاکت و هلاک کردی عرض کردیم ایه جلت قدال فرمود قول خدای عز و جل
و جعلنا بینهم و بین القرى الذی بارکنا فیها قرى ظاهرة و خلدنا فیها التیسیر و اقیما الالی و ایاما
میشود بمکر و مدینه و ما بینها و ایضا او را به بندگی بگیرند و کشته شود و نفس او قوت شود پس تا سلی
کرد و اشارت به پیغمبر مقتدر فرمود و فرمود ما یم قرائی که خداوند تبارک و تعالی در اوقات اربعه عرض کرد جلت
فذلک ایما یافقه این ساله در کتاب خلدوست قری و جلال یافتند فرمود بل قول خدای عز و جل کل من قریه عت
عن امر و یفاه و سلخ سبناها احسانا باشد بدو عذبتاها عذابا نکر این کسیت عالی علی الله عز
وجل و یفاهایا خانه های او را حال باز عرض کرد جلت فذلک زبانی که مراد از قریه و جبر سوال کن با رجال عرض کرد
یوسف و اسال القرى الذی کافها و البیتر القریه ایتا بیکه مراد از قریه و جبر سوال کن با رجال عرض کرد
جملت فذلک زبانی که مراد از قریه و جبر سوال کن با رجال عرض کرد جملت فذلک زبانی که مراد از قریه و جبر سوال کن با رجال
شد حدیث شریف و چندین حدیث با پیغمبر و وارثه بلکه کتاب کفر و ایمان بخار و عوا و عوا و عوا
تمام در باب ولایت و برائت است و معروف در دوستان و دشمنان حال بگوید پیغمبر که یارب شاکر را دع
مدعی دکن شد چه کرد که در دع نمود ایا حجه و برهان ایشان را از دست گرفت که بیدلیل ملتد با
اصل و لا یتوانون ان یخلفوا و برائت از دشمنان بر داشت و امر را فرمود این را بیاورد و یا انکر ان بنای خود

شماره مذهب باطل خود را بر همین هست و دوستان آن مرد را دوست میدارند و دشمنان او
 دشمن میدارند پس ردع شما چه قاعده شده است بله این که شما برخواستید و مدعی این امر باطل
 شده اید با آنکه هنوز هیچ حجتی بر مذهب خود اقامه نکرده اید خود را ادعایشان میدارید و اظهار
 سرور و خوشوقتی میکنید این سرور شما هم یا شد با لای سرورهای دیگر که از ظهور حجیه باطله
 خود دارند و این حرف را بطور واقع و حقیقه میزنیم که ردع شما در حقیقه پدر بزرگوار من و برادر
 عالی مقداری بوده و هستند و آن زم که از شما بشیر زبان و قلم ایشان بر جگر شما آمده است که ناقصه
 مدعی نخواهد شد از توپها و تفنگها که در زمان و زمان و تیرین بر شما دارد و مدعی خیلی
 سخت تر است زیرا که آنها را فراموش کردید و اینها فراموش نمیشود و در کتب و قرائن و سینه ها ثبت است
 و هر روزی نازه و الحی اندازده وارد میاورد اینست که فرمودند ان لا اله الا الله فی کل خلق عدو لا یفون
 عن دیننا اشریف النالی و انخال البطلین و ناویل الجاهلین و اگر بگوی که مراد شما از دین رابع چیز دیگر
 است میگویم کتب مشایخ ما حاضر است مردم ملاحظه کنند به بینند که آیا غیر از اینست که خلاصه اش
 و افوشیم چیز دیگر نیست یا نیست و خود تود در اول کتاب کفای که بنای اسلام بر اینست که هر چه از
 بزبان اقرار کند باید گرفت و گفتن اینکه خود را در غیر از این داری از شرع اسلام نیست و اضافت
 داد که الان صد سال میجاو است که مشایخ ما ائم اظهار علم خود را میفرمایند و الحی الله هیبت
 اتباع و اصحاب داشته اند و عدت و شوکت ایشان بمراتب از حقیقت شما بیشتر بوده و هست و هر که
 در صد دفته و اشوب و خون ریزی و مال مردم خوردن نبوده و نبیند اثباتا شخص اینکه صدقه
 خود را بلند کردید مردم را بطمع مال و حکومت و سلطنت فریفته خوفا را بچند و اموال مردم را
 بصادق بردید نا خداوند بخلا و آنچه بحضرت صاحب الامر و عده داده که و نوبدان تمن علی الدین
 استضعفوا فی الارض و یجملهم الله و یجملهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هانان
 و خود را از هم ما کافرا بچند و ن شمارا مناصل و گرفتار نمود و قلع و قمع شمارا کردند و چندین شمارا
 است که محبوس و مجموع از حرکت مانده اید و مشایخ ما الحی الله غیر از همین بی سر و صدایی و ادبیت
 کسی نمودن و اظهار علم و نشر فضائل و محرم نمودن مطلب دیگر نداشته و ندارند بلکه اشهد بالله
 که طالب ریاست هاد نبوهیم نیستند و خداوند هم بر همین دعوی ایشان را نشدید و نا باید فرمود
 و اید اظهار بطلانی از هیچ جهتی نشده است نهایت تو خود را خوشحال کرده که اینها را ادعایشان بوده
 است دیگران هم همین خیالات را کردند و بجای نرسید باری چون اینها را حبارت کرد بود و تحقیق
 جواب نوشتیم **فصل** بعد باز نموده شد بد خداوند خاتم انبیاء و افوشته است
 تا آنکه گفته است آنچه حاصلش اینست که مدتها گذشت تا اینکه وحدت بکثرت میدل شد و حیا

اسلام فراموش گشت و دینهم و دینار هم و قبله هم نهادیم الهو اهلهم ما حق من الاسلام الا اسم و
 القرآن الا رسم مناجد و مصاحف را بدست جوهر و نیت نموده اند و همین هم از علام ظهور است و
 اکثری اقله هر یوم یک جزو قرآن تلاوت میکنند و احدی منکر معنی آن نیست و در مدینه که
 پنجاه درس فقه و اصول است یکدس قرآن و تفسیر نیست و اگر هم باشد حدیث و مذاکره در این
 است که کسی متخا یا قرآن را نمیداند نعوذ بالله اگر ما به و مشر و ادک فهم بان در خلق نبود چرا
 نازل فرمود و بیجهت است مستحق و مکذب صادق و کذب و کذب و اشتقاق هر یک
 و اهر عاچی میداند و کذلک کافر و مؤمن مشرک و خدا ظاهر است نادر و حقیق عذاب همین و خالین
 فیهما و جنت و ثواب و حور و قصور و نعمت زک کل معلوم و واضح است و کذلک بان که آنچه بوی نازل
 و در این کتاب مستطاب ثبت شده ایات است مستحق بایات و ابشارت جنت فرموده و مکذب و
 کافیه بایات را و عهد عذاب نموده و اینکه مقتر زای را میفرماید طلبتو مقصد من التا ربیان حقیقه
 انما است یعنی حقیقه جنت و نار حور و قصور و انوار چه که قبل یوم ناویل مخفی و مضمون از عرفان و
 ادراک عباد است و یوم ناویل یوم رجوع و انا بای است که مضاد بق ظاهر و مشهود است و علاوه بر
 کتاب و ایات جمع علیه است و کذلک معرض و معرض بان و کتاب اهل ناد است ضروری و بدیهی جمع
 ملل و مذاهب است باری صدق رسول الله روح العالمین فداء الاسلام طهر عریبا و سحود علیه ما
 کان غریبا و فی حقیقه میزان همین است **جواب** در گفتگوی با اینها جز اینم اگر جواب هر مطلبی
 را با ناز و لزوم تفصیل بدهم سخن بطول میآید و اگر مختصر کنیم جواب زیبایی کلمات و مبهم میماند و
 هر چه میگوید باطلست و لو که حقی بگوید بر غیران مراد نیست که خدا و پیغمبر فرموده اند باری و اینکلمات
 که نقل کردیم چون جواب بعضی از آنها پیش ذکر شد مختصرا میگویم اما آنکه گفته علم تفسیر قرآن را هیچ
 نمیکند میگوینم اگر چه همان فقره و اصولی هم که تحصیل میکنند از ان راه که ال محترم فرموده اند باشد
 یکشبه از علوی است که مندرج در قرآن است زیرا که در اخبار مکتوب فرموده اند که علم ما مستنبط از
 قرآن است و در مسائل شرعی که شان فقه است عاوبا بانا قرآن استندال فرموده اند بلکه در فقه
 اخبار و سنو العال داده اند که هر مدعی که با قرآن موافق است صحیح است و هر چه مخالف است صحیح نیست
 و چند نفر از اصحاب ما مثل اردبیل مرحوم و غیره ایانی که متعلق با حکام فقهیه است جمع نموده و تفسیر
 انرا نوشته اند پس در حقیقت اصل فقه و اصول یکشبه از علم قرآنست و کانی که در صد و نند که از ان راه
 که ال محترم فرموده اند سلوک کنند تحصیل انرا میکنند و اما اینکه گفته من روک بودن اینها علم و عمل نکردن
 بقرآن از علام ظهور است راست گفته اما ملتفت نشد است که علامت در جانی استعمال میشود که امری
 مخفی باشد و چیزی دیگر علامت او شود و امری که خودش با صفات خاصه خودش اشکاست و دیگر محتاج

بعلاند بگرفت و شاهد این که در بادی نظر بنظر رسیده است که معصومین صومغان حضرت
امین عرض کرد که چه زمان در حال خروج میکنند و آنحضرت از باب اینکه توقیت نمیشود و در اختیار فرموده اند
که هر کس توقیت کند مترین از اینکه او را نکند بیک و کتاب خدا هم شاهد بطلب است و بعد از آن
انشاء الله خواهد شد در جواب معصوم فرمود رسول با پیوسته علم است از سائل میفرمود و لکن
از برای وقت خروج او علامتی است و هم چنین خواهد یافت طلب بسیار است پس علامت در جانی که
که امری حقیقی باشد و این علامتها که در اختیار فرموده اند مال پیش از ظهور امام علیه السلام است و شما که امروز
که مدعی ظهور بد علامت برای پیشبرد و اثبات از ظهور اند که زمان نمیکند که برکت وجود مقدس
او مردم صاحب علمها و معرفتها میشوند و اوضاع عالم تمام دیگرگون میشود و اینها پیش از ظهور امام
وقت و هیچ تغییر در اوضاع عالم مشاهده نشد بلکه اگر درست ملاحظه کنی از آن زمان که آمدن
حال از این قبیل علامتها از مساجد و بیابانها و غیر اینها هر چه زیاد شده که گفته است پس چه
فایده بر وجود این شخص مترتب شد مگر شد بد و تضلیط همین امور و اما آنچه گفته که ظاهر قرآن را هر عاقلی
میداند چه حکم فرموده است معصوم است که آنجا امان الله به علی الکذا بین السببان اول گفته علم
تفسیر قرآن را تحصیل میکنند و حال میگوئی علم ظاهر قرآن را هر کس دارد و ناویل از اهرام
که میگوئی پیش از ظهور معصوم و حقیقی است پس چیزی را که میدانند تحصیل حاصل برای چه و
چیزی هم که شنیده بظهور است منتظر ظهورند تا ثابت شود که میخواهند بدلیل و برهان از تو
پیش بیاورند و نمی پذیرند و عجیب است والله که عوام عرب عبارت کتاب گفت یا نحو و صرف که متعلق
به این کیفیت سخن گفتن است فقط محتاج بر چند حدیث تحصیل آن هستند و چه بسیار که از هر
صاحب علم نمیشوند و قرآنی که خداوند معصوم ما بد فاعلم انما اتزل بعلم الله انبقره سحر و
اسان شمرده که هر عاقلی میفهمد که اینها در عربستان تحصیل میکنند و آنرا میگویند که از
عهد معنی کردن شرح احد و شرح کبر بلکه معنی و مطول بر ایند و قرآن انبقره رساله شده که هر
عاقلی میفهمد و بعد قدری در اخبار ملاحظه کن بین ال محمد در مسائل آمده و لا تحصى
برای عرب که قرآن بر زبان خودشان نازل شده بود و بسیاری از اینها خوانند بلکه بسیاری از ایشان
بسیار تمام از احضار داشتند بنا میگذاشتند از هر قرآن برای اثبات دلیل و برهان بر مطالبه اقامه
فرمودند و وجه دلالت را با آنها میفهمد و میبندند و مستمع آخر میگفت که بخواه سال قرآن خوانده بودی
و کو با اصلش این ایات را نشنیده و نخواهد بودم اگر باین سالی بود عرب چه طور باید در چه
جاهل باین میشدند نمیگویم که هیچ از ظاهر قرآن بهره نداشتند که پس از کلام وایه بعد از این میفهمند
مثل هر عاقلی که عبارت شرح احد را برای و میخواهند که بعد از که میفهمد اما طور دیگر بگویند

پل صفی از اینجواند و حقیقت مطلب و زار و رنده والله که عین و اندامها اینکه گفته اند که نمیفهمند
چه طور برایشان تجزیه است چه در حل باین مطالب دارد و حی خدا هم تجزیه است ایشان رسول در میان
نیتاشد تو از وی خدا هیچ خبر را نمیشوی هم چنین کتاب تجزیه است اما رسول و اوصیاء او غیر
از اینها نمیشوند نمیتوانیم عمل بقتضای آن کنیم این است که عرض کردند بایشان که اولاً بکنیم القرآن
قال بلی لو وجدوا له مفسراً و ایند عوی بسیار هم میکنند و بعضی اینها اگر تفسیری نمودند و گفتیم
شاهدان از اخبار اهل بیت چیست بگویند که قرآن تجزیه است و البته خود ما میفهمیم ولی مستلماً
امید است که کول الان کتاب مبارک کافی در حقیقت حقیقی است از خداوند در میان خلق و مسایل
شرعی هم در حل بیو اطمن و اسرار ندارد و تو را بخدا نا شخص فیه جامع الشرائط شود از کتاب کافی میتوانی
تکلیف خود را سپرد و امتیاز کند و اما اینکه گفته اند ناویل کتاب و حقایق از آنکه عیناً و ظاهراً
انها نیست بظهور امام است بلی الله ان علمی که آن روز بروز میبندد هیچوقت برود نکرده و
کاملین علی اهرام از تشکلات فوضات ال محمد قبل از ظهور چنینها ملثفت میشوند و توقیت
العرش ثم انقش و سابق بر این حدیثی مفصل نقل کردیم از بخاری که مراد از اینکه بوم ناویل بوم
ظهور است این است که اخبار یکدیگر از ظهور و کشفیات آن در کتاب مازل شده بوده و نیز قبل
از ناویل بود و هم چنین همه اخبار را بنده که در قرآن فرموده است همه نیز قبل پیش از ناویل است حتی
مثل منسوب شدن روم و جنگهای که حضرت امیر فرمود و از روز و م مقابله شد با جنک جل و
صفین و خوارج برپا شد ناویل ان ایات بروز کرد و هم چنین ایاتی که بظهور امام است خبر میدهد
انروز که آنحضرت تشریف بیاورد میبندد و مقتضای این نیست که بگویم بر غیر این ضعیف است که بنیافته
است بلکه اگر ناویل با پیوسته مراد است البته ظاهر هم مراد است مثلاً خداوند میفرماید قل و ایتیم ان
اصبح ماؤکم عوداً فمن باینکم عوداً معین در ظاهر که ملاحظه کنی البته کتاب ماف و در غیر از خدا نیست
کیک که اب نماید و باید شاکست او باشد و مسائل از احوال او این ناویل کردی که اگر عقل از
سر شمارفت با ناظر اینرا گفتی که اگر امام شما عاقل شد که عقل بشما بدهد با امام را ظاهر
یکند صحیح است اما معنی که معنی ظاهر آنهم سر جای خود هست و مراد است باری و بسیار
از اینان هست که از همان حدیث شریف که سابقاً در باب کوه ایم ظاهر میشود که ناویل اینها یعنی
مضاد حق ظاهر را خدا و قیام قائم بروز بد بکند خلاصه مقصود اشاره با اصل مسال بود و این
مرد مشهورش این است که بگوید امروز بوم ظهور است و وقت ناویل کتاب و ناویل هم که برخلاف حق
ظاهر است پس هر چه من از ظاهر کتاب میگویم و لو هیچ دلیل در دست نداشته باشم پیش برید و حال
اینکه باین سالی نیست و اول ظهور امام را ثابت بکنی فوق از ناویل کتاب بگو و ظاهرش را هم باز

و اینها

داشته باشد انقسم است لکن نمیکند خلاصه و اما اینکه در اصل مطلب اشاره بیاصل میکند
که مراد از انوار امامت مثلاً یا اولاد است و اما انکار اصل مطلب و اندازیم و در قرآن در بعضی
مقامات خداوند امام را با اسم نازل خوانده ولی حرف در اینست که بعضی خواندن ابر در هر موقعی
مطلب ثابت نمیشود اما اگر معلوم شد بعد هر چه از گفته او است صحیح است و اما با او
کوئی اطفال هم یا و بسیار میگویند و مقرر نمیشود و اما آنچه اول و آخر در باب قرآن گفته
که در قیامت بجهت انسان جلوه میکند انهم اصل حرف صحیح است اینکه او بیجا گفته باشد زیرا
که از تو سوال میکنم که مراد از اینکه قرآن بجهت انسان بروز میکند این است که بعضی صورند که
مردم از اصول انسانی میگویند باید جلوه بکند که مشایخی مابین جلوه قرآن با غایت خلق نوعاً
نیاید باشد یا باید باشد اگر میگویند نیاید باشد که این حرفی است از روی کمال بیخبری پس
بر این همه خلق میتوانستند ادعا بکنند که ما هم کلام الله ناطق و از هر یک باید بپردازیم که مشایخی
که در صورت نیست و یکی از آنها اولی بپذیرفتن انحراف از او از دیگری نیست پس باید از هر یک مدعی
شد بپذیریم اینکه سخنی است که هیچ غافل نمیکوید و اگر بگوئید غیر از آنکه واقعا قرآن ناطق است احد
این ادعا را نمیتواند بکند میگوئیم شبه نیست که در برابر هر دایمی بحق دایمی بیاطل هست و خود
تو هم اقرار داری و مسلم دایمی بیاطل دعوی که سبب همان دعوی و مردم از او اعراض کنند
نمیکند زیرا که اگر چنین کند کسی اقبال با و نمیکند مثلاً ممکن نیست که دایمی بیاطل مقابل
دایمی بحق بایستد و بگوید همان طور که تو دعوت بخدا میکنی من دعوت بشیطان میکنم و همان
طور که تو خلق را هدایت میکنی من اضلال میکنم و همان طور که تو کتاب الله ناطق هستی من جفقه
میشوم و شیطان ایکم هستم و بدیهیست که اگر چنین گفت احدی اقبال با و نمیکند پس لا محاله
دعوی میکند که شبه بحق باشد و در حدیث شریف فرمودند انما سمیت الله شبه لانه لا یفها
شبه الحق پس البته خواهد گفت تو دایمی الله و هدایتی خلق و کتاب الله ناطق نیستی و منم هم آنها
نهایت بر خداست که بطلان او را برساند و در این مسئله احدی الله شبه نیست هر چند که اس
اساس بدعتهای این بد بختان همین است که ادعای بیاطل نمیشود باینکه خودشان هنگام غفلت
اقرار میکنند که ممکنست و خداوند بجهت حق خود را بر آنها تمام کرده و شریع بحدوی بطلب
سابق بر این نموده است و در این عبادت هم بجهت شق بیاطل شریع کرده چنانکه در بدی بادی پس
از حکمت پروردگار و عدل او نیست که دایمی بحق و بیاطل مثل هم باشند و لو در خود دعوی
شبه بیکدیگر باشند و بوجد بگوئیم که اگر نباشد قرآن در بدن انسانی جلوه کند البته حق
قرآن بمنزله روح باشد از برای بدن انسانی چنانکه خداوند فرموده و اجنا الیک روحاً من امرنا

ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان و شبه نیست که بدن با روح باید مناسب داشته باشد تا
حکایت از یکدیگر و اگر مناسب نداشته باشد بدعا حکایت نمیکند چنانکه علامه عیسی بنی که در ارقام
زمان بلکه در معده و اما ایشان بدان حیوانیه لبها منقول میشود اما هجرت حکایت روح انسانی
نمیکند مگر بدن تمام کامل که شکل انسان ساخته شود با اینکه محل محل است که جسم مایه روح
انسانی موجود است معذرت چون بدن نهایی ناقصه قابل حکایت نیست روح انسان در آنها
جلوه نمیکند و هم چنین است امر در تمام اینها که بدن بدن حکایت روح قرآن را باید بکند البته
بدنی باید باشد که عدل جمیع ابدان باشد تا هر یک از آنها را از او دهد قطعه پاک
بنا بد که شود قابل فیض و رنه هر سنگ یک لؤلؤ و مرجان نشود پس آن کتاب مبینی که خداوند در
فضل او مقرر نماید علماً انما انزل بعلم الله و مقرر نماید و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و مقرر
و ما من غائبه فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین و مقرر نماید و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للؤمنین و مقرر نماید لا یأثم الباطل من بدیهه و لا من خلفه تنزل من حکیم حیدر و مقرر نماید و لو ان
قوانا سیرت به لجانا و قطعت بکذا رخص او کلمه بل المونی بل الله الا مرجعاً و هكذا امثال این باب که در
فضل خود قرآن نازل شده و اخباری که از آن مجزئ در این باب رسیده است ای چنین روح میگردد
که انما امر خدا نازل شده است و امر خدا بان منوال است که فرمود انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن
فیكون هرگاه نباشد که این روح در یک جلوه کر شود و بدنی که حکایت از این صفات میکند ظاهر
میشود با هر بدن که میخواهد باشد مانع از ظهور او نیست بی شبه بدنی میخواهد که حکایت این
کالات را بنویسد بکند و لا ترجع بلا رجحان لازم آید و تو ملاحظه کن همان حدیث شریف را که در کیفیت
آمدن قرآن بقیه وارد شده است شاهد سخن ما را میبانی که مقرر نماید بصورت مردی جلوه میکند
و انقدر صاحب جمال و نور هست که بر صف نبیاء و مرسلین و شهداء صلحین و ملائکه مقربین هم میکند
و هیچ یک از او واسطه نور و جمال و عظمت حق شناسند و همه آنها بواسطه کالات است که در او پرورده
و با این سبب جلوه قرآن شده است حال این فضل را که شایسته این مرد است بکند فضایل قرآن
داد او نشان بدید نا از شما بیدار نداز علوم گذشته و ایندی خبر بدید از غائبان آسمان و زمین
اطلاع بدید شفاء و رحمة او را نشان بدید اگر مخصوص مؤمنین است و مصدقین خود و امون
میدانید کوران و کران و مرضای خود را شفا بدید هم صلاح نیست بیکد و نداد تا همین قدر
که سر رشته دست بینا بدید که بهینار کوچک را سیر بدید یا زینتی را بی سیاب ظاهری بشکافید
با نامردگان سخن بگوئید و جواب بشوئید ما نایه بینیم که روح قرآن انجا جلوه کرده بانه و لا ادعای بیجا
نمودن بلکه مخالف فضل قرآن که در چندین ایه و موده است احکامش را از شما و در شما این ادعا را صریحاً

بکنند که بهر ازان را آورده و بر خلاف حکم قرآن حکم بکنند و هیچ صفت از صفات شهادت
قرآن که ما دانسته ایم نماند باقرار خودتان بلکه اقرار خود را با دلایل و برهانها نمیکند
ولو اینکه هر موهومات باشد باوجود اینها از ماضی بقدری میخواهد که بعضی اینکه تو گفتی این شخص
کلام الله ناطق است دست بر سینه زنان بگویم بلی بر سینه واطه افشاد که با الله بی غیر از اینکه
گفتم تکلیفی ندارد بی پانه نه اینست که میگوئی معجزان هر دو غث و کرایان گلبه علم ماکان و ما
بگویم هم ندانسته اند غیبهم نمیدانند در شخص ظاهر بی نشانیم شری نیست از هر جا باشد و هر طور
باشد حتی بخود با الله من غصب الله واستغفر الله اگر احقاق حق و ابطال باطل منظور نبود نفوذ ما بر
کلماتی جایز نبود از بعضی ثقات شنیده ام که حضرت میگویند که حرام داده بودن مانع از رسیدن
باین مقامات نیست اوقات نسبت بهم بنف عمران فذل میکنند و صبر چهارده روزه و بنمایند
انجا که میفرماید و رحم الله علیهم ان الله احسن فرجهما فحقن دمه من دونه و صدق بکلمات و بگویند
که و کانت من القاتلین و در او باشد بکری نظیران و جعلناهما و ابنا الله للعالمین اما این بدین نشان چنان
نمیکند و شهادت خلیل را در میکنند خلاصه همین طور یکی را میخواهند بنمایند و ندانان حق
منکره ادعا کنند که کلام الله ناطق است و ما هم صدق کنیم عصمتنا الله من الزلل و امننا من الفتن
یعنی محمد و اله الطیبین و بجهن ظاهر معنی میگویند که اگر این قرآن است قرآن یان فصاحت و بلاغت چرا
با این عجز و در کاک و استهجان حق منبرند و یان حجت و استقامت و موافقت با عریق بپایه چه حکایت
شده که در همه این صفات بر عکس شده خلاصه معنی بطول انجا رسد و الا تفصیل مجلس شاه شهید را
در زمان و لجهت نظام السلام او خوند ملاحتل معقانی و جاعتد بگو که او را حاضر کرده بودند و محبت
داشته بودند منو شتم که به بینی که نسبت کلمات او را بقرآن سهل است که والله بکتاب و مود حق نمیتوان
داد و قابل ذکر نیست بلکه بشناختن او بپسند از او که پیغمبر حق قرار داده اند شایسته قرار داد بد
جواب داد ملک هم نصف خمس است و دیگر تو خودت فکری و جهات این جواب را ملاحظه کن **فصل**
گفتارست باری باید تمام ذلت و انکسار و عجز و افتقار یان را قصد بین نمایم و امر صاحبایان را
اذعان کنیم و آنچه را از غوامض مسائل الهیه و اصول حکام و ربانیه را که مخالف با ظهور و ظهور او کنیم
نسبت عدم علم او را که و عدم اخاطا را بخود و هم از ان منبع علم الهی التماس نمایم تا کشف فرمایند
و بحد و فضلش بیان نماید و حال آنکه جمیع علامات و دلایله که ذکر شده و در کتب ثبت گشته کل ظاهر
شده و با هر آمده و دیده و دانسته و فیه و اند و باسی نیست انکار نفوسیک ز فغاند و نزد دل نشد
اند و بیانشان را نشیده اند و دلایل و برهان افشا و اند به اند **جواب** در حقیقت خوش
مدحی است و خیل سهل و آسان است اما بر طلبا بیک طالبی و دینی است و نه کسانیکه عادت بگویند

کرده اند بی برایشان و شوار است که از این راه بروند و بگویند که بکار خلاف قواعدت و بیب است چنان
پیش دانسته زبانه از قیام علیه صرف اینها و اینها هر چه در دست هست و اینها بیب و نکیریت بد
که از در مکر بکفر یان گلبه و انما از اهرام هیچ قاعده از قواعدش نیاید بکنید بلکه بصرف ادعای اینک اینها
ایان منزله من عند الله است باید قبول کرد و یا از مترایع و احکام سابقه خاصه از قواعد اسلام که منطبقی
بر این ظهور نیست باید از خود انهار سپرد و وجه اخطای و فیه و برهان دیگر لازم ندانند و علم هم
که میگویند برو ز کرده شرح هر یکی را بعد میکنند که برو ز هر یک بر خلاف وضع ظاهر است و در حقیقت هر
دین شریفی است ای مرد از خدا بترس همین طور بی پرده بگویم که این سلطنت و و باست داشته
باشم و الله اگر شمشیر بکشد و همه ملک را منفر خود کند و غرضی موی همین سلطنت نداشته باشد
عقوبت ان کمتر است تا آنکه با هم ندین بکفر و انما خود کند چف غافلست که با بطور صحت بکشد
و خود را بجنوس افشا و کند و بدهد دست بکمال نادان که هر چه ملک میخواهد بپا نداند و باری چو
بیان همه این مطالب شده و میشود حاجت شرح و بیطد بکنند **فصل** گفته است بلقاء
مظاهر قدس و مطالع احدیه و اندانند اینها و این وجود مبارک را که ظاهر شد چون معروف و مشهور
بود غیران نفس مبارک میباید این سدره مبارک را غیران سدره را حدیث محمدی و محمودی مدینه
در حقیقت میباید چنانچه ام سلف هم چون معروف و موصوف بود غیر موعود خود دانستند و از
این جهت بسیار تحقیق بنمایم بلکه محال و متنع بوده که یان احبیه که بر قلب مبارک ان سدره احدیه
بمصدق نزول ببار روح الامین علی قلبک و آنقدر که علی قلبک باذن الله نازل شد بر غیران سدره
مبارک نازل شود چنانچه ام سلف بهیمن افکار باطله از جمیع قومنا و مدسبه و رحمتی منزله
الحیه خرد مانده اند و حال آنکه بعضی مانده اند تقوی حد من رسد و ما امرنا الا واحده کلیم بالصری
ما خلقکم و لا بشکم الا کف و احدی که نبی و ادم بین الماء و الطین و انما خدنا و انما خدنا و سلطان محمد کلام
محمد نادر و فوج و اینهم و موصی و عیسی اما النبیین فانا و همین نزول یان بر قلب و لسان مبارک
اعظم شاهد و البکر و لیل و اقوی داعیه حجت و معجزه است که این همان شجره حقیقه محمدی است که لا شیه
بعده و بوده در از زمان بان اسم مبارک کشف نقاب فرمود و در این ظهور باین اسم اعظم خرق حجاب
نمود و چون افتاب چهره نمود بدون دخول و خروج و حلول و تکرار تجدد و تمدد و تمدد چنانکه باین که
بک شمس پیش نیست هر فصل و هوای از افق طالع و مجلوه و فصل مشرق است و هر یک با سببی ظاهر و
جوینی مرد و با خادای از هر از قبل ظاهر و کاب بعد و همین و حجاب کاب قبل بوده تا از تسل
فضلنا بضمهم علی بعض خلق اصلا شباهه بالشبهه و المشبهه بنفسها هو الاول والاخر و الظاهر والباطن
جواب خدا نکند که مطالب علیه دست عوام و محال بنافند و دخل و تصرف در حقوق

بکنند که چنانچه از اخبار و فاسد میکنند که کسی که اندک ربط از آنها داشته باشد هوش از سرش
ببرود که اینها چنانچه خرافات است که بهم باخته اند و چه فایده است عوام کلاً انعام که دیگر کول اینها را
مخورند و ما اولاً در موقوفات بنیانات او سخن میگوئیم انشاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و بعد در احکام
مطلب ما اینکه گفتار شخص چون معروف و موصوف بود غیر آن نفس مبارک میباید که میگویم چاره ما
چیت و قبی که پیغمبر و ائمه مائه نفس میفرمایند که غالب مشغول فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و تو
میدانی که این شخص میرزا علی محمد پسر میرزا رضای براز شیرازی است چه دلیل میگوئیم که این همان شخص
است که ایشان فرموده اند در صورتیکه این امر است که بنصوص سابقین ما باید بماند بکبریم و بریم
توان زمان ذری بوده که عهد این ظهور از ما گرفته شده و یا بر خلاف آنچه معهود ما است از ما خواسته
اند پس این در حقیقه ظنی است که بالا تر از این نمیشود و اگر موافقت بنصوص سابقین لازم
نیست با اینکه خود شما دایم در صد و هشتاد که متشابهی را دست بنیاد و بد که از انقضای این شخص
قرار بدید و الحمد لله دست ننهاد و اید پس بنابر عدم لزوم نفس خود این شخص بناید ایانی و خوار
خادانی علاوه بر علم و عمل و صفات لازمه نبوت داشته باشد تا صدق شود باینکه که سابق
گرفته و شما الحمد لله از همه اینها غاری هستید و حال اینکه چاره از متابعت بنصوص ندارید پس
میگویم که در بخار و وایت کرده است از موسی بن جعفر که فرمود نمیشد قائم مکر امام پسر امام
وصی پسر وصی و از حضرت صادق نقل کرده است که فرمود هرگاه سه اسم پشت سر هم افتاد که
محمد و علی و حسن باشد چهارمی آنها قائم است و هم از آنحضرت که فرمود قائم پسرش است و فراد
پسر امام ششم است که از حضرت صادق نقل کرده است که شش امام میشود و وجه پسران
حسن است و از حضرت امام رضا نقل کرده است که فرمود خلف صالح از فرزندان ابی محمد حسین
علی است و او است صاحب الزمان و او است مهذب و اخبار داله بر این مطلب بسیار است و مسئله
الحمد لله واضح و حاجت بنقص نیست و از بعد هم باز بنیاسبت بیان بعضی از انشاء الله ذکر میکنیم پس
چاره ما چه چیز است جز انکار کردن دعوی میرزا علی محمد خاصه که هیچ علامتی از امامت در او نبوده باز
اگر بعضی بطور صریح بر فرض حال منطبق بر او شده بود چاره از قبلیم نداشتیم و له انهم نیست و اینکه
کفیم بر فرض حال از این باب است که حال است نفس امامت از موصوف بر کسی راست بماند مگر اینکه
یقیناً دارای صفات امامت است و اینهم در صفات امامت و بنصوص سابقین بر او صادق آمده خلاصه
و احاطه اینکه گفته چنانچه امام سلف هم چون معروف و موصوف بود غیر موصوف و انفسند و اینها
معنی انحراف چه چیز است مگر انبیا سابق با آنها و معاده دارند که شخصی غیر معروف و غیر موصوف
نمیباشد و شاید منظورش این بوده که چون برخلاف اوصاف که آنها است داشتند بود قبول نکردند

و این را هم که پیش از این دانستی که خطاست و اینجا از اخبار صحیح انبیا و اسناد هم با اوصاف پیچیده
مطابق بوده است و اما آنچه خود جعل کرده بودند برخلاف صفت نبی اگر چه عوام خود پرو و پندارند
که اینها معجولست ولی خود علمای ایشانند که دروغ میگویند و خداوند از حال ایشان خبر داده
که و بل لکن این بکثرت الکتاب باید بهم تم بقولون هذا من عند الله تا آخر چه شباهت دارد حال
ما با ایشان آیا از عمو این است که معاصرین بنیاد مثلاً اینها جعل کرده اند و این بنصوص از معصومین
نیست که کتب مجلسی چه بسیار و هم چنین همه مجلدات عوالم بنقطة اند و مرحوم الا ان موجود است
بلکه اصولی که این کتب را از روی آنها جمع کرده اند از دلت سال و سیصد سال بلکه متجاوز
پیش از اینها موجود است و در نزد علما و غیر ایشان هست ملاحظه کنید که این اخبار عیناً
در آنها هست باینست پس بدون شبهه اینها از جعل معاصرین نیست که آنها را تشبیه به خود میکنند
بلکه اشهد بالله جعل بهود بنان بشما و پیاده که اخبار دروغ جعل میکنند بطوریکه مطابق با
اوصاف انبیا باشد و در کتب خود مینویسند و اگر چهار حدیث صحیح هم در میان مینویسند
مخبر نیست که امر دروغ و اخبار را متشبه میکنند چنانکه بنیان این مطلب بنقصیل انشاء الله خواهد آمد
و اما ایات و اخبار که بر اصل مطلب خود شاهد آورده است از جمله اینهاست که لا تفرق بین احدنا
و سائرنا و کان فاسدا و اینست که این ایه در لک دارد و بر اتحاد شجره رسول و حال اینکه ابدال
باین مطلب نذر و همین است لازمه اینکه مدعی عالم گای بگفت بشوند تو از اول تا آخر بهر ملاحظه
که بین چه دخل طلب دارد و در حدیثی با ایداس الرسول بما اقر الیه من ربه و المؤمنون کلهم
بالله و ملائکته و کتب و رسلا تفرق بین اعدائهم و رسلا و قالوا سمعنا و اطعنا غفر الله لنا و
الایمان بهر معنی ایمان آورد و رسول باقی تا نشد بیوی از تو و زنش و مؤمنون همه ایمان آوردند
بخدا و ملائکته و کتب و رسلا و اینست که این حدیث اندلس و معنی ایمان و صدق و یحیی
دشمن گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم و از تو سوال میکنیم بخیر و تو را ای پرورنده ما و شیوی
است باز گفت و در بر همان رو بگریه است از موسی بن جعفر از اباء کرامش از امیر المؤمنین علیه السلام
که اصل قول ابی انوفی است که در معراج خداوند پیغمبر و وی فرمود ایه که در سوره بقره است
لقد مافی السماوات و الارض و ان شد و املاک افکام و تحفه بحاسبکم به الله تا آخر و این ایه
پیشتر بر همه انبیا نازل شده بود و بر ائمه خود عرضه فرموده بودند و آنها باینکه بودند و قبول آن بیخه
نقل آن و پیغمبر قبول نمود ایه و از عرض بر ائمه فرمود و آنها قبول کردند تا اینکه پیغمبر باینکه خداوند
تکرار فرمود ایه و بر پیغمبر بعد فرمود من الرسول بما اقر الیه من ربه و پیغمبر از جانب خود از جانب
است جواب فرمود عرض کرد و المؤمنون کلهم بالله تا آخر حدیث شریف و غرض اینست که مراد از تفریق

نکردن بعضی در ایمان و قصد حق و ان دخل بجلالت ذوات ایشان ندارد چنانچه در آنچه دیگر خداوند
فرماید قولا انا بالله وما انزل الينا وما انزل الي ابراهيم واسحق ويعقوب والاسباط وما
اوتي النبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون ونظير همین آیه با اختلاف پس در سوره
ال عمران باز هست چنانکه میگوید که ایمان آوردیم بخدا و آنچه نازل شده است بسوی ما و آنچه نازل شده است
بسوی ابراهیم واسحق و یعقوب و اسباط و آنچه آورده شد نزد پیغمبران از جانب پروردگار
خودشان جدا نمیکشیم بین احدی از ایشان و ما اسلام از برای خدا آوردیم ملاحظه کن که ضمیر
منهم راجع به آنچه پیش ذکر شد و آنست که اسباط و غیره خود قائلین که ایمان میگویند بنا بر معنی ظاهر و شمه
نیست که اسباط و غیره اینها نیستند و در برهان است که خدمت حضرت باقر ع و غیره که فرمودند
یعقوب اینها بودند و فرمودند و لکن اسباط بودند و لا و اینها و از دنیا مفارقت نکردند مگر سعاد
توبه کردند و منکر شدند آنچه کردند و هم چنین خطیبین هم بحسب ظاهر که عادت است باشند اینها
نیستند و شجره ایشان با شجره انبیا الله یکی نیست و معذک خداوند میفرماید بمؤمنین که میگویند
جدا نمیکشیم بین احدی از ایشان پس بیین که در مقام ایمان خداوند فرموده که میان اینها و غیر اینها
هم تفریق نکنید و غرض این است که در نزد هر کس هر چه از حق هست باید صدق نمود و فرق نکند است
حق ملاحظه کن که خداوند در مقام ایمان امر میفرماید که ایمان بخدا و رسول خدا بلکه کتب خدا و ملائکه
او بنا و در اینها با حق و سوره و کتاب الهی از برای من قبل و من بکرم یافته و ملائکه و کتب و رسوله و انبیا
الاخره فصل من لا یبذل بلک در جای دیگر میفرماید بوممن لله و بوممن للثیمنین پس تفریق میان
خدا و رسول او و کتب او و ملائکه و مؤمنین هیچک در ایمان نباید کرد حال ایندلیل اینست
که شجره معدودات همه یکی است خود بالله من غضب بالله و خدا و خلقش همه از شجره هستند
بلکه هر یک خداوند منع میفرماید از تفریق میان او و رسولش ایما که میفرماید ان الذین یکفرون بالله
و رسوله و یبدلون ان یقرئوا من الله و رسوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یبدلون ان یقرئوا
باین ذلک سبیل اولئک هم الکافرون حقا تا آخر پس تفریق میان خدا و رسول ممنوع است پس خود
بالله همه از یک شجره هستند ملاحظه کن که کفر یا لا از این میشود که اولاً تاویل کافر برای یک نفر
یعنی که خودش کفری است علی حده باری بلکه میگویم ایمان بجنه قصد حق است و مانع نیست که
شخص بگوید ایمان بکفر کافر آورد یعنی اعتقاد کردم که کافر است و منظور ما اینست که در قرائن
شاهد این هست و لا خلاصه اینست که در نظر نیست و مسلم تفریق میان قصد حق بجهت
دست و مؤمنین و بطلان و کفر کافرین نباید کرد و اگر کسی ایمان برستل بیاورد و اعتقاد بکفر کار
نکند ایمان او پذیرفته نیست پس لفظ ایمان و قصد حق در هر دو مقام مستعمل شد پس خود بالله

طاعت انبیا با کفر و هم یکی میشود چه مذکر نادانند اینجا بحث و عاری از علم و فحاکم نمیکشند و دخل
شرف هم میکنند هر کس که نداند و نداند بر جمل مرکب با دلش نباند و ما الله منصرف بجهل خود
هستیم و نا از معصوم شاهد بر مطلب خود ندانسته باشیم نمیکوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله و هر چه
شاهد ندانسته باشیم سناک میشود و از جمله آیات که اسناد لال بر آنجا کرده اینها است و ما امرنا
الا و احد کلیم بالبر و من ادش از این اسناد لال شاید این باشد که در سل خداوند مقام امر و از چنان
فرموده او جنبا الیک و ما من امرنا و امر خداوند یکی است پس رسولان یکی هستند و جواب از این مطلب
میگوئیم که خداوند مخاطب را با تمام انبیا و فرموده و او است و احد و هر را احدی را مخاطب انبیا اول
الفرم شریک و در این وجه نیست چنانکه بعد از این اثبات خواهد شد ان شاء الله و گاه باشد که امر را
مقیم بدهند و بر هر دو رسولان بلکه بر همه خلق بکنند چنانکه در حدیث فرمود پس الا الله و فعله و نوره
و مکانش بر از اختلاف همین مطلب آورده اند که لیس الا الله و صفاته و اسمائه و مع ذلک حقیقت امر
پروردگار یکی است و خلق بدون شبهه حقایق مختلفه هستند و خطا کرده است آنکه قائل بودند
موجود شده است و پس است شاهد بر اختلاف ایشان اختلاف میان خداوند با ایشان یکی
یکبار معتدب میکند و یکی را منع و یکی را بدید بر جات عالمه میرد و دیگران سناقه میفرماید
و دیگران بدیدگان بالا و اگر هر یک طاعت بودند و یک مقام داشتند و مع ذلک خداوند بطور با ایشان
منازه میکرد و ظلی عظیم در باره ایشان فرموده بود پس مسلم حقایق اینها مختلفه است با اینکه بیست نظر
همه داخل خداوند و خود خدا میفرماید و این از جهتهاست که همه قائم با امر او و بند و نود او است که غلطه همه
نموده اما هر یک بر حسب قابلیت خود حکایت از او نموده است و اسم خاص هر یک بر همان وجه قابلیت
و اینست که عمل اختلاف است نگارده شده اگر چه همان نور هم بجهت درجه قوایل بروز نمیکند و ان خصوص
است نظام انبیا و لکن خود او است یا خلق خود او که در سنا بر خلق بروز میکند بهر حال که در حدیث امر برود
مناجات با اختلاف طینتهای خلق ندارد و خداوند فرموده و ما سنا الا له مقام معلوم و فرموده و لکن در جانا
تمام علما و ظاهر ملاحظه کن که نور اقبال است که ظاهر و باطنهای و نکات و دود و پود و باها و باغها
و غیره ها و من بدله ها هست و معذک کله قابلیت های مختلفه است و هر یک طبعی و مزاجی و خاصیت
و حسنی و مدحی یا ذمی برای خود دارند و اگر و اقبال بر اینها بنا بد هیچک مرتی و محسوس نیستند
و اقبال خود شریک نیست و نور او و نور تاب بر روی قابلیتها بنامه یکی است و اختلاف در او نیست و هر چه
است امر در ملک پس بیین که اتحاد است و دلیل اتحاد قوایل اینها نیست بکفر امبعوث بر نفس خود میگویند
و یکی بر طایفه فلبه و یکی بر جماعتی و یکی بر همه خلق یکی نبی است یکی رسول است یکی اولی العزم است بلکه یکی
از ایشان بالنبی و یکی از خودشان عالم است و یکی طبعی پس بیین که هر اختلاف مراتب و درجات است

و اگر عاقلی و مطیع را یکی فاسق و یا هر دو را عاقلی شمرده و هیچکدام جمیع نیستند
و از جمله ایات که استدلال کرده اینست و ما خلقکم و لا تموتون الا کفص واحدة یعنی نیست خلق شما و نه
مبعوث شما مگر مثل نفس واحد و راه استدلال که حضرات خیال میکنند که اعتقادشان این
است که هر ظهوری قبه ظهور سابق است پس زمان عینی قیامت زمان موسی بود و زمان خاتم
قیامت زمان عینی بوده و زمان ظهور امام قیامت زمان خاتمست و خلق و بعث شما هم که مثل
نفس واحد است پس همان خاتم است که امروز مبعوث شده و نفس یکی است و وضع مثل خلق است
همان طور که امروز از احام بیرون شده بودند امروز هم بجهنم طور و در برهان روایت نموده است
از حضرت باقر در تفسیر این مبارکه که فرمود رسیده است بنا و الله اعلم اینکه ایشان بعضی منکر
معاد گفتند یا حج خلق کرده شدیم ما اطواری نطفه هائیس علفه هائیس بعد از انشاء خلق آخر
هم چنانکه تو گمان میکنی و گمان میکنی که ما مبعوث میشویم در ساعت واحد پس خداوند فرمود
ما خلقکم و لا تموتون الا کفص واحدة اینست و چرا این نیست که با و میفرماید بشوین و میشود باد
اما جلالت اصل ان اعتقاد بیکه در باب قبه دارند که شاید بعد از این مفصل آید و اینجا هم
ایضا لا میکنیم که در اخبار پوم قیام قائم عجل الله فرجه و پوم رجعت و پوم قبه هر سه را با اسم
قبه خوانده اند بجهت اینکه در رجعت که همه ما حضری و بعضی از سایر خلق رجوع میکنند و از
هر اقیه فوجی می آیند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده است و در قیام قائم عجل الله
فرجه هم بعضی اموات بدینا بر میگردند و زنده میشوند چنانکه در اخبار فرموده اند و اما در
قبه که همه خلق مبعوث میشوند و خداوند در صغفه امروز فرمود که منم احد و بیان همین
مطلب بعینه در اخبار بیکه در اثبات رجعت فرموده اند شده است و در این مطلب شبه نیست
و اما آنکه کلیه اعتقادی آنها است که هر ظهوری قبه است از برای ظهور سابق بحد دلیل بر این مطلب
نیافته ایم و آنچه هم که حضرات استدلال میکنند از ایاتی که خطاب بهود زمان پیغمبر فرموده
است که شما انبیا را کشید پیشروانته که اخبار اهل بیت شاهد بر خلاف است و فرموده اند که این
نسبت را خداوند با شما داده است از جهت رضای ایشان بعل سابقینشان و منظور این نیست که ایشان
عین آنها هستند چنانچه در آن واحد هم کسیکه علی را میکشد و دیگری را خلیفه است و نسبت
با و داده میشود مثل اینکه بیک قبیله نسبت میدهند که شما خون فلان را میخورد و حال اینکه بیک
نفس بیشتر اینکار و نکرده است و شما هم قائل نیستید که اینها معاد بیکدیگر هستند و بعد از انشاء
پیش خود چه طری کرده اند خیال میکنند که خداوند معدود خلق افی بد مثلا صد هزار یا هزار
هزار انوفت هر اینها پیغمبرانند و در ظهور و بیک باز زنده میکنند باز میپایزند و در ظهور و بیک زنده

میکشد و چه قدر جاهل است بنده که خداوند را وصفان او را با اندازه حوصله خود قرض کند و بجا
حقین خود را بران بگذارد و نمیدانم که انکس بیکه بر صورتی از ایمان یا کفر مرد و مرید که او را زنده
میکشد و بعثت جبر بد برای چه میکنند او را و حال اینکه ما شنیده بودیم که هر کس بجهت صورتی مرد
افسوس برای او بدی است و بدی است و بدی است و بدی است و بدی است و بدی است و بدی است و بدی است و بدی است
و اهل اخرون خالد هستند پس اگر پیغمبر بدی نیستند دعوت نیست با و بی ثمر است چرا که چیزی که قوه در
او نیست چنانکه امام تر در صغفه عالم علوی فرموده صور غایبه عن المواد خالیه عن الفوق والا استعداد
دعوت جبر بد با و کردن نمیخواهد داشت و لغو خواهد بود پس برای چه شما و کابران عامه خلق
از فقر و منکره را دعوت میکنند و مطلب بیکه کسانیکه در قبه می آیند احوال ایشان همه ضبط شده
ایشان است و خودشان بلکه همه اعضا و جوارحشان شاهد احوال ایشانست حال افشک با الله فی
شخص خود را ملا حظ کن هیچ خاطرت هست که در زمان خاتم کجا بودی و چه میکردی تو خود هم هیچ
چون خصلت شخص کردن بجا فطرت هستی از آنها که او را امام و پیغمبر میخوانی تفصیل حالات گذشته پیغمبر
امام را برین بین چه از آنها یاد دارد بیکه در کتاب اخبار و تواریخ از آنها یاد کرده اند بین یادشان
هست اینچه نام روی است که برای خود هم یافته اند و مردم را با بازی میدهند قیامتی که دار جز است
الان در این می بینم که کفار و منکران هستند و مؤمنین معتقدند باینها هستند بطوریکه انبیا عین
المؤمن و جنة الکافر فرموده اند این کدام دنیا است تقی این همان روز تو را دم بود و دیگر دنیا بر تو
شده است و زمان در پس مثل قبه اهل از زمان شده بدیدم که بطریق اولی همه از من قبه است پس
اینکه این مؤمنین را تسلیم میدادند که صبر کنند این ایام ظلمه است و راحت طوبه از عیب دارد
اینها چه چیز است و بر آنچه در فرموده اند و معنی اینها چیست و شما که الان بزعم خودتان مؤمنین هستید
با اینهمه بلا با و محن و فقر و خوف و ضرر و فاقه و کوری و کرب و شغل و غیر اینها که دارد و بعثت هستند
و منم سایر خلقهم که بعضی مبتلا بند و بعضی بالقیه در فاقه در جهنم هستند و معتقد بر این نعمتها
ارزانی خود شما با است مردم ابله نیستند که بیایند یعنی در فاقه و عزت و ثروت خود و اثرات
کنند و نایب شما شوند و آنچه شما دار بدینها از اخت اخروی خود خیال کنند باری هر چه میخواهم
با خضار بگویم فلم یطیعان میکنند و در میدان کاغذ جولان مینمایند و هر چه خدا خواسته
خوب است اگر ایناعت نخواستند و منتفع شوند جماعتی هستند که بخوانند و لذت ببرند و چون
ما اینقدر را صدق کردیم که در اخبار پوم قیام قائم و پوم رجعت را هم با اسم قبه خوانده اند و حال
میکویم که هر که ملاحظه اخبار احوال محمد را نماید در این باب شبهه نمیکند که خاتم رجعت ان
بزرگوار بعد از رجعت همه ائمه بلکه همه انبیا و مؤمنین و کفار است زیرا که بعد از آنکه همه رجعت

کودند و در روحان جنگ عجیب غریب سرپا شد و قشون حضرت امیر مشرف بر شکست خود
 شد ندانند و است که پیغمبر با حربه از نو از آسمان فرود میاید و شیطان و قشون او را
 میسازند پس یا اینکه صدیق گوید که رجعت هم قیمة صغری است و بجهت آنکه رجعت پیغمبر
 آخر زمان و رجعت است و اتحاد شجره آل محمد باعث این نیست که همه ایشان که رجعت میکنند
 پیغمبر باشند زیرا که مقام اتحاد مقام دیگر است و مقام رجعت و مقام مقام دیگر و همانطور که در
 دنیا ظهورات مختلفه داشته اند و حرام بود مثلاً امیر المؤمنین را نبی بخوانند و پیغمبر را لا نبی
 بعد از من بود و جای نبی بود که سابقا و امیر المؤمنین بگویند هم چنین است امر رجعت و قیمة
 زیرا که همان ارواح و نفوس متعدده مختلفه که بحسب تقضای قیال ابدان در نبوت مشغول با آنها
 گرفتارند است بعینه که رجعت میکنند و عود میکنند پس همانطور که در دنیا جای نبی بود بکبریا
 اسم دیگری بخوانند و در رجعت هم امیر المؤمنین منوال است و چه فایده که این جماعت اینقدر عاقل
 که قابل اینک ایشان بیان حقیقه نباید نیست و الا میدید که بیان همه این مطالب را بجز اول ظهور
 میکردیم که مشکوف شود باری پس هیچ است که خلق و بعثت شامل نفس واحد است اما این
 خطاست که بفرود خلق شده و هر کس در حد خودش خلق و بعثت مثل نفس واحد است
 که در جانی دیگر فرمود جنت و نافرادی که خلقنا که اول مرتبه و ایاتی که مفید این معنی است بسیار است
 و اگر بنا باشد که این خطاب خلق و بعثت مجموع من جهت المجموع باشد لازم آید که یک اختلاف از
 میان عامه خلق بر داشته شود و چنین قول مستل باطلست و قوه هم گمان نمیکند که این را منظور داشته
 باشی و الا دیگر تابع و منوع و نبی و امت و مؤمن و کافر یعنی چه خلاصه پس خطاب بفرود است
 و شخص نبی هم که رجعت میکنند یا در قیمة کبری مبعوث میشود مثل نفس واحد است و اختلاف
 ندارد ببار و زخلفش مگر از این باب که صفات و کمالات او در رجعت ظهورش بیشتر است و در قیمة
 بیشتر است و رجعت حال شایسته کمالات نبی بقدر زمان سابق که تا از قبیل اخبار و ایات و دلیل عقل
 و ضرورت ملایم فائز است ایشان بدهد بلکه ده یک آنها بلکه هزار یک آنها بلکه یک صفت مثل
 صفات نبی نشان بدهد و حال اینکه باید همه صفات نبی را ظاهر و باطنی را داشته باشد و بعضی
 از عاقلان که هیچ فضیله نداشته اند مگر اینکه ایاتی میخواهند و اند و انهم ایات میخواهند بفرقه
 اولی که مختصر بایات کاتبه نبوده چنانکه دانسته ثانی اینکه ایات فصحیه بلغیه مبینه صیحی که تمام
 از علم الهی نازل شده و هم چنین صفات دیگر که برای آنهاست و کمالات انبیه که همه خرافات است
 پس چه نسبت خاکی با عالم پاک بلکه خدا میداند که اگر قرآن را عالم پال کفیم از خرافات این مرد و انکار
 هم نمیتوان گفت و اسم مناسب تری میخواهد و بعد از همه این بیانات که شنیدی این باب اصلش

دخل یا مطلب که او میخواهد کنگانه بنیان کند ندارد و بس که عاقلی سواد هست اینطور کلام را
 مشکوف میکند و یا از اینجا میخواهد معنی رجعت هر چیزی است بمبداء خودش چنانکه خداوند و
 کمالا که فرودون و این مطلب مناسب است و وضع اثر است و مشورت است که از بعضی بیاناتش ظاهر است ندارد
 و آثار هرگز بمشورت خود نمیکردند زیرا که مبدء آنها از دون و دنیا و است و شاید ناچار است و بمطلب
 بکنیم و هم چنین دخلی بظهور روح واحد و ابدان عدله هم ندارد بجهت اینکه اگر ابدان اصلیه عدله
 فرض کردی که همین میشود ثنائی و از نفس واحد خارج میشود و اگر ابدان عرضیه عدله فرض کردی از
 وضع قیمة خارج میشود و از جمله اخبار که در این موقع ذکر کرده است حدیث شریف کنت نبیا و آدم
 بین الماء و الطین است و اخبار باین معنی در باره حضرت و در باره حضرت امیر پسند است
 در حدیث دیگر فرمود بفرموده یا با حصص نیست و آدم بین الروح و الجسد و حضرت امیر فرمود کنت و نبیا
 و آدم بین الماء و الطین و حضرت پیغمبر نظر علی بن ابیطالب فرمود و نبیتم فرمود و مر جبا بن جعفر
 الله قبل آدم بادی بین الف عام و اخبار باین معانی پسند است و مراد بیان سبقت خلق ایشان بر
 بر همه انبیاء و ذکر آدم بخصوص بجهت این که انحصار نبی است پس اگر سابق بر او شدند بر باقی همه
 سبقت خواهند داشت حال از تو سوال میکنم که این حدیث چه دلالت دارد بر اینکه انبیاء جلوان آیند
 و این شجره یکی است و لوازم مطلب با ظهور یک انشاء الله بیان خواهد کرد حق باشد اما این حدیث
 دلالت بر مطلب ندارد و ابدان را که بنا باشد که همین که ایشان سابق بر آدم شدند شجره ایشان یکی
 باشد پس ایشان سابق بر ملائکه و جن بلکه شیطانهم سبقت دارند پس خود را با الله شجره یکی است بلکه
 بر همه و سبقت و ضلالت و ابتاع ایشان سبقت دارند زیرا که بعد از آنکه ایشان اولی ما خلق الله شدند
 بر همه چیز سابق خواهند بود پس خود را با الله شجره کل یک است انصاف بدهد ای کسانی که اندک فهم
 عربی دارند که باین سخن باید استدلال کرد و ما هم همین طور عینا یا باید صدق کنیم اگر صدق ما
 عینانی بلکه مجبوری است که حاجت بدلیل و برهان ندارد هیچطور و بگویم که من هم چنین میگویم تو هم باید
 بگویی و اگر بدلیل و برهان باید مساله ثابت شود که اینها دلیل و برهان نیست بر این مطلب که تو
 منظور داری پس هشدار بایشان بدهم و بعضی خواندن اخبار و ایات فریب نخورد که ای کس
 ابلیس آدم و کوه است پس بجز سستی نباید داد دست و از جمله اخبار است حدیث شریف اولنا محمد
 و آخرنا محمد و اصل ان از حدیث شریف نورانی است که فرمود من یقر بولا یته لا تنفعه الا
 بالاقراء بنیوة محمد صلی الله علیه و آله و من یقر بنیوة محمد صلی الله علیه و آله بالاقراء بولا یته لا تنفعه الا
 و ذلك ان محمد بنی مرسل و انما الخلق و وحی محمد صلی الله علیه و آله انی استغفر الله من ذنوبی و من ذنوب
 الامة لا ینقذ منی و اولنا محمد و اولنا محمد و آخرنا محمد فمن استكمل معنی فیه علی الذین الغنم تا آخر

مدت شریف و باز در جای دیگرش هم میفرماید باضافه کلماتی و شبهه در این باب نیست و اتحاد
شجره ایشان بدی است معذک که در عوالم که ظهورات متعدد از برای خود گرفته اند
هر یک از ایشان مستقی یا سعی خاصند و موصوف بصفتی مخصوص اگر چه هر یک از ایشان را چنانچه
قدرت هست که اگر خواسته باشند بصفت و صورت دیگری جلوه کنند میکنند و از شر بطریق
و کمال در معرفت ایشان یکی همین است که اقل این صف در باره ایشان یکی چنانکه حضرت سجاد
همین مطلب را در باره بعضی دوستان خود فرمودند و در همان مجلس منقلب شدند و خود بصورت
حضرت باقی ماندند و حضرت باقی بصورت حضرت سجاد گردید و هم چنین حضرت امیر داخل در سینه
مقدس پیغمبر گردید و با آنحضرت یکی شد بعد از آن چهلوی مقدس و بیرون آمد و جدا شد
خلاصه که ایشان قدرت خداوند هستند و عزت برائی قدرت خداوند هستند و از برای قدرت خدا
حد و نهایت نیست ولی معذک با اینکه بکثرت طایفه هستند در مقام افتراق هر یک مستقی یا سعی
خود هستند این است که در حدیث شریف حضرت پیغمبر فرمود چنانکه در کتاب المبین مرویست
که خداوند خلق فرمود پیغمبران را از درختهای متفرق و خلق کرده شد من و علی از یک شجره پس
من اصل شجره ام و علی شاخ او است و فاطمه لقاح است و حسن و حسین موهبتان هستند
و شعیان ما اوراق شجره هستند پس هر کس متعلق بفضیله از اعضا آن شد نبات میابد و
هر کس میل کرد بچشم فرمود میافتد تا آخر حدیث شریف و چند حدیث باین مضمون وارد شده است
پس بیین که با اینکه بل شجره هستند در مقام افتراق هر یک مستقی یا سعی خود است بلکه هر یک حقا
فضل خود پس جایز نیست که امیر المؤمنین را بنی مرسل بخوانند چنانکه از همین فقره حدیث
نورانیست که روایت کرده ام این معنی ظاهر است و اخبار چهار با پنجی وارد شده است و هم
چنین جایز نیست که امیر المؤمنین را در فضل مساوی با پیغمبر دانست با افضل شمر چنانکه
جامعه که آنها را غریبه میگویند انبغول را قائل شدند و گفتند نفوذ بالله که علی اشبه بالنبی
من الغراب بالغراب و باین واسطه کافر شدند و خود آنحضرت میفرماید انا عبد من عبيد محمد
پس جایز نیست که آنحضرت را با اسم نبی بخوانند و هم چنین جایز نیست که سایر ائمه را با اسم امیر
المؤمنین بخوانند زیرا که خود حضرت امیر اول من است و هیچ يك از ائمه را امارتی نیست با و
نیست و هم چنین بمعنی دیگر جلب علی برای او نمیکند بلکه خود او است باب مدینه علم از
برای سایر ائمه و سایر خلق و ایشان بنا بر در مقام محبت عالیه شود و فضیله که خود صاحب
فضیلت واقعی نیست از برای او اثبات کند و خود آنحضرت فرمود هلك فی اثنان محب عال و
مبغض قال پس این مقدمه را که دانستیم عرض میکنم اولاً شبهه نیست که آل محمد را هم چنین قلم

هست که ظهورات متعدد برای خود بگردانند و اولاً هر یک از آنها که ظاهر شدند باید با صفات خاصه
خود بروز فرمایند و ثانی اینکه مقام افتراق مقام نیست که هر یک مستقی یا سعی خود هستند و چنان
نیست که از آنچه فرموده اند تجاوز نمود و مصداق این شبهه شد که ان هی الا اسماء صفتها انتم و
اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان پس این شخص که شما میگویند علاوه بر اینکه هیچ صفتش شجره
منظر نمیاند و مساوی شخصی محبط و روانه نبوده دیگر ادعای نبوتش علاوه بر چه میشود مگر امام
که کثرت میاورد ادعای نبوت میکند مگر فتنه افروز که بر آنحضرت ابرار میکنند که این اسم
که سلوک با مردم میکنی یا بعهدهی است از پیغمبر یا نه پس حضرت جبه خود را میخواهد و عهد
پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیرون میاورد و نشان میدهد و انقضائش میکند و بیعت
خود را تازه مینماید پس بیین که استنهاها و آنحضرت نفرماش پیغمبر است نه اینکه خود ادعای نبوت
نفرماید و کتاب بنیاد و ادعای وحی بطور ناسپس نفرماید بلکه خود و کتاب خود را اشراف از
خاتم و کتاب خاتم بشمرد نفوذ باقی من غصب الله حلم بی پایان آل محمد را مردم با یحسانرتهای بی
پایان را داشته و باید همین طور باشد که بواطن خلق فاش شود و هر کس را فتنای خودش بر نشانی
باری و اما حدیث انا آدم و نوح و ابرهیم با پیغمبر اخبار متعدد وارد شده و در حدیث
نورانیست هم مضمون هست و آن محتمل دو معنی است که هر دو صحیح است و هم چنین حدیث شریف
اما النبیین فانما انهم محتمل دو معنی است و یارۀ از این حدیث نقل میکنم و بعد بیان میکنم در کتاب
المبین روایت فرموده است از حضرت پیغمبر که سوال کردند از آنحضرت که اگر صلاح میدانی اینکه پیغمبر
نفرمائی این پایه را که خداوند میفرماید اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين پس فرمود پیغمبر اما نبیین پس من و اما صديقون پس علی بن ابی طالب است و اما شهداء
پس عجم حسن است و اما صالحون پس در خرم فاطمه است و در فرزندان حسن و حسین تا آخر حدیث شریف
و اما دو معنی که عرض کردم یکی اینکه سابقین اخبار یا بقیه معنی میگردند از این قبیل اخبار را که چون
محمد صاحب میراث همه اینها هستند و علوم انبیاء و کلمات و معجزات ایشان همه در نزد آل محمد جمع
است لهذا همه را بخود نسبت داده اند و اسم هر یک را بر خود گذارده اند و اینقسم استعمال در میان مردم
شایع هست و از این بابیست که در حدیث دوم حسن و احم که شیعۀ ایشان است و ادعای مقام نبوت
نیست فرموده اند که مراد از شهداء او است یعنی مثلاً فضیله که برای همه شهداء است او جمع نموده
و هم چنین از این بابیست که فرمودند المؤمنین و حده جماعة و مراد از اینگونه اخبار این است که مثلاً فخر
جماعت از برای مؤمنین واقعی گاه بقیهائی حاصل میشود خلاصه و اما معنی دوم آن است که چون انبیاء
خدا همه از نور و شعاع آل محمد خلق شده اند و ایشان اولای با نور خود هستند لهذا همه را بخود

ثبت میدهند و بیان این مطلب را باید مقدمی تفصیل داد تا معلوم شود پس بنابر معنی
اول که بدوین شبهه فایده بحضرت نمیدهد و اما معنی دوم که گفته شد و نیز خواهد
حرف بنسبت همین قسم میفرماید که میگویند و اما اگر بنا شد مطلب را از روی شعور
دست بنیاد و ندانند خواهند داشت که ثمری بجای ایشان نمیکند و اما افشاها الله بعد بیان
میکنیم تا مؤمنین بهر خود را بینند و اما این جماعت که تمسک قلوبکم من بعد ذلك فی کماله
او است و قسوق باری و اما آنچه گفته است که بدون دخول و خروج و حلول و تکرار و تخیل و تخیل و تخیل
از این کلام هیچ بر مباد که همان معنی اثر تبت و مؤثر تبت و اداره کرده است ولی بنقد عاری
از علمند الحاصل که نمیدانند چه بگویند از جمله همین لفظ است و قد ما را در این مقام ملاحت
بکن بین ناانسان عاقلی بنیاد این لفظ را در این مقام میگوید بقدر قدرت و قدا که منع کرده اند
قدم و از این مراد است که کسی با ذات پروردگار که قدم او ذاتی است شریک باشد و اینحال است و
اتفاقی که در حوادث استعمال میشود کسی منع از قدرت دارد و نگردیده است چنانکه خداوند عز و جل
شش ماهه را هم که مراد عقب خوشه خربا باشد قدم نامیده و این بلا شاک مستعد است بلکه
در بالا تر از اینها هم لفظ جمع که قال بر قدرت است استعمال شده و میفرماید کما یکونون کائناتین
غیر مکنونین موجودین از این و هیچ يك از این کلمات از حیرت حدوث حقیقه بالا نمیرود و خلاصه پس
از کمال عاقلی که نیست که شد و قد ما را در این مقام منع کرده و اگر مقصود او ظهور نور ربوبیت است
چنانکه از دعاوی ایشان پیدا است چرا از انصافی حقیقه محذره نمود و محال آنکه خود انحصار فرمود
الهی انما عیب کاسی محمد باری و اما باقی ایان و حدیثی که ذکر کرده بودیم میتوان آنها را تطبیق
با مطلب نمود اگر چه که او بیجا استلال نموده است که اگر بخوانیم با شرح بدیم معنی طول میکشد
هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد باری پس از این بیانات میگوئیم اگر مقصود توانا اقتدار شجره
اینست که حقیقه واحد است که در ابدان متعدده جلوه کرده است و حال آنکه بعضی از کلمات او
دلائل دارد که این مقصودش نیست و ما از باب تمامیت بیان میگوئیم که اصل کفایت برود
روح در بدن اجالا اینست که بعد از آنکه خداوند بدن را از عناصر مرتبه میسران مخصوص کرده
و ترکیب فرمود و ان علفه صفاتی که در حقیقه غیره طبیعت خاصه است از آنها استنباط نمود
و از جهت لطافت و استعداد او حرارت ظاهر افلاک بخارا از ان منضاع شدان بخار و حقیقه
روح بنیاتی است از برای این عناصر و طماکم و فرمان فرماست در مملکت این عناصر و مزاج این بنا
است و ملاحظه میکنیم که مزجه و طبایع بنیانات چگونه مختلف میشود بحسب اختلاف کتب و کیفیت
عناصر آنها و در این مطلب شبهه نیست از برای کسی که صاحب علم باشد خاصه اگر طبیعت باشد

از شیمی یارب باشد علامتی بی بدید که عناصر هر بنیاتی را که استخراج میکنند چه قدر اختلاف
در کمیت و کیفیت آنها ظاهر میشود و اگر اینطور نبود و همه بمیزان واحد بود و همه صاحب یک مزاج
و یک خاصیت میشدند و اگر این بدن بنیاتی را با از قوی دادند و دروغانی قرار دادند که شکل
متناسی که از اشکال حیوانات بشود خورده خورده حرارت باطن افلاک در همین بخار اثر میکند
و از این جهت در خان میرسانند تا آنکه خورده خورده مشعل میشود بخان حیوانی و اگر چه از جانب
افلاک یک اثر بیشتر نباشد اما معنای کله در این بخار که جلوه میکند بوضع و سبکی که
متناسب است جلوه میکند چنانکه با لاش بیش نیست اما در هر دو روی که برزگر در حسب
اند و جلوه میکند و در و هم بر حسب قیله و روغن است اگر روغن و قیله لطیف و ضعیف باشند
دو و لطیف بلند میشود و اقل بکمال فو و انیت در ان جلوه میکند و اگر غلیظ و کثیف است بر حسب
ان و اگر ملون بلونی از الوان است بر حسب ان و از این راه است که در اقل با اینها مواد مختلفه
گرفته اند و شعله های رنگارنگ نشان میدهند بلکه اختلاف ماده های بیانی میرسد که با لاش
بروز میکند اما هیچ نور ندارد و یا نور دینار ضعیف یا نور دارد و هیچ حرارت از ان محسوس نیست
چنانکه هر کسی بعین نظر کند امثال اینها را مشاهده میکند خلاصه پس روح حیوانی هم که از این
بدن جلوه میکند بجهت تخیل اختلاف پیدا میکند و اختلافات همه از قابلیتهاست و بعد از انهم
که بدن کلیه صلاح برای بروز روح انسانی شد بجهت طود و از باطن سایر افلاک بالا از کسب خلوه
روح انسانی جلوه میکند و در این بدن و انهم بر حسب همین بدنست بدون شبهه چنانکه بی بی
که اهل قنایه از همین بدن و وضع ان طبایع دو عاقله را تمیز میدهند و اگر نه این بود که روح بر
حسب بدن بود از کجایی بان میبردند و حال آنکه او غایب است پس بر حسب کیفیت و کمیت این
بدن ارواح مختلف میشود و اما از اینها نیز مختلف میشود چنانکه در علم الواح و غرایم و غیره از
علوم ظاهر است و تا اینجا که مدعی عرض میکنیم که اگر از بالا نظر کنیم خواهیم دید که هیچیک نقد بر
خداوند قرار بگیرد که روح مخصوصی را جلوه بدهد همانطور که گفتیم که قابلیت در روح اثر میکند
بجهت تخیل میگوئیم که خداوند بدن مخصوصی میسازد مناسب روح خاص که او را جلوه بدهد
نه اینکه هر بدن از هر جا و بجز وضع که پیدا میشود حکایت ان روح را بکند و مثال این مطلب در علم
و مل و خبوط و حصیان و اشال آنها خوب ظاهر است که همین که نفس انسانی منوجه مبادی علل
شد و در الواح نقد بر خداوند نظر نمود در صورتیکه قابلیت خود را صاف و معادل نموده
باشد که در دست حکایت بکند و معدن خارجه هم جمع باشد همبیکه بنا میگذارد و باد است خود
نفاط که از بدن یا علفه ها بر خبوط لبین عکس تقدیر ان خداوند دست افشا از طوری حرکت

میبهد که بر وفق الحاکمات میبکند و نقاط میگذارد با عقد هائیکه از انوقت همبکه نظر در صدور
 انها میبکند از انها میبکند بر خدایند و بدون شهادت برودن از مناسبات صورت و طبایع
 و قرانات و اوضاع فضا است یا عقود خال که این مقدمه شریفه از انوقت پس بدان که ان بدن شریفی
 که قابل روح خائیت است باید در حسب نسب در میان همه کائنات منحصر باشد زیرا که ایشان
 قطب عالم امکان هستند و اشرف موجودات و هر بدنی قابل حکایت از روح نمیشود و بدن شریف
 ممکن نیست که شریفتر و کاملتر از ان ابدان مقدسه مخصوص که در ان زمان جلوه فرموده پیدا شود
 زیرا که اگر ممکن باشد پس معلوم است که نفوذ باقعه در ان ابدان نقضی بوده و اگر نقض داشته ظهور
 روح خاتم و اولی ما خلق الله که جامعی است از انانیت در بدن ناقص با هیچ قاعده درست نمیناید
 پس اوله ادعای اشرافیت و اعلیایت که اینها را دارند نفوذ باقعه که خطای صرف است و اگر بگویند
 که ائمه در ظهور و رجعت از فضائل بیشتر از اهل بیت است و این از جهت زیاد شدن معرفت و افعال
 خلقت که بیشتر برای انها اظهار میکنند نه آنکه کسی شریفتر و کاملتر از ان حجت نبیند و ثوابش
 که ادعای مساوات میکنند البته ان بدینکه مساوی با بدن خاتم و ائمه اظهار نمیشود باید در
 حسب نسب با ایشان یکی باشد زیرا که علاوه بر بدنی که حسب نسب کفایت و اوضاع این
 بدن چگونه اثر میکند و اگر در حسب امر برایتو مشبه باشد میگویم ملاحظه کن که حالات اراذل
 و اولیاء از خلق با نجباء و اشراف چه قدر تفاوت دارد و اگر چه گاهی اعراض غارض میشود و از میان
 نجباء کسی که حاله نجیب است پیدا میشود اما معدن اولاد بی شبهه آنکسی که نجیب از میان نجباء است
 با آنکسی که نجیب از میان اراذل است تفاوت کلی دارد و نجیب میان اراذل تفاوت مؤمن میشود و غیر
 و امام اما نجیب از نجباء که منحصر بفرست است لیاقت و بیاد است و ثانی اینکه ملاحظان حکمهای
 پروردگار دنیا و است بعضی خارجی است بعضی داخلی و آنکسی که نجیب میان اراذل است هر چند که
 نجیب باشد در محکم صحیح نیست که او را امام و پیشوای کل خلق قرار بدهند و طبایع نجباء مطیع
 او نمیشود و آنکه در حدیث وارد شده است که یکی از پیغمبران که نظر نیست کدام یک از ایشان
 بود اهل و طایفه نداشت و خداوند او را مبعوث فرمود و مردم اطاعت او را نکردند و خداوند
 عهدی فرمود که پیغمبر اهل و طایفه مبعوث نفرماید تا آنکه عذر از برای خلق نماند پس البته باید
 خاتم و ائمه از انجیب نجباء باشند تا مردم تمکین ایشان را بکنند و گمان نکن که این مطلب را باید
 میگویم در بخار نفل فرموده است از حضرت امام رضا که فرمود پس اگر گفت که چرا از ان نیست
 اینک امام از غیر جنس رسول است باشد گفته میشود از برای علی بعضی از انها این است که چون
 امام مقرر ض الطاعه است چاره نیست از دلالت که دلالت بکند بر او و پیغمبر داده میشود

در بیان این که در این باب از انوقت همبکه نظر در صدور

باند لا ل از غیرش و این قرابت مشهوره است و وصیت ظاهره و باطنیه که شناخته میشود از غیر
 و هدایت بیابند بسوی او و بعضی از انها اینست که اگر جایی باشد در غیر جنس رسول هر
 اینه تحقیق که فضیلت داده شده است کسیکه رسول نیست بر رسل زیرا که قرار داده شدند
 اولاد رسل اتباع از برای اولاد ادعایش مثل ابی جهم و ابی معیط بجهت اینکه تحقیق که جایی
 میشود بر عمو و اینک منتقل میشود این امر در اولاد ایشان هر گاه مؤمن باشند پس میگردند و اولاد
 رسل تابعین و اولاد ادعاء خدا و اعداء رسول متبوعین و رسول اول بود با این فضیلت متبوعین
 خود و ذریه اش از غیرش و سزاوارتر بود و بعضی از انها اینست که خلق هر گاه اقرار کردند از برای رسول
 بر سالت و اذعان نمودند از برای او بطاعت بکنند یا حدی از ایشان از اینک متابعت میکنند
 فرزندان او را و اطاعت میکنند ذریه او را و بزرگ نمینمایند در انفس مردم و هر گاه بودند از غیر
 جنس رسول هر یک از ایشان در نفس خود گمان میکرد که او اولیست یا این امر از غیرش و داخل میشود
 ایشان را از این کبر و بختی نمیشد انفس ایشان بطاعت از برای کسی که او در نزد ایشان دون ایشان
 پس بود که پیوسته ایندای از برای ایشان بسوی فساد و فحاشا و اختلاط تمام شد حدیث شریف
 پس پس که چگونه ملاحظان دو امامت نباید شود و نیست چیزی که هر یک از هر جای بودند آمد
 بتوانند ادعای این امر را نمایند و همانطور که میبینی در نسبت ایشان با غیر ایشان اینها را حظه
 شده است خاصه در ذریه هر امام ملاحظه میشود و جایز نیست که بعد از حسن بن ابی امر
 در احوال یا احوال و بی احوال جاری شود بلکه حکما فرزند هر امام بعد از او با امامت بر پیغمبر و نافر
 امام حسن عسکری که بعد از پدر برزید کوار با امامت بر پیغمبر و حاکم است که این امر در احوال یا
 بی احوال بروز کند چنانکه در بخار با بی عنوان کرده است و اولا بیست و پنج حدیث صحیح و روایت
 کرده که امامت بعد از حسن بن علی در اعتقاد است در احوال نیست و خداوند فرموده و جعلها کلمه
 یا قیامی عقبه و فرموده و الی الامم و ارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و از جمله اخبار و بکار و نقل
 میکنم زیادتی میخواهی رجوع بکار کن از حضرت ابی عبد الله نقل کرده است که فرمود بر کعبه کرد
 امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین و نمینماید بعد از علی بن الحسن مکرر و اعتقاد
 اعتقاد اعتقاد و حضرت باقر فرمود و قول خدای عز و جل و جعلها کلمه یا قیامی عقبه اینک ان
 در حسین است منتقل میشود از فرزند بیسوی فرزند بیسوی و بر میگردد بر ادبی یا عجمی و در
 حدیث دیگر همین مطلب را در ذیل ابی الامام فرموده که در آخر فرمود که نیست از برای عجمی
 در ان ضمیمی غیر از ما پس میبین که احادیث غیر از ایشان میتوانند ادعای امامت بکنند و غیر از فرزند
 امام حسن عسکری امامی هست و بیاد است ظاهر بی میتوان فرمود و شد مکرر نشیند آنکه

پیش از ظهور امام اعلام باطله بسیار بلند میشوند و از جمله دوازده علت که از بی هاشم است و از
فلسفه هفتهاست که در حدیث شریف حضرت صادق علیه السلام میفرماید که هرگاه واپس حق ظاهر شود اهل
شرق و غرب او را لعن میکنند بعد از مرگ او برای چهره گرد شده اند و فرمود بجهنم انداخته اند
غیر از اهل بیت او پیش از خروج او عرض میکنم بجهنم و وضعها که ملا حظت میکنم اسم سبادت بر سر خود
میکند و از اهل بیت او پیش از خروج او عرض میکنم بجهنم و وضعها که ملا حظت میکنم اسم سبادت بر سر خود
واسطه مرد مرگ از امام بحق معروض میکنند و همین که قشریف میارود و نفوذ باقیه او را بقیاس سایر
مدت چهره دنیا طلب ظالم مایل بر لعن میکنند پس در حقیقه گاه هفتها که نسبت با امام با انظور اول
میکند کردن اینهاست خداوند ما را از شر اینها محافظت فرماید باری پس شجیه نیست که احد
از خلق در شبیه که شایسته امامت است با ال محمد شریک نمیشود و الیوم امام نیست مگر فرزندان
امام حسن عسکری و اما صاحب که مراد دین باشد و تقوی و عصمت و مکارم اخلاق و علوم و نبی
صفات امامت که شکی نیست که نامش همان حبیبی برای ائمه ماست بوده است در کجای
نباشد امام نمیشود بلکه در حقیقه امامی که صاحبان حسب نسب نباشد بکار خلق نمیخورد
و دفع حاجت ایشان را نمیکند و آید که ما از برای امامت واپس که با آنها لزوم وجود امام را می
فهمیم و معرفت امام را از این بجهانها حاصل میکنیم خود اینها شایسته امامت است که هیچ امامی که حضرت حق
گویند که نه علم خاطره از برای او هست نه عصمت کامل دارد نه قدرتی دارد نه شجاعت نه سایر
صفات امامت همچو امامی بکار ما نمیخورد و ما که هر سال میخواندیم که میگوئیم امام مان غایب
است و منتظر ظهورش هستیم مترب همچو امامی هستیم و اگر انبویه ها که شما میگویند در کار
داشتیم در هر زمان و هر شهر و هر ده پیدا میشد که شخصی باشد عاجی جاهل نادان عاجز
بیان بقول خود شما که بایه فتنه الموت استلال میکنند پس حال بعضی از تابعین شما این است
از خود میرزا علی محمد بیشتر بود که نقل میکنند ملا حسین بشروینی اوقت که کلوهای متعدد در
سیندوشکم او وارد آمد بود در کمال راجی سب میراند و هیچ اضطراب نمیکرد که مسلمانان بفهمند
که ملا حسین نهر خود و جری شوند اما خود میرزا علی محمد همیشه که کلوله بر ایشان خورد و افتاد
شدت جبین نگذاشت الحمد لله که بکدر قیقه اذام بکبر و وفاد کرد و در طول بله یا مریه یا محرم بیک از
سین تلفات در دفع و همان عمل و چک او که هر جاهل میفهمد که امام چنین کاری نمیکند پس
بازها و اجری کرد که او را بر نادان کردند و الا اول با احترام سبادت یا اسم امامی که بر سر خود گذارد
بود احتیاط کردند و بجهنم چینه بود که کلوله را بر ایشان زدند پس شجاعتی که در سبادت از مردم پیدا
میشد و غاصه امام بنص حدیث شریف جمیع خلقت در او نبوده پس چگونه حساب امامت برای او

۲۰۱
حاصل بوده است و اما جاهل و نادان او که دیگر حاجت بند کردند در همان تیرین و اصفهان و شیراز
جهانها از او دیدند که امام مهمل است که طلبه باین قیاس بسیار کم پیدا میشود خلاصه پس روح امام
اگر نباشد جلوه میکند حسب نسب امامت و این امر محض نیست بلکه فضل خدا
که با آنها انوار داده و سایر خلق محرومند چنانکه در اخبار فرموده اند و کتاب خدا شاهد است و
اما هرگاه مقصود این شخص در ظهور نبوت و امامت بوضع ارتب و مؤثر است که کتب از این باب است
که فرموده اند من آدم و نوح و سایر انبیا میگویم که این مسائل است بسیار مشکل و طولی الدلی
و این جماعت هم بیک اهل فهم ان نیستند و از همین جهت است که بی کلمات منتهای ایشان میکنند
و لما برای اصحاب خود مان اینها که عتاج بیان مثل من هستند بعضی از گوشه های مساله
را بطوری ظاهر بیان میکنیم تا رفع شبهه بشود و لا حول و لا قوة الا بالله پس عرض میکنم که خداوند
عالم جل شانده آثار و مؤثری را از نور او خلقت فرموده است بر حسب قابلیت آثار نه بر حسب قابلیت
مؤثرین خلقت فرموده بود و قابلیت آثار هیچ دخل نبود مبنایستی که يك قسم اثر بیشتر از او دیده
شود زیرا که مؤثر را يك قابلیت بیش نیست و يك نور بین يك و شكل از او بیشتر مرز در پس
از اختلاف قوایل نباشد غیر از همان قسم اثر بین يك و شكل دیده نخواهد شد در مثلها
ظاهری ملاحظه کن نور که از آفتاب سر میزند بشکل و رنگ آفتاب است و اختلافی در آن
اما همان که در اینها مختلفه عکس میاندازد بر رنگهای مختلف میشود و مثل از این بجهنم در
عالم اجسام ابل جسم بیشتر نیست که آن مؤثر همه اجسام است و از برای و يك صفة مطلقه
بیش نیست و اگر نیایا شد بمقتضای همان صفة خاصه خودش جلوه کردی کند همه جلوه ها
مختلف از عرش تا فرش و ما بینها میگویند پدید میامد اما خداوند قابلیت های مختلفه آثار جسم را
دانشه و نور او را در آن قابلیت ها ظاهر فرموده این است که بی بینی اینها جسم مختلفه که مد و جسم
او برای آنها نیست ظاهر شده اند پس چون این مطلب را دانستی عرض میکنم که این قابلیت ها در حکایت
جسم مختلفه بعضی اقتدر بر ناض و شک هستند که از صفات جسم بیش از يك صفة بود و صفة
حکایت نمیکند و بعضی وسعتشان بیشتر است و بعضی بیشتر را بجای میبرند و بعضی قوایل
که جمیع صفات جسم که ممکنست در آثار بروز کند و اینها بر وز کرده پس اسم جامع جسم شده است
طوری که میایستد در میان اجسام و او غایب میکند که منم جسم اما سایر اجسام همچو اتقانی نمیشود
بکنند زیرا که اگر چه اتقانی کردند و از ایشان بعضی از صفات جسم را خواستند و از آنها نشند
و که با ایشان ظاهر میشود مثلاً اگر مالک اتقانی کرد که منم جسم مطلق با و خواهند گفت که ما شبیه
که جسم را فاعل عطش و سوزند بلکه صاحب جوده هم هست تو این صفات را نشان مایه ناضد

کنیم البته خاک عاجز میشود و کذب او ظاهر میشود اما انچه میگوید جامع عناصر و افلاک و عرش
و کرسی همه شایسته این ادعا میگردند و هر چه هم از او خواهند خواستند فوراً اظهار میکند و فصل و تصدیق
قول او را میکند اما اگر قطع نظر از خصوصیت تمام اجسام نمودی جسم را می بینی که فی یادی
زند که منم که خوابگاه حلق منم رفع کننده عطش منم سوزاننده منم جوة جمیع زندگان و هکذا و هکذا
و است میگوید زیرا که او است صاحب همه این صفات و نور او است که در خاک و آب و هوا و آتش
و افلاک و کرسی و عرش جلوه کرده و از هر جا صفی برورداده و از هر یک که روگردانید فوراً
باطل میشود مثل دیگر روشن تر از این ملاحظه کن زبد بینا و شش و او بیند و چشند و لمس
کنند و همه هست و مدعی هم این صفات هم هست و راست میگوید پس اگر بگوید منم چشم و
منم گوش و منم زبان و منم سایر اعضا او است میگوید اما اگر بگوید که من زبدم در روح میگوید
زیرا که باو میگوید اگر تو زبیدی بدین تو گو و شنیدی گفت کجا بودی بدین و چشیدی گفت کجا بودی
ندارد و از میان همه اعضا اگر قلب این ادعا نمود که من زبدم باز از او پذیرفته میشود زیرا که او
فرمانفرمای در همه اعضا و جوارح هست و صاحب همه کالات در میان اعضا او است پس
اینست که میتوان این ادعا را یکد و اما سایر ادعا بکنند در روح گفته اند و بخش سوال و جواب
کذب افکار هر چه شود حال که این مسئله شریفه و ادوم مقام مثل و اشیای و حق تعالی و الباطل
بالحدل تلك الامثال نضر بها للناس لعلهم يعقلون عرض میکنم که ال محمد در مقامی مؤثر جمیع
خیرات هستند بان ترتیبی که از برای ان هست و در مقامی مؤثر جمیع کائنات هستند که خداوند
خلق را از نور ایشان خلقت فرموده چنانکه در اخبار خود فرموده اند و این است که در مقامی جمیع خیرات
و انجود نیست مبدعند بطور کلی و اما الامل و لا المول میفرماید اما این ملاحظه اینست که خود ایشان
مغرمانند و می بینند که وجود مقدس خود پر کرده اند از کائنات هر چه بر آفتاب من و تو که نظر مان از
طرف قابلیت چیزهاست و از بدین ان خود محرومیم باید با تار و صفات قابلیت بی بییم بصدق و
کذب ادعای ایشان این حقیقه محله صلوات الله علیه صاحبها که اول ماخلق الله است و صاحب
هر فضیله است مگر من یوبق که ذات خدا نیست مسلم اگر کسی مدعی شود که حقیقه محمدیه
است که در من جلوه کر است البته از او با بدخواست که هر فضیله که فرض کرده شود اظهار نماید یا
اقل بقدری که سر و شد این معرفت دست من بیاید نام بصدیق نمایم و اگر بدین این قول
کردم خائب و عاس خواهم بود و عین مثل همان مثل است که عرض کردم که خاک برای من ادعا کند
که من جسم مطلق هستم و من قبول کنم اوقت من بپا ره که شنیده ام از صفات جسم این است که رفع عجز
نماید و بیوزانند و سایر کارها کند بنا کنم خواج خود را از خاک خواسته بودم که بپارم از خود من عاجز

و اینست که میتوان این ادعا را یکد و اما سایر ادعا بکنند در روح گفته اند و بخش سوال و جواب

تروضعیض ضعف الطالب والمطلوب ما قدر الله حق قدره خسر الدنيا والاخرة ذلك هو المحزن
البین پس اینان غریب من ابله مباش که خودت بدست خودت خودت را فاسد کنی و دست هر احمق نادان
بدی که بحر هلاکت میخواهد بکشد من و تو که لا بد از متابعت هستیم چرا متابعت عالم و حکم و قادر و
شجاع و یغی و غیر اینها از صفات امامت را نگیریم که یک جاهل عاجز مثل خود را پیدا کنیم
من و تو که خاک شده ایم چرا که دن پیش خاکی مثل خود نکنیم که هیچ ثمر بجا نماند بلکه بدتر بشویم
که فرمود افس میبوی مکتب علی وجهه اهتدا من میبوی سوطا علی صراط مستقیم بنیادیم با ادعای سلمانی
اقرار با آنچه ضرورت مسلمین و کتاب و سنت قائم بران هست که ال محمد اول ماخلق الله هستند تا
یا نه و اول ماخلق الله بالبداهة اثبت و افضل و اکمل و ابلغ و اجل و اعلى جمیع ماخلق الله که اقل است
و اگر شعور داری و لا عن شعور نیست که نصیر میبوی که ایشانند مشیت پروردگار و امر او و هر
امر خداست که بنص قرآن هر چه قائم باو است که انما امره ان اراد شئ ان يقول لکن فیکون پس چرا
انکار معجزات و علم غیب سایر کالات ایشان را مینمای و چرا از انکه مدعی این مقام میشود عینا
نمیکنی که از انکه انقسم ابان و حج نماید و اگر خود شما خلیه صاحب معرفت هستید و بجهان نظر میکنید
ما خفا صاحب هر چه نظر نیستیم و حجه خدا باید تا نه و کمال باشد بعضی از این ایات و اثباتان بدید
و اگر بگوئی که اینها از محالات است میگویم تو برای ایشان اثبات مقام احقرت بلکه بالا تر از اینهاست و
همین امر خداست که همه این امور با جاری میشود و هیچ محال نیست چرا اینها محال شد باری چکیم که یک
لفظی میشوند و ایجاد می کنند و اگر فی الجمله بیان مطلب نشود خواهند گفت که ما ظفر باقیم و الله
بیت بطوریک که از حضرت بجا نمیگوید **فصل** گفته است مشیت اولیه جامع اسماء و صفات
است و محل ظهور و فعال است بر بد چنانچه او امر و احکام و مناهی و حدود از اصول و فروع طائف حول توحید
است که بر آنحضرت نازل و از آنحضرت ظاهر شد و کذلک انجیل که خلاصه و تشریح و تفسیر و در مقامی تفسیر
توحید است و جمیع ما یحتاج ان امت طائف حول انجیل است و قرآن که محیط و مبین بر توحید
و انجیل است و آنچه در اسلام است از توحید و نبوت و ولایت و عدل و امامت و معاد
و جنت و نار و حساب و عقاب حتی جزئیات مسائل فرو عیه طائف حول این کتاب مستطاب است
و این فرمان حضرت رب الارباب چه بی و واضح و مبهره است که ذات بی چون مقدس از غیبت و
ظهور و طلوع و غروب و صعود و نزول و حلول و دخول است و منزه است از وصف و اعتبار
و ادراک مدرکین و مشیت اولیه و حقیقه محلی است مظهر اسماء و صفات و صاحب کتب و
ایات و او است مقصود که در قرآن نازل شده الذین یؤمنون بالغیب اما انتم من انشع الذکر
خشی الذین بالغیب و اخبار و ایات و لا بل فاقبه واقصیه بر این مطلب بسیار است بلکه

جمع علیه جمیع ملاست که غیب مذکور در هر یک از کتب قبل مقصود ظهور موعود بعد است
 که در آن ایام مکنون و مخفی و مستور از عرفان و انظار و ادراک بوده چنانچه شکر در شجر نهان
 است و مقصود از شجر نهان است و از اینجهان است که احلاق غیب برائش اولیة نموده اند و اینست
 مقصود از عالمی که در کتب ماثور است و هر کتاب قبل عهد و لايت بعد از کفنه و جمیع قرآن حقیقه
 همین یک طلب شریف است و لله للثل الا علی و للکل من الا لعلنا **جواب**
 حیرانم که اینهم چه قدر عالی و عظیم است که اینقسم پریشان گوئی میکند مثل کسب در خواب
 حرف میزند و عجب تر اینکه مرید هائمی بر این عبادات عبور میکنند و سرچینانند و لذت
 میبرند و در حقیقه برای همین خوب است که هائمی بخوانند و لذت ببرند و بخت باید نمود از حجه
 بالغه پروردگار که بر زبان خود اینجاست کلماتی چند جاری میکند که هر یک حقیقت است بر آنها
 و دلیل است بر بطلان مذهب و عقیده ایشان خلاصه اصل مطلبه که منظور نظرش هست
 که باین زبان کلک میخواهد بیان کند اینست که حقیقه حقیقه است خودش مشبه اولیة پروردگار است
 و خود او است مظهر اسماء و صفات خود او است که از زبان هر یک اینها سخن فرموده و کتاب هر یک
 ایشانهم ظهور نفس او است که بر حسب درجه و مقام او از او بر و ز کرده و جمیع او امر و نواهی و احکام
 هم طائف حول کلمات و غرضش از این کلمات اینست که جمیع مکاتب دیگر و ایتیه و علی و معجزی
 سوای همین کتاب نیست و غیب مذکور در این کتابهم موعود بعد است که در ذکر کتاب قبل
 عهد و لايت او ذکر کرده اند و میگوئیم ما که ما اینکه گفته حقیقه حقیقه است خودش مشبه اولیة پروردگار
 است آنچه حق در مسئله است آنست که از برای ایشان مقامات و درجالت و در هر مقام
 بناسبتان مقام مسماهی با سببی و موصوف و بصفه و صاحب فضیلتی هستند و در مقام
 حقیقه حقیقه است ایشان مشبه الله و امر الله هستند اما امر الله مفعولی نه امر الله فعلی و مشبه اولیة
 و این مقام است که میفرماید و کان الله مفعولا و در این مقام است این مشبه اولیة اندو که
 اراده اولیة است که کامل بن اینهمه رفت خدمت حضرت امام حسن عسکری و میخواهند
 از ایشان سوال کنند در این اشاقا قائم عجل الله فرجه ظاهر شد و فرمود آمد از او سوال
 کنی از مقاله مفوضه دروغ گفتند بلکه قلوب ما او عباد است از برای مشبه الله پس هرگاه
 خدا بخواهد ما میخواهیم و خداوند میفرماید و لا تشاؤن الا ان یشاء الله بعد از آن ستر
 برکت بکالت خود و حضرت ابوالحسن ثالث م فرمود که خداوند قلوبا تمه را مورد از برای
 اراده خود قرار داده پس هرگاه بخواهد خداوند چیزی را ایشان میخواهند و این است قول
 خداوند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و باین مضمون اخبار بسیار وارد شده است و

از برای ایشان مقامی بالاتر از اینهمه هست مثالیان مقام از حقیقه حقیقه بالا تر است و اگر اسباب از
 این ماده بران مقام گفته شود ان مقام مقام حلاست و در این مقام همین مشبه پروردگار هستند
 چنانکه اخبار و بگوشت است و در حدیث طاووس بن شهاب در صفة امام فرمود قلین الرب
 و مشبه و حضرت سجاد فرمود که ما امر خدا را به خلاصه پس در این طلب شریف نیست و ب حرف در است
 که حضرت بعضی الفاظ را درست ادا میکنند اما اگر از آنها بیرون که حال همین حرف خود را معنی
 کن و لوازم از این بکرازی پس اینکه مبدا باوصف امام خودشان درست نیاید بنا میکنند بر خرفان
 گفتن خال تو را بحق همان محمد بن عبد الله قسم میدهد که ای مشبه اولیة پروردگار را پیش از انداز
 و غلام و قابلیت مشبه خودت فرض کرده یا همان اندازه نشد بر کرده اگر باندازه مشبه خودت گرفته
 که بسیار جاهلی اگر مشبه خداوندند الا بق جلال و کبریا و عظمت و قدرت پروردگار و منزلت
 و ذات خدا را هم چنانکه کفر میگوید منزه از جمیع صفات فعل و اضافه مبدائی و همه آنها را در
 مقام مشبه اشان میکند پس چرا انکار فضایل ال محمد را میکند و چرا هر یکی سر و پائی را حامل
 روح و مظهر نور ایشان مبدائی و الله که بجهن کلمات که میخواهی باطل خود را اثبات کنی
 چنان حجه خدا را بر خود تمام میکنی که مستحق عذاب بدی خواهی بود زیرا که بعد از معرفت انکار
 نموده و محمد و ابها و اسبقینها انفسهم ظلموا و علوا باری و اما اینکه کتاب هر یکی ظهور نفس او
 است در جای خود حریص است و همه او امر و نواهی هم طائف حول کتاب باشد اما ای بی انصاف
 تو صاحب همین کتاب و این کتاب را میفرماید میگویند که محل ظهور فضائل است اما اگر شخص نبی
 بگویند که توفیق خود با بقوت این کتاب بگردد و از نده بکن و قوی محل ظهور فضائل است
 بنا بر اعتقاد تو بگویند که این امری محال است و چنین چیزی نخواهد شد مگر همین فضائل
 بر بد با قوت خود هر حرفه کان عالم را زنده نکرده چه شده که امر و نواهی این امر محال شده است و کلام
 مولود را در و سمعاد و حوة میدهد چرا عجز شد که مرده را زنده بکند و الله که امر اینجاست
 سخت تر از آنها است که منکر فضائل ال محمد هستند بجهن اینکه آنها را غالب کم معرفتند و
 ثانیاد بکرا قلا اسم ال محمد را بد و زرع بر دیگری نکند و در اینجاست هم فضائل ال محمد را شناخته اند
 چنانکه حی یعنی بقیع میکنند و بعد از آن انکار کرده اند انوقت اسم ایشان را بد و زرع بر دیگری
 گذاردند پس باین که عذاب اینها را در مرتبه پیشتر است تا آنها را بکلی منکر اینها هستند باری و
 اما آنکه گفته که این است مقصود از عالمی که در کتب مسطور است که هر کتاب قبل عهد و لايت
 بعد از کفنه کاش دیگر دخل و تصرف در معقولات نمیکردند و من خرافات نمیکشند و من یک
 حدیث در بیان در نقل میکنم اما بدی شرح و بسطی نمیدهم تو خودت نظر کن ببین متخی اینهمه که

لغت خلافت پس باین که میتوان در این باب شش نمود بی خود حضرت خاتم ص و در آخر زمان در
 تشریف خواهد آورد باین مقدس خود و با حرم از نور شطآن و تمام اتباع او خواهد
 کشت امر و اگر تشریف آورده شد و بکر روی زمین چه میکرد بدو اگر بکسر خود معرفت نبستی اینچه
 کتاو و منافقین که هستند چه میکردند و اینکه گفته که همیشه سنت خدا بر همان وضع که بود خواهد
 بود و اسناد لای با یاب میکند و باین مقصودش این است که همیشه منکرین و مکذبین هستند
 و اقیقت انبیاء و اولیاء را میگردند و همیشه این سنت جاریست و میخواهد جواب ما را بدهد که ما
 کنیم امام که تشریف میآورد و تمام ملک مستقر او میشود و برایشانست جواب میدهد که امام
 پیغمبر و امام بر سنت انبیاء قبل است اما مینداده اند ایشانم مبتلا خواهند بود و جواب
 از این مطلب بوجوهی چند میدهد یکی اینکه آنگاه شیعه نیست که انبیاء خدا را بقتل رسانند
 امرشان خصوصیت داشته است و بعضی از ایشان اگر چه شرعشان عموم داشته اما مع ذلک
 مبعوث بقوم خاص بوده اند مثل اینکه حضرت موسی با اینکه شرعش عموم داشت مع ذلک
 مبعوث بر بنی اسرائیل بود و خاتم مبعوث بر کافه ناس بوده و شرع آنحضرت هم عموم داشته
 است و وقتی که نبی باشد سنت انبیاء خدا مثلا در خاتم و ائمه هدی جاری بشود البته باینستنی
 که برای انبیاء ذات خاص خودشان بوده است در پیغمبر ما بطور عموم و کلیت جاری شود
 پس همچنانکه انبیاء خدا و قبیلکه کفار قوم خود را هلاک میکردند و دشمن خود را تمام میکردند و چنانچه
 ضرر مؤمنی که بود باقی میکردند البته باین سنت از برای خاتم م با النسبه بعوم است جاری شود
 و شاهان بطلب در ذیل همین آمده است که تو خودت استیفاء کرده که پیغمبر ما بد فیل نظر کن لا ستر
 الا اولین فلس تجدی الله شد بلا و لیکن الله محو بلا اطمحیر وافی الارض فینظر و اکف کان
 عاقبة الذین من قبلهم و کافوا الله منته قوه و ما کان الله لیجزم من شیء فی السموات و لا فی الارض
 انه کان علیها قدر و لو یواخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهیرها من ذابنه و لکن یوترهم لعل
 اجل مسیح یعنی این انتظار را دارند مگر سنت اولین را پس نخواهی یافت از برای سنت خدا انقلا ب
 ایاسر نگردد و زمین پس نظر میکند که چگونه بوده است عاقبت انکان که پیش از ایشان بوده اند
 و شد بدتر بود و لذت قوت و نیست خداوند که عاجز یکدلا و چیزی در آسمان و در زمین
 و خداوند علیم است و قدر و اگر مواخذ میکرد خداوند مردم را باینکه کسب کردند و نمیکرد برایش
 زمین جنبه نداشت و لکن عقب میماند از ایشانرا و اجل مسیحی چنانکه از اخبار معلوم میشود قیام
 قائم است و رجعت ائمه و پیغمبر پس ملاحظه کن که همین سنت خداوند بوده است که با ائمه ای سفر
 و فشار کرده پس پیغمبر عرق کرده است و بعضی را بباد هلاک کرده و بعضی را بکرم و مسموم و بعضی را

خلافت نبی است و در این باب شش نمود بی خود حضرت خاتم ص و در آخر زمان در

شهرشان را بر و ز کرده و در این اتمم خواهد کرد و خود او فرموده لو تنحلوا العقدین کفرنا
 و وعده ههنا بقیام قائم است عجل الله فرجه چنانکه در چندین آیه از قرآن اینوعده داده است
 و در موقش ذکر میشود آیه ششم چه شد که امام شما آمد و وقت و هیچ حکایت نشد و اگر ناو پیل می
 کنند که بجهنم کفر و فساد هه هلاک شد اند میگوئیم در همان زمان خاتم و ائمه هدی همین که هفت بود و همه
 مردگان بودند و آنک لا شعاع من القبور خطاب به پیغمبر شد و ایاات دیگر شهادت بیوت ائمه اوداد
 مع ذلک انروز و اروز عذاب و نکال نکشتند و حق فرمودند بر سنت پیشینیان معتقد خواهند
 شد حال در این زمان چه عذاب بر کفار و منافقین نازل شده و هلاک شده اند و زمین بقیتم
 بر اعدا و داده شده که هیچکس ملتفت نیست مگر شما بلکه خود شما هم از ظلم و جور شما کی هستند
 باوی و جوه دیگر برای جواب از این حرف هست و لکن ملاحظه طناب عجله بجهنم بکافران کنیم
 و بعد هم باز اشاء الله میآید و اما آنچه در باب قرآن گفته است که هر گاهی که باین مضامین گفته
 آوردند قرآنست و لا میگوئیم که باین مضامین که تو میگوئی خیل مفصلتر و مشروح تر از ظاهر این
 قرآن که دست داریم و از توبه و انجیل کتابها در عالم نوشته شده است که با اینها از عبادان هر
 قرآن میباید و در آنها باشد مثل بخار و عوالم مثلا و کتب مرحوم سید هاشم بحرینی و کتب شیخ
 حرطالعزیز رحمه الله پس بگویند آنها قرآنست بلکه مثل کافی و کافی و غیر اینها هم اینها قرآنست فی
 که اینها با آنکه گوئی دارد اینست که مصنفین اینها مسلم بوده اند و از ضرورت باین اسلام تجاوز نمی
 نموده اند و ادعای نبوت نداشتند و اسم قرآن بر سر کتاب خود نگذاشته اند و الا هزار مرتبه افضح
 ابلغ و اتم و اجل از آنچه تو فرموده مثل بیان و حریف ادعا باعث رجحان بیان بر اینها نمیشود مگر
 اینکه جهنم رجحانی برای خود بیان باشد و جهنم که بتوان آن را اهلوی یکی از این کتابها ندارد
 هاتوا برهانکم ان کتم صادقا و ثابنا میگوئیم که انکار نمیکند که وجهی الهی از جانب او به اختلاف
 نازل میشود و سابق بر این بطلب را با دلایل و برهان ذکر کرده ایم و از اخبار هم شاهد آورده ایم
 و خداوند فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافا کثیرا اما مع ذلک کذب و کذبیت هر
 یک از انبیاء بر حسب ایشان و اسامی ائمه ای ایشان نازل میشود و اینست تاویل خداوند و انزال
 من السماء ماء افسالک و در بهر هه و اینست که در اخبار فرمودند که وحی از جانب خداوند بر نبی
 نازل میشود و در مشامع انبیاء هر یک بآن قومشان بر و میگرد و در مشامع نبی تعریف بسیار
 بخاطر که خداوند وحی فرموده و مسلم بواسطه تغییر قابلیتها و اختلاف در حکایتان وحی خداوند
 و از آن کلیت و خاصه و همینکه از برای و است میماند و در آثار قرآن که بر پیغمبر نازل شده چون تغییر
 در او حاصل نشده است نسبت بجهنم کتب معجز خواهد بود زیرا که همانطور که از خداوند سر زده بخیر

طوری پیچیده و ممکن نیست که از آنچه بر پیچیده تر نازل شده در یک کتابی بالا تر نازل شود زیرا
 که اگر ممکن باشد دلیل نقص پیچیده تر خواهد بود و هر که نقص در بار پیچیده تر قائل شود مآل او را
 کافیه دانند و هم چنین مساوی قرآن در فضل هم ممکن نیست زیرا که پیشتر بدلیل ثابت کردیم
 که محالست دلائل و لفظ مختلف بر یک معنی از جمیع جهات علی السواء باشد همانطور که حروفشان
 مختلف است معانیشان هم البته فرق میکنند پس اگر قرآن کمال فصاحت و بلاغت را داشته حال
 است که کتاب دیگر مثل آن یافت شود با وجودیکه مختلف باشند در الفاظ و باری و تفصیل آن
 بیان را سابق شرح داده ایم و اخبار متعدده شاهد از برای آن آورده ایم یکدیگر هم در اینجا از
 بخاطر نقل میکنیم که از غای ششیم کن و اگر نمیکند از غای بیست و یکم حضرت امام رضا
 میفرماید که اولوا العزم را اولی العزم گفتند بجهت اینکه صاحب عزائم و شرایع بودند و این نیست
 که هر بنی که بعد از نوح آمد بود بر شریعت و منهاج او بود و تابع کتاب او و نماز زمان ابراهیم خلیل و هر بنی
 که در ایام ابراهیم و بعد از او بود بر شریعت و منهاج ابراهیم و تابع کتاب او و نماز زمان موسی و هر بنی
 که در زمان موسی و بعد از او بود بر شریعت موسی و منهاج او و تابع کتاب او و نماز ایام عیسی
 و هر بنی که در ایام عیسی و بعد از او بود بر منهاج عیسی و شریعت او و تابع از برای کتاب او بود
 نماز زمان بنی مائده پس این پیغمبر اولوا العزمند و ایشان افضل اینها و سلسله و شریعت
 محمدی نسخ کرده نمیشود تا روز قیامت و بنی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر کس از غای نبوت بکند
 بعد از بنی مایا آنکه بیاورد بعد از قرآن بکتابی پس خون او مباح است از برای هر کس که بشود
 این را از او تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که دیگر از این صریح و واضح تر چه میفرماید که
 بعد از اینجاست بخورد و محض اینکه حدیث را شنیدند فوراً میگویند که محض همین ما گفتیم که ظهور
 بعد قیامت است از برای ظهور قبل پس نبوت پیغمبر باقی است و شرع و کتاب او منسوخ نمیشود
 تا روز قیامت یعنی تا ظهور بعد از این روا باشد چه فرق میانند میان خاتم و سایر انبیا
 آنها هم شرع و کتابشان باقیست تا قیامت یعنی تا ظهور بعد از این چرا ایند عوی مخصوص خاتم شد
 خلاصه که اینها منزهات است و محالست که بعد از قرآن کتابی دیگر بیاورد و بگوید که میگوئیم که منزه
 و بدیعی مآل ما نیست که قرآن علاوه بر وجه باطنیه عجاز بهیمن وجه ظاهر که از جهت لفظا باشد معجز
 است و عجاز در الفاظ امر ظاهر است که در خطی باصل مضامین قرآن ندارد بلکه مراد همان حسن اداء
 الفاظ است و فصاحت و بلاغت و اگر چه بلاغت از جهت رسانیدن معنی است و نه اینکه مقصود
 از بلاغت رسانیدن معنی خاتمی است بلکه هر معنی که مقصود متکلم است اگر لفظی در تفسیر از آن
 آورد که حق آن معنی را ادا نمود کلام او بلیغ میشود و لو یکی از مقاصد نبوتیه مثل تفریق کل و یحیی

و معشوقه باشد همینکه حق تعالی او را ادا نمود گفته میشود که کلامی بلیغ گفته خلاصه معنی اینکه
 بلاغت هم باز تفریق لفظ است نه این که از جهت دلائل بر معنی مراد هر چه میخواهد باشد و شک
 نیست که قرآن در فصاحت و بلاغت بمقتوی درجه و سبب که همه عرب را عاجز کرده است بلکه در
 حقیقت عجزی که آنها از خود متشاهده کردند و تصدیق نمودند که قرآن معجز است منحصر بجهن پاک
 و چه بود و الا از معانی و بطون قرآن چه میفهمیدند که عجز خود را بفهمند بلکه آنها با وجود کفر و
 ضلالت جاهلیتی که داشتند و منکر توحید و نبوت و امامت و معاد و بعث و نشور و جنت
 و نار و غیر اینها از مضامین هدایت انبیا قرآن بودند صحیح نیست که خود این مضامین را برای
 آنها معجز قرار دهند زیرا که اینها خود همین مدعی پیغمبر است و همین مدعی ادا دلیلی قرار
 دادن صحیح نیست چنانکه در قرآن همه جا میبینی که خداوند این مدعی غای کفار و مشرکین
 را ذکر میکند تا وقت میفرماید ها تو ابراهیم را که ان گنم صادقه این پس لا جرم برهانیکه پیغمبر
 در خود این کتاب برای عرب آورده همان عجز آنها از کفایت ادا آورده است نه مضامینی که
 هنوز اقرار با آنها ندارند حال اگر عجز حق و انش را از آوردن مثل همین ظاهر الفاظ قرآن اقرار
 داری پس بیان و من خرافات میرزا حسینعلی را نظیر قرآن شمری و خطاست و اگر اصل انش
 را هنوز اقرار نکرده پس اولاً ادعای مسلمانی ممکن و ثانیاً حکمی از اصل خبر و بصیرت و بی غرض
 معتبر کن تا تصدیق کند که بیان شما را اینجا که قرآن هست میتوان اسم برد با ذکرش را کرد بانه
 باری و اما آنچه از آیات نقل کرده که در سلسله همیشه اموری میاورده اند که برخلاف هوای مردم
 بوده و مقصودش چنانچه سابق بر اینها هم اشاره نموده نیست که هوای شما در اینان معجزات و
 خوارق عادات است و در سلسله همیشه برخلاف هوای ناس بوده اند و جواب اینهم طلب همان است و
 حدیثی که در تفسیر این وارد شده است نقل میکنیم برای مسلمانان کافیه خداوند میفرماید
 و لقد انبانا موسی الکتاب و قفینا من بعد بالرسول و انبانا عیسی مریم البیئات و انبانا روح
 القدس انکما جاءکم رسولنا لا یخونکم استکبرتم ففرقناکم و فریقنا قتلون و در بر
 نقل کرده است از امام حسن عسکری که فرموده است خدای عزوجل در مخاطبه با یهود انجانی که
 ظاهر فرمود محمد معجزات را از برای ایشان در نزد کوهها و سرزمین میکند ایشانرا که هر اینه تحقیق
 او هم موسی و کتاب تو را که مشتمل بر احکام ما بود و بر ذک فضل محمد و آل طیبین او را امامت
 علی بن ابیطالب و خلفاء او که بعد از او بودند و شرفا موال کما اینکه تسلیم از برای او نمودند و سواد احوال
 مخالفین او و انقضای موسی او در هم رسل را اقرار دادیم و رسولی در او را و او هم عیسی مریم
 ایات و انکشاف و احیاء موفی و ابراء ائمه و ابرار و خبر دادن با آنچه نمودند و خبر میگویند در

بپوشان و ناپدید کردیم او را بروح القدس ان جبرئیل است و اینوقت بالا بردن عیسی بود از
روزنه بیت او بسوی آسمان و انداخت شبیه خود را بر کسبه قصد او را پس گشته شد بدل از او و گفته
شد که او صبح است و فرمود امام که بعد خداوند توجیه نمود عدل و توجیه را بجانب مجبور بیک
مدن کردند در قول خدا تعالی **قُلُوبُكُمْ لَازِبَةٌ** و الفقه و مفسرین با کلام خدا تعالی رسول بملایم
افضای که پس گرفت عهود شما و موافق شما را با آنچه دوست دارید از بدل طاعت برای اولیاء او
که افضلی هستند و بنده کان منجیبین او و محمد و آل او که طیبین و ظاهرینند چون گفته شد شما هم
چنانکه نماز پائیند ندایا کردند و توبه بد از منترجم است بسوی شما اسلاف شما اینچنان اسلافیکه گفته
شد با ایشان که ولایت محمد و آل محمد این است غرض اقصی و مراد افضل که خلق فرموده است
خلاف ندا حدی را از خلقت و مبعوث فرموده احد از سلسله را مگر چنانکه بنمایند ایشان را
بولايت محمد و علی و خلفائش و بیکدیگر بواسطه او برایشان عهد و امانیکه قائم میشود بر او و علی بکنند
بان سایر عوام امام پس از آنچه استیجاب کردید بهم چنانکه استیجاب اول شما را اینک گشتند ذکر یا
و بجای او استیجاب کردید شما را اینک قصد کردید قتل محمد و علی پس خداوند سعی شما را خائب
کرد و رد کرد در غرهای شما مگر شما را و ادا قول خدای عز و جل نقضون معنی ان قتلتم است هم چنان
میکوئی از برای کسیکه توبه میکند او را و بکس که نکند و کفر محض و اراده نمیکند آنچه را که هنوز نکرده
است و این است و جز این نیست که اراده میکند که چه قدر کرده و توفیق داری برگردن اینکار تمام شد
حدیث شریف است که باقی ملاحظه کن که چگونه بفرموده معجزات پیغمبر و عیسی فرموده است و معنی
خالف هوای یهود و منافقین و مبدل شما را طاعت و محبت پیغمبر و آل او نیست و در آخر ملاحظه
کن سبب چه تقی فرموده است امام و سر عدول از ماضی بمضارع و ابدان فرموده و استشهاده
بکلام عرب کرده و اینست یکی از شواهد معنی ما که میگوئیم در ظاهر قرآن همه ملاحظه قواعدی
شد است خلاصه پس هیچ دخل بطلب و نداده و جبر ندارد و میباید و حاجت بنفصیل زیاده
بر این نیست و الا اخبار متعدد است در خانه اگر کسی است بد حرف بگو است **فصل** گفته
است و آنچه احکام است بعد از آن برای ایمان و روح ایمان و ایتقان عرفان مظاهر امریاست
در رتبه اولی و بعد محبت و ولایت و عبودیت اهل بیت طهارت است انا صلوة المؤمنین و صلیا
انا تحمید و کونتم و استعینوا بالصبر و الصلوة و اتقوا الکبیرة الا علی الخاشعین و خاشعین الذین یظنون
انهم ملائکة و انهم الاله و انهم جبرئیل و انهم قائم مقامهم است و ظهور و انحضرت مؤخر بود و منفصل
و بعد از غیبت است لذا در ذرفران عهد و ولایت انحضرت را از مؤمنین بفرقان گفتند و انحضرت است
مقصود از غیب چنانچه ذکر شد و انوجود مبنا و است مقصود الذین یؤمنون بهدا الله و لا ینقضون

الميثاق بعد سه چهار تا به دیگر بجهن مضمون نقل میکند بعد دعا میکنند که خدایا و
بر این عهد باقی گذارد **جواب** آنچه اول گفته است چیست و در صورتیکه مراد از
احکام احکام محمد بن عبد الله باشد و مظاهر مرتبه خود انحضرت و او صله او که نص بر ایشان
فرموده است و اگر غیر از این مقصود است یا طلست و اما آنچه گفته که در ذرفران عهد و ولایت
انحضرت را کردند تا اینک ایاات را ذکر میکند بشبه نیست که در قرآن و سایر کتب عهد و ولایت خاص
الامر که گفته شده است و خبر از ظهور و انحضرت هم داده شده است اما چون بنای مادی و تقییر
ایات بر اینست که هر چه در اخبار اهل بیت ملاحظه کنیم همان را بکبریم و از رایی خود نکویم این ایات
مخصوصه که ذکر کرده اختصاص با بنی طلب که او گفته ندارد اینک گاب برهان موجود است و در
ذیل این ایات اخبار بسیار و ولایت نموده که در همه جا فرموده اند که مراد از این عهود عهد و ولایت حضرت
امیر و اولاد طیبین است و شیعه است که از سایر اقسام و اذاین است گرفته شده است و اختصاص حق
ال محمد ندارد که ان بنما و ان باشد مقصود از این ميثاق فقط و لوا اینک جز و ميثاق الله بوده و هستند
اما انچه است چون تقییر کتب را برای جانی پیدا کنند و رجوع باخبار اهل بیت هم نمیکند اینست که
تخصیص میدهد و ایات دیگر که خاصه در بیان ظهور و انحضرت است و وجه تباد و امش هست اما
چون در ان ایات از کیفیتان ظهور و وجهت چیزها بیان شده است که منافی و مخالف با وضع امام
حضرت است لذا از ان ایات اعراض نمائید که بنا را اما میباید که بگوئیم خود نصب کرده از دستش بر و
اما ان شاء الله ذکر ان ایات را میباید تا بر هر منصفی ظاهر شود که با صادق بر این جماعت هست یا
فصل گفته است باری صاحب زمان و شریک قرآن و خلیفه الرحمن صاحب الدن و الآخرة
و التوراة و الانجیل و الوفاء علیما علیه السلام و مظاهر القدر سینه حضرت قائم است اینست که مفسرین
هر کس میخواهد دم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی را آخر و انظر کنند مرا نظر نماید و خصایص
هم اینها و اولیا با او است و هم چنین آنچه ضایع و مواظط و حکم است مقصود فکر و تدبر و بشیر است در
اشراق بظهور انحضرت روح العالمین مداد و اقلا نصف قرآنهم در ذکر وجهت و ظهور و قیامت
و صور و اشراط ساعت و صراط و میزان و حساب و جنت و نار و نزول ملائکه و نزول ایات است
که کل بظهور و انحضرت و ظهور و لا ینقضون المقصود من الفهم مخصوص است و بشیر شده و از صاحب
کتاب تقییر گشته بخوانند ما شاء و بیک و عنده ام الکتاب تا آنکه بعد از ایات بسیار که نقل کرده است
میگوید این ایات و ایات آخری بسیار است که هر یک تحقیق است کامل و دلیل است بانه و برهان است
قاطع که مدلل بر ظهور و انحضرت و نزول ایات و ظهور و بقیات و نشئت و تفریق ناس و رد و تقییر
دیگر و بلا یا در و ایات آورده بر انحضرت و احاطش و فتنه و امتحان و حروف قر و تحریف بر از شدن فرغ

و ظهور آنحضرت مثل ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل از صاحب کتب و من تزل فی بینهم الکتاب بطول و ان
 حضرت فی آیات نفسیه و تعبییه **جواب** اما مطالبی که در اول ذکر کرده است
 چون سابق جواب داده شده است بعد هم در تلوا اخبار بناسبت منعرض میشوم لهذا تفصیل
 نمیدهم و در این مقام بنفیس آیاتی که ذکر نموده اند شاء الله تعالی و اینها را باید که علاوه بر اینها از ظهور
 و وجه خبر میدهد و او از ذکر آنها فراموش کرده است ذکر میکنم پس از جمله آیات که ذکر کرده اند بخواهد
 ما بشاء است که موافق اخبار اهل بیت که بسیار است از آنها در برهان نقل شده است در جمیع
 تقدیرات خداوند جلالست مگر هر چه خداوند از علم ازلی خود خبر میدهد و علم تقدیر در نزد
 خداوند مخفی نیست که او است که میداند بر چه قرار خواهد گرفت و اینست که فرمودند حضرت
 باقر که علم دو علم است که در نزد خداوند مخفی نیست و مطلق نکرده است و او احدی از خلقش و علی است
 که تعلیم ملتک و در سل خود فرموده پس اینچه تعلیم ملتک و در سل فرموده پس بدینست که آن زود بشا
 که بشود و در و غلو نمیکند نفس خود و ملتک و در سل خود را و علی است که در نزد او مخفی نیست
 مقدم میداد از آن آنچه بخواید و موخر میداد آنچه نخواهد و ثابت میکند آنچه نخواهد
 و اخبار و اینجاست و اختصاصی از برای این به با هر ظهورند بدین علی حضرت ابوالحسن
 عسکری با بوبین فوج فرمود که خداوند هیچ پیغمبری را پیغمبر نرود مگر بعد از آنکه سه خصلت
 را از او عهد گرفت که حاصل آنها توحید خداوند و خلق انداد و اینکه بد از برای خداست گاه باشد
 که همین که اختلاف جاری شد میانما بتخلق اختلاف یافت است نا صاحب که هر چه عرض میکنم
 پس معلومست که آنحضرت خلق را بر توحید و اقارب و امیاد و شرک را بر میزد و آیات
 و اخبار دیگر شاهد اینجاست و در بعضی اخبار هم حضرت باقر فرموده اند که خداوند این
 امر را موقت فرموده بود پس سبب این بعد از آنکه حسین کشته شد شد شد غضب خدا بر
 اهل زمین پس تا خبر انداختن آن و تا سینه بکشد و چهل پس تا اثنا عشر روزه و شش ماه که بد
 و شاع سر را کشف کرد بد پس خداوند موخر انداختن او و قرار داد از برای توفیق و نرود ما بعد
 فرمود بخواهد الله ما بشاء الا به پس ملاحظه کن که موافق کتب خدا و فرمایش اهل بیت در اینجاست
 شریف و اخبار کثیره دیگر این امر وقت نخواهد شد حجتی آنکه فرموده اند که هر که توفیق کند
 منیر و او را نکند بکن پس مثل حدیث ابی لبید مخفی که موهم توفیق است میتوان گفت موقوف
 اخبار که فرموده اند که حدیث و اعرض بر کتب خدا کن اگر مخالف است بدانکه از ما نیست که با اینکه
 صحیح نیست اصلش یا آنکه از اخبار محمل بد است که بعضی ان نمیتوان بنمود و بعد از این باید
 رجوع کرد و اگر بگوئی که همین حدیث هم که آن ذکر شد دلیل توفیق است میگویم صدر حدیث

داد و برهان ملاحظه که این فرمایش حضرت امیر است و بعد از آنکه فرمود تا سبب این بلا است
 بعد از آن رخا و خود آنحضرت فرمود بخواهد الله ما بشاء تا آخر پس همانهم توفیق نبوده است خلاصه از
 برای این به اختصاصی با هر ظهورند بدین مگر همین اندازه که ذکر شد که بر اینها و اشکال میفرماید نه
 اینکه چیزی در دست معلوم شود و از جمله آیات که ذکر کرده ما تنفیخ من اینه و انفسها است تا آخر و در
 برهان نقل نموده است از حضرت باقر که اینها را و در آن نیست و اصل این بطور بوده ما
 تنفیخ من اینه و انفسها فان تنفیخها مثلها یعنی نمیپزدانم از امام علی میگویم ذکر او را مگر اینکه میاوریم
 بقیه از او یعنی بهتر از سلب کردن و که مثل اول باشد عرض میکنم در این به هم اختصاصی میفرماید
 قائم عجل الله فرجه نیست و شاید که حضرت چون مدعیند که نفوذ بالله ائمه جمعه الهی که بعد از
 الی الشا و اشرف از ائمه ماضیه هستند و خواسته که با این به اسناد لال کند که بجز از ایشان ممکنست
 و بدینکه امام آفرمود اصل این تنفیخها مثلها بوده یعنی دویم مثل اولست و وجود او از سلب اول
 بجز است و علی ایحال که امام اتفاقا در عداد ائمه کفر و ضلال است و جانشین الهی است نه جانشین امام
 ما چنانکه دانسته و خواهی دانست و از جمله آیات است و کذلک جعلنا کما نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا
 تا آخر و در ذیل این به اخباری چند وارد شده و فرموده اند که ما بنما ائمه وسطی و اختصاصی از
 برای آنحضرت صاحب الامر نیست بلکه ائمه امرشان بجهن منوال است و بنما ائمه چه دلائل در این است
 بظهور است و کوپا این مرد قان را باز میکند و در هر موردی ایاتی منوید محض عوام فریبی هیچ در
 و بد مناسبت این نیست بدانکه علانیه بی و از جمله آیات است و لکل امة اجل اذا جاء اجلهم
 لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون و در حدیث فرمودند که مراد از آن اجل است که برای ملک الموت
 نام برده میشود و اخباری چند در ذیل اینهم قضی اجلا و اجل مستقی عده وارد شده و بعضی
 اجلین را بموقوف و محموم فرموده اند و در حدیثی حران عرض کرد که امید دارم سفیانی از موقوف باشد
 فرموده از محموم است و بنما ائمه وجه مناسبتی که او خیال کرده چه چیز است شاید منظورش اینست
 که ائمه پیغمبر هم اجل دارند بعد از آنکه میرزا علی محمد خود را با الله میباید و اخبار ما صحیح است
 که اجل کلیه ائمه خاتم صغیر است و هیچ مناسبتی از برای این به با هر ظهور نیست مگر از باب عموم
 اینهم که هم کام کاف و مشرکین منافقین هم اجل دارند و ان در نزد قیام قائمست و شاهد اینجاست
 در این بعد میباید و اینهم که برای شما سودی ندارد بلکه مضرت است زیرا که اجل کلیه آنها هنوز نرسیده
 است چنانکه علانیه بی و از جمله آیات است و لکل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالفساد
 و هم لا یظلمون و دو باید بدین عقب این به مبارک دارد و برهان از حضرت باقر نقل میکند که شریف این
 در باطن این است که در هر قرنی در این امت رسولی ازال محمداست که تا اینکه فرمود که ایشانند او را بد

وایشان در سل عرض میگویم که اسم رسول بدون شبهه دلیل نبوتی که پیغمبر حق فرموده و لا
 یخیر فی شئ من امره است نیست و ملائکه خدا را هم رسول خدا میگویند و مراد نبوت نیست و رسول
 عیسی را هم با نظر آنکه فرستاد خداوند رسول فرموده است و رسول یعنی فرستاده شده پس چون
 ایشان فرستادگان پیغمبر هستند همه با پیغمبر رسالت مثل اینکه در آیه دیگر خداوند میفرماید و
 ان من امه الا خلا فیها نذیر و در جانات بسیار پیغمبر که خداوند بفرستاده که نذر باشد
 امتداد حدیث شریف میفرماید که ایا بعثت پیغمبر یعنی فرستاده او نذر و نبوت نا اینکه فرموده که پیغمبر
 نمود مگر اینکه از جانب خود بعثت نذیری که داشت خلاصه مطلب اینست که رسول را با و لیاة معینه
 فرمودن دلیل این نیست که ایشان پیغمبرانند و هر یک صاحب شریعت و کتاب جدید هستند بلکه
 رسولند یعنی فرستاده پیغمبر هستند چنانکه خودشان بفرموده اند که هر که بعد از محمد
 عبد الله از غای نبوت کند یا بعد از قرآن کافی بیاورد خون او میباحست بر هر که از او بپندعو
 و ایشان پس چگونه میشود که خودشان دعوی رسالت یا معنی که خاص پیغمبر است بفرمایند
 بعد فرمود امام آ قول خدا بطلان فاذا جاء رسولهم قضی بينهم بالقسط فرمود معنی این است که رسول
 میکنند بقسط و ایشان ظلم کرده نمیشوند هم چنانکه خداوند فرموده فاذا جاء اجلهم لا یبشرون
 ساعه ولا یستقدمون عرض میگویم دوایه بعد از اینست و بقول الله تعالی هذا الوعدان کنتم صادقین
 قل لا املك لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امه اجل اذا جاء اجلهم لا یبشرون ساعه
 ولا یستقدمون و دلیل اینست که امام آ فرماید با آنچه در قرآن است چنانکه می بینی نقض
 دارد و ممکن است که تفاوت از تفحیفان اولیه باشد و ممکن است که امام آ نقل معینی فرموده
 نباشد و ممکن است که روایت مضحیف کرده باشند علی التمثال ضرر با اصل معنی ندارد
 و غرض این است که وعدة امت آخر الزمان هم که رسید رسول ایشان یعنی امام آ که پیغمبر است
 عهد های خود را با او میپایارد و او را میفرستد بسوی امت که شریف میپایارد و در میان ایشان
 بعد از حکم میکنند و ظلم با ایشان نمیکند و حکم او در باره فساد و منافقین امت عذاب است چنانکه
 خداوند بعد از همین آیه بلا فاصله بفرموده که و مصنف کتاب دلائل احبنا طان ایه را ذکر نکرده
 است خداوند میفرماید فل را بهمان انبیا که عذاب بینا او فها را ما ذابجل من المجرمون اثم اذا ما وقع اثم
 بدلان و فکتم به شیطان و حضرت باقر میفرماید این عذاب است که نازل میشود در آخر الزمان
 بر فساد اهل قبله و ایشان انکار دارند و نازل عذاب را بر ایشان پس بین که ولو انکار دارند و معنی هذا
 الوعدان کنتم صادقین بگویند در آخر الزمان بر ایشان عذاب نازل خواهد شد بواسطه امام بحق
 و امر و زمین که هنوز ایام مهلت است و هیچ فرق با زمان سابق نکرده مگر هر چه فتنشان زیاد شد

است اما عذابی هنوز نازل نشده پس این ایام معلوم شد که در بر حضرات میگذرد اینک
 مؤید مطلب آنها باشد با اینکه نوع اخبار و ظهور را که در قرآن و احکام است مانند نبییم و پیغمبر
 ما اینست که آنچه فرموده اند منطبق بر امام شایسته و امام بحق خواهد آمد که هر یک از اینان را
 خواهد بود عجل الله فرجه و سهل مخربه و از جمله آیات که نقل کرده این است و ما اهلکام قریه الا
 و هذا کتاب معلوم ما سبق من امه اهلها و ما لیسنا خرون و نصبر بر این همه از آیات پیش ظاهر میشود و
 نظیر همانها است و از جمله افرایمان اصح ما ذکر نمودیم اینست که بماء معین و ایه را غلط نقل کرده اند
 صحیح آن فل را بهم است و این ایه مبنا و که را در اخبار و بیباور در باره امام آ معنی فرموده اند از جمله حدیث
 است که در بر همان از رسول خدا نقل کرده است که در یکی از غزوات که علی بن ابیطالب فتح فرموده
 بود فضا نل لبنا و از آنحضرت ذکر فرمود تا اینکه فرمود که با شهید که از دست و سبط من است و بعد از صاحب
 او بیرون میآورد خدا تعالی ائمه را میآورد و از ایشان است که میگویند این امت عمار میگویند عرض کرد
 بانی و احیای رسول الله این مهمل کجاست فرمود با عمار بفرست که عمار ای بئسک و تعالی عهد کرده
 است بسوی من که بیرون بیاورد از صلب حسین نه امام و نهی از ولد او غائب میشود از ایشان
 و اینست قول خدا بقر و جل قل را بهمان اصح ما ذکر نمودیم اینست که بماء معین مبنا شد از برای او
 عیسی طولا فی که رجوع میکنند از او قوی و ثابت میمانند بر او و آخر و پس هر گاه آخر الزمان
 بشود بیرون میآید پس بر میکنند دنیا را از قسط و عدل هم چنانکه پیش آمده است از جور و ظلم و
 قتال میکنند بر او و پس از آنکه قتال نمود بر بنی نزل را و سبی من است و شبیه مرد من تا آخر حدیث
 شریف دیگر خود را در خطه کن که تشری بحال حضرات دارد باندازد و قتال کردن بر او و پس عیسی است
 که امر بجهاد در کتاب خدا با تها و روشم که بوده است ولی صاحب الامر با مسلمینی هم که حقیقه از
 جاده اسلام خارج شده اند جنک خواهد فرمود مثل اینکه حضرت امیر و حضرت سید الشهداء آ
 فرمودند و از جمله آیات این است ما یظنون الا حینة واحدة تا حذر هم و هم یختمون و علی بن ابراهیم
 تعبیر نموده است که این در آخر الزمان است که صحیح زده میشود در ایشان بکعبه و خال اینکه ایشان
 در بازارهای خود مشغول خاصه اند پس میگردند کل ایشان در مکاشفان که بر نمیکند و احکام از ایشان
 بسوی منراش و وصیت میکنند بوصیتی و اینست قول خدا تعالی لا یطیعون قوسینه ولا الی اهلهم
 بر جمیع عرض میگویم آیات بعد از این همه بفرموده که این در نزد نفع خود است و قیام قیام کبری
 که جمیع خلق حاضر میشوند و خداوند بعد از همین آیات میفرماید و نفع فی الصور فاذا هم من الاجداث
 نه بهم یسئلون نا آنکه میفرماید فاذا هم جمیع دنیا محضرون و در اخبار فرموده اند که ایت رجعت
 مثل این است و یوم نحش من کل امه فوجا من یکذب با پائشنا و ایت قیام مثل این است و حشر نا

بلاها با بد فرج برسد ناپدید شود و زمان ظهور این بلاها و از جمله ایات است هو الذی ارسل رسوله
 بالحق و دین الحق و ذکر کردن این باب از جمله تعجبات است زیرا که بیکر بخلاف وضع خالیه است و احبنا طائفة
 ابر و ذکر کرده است که حقیقی بر او نباشد و چه ماذکر میکنیم و بدانکه در چند مقام این باب نازل است
 یکی در سوره صف میفرماید لِیُطْفَئُوا نَورَ الْاَشْقِیَّاتِ و الله متهم نوره و لو کون الکافرین هو الذی ارسل
 رسوله بالهدی و دین الحق لیظهر علی الدین کلمه و لو کون الشکرین و در سوره فتح میفرماید لِیُذْکَرِ صدق الله
 و رسوله و لَیُذْکَرِ بالحق لِیُذْکَرِ لشد خلق المسجد الحرام انشاء الله منین حلقین رؤسکم و مقصرون لا تخافون فعل
 ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قریبا هو الذی ارسل رسوله بالحق و دین الحق لیظهر علی الدین
 کلمه و کفی بالله شهیدا و در سوره قوبه نیز نظیر سوره صف میفرماید لِیُذْکَرِ و در تبارک
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود بخدا قسم که تا قبل این باب هنوز نازل نشده است و نازل
 نمیشود تا قبل از آن آیه که میفرماید لِیُذْکَرِ پس هرگاه بیرون آمدن این باب بعد از کافری بخداوند
 مشرک یا امام مکرانکه گراشت دارد خروج او را حتی آنکه اگر کافری در شکم سنجی باشد سنج میگوید
 ای مؤمن در شکم من کافری است پس بشکن مرا و بکش او را و در حدیث دیگر از حضرت باقر علیه السلام است
 در قول خداوند لِیُذْکَرِ علی الدین تا آخر اینکه باقی نماند احدی مگر آنکه اقرار کند بحدیث و در حدیث
 دیگر فرمود که این در وقت خروج قائم است که هر اقرار بحدیث کند در حدیث دیگر فرمود که این در وقت
 است و از اخبار و ظاهری است که قیام قائم آید ای رجعت است زیرا که موالی چند بر میگردد و نیز در
 سوره فتح وصف اخبار دیگر بجهنم مضامین روایت کرده است و شبهه نیست که بعد از قیام قائم باید
 آن بزرگوار غالب بر جمیع ملل شود حتی آنکه همه اقراریه پیغمبر و ائمه تا آن بزرگوار بکنند و در هر قریب از
 قریب زمین صبح و شام اذان گفته شود و شهادت بنوحید و نبوت و ولایت داده شود و بدین است
 که امر روز هنوز انبیا و رسل و وعده خداوند خلاف نمیشود و در حدیث مفصل است قال الفضل
 یا مولای فقول لیظهر علی الدین کلمه ما کان رسول الله ظهر علی الدین کلمه قال یا فضل لو کان رسول
 الله ظهر علی الدین کلمه ما کان محمداً ولا عبداً ولا نبیاً ولا نورا ولا نوراً ولا نوراً ولا نوراً ولا نوراً
 لا شاک ولا شریک ولا عیلة اصنام ولا اوثان ولا اللات والعزرا ولا عبدة الشمس والقمر ولا النجوم
 ولا النایب ولا الحیوة و اما قول لیظهر علی الدین کلمه فی هذا الیوم و هذا المهد و هذه الرجعة و
 هو قول و قائلوهم حتی لا یكون فتنه و یكون الدین کلمه الله حال تو را بحق صاحب الامر ملاحظ کن بین
 این وضع در عالم پیدا شده که جمیع ادیان از عالم برداشته شود مگر دین اسلام یا آنکه در حقیقت
 از اسلام نماند مگر اسمی چنانکه خود مکر و اقربان میکنند پس چگونه قائم ال محمد قیام کرده و بگوید
 سید الشهداء رجعت فرموده و نود بالله هیچ شری بر وجود او مترتب نشود و غالب بر کل دین

و مقارنه نکردند تا فتنه از عالم برداشته شود خلاصه این بابی بود که او ذکر کرده بود و این ایات دیگر
 سرچشمه کریمین است اما سترها ستفصاء آنها غیثوم زیرا که سخن بطول انجامیده است و در حقیقت باید
 هم که احبست و در بار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خداوند لِیُذْکَرِ مکرانکه
 القسوة و اتوال الزکوة پس این از برای ال محمد است صلی الله علیه و آله و آله و صحبه و علیهم السلام و در حدیث
 ثعلب میگوید که این از برای ال محمد است و در حدیث دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که
 بدینها و باطل را هم چنانکه سفها و حق را همراهند تا باقی این رسیده دیده شود ظلمت است و امر
 میکنند بحرف و نوحی میکنند از منکر و ضیق صادق فرمود در قول خدای تعالی لِیُذْکَرِ امر به الصلوة
 اذا دعاه تا آخر فرمود در قائم نازل شده است و او است و اقامه صلوة هرگاه نماز را آورد در مقام دو
 رکعت و بخواند خداوند این اجابت کند و او را کشف کند و سواد قرار دهد و او را خلیفه در زمین و از
 حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که ان نازل شده است در قائم هرگاه میفرماید عیسی بن مریم و
 در نزد مقام نماز بجا میآورد و وضو میبرد و بر روی او بر میآید و بر او بر میآید و بر او بر میآید
 و این که بجز عیسی میفرماید میگوید و حضرت صادق علیه السلام فرمود در قول خداوند لِیُذْکَرِ اصل آنکه حدیث
 انشاء میبویست تا این اقامه تمام بشود و چون میبویست تا این اقامه تمام بشود و چون میبویست تا این اقامه تمام بشود
 نازل شد تا این که در قول خداوند لِیُذْکَرِ اصل آنکه حدیث انشاء میبویست تا این اقامه تمام بشود و چون میبویست تا این اقامه تمام بشود
 آخرت اقر چشم و از این عباس در قول خداوند لِیُذْکَرِ اصل آنکه حدیث انشاء میبویست تا این اقامه تمام بشود و چون میبویست تا این اقامه تمام بشود
 میکند زمین را بتمام ال محمد بعد از موت زمین یعنی بعد از جواهر ملک زمین و از حضرت صادق
 در قول خداوند لِیُذْکَرِ و عدا الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیخلفنهم فی الارض کما استخلف الله
 من قبلهم و لیکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خولهم استا بعد و قیلاً بشرکون بی شیا
 فرمود قائمست و احباب او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که شهادت او علی و در قول خدای
 شالی و در بیان عن علی الدین استضعفوا فی الارض و علیهم السلام و بحکم الوارثین فرمود ایشان را
 محمد که مبعوث میکند خداوند و بعد از ایشان از بعد از جسد و عقب ایشان را و اولاد لیل میکند و چون
 ایشان را و در برهان اخبار متعدد در بیان مضمون در ذیل این باب نقل کرده است از جمله از حضرت
 باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که این باب مخصوص است بصاحب الامر که ظاهر پیش در آخر
 الزمان و هلاک میکند جبار و فرار میزند و او مالک میشود شرق و غرب زمین را پس بر میکند
 انرا از عدل هم چنانکه پیش است از جور و نیز از ان دو بر بزرگوار و در قول خداوند و نوری فرمود
 و همان تا آخر فرمود فرعون و هارون در اینجا ان دو و شخصند از جبار و قیلاً که خداوند زند
 میکند اند و در نزد قائم قائم انا محمد در آخر الزمان پس انتقام میکند از ان دو با نوحی پیش کرده

در حدیث دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که شهادت او علی و در قول خدای

و در بخارا از حضرت صادق نقل کرده است از پدر بنی کواش در قول خدا بنما علی قاتلوا المشركين كافة
 و بود بدین سبب که بنی سده است تاویل این آیه و اگر قائم ما بر چیزی زور یا شد که بدین هر کسی و زور را
 کند آنچه از تاویل این آیه است و هر آینه که بر سده البته البته درین حجتی که بنا بر کتب رسیده است تا آنکه شر
 بر پشت زمین نماندیم چنانکه خلاف موده و مجلسی موعوم بیان کرده است که در اخبار اشاره باینکه در کفر و
 که میفرماید و قاتلوا هم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله حلاصه که آیات ذالیه بر این مطلب بسیار
 است و ما بعضی از آیات که دلالت بر کفایت ظهور داشت نقل کردیم که در ضمن ابطال باطل هم شده
 باشد و لا حول ولا قوة الا بالله **فصل** گفته است در حدیث کتاب بخارا و ربعین و
 عوالم و نبی و عوالم و انصار و جمیع الکلم و جمیع الحبرین و انوار النعمانیة و بحر المعارف و وافی و مشار
 الا نوار و حدیقه الشیخ و اصول کافی و کتب بخارا ملاحظه فرمائید بعد اخباری چند نقل
 میکنند و ما یکی یکی یاد و در ضمن جواب نقل میکنیم انشاء الله **جواب** از جمله فتنه ها
 بر سر پروردگار نیست که در آیات و اخبار اهل بیت سلام الله علیهم متشابهانی چند نگارده
 است تا آنکه گمانیکه در دل معرض از حق هستند و بظاهری مستکی از کلمات اهل حق بقیوا
 بنا طل کردش کنند بجهن متشابهات مقسک شوند و خبت باطن خود را بروز دهند تا آنکه
 روز قیامت که خداوند ایشان را مذبذب میکند حجتی از برای ایشان نباشد و معذرت باز خداوند
 حق را ظاهر فرموده و امر نموده است که متشابهات را با بدیجکات عرضه نمود و آنچه موافق آنها است
 گرفت و آنچه مخالف آنها است ترک کرد و باز از جمله فتنه های خداست که گذارین و داسین در اخبار
 ائمه ما و پیغمبر بوده است و چیزهایی چند بدو رخ و زاپت کرده اند و باز خداوند مبرائی از
 برای معرفت انهم نگارده است و باید عرضه بر کتاب خدا و سنت پیغمبر نمود و صدق و کذب را تمیز
 داد و از جمله فتنه های خداست که اخباری چند از راه تعبیر از ائمه ماسر زده است و آنها را هم بنین
 عرضه بر کتاب و سنت و جماع غایب باید تمیز داد خلاصه که شرح این باب در مقدمه شده است و
 محض تذکره اشاره نمودیم پس از جمله اخباری که نقل نموده است از بخارا و عوالم و حدیقه الشیخ و انوار
 قام القائم قام با مرید بد کادگار رسول الله با مرید بد این روایت و باین لفظ در بخارا و عوالم نقل شده
 و شاید از بخارا و عوالم نقل شده باشد و علی اجمال مضمون صحیح است و اخبار معتدیه با پیغمبر دارد
 شده و سخن ما بعد از ذکر اخباری که با پیغمبر نقل کرده است خواهد آمد انشاء الله و گفته است
 در بخارا و عوالم و جمیع الکلم و جمیع ما صنع رسول الله و بعد ما کان قبله کاهدم رسول الله امر
 انما هبته و اسما فله لا سلم بد بد و این حدیث صحیح است و در بخارا و عوالم ملاحظه شد و باز گفته در
 عوالم و جمیع الکلم بقوم القائم با مرید بد و کتاب بد بد و اینهم صحیح است و عوالم از حضرت باقر

نقل کرده تهم دارد که میفرماید و کتاب بد بد و قضاء جدید علی العرب شد بد بد لیس شانه الا
 بالسيف لا بسبب حد الا باخذ فی الله لونه لاثم و در عصمت و وجبت از طیب و دیگر غیر از آنچه حدیث
 عوالم نقل کرده نقل میفرماید بعد از فقره اول و سنه جدید و قضاء جدید علی العرب شد بد بد لیس
 شانه الا الفل لا بسبب حد الا باخذ فی الله لونه لاثم و در عوالم این روایت را هم نقل کرده الا اینکه
 لفظ کتاب جدید در ان نیست و باز از بخارا و عوالم نقل کرده ان القائم از عوالم الناس الی امر جدید
 کادگار رسول الله و این حدیث را هم باین لفظ در عوالم و بخارا در مظافش مذکوریم و شاید نقل معنی نموده
 باشد و وجه استدلال حضرت این اخبار و اینست که چون این مرد برخواست و بر عزم خود کتاب جدید
 آورد و احکام جدید بد بد کرد و بر او وارد کردیم که کتاب سنت پیغمبر خاتم منسوخ نمیشود و اینست
 که باین متشابهات مقسک شده است و عوالمی بر زکوار من روحی فداء از این مطلب بطور تفصیل
 جواب فرموده است و این بنده هم مختصر جوابی مینویسد تمامه و کاملاً منجی اهی بر سده شریف
 الا و در عوالم پس میگویم که لفظ کتاب جدید و قضاء جدید و امر جدید لفظی است مجمل یعنی کتاب و
 قضاء و امر تازه و مسلم است که بخارا و عوالم بکلمات جمله مبهمه قائم نمیشود مگر اینکه از صاحبان حدیث
 تفسیر کرده شود و حدیثی که منسک است البته بر مجمل حکم میکند چنانکه صدوق علیه السلام از حضرت
 صادق نقل کرده است و بدیجی است که اگر قاتی بسلام خود بگو بدیجی بنا و بعد بگو بدیجی غذا
 بنا و در لفظ مجمل اول داخل بر معنی واضح دوم باید کرد و غذا آورد و اگر بنا و غذا بنده بفرموده که غذا
 بنا و در لفظ دوم و ثانی فرستایی برای او و در وقت که تو اول گفتی چیز بنا و در لفظ سوم چیز است خود
 اقوا و تو کران و بگویم بدیجی میگویند که بعد از آنکه خودش صریحاً غذا خواسته و بگویم جای لباس او
 است و حتم میگویند حال در این مورد هم که فرموده اند اما قشرب مباد و در کتاب بد بد و شرح
 جدید باید بد بد که خود ال محمد پیغمبر فرموده اند و بعد از آنکه در اخبار اهل بیت نظر کردیم چیزی
 که بکسی کتاب جدید را اینطور فرموده اند که اول در عوالم نقل میکنند از حضرت باقر و در حدیث طویط
 که انوقت که قائم عجل الله فرجه و مسجد الحرام اظهار امر خود را میکند اول کسیکه با آنحضرت بیعت میکنند
 جبرئیل میکائیل است و بر پیغمبر و امیر المؤمنین پس دفع میکنند بسوی قائم
 کتاب جدید که ان بر عرب شد بدیجی که هنوز تراست پس میفرماید بنان حضرت که عجل کن
 با آنچه در ان است پس این حدیث شریف را داشته باش باز ملاحظه میکنیم که در عوالم از حضرت باقر
 نقل میکنند در حدیث طویط که انوقت که حضرت بشعایت میرسد مردی که از صلب پدر او است
 و است در دم است بیدن و اشجع ایشان است بقلب مگر از صاحب لا مرو عرض میکنند چه چیز
 پس بخدا قسم که تو مردم را مثل شام میرانی و روی هم میریزی ایا این جهل است از پیغمبر یا چه

چیزی غلام حضرت که متولد بیست است میگوید ارم بگو یا آنکه آنچه در آن دو چشم تو است خواهم زد
 پس قائم میفرماید که سناک بشوای فلان بل بچاقم که با من است همکار رسول خدا فلان جبهه و قبیله
 و اینها و پس میباید دانست این میخواند بر او عهد و سوگند از این عرض میکند جلیقه الله فدا که سر خود را بکشد
 کن که بوسه می عطا میکند سر خود را و میباید دو چشم او را میبوسد و عرض میکند بیعت و اناؤ
 کن پس نازه میبکشد پس از این حدیث ظاهر میشود که کتاب جدید همین کتابست و در حدیث دیگر
 زاده با حضرت عرض کرد که قائم بیعت محمد واه میبود و فرمودهها میباید یا زاده بیعت او زاده
 نمیرود و فرمود که رسول خدا را راه میرفت و واقفش باین و تالیف میفرمود و قائم هم راه میرفت
 با این مورد شده است در کتابی که با او است اینکه راه برو و بقتل عرض میکند که حدیث ستوم که ذکر
 کتاب جدید داشت ملاحظه کن که ذیل از احوال و عصمت و رجعت نقل کردیم پیشتر فرموده
 است که کتاب جدید و قضا جدید و بر عریب شد بدست و نیست شان او مگر باین تفصیل که
 گذشت پس باین که مراد از کتاب همین است که در این دو حدیث آخر هم فرمودند و باز مختصر باینها نیست
 در کتاب از جعفر بن یحیی از پدرش نقل کرده است از حضرت صادق که فرمود چگونه بدین شما اگر بنشیند
 اصحاب قائم فضا طوطی داد و مسجد کوفان بعد بیرون میارود و بیوی ایشان مثال مسافران و اهل
 جدید که بر عریب شد بدست و در بخار و عواقر نقل کرده است از فقه مولا ابی هبیر و از ابی عبد الله
 فرمود با رفیق چگونه است حال تو هرگاه بر سبی اصحاب قائم را که فضا طوطی خود را در مسجد کوفه زده اند بعد
 بیرون میارود اما مثال جدید را که بر عریب شد بدست و فقه عرض کرد و جلیقه فدا که مثال جدید
 چیست فرمود پنج باز عرض کرد و چیزی را ایشان راه میبرد و آنچه علی بن ابی طالب و اهل سواد راه رفت
 فرمود نه ای رفیق بدین سبب که علی راه رفت با آنچه در جفا بعضی بودند و دست باز داشتن بود و او
 میداند که بعد از او غالب میشوند بر شیعه و قائم راه میبرد و آنچه در جفا احی است و آن پنج است
 و او میداند که دیگر غالب بر شیعه میشوند پس از این حدیث شریف هم ظاهر میشود که مراد از کتاب
 جدید مثال جدید است و بکافی مثال قصاص است و مراد جفا احی است که حکم قتل باشد
 که در قرآن هم در چند جا از قتل بضا احی آمده شده است پس از این اخبار معلوم میشود
 که کتاب جدید همین است نه اینکه کتابی باشد که نسخ قرآن باشد و نیز معنی دیگر از برای کتاب جدید
 است که در بعضی معتقد ثابت کردیم که قرآن انقیاد دادند و از آن کم کردند و یا تراشید و پس کردند و بعضی
 بر آن افزودند و همینکه حضرت شریف میباید و در قرآن آنها نظرد که نازل شده میباید و اخبار
 بسیار شاهد بطلب است از جمله حدیثی است که در بخار نقل کرده است که طوطی حضرت امیر عرض
 کرد که آن قرآن در دست تو است و تاویل آن و علم حلال و حرام را بسوی که دفع میکند و کسب حجتا

آن فرمود آنچه حاصلش اینست که با وصیاء خود تا اینکه دارد بشود از برای ایشان بر رسول خدا
 باقران که مفادقت نمیکند از قرآن و قرآن مفادقت نمیکند از ایشان و در حدیث دیگر است که عرض
 کرد یا بالحسن اگر میباید و قرآنی را که آوردی نزدی میباید که تا اینکه بران جمع بشود فرمود همان را بگو
 آن نیست و در دم پیش او بگوید که بخیر بمانماید شود و نکوشید و ز قیامه تا ازان خاطر بودیم یا بگویند
 بنیاد روی بدرستیکه آن قرآن که در نزد منست پس نمیکند او را مگر مطهر و با وصیاء اطفال و غیر
 عرض کرد یا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بل هرگاه برخواست قائم از فدا فلان پس ظاهر میکند
 از او محل میکند مردم را بران پس چنانی میشود سنن بران منفرجه که ملاحظه کن این موضع بیان تا او در
 کتاب جدید بعد از قرآن و نسخ کردن احکام قرآن درست میباید و هم از حضرت روایت نموده است
 که کو با نظر میکنم بسوی شهید خودمان در مسجد کوفه و قال اینکه فضا طوطی خود را زده اند و بشیعه مردم میکنند
 قرآن را هم چنانکه نازل شده و در حدیث دیگر باز همین مطلب را فرمود عرض کرد ندانم اهل المؤمنین را یا
 نیست آن هم چنانکه نازل شده فرموده و کرده شد از آن هفتاد و نقره قرآنش با ساقان و اسبابان
 و نقل کرده شد با طلب مگر بجهت از راه پیغمبر بجهت آنکه عم حضرت بود و در عواقر و بخار نقل کرده است
 از اخبار از حضرت باقر که فرمود هرگاه بر بنهر قائم ال محمد زده میشود و خبر از برای کسی که بشیعه مردم میکند
 قرآن را آنچه خدای جل جلاله نازل فرموده پس مشکلا آنچه میباید که کسی که خطا کرده است قرآن را از سر و بجهت
 اینکه مخالف میشود و او تالیف عرض میکند و بجهت غیر میباید که توبه بکنی که همان قرآن که بر پیغمبر نازل
 شده میباید و در کتاب دیگر سوای آن نیست یا از این که سابق نقل کردیم حدیث را که فرمودند که هر
 کس بعد از پیغمبر از عای نقی میکند یا بعد از قرآن کتاب بنیاد و خون او میباحست بر هر که از او بشنود
 پس باین حدیث یاد و حدیث که اسم کتاب جدید برده اند و قال اینکه نقل است مجمل و مبهم و بعضی
 صحیح که موافق با خبر و در کتاب و سنن از برای آن هست تو این را چهل بکنی بر کسی که هیچ شاهد از برای
 آن نیست از وقت بنای دین خود را بر این بگذارد و همین قرآن و ضامن آن را که نازل باشد و هر حال جدید
 است اینست که حضرت امیر در صفه ان میفرماید که کهنه نمیکند از اطلال و دو طایف نمیشود بجانب قرآن
 و در کتاب البین نقل شده است که سوال کرده شد حضرت صادق که چه میشود قرآن را که زیاد نمیکند
 بر بشر و در مسکن غضا صحت و نازه که از فرمود بجهت آنکه خدای بنیاد و وفای قرار نداده است اقرار
 برای زمان و چون زمانی از برای مردمی و در مردمی پس آن در هر زمانی جدید است و نزد هر قوی
 غرض است ناله و قیامت عرض میکند پس باین که قرآن منسوخ شدن ندارد و همیشه هم جدید است
 و کهنه نمیشود و از هر چه انسان در آن تدبیر میکند هر روز چیز تازه میفرماید که پیشتر تفصیل بود
 خلاصه و چه حدیث وارد شده است که امام با اهل مکه و مدینه و قشون مغربی و غیره

که مقادیر میکند همه را بکتاب خدا و سنت پیغمبر میخواند پس اگر اند و منسوخ هستند خواندن بانه
 چه و اینکه فرموده اند نیست جدید و قضاء جدید بخوانند و این نیست که سنت پیغمبر را نسخ
 میکند بلکه احکامیکه در زمان هدیه و تقیه بوده است و بدعتهای که دشمنان گذاردند و
 انچه از پیغمبر دارد چنانکه اخبار بسیار را شاهدین مطلب است چنانکه در عوالم نقل کرده است
 که سوال کرده شد حضرت باقر ع از قائم ع که هرگاه بر خیزد پیغمبر واه میرود و فرمود پس پیغمبر
 را اینکه اسلام ظاهر شود عرض کند شده شد پس پیغمبر چه بود و فرمود باطل کرد آنچه در جاهلیت بود
 و استقبالی نمود مردم را بعد از فرمود قائم ع هرگاه بر خیزد باطل میکند آنچه در زمان هدیه بود
 از آنچه در دست مردم بود و استقبالی میکند بایشان عدل را عرض میکند که عرض این است که سنت
 پیغمبر منسوخ نمیشود مگر هر چه مردم فتنه داده اند یا از باب تقیه و اخبار و افشاء است و الا حلال
 محرمه حلالست نادور تقیه و حرام محرمه حرامست نادور تقیه و در بخار و عوالم نقل نموده است از ابو بصیر
 حضرت باقر ع که فرمود در حنا حبیب بن امرش با هفت از چهار پیغمبر است تا آنکه ابو بصیر عرض کرد شب مجتبه
 چیست فرمود هرگاه بر خیزد پیغمبر و سول خدا واه میرود کاه باش بدد سنبله و بیان میکند تا در
 محمد را و میگوید و شمشیر است ماه هر جا هر جا تا آنکه خداوند را جانی بشود ابو بصیر عرض کرد چگونه
 میراند بضای خدا را فرمود خداوند انشا میکند در قلب و رحمت را عرض میکند پس پس که همان آثار
 پیغمبر است که امام ع بیان میفرماید و اخبار بسیار را شاهدین مطلب است و چون مولای من رو می کند
 تفصیل جواب فرموده است و این را هم بطول اینجا میبرد پیش از این تفصیل نمیداد و بعد هم شاید
 بیان آن بنیاید و از جمله اخبار که نقل کرده فی الجار و العوالم و جامع الکلام اسلام ظاهر غریب و سیعود
 علی ما کان غریباً فطوبی للمغیراء این حدیث را هم در مظان کتب مذکوره ندیدیم و شاید نقل بعضی
 باشد ولی باین لفظ و سه و ایت هست که ان الاسلام بدلا غریباً و سیعود غریباً کما بدلا فطوبی للمغیراء
 و در و ابی سوال از معنی این فرمایش کردند فرمود پس ان شاء الله تعالی ما اجد کلاماً عاد رسول الله
 و باز و ایت کرده فی الجار و العوالم اذا قام القائم اسنا فاما اجد کلاماً عاد رسول الله اخذت واهم باین
 لفظ ندیدیم اما باین لفظ است اسنا فاما اجد کلاماً عاد و ظاهر اینست که همین است که ضعیف شده و باز
 کذا فی الکافی ان قال یبطل ما کان قبله فما کان فی البدی الثانی عرض میکند قریب باین لفظ و بخار و عوالم
 از غایب نقل کرده اند بطل ما کان فی الهدی فما کان فی البدی الثانی و صحیح است و در این است
 که این اخبار و پیغمبر محال حضرت را و او را تا آنکه فرموده اند الا اسلام بدلا غریباً و سیعود غریباً شهم در این
 نیست و این که اینهمه مناصحی استنبات و بدعتها را و امور بک از جاهلیت است بواسطه مناصحی بافتناری و
 بهود و ملل و جدد بک که در اسلام شایع شده است و تقریری بر گردانیده است از موضع جاهلیت و

الحوالم

اهل ان که باقی بر اسلام مانده اند بسیار کنند طوریکه فرمود المؤمن اقل من الکبریت الاخر و فرمود
 بسیار باین مضامین در علام ظهور فرموده اند و محرم است که چه قدر اسلام مردم ضعیف شده
 بلکه چه قدر که از اسلام بیرون رفته اند و لودر عداد مسلمین شمرده شوند اما در ظاهر و باطنشان هیچ از
 صفات مسلمین نیست همین پس است که پیغمبر با خطاب فرمود که شما از حال ناخدا و چهل سال بر یک
 بخار و هسپید و بعد از ان ناد و پشت سال بیک و خا و با هم هسپید و بعد از ان خا و بی بیک هسپید
 پس پسین که امر و مردم چه قدر از اسلام دور شده اند که نسبت با خطاب رسول خدا در ان زمان که
 هفت فتنه های عالم از انجا برخاست و دوش شده اند پس مسلم اسلام غریب و بی ناخدا شده است
 و خوش بچال گشایند که در این ضمن بر اسلام باقی مانده باشند و ایشان معدود بسیار گنجی هستند
 و اوقت که امام ع هم فخر شریف میا و و اول که مردم را دعوت جد بد پیغمبر ما و محض اسلام را میخواهد
 جاری بفرماید البته این را الهی از مردم تسلیم امر و را میکند و بی همتی که اظهار امر را میکند و
 شمشیر میکند و زمین را از لوث منافقین و کفار پاک میکند امر بر پیغمبر و اسلام ظاهر و
 غالب میشود چنانکه خداوند فرمود بظهور علی الدین کفر فرموده است و بکون الدین کفر و فرموده
 است و بانی الله الا ان تم فوره و اخبار بسیار در ذیل ایات روایت کردیم که فرمودند در ان زمان همه
 اسلام به پیغمبر خواهند آورد و در هر قریه صبح و شام صدای اذان بلند است و صحبت اسلام
 میرود تا آنجا که شب میرود پس اوقت دیگر اسلام غریب نیست و مؤمنین غریب نیستند بلکه
 همه در منب خانه خودشان است و اهل ان بستان خودشان چنانکه در حدیث فرمودند که
 ملک از ان سببه مناسبت و امر و زخا نیست از روز که آباد شد جلوان را خواهند گرفت بادی و
 قوام فرماید ملاحظه میکند که هر چه بر غریب اسلام افزوده است و چیزی از ان کم نشده و دولت و
 ال تجر نیست پس اینکه فرمودند که دولت ما آخری دولتها است و خداوند فرموده و العاقبة للمتقين و
 زمین را بر از عدل و داد میکنیم همانطور که بر از ظلم وجود شده و اساس و قواعد اسلام را محکم
 میکنیم و همه بدعتها و ضلالتها را بر میاریم و احکام اسلام را که امر و زخا کرده نمیشود جاری میکنیم
 اینها چه چیز است اگر انجا که فرموده اند اسلام غریب میشود فتوح با الله در و عکو بوده اند که چرا تو
 استشهدا بکلام ایشان میکنند و اگر و است کو بوده اند که پس همانطور که آیند و سه حدیث را فرموده اند
 که اسلام غریب میشود و از حدیث دیگر واهم فرموده اند که اسلام ظاهر و غالب میشود تا آنجا که پیغمبر
 که زنها در خانه خود بکتاب و سنت حکم کنند و بمقتضای ان عمل کنند پس این اخبار و اهم باید قبول
 کنیم و چیزی را در جای خود بگذاریم نه آنکه هر چه بفرماید بدعت قواست قبول کنیم و هر چه را در
 بر قواست قبول کنیم بادی و چون اخبار بکه اشاره باینکه پیغمبر پیش فرستاده و بسیار بی از

انفهام کوش ز مردم شده است دیگر تفصیل بنید هم و دعوت جد بد راهم که پیش در کردیم که مراد
 همانند دعوت اسلام است چون حشور و ابدان امروز در میان خلق بسیار شده است و از آنکه
 مندرج در کتب اندیشا قشری میاورند و احکام زمان هدیه را بن میاورند و از آنکه یاکیزه
 و نویسنده همانطور که از پیغمبر سر زده است و بعضی همان آثار نبویه است که بیان میفرماید
 نه اینکه بکلی شرع و کتاب او را از میان بردارد و شاهدی از اینها را پیش ذکر کردیم و علاوه بر اینها هم
 اخبار و بیبا و است الا اینکه ما طالب خضاییم و باز گفته است فی الجار و العواله و جوامع الکلام ان القائم
 بر علیه ما لم یدر علی رسول الله من الجاهلیة ان قال یخرجون علیه کتاب الله وینزلون و یقاتلون
 علیه فی العواله ان قائما اقام استقبال من جهلة الناس ما لا استقبال رسول الله من جهلة الجاهلیة
 الا ان قال بناول کتاب الله و یخرج علیه فی الجار و صاحب این امر میسر است از اینها که رسول خدا رسید
 و در شرف دیگر رسید مذکور فی الجار و بقی که قائم ماقام که در جهل ناس کافی مقابل او
 ایستاده و خاصه بنمایند و در جهل ناس کافی سخت تر از ایام جاهلیتند تا اینکه میفرماید خلاص
 کتاب خدا را ببقای باطل خود تاویل مینمایند و ببقای خود بان احتجاج مینمایند میگویم در حدیث
 اول در الجار و العواله و عصمت و رجعت باین الفاظ که او نقل کرده در حدیث اول باقیضون در
 حدیث هست و ظاهر اینست که اینها را تصحیف کرده در الجار و عن الفضیل قال سمعت ابا عبد الله
 یقول ان قائما اقام استقبال من جهلة الناس شد ما استقبال رسول الله من جهلة الجاهلیة
 فضلت کیف ذلك قال ان رسول الله فی الناس و هم یبیدون الحجة و الحق و العبدان و الخشیة
 المنقورة و ان قائما اقام فی الناس و کلهم بناول علیه کتاب الله و یخرج علیه به ثم قال ما والله لیدخلن
 علیهم عدله جوت بیهتم کما بدخل الحر و الفروقیة عن محمد بن ابی حمزة عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال سمعت یقول ان القائم یلقی حربه ما لم یلق رسول الله انهم و هم یبیدون الحجة
 المنقورة و الخشیة المنقورة و ان القائم یخرجون علیه فینزلون علیه کتاب الله و یقاتلون علیه و انما دور
 و انهم که از ترس مجاد نقل کرده انفهام با اندک اختلاف موجود است حال باید فهمید که مقصود
 از این اخبار چیست و غرض مصنف از روایت آنها چه بوده است آیا مقصود امام از این روایات
 که فرموده است این است که اهل آخر الزمان باید کتاب خدا را بکلی مژول دارند و عمل بمقتضای
 آن نکنند که چنین منظوری بداهه نبوده است و خود ایشان از همین کتاب اخبار ظهور و کفایت
 از این روایات آورده و بیان فرموده اند و اما امر نموده اند که بمقتضای آن در اصول و فروع و فقا
 کنیم فی یقینا مقصود این نیست که قرآن بقتل باشد و خود توهم که در رد و اداری بلایه متشا
 دست بنیادی که شاهد خود قرار بدی و الحجة ممکن شد و اینها را یابی مناسب

لا تزلزل الله

با حال خود بخوانی چنانچه سابقا دانسته و در الجار از حضرت امیر از پیغمبر نقل کرده که فرمودند
 از جبریل که گفت یا محمد زود نباشد که در است توقفه س یا شود کهم با و پس خرج از فتنه چیست
 گفت کتاب خدا که در او است بیان مافیل شما از خبر و خبر ما بعد شما و حکم ما بین شما تا آخر حدیث
 شریف که از این قبیل فرمایشات فرمود پس مقصود از این که قرآن را بن صاحب الامر تاویل میکنند
 نیست مگر اینکه چون خداوند در کتاب مجید خود و پیغمبر را نه و در اخبار خود امر فرموده اند که قرآن
 و تاویل و تفسیر از اهل بیت سلام الله باید گرفت و هر که برائی خود بگوید که فرموده و هر که
 از فرمایش ایشان بگوید بحتی فایز شده است و حق را بواسطه اهل بیت الله خواهد شناخت
 و تسلیم خواهد نمود چنانکه خداوند فرموده الذین جاءهم و افینا الهدیهم سبلنا فیهم همانا
 مراد از ناول قرآن بر صاحب الامر نیست که آیات کتاب را انسان برائی خود تاویل میکند یا
 از تفسیر بن سنی که اهل بیت سلام الله اعراض کردند و برای خود تفسیر کردند بگوید و بر حسب
 الامر احتجاج کند و لا محاله باید همین طور نباشد زیرا که تقاضای که با اخبار صحیح از اهل بیت
 سلام الله بنارسیده است البته مخالف با دفنار و سپهر صاحب الامر نیست که بیان نشان سیر
 او بتوان مضارعه نمود مگر کسی قرآن را برای خودش تفسیر کند و البته دفنار امام موافق با اداه جهل
 نیست باری و مقصود این شخص از روایت این اخبار اینست که چون مشایخ ما بایات قرآن بر او در کرده
 خواسته برای خود عذری قرار بدهند این است که روایت کرده که قائم که شریف میاورد مردم بکتاب خدا
 یا احتجاج میکنند غافل از اینکه از ادب مشایخ ما بدان نیست که بلایه از قرآن را برای خود تفسیر کنند
 و تمام آنچه فرموده اند ما خود از اخبار اهل بیت علیهم السلام است و ما هم که امید داریم تابع ایشان
 باشیم ملا حظه کردی که تمام آنچه در تفسیر آیات گفته هم از اخبار اهل بیت علیهم السلام است و در ذکر
 کوریم اما مشاؤل در قرآن شما بنید و امثال شما که اید رجوع با اخبار اهل بیت سلام الله نمیکند
 و برای خود هر چه میخواهند تاویل میکنند بلکه چنانکه صراحة کفنی چنان قرآن را اصل و اسان
 گرفته که هر کس از این فهمند و حال اینکه در اخبار فرموده اند که چیزی دور تر از عقول مردم از قرآن
 نیست پس بین که مشاؤل در قرآن شما بنید و امثال شما که اید رجوع با اخبار اهل بیت علیهم السلام است و در ذکر
 فرمایش اهل بیت نمیکویم و اما آنچه روایت کرده از اینکه صاحب الامر میسر است از اینها که رسول
 خدا رسید یا نرسید و مقصود او اینست که میسر از علی محمد را هم که از بیت کردند و گشتند از این باب
 است و چه قدر جاهلست اینها را میباید حدیث را می بیند و اخباری که در قوت و شوکت و فتح
 و ظفر و قتل دشمنان و سخن کردن روی رفیع است آنها را ملا حظه نمیکند و شیهه نیست که در
 اول ظهور که تازه مردم میبایست از جاهلیت بیرون بنمایند و اجل شیطانی هم نزدیک شده البته

منتهای سعی و کوشش خود را بیکند که بلکه بتواند امام را دفع کند و مدت هشتاد و هفت روز
 اخبار و انحضرت مشغول بچنگ است و در بعضی اخبار جنگهای انحضرت را شنیده اند و معلوم است
 که اگر بنای انجازه باشد برای امام ممکن است که قلوب مردم را بیکار منصرف از کفر و ضلالت بکند
 و در بخود بنماید و در بیکار حاجت بچنگ و کشیدن شمشیر نیست اما انحضرت بجهن وضع ظاهر جهاد
 خواهد فرمود و قتالها خواهد نمود و نهایت اینست که در همه جا فتح با او است و هیچ ایستادگی و پایداری
 اما البته باید زحمت کشید و تعب دید و در زیر سایه شمشیر پایش کرد و عرق و خون از جگر
 پاشد و دنیا و آخرت را از احتیاج او هم شهید بشوند اما بعد از آنکه این تفصیلات فتح از برای او است
 و تمام ملک را فتح کنند و چون در ورم و جلال و بامیه باران خواهد فرمود و اسلام را ظاهر
 خواهد نمود و ملامت مبینی که رسول خدا است جنگهای بسیار فرمود و صد سال پیش وجود مقدس
 وارد آمد و بعد از آنکه آخر فتح با او بود و آخر بجای رسیده بود که هر دو روز خود را انحضرت و ادب
 میشدند و اسلام میناوردند و هزار مرتبه بالا میزدند و اینست امر صاحب الامر و آخر فتح با او است
 و بعد از آنکه محمد ثانی از حق و حقیقت و اصل شد و جسد او را از آن خود کردند و میرزا
 حسینعلی نیز بدین راه را داشتند و هنوز از زندان و حبس بیرون نیامده بود و امر امام را باین
 منوال نیست و در وقت مدتی بتهنئه و این مقام دکن میکنند علاوه بر این و اخبار بیک سابق دکن
 کرده ایم از جمله حدیثی است که در بخارا از حضرت امام و رضاء نقل کرده است از اباء کرامش که فرمود
 رسول خدا که در شب عزرا ج بعد از نمازها که از خداوند باینحضرت شد و اسماء و حسناش را بر سر
 عرش ملاحظه فرمود تا اینکه خداوند فرمود و لا طهرن الارض باخرهم من عذاب و لا ملکة من
 الارض و مغناها و لا سخن نه الرياح و لا ذلن له الصواب الصواب و لا رقیته فی الا سباب و لا فتر
 یجندی و لا مدنه بملایک حتی یصل دعوی و یجمع الخلق علی وجهه ثم لا دین ملک و لا اولاد و لا بنی
 باین اولیائی الی یوم القيمة و در این خلاصه ملاحظه کن ببین از این وعده ها که خداوند فرموده و خلعت از برای
 انحضرت کدام یک ظهور پیدا کرد در دل خود و از محرفهای مرتزق خوش میکنند و افتخار کردند خود را انداخته
 دست جهال میدهند تا بمهملکه ها بنیانند از دین و از پیش زوال و انکسار کرده است از حضرت باقر
 آدر حدیثی نقل است که بنی الحیه بقولون لو فذلکان ذلک کما نحن و انتم فی العدل سواء انقال من تاب
 ثاب الله علیه و من اسرفنا قافلا بعد الله غیره و من التهم شیئا الهرق الله دمه ثم قال بذهبهم و الذی
 قضی بیده کما بدیع الصواب شانه و ارجی بیده الی حاشه فلان انهم بقولون انما کان ذلک استقامت
 لانا مودع لا یجری محجدم قال کلا و الذی قضی بیده حتی تمسح و انتم العرق و الصلح و اوی بیده
 الی جهنمه و در روایت دیگر است انهم بقولون ان الله یدعی لو قام الاستقامت لانا مودع لا یجری محجدم

و لا یجری محجدم فقال کلا و الذی قضی بیده لو استقامت لاحد عقوا لا استقامت لرسول الله
 من ادبیت و باعیت و شیخی و وجهه کلا و الذی قضی بیده حتی تمسح من و انتم العرق و الصلح ثم
 مسح جهنمه خلاصه که امور استقامت نمی پاید مگر بیده رحمت و جنگ کردن و خون ریختن تا آنکه
 ملک میسر شود و حضرت صادق فرمود که اهل حق همیشه نابوده اند و دست دین بوده اند و گاه باشد که
 این ناعدت نوزد یکی است و غایت طولانی خلاصه که اخبار در این باب بسیار است و صریح قول
 خداوند است که صاحب الامر باید زمین را مسخر کند و خوف او بامن بدل شود که اگر باین طریق باشد که
 حضرات میکنند همیشه این مطالب حاصل شود برای همه آنهاست بلکه همه اینها خداوند بود و بیکار همه خلق
 را و عده و وعید و بیم و امید دادن با مردم و حاجت نبود و هر وقت بطلان و بوده بلکه اگر دست ملامت
 کنه غلبه و دل باطل امر و از هر وقت بیشتر است پس اگر اینهاست یعنی پیش شدن زمین از عدل و داد
 پس همه بجهنم و نصاری و مجوس و نصاب و فرق باطله اسلام همه بر حقند و احکامشان هم بعد از آنست
 و جوهر هم در عالم نیست بلکه بنابر این همه هم مؤمنان هستند پس بیکار این زحمت و جان کنده های شما
 برای چیست و چرا مردم را دعوت میکنید و قتالها و غارتها که در بغیر از طمع سلطنت و ریاست
 باطله زایل دنیا بجهت چه بود و عرش برای شما چه شد خلاصه که تفصیل لازم نیست و آنچه که کتب اخبار
 الی محله نیست در عالم و هر که طالب هدایت است بر او است و از جمله اخبار که روایت کرده
 اخبار چون قائم مآقیام فرماید باین رفتار که هست رفتار نماید و این روایت را هم علامه کلمه اثر
 انداخته و بیکار فرمودی است که چون قائم مآقیام میکنند هر بنیامان باین رفتار و بیکار خاله
 رفتار میکنند و در عین حال که با ما و انما و انداخته تا اینکه کلمه رفتار و او را
 مخالف شرع پیغمبر بگرد و نیست اینطور و مقتضای اینست که ما و شیعه ما امر و مظلوم و معهود باین
 روز اینطور نیست و بر فرض که بطور عموم هم نباشد نه هر که در کلمه امور و خلاف رفتار اسلام
 که حال و پیش از این بوده راه رفتن امام است حاجت بسیار از ملل باطله بر خلاف آن رفتار می
 کنند و هیچیک را امام نمیتوان گفت پس محض مخالف رفتار و خاصه امانت نیست و صفات خاصه
 امامت معین است آنها را دست بپا و روشن بد افوت هر چه حکم که در اطاعت کن و حکم که بپیغمبر
 مکر شرع پیغمبر فایب بسیاری از شرع پیغمبر امر و بر حسب مصلح زمان پنهان است از
 اشکار میشود چنانکه در اخبار بسیاری از آنها را خداوند فرموده اند و هر چه صاحب الامر حکم
 فرماید مطاعت و هر چه که قشر بپا و در مؤمنان هر یک در بر سر خود حقیقت خواهند دید
 که طاعت معصوم و طاعت مبین میکند باری می بسیار و اندک متشابهی از اخبار دست بپا و در
 و مردم را کمال کنند و بیکار اند که و من بعد الله فاله من مصلح و از جمله روایتی است که از کاتب

نقل کرده ان القام بطل ما كان قبله يا امر الله وكافي عجله من موجود نيت وليكم قهيف و
غيره در روايات اين شخص يني اعتماد بر واپس او ندارم ولي اصل مضمون چيزي نيست كه محل انكار
باشد و شاهان را هم باز داريم در بخار و واپس نموده است بخدمت ماكان قبله گاهدم رسول
امر با هلاكت و بناقت الاسلام جد بيا و شيعه نيت كه جاهليت عالم را فرقه واحكام مبذوره
جاويشده است واحكام اسلام در حقيقت پنهان مانده و از آنكه حضرت قهيف بياورد واحكام
اسلام را كمال انزال الله باري ميكنند و مقتضوا كذا ماكان قبله عوم نيت هم چنانكه رسول
خدا هم بطور عموم اينچه در عالم بوده باطل نفور و اعظم مورد كه قوه خداوند در رسالت انبيا
بود باقي گذارد و بباري از احكام ايشان را باقي گذاشته و هم چنين امر قائم ال محمد و اكرينا
باشد كه همه امور كائنات ماكان باطل بشود پس اول امامت خودش بكي از يهود و موابقي است
كه از پيش بوده اكرينا باشد همه چيز باطل شود پس امامت او باطل ميشود پس بدون شبهه مراد از
اين كلمه عموم نيت بلكه مراد اين است كه هر چه بواسطه شيطان فقير و مخرب يافته يا بر حسب
مصلحت زمان حكمي شده است و ان روز بيايد بر كردن بر مراد فقير ميدهد تا بنيكه كلمه
اينچه در عالم هست عموما فقير ميپايد و بناي مذهب شما غالب بر اين شده كه تمام چيزها
را فقير ميدهد مگر هر چه را كه نتوانيد و از اينچه پيش كنيم ذاتي كه نه هر كس بخواست و امود
سابقه را باطل كرد اين امامت بلكه اگر امام آمد مختار است و هر چه ميخواهد ميكنند و اكر
صرف بطلان قواعد اسلام امروز دليل حقيقت است پس همد و شدن يا نصراي يا يهودي يا
غير اينها هم مانع ندارد چه قدر جاهلند و ايجاح و چگونه تشيع عقول مردم و اميكنند و باز حديث
ديگر نقل ميكنم تا مغيه از اين قبيل اخبار را اصري بيفهمي در عوالم از حضرت باقري روايت كرده است
از حديث طويل كه فرموده هر گاه قائم بر خيزد سبز ميكند لبوي كوفش خراب ميكند چها مسجد او
باقي نميگذارد مسجد را بر سر و منبري كه شرفات داشته باشد مگر اينكه خراب ميكنند و عمارت قرار
ميدهد و طرقي اعظم و اوسيع ميكنند و اينچه كه بگويد ها خارج شده هي شكند و كنيها و
ناودانها كه بگويد ها است باطل ميكنند و بدعي را ترك نميكنند مگر اينكه زابل ميكنند و سني را
ترك نميكنند مگر اينكه قاسم ميكنند و قسطنطينيه و چين و جبال ديلم را فتح ميكنند تا اخر حديث
شريف و اين شايخ از براي همه اينگونه اخبار است و از جمله روايات كه نموده اين است و في
جمع التورين بعلوم القرآن الحمد لله بديقه لوبيل الناس ما يصنع القام لاجب اكثرهم ان لا يروه فانه
يقوم باحر جدي على العرب شد بد جواب جمع التورين را نداده ام و نميدانم از كتب معتبره
هست يا نيت و لفظ بعلوم القرآن الحمد لله بديقه عجله قهر نيت كردن كتب معتبره ديده باشم

و بر فرس محنت جهان معني كه سابق شرح كردم بيم مغيه ميشود قران كنه در هر حال جديده است چنان
در حديث ديگر علاوه بر ان قراني كه انحضرت مباد و چون در ناليف با اين قران مخالف است و ايات
علاوه بر اينهم دارد لهذا جديده است و انشدك بالله بهمن ظاهر ملاحظه كن قران جديده بديده اند
قران عربي مبني است كه فضلاء عرب عاجز از ان بودند حال در اين زمان قران نافع مبني بر اين شده
است كه مخرجاتي ۲۴ م بيايد كه بهيچ خاطر عربي بيايد بكونه تكلم نكند پس چه شيانست بقران و ادب و انرا
هذه بان جديده نكوبند كه قران جديده بكونند باري والله كه اينچاهي قابل اعتنا نبينند و اما
فقير و بيش حديثي قريب باین مضمون هست نهايت فقر و و بيشه كه فانه يقوم باحر جديده
باشد در اخبار و بگو هست و چنانچه نيت كه در حديث و ابهم ختم كرده اند و اصل حديث موافق
بخار لوبيل الناس ما يصنع القام اذا خرج لاجب اكثرهم ان لا يروه تا بقتل من الناس ما ان
لا يله الا بقرش فلا ياخذ منها الا السيف ولا يعطها الا السيف تا اخر و حضرات چون ديده اند
كه شمشيرشان الحمد لله شكست و كاري پيش نرند ملاحظه كرده اند كه نتيه حديث را چنان كه هست
اكر و ايت كنند در برايشان ميكنند اين است كه اين فقره و انرا خنده اند فقره از حديث ديگر كه
در بخار بعد از هين حديث نقل كرده برداشته اند كه شاهد شاهدا بشود كه اعراس مردم
از چنه تازكي داشتن دعوتها است و غافل از اينكه باز هم دليل انها نميشود و عوفي كه
غير از وضع حاله اسلام باشد بالنسبه بان جديده است و مسلم هم دعوتها حق نيت دعوت
امام حق است نه غير او باري و كهده است في البخار و اصول كافي علاوه الا رض قضا و عدلا كما ملك
ظلم او جورا على فتره من الا نمة كما ان رسول الله بعث على فتره من الرسل اين حديث را هم در عوالم
و بخار هر دو از حديث نقلاني از كليفي عليه السلام نقل كرده اند باندك فقيري بخل و ايت كرده اند الله
بما رواه اعدا كما ملكت جورا على فتره من الا نمة باق كذا ان رسول الله بعث على فتره بخر مال فقيري
كه دارد باعث اختلاف معني نيت و مقصود حضرت از ذكر اين حديث نيت كه امام عصر عجل الله فرجه
وقتي بر خيزد كه مدت زمانى باشد تا نمة از ميان رفته باشند و زمان فتره شده باشد بچين
آنچه در عالم وجود نداشته باشند و حال اينكه مراد از فتره اين نيتست و خاتم كه على فتره من الرسل
مبعوث شده است بچنه در وقتي كه بعثت ببناء منقطع شده بود انحضرت مبعوث شده اينكه مراد
اين باشد كه وجودشان منقطع شده بود چنانكه در اخبار بسيار فرموده اند كه ميانه عيسى
و خاتم و صبا بوده اند حتى ترتيب آنها را شمرده اند بواسطه برده اخر الواح به پيغمبر رسيد
خبر و شيعه است كه عيسى زنده است و خداوند فرموده و ما قتلوه و بنا صليوه و لكن شيعه هم
و حضرت ادرين و الناس و حضرت زنده اند پس در عالم بوده اند بخايت بواسطه اعراس ملكه و عليه

یا طریقه امر و دست ظاهر نبود و حال است که در میان از حجت بنامند و زمان غیبت هم بعینه امر همین
منوالست و امام در عالم کثرت یافت ظاهر را از خود دانست و طوری که او را بشناسند و
وجود آنحضرت ناما مور و مجروح شده منافی نیست با اینکه زمان فتره باشد مثل اینکه عیسی در
همین حدیث که در این کلام میفرماید که پیغمبر بر فتره از دسل مبعوث شد و پیغمبران بعد منولد
شد و چهل سال از عمر مقدس آنحضرت گذشت و در میان خلق راه میرفت و نبی هم بود چنانکه
فرمود گشت نبی و آدم بین الماء و الطین و باز زمان فتره بود و محض هم که مبعوث شد بود پس بود
امام هم ناما مور با ظواهر امر شده است منافی نیست با اینکه فتره باشد و اخلا یا ضاعده شد
که بطور عموم و خصوص لالت بر وجود آنحضرت میباید توجه داشت و این یکدیگر را که در
کتاب دارد و میگوید و حال اینکه انهم بشهادت اخبار صریح دلیلی عدم وجود امام نیست و امام
افزونانی که از شک مادر منولد شده و دویست و پنجاه و پنج از حضرت باشد تقریباً تا کنون در
عالم بوده و هست تا الوقت که ظهور و یقیناً بدو بکند و در اخبار و فرمودند که
خداوند عمر قوت و عمر جد صلح خضر را دلیلی بر عمو و قرار داده است که مردم انکار حجت او را نکنند
پس با این حدیث هم نمیتوان منرا علی محمد شیر مینو از رضای برادر شرازی و امام خواند و کوی باید کرد
که جواب خداوند و جواب صاحب الامر و امام بان بنوان گفت و باز گفته است که در اکثر کتب منقول
است که بظاهر صبی من نبی هاشم و کتاب جد بدو شرح جدید علی العرب باشد بدو جواب این حدیث را
مصنفین سابقین انهم و این کرده اند و ساد و تیر بودند و از ظاهر شدن که ایشان چندان
بنا نداشتند این است که شنبت بعوالم و او بعین مبدادند و آنچه در عوالم و اربعین نقص کردیم این
حدیث را ندانند بدیم کتاب عوالم حاضر است و از اول تا آخر مجدداً ملاحظه شد و این حدیث را ندانند بدیم دیگر
اگر باز از چشم ما و قد است خدا و انا است و اربعین و عوالم هر دو را مولای برزگوار من در شریف
الا و در مرقوم فرموده است که ملاحظه کردیم و ندانیم مگر عیادت از حجتی الدین که در اربعین نقل کرده
که انرا هم بصفی کیده اند و اینطور که نقل میکنند نیست علی ایحال مصنف دلائل و ذنک تر شده
و جملاب اکثر کتب شنبت داده است و خواه حدیث باین لفظ باشد یا نباشد میگوئیم شایع منظور
دو بدل یا مقصود این است که این صبی از نبی هاشم همان امام غائب منظر است که در کتاب و سنت
و اخبار سابقین هر بان خبر داده اند یا غیر او است غیر که البته منظور نیست و اگر منظور است مطلب
شما از این حدیث اینست که از برای او حجت شنبت مگر همین که از نبی هاشم است مثل
اینکه بعضی از سنیها هم قائلند باینکه مهدی عیادت است و آنها که اهل اخبار حجت هستند از
ایشان رد بر آنها میکنند و امام ثانی عشر ما را قائلند که غائب است و قشرب مباد و در هر حال

مطلب شما اینست که همینکه صبی از نبی هاشم برخواست و لوازم فرزندان عبدالمطلب هم نباشد و
کتاب جد بدو شرح جد بدو و این امام است دیگر که میخواهد نباشد و هر چه میخواهد بگوید و هر
صفحه میخواهد داشته باشد و بسیار غریب است بنظر من این حدیث را که این حدیث بحال منظر است
و سپیده که از یا ضاعده حدیث دیگر و چند ایه از قرآن که بطور خصوصیت صبی این امام غائب منظر را
میکنند معتبر تر است آن کدام طریقی است که شما این حدیث را گرفته اند و سایر اخبار و تواتر کرده اند
اگر نوع اخبار محل اتحاد نیست که انهم یکی از آنهاست پس این پسند شما شده و اگر بعضی اخبار حجت
هست و بعضی نیست قویا باید ثابت بکنند که آنها که ما دوست داریم حجت نیست و همین یکی حجت است و اما
ملاکه حجت اخبار ما را از یک کتاب و سنت و ضرورت شیعیه ثابت کرده ایم و الحمد لله اسوای ما و ائمه و اهل
الاثبات و از این گذشته فرض که همین حدیث پسند میفرمایم برسد منافی با اخبار ما نیست که لازم اثر
این نباشد که بگویند بگوئیم و دیگران را بگویند زیرا که ما هم که میگوئیم فرزند امام حسن عسکری است از
نبی هاشم خارج نمیشود پس مجرد و گرفتاریم و همین دستور العمل ما است که ائمه دست داده اند که هر گاه دو
حدیث در یک کتاب یا مجلس و یکی مفسر بفسر دیگر و مسلم بفسر دیگر گرفتاریم مجرد و گرفتاریم اما تو که محل میگیری برای
خود عمل نموده و یا هر از حدیث که مخصوص نبی از عمل برای فرموده اند مخالفت کرده خلاصه که مستحق اذله
شما بر هر حال و احتیاج و حاجت بفضیل زیاد بر این نیست و از جمله اخبار که روایت کرده اینست که
میگوید در بخار بقوم المهدی و البس فی عقیقه بینه و مضمون این حدیث حجت است اگر چه در بلادی نظیر باین لفظ
در بخار ندیدیم و نمیدانیم چه عمر بخار حضرت دارد ما هم همین را میگوئیم و هیچ معنی مقول این جا نمی بینیم
و امام ثانی عشر از آنکه منولد شد غالب پنهان بود تا پدر برین بر کوارش و این فرمود و از آن وقت
پنهان تر شد تا زمان قیام علی الله مقامهم منقضى شد و آن وقت غیبت نام و واقعه شد و در حدیث
اعادوی دست بر آنحضرت تباقتند که بعضی از آنحضرت بکبرند و دست نخواهند یافت تا ظهور فرماید و
همچو دلائل در این حدیث نیست که باین خبر که شما میگوئید امام نباشد بر فرض در باره او گفته اند که
بعینی با کسی نکرده یعنی دست نداده منحصر بر اینست سایر هم دست نداده اند و اصلش در این است
ذاب نیست و امتیازی از برای او نیست بلکه اگر کسی از اهل از زمان که هزار سال متجاوز پیش از این باشد
که بنا بر بیعت و دست دادن بوده است تا امروز زمانه نباشد و بیعت با کسی نکرده نباشد این خبر
است و اگر صفات امامت در او هست امامت پس منافق نباشد که همین حدیث هم بدر اینها خود
و همین هم صادق بر امام است نه امام آنها و باز گفته است فی قوایم المخلصین سبانی زمان علی
ایشان مقول بعضی بعضی قیود القیام و القیام فی الاصل این روایت را هم شنبت بنوا بالخاصین

میدهد و اصل آن کتاب را بنام او کتب و همچو کتابی هست بانیست سابق می شنیدم که این کتاب
 را نسبت به شیخ مرحوم اعلی الله مقامه می دهند و از شخص با اختلاف معتقد شنیدم که نسبت به شیخ
 و من شیخ مرحوم اعلی الله مقامه داده اند و محتمل است که این شخص هم مقصودش همان باشد زیرا که در کتاب
 و من شیخ کتاب شرح فوائد طبع نموده اند پس با هم فواید خوانده چند بطیف نموده فواید المخلص گفته
 است مثل اینکه عصمت و رجعت شیخ و کلام را هم می جاباب اسم جامع الکلام که مردم بر مجموع مسائل اسم
 گذارده اند میخواهند و اینها هم از عاید بودند باری و من همان عبارت شیخ اوصد را که در شرح و من
 فرموده اند نقل میکنم تا بدانی که چیست میفرماید اقول کان فی زماننا رجل من اهل الخلاف بدعی
 مفرغ الحقیقه و الزمن فاجتمع بعض اخواننا الخاصین لنادوا و شخشا الشیخ موقوف فی الصانع فکان بیننا
 کلام بعض المسائل فاجتمع بجملة ما وانه کثیر الدعوی و هو علی مذهب اهل الخلاف فی ان الشیخ
 فی الاصل و فاشا و ان اکتب له مسائل فیهما من لا یفهمها حتی ینکسر و ان فیهما انکسر لا یفهمها
 مذهب الحق تاخر فرمایش ملا حظ کن که این عبارت فضل قول غایه است و قول انکس از آنها که در عاید
 باطله داشته و از خود شیخ واحد نیست بلکه مبنای و ساد ایشان بر رد او است و در این مذهب قدس
 خلاصه اگر یقینی بود که مراد آنها را و اینها از همین فقره است که چون در نوع علان بود محتاج بر رد و رجعت
 نبود و چون یقینی نیست منافض صحت و وایت و امیکنم و بحول الله جوابی میگویم که هیچ محل شیخی
 پس بدانند که از اخبار اهل محمد ظاهر است که امر عجیب امام و ظهور و انحضرت و رجعت آن بزرگواران در
 او اهل اسلام امری بوضوح و ظهور و امر و نبوده است حتی در باب رجعت جماعتی از علمای بزرگ
 بعد از عجیب امام هنوز شبهه و انکار داشتند و بعضی دیگر از ایشان در صدور اثبات آن آمدند
 چنانکه در کتب مذکور است و اخبار دیگر در این باب امر و در دست ماهرستان و در باب ظهور جمع
 نبوده که هر یک از علمای تمام آنها واقف شوند بلکه در اصول متعدد که از اخبار ائمه در میان بود
 متفرق بود و نقیض هم در این باب طوری بود که آنها که مطلع بودند نمیتوانستند اظهار نمایند
 این بود که محل اختلاف در میان خود شیعه و فروع شیعه و سنی بود چنانچه از اخبار و احتجاجات
 که از علماء انصاری و نقولست ظاهر است و چه مادر صدور بیان این مطلب نیستیم اما در همان باب
 ظهور امر باین وضوح نبوده است حتی در نزد شیعه مسلم نبوده است که امر عجیب و ظهور
 مخصوص امام ثانی عشر است بلکه در هر یک از ائمه احتمال میدادند و از اخبار ظاهر است
 که در واقع هم محتمل بوده است که در از من بعضی ائمه سابقین اظهار امر بشود چنانچه در کتاب البیور
 از اخبار نقل است که بحضرت باقر عرض کرده شد که علی میفرمود که ناسنه هفتاد بلا است و بعد
 از بلا و دعا و سبعون گذشت و رخائی ندیدیم حضرت فرمود ای ثابت بدرستی که خدا بیعت

موقوف فرموده بود این امر را در سبعین پس چون حضرت کشته شد شد بد شد غضب خدا بر اهل
 زمین پس تا خبر انداختن و ناسنه صد و چهل پس تا خبر آخر دادم و شوق قناع سر را کشف نمود پس
 خداوند تا خبر انداختن را و فرمودند از برای آن وقتی بعد از این در نزد ما و بحواله ما پیش و بقی
 و عین ام الکتاب را وی میگوید که همین مطلب را بحضرت صادق عرض کردم فرمود و بطور بود
 و در حدیث دیگر حضرت صادق فرمود که این امر در من قرار داده شده بود پس تا خبر انداختن را
 خداوند و بعد از این در روزی من خواهد کرد آنچه بخواهد پس پسین که بهیچ طور بقدر است بود
 و احتیاج که شنیده بودند منتظر بودند و ایم از این مطلب سوال میکردند این است که در بخار و ولایت
 میکند از ابی بصیر از ابی عبد الله که عرض کردم جعلت فداک میخواهم سینه از من گیم فرس
 بکن پس من کردم سینه و مثاکب و از این فرمود چرا ای ابو جعفر عرض کردم جعلت فداک شنیدم از این
 که میفرمود بدرستی که قائم سینه او کثرت است و شایانای او افزوده است و ما بهین آن دو عرض
 است بعد حضرت فضیل زده پیغمبر را فرمود که بر تن من بلبه است و بر تن قائم مثل رسول
 خدا است و بدان صلیت میگوید بحضرت امام زمان عرض کردم که قوی صاحب این امر میفرمود منم
 صاحب این امر و لکن من نیستم انکه بر کم رفیق و از عدل هم چنانکه از جور پی شده و چگونه من
 انم یا ابی جعفر میفرمود از ضعف بدن من و بدست سینه قائم انکه است که هر گاه بیرون نیاید در
 سن شپوخت و منظر شباب قوی است در بدن خود حتی انکه اگر دست خود را دراز کند
 غیر که در دست بر روی زمین هر اینها را میبکند و اگر چپه زند میان کوهها افتد که شود و
 با او است عصای موسی و قائم سلمان و آن چهارمی است از فرزندان من که خداوند غائب
 میکند او را و درستی خود را بفردی که بخواهد بعد ظاهر میکند او را پس بر پیشوایان و
 از قسط و عدل هم چنانکه پیش است از جور و ظلم و در عوالم از حرمان نقل کرده است در
 حدیثی که بحضرت باقر عرض کردم که سوال میکنم تو را بحق قریب است از رسول خدا که قوی صاحب
 این امر و قائم با و فرمود نه عرض کرد پس کتب باقی است و امری فرمود و رخسار ما شکو کن از
 و چشمهایش فرورفته تا اخر حدیث شریف و در روایت دیگر است از حرمان از حضرت که قوی
 قائم فرمود من از رسول خدا قول دایقام و بدرستی که منم ظالم خون و خداوند هر چه بخواهد
 میکند بعد مکرر سوال کرد فرمود صاحب تو با حق البطل است و با حق الجار و در فرمود حضرت
 باقر که همیشه کردن میکشید لبوی هر مردی از ما و میگوید بعضی صاحب الامر نیست پس
 خدا را و امیر و تا اینکه میخواست کند از برای این امر کسی را که نمیدانند متولد شده یا نه و خلق شده
 یا نه و از عینای خشاب روایت کرده که خدمت حسین بن علی عرض کردم قوی صاحب این امر

فرموده در لکن صاحب این امر طریقی شد بدو تو در پیدارش و مکتبی بعش هشت ماه شمشیر
 ایشان خود میگردارد و شرح این حدیث از روایت حمزه ابن ابی القحط ظاهری میشود که در بخاری نقل کرده که مولود
 ابو محمل هم هستی محمد شد و مکتبی مجتبی ناری و چند حدیث دیگر با اینضمون هست که حاصل
 همین است که از زمان حضرت امام حسین تا آخر ائمه بر بسیاری از بزرگان اصحاب مثل ابو بصیر و
 حران بن اعین و غیر ایشان که افتد و بخیر در باره انوار و ابنت شده امر مشبه بود بعضی احتمال
 میدادند که یکی از همان ائمه یا امر بر پیغمبر حق در اوقات حشر منور و ند که پیر شدیم و این
 امر ظاهر نشد و می بینی که ائمه بهیچ وجهها گاهی امر با خدایا و گاهی اشکار میفرمودند
 پس بی بین که در ولایت سال بر امت پیغمبر که شنه که هر روز خدایا میگوید اند قائم متولد شد
 و قائم هنوز در اصلاب بوده است و بعد متولد شد پس این حدیث هم شاهد شنا
 نشد که بنوانید بسبب این پانصد حدیث دیگر و ضرورت شیعیه و آنکه کتب و از جمله
 اخبار او که نقل کرده میگویند در بخاری حدیث مد که بر موت قائم منقولست در بخاری قائم را
 قائم میگویند زیرا که میگویند و بعد بامر بزرگ قیام می نماید جواب بلی این حدیث هست و غیر از
 اینهم چنانکه گفته بعضی روایات دلائل میگرداند مثل اینکه در عوالم و بخاری از حضرت صادق
 از ابائش از امیرالمؤمنین از پیغمبر نقل میکنند که در حین وفات خود جعفر و در و ابنت
 خواستند و وصیت فرمود تا آنکه فرمود بعد از من دوازده امام هستند و بعد از ایشان دو
 مهتاب تا اینکه فرمود که باید تسلیم کند حسبی پس م ح م م که مستحفظ ازال محمد است
 پس این دوازده امام بعد از آن دوازده مهتاب است پس هرگاه حاضر شد او را وفات باید تسلیم
 کند پس اول مهتابین تا آخر حدیث شریف و در حدیثی فرمودند که مهتابین از شیعیان
 هستند و در عوالم ناویل کرده است اخبار و مهتابین تا ائمه و پیغمبر که بعد از آنکه قائم
 ظهور میفرماید و بعد رحلت میفرماید ایشان رجعت میکنند و ناویل دیگر اینکه در فقا
 ائمه را جعفر و صبا فی علاوه برای قائم باشند و معنای خلق و هر یک از این دو ناویل به
 مناسبت نیست اگر چه حدیثی که فرمودند که مهتابین از شیعیان هستند و هم چنین
 اولاد قائم هستند حال از منافات با ناویل اول نیست ولی مددک میتوان توضیح آنرا
 کرد زیرا که میتوان ائمه را جعفر را فرزند قائم خواند چنانکه در تفسیر بالوالدین احسانا وارد شده
 که مراد از والدین حسین هستند که خداوند به پیغمبر وصیت فرموده که با ایشان احسان
 فرماید پس مانع نیست که صاحب الامر هم والد خواند شود و هم چنین در حدیثی شخصی از طای
 ف شیعیان را امام او را منع فرمود و فرمود شیعه علی بن ابیطالب امام حسن و امام حسین هستند پس

بملاحظه این حدیث میتوان ناویل اول را توضیح کرد و هم چنین ناویل دوم را میتوان توضیح کرد
 خاصه اگر حقیقه رجعت مکشوف بشود و مادری صد بیان آن پسینم خلاصه مقصود این
 است که چنانچه گفته بعضی اخبار دلائل بر موت قائم میکند ولی از نظر اخبار بسیار وارد
 شده است که آن حضرت زنده است و پیغمبر حق آنکه در بخاری روایت کرده است از جازم بن حبیب
 از حضرت صادق که فرمود بدو سستی که از برای صاحب این امر دو غیب است که در دو و بی ظاه
 میشود اگر آمد تو را کسی که بگوید از دست خود خاک قبر او را افشانند ام نصیبی ممکن او را پس این
 اخبار که دلائل بر موت میکند محتمل چند جهتهاست یکی اینکه مراد از موت موت ذکرش باشد
 چنانچه مرید بخاری از معانی الاخبار روایت کرده که اسم گذارده شده است قائم مقام پیغمبر است
 او بر پیغمبر بعد از موت ذکرش و هم چنین باز از حضرت جواد و روایت کرده در حدیثی که عرض کردند
 یا این رسول الله حق اسم قائم را گفتند فرمود بجهنم اینکه او بر پیغمبر بعد از موت ذکرش وارد شد
 اکثر قاطن بامامتش و جهنم دیگر اینکه جماعت بسیار از سابقین و لاحقین مثل همین جماعت
 معتقد بموت آنحضرت شده اند و امام بر حسب زعم افراطی فرموده است و اخبار بسیار
 دلائل بر پیدایش آن بقیول و فتاوان میکند از جمله حدیثی است که در عوالم نقل کرده و سابق
 بعضی از آن ذکر شده که سق ایندین را در آنحضرت بیان فرمود حضرت صادق تا اینکه فرمود
 و اما غیبت عیسی پس بدو سستی که پیغمبر و نصاری اتفاق کردند تا اینکه عیسی گشته شد و
 خداوند تکذیب آنها را فرموده بقول خود شد و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن قتلیم هم چنین است
 غیبت قائم پس بدو سستی که امت انکار میکنند او را پس از قائل است بقیه هر یک یا اینکه او
 متولد شد و مرده است و قائلان میباشند بقولش که باز دهم ما عظیم بوده و قائلان از این پیرون
 میرود بقولش که امام مبرور نامیشود خدا و قائلان معصیت میکنند خدای عزوجل را به
 قولش که روح قائم نطق میکند در هر یک از اینها تا آخر حدیث شریف پس بی بین که این جماعت هم
 قائل بموت آنحضرت شده اند و هم قائل باینکه در هر یک از اینها نطق میکند و در حدیث دیگر
 باقی فرمود و اما سنن از عیسی پس گفته میشود که مرده است و حال اینکه او نمرده است و از حضرت
 صادق سوال کردند که علامت قائم چیست فرمود هرگاه دو در بزند فلک پس گفته شود مرد باهلا
 شد و در گرام وادی افتاد تا آخر حدیث شریف و نیز آنحضرت فرمود که هیچکدام قائم بر خیز مردم
 میگویند بخا بوده است این و حال اینکه استخوانهایش پوسیده و اخبار بسیار با اینضمون
 و مضمون حدیث سابق روایت شده است و علاوه بر اینها اخبار که دلائل بر حیات آنحضرت
 میکند از یکی و در نواده و صد بیرون است و کتاب بخاری مکرر طبع شده و در اطراف بلاد

در کتابهای معتبره و تألیف این

منتشر است هر که میخواهد ملاحظه کند پس هم ممکنست که حدیثی که دلالت بر موت میکند
حسب زعم مردم باشد و هم ممکنست که یکی از همین اشخاص که سابقا قائل شده اند حدیث را هم
جمل نموده و خبر را بخار نموده اند چنانکه در مقدمه بیان کردیم که گزاین برای هر یک از ائمه
بوده اند و هم ممکنست که امام بیجه حفظ وجود مقتدر او از شر عادی این فرمایش را فرموده
باشند که آنها بگویند حاجی بقتل او نیست **خودش** پیش از خروج خواهد از دنیا رفت و اما
بر خواستن دو مرتبه را که فرموده اند چون امری نبود که عادی علایحی برای آن بتوانند بکنند
لکنان فرمودند و اگر بگوئی که این احتمالات در اخبار هم که دلالت بر حیات میکند و خبر از کجا آنها
را هیچ وادی میگوید که قویا اینست که مطلقا از اخبار اسناد لال مکن و دلیل عقلی که عقل عقول
مستدل از این بکنند چنانکه اگر اسناد لال با خبر میماند از جانب آنکه خود دستور العمل داریم
که در اخبار اختلاف کنیم و ناچار باید از همان راه برویم زیرا که اگر مطلقا خبر معول به نیست که نیست
اگر هست که بجهان روش که در اخبار فرموده اند باید بگوئیم بلکه بجهان روش که اخبار همه عالم را در دست
میگیریم باید بگوئیم و شبهه نیست که الان مثلا تو از هزار نفر بپرسی و شنبه که بر بانهای مختلف
برایتو خبر آورده اند که مثلا بپایند و شان یا چمن و در دنیا هست انوش از این میانه یکی دو
نفر هم بگویند که خبر چمن نیست شبهه نیست که غافل قول همه مردم را قائل نمیکند و بقبول آیند و نفس بگو
و هم چنین است امر در این مقام اگر درست ملاحظه کنی اخبار بکه با الفاظ مختلف دلالت بر حیات و حیات
الامر میکند از هر حدیثی که بیاورد و علاوه بر اینها ضرورت از معتقدین شیعہ قائمست بر حیات
انحضرت حتی آنکه از همان زمان پسندیدی روایات دارند که بعضی حدیث انحضرت رسیده اند و از
ایشان مجرات و خوارق عادات دیده اند و قوه انبیا و ائمه میکنند و این یک روایتی که ابوسعید
خراسانی نقل کرده این را میگوید که در کتب رجال منقولست که ابوسعید خراسانی مجهول است
و او را نمیشناسیم این روایت در نزد تو از همه ائمه و ابا و اجداد و اجماع شیعہ معتبرست شد محض اینکه هوس کرد
که مبرزاعلی محمد را امام خود قرار داده انصاف مدعی که خودت روایت میکنی که صاحب الامر بر
میخیزد و در کردن او بیعتی نیست اگر بنا بر بوده انحضرت از دنیا برود و در مرتبه برگردد و بگویم
خارج بود که خلق را بصاحب بگذارد و غایب شود محض اینکه بیعت در کردن او تفتد از حضرت
امیر گرفته تا باقی ائمه همه بیعت طاعنه زمان در کردن ایشان بود و آخر هم میباید شد و از
دنیا رفتند و رجعت هم میکند و سلطنتها هم خواهند کرد و منافقانی بایعتشان نداشت
چه شده است که بیعت صاحب الامر باقیام بعد از موت منافقان دارد و هم چنین فرار
صاحب الامر از شهادت از چه چیز است مگر معتبرست یا آنکه طالب اجر شهادت نبوده مگر شهادت

که حضرت بنیاد باین زیاده فرمودند که از قتل مرا معتبرست و حال آنکه قتل عادت ما است و گرامت
ما شهادت است و حضرت سید الشهدا فرمودند و ان تکن الا بلاء ان بلوت انشأت فقتل امرأ
بالسيف في الله افضل و مردمان صاحب غیرت و بی غارند از آنکه در دشت خواب بپیرند
چه شده است که صاحب الامر این سنت با طاهرین خود را ترک فرموده و از کشتن شدن فرار
کرده است و وقتی که قتریف میاورد و میفرماید نفرت منکم تا خفتکم فو هب لے رقی حکما بائد
انسان فکر میکند که چندین حدیث که وارد شده که صاحب الامر بجهت فرار از قتل غایب شده
چه علت داشته است که انحضرت مردن در غربت را برگزیده شدن ترجیح داده است اگر بنا بر بوده
که بپیرد که کشته شدن هزار مرتبه افضل بود و از تنگ و غار دور تر چرا مردن را دوست داشته
و قتل را مکرر داشته است خلاصه که هیچ سعی میکنند که بلکه بایست که کشف خودشان امتا
را بپیر از علی حجت بپسباندند و حال است که بپسبند بعد از همه این نقیصه را اندک بر میخیزد و مدعی
امامت میشود یا صفا امامت باید داشته باشد یا عاجزی جاهلی مثل سایر خلق شده
که خود مان بلا دلیل و برهان نفی قدرت و علم همه چیز را از او میکنند و بجز آن توقع میکنند
که ماقبول امامت او را بگوئیم و اخبار ملاحظه کنی محض آنکه از ان حضرت دیده شده و هم چنین
اقتد بکفر فرموده اند که وقتی که باید چنین چنان میکنند بیین کدام یک از اینها را برین مرد
بوده است و الله که خود را کول میکنند و عدا خود را بدو را اسفل میفرسبند و هر چه هم که شوین
سعی میکنند که دست شما را بگیرند و نکند از آنکه خود را بجهت نفیر سید قبول نمیکند باری و
از جمله فرمایشات شیخ احمد است که نقل میکند در عصمة الرجة لمختصات القائم فی الاقلیم
الثامن وهو فوق محمد البیوان علو بها هو و فلان و سفلیها جابلقا اولاً عجب است که اینها باسم
عصمت و رجعت خوانند و هر جا جوامع الکلم میگویند ثانی اینکه عصمة الرجة غلط است رساله شیعیه
در بیان دو مسئله است که یکی عصمة و یکی رجعت و عصمة الرجة کفایت غلط است زیرا که بطریق
عطف باید گفت نه بطریق اضافه است و این در مقام استشهاد باخبار است و فرمایش شیخ
اعلی الله مقامه بیان علی است چه ارم این که ای از خدای خیر این رساله میاد که طبع شده است و
هر ارجل از ان در عالم متفرقت است اگر از خدای خیر از خلق خجالت بکشد و عیارت تمام نقل بکن که اسباب
اشتباه شود و من این عیارت را اینها باید نقل کنم تا دروغ تو ظاهر شود چون مقصود تو این
که منظور شیخ احمد این بوده که انحضرت در دنیا نیست و در اقلیم ثامن است که مراد عالم مثال و ان
چا که خلق بعد از مرگ میرند باشد و من عیارت را نقل میکنم تا دروغ تو ظاهر شود فرمود
است فی الکتاب عن ابی عبد الله انه قال لا بد لصاحب هذا الامر من غیبه و لا بد له فی غیبه من

عزله و نعم لا نزل بینه و ما یثاب من وحشته یعنی و انما علم ان هذه القرية التي يقال لها كذا
في الواو المندودا المسمى بشمروخ و شمروخ فی الهم و قد كان مع من الابدال و النقباء ثلثون شهرا
و هذا الكلام جرى على غير ظاهره فالمراد بالهم جهة العقل من الولاة و المراد بطيبة الهمی المبدية
المنرفة طيبة الهم فی السما و الواقعة فی الاخرة المسمى سفلة یا بقاء و جابرنا و علو بعبور قلبا
و لا اقلنا انما فی السما لا تها اسفل فی الیة فوق محدد الجهات لا فی الجهة الا جهة ولا شیء مخلوق
خلف محدد الجهات بل لا خلف له و انما الواقع ان الله سبحانه لم یخلق الا محدد الجهات و ما فی جوفه
و انما عالم الغیب الجبروت و ملکوت و عالم البرزخ و المثال فی جوف محدد الجهات فی غیبه و قوه
فهو فی السما فی غیبه و ابدیه سما البرزخ لانه فی هذا العالم الهمی فیهم و یتمشی فی الارض و لكن
لا یعرف و قد ذل ال الارض کما یظهر عن ظهوره للناس حتی یعرف و حاصل فیما قبل این است
که مراد از این قریه که کی عه خوانند میشود عالم مثال است که از چشم مردم پنهانست و انجا است
که مسمی بطیبه شد و وجهه عقلست که مستحق بمن شد زیرا که در طیبه ظاهری و بمن ظاهر
تفحص کنند و انحصرت و انخواهند یافت و بعضی از علما سابق نوشته اند که هیچ قریه ای که اسمش
در عه نباشد و بمن نیست لهذا بیان فرموده اند که مراد از اینها معنیهای ظاهری نیست
بلکه معنیهای باطنی است تا آنکه صریح بیان میفرماید که عالم غیب جبروت و ملکوت و عالم برزخ
و مثال همه در جوف همین عالمست و خارج نیست و اینکه میگویم در سما است در غیبش مقصود
اسمان برزخ است بجهت اینکه انحضرت در همین عالم است که مادران راه میرود و بر زمین راه
میرود و لکن شناخته نمیشود و نزول و بر زمین گایه از ظهور و است از برای مردم تا اینکه شناخته
شود پس همین که صریح خودشان میفرمایند که امام در همین عالم است که ما هسینم و رو
زمین راه میرود و نهایت معرفت ما نیست و در عالم مثال بودن ایشان منافات ندارد با اینکه
در دنیا باشند مثل اینکه در خود ملاحظه میکنند که میخواهی و روح تو در عالم مثال سیر میکند
و چیزهایی بیند و حق تو هم در دنیا زنده است غایت خوابیده و من و تو چون ضعیفیم لا بد باید
خواب رویم و از دنیا بکلی معرض شویم تا عالم مثال را مشاهده کنیم و چون باز هم خیالمان صفا
نیست درست مشاهده نمیکنیم اما امام در همین دنیا راه میرود و در چشم همه بظاهر
باز است و اهل انعام را مشاهده میفرماید و برای انعام که ارواح باشند معروف هم
هست و اهل جابلقا و یابرسا از او استفاضة میکنند چنانکه در اخبار اهل بیت وارد
شده و در دنیا هم راه میرود اما معروف نیستند و بملاحظه معرفت در عالم بالا که
میشود که اینجا شریف راوند مثل اینکه فی المثال شاه عباس صفوی معروفست که در اینها

بر تخت سلطنت جا بداشت و گاه هم بلباس مبدل در سبنا خالک ابران سپاحت میکرد و کمی
او را نمیشناخت حالا اگر میخواست ظاهر بگذشت بنواشت و از قوسوال کند که شاه در
کجاست تو البته میگوئی در اصفهان و حال اینکه خود شاه است که با تو سخن گفته اما چون معروف
تو نیست نمیدانی شاه است و چون شاه در اصفهان معروف است میگوئی در اینجا است این
مشکل است تقریبی و الا امام در پل نعم در دنیا راه میرود و هم در عالم مثال است و در اینجا معروف
اشاره در دنیا معروف نیست و غایب از انظار است خلاصه پس کسیکه میگوید که امام در دنیا
همین زمین که ما هسینم راه میرود و لکن معروف نیست و معذرت میگوید که در سما برزخ است
قطعا منظورش این نیست که مثل اموات که در برزخ هستند و او هم در برزخ است زیرا که اموات
دیگر و روی زمین راه نمیرود بلکه منظور این است که همین جا که راه میرود اینجا هم هست و از همین جهت
بود که در دنیا راه میرفتند و ملائکه را هم میدیدند و با ایشان سوال و جواب و امر و نهی میکردند
و جن را هم میدیدند و ایشان را هم میفرمودند و حال اینکه ملائکه و جن اهل این عالم ما هسینم
نقشبند و صریح قول خداوند است که اگر بنا باشد ملائکه بسوی خلق بفرستیم لباس بشری بر آنها
میپوشیم پس معلومست که خود ملائکه لباس بشری ندارند و در اخبار و انبیا طلب از صریح فرموده اند
پس امام که ایشان را می بیند معلومست که با چشم بشری چنانی نیست بلکه با چشمی است که
مناسب با ملائکه است بلکه پیغمبر در همین دنیا راه میرفت و نعم جنت و عذاب جهنم را مشاهده
میکرد و روح و الهی را میدید چنانکه سر قریبی از دوسنان حاضر بود و خود را در قیوسپرد و
رو کرد و انبیا عرض کردند چرا رو کردی و انبیا بد فرمود و انبیا شخص نشسته بود و خود به باری و ابابود و رو کرد
که او را ندیده و هم چنین بام سعد فرمود که الان فشا را قبول میداد و سید پس در همین دنیا راه میرود
و از ضاع برزخ را علانیته میبیند و شواهد بطلب لبنا و است و هاینها از جهت این است ایشان
در عالم مثال که در دنیا راه میرود چشمشان باینها بالاباز است بلکه انچه راه میرود و علامت
این را خداوند بخود توفیقش داده تا خداوند حق بیتی در دنیا راه میرود و با مردم سخن میگوید
و خیالت همه و عالم خودش سیرها دارد و چیزهایی بیند و نهایت خیالات ما چون ضعیف است
و مانند چشم حول میماند از اینجهت درست نمی بیند و در دنیا را امور را شایدهاان میکند اما ایشان
خیالشان مثل اینها صافی است که در عین میبکنند در کمال صحت و استقامت ان را مشاهده
میکند خلاصه که اگر اهل علم با شی مطلب را علانیته میبینی پس مقصود شیخ او خدا علی الله
مقامه این نیست که ایشان یعنی امام فرموده با الله مرده اند بلکه بملاحظه معرفت در انعام
فرموده اند که در اینجا پند و مع ذلك در دنیا هم هستند و میان مردم راه میرود و انما معروف

نپسند چنانکه نصیر فرموده اند نیازی و گفته است بعد از نقل این اخبار با اینکه در اخبار و اخبار
 بسیار است و علم عرف صدق از کذب و حقیقه از حجاز منفصل است و انکه بیست الهیه که این بجز
 شد بلا و لا محولاً برهان قاطع است و اخبار و آثار صحیح را از سقیم فصل مبتدا بد و انکه دلائل
 کتاب و سنت عقل و افاق و انفس مؤید است و سالم را از علل بیرون میآورد و جدا میکند
 مخصوص بنظر ظهور و نداء مکمل طور و نزول آیات و ظهور و بشارات مصادیق آیات و اخبار و اشیاء
 میدهد جواب ملاحظه کن که بعد از نقل اخبار با این کلام است یعنی این بعد و اخبار را
 که غالب را ضعیف نموده و بعد از آن باز دلائل بر مقصود او نداشت میخواهد بر اخبار دیگر که
 مذکور نیست ترجیح دهد عرف صدق از کذب و حقیقه از حجاز منفصل است یعنی این چیز
 است اگر ما صدق از کذب و حقیقه از حجاز را تمیز میدهم پس چه حاجت بجهاد پس هر یکی خود
 بجهاد هستیم برای خود صدق و کذب کلام هر کسی در عالم بهمان میزان که خود او دست میدهد
 شناخته میشود زیرا که دیگری را از مقصود او خبری نیست و صدق و کذب اخبار را الی محل علم التسلیم
 هم بهمان موازین که خودشان دست داده اند شناخته میشود و تو ملاحظه کن که این اخبار
 که نقل کرده اولاً که شاهد تو نیستند و بر فرض که بان متنا که ناویل میکنی بگیری شاهد
 از اخبار اهل بیت بر صدق آن ناویل است نداری چنانچه از آنچه ذکر شد دانستی و سنت
 الهیه هم که برهان قاطعست ملاحظه کن که بر همین که ما میگوئیم جاری شده نه آنکه تو برای
 خود میگوئی و لا محولاً کتاب و سنت و عقل و افاق هم مؤید ما است نه تو چنانچه دانستی
 بلی چیزی که در حقیقه مخصوص میخواست و ماستمان خالصت همان است که میگوئی بنیر
 ظهور و مکمل طور چه میکند را که مقصود او از پیگیری آنست ما هستند ملاحظه کردی که از فرمایشات
 ایشان تخلف نداریم و اگر مقصود اتمام خودت هست که ثبت العرش ثم انقش انشدك بالقیوم
 دلیل بر حقیقت او سوای اینکه ادعا کرده و یانی بر خود آورده که هیچ میزان مستقیم نیست و
 بعضی هم با و کو و بدند و جان در باره او دارند و یانی با و که را که مسیله کتاب خلیل میر و بالا
 تو داشت و صد هزار نفر هم تابعداشت و جانم برای او دادند ناکشند شد نذا که تو با و ادله که داری
 بر حق میسبب بر حق است و اگر او بر باطلست تو هم بر باطل هستی دیگر اینقدر دجیان برای چه میکنی
 و حق میسبب این که یا تمام اوله سا بقین و اگر او بکار و بدلیل دیگر که ما اینهم ثابت کن و بجهاد خود را بر ما
 تمام کن یا اگر او را سا بقین و یا باید گرفت هم را و او هم بداند که بعضی را بگیری بعضی را ترک کنی
 زیرا که انما همیم مر و طست و ما هم تمام جمیع شود بجهاد تمام نمیشود زیرا که ادله سا بقین بعضی مغرب
 بر بعضی است بنیر اقصیه بشارات و نشان پس اگر مقدمه را از حق کن آنچه که سابق میباید حال

و
 الا
 ان
 ان

معلومست که در روغ میگوئی مثل اینکه جمیع اینها و روی که این اقش است اما فزوناند معلومست که
 در روغ میگوئی و اقش نیست هم چنین شخص اینها و روی که این مظهر امر خداست و فقال لما یبداست
 اما جمیع کاران را و بر بنیاد مکتوم را و غام معلومست که این دروغ است اما امره اذا واد شپشان مجبور
 که کن فیکون و قل الله خالق کل شیء و لکن سئلهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله فی ان کما این مظهر امر
 خلاست بحض قول نمیتوان تصدیق کرد بعضی از کارها که ما میبازیم مخصوص خداست ظاهر کند
 نام معلوم نشود که مظهر امر است خلاصه حاجت به تفصیل نیست مشک افت که بیو بد نه آنکه عطا او
 بگوید **فصل** گفته است از علایم ظهور و تحطست و این مظهر حقیقه اولیه قطار ذاق
 انسانی است نه حیوانی چه که اشراق افشای وجود انسان کامل برای انسانیات الناس موقی و اهل
 العلم احباء و نبیا انزل علینا ما نکره من السماء تكون لنا عبداً لا ولنا و اخرنا و نزل من القرآن ما هو
 شفاء و رحمة مقصود اینست که بظهور انحضرت و نزول آیات ابواب علم و ایتان و عرفان و احاطت
 و توحید و تفرید و تجرید و محبت و صداقت و امانت و دیانت و وفا و دانش و پیش که حقیقه رزق
 انسانی است بر وجهی که فی الارض التماء باز میشود چنانچه رزق نازل در قران از صاحبان و حی
 و الهام بعلم و ایمان تفسیر شده و از حد توان گذشته و از انما من السماء ماء افساله او بدیدها
 فاضل السبل زبدا و ابیاقاما الزبد فذهب جفاء و اما ما بنفع الناس فیمک فی الارض بعلم و عرفان
 نصیر فرموده اند ما این را ذاق انسانی است که حال بکلی از قلوب محو و معدوم و قطع و قطع شده باشد اینکجه
 از ان در این خلق موجود نیستی که در نقط علم چنانچه مظنه نوشنه اند و حق را حقه دانسته اند با اینکه مظهر و اب
 ان الطن لا یغنی من الحق شیهة او ان بعض الطن اثم و در عمل هم احد نیست که احوال و اعمالش مطابق باشد
 اعمال و احوال کل مکاتبا قوال شان است و قطار ذاق حیوانیه هم شد بشان اینک حیوانات بل مبت
 و مقینه بل زناده از شدت جوع خوردند و از قصص اولی چنانچه خطی شیهه شده **جواب**
 این مطلب در جای خود صحیح است که رزق نفس انسانی علوم و معارف است و خلا و ندر در کتاب
 حجب خود فرموده فلنظر الانسان الى طعمه و در حدیث شریف امام امیر مومنان علیه السلام میفرماید یعنی الی علمه عن
 باخده و یانی دیگر هم با بعضی تفسیر شده و اب و نزل من القرآن هم بعلم قران تفسیر شده است
 ولی با نیتور که در برهان از حضرت صادق نقل کرده است که فرمود اینست و جز این نیست که شفا
 در علم قران بجهاد قول خداوند ما هو شفاء و رحمة للؤمنین از برای اهلش شک و مرید و ان نیست
 پس اهل قران ائمه هدی هستند اینچنان که انکه خداوند فرموده ثم اورثنا الکتاب الذی با صطفینا
 من عباده اعرض میبکیم که دلالت حدیث شریف اینست که شفا اینک از قران حاصل میشود ابداً
 مخصوص ائمه اطهار است که چنانکه علمش مخصوص ایشانست و سایر مؤمنین بتمتک مجمل

ایشان و کوفتن از ایشان منفعه میشوند نه بدون واسطه اینست که در اخبار مبرها و کوفته
 الظالمین الاغسار و در حدیث شریف مبرها ماید که کنا بیک در حوال محل ظلم کردند قرآن بر آنها
 زیاد نمیکند مگر زبان کاری پس مفاد حدیث بر خلاف عقیده این جماعت است که کنا میکند
 که هر کس از قرآن منفعه میشوند و حاجت بقی اهل بیت نیست چنانکه سابقا مبرها باطل
 نموده است و هم چنین آنکه و از ایشان من التمام ماء و ادهم بحق تقصیر نموده اند و حدیث تقصیل
 دارد و در حدیثی حضرت امیر مبرها ماید که زید در این موضع کلام ملحدین است که ثابت کردند از
 در قرآن پس این مضمحل است و باطل و مثلاً می میشود در نزد تقصیل و این مضمحل است و مردم
 و از قرآن پس قبل از اینجانی است که لا یابیه الا اهل من بین یدیه و الا من خلفه و قلوب ارا قبول
 میکنند و زمین در این موضع محل علمست و قرار آن عرض میکنم ملاحظه کن که خود قرآن مبرها
 امام شاه است که ملحدین بعضی چیزها در آن اثبات کرده اند نهایت در نزد تقصیل و جمع
 باهش کفر و اسالوا اهل الذکر ان یتلوا علیهم فیه من قرآن غیرش ظاهر میشود و اینهم بر خلاف
 عقیده حضرت است باری و اما این اولی که ذکر کرده است در باب مائده اخبر انبیا و انفسهم
 وارد شده است و ابداً فی غیر علم نموده اند و هر دو بجهان مانده معروف و وضعهای معروف
 بنیان کرده اند و واضح است که این از سوال جهال قوم بوده که موافق قرآن معروف هکلی طبیعت بود
 میکنند و علاوه مبرها کردند و بدین تامل منها و نظرتن قلوبنا و ضل ان فله صدقتنا پس معلوم است
 که هنوز ایمان بصدق عیسی هنداشند پس مثل اینجاعت البه الذک از موالد و علوم و معارف انشا
 نداشتند بیک حضرت عیسی برای انفا و ادهم بود و از همین جبهه خداوندان و مانی و امثال آنها را
 آنها نازل فرمود و جماعت از انان خوردند و حق آنکه در حدیث مبرها ماید فاکل منها الاخر اناس کما
 اکل منها و ادهم و در حدیث دیگر مبرها ماید فکانت نزل المائدة علیهم فیتقون علمها و با کلون حق
 بشعوا ثم رفع فقال لهم و من فهم لا تدع سفلتنا با کلون منها فرفع الله عنهم المائدة و مسحوا
 قرة و خنا از برد دست ملاحظه کن و هر دو فقره ای علم چیز نیست که اول و اخر ناس از ان بکشان
 منفعه میشوند و ایاب کبر و مترین اول طالب علم هستند و انبا قرة خاتم سفله را و از ان الفا
 اینقدر لذت از علم برده اند که حسد و بغل ایشان مانع از این شده است که سفله منفعه از
 انعلم میشوند این خیالات خطای محض است چنانکه علامه از حال مردم مشاهده میکند
 و نبود است مگر مائده مبرها و صنع ظاهر معروف و حضرت عیسی با عجز از ظاهر فرمود و
 لوا بیکه مواند علیه حضرت هم بر کنا بیکه طلب علم نموده باشند تا اول شده باشد و ان مثلاً
 ندارد با اینکه مائده ظاهر هم بر جای خود باشد باری و بعد از انکه این طلب معلوم شد

و اگر در اینست

میکند و اولاً احد میکنم پرورنده و اگر بطلان باطل را بر زبان خود او ظاهر میکند طوریکه اگر اندک
 شعور باشد حاجت به بیان و تفصیل بیک نیست و خودش مبرها میکند که بطلان حضرت و نزول
 انبات ایوب علم و ایتقان ناخر اینچشمه نموده و گفته که حقیقه ذوق انسانی است بر وجه من فی الارض و السماء
 باز میشود و بعد از چند سطر میکنم و این از ذوق انسانی است که حال بیک از غلبه محو و مسامحه
 و قطع و قطع شد ناخر ملاحظه نمائید که این شخص تقریباً پنجاه سال بعد از خروج مبرها از عجل
 این کتاب را نوشته و خودش اول مبرها میکند که بطلان علم و ایتقان بر وجه من فی الارض
 باز میشود بعد خودش مبرها میکند که حال بیکه اینها قاطع است ملاحظه کن که اگر امام آتش
 آورده بود بیک قطع بودن اینها از چه جبهه و در صورتیکه ایوب علم و ایتقان بواسطه ظهور انحضرت
 کشوده میشود و حال که بزعم تو ظاهر شده است و فرقی بحال خلق نکرد پس ثری که بر وجود امام مترتب
 شده است چیست باری مطلب اینست که الحمد لله قول خود ایشان بنحوی ایشان میکنند و اینچون
 چون مقصود ما اینست که عوام مسلمین معرفت پیدا کنند و کوشش بعضی اینجاعت ندهند اخباری
 چند را این مورد ذکر میکنم و معلومست که این شخص اینعلامت و ادهم که ذکر کرده و ناویل کرده است
 از رو اخبار را ل محمد بر داشته است و بخیال خود خواسته معالجه بیکند که بلکه شاهد او بشود
 پس چند حدیث باید در این مقام ذکر کرد تا به بینیم که مدلول اخبار چیست در تجارت نقل کرده است
 از حضرت باقر در حدیثیکه سوال کرده شد حضرت از وقت و فرمود و حق از برای ما موقت نشده
 است تا اینکه فرمود و لکن هرگاه شد بد شد حاجت و فاقه و انکار نمودند مردم بعضی ایشان بعضی
 ایشان بعضی را پس در نزد این متوقع این امر باشد صبح و شام و اوی عرض کرد جعلت مذاک
 حاجت و فاقه را شناختم انکار ناس بعضی بعضی را چه چیز است فرمود میباید مرد نزد برادرش
 در حاجتی پس ملاقات میکند او را و خبر از ان دو که پیشتر ملاقات میکرد او را و تکلم میکند
 بغیر آنچه پیشتر تکلم میکرد و حدیث دیگر از محمد بن حنفیه مبرها مضمون روایت شده است
 و از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت شنیدم از حضرت صادق که فرمود بد رسیده که
 از برای قیام قائم علامانی است که میناست از جانب خدا از برای مؤمنین عرض کردم اینها
 چیست جعفری الله فذلك فرمود قول خدای عز و جل و لیسوا نکم یعنی مؤمنین را پیش از خروج
 قائم بشن من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الا نفس و الثمات و بشر انفسهم فرمود
 از مایش میکنم ایشان را چیزی از خوف از ملوک بنی فلان و از غم اطاعتشان و جوع بیکر
 اسرار ایشان و نقص من الاموال فرمود کساد تجارتها و قلته نقص و نقص من الا نفس فرمود
 موت سریع و نقص من الثمات قلته و ربع آنچه زراعت کرده میشود و بشر انفسهم بنی فسادت بد

و این

صابرین وادرتزدان بشیخ فوج بعد فمودین با محمد ابن است ناویل بدر سببیکه خدای عز و
 جل میفرماید و ما بعلم ناویل الا الله و انما سجون فی العلم عرض میکنم در این دو حدیث ملا
 کن اول هر دو صحیح است که این ملاقات پیش از ظهور است و بعد از بروز آنها باید متوقع و منتظر
 فوج بود ثانی اینکه ملاقات کن هیچیک قابل ناویل بعلم نیست اما حدیث اول ملاقاتها سوال نما
 اخوان بعضی از بعضی انکار ایشان را که این در غالب مخصوص بدینا است و لولایکه در گمان علم
 ممکن باشد اما ظاهر از قول راوی که میگوید حاجت و فاقه زانها ختم همین است که حاجات و نیو
 زانفسیده است و اما حدیث دوم که صحیح است که این علامت زاد و مؤمنین شمرده اند و
 مؤمنین بجهت مینالایشوند و زوال علم مینالایشوند و این است که اجتناب از مدح و تشبیه
 اخر الزمان وارد شده و بعد از باب علم و معرفت ایشانست پس این حدیث ناویل بعلم نیست
 و لو خود این ناویل در جای خود صحیح باشد اما ظاهر سخن جانی و هر یک که مقتضای دارد و در حدیث
 دیگر فمودا حضرت که لا بد است اینکه باشد قدام قائم سنده که گشته باشند و ان مردم و برسد
 با ایشان خوف شد بعد از قتل تا آخر حدیث که این مذکور و لا لاوت فمود و در این حدیث نیز
 نصیر مردم و ادعاست و منافات با حدیث سابق ندارد زیرا که این ناویل به بود و این نیز
 انست و علی التامل نصیر میفرماید که این امر پیش از قیام قائم است از انظر ان اخبار بسیار وارد
 شده است که بعد از قیام قائم و استقرار امر او همه این امور بیک بر عکس میشود و از جهته از اوق
 جملاتی و هم از باب اوراق نفسانیه و بگذرد این دو ذکر از نظر از دهری ناورد کرد و کار چون شکر
 ابد چنانکه در بخار نقل کرده است از جابر از حضرت باقر در حدیث طویل نا آنکه فرمود که بعد
 از قتل سغیان حضرت و و بکوفه میکنند پس منزل او در اینجا است پس ترغیب میکنند بنده
 و امکر اینکه بفرموده او را و از او میکنند و نه عادی را مکر اینکه درین اوقاتا میکنند و نه مظلوم
 برای احدی از مردم مکر اینکه در میکنند و انرا و گشته نمیشود و ایشان بنده مکر اینکه را
 میکنند و ثن او را و به مسئله بیو اهلش و گشته نمیشود قبلی مکر اینکه قضا میکنند از او
 درین اوقاتا ملحق میکنند بحال او را و عطاء نا اینکه میکنند زمین را از قسط و عدل هیچکس
 پی شده بود از ظلم و جور و از حسن بن علی بن ابیطالب از پدر بزرگوارش و و این خود
 است که میفرماید خداوند مردی را در اخر الزمان و گلبی از دهر و جهل از مردم که ناپید
 میکند و از آنکه خود و حفظ میکند انضا و او را و حضرت میکند و از بایان خویش
 و غالب میکنند و از این زمین نا اینکه ندین با و بچوبند طوعا یا کرها میبکنند و زمین را
 از عدل و داد و نور و برهان معضد با و میشوند عرض بلاد و طول آنها باقی نماند و از

مکرانکه ایشان میاورد و نه ظالمی مکرانکه صلح میشود و صلح میکنند در ملک و سبایع و
 بیرون میاورد و زمین بکاهش را و نازل میکند اسنان بکشت را و ظاهر میشود از برای او کونز طلا
 میشود و ما بین خاصین را چهار سال پس خوش بخت کسب کرد بخت با قیام او را و بشود کلام او
 را و از حضرت امیر و و این نموده است که فرموده خداوند فتح میکنند و بیا ختم میکنند و بنا نحو
 میکنند آنچه بخواهد و بیا اثبات میکنند و بنادفع میکنند خداوند زمان کلب را و بنا نازل
 میکنند با و از این معجزه میکند شما را شیطان بخداوند اسنان فرو نریند است نظر از باب روایتی
 که خداوند ان احبش کرده و اگر قائم ما بر چهار پاره نازل میکند اسنان قطره های خودش را و
 بیرون میاورد و زمین بنات خودش را و هر پاره میبرد شجره از قلوب عباد و سبایع صلح می
 کنند تا اینکه مشی میکنند زن ما بین عراق سیوی شام و نمیکند و دو قدم خود را مکرر بینا
 و بر سر او است زینت و و بچنان نمیاورد و او را سبب نمیشود از او و از فضل بن عمر روایت کرده
 است که گفت شنیدم از حضرت صادق که میفرمود بدر سببیکه قائم ماهرگاه بر خیزد زمین بنور
 پر و رنگ اش روشن میشود و مستغنی میشوند بندگان از روشنی افشای و ظلمت پر و در عمر می
 کند مردم در ملک خودش تا اینکه هزار پیر خداوند با و بدهد و در خرد را غنا باشد و ظاهر
 میکنند زمین کوز خودش تا نا اینکه به بیند انهارا مردم بر و زمین و طلب میکنند حردی از
 شما که تا که حله بکنند و از بخت خودش و دیگر دانه او و بنا بدادی و که قبول بکنند از این را
 مستغنی میشوند مردم با آنچه خداوند و داده است انهارا از فضل خودش را و حضرت باقر انقا
 کرده است که هرگاه ظاهر شد قائم و داخل کوفه شد مبعوث کند خداوند قتال از پشت کوفه
 هفتاد هزار صدق پس هستند در احاطه با و انضا و او در میکنند سوار را بیوی اهل سواد
 ایشانند اهل ان و عطا میکنند مردم را عطاها و سواد و مرثیه و رزق میدهد و اینها
 در ماه دور رزق و شوی میکنند میبند مردم نا اینکه نه بیی محتاجی را بزرگو و میاورند و سبب
 زکوة و کوفشان را بیوی حاجت از شجره و پس قبول نمیکند پس انرا صرة میکنند و میگردانند
 انرا در خانه های شجره پس بیرون میبند بیوی ایشان و میگویند حاجت نیست از برای ما
 در دهر شما نا اینکه فرمود که جمع میشود بیوی و اموال اهل دنیا کشتن بطن زمین و ظهران پس کشته
 میشود مردم که بیایند بیوی آنچه قطع گردید در ان ارقام را و و بچند در ان خونهای حرام را و
 مرتکب شد بد در ان محارم را پس عطا میکنند عطائی که عطا نکرده است انرا احدی پیش از
 ان عرض میکنم ملاخط کن در این حدیث شریف و ببین که انرا قطع ارقام و سفک و ماء و و کوب
 خادیم بجهت طلب ماله های دنیا شده است یا بجهت طلب علم پس حل کردن آنها بر غیر معنی

ظاهر چنانست و البته باید همین طور بشود و هر چند که دنیا عین نظر و اعتنائی مؤمنین نیست
 معدن آن هر چه هست حقیقه نال ایشانست و خداوند خطاب با ایشان فرموده که خلق که منافی
 الارض چیست و اخبار بسیار شاهد این مطلب است نهایت امر و حق آنها را غضب کرده
 و آنرا که حق باهش بر میگردد و جلومل خود را میگیرند بلکه عرض میکنم که آن حق که از ایشان
 غضب شده بود همین بود و الا علم و ایمان و معرفت را کسی غضب نکرده بود و کاری دست
 آنها نداشتند پس ملکی که باید با ایشان برگردد همین ملک ظاهر است و بنا بر آنکه اولاً کفیم
 تاویل بعلم هم چنانست مقصود این نیست که ظاهر نازل و بلکه ظاهر و تاویل هر دو با همست
 و نوعاً در میان غایب خلق قبل از ظهور و امام تمام علم و عمل و معانی بسیار میشود و بعد از
 آنکه انحضرت شریف بیاید و او را میداد خلق را بعلم و عمل و توفیق معانی و دیگر کائنات انحضرت
 از برای مردم ترقیات حاصل میشود حتی آنکه در حدیث شریف میفرماید که دست بر سر عباد
 میگذارد و عقول ایشان جمع میشود و در حدیث دیگر است که بیایم میسرسد که زن در خانه نشین
 بکتاب خدا و سنت پیغمبر حکم میکند حال ملاحظه کن که اولاً خودش بصیرت بینا بد که امری
 چگونه از ذوق باطنیه قطع و قطع شده و از ذوق ظاهر به هم نیز قطع شده و اشاره است بجهلی که
 در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش قریباً واقع شد و گفته است که چنین قطعی در عالم دیده
 نشد و کو با اینطور نباشد از این قبیل سابق بر اینها هم واقع شده است و از علامات ظهور
 انحضرت هم هست که قطعی بشود و در صریح اخبار و بدیهی که اینها قبل از ظهور و امام است
 بعد از ظهور و پس چنانکه شایسته قول توهم مخالف با اخباری است که فرموده اند پیش از
 ظهور قطعی میشود و هم مخالف با اخباری است که فرموده اند بعد از ظهور و بر کائنات انسان و زمین
 نازل میشود چه رزق را بمعنی ظاهر بگیری و چه بمعنی تاویل مخفی که با همه اخبار مخالف است
فصل گفته است و از علامات زلزله است از زلزله که از زمین نازل شود و از عالم مجرور
 و وحدت نازل شود و ترابی و کثرت ظاهر شد که تزلزل نفوس مطمنه مستقیمه باشد از عظمت و بزرگی
 امر شدت بلایا و روزا یا نفوس منزله غیر مستقیمه غیر موقفه و حقیقه الیوم عاقبت یافت میشود
 که در دو پانته خود منزله و مضطرب نباشد و لولاین زلزله از علامات هر ظهور است و با هر
 صاحب ظهور بوده و زلزله و آنچه بقول الرسول ولی چنین زلزله و اضطراب و فتنه و آشوبی از
 قبل شنیده شد که حقیقه ارکان عالم مضطرب و منزله شد و چنان زلزله هم شد که اکثر
 بیوت و عمارات محکم خراب و نفوس هلاک شدند **جواب** امر زلزله هم که از علامات
 ظهور و امام است شمرده شده باین نحو که او کائنات کرده نیست از ظهور و امام تمام تزلزل و

و اضطراب در ارکان عالم ظاهر خواهد شد و در این شبهه نیست اما بقول تخصصی
 امام عصر عجیل الله فرجه ندارد و در ظهورها انبیاء هم این منوال بوده چنانکه در ظهور
 حضرت اضطراب خلق از جمیع اوقات بمراتب افزون خواهد بود بلکه این نحو اضطراب که او را
 کرده در تغییرات که در دنیا حاصل میشود و ساطننها که انتقال مییابد در مردم حاصل میشود و
 اگر از این قبیل دعای که اینهمه کرده مقرون با ظاهرا باشد که اضطراب و نبوی و دینی هر دو را
 خلق حاصل میشود و خود این اضطراب لیل حقیقت نیست زیرا که مردم همان اسم صاحب الامر مضطرب
 میشوند خواه دعوی صدق باشد یا کذب بلکه بدیهه ایست که با هم خروج شعبا پریشانی شده اند
 و لولاینکه صرف بوده است پس باید در خود شخص مدعی ملاحظه نمود که آثار امامت یا او هست
 یا نیست و اما زلزله که جزو علامات ظهور شمرده شده است آن زلزله است که پیش از ظهور و امام
 واقع میشود چنانکه در اخبار از معبد علیه الرحمه نقل کرده است که تاراری وارد شده است بلکه
 علامات زمان قیام قائم مهمله و حوادثی که پیش از قیام او است و همیشه در آنکه میفرماید زلزله
 تا اینکه مخفف بشود بسیاری از زمین و نیز از حضرت باقر نقل کرده است که فرمود بر منجیر
 قائم مگر بر خون شد پس از مردم و زلزله و فتنه و بلای که برسد بر مردم و طاعونی پیش
 از این و سیف طاعنی بین عرب و اختلاف شد پس میان مردم و تفرقه در ایشان و تغییر در حال
 شان تا اینکه از رویکنند و زلزله و کفیه صبح و شام از بزرگی اینجی بیندازد کلب مردم و
 خوردن بعضی ایشان بعضی را قیام قائم علیه السلام را لیس خروج او و قتی که بیرون مییابد
 نزد یاس مردم است و اما بعد از ایشان از اینکه فرجی به پیشند پس خوش بحال کسی که در آن بکند
 او را و از انصاف او باشد و و بل کمال از برای کسی که دوری بکند از او و مخالف بکند او را
 او را و از دشمنان او باشد تا اینکه در آخر حدیث فرمود که نیست شان او مگر قتل و بانی
 نمیکند از حد و ملائمت هیچ ملائمت کننده در او را نمیکند در راه خدا عرض میکنم معناد
 این لفظ را ملئفت بشود که صبر نماید و لا تا خدا فی الله لومه لایم در فتنه های نازیبی که مراد کرا
 خلق باشد بطبع وجه جاری نمیشود بجهت اینکه آنها بیل خود گمراه میشوند و از امام سوائی و غیر
 بسوی خداوند نزاری میفرزند و این کار که مکرر در اخبار مذکور شده و رجاء است که بعد از
 اتمام حجت امام آنها و ظاهر اینست برسانند وضعفا و ملائمت کنند باری و هم چنین خنثی
 معصده که اهم قرین زلزله است ذکر شده که اعظم آنها خف قنوز سفیان است که در پیدا
 خواهد شد مقارن ظهور و امام است طوریکه در اخبار و از ادویه ظهور و بان ضیق میزند
 خلاص پس زلزله که علامت ظهور و امام است آنست که پیش از ظهور و امام تمام واقع شود و زلزله و

عالم است و شاید بعد از انهم واقف شود و ملا خطه می کند که زلزله را در حدیث شریف
بلای و طاعون و قتلها شمرده اند و توضیح ظاهر نماید واقع شود زیرا که تفرق در دین و تغییر در حال و
هم علاوه شمرده اند و اگر مقتضی بود از زلزله هم که بعضی بنا و بلی که تو کرده بود در یکجا جثت بد و تفرق
در دین و تغییر حال و باقی آنچه ذکر شد نبود با اینکه آن خط را ب که گفتی بعد از ظهور خواهد
بود و علامات معدوده مال قبل از ظهور است **فصل** گفته است و از علامت
ظهور کتوز ارض است که آخر جثت لارض انشالها باشد و جواهر خلق ظاهر شدند و علوم و
صنائع هزار مقابل قبل در عالم ظهور یافتان که کتوز ارض منافعها الس اشعراء
والصلوات تحقق پذیرفت **جواب** انهم یکی از ناولها است که کرده اند و اصل
سوره مبارکه در بیان حشر است چنانکه در بهان از علی بن ابی طالب نقل کرده است
در معنی سوره اذ از زلزله لارض زلزله و آخر جثت لارض انشالها گفت که فرمود از مردم یعنی
انشال خود را که مردم باشند بیرون آورد و قال الان مالها گفت که فرمود این انسان مبر
المؤمنین است و مؤمنان اخبارها تا آنکه فرمود انشالها گفت که فرمود می آیند مردم اشتغال
مؤمنین و کافران و منافقین و کفار و عالم گفت که فرمود و ائمه میشوند بر آنچه کرده اند و من اجل
مشقال ذره خبر این و من اجل مشقال ذره شراب و آن در بر جیره است که گمان میکنند که فصل
از برای ایشان نیست عرض میکنم که ملا خطه میکند که هر انشال زمین باید بیرون آید و این
مخصوص بقیه کبری است که میفرماید و حشرنا هم ظلم نقاد و منهم احدا و در جهنم گناه که حشر
الایمان یا ما حض الکفر هستند و ساز زمین بر مبادند و اعمال خود را می بینند و حساب
ایشان کرده میشود ولی این در ابتدا ظهور امام نیست و در انوقت بعضی از مؤمنین بعضی
از کفار و جثت میکنند بهر امام و عموم در هر دو این تاویل که انهم در ان مقام کرده اند
از برای محققان بنیانهم و اما آنکه کتوز و جواهر خلق تاویل نموده است اگر چه بحسب لفظ گفت
بر هر چه جمع کند انسان و ذخیره نما بلا ملاق میشود و در اخبار لفظ کتوز این جمعی از اصحاب امام
اطلاق فرموده اند و هم چنین گفته اند و کتوز مال بنواستمال شده و در قول خداوند و کان محضه کتوز
لما فرموده اند که لوحی بود که بر آن کلماتی نوشته بود پس استعمال کتوز در جواهر نفوس خلا بقوموع
نیست ولی در ان مقام که محل کلام است میگوئیم و الا اسم ظهور کتوز را علامت ظهور
گذاشته یعنی چه و حال اینکه این مطلب موافق اخبار دیگر در بیان فطرتی که در بیان از صناع
ظهوران حضرت است و برای انحضرت کتوز ظاهر میشود و علامت ظهور چیزی است که
قبل از ظهور بروز میکند و تا آنکه و لوا اسم کتوز در مقامات مسدوده استعمال میشود اما

۲۵۵
قوان کلام را باید ملا خطه نمود تا آنکه معنی مراد ظاهر شود و در حدیث شریف ملا خطه کردی
که میفرماید بعد از آنکه اموال دنیا از بطن زمین و ظمیران بر این جمع میشود میفرماید پس
بیوی آنچه قطع رحم برای آن کرد بد و خونها را در میخند و مرتکب حرام شد بد و انصاف بد و که خلق
پیش از ظهور امام هم مرتکب این اعمال شنیعه شدند محض اینکه جواهر خلق بروز کند و با آنکه
صنائع تحصیل کنند و هم چنین در غالب اخبار هست که کتوز و اموال دنیا از انحضرت
جمع میشود و انحضرت عطا میفرماید بخلق و در حدیثی ماهی در مرتبه و کتوز و مرتبه که مراد
از اینها جواهر خلق بود و بکرم عطا می دهد یعنی چه خلق که دارای جواهر خود بیرون آورده اند و
باز انجواهر در هر آن بیرون آید و برای ایشان ثابت است پس باید ملا خطه نمود و انصاف داد
که این اخبار و منافع معنی سوا می معنی ظاهر هست یا نیست و باز میگوئیم که جواهر خلق اگر مقتضی
از باب کفر و ایمان و نفاق است که برای امام بلکه برای مؤمنین با فرستاده کفر و وفاق
فرستاده مؤمن فائز بنظر نبودا پیش از انهم ظاهر بوده است و هر کس بر ائمه ماضی داخل میشود و با
بحقیقه کفر و ایمان و نفاق میباشند چنانکه اخبار بسیار شاهده این مطلب است و امر
نازه نیست که برای امام حاصل بشود و اگر مقتضی همین است که از ظاهر جنان و بر مبادند که
مراد از جواهر خلق همین علوم و صنائع است که از ایشان بروز کرده که در حقیقه کمال جهالت است
که ایشان این سخن را میگویند و الا تو چنان میکنی که این صنائع اینقدر نازکی دارد چنین نیست
ملا خطه میکنی کتب سحر و تازی و ابی بن کتب این بر اینها چه صنائع در عالم بوده است که هنوز
از آنها بروز نکرده بین برای حضرت سلیم چه صنفها که نکرده بین برای سلاطین و قس چه
کارها که هنوز نکرده اند و علامت و نقیضه که از پیش مانده است هست که شاهده این است
که غالب این صنائع پیش از انهم بوده است بلکه از حکایت بعضی معتقدین شنیده شده است
که نوکیان بعضی کتب و نوشتهجات که از قدیم در حاکم ایران بوده است آورده اند و بسیار از
صنائع را از انما اقتباس کرده اند و علی انحال که او ملا خطه کنی و در سرفردیم صنائع چند
بیشی که هنوز این اوقات دیده نشده پس اختصاص زیادی با این زمان ندارد تا آنکه بگویم
بیم که مطلق ظهور این صنائع اینها ظهور کتوز ارض است برای امام خواه انچه در تصرف ظاهری
امام باشد یا نباشد که این بعضی است که هیچ غافل نمیکوید اما شرفیات باطنیه که هست از برای
امام بوده است و هرگز نبوده که ملکا از دست ایشان بیرون باشد و مستحق تاه و در تصرف ظاهر
است حال شامه می هستند که امام ظاهر شده و این صنائع هم کتوز ارض است که برای او
ظاهر شده پس الله تصرف خود را در این صنائع و صانعان این آنها را کتب اهل این صنائع

دارند شما را سخریه واستمرازه میکنند که شما خلق وحشی هستید که هیچ کار که اندک فم وشعور
 میخواهند از شما جرمی ابد و از خوا به این صنایع هر محروم هستند شما را بنظر بنشینید و مثل چرخ
 و نیکیان از خیال خود عیش کنید که امام ما ظاهر شده و اینک کوزارض است که این صنایع با
 برای و ظاهر شده است و چه و بطبع شما دارد اگر برایشماست شما هم نصرت بکنید یا قوا به انظار
 کنید و الا من ام که اقا محمد جان قلعه شیشه را گرفت هر کس میتواند بگوید بهتره تا خوبت که در خلوات
 خود برای عوام کالای تمام بگوید که از شما این بدنه اینک در کتاب بنویسد که دست هر کس نیست
 باری چون این تحقیق و اسباقی بر این دو جانی که اذله خود را با امامت این مرد خدا نموده ذکر کرد
 و انچه جواب داده شده حاجت بنفصیل زیاده بر این نیست **فصل** گفته است و از
 علامت شمس است از مغرب در خطبه امیرالمؤمنین میفرماید و ذلك بعد طلوع الشمس من
 مغربها ان قال علیه السلام ان الذي يصلي خلفه عيسى هو الشمس الطالعة من مغربها و عصمت
 رجعت مذکور است **جواب** اولاً من عین روایت و از عصمت و رجعت فصل
 میکند تا کذب بفرود در روایت ظاهر شود بعد از آن باز مخفی داریم میگویم اصل این روایت را از
 شیخ از کمال نقل فرموده اند از نزال بن سمره که میگوید حضرت امیر خطبه اش فرمود تا اینک در
 شب اول قبل ان تنفک فی و در اوقت صعصعه بن صوحان برخواست و سوال کرد که در حال
 کی بیرون میاید و حضرت فرمایش فرمود بعد از آن اصبح بن نباته برخواست و پرسید که
 در حال کبست و حضرت و ابی ثبات فرمود تا آنکه در آخر فرمود ثم وقع الایمان و اسما فیه بها من الحافظ
 ماذن الله تعالى عز وجل و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فند ذلك رفع التوبة فلا توبة
 فیصل ولا عمل برفع ولا یضع فضا الیما نفا لیم تنک امت من قبل او کبست فی بنایها خبر اثم قال
 لا انا لولن غا نکلون بعد هذا فانه عهد الی جیبی الا خبر به غیر عنی فقال النزال السیر
 لصعصعه بن صوحان یا صعصعه ما عفی امیرالمؤمنین بهذا القول فقال صعصعه یا بن
 سیره ان الذي يصلي عيسى من خلفه هو الثاني عشر من العشرة التاسع من ولد الحسين بن علي
 وهو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند الزکون و النقام فظهر الا درض و وضع میزان فلم يظلم احد احد
 این است روایت و در بخار هم مذکور است و بعضی کلمات در بخار است از جمله فقال النزال
 بن سيرة لصعصعه است و از جمله و وضع میزان العدل فلا يظلم احد احد است و این دو کلمه صحیح
 است خلاصه آنکه ملاحظه نما که اینجمنی برای شمس و طلوع آن از مغرب از صعصعه بن صوحان
 تا امامت نیست و از انابت با امامت داده و معنی کذب در روایت همین است و بین که میگویند
 اعتماد بر روایات اینگونه اشخاص که قول دیگری را نسبت با امامت میدهند و اوقات این را

خود قرار میدهند و بد بگری هم تکلیف میکنند که عمل بر وایت ایشان کند کتاب عصمت و
 موجود است بخار هم نسخاش فراوان در عوام هم هست که اصل همه اینهاست ملاحظه کنید
 ببینید و ببیند است که این وضع که نوشته است سهو قلم نیست و مقصودش همین بوده که این تبلیغ را
 بکند باری و از حدیثی ظاهر میشود که طلوع شمس از مغرب غیر از ظهور امامت است زیرا که در عوام
 و از آنکه است عن غاص بن واثل عن امیرالمؤمنین قال قال رسول الله عشر قبل الساعة لا ی
 منها الشیانی و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها و نزل عیسی و
 خسف بالشرق و خسف بجزیرة العرب و نار تخرج من قعر عدن شوق الی المحشر ملاحظه کن که خروج
 قائم و طلوع شمس از مغرب وادو چیز شمرده اند و تاویل کردن یکی از این دو را بد بگری مسلم صحیح
 و لوا ینک اسم شمس در جانی بر امامت صدق میکند ولی باید ملاحظه مقام تا کرد که محتمل اینجمنی است
 یا نیست و چه مانع است از اینک شمس از مغرب طلوع کند مگر برای پوشش بن فون و سلیمان بن داؤد
 و برای حضرت امیر که مکر برکشت و سر از مغرب بیرون آورد چه طو شد هر چند که این جماعه
 انکار دارند ولی ما لایزاله منکر قرآن و منکر اخبار اهل بیت نمیشیم و در حدیث شریف امامت
 برکشتن آفتاب تا از جمله مزور و باط مسلمین شمرده است و بان اثبات فرموده که فیه و ذلك جلیه
 است و اینجمنی بنقد را نظری میداند که بیک انکارش میکنند و از این گذشته که اصل طلوع
 شمس از مغرب از علامات پیش از ظهور معلوم نیست که باشد و شاهد از برای آن ندیدیم
 مگر همین که مفید از علامتی از زمان قائم و پیش از زمان آنحضرت میسرود که از جمله افعال طلوع
 شمس است از مغرب و شاهد مقصود و این است که در زمان آنحضرت بروز میکند و الا شاهد
 بر اینک پیشتر بروز میکند ندیدیم بلکه حضرت صادق میفرماید که خداوند بخیرت و ابیرنج
 شمشیر مبعوث فرموده که سر نای آنها برهنه است پس جلال نمیرود تا وقتی که حرب و از خود را
 بگذار و در حرب او را خود را نخواهد گذارد تا وقتی آفتاب از مغرب طلوع کند همین که آفتاب از مغرب
 طلوع کرد مردم همه ایمان میآورند و از روز قیامت لا ینفع نقی الیمانها لیکل امت من قبل او کبست
 فی بنایها خبر اعرض میکنم ملاحظه کن که موافق اخبار و شمشیرها همدروز زمان قائم رفته
 میشود و انقدر قبل که آنحضرت میکند احدی از احاد نکرده است و اگر طلوع شمس از مغرب شده
 بود و حرب و از خود را گذارده بود بد بگری میباید شمشیر ضایع و دو میبایدی که در آن زمان
 نمیرود باری پس طلوع شمس از مغرب از علامات ظهور امامت نیست و بخود آنحضرت هم موافق
 آنچه از اخبار و ظاهر است تاویل نمیشود و ان از اشراط ساعت است و ظاهر از امامت انکار
 نیاورد و اگر بنای تاویل هم شود تاویل اقرب با مصداق اخبار این است که تاویل بر جنت

پنجه بر لبش بود که بعضی اینک رجعت میفرماید ظلت شیطان را یکی از عالم در دو میکند این است که یکی
 حاجت شمشیر کشیدن نیست و آنها که مینانند هم مؤمنین هستند ما خود افتادگان مسکینیم
 حاجت بیع بر کشیدن نیست **فصل** گفته است و از علامت ملاء جبر بر شیطان
 و نزول ملائکه و دجال و سفیان است قل لو کان فی الارض ملائکه یمشون علی سطحین لفرزنا علیهم
 من السماء ملکاً رسلاً و لو جعلناه ملکاً لجللنا علیهم و جعلنا علیهم ما یدون در منطق بیرون
 ملک و جن و افرموده جسم نوری بتشکل بکل الاشکال الا الکلب النجس و جسم ناری بتشکل بکل
 الاشکال الا الکلب النجس نامتشکل فشد و وین غیب شد و بعد از تشکل اعظم اشکال هیئت
 انسان است اگر احوالات نورانیست از او ظاهر ملک اگر مودت باشد بد الفوی است جبریل و اگر مادی
 جبر و اگر موسوس است شیطان و اگر مفسر است ماردان الشیاطین ابو حنون که اولیایانم و اذا خلوا
 الی شیاطینهم در هیچ البلاغه باض و فرخ فی جودهم و در ج فی جودهم فطر با حینهم و منطق
 بالسنهم الشیطان بعد که الفقر و یا مرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون
 او لو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب العبر میفرماید که وین قوی هستند از شیطان ما خلف
 العرش لله تحت قباب العز و طائفة اخفاءه و فی لباس الفقر اجلا لا و فی غیر اینهم الا که لا یفعل
 عن التبی ان الله خلق الملائكة وجعل فیهم التسلیم و خلق البهائم وجعل فیها الشهوة والغضب
 خلق الانسان وجعل فیہ شیئا من الرضاء والتسلیم و شیئا من الشهوة والغضب فمن غلب الرضاء
 و تسلیمه علی شهوته و غضبه فهو ملک بل اشرف ومن غلب شهوته و غضبه علی رضاءه و
 تسلیمه فهو حیوان بل اضل سبیلاً الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فتنزل علیهم الملائكة
 الا تخافوا ولا تحزنوا و البشرا بالجنة انکم توعدون عن التبی علماء السوء و دجاله القوم فی
 الوداع عن التبی و عدتها الحیل و لست بدجال فی الجمع نوح الحسین سبعین من اصحابه علیهم
 البیض المذهب لکل بیض وجهان بود و ان الناس ان هذا المسبب قد خرج حتی لا یشتک المؤمنون
 فی واده لیس بدجال و لا شیطان عن التبی بظهر بیک الذکابون و الذکابون احدی در عالم مکر
 نیست که خود را باسم شیطان یاد بآل با سفیان ظاهر نماید و شناساند بلکه بجهت و سائل کمال
 خود را مینمایانند که در حق و من قبل الله و اعالمش خالصا لوجه الله است و لکنه بلبل یجب فاع
 مشبه نخواهد شد نزد صاحب کوش و عرف تقوی و هدایت از انحراف هوی و طمع منفصل
 و مخناز است نزد داری شامه و ما جعلنا الرئیة الا للذین یزالون الا فتنه للناس و الشجرة الملعونة
 فی القرآن و تنویم فایز بدیهه الا طغیاناً کبیراً حدیث دوا با معروف است و شجرة ملعونة مذکور
 و موصوف که در اخر الزمان با قائم معاد من است و بل لکل اقلایتم لجمع ایا ان الله ثم یصور شکبان

مجلس خفیه در حدیث
 است
 مجلس انبیا الشیطان علیه السلام
 ایدیه و یا مکرک بالفتنه و انفسهم
 منصرف من فضیله و الله و اسع علیهم

کان له سها فیشتر بعد اب الهم ان شجرة الرقوم طعام الاثم انما شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها
 کانه رؤس الشیاطین این از همان شجرة است در عصمت و رجعت ما بعث من بنی الا و فلان در قومه
 الدیال و فلان خرقه الله الی یوم که هذا فنی تشابه علیکم من امره فاعلموا ان ربکم با عود و بالجلالة
 فتنه و انتم الله به عباده لیهلک من هالک عن بدیهه و یجی من حی عن بدیهه فی الرواح و جوههم و جوه
 الایمیین و قلوبهم قلوب الشیاطین کلاهم علی من الفسل و قلوبهم امر من الخنظل و ناب علیهم شیطانی
 ما من یوم الا و یقول الله تبارک و تعالی افعی فتنه و ان علی تجسرون انفسکم انما خلفنا کعبتنا
 و انکم الینا لا ترجعون فی فتنه العیاشی عن ابی عبد الله ما یقول الناس فی واقعه و بالله جهد
 ایمانهم لا یبعث الله من یموت لانی قال فکی یبوا و الله انما ذلک انما قام القائم و بمکر معد لما کون
جواب و بگرداد تحقیق و عدل و نیا و بکار برده و سهاست جانی که اسم امام و پیغمبر
 را بر سر این بد بختان بگذرانند و در حقیقت غصب حق آل محمد را بنایند و تابع عمر بن الخطاب
 شوند که خود را امیر المؤمنین خوانند و بگویند ما را هم هم نام میخوانند و میخوانند جان ما هر فدای الی
 محمد باشد از ایشان که عزیزی تر بنسیم اما باین حرفها هم در حق خلت نمیشود حدیثی که در نزد واکه بود
 داد مشایخ ما را که در شیه باطل شکار و قیوت دلیل و در همان از همان برانداختند و بر عالمی و
 عارف بطلان شکار آگاه گردیدند و با ذمه ظاهر خواهند فرمود باری حال منتهای تحقیق و در
 این مقام این شد که میگوید در منطق شریف ملک و حقیقتی که در قیوت سر و در نظری را از
 تصور و ضد حق میکنند از باب تمثیل میگویند مثل تصور حقیقه ملک و حقیقتی که در نظری است
 بعد شریف اند و میگویند ببعثی از این کلان که ذکر کرده و در همان حکایت هم باز بیخف
 نموده است و باینکه از آنجا در شریف ملک لفظ علوی هم علاوه دادند و در شریف حق لفظ سفلی
 علاوه میگویند و در همان صواب اقل است تا اینکه او بیخف کرده اما ما چون در حدیث بیان
 حقیقت ان نیستیم متعرض ان نیستیم و الا میباید که خداوند بیک مشتایخ ما را که در
 از علم ظاهر فرموده که محتاج بکمال از کتب منطق نیستیم که باین اب و ناب بگویند در منطق
 چنین فرموده و حال آنکه احکام ان از چنان نیستی است که خلفاء بنی عباس از جهل عناد
 با آل محمد سعی در انشاد ان نمودند و خود را بنسب آنهم از خود علم منطق بنیست بلکه از علم
 الهی یعنی انعام است که معرفه حقایق اشیا باشد و در کتب منطق از جهل تمثیل ذکر میشود و
 این بیچاره ها با آنکه مدعیند که ما مشایخ ظاهر کرده و علوم ظاهر کرده است هنوز
 محتاجند که بگویند در منطق چنین فرموده و والله که کتب از سخنان ائمه اجماعی خندد و ما
 هم امثالاً لا امر الله که فرموده در هر فی خوضهم با بیرون بیان حقیقه مساله را نمیکیم باری بعد

مجلس خفیه در حدیث
 است
 مجلس انبیا الشیطان علیه السلام
 ایدیه و یا مکرک بالفتنه و انفسهم
 منصرف من فضیله و الله و اسع علیهم

مقام هستند سایر مردم هم که بوجود مقدس او و خوار و تربیت او برودی صاحب مقام
 میشوند و اینست که فرمودند امام م دست بر سر بیدگان میگذارد و عقاب ایشان جمع و کامل
 میشود و همین که ایشان با تقیام و سبده بدن ملکه و جن برای او سهل میشود اینست که
 در حدیث شریف آمده که بپایان فرمودند که رسول ملک نمیشود حضرت پیغمبر فرمود که ملک را
 مشاهده نمیکند خواست شما بجهنم اینکه ان از جنس هوا است که عیان از برای او نیست و اگر
 مشاهده کرد بدو و با اینکه ز یاد بشود و قوه های چشمها را اینست که بگوید که این ملک
 بلکه این بشر است بجهنم اینکه ظاهر میشود از برای شما بصورت بشری که بافته بدو و نا بینید
 از او مضال او را و اینست که خطاب با او و مراد او را تا آخر حدیث شریف و غرض اینست که
 امکان دارد که قوای چشمهای خلق ز یاد بشود تا آنکه ملائکه و جن و اینست که مطالب دیگر
 از برای ما است که اگر ما اینها را با ما می آید از برای خود مثل شما ستمان جعل کنیم و محبت
 بسپارد و او را که می بیند ملک برای نصرت او باید کرد که کاهی فکر کنیم نمود کاهی اموات گذشتند و
 بر هم نشایبان او و نا و ضاع امانت جمع بشود و همه اینها تکلیفات است نه تکلیفات تکلیف
 ما و تو همین است که امر و سعی کنیم از روی اغیار و ال محمد بدو تا بولون جاهلان امام خود
 و ایشان هم و بعد از آنکه تشریف آورد و بفضل و کرم خداوند معرفت او حاصل کنیم و همین که تشریف
 آورد خود شهادت کند که ملک چه طور باید بپایند و جن چگونه حاضر شود و اموات چه قسم سر از خاک
 بر دارند و در حقیقت امام است که محتاج بکلی از ما و تو نیست و اگر امام نیست که هزاران این و جنها
 بکس و ندیدها برای تهیه اسباب بکس هم میشود و کشیم نذرده الی تاج و آخر هم در این میان آنکه
 بار و کنترل جبر ساند و فعل اغیار که باید نگویند با تعبیر الا بشق الا نفس که فرمود اقل نظر و ان
 الالب کیف خلقت او و پیمان نیست هر چند تو اسباب فراهم بیاوری بپایان است باری و
 اناندا می جبر پیل در شمر و مضان و اجباری که در این باب وارد شده است بدین که جبر پیل
 و اهرامی بنشیند همین هست که ندای او را هر کس بزبان خود می شنود و مضطرب میشوند و هم
 چنین ندای بلس را که در غریب از و می کنند می شنوند و شنیدن صدای ملک با حق
 لازم است و بدن آنها نیست چنانچه الان سکا و عدد می شنویم و اصوات ملک است که از
 در باب بر دگر و از زبور کوپت قرآن چنانکه در حدیث شریف میفرماید و ملک را هم نمی شنویم و
 مانع از شنیدن صوت خدا نیست پس این روز هم ممکن هست که صوت جبر پیل را بشنویم
 و او را نه بشویم و چون هنوز در انوار امام ظهور و ظهور داده و لایحه هم بر روی ملک ندارد خلاصه
 که با ما است و باقی است و او را در دست کرد و از خداوند مستجاب شود و همین که امام تشریف آورد و مراد

مانند افتاب از سایه تیره زاده میشود و حاجت بر حمت ما و تو نیست و اما آنچه در باب و جلال
 و سفیانی تحقیق کرده است و آنکه سفیانی را سفیان خوانده است در رد و عمل و ظاهر است
 که سهوشناخ نیست و این خطا است زیرا که اسم ان ملعون موافق حدیث عثمان پس عین شد
 از اولاد ابو سفیان و از اینجهت او را سفیانی فرموده اند و در حدیثی عرض کردند اسم سفیانی چیست
 فرمود چکار با اسمش داری همینکه شبهر شام را گرفت انتظار فرج را بکشد خلاصه که اسمش سفیان
 نیست و اما اخبار دیگر در باب و جلال روایت کرده مکرر است حدیث که از جمع نقل کرده در باب
 خروج سید الشهداء با هفتاد نفر از اصحاب که در عوالم از کافیه قتل کرده باقی دیگر را از
 کتب معتبره که موجود داریم ندیده ایم و انکار آنها را هم نمیکشیم زیرا که همان وضعی که در اخبار نقل
 شده است ظاهر در این هست که در جلال شخصی نباشد که از بعضی علوم مثل معجزات و
 امثال آنها باریط باشد و از همین راهها امور عجیب را اظهار میکند و ادعای ربوبیت مینماید
 ولی اگر مقصود او این است که از نوع همین علماء سوء که هستند که منتهی این است که طالب دنیا باشند
 و بعضی عقاید ناسده و دارند و احکام بغیر ما انزل الله میکنند که فرمود فطیاء و ذلک انما ان شر
 فطیاء تحت ظل السماء و هر يك از ایشان معدود از خلق هم تابع ایشان هستند و مال یکی از ایشان
 مثلا و جلال است و اینهمه اخبار را با این الفاظ عجیبه غریبه که روایت شده است بجهنم میکند و در نهفته
 که شکاست زیرا که بتنا باشد صد هزار از قبیل ان در دنیا از صدر سلف تا اخر ائمه ان
 آمده باشد و وفقه باشد و بکرا بنقد و برین دل شمر و خلق را از ان ترسانند چنانچه
 است هنوز در عهد این علماء سوء که در این زمانه هستند بکثرت مثل چهار نفر علماء و سنی که
 هزار سال است ستمیان بر قتل پادشاه باقی مانده اند از جهل و با است پیدا شده است که مسلم
 کل زمین و زمان باشند چه شده است که از ابو حنیفه و احمد بن حنبل و امثال آنها این قدر
 خلق را ترسانند که باید از یک نفر علماء سوء این عصر که هیچ هم چنانند با سنی و جمعی از
 برای آنها نیست بترسانند ایشان باید فکر کنند مائمه خواسته اند که خلق را حبش از چیزی
 بترسانند یا آنکه مثلا در جایی که اطراف محل خوف فی الجمله هستند از یک طرف خاصه بدو یک
 بترسانند و جایی را که خود و وایت میکنند که حضرت پیغمبر فرموده است که هه انبیا قوم خود
 را از او ترسانند و اندوختن بیکدیگر و از ستم ایشان علماء سوء و سلاطین جور از قبیل فرعون
 و هارمان که هم اهل علم بودند و هم سلطنت داشتند و ادعای ربوبیت هم می نمودند و از
 قبیل بولس ماحون که بدعت ثلاثه را گذاشته و هنوز باقی است و از قبیل عمر و ابو بکر و عثمان
 و سایرین که بودند و مقابل با ائمه اطهار می نمودند و انقدر را نذر و تحریف که از جلال که با عقدا

تو مثل انکه از همین علماء سوء معروفست فرموده اند از آنها نفرمودند و الله که امر را محکم
 را خجسته است گرفته اند و اینطور نیست البته یک حکایتی است که کمال احتیاط را داشته که
 باینوضع ها خاق را ترسانیده اند و باین اسانها نیست که شما هوس کرده اید بکتاب جاهل
 عاجز را امام قرار بدید از اینطرف هم باصطلاح یک ملا پیناس که هیچ کار از او بر نیاید
 این را دجال بخوانید و ابد از هیچ جهته نه از جهه وضع و نه از جهه زمان و نه از سایر جهتها
 شباهت با آنچه فرموده اند نداشته باشد تو بگویم بنیم که این برزکواران قصدشان از اینقرآن
 ایشان که فرموده اند هدایت بوده است یا اضلال اگر هدایت بوده است آیا این رسم هدایت
 است که بفرمانند هم چنین شخص شقی خواهد آمد باین شکل و باین وصف و اینداجه
 از او بر هیچرید و عاتر و سستان ضعیف نادان ایشان همان اوصاف و اخطافشان خود
 کرده که بعضی اینک دیدند از او بهتر نمایند بعد که کاشف بعل پیدا بد مقصود ایشان بکنش او
 این مردمان و همه یکجهت نازکی در وجود او نبوده و مثل سایر خلق بوده است این باشد
 چون شباهتی باین وضعها که از پیش شنیده بودند نداشته بسیاری از دوستان شایسته
 با او گردیدند و از آنکه مطهر بودند که تمام ایشان راست گویان هستند و بقول ایشان گرفتند
 بعد که معلوم شد دجالی بوده اما این اوصاف را هم نداشته است و مردم بیچاره را با احتیاط
 باغبان و قیدند و بکسر همه را بر داشتند و داخل حتم نمودند که باقی این اضلال است بافتد
 و رسم خاد و رسول همین بوده یا طور دیگر بوده است حال بعضی اینک این سخن را که بیهوده و بیست
 که نقل نیست محض اتهام اوصاف برخلاف موصوف باشد مثل اینکه اوصاف که در توحید و
 انجیل از خاتم بود برخلاف بود و هر چه بگویند که ملاحظه کن کتاب خدا و اخبار اهل بیت را
 خداوند فرموده و بل الذین یکتبون الکتاب باید هم تم قبول کنند خدا من عند الله و ائمه نقیب
 فرموده اند که علماء محمود اوصاف عسول برای خاتم در توحید زیاد کرده اند و نگارند برای عوام
 خود خواندن و آنها را از خاتم معض کردن خود را با بملاحظه عدم صرف و صلاح خود را بجهت
 بهود رضای و تکذیب ائمه است هر چه هست در کتاب خدا و فرمایش اهل بیت را میگوید
 و هنوز مدعی علمایم هست و مدعیان اسلام که از پی او میروند هیچ نمیگویند
 که اگر علمایم جو انکذب خدا و پیغمبر را میگویند و اگر نیستی که چه از جان ما بخواهی باری حکم
 بالله فی انشی التذکر و عجب این است که از محضت و رجعت فقره از روایت احوال الدین را
 که از بعضی غایب نموده است بر سبیل اعتماد و اینگونه و خود عاتر و دان باب اختلاف دارند
 حتی باینجه که میگویند انشخص که در زمان نبی مشول شد بان نقیب و حضرت فرمود که

پیغمبران همه قوم خود را از دجال ترسانیدند و خدا و انا خبر انداخت تا امر و زانشخص اخرا سلام
 آورد و مورد اصحاب شاهم این روایت را بر سبیل اعتماد نقل میکنند و این شخص از روایت
 میکند که از روز مشول شده و معدنک مقصودش اینست که یکی از همین علماء دجالند پس
 این نشانهاست باین مکرانکه مقصودش این باشد که او هم دو یکی از علماء سوء و جنت گزیده
 خلاصه که بر ایشان کوف بسیار میکند و شاهد بالله که نه خودش میفهمد که چه میگوید و نه دیگران
 باری حدیثی هم که از روح نقل میکند و جوهر و جوهر الا در مسیبت تا آخر جمیع است و ضعیف
 جزیف دارد و در کتاب البین از عوالم انجا برین حدیث که از پیغمبر نقل شده است و دلالت
 دارد که شباهت این اش هستند بلکه جوانانند که باینسان نشان در آمده اند و به موضوع همه
 اینها بعد از ظهور امام م معلوم میشود و کل مدعی و صلا باین دلیل لا تقر لهم بذا که از
 اینجست و نوع من خلد و شقی من یکی من بنی ناکا و اتاد و ابی که از نقیب عتاشی نموده الحسم
 جمیع است اما در مکر و مکرمل اکرون معص است و صحیح آن که مکرمل کرون است و نمیدانم در این
 موقع انچه بدست شریف را میچو مناسب نقل کرده است چه بسیار شبیه است کتاب پیغمبر و بجهت که او
 کشو که از نوشته میشود و ترابی در مطالبان منظور نیست هر چه بنظر نویسنده خودش میباشد
 ان را ضبط میکند مطلب در بیان نزول ملئکه و جن و سفیانی و دجال است و در صدر
 ایشان است که از همین مردم جماعتی ملئکه و جن و سفیانی هستند و از همین علماء شود دجال
 و سفیانی و انچه بدست شریف در بیان رجعت است چه متناهیست با این مقام دارد مکرانکه کما
 طور که ضعیف کرده و بیکر معلوم اکرون نقل کرده منظورش اینست که علماء با او مکر میکنند و بجهت
 سبب دجال و سفیانی میشوند چون از جهالت این جماعت بعد نیست اصل حدیث را نقل
 میکنم تا بدانی که انچه نقل کرده غلط است در عوالم و بخار نقل کرده اند از عتاشی از پیغمبر قال
 كنت عند ابی عبد الله ثم اذ قال ما يقول الناس في هذه الامة واقسموا بالله جبهه انما هم لا يبعث
 الله من يموت قال يقولون لا قيامه ولا بعث ولا نشور فقال كذبوا والله انما ذلك اذا قام القمام
 وركعت المكون فقال اهل خلافكم قد ظهروا دولكم يا معشر الشبهه وهذا من كذبكم يقولون رجع
 فلان وفلان لا والله لا يبعث الله من يموت لا قري انهم قالوا واقسموا بالله جبهه انما هم لا يبعث
 المشركون انما قد قطعتم اللان والقرى من ان تقسموا انهم ما قطعتم الله به وعلما عليه حق ال
 كن فكون چون در بخار و عوالم هر يك بعضی حروف نقص و زیاد داشت جمیع انرا از هر حد و روایت
 که هم حال ملاحظه کن که بیکر معلوم اکرون در این موقع چه مناسبست و در ترجمه حدیث شریف
 اینست که امام فرمود که چه میگویند مردم در این بیه واقعه و با الله جبهه را بچنانهم تا آخر عرض

کرد میگویند که قیامت نیست و بیعت و شوری نیست و حاصل مطلب نیست که این را در باره
 مشرکین معنی میکنند که منکر اینهاست اما نام فرموده و میگویند بحق خدا نیست و حق
 این نیست که این وقت است که قائم بر خیزد و کسانیکه رجعت میکنند یا در رجعت کنند
 ستیان در این وقت بگویند که دولت شما ظاهر شد و بگوید و شایسته است که میگویند
 فلان و فلان برگشتند و قسم بخورند که خدا بیعت نمیکند هر کس که مرده یعنی در رجعت بعد
 شاهد آورد اما نام باینکه می بیند که قسم بخورده اند و مشرکین قسم بیرون و غرق میشوند
 خلاصه حال ملا حظ کن که سخن در رجعت است و بگویند که حق صیحت است نه بگویند که حق
 اگر اینکار از صورت خارج است و مقصود از اینها شاره بر جنت بوده است و منظور از اینها شاره که
 همینها رجعت پیش پادشاه هستند میگویند و این که جماعتی رجعت میکنند حرف نیست ولی
 سخن که هست در این است که بچه دلیل واجب از اطام سر بیرون میاورند و بر سر فرس که سر بیرون
 او ندانند باینکه رجعت میکنند باید همه آنچه در زمان سابق دارا بوده است حاضر در آن باشد یا
 حاجت نیست اگر حاجت نیست که بسیار حاصل است و اسم هر کس را بر سر هر کس بخواهیم میگذاریم
 و اگر باید و ادای همه کالای و ضلایات گذشته خود باشند مثل اینکه قوم صالح کالای گذشته و را
 از او خواستند و ظاهر کرد و سر از بی هم بیرون نیاورد و بلکه پیری رفت و جوانی برگشت و کالای
 صالح را آشکار نمود که بیم الله ما هم منتظر همین هستیم و شاهد باقیه کمال از دوز داریم که بعد از
 رجوع حضرت سلمان مثلا یار دیگر احباب نا محسن یا ائمه و پیغمبر خدا پیشان بر سر و بجهان
 زبان که مؤمنین قوم صالح گفتند عرض میکنیم که ما اوصاف شما را در سر خواند ایم و بقدر
 معرفت خود می دانیم ظاهر میکنید تا بعد از این و معرفت شما حاصل کنیم فضائل و علوم و کالای
 و کراماتی که از حضرت سلمان مثلا در کتب مغیره مثل قصه عسکری و فضل شده دست
 میکنیم و سلا ترا بفضل خداوند و هدایت او می شناسیم باینکه نظر بر حق میفرمودند
 و رجعت میکنند و ما را از این غم میرسانید و ما را خلاصه اگر شما را خداوند و یکتا الله بنامه شما
 بدوید مشروط باینکه هر گاه شما شکست نباشد بلکه عیاناً و شهوداً اگر ما را شکست
 خود را اظهار کند و عمل خود را نشان دهد و ناز و لذت را مانده و بدشمن خود بنویسد
 که باارض الیچیه و زمین ایشان کند ما مثل جلد ذلیل نمیکشیم و حال قد مش را جواهر
 سر نه چشم سدیده خود بنماییم خلاصه که اگر مردین بفرضای معنی بر ایشان نمیکشند و ان
 علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نواز من لیسئل الله نورا فانه من نور باری و چون از
 بنیان این اخبار فارغ شدیم حال برویم بر سران عدو آنها که با مولای برادر و از من علی الله مقار

بکار برده و گویایان که ذکر کرده اول نمک است و مبارکه و ما جملنا الوه بالیه اربنا ان لا فتنه للمین
 را ذکر کرده و استاده مجددی و دینا نموده است و شجره ملعونه را ذکر کرده که در اخبار فرموده اند
 که مراد از این معنی هستند انوقت دو ایه از قرآن که لفظ ایتیم داشته است ذکر کرده و منظور از اینها
 بمولای بنی کوا و من است که از باب خفض جناح و عزراف بنقصان شجره همه اینها و اولیاء و سلما
 بوده است لفظ ایتیم را که قافیه کنیم بوده اخبار فرموده است و در اوایل کتب خود ذکر فرموده و در آخر
 گفته است که این از همان شجره است یعنی از بنی ایتیم و در این مقام در مطلب باید نوشت اول
 شرحی از نسب این سلسله بعد در لفظ ایتیم کلماتی عرض کنیم اما نسب این سلسله موافق آنچه
 در ناسخ التواریخ جلد قاجار نوشته است که در دهه ثانی هجری است خلاصه اش اینست که سرتیاق نوی
 بن سانیانویان بن حلا بن بنیون که از سلسله مغولست بکن از نویشان درگاه و سرهنگان
 سپاه هلاکو خان بود و بعد از هلاکو خان فرزندان او که سلطنت داشتند سرتیاق نویان
 بمصب تا بکی سرافراز داشتند تا زمان سلطنت غازان خان بن ارغون خان سرتیاق نویان
 از دنیا رفت و پسرش قاجار نویان که نسب سلسله قاجار بدو پیوسته میشود نیز مورد الطاف
 پادشاهی شد و بجای پدر نشست و اولاد و عشیره قاجار نویان بسیار شد و بعد از آنکه از
 اولاد چنگیز خان بفرقت قاجار بنویقیان از مغول که در حدود ستام سکنی داشتند پیوستند و
 در آنجا بودند تا امیر تیمور که در دکان سلطنت یافت جماعت مغول را از حدود ستام که زمین بیکانه
 بود حرکت داد و با بنیان و ترکستان فرستاد و کوهی خاصه مردم قاجار در آنجا بود و حدود کجور
 ابرودان سکنی بودند و بودند تا شاه عباس ماضی سلطنت رسید و ایشان را از آنجا
 حرکت داده بنی از ایشان را در استرا باده بنی زاد و مر و شاهجهان سکنی داد و در استرا باده
 قلعه مبارک آباد که در کنار دکان بود سکنی کردند و اینجا است که بر فراز قلعه بودند بخاری باش
 و آنجا است که بر فراز قلعه بودند مشاق نامش موسوم شدند و پسران فخری خان قوا نلو عیاره
 قائد سلسله بودند و فخری خان پسر شاه فخری خان بن مهدی خان بن ولجان بن محمد فخری خان
 و فخری خان بن بزرگ ایشان بود و در جنگ افغان خدمت کرد و در حضرت شاه سلطان
 حسین فقرت یافت تا آنکه امشای دولت شاه از او در پیچده خاطر گردید و در نمازندان
 بر کشت و شاه سلطان حسین در فتح افغان مقتول گشت و شاه طهماسب پسر و ازاد
 با بچیان نمازندان آمد و فخری خان بنی خود را با و رسانید در خدمت او و کوشید و بود تا
 زمانیکه در خاصه مشهد مقدس بواسطه نادر شاه او را کشتند و محمد حسن خان پسر او
 چون در شب بتمام داشت نادر شاه در صدد قتل او برآمد و او پنهان شد تا از آنجا

مرحوم میرزا قاضی حاج محمد جعفری علی الله مقامه در کشتن خود مرقوم فرموده ان الله اعلم
 جناب سبطان مابا فاسد عبد الوهاب شیخ الاسلام استر اباد خاقله صدق مرحوم فاسد علی
 نقی استر ابادی زاد و لا مدینه در دار الخلافه طهران در سنه ۱۲۸۳ مذكور فرمودند که فخر علیخان قاجار
 توانلو که در استر اباد مشهور بنفق قجراست و در خواجه زیج در ارض فارس مد فوشت بعد از
 سفر کرکوت و موصل در عهد خاقان مغفور سلطان میرور شاه سلطان حسین صفوی موسی
 بجهت فتوحات نمایان که در آن سفر بیرواری او ظاهر شد هنگام مراجعت از سفر چون در دربار هب
 شهر با وی حضور یافت محض اظهار عنایت ملوکانه مرحوم خاقان میرور ذی از خاصا حرم مشایخ
 النساء خانم که کرمه بود با و مرحمت فرمود با استیاق طلاق که سواری خود سلطان بود به فخر علیخان
 با اتزان از دربار شهنشاهی استر اباد مد بعد از آنکه از آن زمان با استر اباد آورد و غیر
 زفات کرد از آن اظهار نمود که من از شاه سلطان حسین بخواه حکم دارم فخر علیخان چون محقق کرد او
 را معاف داشت و خدمت مرحوم میرابو جعفر پادشاه فاسد مدینه رسید و خلوت نمود و کفایت را
 اظهار کرد و ایشان فرمودند بر همین احوال باقی باش و زن را معاف دار تا من صور حال را بر خبر علی
 حضرت سلطان برسانم پس در این باب عریضه نگارش نوشتند ایشان چون بشاه سلطان حسین
 در جواب نوشت که اگر زن حمل دارد این حمل از منست شما مواظب باشید تا این بین فارغ گردد و در محمل رسید
 ان مولود داشت یا زکوره بعد از وضع حمل مولود پسر شد مرحوم میرابو جعفر اطلاع دادند ایشان که پسر
 و در کوش طفل از ان و نام فرمودند از احمد حسن میرزا نامیدند و تولد محمد حسن میرزا از وقت آمد خبر النساء
 خانم با استر اباد پس از چهار ماه بعد بیک اعتناش بران از جهه آمدن فاعنه و دل صبیق منقرض گردید
 و میرابو جعفر بنفق شد و محمد حسن میرزا در طایفه قاجار مشهور بنفق علیخان شد و بیک ترس از ان غمزد
 امر پنهان بود فرمودند که سادات مدینه بر این امر اطلاع کامل دارند و لیکن از اهل استر اباد که از خانواد
 قدیمند و ان نوشته شاه سلطان حسین که ذکر شد در خانه حاج سید مدینه بود و خود من ان نوشته را دید
 که پشت کاغذ را شاه سلطان حسین مهر کرده بود و جواب عریضه فاسد میرابو جعفر بنفق خود شاه سلطان
 حسین بود و سادات میرابو جعفر که در استر اباد ندین اطلاع دارند و سادات میرکمال الدین که در حرم
 استر اباد ساکنند اطلاع دارند و سادات میرکرمی ایضا مستخضرند و تفصیل حمله از ان شاه سلطان
 است و فخر علیخان او را معاف داشته با وضع حمل خبر محمد جعفر در کرمان هم از جناب جلالتابین
 و کمال الملک خاکن کرمان در خود کرمان شنیدم و از پدر مرحوم خود فخر علیخان خودی روایت میکنند
 مندرجی فدا

که نادر شاه مقتول گشت و بعد حرکت نموده دست بیرون آورد و مولای بزرگوار من
 مرحوم ابنهیم خاندان این مهد بقلیخان ابن محمد حسن خان که فیله معلوم شد پس پسین
 که طایفه قاجار اصل آنها از مغول بوده است و جماعتی را که شاه کورده عین بد و هیچ نیست
 در میان نیست و این فیلی است که از این سلسله جلیله معروفست و له نسب اصل ایشان هم
 معروف نیست و حقیقه ایشان از سادات صفویه هستند و تفصیل ان نیست که زمانیکه فتح
 علیخان در جنگ افغان نسبت بشاه سلطان حسین خدایات کرد و جان فشانی نمود شاه از فرط
 مرحمت یکی از خدایات حرم را حلاق کشته فخر علیخان اجازه داد که او را توبیخ نماید تا من به افغان را و
 باشد هیچیک فخر علیخان اراده توبیخ او را نمود و خدایه مذکوره با و احلا عداد که من از شاه خاسلام
 و فخر علیخان در دست نگاه داشته و با او داد و ستد می داشت تا آنکه وضع حمل او شد و خدایه
 پیری مرحمت فرمود و او را محمد حسن خان اسم گذاشتند و در انوقت شاه سلطان حسین از دنیا رفته
 بود و دل صفویه اختلال بمرسانید و عادی ایشان از هر طرف قصد هلاکت در پی آنها
 را داشتند و فخر علیخان صلاح در آنها و نسب محمد حسن خان نمیدید و او را پسر خود میخواند و در
 واقع پسر شاه سلطان حسین صفوی بود تا آنکه محمد حسن خان مجذوم شد و کمال رسید و این
 در تبه که هستند از او جعل آمد و اینکایت و در زمانند و ان و شیراز اشتهار تمامی دارد و مرحوم محمد
 استر ابادی و کل الملک و مرحوم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان از این مطلب تفصیل
 میفرمودند و شهادت میدادند حتی آنکه در زمان خاقان مغفور و ققی مرحوم خاقان از فرط اخلاص
 که نسبت با فخر علیخان داشت خواست که این مطلب را اظهار دارد و قدغن فرمود که نقاره بگویند
 و سبطان این سلسله جلیله را اظهار داد و اند و طهران را بهیمن ملاحظه و اختلاف خواندند که در
 این اثنا قاجار به که بودند بکربت فخر علیخان را آوردند که بشهر سلطان از سادات خانواد هابرون
 رفته و در خانه واده ماقار گرفته و شاه میخواستند خود را از عداد و رکت و باز بصفتیه بپیوند
 همانا ما سر از خاغت اوجی مییم خاقان مغفور ملاحظه فرمود که او من سادات و اشتها را با اختلاف
 عظیم در سلطنت او بدیدند باز حکم بیکشان اینست که صادر شد بطوریکه از نظرها محو و منقی گردید
 است تاریخ هم البتة بحسب مصلحت دولت با قسم که شنیدند نقل کرده است و الا بیچاره بعد است که
 از این واقعه مستخضر باشد و یکی از معتمدین فعل میکرد که در شیراز بین اهل اطلاع معروفست
 که خاقان مغفور فرزند خود را میرزا میخواستند ملاحظه بود که مثلاً علی میرزا و محمد و امیرزا
 میفرمود از جهه سبب ان بود خلاصه حال میخواستند این مطلب اقبول کن میخواستند این نگارند و بعضی از معتمدین
 فعل میکردند که در اصفهان کلابی بنظر رسیده از یکی از سادات صفویه که نسب جاجانی از سادات

اصفهان و غیر هم را ذکر میکنم از جمله ذکر شجره مرحوم اما محمد بن و سایر احوال او است که بجهنم نرسید
 که با آنکه ذکر شد نوشتند است و ایشان را از صفوی طلب تراهم شمرده باری و جواب دیگر نویسنده
 که خود شهادت می دهد که این مطلب را می گویند که شاخ کل هر یک که می رسد بدکل است خم مل هر یک که می
 جوشد مل است و دستال حمله آنکی است که تمام عمر سوازی کمال محله و شرفضا بل ایشان
 غرض از ترغیب در محبت ایشان شعله نداشتند باشد تا جانی که مغضوبین او را در باب محبت غایب
 بخوانند و بگویند که نغز با الله محبت اهل بیت سلام الله علیهم و علی آله و سلم باشد پس آنکه ذکر می شود
 ذکر آل محمد و شجره ایشان را در این دوستان ایشان است هر که میخواهد باشد و آنکه غصب حق
 آل محمد را می کند و اسم امام را بنام حق بر سر خود می گذارد و آنکه فضل امام و علم او و قدرت او
 را بنمایند و مردم را از امام روگردان میکنند و در بخود میکنند و بعد از آنکه میگویند پس ساق
 قبل از آنکه بگویند یا اینکه مخصوص فرمودند که این را دیگر کسی نمیگوید مگر کافر و بعد از
 پیغمبر خاتم آید غایب نبوت میکنند و بر نعم خود کتاب بجز از قرآن میاورند و با اینکه فرمودند که هر که
 چنین ادعائی بکند قتل او واجب است چنین کسی تابع عمر است و ابوبکر و از بنی امیه است و غیر
 عباس چنین کسی شيطان مجسم است و کلام را ختم میکنم بیک حدیث شریف که در بخوار و ثابت
 کرده است عن ابي حمزة قال دخل سعد بن عبد الملك وكان ابو جعفر في مدينة سعد النخري وهو
 من ولد عبد العزیز بن مرزبان علی ابی جعفر فبينما ينشج كان شيخا للثاق قال فقال له ابو جعفر يا سيدي
 يا سعد قال وكيف لا ايك وانا من الشجرة الملعونة في القرآن فقال له لست منهم انت موتی مثا اهل
 البيت اما سمعت قول الله عز وجل يحكي عن ابراهيم من تبعني فانه مني قال دد این حدیث تدبر کن
 و اگر کسی بالفرض شجره ملعونه به پیوندد تکلیف خود را در باره او بدان و از مقابل الطالبین
 که ضعیف ابی الفیج اصحابی است منقول است فی ذکر اولاد ابی عبد الله الحسین و علی بن الحسین
 و هو الاکبر ولا عقب له و یکتی ابی الحسن و انه لیس بنی ابی مرثد بن عروة بن مسعود الثقفی و امته
 مهوونه بنی ابی سفیان بن حرب بن امیه و تکتی ام شهبه و امته بنی ابی العاص بن امیه و هو اول
 من قتل فی الواقعة و ایا معنی معویه فی الخبر الذی حدیثی به محمد بن محمد بن سلمان قال حدیثا یوسف
 بن یحیی الخفطان قال حدیثا جریر بن عفره قال قال معویه من احق الناس بهذا الامر قالوا انت قال
 لا ولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی بن عبد الله و قد شجاعة بنی هاشم و سبطا بن
 امیه و زهوی و عقیف بادی و شان حضرت علی اکبر معلوم است و در باره او فرمودند شجره الناس
 خلقا و خافا و منطلقا بن سولك و اذا شجاعتی که حضرت پیغمبر در همان روز با ملا حظه فرمود که بر
 منبر و بالا می رفتند یکی ابوبکر است که شجره ای از این و آخرین است و محمد ابوبکر با الهی شان و جلا

فرزند او است و دیگر زیاده نمیگویم که ندیده او بکار سپید مد عرض اینست که آنکه تابع آل محمد
 از ایشان است هر که میخواهد باشد و آنکه غاصب حق ایشان است انهم شافش معلوم است
 هر که میخواهد باشد و حال اینکه الحمد لله رب العالمین سلسله جلیله ما دبطی بشجره مامو
 ندارد و در این جزء زمان با اینها احداثا الشکر لله که تمام وقت و همت او مصروف حدیث
 و نوکری آل محمد است مشایخ ما بوده اند و هستند و امروز زبان مردم چاک و بند ندارد
 هر که هر چه میخواهد بگوید باید و باید که فرمای قیام حرای علی و قول هر کسی با و برسد و اما آنچه
 ذکر از آیاتی که لفظا شمرده اند و اشاره بمولای من علی الله مقامه نموده است چون انبساط
 در نظر ایشان جلوه کرده و مکرر این آیات را در تفسیر مولای من میخوانند و مختصر یا شانه
 دیگر کنند و جواب خود را مکرر شنیدند در این مقام هم مختصری جواب میگویند پس از مرحوم
 صاحب فهم و فراست سؤال میکنم که آیا این آیات در باره کسی است که خود را بابا عرفان بقصیر
 نسبت اتم بخود دهد یا آنکه در باره کسی است که خود را بری از گناه بشمرد و علاوه خود را
 عزیز کریم بشمرد در اخبار ملاحظه کنید که آیه شریفه ان شجرة الزقوم طعام الاثیم در باره
 که نازل شده است آیه در باره ابوجهل بن هشام است که نسبت به پیغمبر انچه عداوت
 نمود و ایمان با حضرت نیاورد و خود را با وجود کفر مصاب میدانست و مدعی بود که گاه
 انا العزیز الکرم و خداوند زیاده او میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم تا آنکه بر سبیل
 طعن با و میفرماید ذق انك انت العزیز الکرم و همین مضمون بعینه در تفسیر بنی هاشم روایت
 شده است و مولای من نیز گواهی می دهد که این منافست با مستحق و اقصیه بود و
 خداوند با و گواهی می دهد که خود را با و میفرماید ذق انك انت العزیز الکرم و همین مضمون بعینه در تفسیر بنی هاشم روایت
 بالعکس حفظ جناح نموده خود را اتم میخواند حال ملاحظه کنید که آیا این موضع بیک برعکس
 موضوع آیه هست یا نیست اگر بنا باشد که هر کس خود را اتم خواند موضوع این آیات بشود
 پس اول هابیل بن آدم علیه السلام باید نمود با الله موضوع آیات بشود زیرا که انو قیامه قابل
 خواست او را بقتل رساند هابیل یا فرموداتی از پدران نبویه باقی و اتمک فنکون من
 اصحاب النار و ذلك جزاء الظالمین پس هر چه در باره هابیل میگوئی در این مقام هم بگوید و در
 ادعیه وارده از اهل بیت سلام الله علیهم ملاحظه کن ببین چه قدر اقرار با اتم خاص فرموده اند
 و ما بعضی از آنها را که در بادی نظر دیده شده نقل میکنیم در حقیقه شجره که در جوار آل محمد
 است هم در دعای عزرائیل و طلب توبه میفرماید یا اوب الیک فی مقایم هذا توبه نادم علی
 ما فرط منه مشفق فما اجمع علیه خالص الحیاة و ما وقع فیهِ عالم یا اوب العفو عن الذنب العظیم لا یستغفر

کرده

وان الجواز عن الائم الجليل لا يستصعبك وان احتمال الجنايات الفاحشة لا يتكافؤك ودر دعاء
اعتذار از بیعت عباد میفرماید و من عجب مؤمن طهری فلم اسقوه و من کل اثم عرضی فلم اجره
اعتذر اليك يا ارحم الراحمين و در ختم قرآن طلب میفرماید و اجعل القرآن لقلبي
ظلم اللیل موزنا و من نزغات الشیطان و خطرات الوساوس حارسا و لا فدا مناعن نظمه لاله
العاجیه حادبا و لا استنعا عن الخوض الباطل من غیر ما افترضا و یجوارحنا عن اقتران الاثام
فلجوا و در دعاء و نافع شهر رمضان میفرماید اللهم و ما المنیابی فی شهرنا هذا من لم اثم او اخطا
فیہ من ذنب و اکتسبنا فیہ من خطیئہ علی نعمتنا او علی فیکان ظلمنا انفسنا او اثمنا کما به حرمة
من غیرنا فصل علی محمد و آلہ و استرنا بستره و در دعاء غفره و استکانه میفرماید و اغفر
ما فعلنا من ذنوبنا ان نذهب فانما الظالم المضر بالمضیع الائم المفضل للضعیف المفضل لخطیئته و ان
تغفر غایت ارحم الراحمین و در دعاء غایتی میفرماید و وصل علی النبی محمد و آلہ و لا تحسبن
فیہ و فی غیره من اللبائ و الا یام بارکاب الحارم و اکتساب الما اثم حال ملاحظه کن که ما که آنجا
دوستی ال محمد را دایم یاد ستور العمل نماید و هر امر و سواى اینست که مانعی بخواند و سادات
خود کنیم اگر اعتراض با اثم نمودن بدست و یا بنویسند و ان مورد ایات دم میشود چرا مولای
ما علی بن الحسین اعتراف با اثم فرموده است و در غیر هیچ مبنای که از ادعیه دیگر این لفظ طلب
است فحایت چون بعد از قرآن محقق مطلب ظاهر میشود حاجت با استقصاء نیست علاوه
بر این که اثم را در لغت مذکر است بمعنی ذنب است و ذنب یعنی اثم چنانکه در دعاء مؤمن میفرماید
و عصبک نیز ضد طاعت است و اثم بمعنی اثم است ملاحظه کن در اخبار بی بی چه
قدیر ناکس در باب افراد بد ذنوب و اعتراف با انها نموده اند حتی فرموده اند که بگو و لا تخزجني
من هذا المنصب کبر که خود را بری از منصب بدان و حضرت باقر فرمود که چه چیز است که پشت را
میشکند مرد که عمل خود را بسیار بشمارد و ذنوب خود را فراموش کند و برای عیب نماید و بنی
فرمود عیبا اقم قیام از ذنب نمی یابد مگر هر کس اقرار بان نماید و حضرت صادق فرمود بخدا
قسم بیرون نرفته است بنده از ذنب با صراحت و بیرون نرفته است بنده از ذنب مگر اقرار
ملاحظه کن در اقوالها اینکه ائمه ما میفرمودند بی بی چه حکایت است حضرت امام موسی
کاظم در دعای مجرب میفرماید و عصبک بلسانی و لو شئت و عزتک لاخوسنی و
عصبک بصری و لو شئت و عزتک لا کفنی و عصبک بجمعی و لو شئت و عزتک لا یمنی
و عصبک سیدی و لو شئت و عزتک لا کفنی و عصبک بفرجی و لو شئت و عزتک لا یمنی
عصبک بر جمل و لو شئت و عزتک لا یمنی و عصبک بجمع جوارحی الذی انصبت بها علی و لم

بکن هذا جزاؤک متى ثم کان بقول الف مرة العقو العقو و یلحق هذا الایمن بالارض بقول الصو
حین ثلاثیون الیک بدنی و علی سؤ و علی فنی فاعف عني فانه لا یغفر الذنوب غیره یا موی
ثم باصق خذ الایسر یا لارض و بقول ثلاثا ارحم من اساء و اعترف و استکان و اعترف تو را بحق
خدا انصاف بد یا لا انا زاین می شود اقرار بد ذنوب نمود و حضرت بخدا در دعای توبه میفرماید
هذا مقام من ندوا لیه ابدی الذنوب و قد اذنت الخطایا و استخوذ علیه الشیطان فغفر عیای
تقریظا و صافی ما غیبت عنه ثمری کالجاهل بظلمتک علیه و کالمکر فضل احسانک الیه حق
اذا انقم له بصیر المکر و نقشت عنه خطیئته العی احسنی ما ظلم به نفسه و فکر فیما خالف به ربه فاری
کبر عصبانه کبر و جلیل مخالفه جلیل فاقبل محو موملا لک و در دعای استغفار میفرماید
انا الذی اوقرت الخطایا ظهروه و انا الذی اذنت الذنوب عمره و انا الذی یجعله عصا لک و لم تکن
اهلا منه لذلك خلاصه که اگر چه دلیل بطلان است بخوابیم جمع کنیم کباب دعای مفصل باید
نویشت و یا جایز است که چون خودشان این قسم قرار نموده اند حال یا نانی که در باره مذنبین
و خاطبین و اثمین و غاصبین و ادر شده است انباز با الله و ادر شده است انباز با الله و ادر شده است
باقرار خودشان شامل همه این یا نبی هسبید نه والله که جایز نیست حال هر چه در این مقام میگویند
در باب اقرار مولای من با اثم و اقرار ساین علیا و عباد و زهار بد ذنوب و خطایا و عصیان بگو
اگر این بر مولای من عیب باشد سهل است چنانکه مانع ضایع بنیاد شده باشد و یا شکر و یا شکر
بستد الشا حیدر و ذری العابدین و حجة الله علی العالمین علیه صلوات الله علیه نموده باشند و اگر
توان را عیب بگویند یعنی از ان نیست و عیبا ایشان که همه را بقتل آورده و الله همین است
که در جمیع امور ثابتی شهادت و مولای خود کرده اند و کسانیکه مانع اراء و اهواء خود شدند و
که بنیاد مشایخ ایشان از ائمه و روحی با اقرار ایشان و ایشکند این است که امر با بختار سپید و اگر
میکنیم بر درنده و اگر طرف سلامت دادست مشایخ ما داده است تو بهر راه میخواهی بر و هر چه
میخواهی بگو ما را عی از ان نیست **فصل** گفته است و از سنه ظهور ان مظهر نور حشر
مکمل طود در فرمایند که لا رطب ولا یابس الا فی کباب مبین میفرماید بدینا لا من السماء الا
الارض ثم یخرج الی فی يوم کان مفضله الف سنه فاصدقون مقصود امر الله و نزول وحی
الله و بعد از وحش الله در دین روز که مفسدش هزار سال از شما مهمل است و بدینجا و
بالعذاب و ان یوما عسدتک کالف سنه فاصدقون و حدیث معروف عند انفسنا و انفسنا بالمر
بقوم الله مطابق است با ایه مبارکه و عمر قائم که بجز از مفسد ظاهر میشود مفسر ایه و
حدیث است از ظهور تا غیبت که ابواب الهام مفتوح بود و نبوت و شصت سنه هر که بگوید

در این کتاب و در این کتاب
و در این کتاب و در این کتاب
و در این کتاب و در این کتاب

نیش کتاب و بیانات صاحب کتاب باید و می نازل شود **جواب** والله هو شاز
 سر انسان میبرد که این جماعت چه قدر حری هستند بر خدا و رسول و چگونه در هر مسئله
 مخالف امر او را میکنند کتاب خدا را برای ناویدل میخوانند و هیچ باک ندارند و لا تو ملاحظه
 کن اخبار ال محمد و آیات کتاب را از پی پی در باب توقیت این امر چه فرموده اند در عوالم از فصل
 روایت کرده است قال سالت ابا جعفر هل هذا الامر وقت فقال كذب الوقوتون كذب الوقوتون
 و از منند جواز عن ابي عبد الله قال كذب الوقوتون ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما قبل
 و بجزم است فرمود یا مخرج کذب الوقوتون و هلك السجلون و بجالسئون و البنا صبرون
 و انجلین و را بجهار سند و و اینک کرده و از محمد بن مسلم عن ابي عبد الله قال من وقت لك من انشا
 شیا فلا تهاين ان تكتبه فلنا فوق لا عند وقتنا و بر وایت دیگر و انداختن در لفظ هین
 حدیث را نقل کرده و از ابی بصیر عن ابي عبد الله قال سئلت عن القائم فقال كذب الوقوتون
 انا اهل البيت لا نوقت ثم قال ابي الله لا ان يختلف وقت الوقیت و از انحضرت شنیع شد
 که فرمود انا لا نوقت هذا الامر و نیز از ابی بصیر عن ابي عبد الله قال قلت لعلك قد اذنت
 خروج القائم فقال لا بال محمد انا اهل البيت لا نوقت و قد قال محمد كذب الوقوتون و از خود
 صاحب الامر که محمد بن عثمان العمري توقيع فرمود اما ظهروا لفرج قائم الله و کذب الوقوتون
 و در حدیث است که در بخار و عوالم و جاهای دیگر نقل شده است قال سالت سید
 الصادق هل للمامول المنتظر المهدي من وقت موثق بعلم الناس فقال ما شئت الله ان يوقت
 ظهوره بوقت بعلمه سبحانه قلت يا سید و لم ذاك قال لا نه هو الشاعة الله قال الله تعالى و هو
 عز الشاعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها الا هو هلک فی السموات و الارض الا به و هو الشاعة
 الله قال الله تعالى و هو الشاعة عن ابي الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
 احد و قال هل یظنون الا الشاعة ان ناهیهم فیه فضاء اشراطها الا به و قال اقول ان الشاعة و
 انشق القمر و قال و ما بدرك لعل الشاعة تكون قریبا یسجل بها الذین لا یؤمنون بها و الذین لا یؤمنون
 بها و الذین امنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق الا ان الذین ینادون فی الشاعة لعل یصل الیهم
 قلت فامعنی ینادون قال یقولون مه و لدر من دای و این بگویند و مه و کل ذلك استعجالا لامر
 الله و شكافی قصاته و در خلا فی قدره و انك الذین خسروا الدنيا و ان للكافرين شراب فلك فلا یوقف
 له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت له وقت من وقت لیس هذا وقتا فقد شاك
 الله تعالى فی علمه و ادعی انه ظهیر علی من و ما هه من سر الا و قد وقع هذا الخلق المعكوس الضال عن
 الله الراقب عن اولیاء الله پس در این اخبار عبرت نظری که در بین مبنیان توقیت نمود و مبنیان اعتماد

لوقتها

بجواب

باجبار بکه مشعر بوقیت است که در دو حقیقه انظار توقیت نیست زیرا که شر را بدار شده است
 و بین در پانی که امام است شهادت موده به باطل این علم را خدایند مخصوص من خود شمرده است
 پس چگونه میشود که این بوماعت در یک کاف سنه تمام شود و با این مطلب ناویدل نمود و اگر
 با این صراحت که توقیت کرده اید در بیان این امر بود یکی اخصاص علم ان بخار و نازل از چه راه بود و چرا
 مدعی علم مشرك بخار و نازل میشد و عرفان بهیچ میاف که همه علوم مخصوص خلاست
 و بنده از خود علی ندارد و فرق مبنای نشاء اولی و اخری چیست که میفرماید قد علمتم النشاء
 الاولی فاولوا نذرون هم علوم که مخصوص خلاست چرا علم نشاء اولی و الخلق نیست داده است
 و هم چنین در مواقع بیبا علم بخار نیست داده شده و شرکی لازم بنامه است اما این
 موقع فرموده است که علمها عند ربی و امام فرمود که نفوذ نزد احدی هست و نفوذ
 که هر کس مدعی علم ان شود مشرك بخار شده ایا این سخنان واقعت داشته باشد و یا باجبار
 اید که شاهدانست از امام سر زده یا خبر چگونه فرض میشود که خودشان با اینهمه تفصیل
 توقیت فرموده باشند یا در قران با این صریحی که توقیت کردی موقت شده باشد انکار
 نمیکند که در قران بیان هر چه هست امانت مودی را که خداوند خواسته بندگان بفرماید و
 چندین بار صریح فرموده است که انما یطلب و اظاهر نمیکند در ظاهر قران گذشته باشد که جلال
 ناویدل مثل تو باید که علم علی از این مردم بفهمند هیات هیات چنین چیزی نخواهد شد
 حال که ناویدل است به پیغمبر که اصل ناویدل است و استدل لا اینکه کرده چه گفته است و از خود هیچ
 ما خداست ولی این بر انحضرت بدان که ناویدل که امام با همان اثار و علامات که از سابق در
 ماداده اند ظهور و تفریاید ناویدل و اول کتاب سوای آنچه از اخبار اهل بیت ظاهر میشود یکی
 معتقد به پیغمبر که هزار بار بخوانی و هر یک را تفسیری برای خود بکنی بیال مافرق نمیکند
 و احنا بقول و ابدا ندیم زیرا که از بر نبود و نفس خود را ابد است صدق می دهم و تو بجهنم ادر
 و با همین که بر عم خود میاوی و میخواهی صدق خود را ثابت کنی پس اگر این آیات را برای خود تفسیر کنی
 بی شبهه ایند و بی پیش و ظاهر مصرح و پذیرفته نیست بلی اگر امام تشریف آورد و امامت
 خود را بخاطر حق که اقامه دست داریم ثابت فرمود اوقت اگر بعد از اخبار تفسیر که دست داریم
 از دست ما گرفت و تفسیر جدا بداد و دخت او است و اگر هم احکام شریعت را تغییر داد و سمعنا و طاعتنا
 اما تو میخواهی امامت خود را تحکم و ناویدلانی که تحت امانت این معلوم نیست ثابت بکنی این پیشو
 اشاء بهیچ از امر من انما الا الارض ثم یخرج البر فی يوم کان مقداره الف سنه تمام شود و در
 برهان از علی بن ابراهیم و تفسیران روایت کرده است که معنی اموری که مذکور میکنند اخبار و امر

در بیان

و غنچه که بان امر فرموده و اعمال عباد کل اینها ظاهر میشود و در قیامت پس پناهش مقدار این رؤ
 هزار سالهای بنای پسین که این بومی که که مقدار او هزار سال است و در قیامت است نه در دنیا
 و بر حسب همان مذهب است حضرت که بوم ظهور و باقیه که بر میگیرند این طول از زمان طول
 پیش از آن و از بکوی که ظهور و باقیه است و این طول مدت را میخواهد میگویم پس چرا ظهور و پیچید
 در دین و شصت شد و ظهور عینی تقریباً شصت و ظهور موعود از هزاران سال پیش اینها همه
 مفرقات است و عبارت این مرد را علاوه ملاحظه کن که زالی بر این است که از زمان عیسی تا ما
 هزار را بواجب و الهام بر امام مسمود و بوده بلکه عبارتش مشعر بر این است که انشای در دریا نبوده
 و بسوی خداوند عروج نموده بود پس اگر مقصود اینست که پیشتر از نبی کدام امام بوده و هکت و غمره است
 و اگر با وجود بودن ابواب و حی الهام بر او مسمود و بوده نمیدانم چنانچه چنانکه ظاهر در دنیا
 خلفد خلق یکی از ایشان میکنند و واسطه الهامات میشوند که همین گنجان شده اند پس بار
 برایشان مسمود و میشود یا آنکه خداوند در این هزار سال بکلی انقراض یافته اند و است و دست
 ناپدید و شد بد خود را از سر امام برداشته است و اما اینکه میفرماید تا غیر محلهای بر آغا که ناپدید
 لفظی که تا آخر زمان ایشان بدون ناپدید و الهام برود کار این کار و اما میکند هوش از سرافراست
 که اینچنین گمانند و چه مذهب دارند اما می که بدان روح القدس از او منفک نمیشود و آنچه
 میکند همه با الهام و ناپیدا است چگونه میشود باب الهام بر او مسمود شده باشد و باقیه
 ملاحظه کن که همین روح القدس است که با ایشان حدیث میکند و از وقایع لیل و نهار خبر میدهد
 و از آنچه درون عرش خداست تا ما تحت الثری خبر میدهد و محال از عقل است که بکلی دقیقه از ایشان
 دور شود چگونه است که وحی و الهام موقوف میشود و اگر امام خود شریع و روح میکند از عالم چگونه
 زمین اهلس را فریبند و محال آنکه فرمودند که اگر یک آن زمین خالی از وجود تخته بشود اهلس را
 فرو خواهد برد و الله که مطلقاً در دین نیستند اینچنین است و از اسلام خبر ندارند و این
 قدر هم که اسم امامی بر زبان میزنند محض حرف طمع و پاست است و طام و دنیا اگر ممکن است
 بود که بن و در مال و دولت و جویست سلطنت میکنند از این دعاوی دست بر می دارند و
 چون بدیدند که اسباب و نبوی فراهم نیست این اسم را داعی فرمودند که اول مردم را جمع کنند
 و اسباب حجت شود انوقت بکام دل عیش کنند و الحمد لله که ممکن نشد و اما ایندیگر که جلوت
 بالعداب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنه قیامت و ان و ابراهیم حکایت
 نموده و محض اینست که ذکر کردیم و علی اجمال در یکی دو حدیث بوم را در این مقام هم بر و قیام
 تفسیر نموده اند و از علی بن ابراهیم روایت شده که این بیچاره بود که رسول خدا خبر داد ایشان

اینکه عذاب تحقیق که امدا ایشان و این گفتند که گجاست عذاب استحال کردند از این خداوند
 فرمود و ان یوما عند ربک کالف سنه قیامت و ان یوما عند ربک کالف سنه قیامت و ان یوما عند ربک کالف سنه قیامت
 است از آنچه میثمارید و این حدیث هم ملاحظه میکنی عجلت و معین نیست که عذاب دنیا
 منظور بوده با عذاب آخرت و اینکه رسول خدا فرموده است که عذاب امدد لیل این نیست که عذاب
 دنیا حکما مقصود بوده است زیرا که جهنم آخرت هم محیط بکافین است و ان جهنم محیط بکافین و در
 حدیث شریف و او شده است که جهنم در دنیا در کفار است و در آخرت کفار در جهنم است
 ممکنست که مراد عذاب آخرت باشد و قیامت اینست که در بعض اخبار چنانکه در بعض روایات
 کرده همین بوم و یا بوم قیامت تفسیر نموده اند و عجل هم هست که مراد عذاب دنیا باشد یعنی عذاب
 که در قیامت قائم و پیش از آن مخلوق میرسد اما معلوم نیست که اجل از اهلین بکروز که هزار سال
 باشد قرار داده اند یا بیشتر یا کمتر بر فرض که همین بکروز بکروز و سوره مبارکه اهل که سوره حج
 اسد مدینه منو پسند پس باید که از اجل است عذاب منبسط شده سال تا سبصد
 و بیست سال گذشته باشد و اگر هزار سال علاوه بر این مقدار از جهنم گذشته و موا
 با آنچه شما منظور دارید نخواهد داشت و اگر خواهی تاویل برای یکی و تطبیق برای با آنچه
 منظور است دیگر هم میتوانی طور دیگر تاویل کنی باید مشاهده بر حجت تاویل خود
 بنیادی و اما حدیث ابولید که شاهد داده اول تمام حدیث را از بخاری نقل میکنند
 و بعد ملاحظه میکنیم که لایان چیست ابولید الخ فوجی قال قال ابو جعفر یا ابا عبد الله جلد
 من ولد النبی اس اثنا عشر مئة بعد انما من منهم اربعة ضعیف حدیثهم الذی یفیدهم قیامت تفسیر
 انما هم قلیل من مئة خبیثه سیرهم هم التوفیق للقلب بالهادی والتشایق والنادی بالالبید
 ان فی حروف القرآن القطعة لیسلم ان الله فی انزل امر ذلك الکتاب فقام محمد بن حقه ظهر بونه
 وثبتت کلته و ولد بوم و ولد و مدعی من الالف السابعة مائة سنة و ثلث سنین ثم قال و فیما یانه
 فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعة حرف ینقصی الا
 و قیام قائم من بنی هاشم عندنا فانه ثم قال لالف واحد و اللام ثلثون و الهم اربعون و الصاد فحق
 فله لك مائة واحد و سنون ثم کان بد و خرج الحسن بن علی علیه السلام فاما بلغ مدینه قام قائم
 و ولد النبی اس عندنا و یوم قائمنا عندنا فتنها بالرفاه فم ذلك و صد اکیه در بخاری و عوالی
 چنانکه ملاحظه میکنی اقتضایها بالفضل کرده اند و در حدیث چون عجلی و محله الله و تحت کشته
 است که بکریواند این حدیث و تاویل که گذشته تطبیق نماید و آخر طور بکر علی شیهه بنیاستند شده است
 حلال داد است که این محاسبان بعد قدیم که منسوب بنیاستند باشد و اینو جبر را از هر دو

قریب تر شمرده باینکه در وقت حدیث حضرت سرف المص و ابیحاب معروف حساب فرموده
 است و علی اقبال از حواله احتیالات که داده است یکی اینست که الر که در آخر فرموده است مصحف الر
 باشد ولی در بعضی نسخ مثل در شیخ او حدیث و غیر آن همین طور که مصنف دلائل الر نقل
 کرده و بدل شده است خلاصه که اگر بخوانیم حدیث احتیالاتی که مجلسی مرحوم نوشته ذکر کنیم بطویل بلا طائل
 است ولی باید ملاحظه کرد که منظور این شخص چه بوده و از حدیث شریف چه بر می آید پس بدانکه موقوف
 نظم قرآن الر بقوله است و الر الر عمران و المص اعراف و سة الر یوسف و هو و یوسف و الر رعد و و
 الر الزمزم و حجر و باز حرف مقطعه هست ولی در این مقام حاجت بذکر پیشتر نیست و اقرب و وجهی
 که بگوئیم این شخص خیال کرده اینست که از الر بقوله نال الر عدیله را حساب کنیم میشود هزار و بیست
 و شصت هفت پس اگر این را از انحراف پیوسته گرفتن مقادیر میشود باز مانده که میرزا علی محمد
 بدر لک و اصل شده است پس اول خود این را ملاحظه کن که چه مطابق دارد با مقام میرزا علی محمد
 و بعد از این در مقامی مینویسد آنچه شعر باین است که این حدیث خبر از ظهور میرزا حسین علی
 می دهد که انرا ظهور حسینی می خوانند که بعد از او بر خواسته و میرزا علی محمد در زمان خود
 دعوت بلو می کرده و میگوید بدانها هر دو یکی هستند و تواضع بدو و در اخبار ملاحظه کن که قائم
 که بمصر مانده و اخبار امرار نام ثانی عشر است یا سید الشهداء و اقلاً یا قصد حدیث دلاله
 دارد بر اینکه قائم موعود امرار نام ثانی عشر است حتی در حدیث ملاحظه کردی در چند ورق قبل که
 خود حضرت سید الشهداء ۳ تبعیای خطاب فرمود که صاحب الامر من نیستم و دیگری است و در
 همین حدیث ابی لبید ملاحظه کن که بدو خروج حسین بن علی ۳ الر الله است و قیام قائم ۳ در وقت
 انقضاء المص بالراست پس یکی نیستند و ملتفت ارتباط کلام باش که این دو قیام هر دو قیام
 دنیوی است تا شب هفتم که باری و انقطاع میرزا علی محمد را صریحاً قائم می خوانند و حدیث ابی لبید
 را چون می خوانند تطبیق با من خرافات خود کنند می گویند این منطبق بر ظهور حسینی است پس از این
 دست ایشان هر ظاهر چه صرف بدعشافت اخبار میکنند تا اینکه ملاحظه کن که میفرماید
 خدای تعالی تا دل فرموده الر ذلك الکتاب پس بر خواست محمد ۳ و مراد اینست که در انقضای الر
 پیوسته بر خواسته است که هشتاد و چهار سال پیش از هجرت باشد زیرا که الر هفتاد و یکی است
 و سیزده سال هم از هجرت تا هجرت بوده است پس ابتدای حساب از هشتاد و چهار سال پیش از
 هجرت میشود و این مقادیر با غام الغیل پیشود بسیار روایت بعضی که پیوسته سی سال بعد از
 غام الغیل قول فرموده ولی در این مخالف هم هست باری و شاهد اینست که در انقضای الر پیوسته
 مبعوث شده است اینست که بعد میفرماید ولی من حرف مقطعه حرف بنقضی الا و قیام قائم

من بی هاشم عند انقضائه یعنی نیست از حروف مقطعه هر یک که منققی بشود مگر این که قیام قائم
بی هاشم در نزد انقضائه او هست پس بعث پیغمبر در نزد انقضائه الم اوست و شاهد دیگر این که
صغیر مابعد شتم کان بدو خروج الحسن بن علی الم هفتاد و یکی است و حضرت امنا
حسین در سنه شصت از هجرت خروج فرموده است و سیزده سال هم پیش از آن بوده است
و مجلسی اخیال داده که شاید از اول بعثت بجهت عدم ظهور او امر یک دو سال داخل کرده باشد
که باز هفتاد و یک خروج سید الشهداء بشود از او اهل بعثت پس اینهم شاهد اینست که اول
که منققی شد خاتم مبعوث شد و الم دوم که منققی شد سید الشهداء خروج فرمود
و شاهد دیگر این که تاریخ هجرت داخل بعد از پیغمبر قرار دادند و انوقت که خواستند
تاریخی قرار بدهند بعضی گفتند از بعثت پیغمبر قرار بدهند بعضی رد کردند که انوقت
مشترک بوده ایم و نیز ذکر احوال پسندید نیست بعضی گفتند از ولایت پیغمبر قرار بدهند
باز جواب گفتند که اینهم دروغ است و مناسب نیست نا آنکه روز هجرت را قرار دادند که ابتدا
شوکت اسلام بود پس این حساب حروف مقطعه قرآن از تاریخ باشد که بعد از این مردم خیال
بکنند بجهت است و اگر بالفرض باشد دلیل میخواهد پس این تاریخ که نموده پیغمبر هم که در انقضائه
الم اول و خواسته است پس بنا بر این هفتاد و یک سال از هزار و دویست و شصت هفت کم میشود
باقی بماند هزار و صد و نود و شش و هیچ مطابقتی با مطلب شما ندارد و شصت و چهار سال پیش
میان آمد دست از روی انصاف نظر کن ببین که آنچه میگویم صحیح است و حرفهای حضرات همه
پوچست و مجلسی مرتجوع اخیال داده و چندان بعد نیست که بجهت طوطی که گفتیم بعثت پیغمبر
انقضائه الم نباشد و قیام قائم بامامت بعد از امام حسن عسکری در سنه دویست و
شصت هجری بوده و سیزده سال پیش بعثت شده است و دو سال و ابجهت خفاء امر باشد
ملاحظه نکرده یا دره سال دیگر و المتی نموده است بدو دویست و شصت میشود و دویست و هفتاد
و یک مطابق با تاریخ مراد از قیام قیام بسف نیست بلکه قیام بامامت خلاصه که حدیث از
متشابهات اخبار است که هیچ وجهی از آن نمیتوان فهمید و ملاحظه کردی که آنکه از او
ظاهر میشود شصت و چهار سال پیش از این زمان است که حضرات میخواهند و اگر اغماض کنیم
و محال نخواهیم بر خود مشبه کنیم هفت سال بعد از آن زمان که میخواهند میافند علی اخیال که
بالا سنه که اغماض میخواهند نیست و بعد از همه این تفصیلات بدلیل کتاب و سنت بر ما محقق
شده است که این امر موقوف نخواهد شد اگر امام با آن امامت آمد هر چه فرماید از او میسریم
و لذا که دلالت بر اخبار میخواهی اما مرا باینسان است و الله غنی و دین و ابان متشابهات فاسد

کرد انشدك بالله كه اوكه هچو خبر متشايحي از ورود سلطان دست قويا بدو سلطان
 باقشون و سپاه و دستگاه سلطنت ديد، نشود اما يك شخصي آمده باشد و متد سلطنت
 شده باشد تو چي خبر متشايحي كه هچو از ان معلوم نيت كه ايا مقصود هين زمان است يا
 نجاه سال پيش يا نجاه سال بعد منو اني يقين بكنم كه اين شخصي اسم و رسم و بديد سگاه
 سلطنت نه والله كه غلبه شود بگوئي هست كه نيتي را استكو است بنو خبر ميدهد كه در فلا
 روز معتين فلا شخص مباد و او مشا و حق نيت مثل اينكه خداست امير المؤمنين را ميگويد و
 مفر ما بدانست و حق من پس در صورت كه تو صدق قول نبغير و ادا نشد حاجت ملاحظه اثر و
 علامت ديكر از امير المؤمنين نيتي و بايد حكما نتي نبغير و قبول كني و اگر هچو خبر متشايحي كه ادا
 نميتوان يقين كرد كه مراد از ان چيست و چه وقت را منظور داشته اند دست قويا بدو هين نه
 ميتوان گرفت و دين را باخت بايد ملاحظه انا امامت را نمود تا يقين حاصل شود مگر انا امامت
 هم هست و پرا كه اول سابق ذاتي كه تو هم ذاتي ميكني و هيچيك را قبول نداري ثاني اينكه اكر
 انا امامت موافق ائمه در حكايت كتاب و سنت معلومست و دوا جمع باشد در بچه حاجت
 باينكه بي متشايحات بگويي و اينها و ادليل قرار بدهي همانها را اظهار كنيد و جان خود و
 جمعي اخلاص كنيد همچنانكه در صفات نبغير ائمه اظهار سلام الله ملاحظه كوي پيش از اين كه
 بچيزي كه اندك تشايحي در ان باشد و جاي سخن در ان باقي باشد ادا استلال نبغير مودت
 اينكه شخصي از كفار خدمت حضرت امير امد و عرض كردا كه دست ميگويي و صاحب مفر هفتي
 من عزم ميكنم كه از جاي خود حركت كنم تو را حركت بدي سبب ظاهر حضرت فرمود كه اينكار ممكنست
 اثنا شايدي بگويد كه تو با من توطيه داشته و تلبس كرده ايم چيزي بخواجه كه احتمال توطيه در ان نرود
 عرض كرد اين درخت را از جاي خود حركت بدي و حضرت حركت داد و امر را ظاهر فرمود باري پس
 استلال بمتشايحات نمودن شان اهل حق نيت اكر متدي حيت هتقي دليل محكم
 پيا و دين اين نادخي كه ايند و اتهاش هچو معلوم نيت و اين چهار خرد و اخلاص هاشم هيچيك
 مطايع دست با اين تو اربع محله نداري چگونه ميتوان بان اعتماد كرد و امام را بان شناخت
فصل گفته است و از اسم مباد كش خبر فرموده و جمع الشمس و القمر في الكافي الشمس
 و رسول الله و القمر امير المؤمنين حال ملاحظه شان و مقام انحضرت را نمائيد كه جامع دوديه
 اقصى نبوت و ولايت است اسناد و سماني خواهد الخالصين عن النبي ص اسم الله عليه و انا حق
 راجله و في كشف التمه هو ذوالاسمين الا عليهم و في مشارق الا خوا و قال امير المؤمنين انا
 الجانب والجنب محمد و في كشف الحقائق عدد اسم قائم مطابق است با عدد رب عن النبي ص يا علي

ان لي كره و لك كرهين كره قبل محمد و كره بعد حسين **جواب** عجبست و الله كره در
 جميع مطالب بايد بمتشايحات گرفت و عجايزا تر از ان نموده بلكه باطل خود را بتوان اتياد كرد و ما
 اول مختصري در آنچه ذكر كرده سخن ميگويم بعد حكايتي كه دست و اديم در باب اسم مقدس ان
 بر و كوار ذكر ميكنيم انا الله شريفه و جمع الشمس و القمر را كه تفسير نبغير و حضرت امير گفته است
 پس بدانكه در خود اين ايه شريفه عينها نديديم كه الشمس و القمر را بان و بر و كوار تفسير فرموده باشند
 ولي در مقامات ديكر در هين ايه بمناسبت محل تفسير فرموده اند مثلا در سورة و الشمس بمناسبت
 محل اخبار بسيار وارد شده است كه شمس در ان مقام رسول الله است و قمر علي بن ابي طالب و در
 سورة و من الشمس و القمر بحسب انا باول و ثاني لهما الله تفسير فرموده اند و در سورة نكور فرموده اند
 كه مراد از قوتي است كه شمس سه روز طالع نميشود بدي و ما مور ميشود كه از ضرب طلوع نمايد و
 ايه جمع الشمس و القمر نبغير حاجتي از اهل بيت سلم الله بدهفته است و از كسانكه اهل خبر
 تفسيرند سوال ميكنم كه اكر نباشد نبغير سبزي كه در ساير ايات وارد شده بگيريم ايا بايد مناسب
 سابق و لا حق ايند و كره را ملاحظه كرد و تفسير نمود با آنكه هر تفسير دي در هر مقام كه وارد شده
 در هر ايه ميتوان جاري كرد شبهه نيت كه بدون مناسب نميتوان تفسير كرد و اين است كه
 بطور كليت در اخبار فرموده اند كه هر چه از شر و قران هست در باره دشمنان ماست و هر چه
 خير است در باره ماست و حضرت صادق فرمود با بصيرت انا محمد ماس ايه خود الجنة و نذرك
 اهلها بخير لا وهي فينا و فكم و ماس ايه شوق الى التا و الا وهي عذونا و من خالفنا نبغير نيت
 ايه كه جامع بهشت شود و ذكر كند اهلش را بيهيك مكر اينكه ان در ساود و شاست و نيت ايه كه براند
 بسوي القش مكر اينكه ان در دشمن ماست و كييكه مخالف ما را نموده حال كه اين مطلب را ذاتي ملا
 كن سابق و لا حق ايه مذكور و انلا و ند مفر ما بدانچسب الا فنان ان لن نجع عظامه بل قادرين
 على ان نتوي بنانه بل بهدا الا فنان بخرا ما بهستل ايان يوم القيمة فاذا برق البصر و خف
 القمر و جمع الشمس و القمر يقول الا فنان يومئذ ان القرا لا و ز و نا خرايات نبغير ايا كان ميكند
 انسان اينكه جمع نخواهم كرد استخوانهاي او را بجمع ميكنيم انها را در حاليكه قادريم بر اينكه نشوبه
 بكنيم اطراف انگشتان او را بلكه میخواهد فنان كه در ذرع ميگويد و باقي مانده عمر خود سوال
 كند كه چه زمان است و در قبه پس هر گاه چشم باز مانده مختارانه كه نتواند بهم زند و مائ مخفف
 شد و قباب و مائ جمشدند ميگويد فنان در ان روز كه كجاست مفر نجاتت باز بايست
 كه مهرب و ملجاي نيت حالي قواضيف به كه اين ايه را ايا في است كه اهلش را بجهنم ميرانند يا
 بهشت و برق بصر و خف قمر عذاب است يا رحمت از براي هچ عاقل بهمه نيت كه ايه عدا

است و اگر بنا باشد از اخبار باطنی از برای استنباط کنیم باید بمناسبت دعا و اعداء ال
 حق تعالی تفسیر شود و اینست که مولای من اعلی الله مقامه تفسیر فرموده است که مراد از اجتماع شش
 قمر و اجتماع اول و ثانی است و نموده که امام آن دو را مایل بر دو شاهدشان هم از
 اخبار تفسیر التمس و التمس بحسبنا است که بان دو ملعون تفسیر شد بعد از او مناسبت محل که ایه
 این علامت و این شخص هیچ ملاحظه قوا عدد و رسوم تفسیر را نکرده و حق هم دارد زیرا که جاهل
 است و در کتابهای این بود که ارباب خل و تصرف نکند باری از این گذشته میگردید دلیل اجتماع
 شش قمر تاویل بدینی و و بیکی اجتماع اسم ذاهم جزو اسمیکه مکرر در همان زمان که آن
 دو بر کواکب تشریف داشتند همانند ایشان اتحاد نبود کمال اتحاد بود و اتحاد و اتحاد فرمود
 معذرت میگوید خود را علی عهد نموانند در فرض که دلیل هم پیدا کردی که اسم هم باید جاری
 شود بجز دلیل علی عهد بشود بلکه محل علی شد بلکه احمد علی شد بلکه اسم دیگر شد زیرا
 که این دو خبر کواکب اسمهای متعدد بوده است از یکجا همین دو اسم باید باشد خلاصه
 که اول ایه تفسیرش این نیست تا بیاید بر فرض محقق تفسیر هر دو اسم دارد بلکه شاید مجموع
 مرکب قضی اسم دیگر شود که غیر از این هر دو است چنانکه با قوا عدد حکمت این صحیح است
 ثالث آنکه بجز دلیل باین ترتیب باشد خلاصه که بنای ایشان بر تحکیم است و علی برای
 و اعلام فرمود که لا رایی فی القرون انما الله من الوباء و تفسیر و اما حدیثی که از قوا عدد التمسین
 نقل کرده اما قوا عدد که میباید نام چه گایست و عیاله ایداعا عیادی بان نیست تا بیاید صدق و
 و بیاید حدیث صورت تحت یا بعد می شود زیرا که انانیان و اخبار بکه ناخال نقل کرده و بدان که
 چه قدر ضعیف و چه قدر غایبی که در حدیث است این که اگر چه ادب نیست که انکار حدیث را بکنیم ولی
 این لفظ که ناحت و جمله منتهای دوری و از سابق اخبار دارد چنانکه بر هر منصفی ظاهر است
 و کجا از تفسیر بر بدست است که اسکوته لفظ است بحدیثش فرموده باشد که دلیل پس خود
 و وضع ایشان باشد و در اخبار عیال و سنو العیال دارد اند که در تفسیر اخبار اول مطابق کتاب
 و سنت و بعد از آن شواهد از اخبار صحیح ایشان باشد و در قرآن که شاهد
 است که تفسیر شریف کاینکه اخبار هم که بطور ضرورت مسلمین هم که همین طور پس این لفظ
 که میباید هر مابعد من زبانی صاحب الامر هم از سابق اخبار دارد و راست و ظن غالب اینست
 که اگر شاهد صحیح داشته باشد این که صحیف باشد و چهارم این که بر فرض تحت و اینکه مرجع
 خبر هم حکما صاحب الامر باشد فرموده است که اسمش اسم علی است و من زبانی او هستم
 بجز دلیل یا با اسم آنحضرت بعد از اسم علی باشد و الله هوش از عرفان میرود که درین راه چه قدر

شونی گرفته اند و بجز قسم بمشایبها درین راه فاسد میکنند و اما آنچه از کشف الغم نقل کرده است
 هوذا الاسمین الا علیهم خود کتاب کشف الغم موجود نیست ولی در کتاب و عوالم خطبه نقل کرده اند
 از حضرت امیر که بعد از آنکه فرمودن که مشعر بر ظهور امام علیهاست فرمود
 ثم ان الله خصکم بالاسلام و استخلصکم له لانه اسم سلامه و جماع کرامه استغناء الله فقهیم و
 بهین بجه و ارف ارفه و حله و وصفه و جعل رضا کما وصفه و وصف اخلاقه و بهین اطباقه و
 همیشه من ظهور و بطن ذی حلاوة و امن من ظن بظاهر رای عجائبی مناظر فی موارد و
 و من ظن بباطن رای مکنون الظن و عجائبی لا مثال و التمس فظا هر اثنی و باطنه عقیق لا
 نقضی عجایبه و لا نقضی غرایبه فی تالیف النعم و مضایح الظلم لا تفصح الخبر الا بمضایح و لا تفسر
 الظلم الا بمضایح فی تفسیر و توصیل و بیان الاسمین الا علیهم الذین جماعا فقهیم و لا یصلوا
 الا مع الیه بیان فخران و دو صفات فقهیمان قیامها فی تمام احدیها فی منازلهما جاری بهما
 و لهما نجوم و علی نجومها نجوم سواها تا اخر خطبه شریفه ملاحظه کن در این حق و مباد که هر دو
 در ظاهر هر دو فضل اسلامت و ذکر از بیان ظهور و امامت و اشعادی بیان اسم آنحضرت
 نیست و تجلی مروج اسمین علیهم را بخیر و علی صلوات الله علیهما معنی نموده است و نجوم
 اول و ثانی و نجوم ثانی و اول و براهین بر حقیقت شان شمرده است و نیاز فرموده محتمل است
 که اسمین علیهم مراد کتاب و عیال باشد خلاصه بنابر همان که نبی و ولی است منظور باشند و اول که
 در خط با اسم صاحب الامر ندارد و ثانی این که ملاحظه کن که بعضی مابعد فی بیان فخران و در فقه
 عوالم فخران یعنی نام برده میشوند پس از هم شناخته میشوند با از هم جدا میشوند بجهت اینکه
 بجهت اتحاد میگویند و ولی را علی میگویند پس جدا میشوند و شناخته میشوند بعد بجهت مابعد
 بوصفان فقهیمان لفظی وصف کرده میشوند پس جمع میشوند زیرا که وصفیکر و محترم بشود بر علی
 صادق است و در تفسیر که بر علی بشود بر محمد صادق است چنانکه او که حق قادر و علیم حکیم عزیزی
 صاحب فضل عظیم تمام این اوصاف بر هر دو صادق است و اگر اسم نبی و ولی و محمد و علی بر یکی
 از هم جدا میشوند حال ملاحظه کن با اضافه بین هیچ از این فرمایش اسم علی محمد بدون مباد و بین
 که هیچ دخل به بیان اسم غایب منظر دارد یا ندارد باری اگر چه ظن غالب اینست که اسمین علیهم
 از همین حدیث برداشته شده باشد و ضعیف نموده باشد هوذا الاسمین الا علیهم گفته
 باشد ولی منافقین میگویند که بعضی همان قصه حدیث باشد و مرجع ضمیر هم خود صاحب الامر
 باشد بالاخر از این که نیست که صاحب دو اسم بلند است و اینکلامی است محل پس رجوع میکنیم
 فی اخبار به بینیم یا تفسیر این کلمه معلوم میشود یا نه ملاحظه میکنیم که شیخ و حدیث از کمال

نسخه عوالم
 فخران

روایت فرمود است از حضرت امیر که در وصف قائم میفرماید بدو را همان اسم نجفی و اسم بعلین
 قلنا الذی نجفی فاحدا و اما الذی بعلین فمجدلین ملاحظه کن که صاحب اسم است که هر دو
 اعلی است و تو خود اسم محمد را علی شمردی و اسم احمد را اسم محمد را علی است زیرا که آن اسم سنائی
 چنانکه در اخبار فرمود اندر یازده مبعوث پرورنده و که در این کشف الغم را در محو الم و بجا و نقل
 نموده اند و اما آنکه مصنف دلائل معلوم شد از کشف الغم روایت نموده است پسندش از
 جعفر بن محمد الخفاف الصحاح من ولدی و هو المحدث اسم ح م و کتب ابو القاسم نجف فی خراز
 بقال که نه صیقل قال ثانی بکر الدواع فی روایت آخری بلا تمهید و فی روایت ثانی بقال
 طاهر بن جسر و بقال سوسن و الله اعلم بذلك و بکنی بابی القاسم و هو ذوالاسمین خلف و محمد
 بن محمد فی اخر الزمان الخ و روایت دیگر نیز عن القاسم ابن عدی قال کتب الخلف الصحاح
 ابو القاسم و هو ذوالاسمین انصاف بده که اولاً هیچ کدام از اینها معلوم نیست که بینه عباد
 حدیث باشد و بجا که حدیث اول را در بنابیع اللوده نقل کرده و این بقصد در این نیست حدیث دوم
 هم که نسبی با پیام دارد باشد تا آنکه خودش میگوید ذوالاسمین خلف و محمد و تو خلف و محمد
 را اول میبکنی و علی بن علی میبکند اوقت برای خود معنی میبکند که یعنی علی محمد و ابوی محمد
 و علی را بلبس از فضیل خلاق غیر از این است که تو مشغولی را که بعد از ملاحظه این روایات
 حاجت بنفای صیقل قبل نیست و لے چون حملت که باز دست از لبس خود بر نداری و اشتباه کار
 بکنی بودن آنها هم باز ضرر ندارد و اما آنچه از مشایق روایت کرده است انا الجانب و الجنب محمد
 صحیحان یا بعضی از صفات سابق و لاحق است که در کتاب لبس از مشایق روایت فرموده است
 در خطبه از امیر المومنین **یا ایها الذین آمنوا فاقفوا حدوده و لنا اخذت عهدکم و الیها ترجعون**
فاذا استدرك الوقت لا حول و لا قو له و الظاهر ان العلامة و العلامة و ان العلامة و ان العلامة
انا لا اسم الا ختم العالم غیر العلم انا الجنب و الجانب محمد العرش عرشه الله علی الخلائق انا باب الامام
آخر خطبه شریفه و فارسی آن است که آگاه باشید بدو رسیده که روزگار در ماقامت شده است
حدودان و از برای ما گرفته شده است عهد و ان و میبوی ما زد کرده میشود و نمودان و مطلب
این است که در باطن همیشه در تصرف ما بوده و هست و در شهود و علانیه بکران بعضی وقتها
میکنند و آخر در شهود هم بکار گرفته میشود بعد از مودع هرگاه دور تر از هزاران احوار و بدای
بکشد لیل و نهار لیس نظر بعلامات میکند و ملازم آنها باشد درون عالم و سامان یعنی نظر بر قدرت و
و خاصه نیست باید ملاحظه علامات نمود بعد از بعضی از صفات خاصه خود را بشمرد که حقیقه
علامات آنها است و میفرماید من اسم اعظم پروردگار که عالم غیر معلوم هستم که کسی از مخلوق

فعلیم نکرده و منم جنب و بجانب پروردگار که عالم غیر معلوم هستم که کسی از خلق مرا معلوم نکرده و منم جنب
 و جانب که جنب دیگر است چیزی است که عرش است و خدا او را برتری بر جمیع خلایق داده و سقف
 اخبار اقرار داده است و منم باب مقام یعنی باب پیغمبر تا آخر فرمایشات که باز بیان رجعت است
 و جنب که در رجعت میفرماید و شرح حدیث شریف طولانی است و اینجا موقع بیان آن نیست
 و در این مقام اتصال خود را به پیغمبر بیان فرموده است و خداوند در کتاب خود او را تفسیر پیغمبر
 خوانده است حال آنکه دلالت بر اسم امام زمان عجل الله فرجه دارد اگر چه در شدن ملک بعلین
 ایضا لایک بظهور امام حاصل میشود و در پیغمبر هم همین نحو خواهد شد زیرا که هر فرد
 واحدند و هر یکی تمام دیگری است اما معذرت که دلالت بر اسم در این مقام نیست و نمیتوان اخبار
 صحیح صریح را که در باب اسم فرموده اند باین فرمایشات قریب کرد از این گذشته ملاحظه کن که چه قسم
 ناکب در ملاحظه علامات و آثار فرموده است پس میفرماید که منم اسم اعظم پروردگار و منم عالم
 غیر معلوم همین دو علامت بر ذکا ظاهر نماید تا هر چه بگویند قبول کنیم بل حرف اسم اعظم در نزد
 اصحاب بن بر خیا بود و تحت بلقیس از شهر سبأ نزد سلطان بطرفه العین حاضر کرد و هفتاد حرف
 آن قتلار زد و نزد علی بن ابیطالب و ائمه از قدس او حاضر است پس آن کس که مدعی این مقام است باید
 بی نهایت حق و قدرت او را از اصاف پیشتر باشد و آنکس که عالم غیر معلوم است علم ما کان و ما لکی
 در نزد او است چنانکه در اخبار فرموده اند پس از آن علوم میبکند تحت آنها در نزد ما معلوم است
 ندی اظهار میکنند مثل آنچه عیسی علیه السلام خبر میداد و اینها دیگر امری است که تفسیری در اینها
 ملک هم با فوایدی که میشود که بکوی صلاح ملک نیست خبر دادن با پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر
 کس که بکس اسباب فساد ملک نیست که جای عذر باشد خلاصه که مؤکداً فرموده است **فالله**
السلامه علامات خاصه امامت را میجوایم و بعد از این و از آنها دیگر هر چه حکم بشود اطاعت
داریم و اینکه منم جانب و جنب محمد است و بجهت اسم ندارد و همان روز که در میان مردم بودند
این اتحاد و اتصال را در هزار مقام بیان فرمودند هیچ جادیده که هر دو ایشان بابی را
علی محمد بخوانند باین مخرقات چه طور میتوان دین را باخت و الله اگر دین داشتند باین نشا
از دست نمیدادند و ما نادینی نبوده که باین سخنان مخرق را خشی شده اند باری و اما آنچه
از کشف الحقایق نقل کرده که عدد اسم قائم مطابق است با عدد دوت که در و پشت و د و ط
محمد هم و پشت و د و در حقیقت عجب لیل محکی است و حاجت بر ذکا و بقی هم ندارد بعد از
است حق التبیان یا علی انی کتبه و لک کتبین کتبه قبل محمد و کتبه بعد حسین این حدیث را در کتب
معتبره ندیده ایم و معلوم هم نیست که خود مصنف از کشف الحقایق نقل کرده یا جای دیگر و خود

کشف الحقایق هم معلوم نیست که از کسبت و عمل اعتقاد است بانه و بنظر حدیث مجموع نیست
 خواسته بخیال خود اسم علی محمد و حبیب علی که مبدء اول و ثانی بنک ظاهرا از ایشانند اظهار کند
 و بر فرض اینکه همچو حدیثی باشد دلیل بر اسم قائم نیست بلکه مراد اینست که از برای حضرت
 امیر و در رجعت است یکی پیش از پیغمبر و یکی بعد از سید الشهداء و در بطا و در این جناب
 باینکه اسم قائم علی علی است و اسم ظهور بعد از او حسین علیست و الله که تکیه از ادله انجیاعه
 میخورد و ظاهر اینست که اصل این حدیث را از روی حدیثی که در عوالم نقل کرده اند و ان
 این است که در وایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ان علی بن ابیطالب فی الارض کرمه مع
 الحسن ابنه یقبل بر این حدیث بنقل من بنی امیه و معونه و ال معونه و من شهد حربه لعنهم الله
 ثم بیعت الله الهم باضاره یومئذ من اهل الکوفه ثلثین الفا و من سائر الناس سبعین الفا فاقام
 بصفتی مثل لمة الا ولی حق یقتلهم ولا یبقی منهم حجرا ثم بعثهم الله عز وجل فبذلک است
 عذابهم مع فرعون و ال فرعون ثم کرمه اخری مع رسول الله ص یكون خلیفه فی الارض و یكون
 الاخرة و عاله تا اخر حدیث شریف انصاف بدانکه کشتن او با حسین یعنی اسم او پشت سرش
 میافند و هم چنین نسبت به پیغمبر بدانکه شخص علی بن ابیطالب بر میگرد و نصرت فرزندش را
 میکند و در حدیثی حضرت باقر علیه السلام میفرماید بعد از ذکر قائم ثم یخرج المنصور الی الدنيا و هو
 الحسن بن فاطم علیه السلام و در احادیثی نقل و یحیی بن جعفر الفحاح و هو امیر المؤمنین پس باین
 که آمدن امیر المؤمنین بجهت نصرت سید الشهداء بعد از کشتن مدعی است از سلطنت سید
 الشهداء و شیخ او حدیث نقل نموده است که رجعت حضرت امیر هشت سال بعد از قائم است
 که نوزده سال بعد از رجعت سید الشهداء باشد زیرا که سید الشهداء نوزده سال باخر
 زمان قائم مانده رجعت میفرماید پس این موقوفات که آمدن امیر المؤمنین بعد از سید الشهداء
 بجهت نصرت با الله میفرماید پس باینکه همیشه و خرافات است و هم چنین از حدیث حضرت صادق
 ظاهر است که بعد از رجعت حضرت امیر و جمیع مؤمنین که باید رجعت کنند و هم چنین حاضر
 شدن شیطان و جمیع اشباح او و سر یاشدن جنک عظیم در دو ماه انوقت پیغمبر رجعت
 میفرماید و شیطان را هلاک میکند با همه اشباحش پس اینهم داخل ندارد باینکه اسم علی محمد باشد
 و انهم قبل از سید الشهداء و الله که چنانکه از این الفاظ که گاهی بر حسب مقتضاها مثلا
 اسم سید الشهداء میبرم و میرزا حسین علی منظور است و چه کنیم که در مقام رد و بحث لا علام
 امید است که ال محمد از ما عضو کنند و این بدینچنان غاصب حقتشان را بجزای خود بر نهند
 باری پس این اخبار هیچ یک معتبر نیست و لی ما اخبار را باینکه در ادب که اسم این بزرگوار

جمله کرده اند

صراطیان فرموده اند و بعضی از اخبار از کرمیکنیم و حدیث عوالم را از کشف الحقایق سابقا ذکر کردیم
 بنی و عوالم است و بخار از حضرت باقر علیه السلام در حدیثی که خداوند نام گذاشته است مهیج و انصوح و هم چنان
 که نام گذارد احمد و محمد و محمود و هم چنانکه نام گذارد عیسیٰ و مسیح و هم از آنحضرت در حدیثی بعد از
 ذکر قائم که رسول خدا فرمود که آمدی از من است اسم و مثل اسم منست و حفظ میکنی خداوند
 مژد او و نیز از آنکال پسندش از معصیت بن محمد گفت بیرون آمد از ابی محمد و قند که کشته شد و بیعت
 که این است خراجی که بیکه افتخار بن خدای بنیاد و خدای بی بند در دوا و لیاقتش بجان کرد که مرا بکشد
 و از برای من عقیق نیست پس چگونه دیدند و خدای عز وجل را و منو الله شد از برای او و نام گذارد او
 با ۲ ح ۲ سنه و ولایت و پیغمبر و شش و نیز از طوسی همین روایت را پسندید بکون نقل کرده است
 و در بخار از آنکه از عیسیٰ بن ابی ایلیه از پیغمبر و حدیثی غریب و عند ذلک بظهور قائم فهم قل
 التیق اسم کا سمی اسم ابی کاسم ابی و هو من ولد ابی قی و در بنیاسبع الموده که از کتب عاقد است از ظاهر
 المرام نقل کرده اند که پیغمبر اینان گفت که خطبه خوانند پیغمبر پس ذکر فرمود آنچه باید بشود پس فرمود که
 باقی نمائید و در بنیامکر یک روز در آنجا طویلی کند خداوند و در آنجا باینکه معجوز شود و مردی از ولد
 من که اسم او اسم منست پس سلمان فارسی برخواست و عرض کرد یا رسول الله از کدام ولد و از کجاست
 فرمود از این فرزند و دست خود را بچسبید سلام الله علیه زد و از این مسعود و فرمود از پیغمبر کفر بود
 قائم نمیشود ساعت تا اینکه بیاید مرگم از اهل بیت من اسم او موافق اسم منست و از جابر بن عبد
 الله بن مرقه فرمود که فرمود که از فرزندان من اسم او اسم منست و کتبت او کتبه من و اشیر مریم است
 بمن تا اخر حدیث شریف و نیز همین حدیث را بر وایت دیگر از جابر بن عبد الله کرده است و نیز از ابی بصیر از
 حضرت صادق علیه السلام را باقی از امیر المؤمنین از پیغمبر نقل نموده است و سند این حدیث باخبار
 شیعیه میماند و نیز از وایات شیعیه از حضرت باقر علیه السلام پسند علی از پیغمبر همین حدیث را و وایت کرده
 بر نیاده یک کلمه که باقی بدخیره الانبیاء و نیز بر وایت شیعیه از جابر بن عبد الله که گفت فرمود بن پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم اینچنان بدر پیشگاه من و آمده من از بعد من اول ایشان علی است و شمر و
 تا اینکه باز در هم فرمود حسن بن علی است پس قائم است و اسم او اسم منست و کتبت او کتبه من پس حسن
 علی است انکی که خداوند بر دودست او مشارق زمین و منار ویش واقع میکند تا اخر حدیث من
 و بدانکه بعضی از طائفه جمل کرده اند که پیغمبر فرموده اسم او اسم منست و اسم پدرش اسم پدر من و ب
 منصفین از خود آنها مثل همین صاحب بنیاسبع و دیگران پیغمبر میگویند که کلمه اخو کاسم پدر
 اسم پدر من باشد و زیاده است و وایت را از معتقدش خود نشان نقل میکنند که این کلمه
 در ان نیست و در عوالم نیز نقل میکنند ان و اخبار دیگر در این باب داود و وایت شده است

خلاصه که شهد است الحمد لله که اسم مبارک صاحب الامر است پیغمبر است که در اخبار و تفسیر با آن شده
 و اسم اباه که امیر حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام است و با این اخبار که مصنف دلائل ذکر کرده نمیتوان گفت ابدار بنا که کلیه
 هیچکدام دلائل بر مراد او ندارند و بعضی از آنها هم که علاوه بر حشاشان معلوم نیست **فصل**
 بعد از این چون گمان کرده که مطلب خود را با دله پیش ثابت کرده عباداتی چند منوبند و ناوید
 بجای برای بعضی با دله میکنند و بعضی اخبار و اشیای خلاف و کفر و ایمان شان و ذمه فتنه آخر
 الزمان و فرمانش پیغمبر با بود و در باب خواندن اذان و اقامه و اشیای اینها فصل کرده چون مفصود
 اثبات مطلب نیست و منفرج برادر سابقه است و حال آنها را دانستی دیگر حاجت تفصیل نیست
 موضوع مسئله ثابت شده هر چند اینها میشود و حدیث اتمام اقدار افضل میکند از عصمت و
 رجعت که هم بقوم القائم و يوم النکرة و يوم القيمة و ان حرم است در روز حضرت که هم ظهور و
 قیامت میشود و اگر يوم قیام قائم قیامت کبری بود و یکسره روز مشهور و معتبر باشد و این مطلب را
 جوابهای بسیار است و چون در این مقام تفصیل نمیدهد ما هم میگردیم تا جایی که تفصیل دهد
 و سابقه مختصری ذکر کرده ایم و نیاز نکرده است که بجز کتاب نیست و جواب
 از این مطالب ساجد داده شده است تا آنکه میگوید لا بد الحاق من راع بحفظهم ان الحلق اغنا
 لا بد لهم من راع ما جسدن کولک و مبش و از منهل واحد و بودن اغنام را با ان سبیل نام در
 خانه مکه چه که او است بپناهی حرم و تباقی و تک دادن او را بر خانه خدا و خراب کردن دیوار مقابل
 خانه را ادراک کنیم بعد از اخباری چند منوبند که در فصل بعد از ان شاء الله منوبند و در این
 مقام اول میگوئیم که آیا این امانات را که فرموده اند غاصه برای مردم مانی بوده است که خال بنا و پل
 بوده اند یا غیر اینها و اینها با ایشان شریک بوده اند شبهه نیست که هر ایشان عالم بنا و پل نبودند
 بلکه خود شما علم ناوید از انحصار مبدع با صاحب قائم و مسلم است که بعد از ایمان باو عالم باین
 علم میشوند زیرا که قبل از ایمان باو شان و رتبه ایشان با سایر مردم یکبست چنانکه از قول خدا
 مستفاد میشود که فرمود کان الناس امة واحدة فصلا الله التی بین مبشرین و منذرین و اگر مطلب را
 فسدتی بخند خواهی گفت که این جماعت قبل از ایمان باو هم عالم بنا و پل هستند و منوبند
 پس خالی از این نیست که تا احکام قبل از ظهور او عالم باین علم نیست و بعضی هستند و بعضی نیستند
 و اما کل قبل از ایمان باو عالم بنا و پل هستند که خود شما هم نمیکوئید و بر فرض هم که بگوئید شکست
 بدون دلیل قلاصه پس ما نحن نادر همان چنان بنا و پل میگوئیم خواه کل باشند یا بعضی که یکسره جواهر
 بلسانی شده گاه باین لسان ناوید سخن گفتند یا تبلیغ بار شده است بآنکه شک نیست

که تبلیغ فسد و از این باب است که خداوند فرموده ما از سلسله من رسول الا بلسان الله که با
 ایشان بلسان ایشان تکلم نماید و تبلیغ امر فرماید و اگر کسی تبلیغ فرمودند البته تکلیفی هم برای او
 قرار ندارد و خداوند فرموده لا یكلف الله نفسا الا ما اناها و اگر تکلیف قرار ندادند پس کفر و انباشت
 هم بواسطه انکار و فسد حق و از برای و حاصل نمیشود مثلاً اینکه بچه غیر مکلف با مجنون انکار خدا
 و رسول یا فسد حق ایشان بکند هر دو با شواست و اعتمادی بقول آنها نیست و در ظاهر شرع
 مطابق آنها را با ایشان ملحق میکند و این حکم دنیاوی است برای اینها است که جاهل باین ناوید
 هستند و امروز مط برای ایشان تکلیفی نیست زیرا که این صفت از امام است ایشان ابد نیست
 پس چگونه مکلف بفسد حق و هستند و اگر بگوئی که تکلیف آنها نیست که اول بپایند تا و پل
 از شما بنا موزند و بعد حق را ایشان سندانیم محکم است زیرا که حقیقت شما را هنوز هیچ قاعده فقهی
 شما و از این ناوید صادق بدانند باینکه از همان راهها که دست خود دادند و همان آیات و علما
 که خود معترفند حقیقت خود را ظاهر کرد بدافوق ناوید الا حادیت و اهرم یا نه یا موزید نه
 اینکه اول بلا اول بچارگان و انکلیف کنید که این احوال است که شما از انبیا و اولیا و است و در این
 با صلاح شما نیست که انتظار وقوع آنها را بر حسب منقاع خود بکشید بلکه بنیاید از ما ناوید
 بکرید باری اینکه سخن است که مکرر گفته ایم و تانی اینکه ناوید بکلی خلق را با اغنام و سباع و میگوئید
 که اینست که تو مبش که بر منهل واحد خواهند بود آیا رسم در ناوید ملا حظ مناسبت هست
 یا هر چه را هر چه ناوید بگردند صحیح است پس مثلاً مبش مردم مؤمن است و کله هم مردم مؤمن یا انکفر
 در میان نیست که هر دو مؤمن نمیتوان بشمارد پس یکی کافر است و یکی مؤمن و این
 که در اخبار و کفار و ابدان و در کان قشیه فرموده اند و خداوند فرموده مشاهیم کمال الکلیان محل طیه
 بهشت او نیز که بهشت حال مردم بود و مبش شما که یاهم صلح کرده اند یعنی صلح کردند و پل دادند
 غیر از آنچه ما میفهمیم یا آنکه مراد از اینست که هر دو با هم راه میروند و از ایشان بیکدیگر خبر رسد
 نیست که باید به منظور باشد حال شما خود را اغنام شمرده اید و هر که منکر شما است که کان و شصت
 سالت که این دعوی باطل را کرده اید انصاحی که میان ما و شما افتاده چیست که الحمد لله
 هنوز در ملاء مسلمین اسم خود را نمیتوانید بپایید که اگر صریحاً در بازار آنها فریاد کرد بد که ما
 اهل این مذهب بدعی هستیم مثل شیران که سینه شما را پاره پاره میکند و اگر مغلط
 شد مثل الاغهای دم کرده که از شیر یک بزد بپزند بپزند تا هم حش منقوع قرق من قنوق پس
 چگونه کرد و مبش بر منهل واحد جسد بد و دل خود را خوش کرد بد که امام ظاهر شده که
 اینطور شده است و عبادت مصلحتی شنیدیم بجهت تفسیر خاطر مؤمنین نقل میکنیم بیک از جوی

چگونه

نفل کرده بود که بر منزل یکی از بابیه وارد شدند و فلان و فلان با من محبت بسیار نمودند اما من سلفیت
 نا اینک چنان آوردند و دست من دادند نصف فغان را خودم فغان از دست من گرفت و خورد و گفت
 الحمد لله که من سبب شکر چه بود که گفت چون ملازم ظاهر و باطن است که درک و پیش با هم اب بخورند و باطن
 بی بی که من و تو با هم اب بخوریم و تو که یکی و من پیش بخوریم بر خواست و استهزاء نمود که عجب
 است و دیگر او را بخورد راه ندارد باری و اما آنچه در باب بیست گفته است شبه نیست که امام
 بیست است و فی بیست و آن الله ان ترفع بان حضرت و ائمه دیگر سلام الله تعالی علیه و آله
 ملا حظه باید کرد که اینها اخبار که وارد شده است که امام ^{علیه السلام} مثلا از مدینه حرکت میفرماید و یک
 تشریف میاورد تا آنکه وارد مسجد میشود و خطیب را میبکشد و در مرتبه پنجمان میشود و دو
 مرتبه در شب میاید و در مسجد میشود تا آنکه از خطا و امر میبکشد اینها بعضی حال که شما اهل نابل
 شدید و دیگر هر من خرف که بر زبان جلای شد که نباید بگوید یا بیست الله بودن اصنام امری
 است که گاهی هست و گاهی نیست پس گاهی واردان میشود و گاهی خارج اذان میشود و ناپی از
 از برای خود میگذارد و در وجود مقدس او چه مخالف امامت هست که بگوئی حکم میکند که هم
 ساکنان خانه خدا را بکشد و وجود مقدس او که از ایشای خلف معصوم و مطهر بوده است و
 مردم دیگر از مؤمن و غیر مؤمن در مسجد الحرام جمع میشوند و اوقاف ایشان میفرماید و مردم غرض
 میکنند اینها یعنی چه هر اینها در شخص مقدس او است یا خارج از او است بیک کلمه خرف گفتند
 و گذشتن که نمیتوان خوش داشت و مسالرت ثابت نمیشود و همه این عجوب زبان است که مثل بعضی از
 صوفیه که بر عزم خود اهل باطن شدند ظاهر را ترک کردند و این خرافات را بهم بافتند اینها احد
 کلیه است که زیاده الیائی نفل علی زیاده المعانی پس و قتی که گفت امام در خانه خدا
 امر خود را میکند و از آنجا حرکت میکند و لوا امام خودش خانه از خانه های خداست اما
 معذک خانه ظاهری نباید باشد که امام داخل بشود و از آن خارج بشود اگر مقصود شخص
 امامت و نظر بظاهر ابدان نیست پس اینک کلمات غیور با الله تعالی است و هیچ منظور وی سواي شخص
 نبوده و ملا حظه نما که ائمه اول تکلیف فرموده اند که امام معصوم و مطهر و غیر ساهی و کلاهی و
 غایت و لاغی بلانید و توفیق فرموده اند که امام با این قسم داخل خانه میشود و اینطور دعوت میکند
 و خارج میشود و اینکار را هم میپنداشتیم که از این کلمات معنی از منظور داشتند و امر و معکو
 شده بقول شما که هیچ کدام اینها منظور نیست قویا بحق خدا نیست بجا فل چنین چیزی میتوان دان
 چه جای امام و یک حدیث در این مقام نفل میکند که هم شاهد اینست باشد و هم بر اصل دعوی
 نبوت ایشان رد کند و عوالم و بخار نفل کرده اند از حیران بن علین قال قلت لابی عبد الله

انبياء انتم قال لا قلت فقد حدثني من لا اتم انك قلت انكم انبياء قال من هو ابو الخطاب قال قلت
 قال كنت اذا اخرج قال قلت فيما تحكون قال يحكم بحکم ال داود اول بدانکه ابو الخطاب یکی از کذابین
 معروفست و در اول امر اینطور بنمود و محل اعتقاد اصحاب بود تا آنکه کذب و احداث او ظاهر شد و
 اخبار بسیار شاهد این معنی وارد شده و در این حدیث حیران روایت میکنند که بعضی ضار
 عرض کردم که شما انبیاء هستید فرموده عرض کردم که خبر داده است مرا کسی که او را منتهم نمیکند که تو
 فرموده که شما انبیاء هستید فرمود که این شخص ابو الخطاب است عرض کردم بی فرمود پس در این وقت
 من هذیان میگویم عرض کردم پس بچه حکم میفرماید فرمود بحکم ال داود و اینک فرمود اذا اخرج
 از باب فلیبق بر حال است زیرا که امام ^{علیه السلام} هذیان نمیفرماید و اگر بنا بر باشد که مثل مردم هذیان
 بگویند اعتقاد ضعیف ایشان و نمیانند و عمر ملعون بود که نسبت به پیغمبر جثات کرد و گفت هذیان
 میگوید ملا حظه پس اول بیبیم که ادعای نبوت داد و بآن خودشان هذیان شمرده است و قدر
 هذیانان میرزا علی محمد و ایشان که ادعای نبوت کرد و کتاب محتر از قران آورد تا فی اینکه شمه
 نیست که هر که کلمات بسیار بهم بیافد که معانی آنها منظور نظر عقل نباشد هذیان است پس
 اینها اخبار که فرموده اند که امام ^{علیه السلام} در مسجد الحرام باین تعبیل ظاهر میشود و چه میکند اگر هیچ
 منظور سواي شخص امام نیست پس کلمات دیگر غیور با الله تعالی معنی مقصودی در آنها نیست پس
 انبیاء با الله انبیا هستند با ما است هوش از عرفانان میرود که چه اسبابی گذاردند که بکفر
 دین را از دست مردم بگیرند و هر چه میخواهند مدعی شوند **فصل** و باز اخباری
 چند نقل کرده است از جمله فی الخبر لا بد لنا من اذن یا یحیی لا یقوم مع امر بنیاز محمود است
 تا شهادت ان مظهر من زاد ان مدینه بیستم سر و سر شاهد کنیم **جواب**
 از حضرت باقر نقل کرده است لا بد لنا من اذن یا یحیی لا یقوم لخاصی فان كان ذلك فکونوا اهل
 بیوتکم و التذاه بالیاء فاذا اخرجتم فاسعوا الله و لوجوا و الله لکانی انظر اليه من اذن و التقام
 ینایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شد بدو قال و یل العرب من شرف و تقرب اول اینک جمله
 کن اخرج حدیث و افسر داده زیرا که عبارت این است که ما از روی بخار و شنیدیم و او حدیث تغییر داده
 است که بلکه شاهد قولش بشود و فقه حیران حدیث را که ملا حظه میکند دخل بطلب و نداد و
 ثانی اینکه می بینی لا یقوم لخاصی است و بعضی هین مجلسی مرحوم ملا حظه گفته است که مرجع ضعیف
 مؤثرت را نمیتوان احوال داده است که شاید از دیدن نبوده و چیزی بگوید است پس که گذارد
 که علامت غلط است و ما الحمد لله فتح صحیح از غیبت نعمانی و عوالم و در این است
 که مولای من بر کوار من در کتاب آیین لا بد لنا من اذن یا یحیی و روایت فرموده است و مؤلف این نسخه

والله واه بالبر

که در سلف آمده است اشکال در عبارت حدیث یمناند پس معلوم شد که اینست که معنی آن از این
 من باشد که تو و اهل اذ و باطن را از نیست بخود امام که بدی انوقت اینطور را که امام مشهوره بگوئی از
 آنچه در اذ و باطن گشته شده و ثالث اینکه گفته حدیث را ملاحظه کن که میفرماید هرگاه واقعه از دنیا
 افتاد از خانه خود بیرون نروید و نه از راه پید را از عقب باشد یعنی جبرئیل را که بقشون
 ستمانی میزند و موافق گفته عوال که و الله و ما لبدنا است یعنی در جای خود باشد مثل اینکه برین
 چسبیده اند تا امام که ماحرکت نکرده ایم و این گفته با سابق و لاحق عبارت و قیاس است بعد از
 که هرگاه حرکت کردی پس می کنی بسوی او و لو بادیست و شکم باشد یا مثل طفل که نشسته
 میزند و حق خداوند هر آنکه بگویم نظر میکنم بسوی قائم میانه درین وقت امام بیعت میکند یا هر دم
 بر کتاب جلد یک که بر عرب شده بدست و فرمود که وای بر عرب از شری که نزد یک شده است و از
 خود بخیزد و سبب اخبار دیگر پیش نقل کردیم ظاهر است که مراد از این کتاب جلد یک است و حکم پیش
 است که حکم پیش میفرماید ناری حال نصاب بد که هر یک از اخبار میاید که بعد از واقعه از دنیا
 از خانه بیرون نیاید تا مگر حرکت کند بعد میفرماید که کوپا و ای یمنیم که در میان کن عیال
 از مردم بیعت میکنند تا اخبار فرموده است ای احقان شما را از امام کان میکنند و او را در
 از باطن بدست و سببند چیدخل دارد با شما منکر نیست حدیث باید بعد بنیاید بیعت یکدیگر
 و عرب را قتل کنند چنانکه در اخبار پیش و سبب اخبار صریح فرموده اند ناری مضطربانند
 که با نظر مقابل بدو و گفتن هست و عجبی از او نیست اما عجب از سبب مردم است که گوش چون
 چنین کسی بدهند و اخبار کنند و حال اینکه یک صفی از کتاب اینطور را هر کسی بدقت و ادبی کند
 در خبر و ریع او را دست میاورد خلاصه و تا اینجا آمدی و در افسق که در خل بطلب الهان دارد
 خلاصه خبر که اخبار را بشنوید و در اخبار از او نقل کرده کلام طویل تا اینکه گفته است که بدین سبب
 قائم آورد علی از برای او عجبی است مثل غیبت یوسف و در جقی است مثل رجعت عیسی
 مریم پس ظاهر میشود بسبب غیبتش یا طلوع ستاره اخر و واه و ان ری است و خف مرده
 و ان نبیلا است در خروج صفیانی و عرب و در عباس با جوانان از منبه و از پیچان این مرتبه است
 که کشته میشود و ان الوف الوف هر یک قیض میکند بر شمشیر خودش که صیقلی است و حلهای
 سبب را از حرکت میکند این مرتبه است که منبشر میشود و ان موانع و طاهون افی موانع
 گوید که ظاهر اینست که اقس از باطن کرد در حدیث اول بود پس است که باید در قیض بطلو امام
 مشعل شود قیضی که فرمودند که لا یقوم لما شئ خلاصه و از جمله اخبار که نقل کرده انبست که کو
 کان العلم فی التریاک و در حال فی القادس نا طلوع ان حضرت را از ان جهات ملاحظه نمائیم

جواب و اینجاست راهم غلط نقل کرده و وجهش اینست که در کتاب المبین از عوالم
 روایت شده است عن جعفر عن ابیه قال قال رسول الله لو کان العلم منوطا بالتریاک لکن
 و حال من فارس و اینهم باز از عامی بکری مصنف است زیرا که فارس دو لغه چنانکه در قاموس نوشته
 که فارس الفرس و بلادهم و در معیار الفرس و بلادهم گفته است پس معلومست که منوط در هر دو
 و بلاد فرس معلومست که از کجاست و از کجاست و از کجاست که در حدیث دیگر وارد شده است از پیچ
 که لو کان الدین عند التریاک لکن و حال من الفرس و در حدیثی فرمود لو کان الایمان منوطا بالتریاک
 لکن و حال من فارس و اینهم باز از عامی بکری مصنف است که مراد از فرس و فارس بکریست و نیز
 از استخلاف قدیم ظاهر است که فارس و فرس بکریست و بلاد فارس مخصوص بشر است چنانکه
 در ذکر و الله سیدنا جعفرین در اخبار نقل کرده است که خولایت بنی در جرد ملک فارس و هی الله
 ساهما امیر المومنین شاه زنان و يقال بل کان اسمها یزید بنت التریاک و يقال کان اسمها شهرنا و
 بنی بنی در جرد و کان يقال له ابن الخیر بنی لفرس و رسول الله ان من عباد خیر بنی خیر بنی من العرب
 قریش و من الفرس و کان اسمها یزید بنی ملاحظه کن که میفرماید خبر از عرب قریشند و از جرد فارس
 و بدیجی است که در مقابل طایفه قریش طایفه از جرد فارس باشند میانه اندازند نه بلدی را و بنی
 من عباد فرموده و مراد از آنست که شهرها و بنی فارس در شهر غام که استخالف شده و ملاحظه کن
 گفته اند بنی در جرد ملک شیلز خاتمه نبوده بلکه مالک بسیار داشتند و دار السلطنه و هم مدین بوده است
 و در مالک خود هم میسر میکرد و در دفع الاسلام از یزد فردا کرد و بخراسان رفت و در دفع خراسان گشته
 شد و موافق روایت دختران او را هم از خراسان آوردند چنانکه حضرت رضاء بهیمن بن قاسم نوشجانی
 فرمود ان یمنی و بنی قسب قلت و ما هو ایضا الامیر قال ان عبد الله بن عامر بن کریم الفتح خراسان
 اصحاب بنی بنی یزد و جرد بن شهر بلاد ملک الامام هم الی اخر و غرض اینست که مراد از فارس و در حدیث فرس
 بوده است یا بلاد و شان که مالک بسیار بوده و اختصاص بشر است و لا شتر بلکه دار السلطنه هم ان اوقات
 شهر از نبوده و حال اینکه بنی بنی سلطانان تا که بلاد بسیار دارد و بنی بلاد السلطنه بدین مراد
 از جرد فارس است چنانکه در لغت مذکور است و فارس بک طایفه از طوایف محبت خلاصه
 پس فارس اختصاص بشر از بلاد و در بخار روایت کرده است از صدوق علیه الرحمه با سندش از
 ابن عباس از حضرت سلمان فارسی ده که فرمود من مریدی بودم از اهل اصفهان از دهی که از ای
 میگفتند تا اخر روایت اگر چه روایت اینک از شهر از بوده است انحضرت نیست و در این روایت از
 اصفهان است و معذرت ایشان از اسلمیان فارسی میگفتند و عیال اقبال شجر نیست که فارس اختصاص
 بشر از بلاد و بر فرس اختصاص علم دست آوردن ملاحظه کن امامت بنی فرمودند که علم ما کان

رضی قال بلی الله عز وجل فی قلبه الرحمة و بازروایت کرده با سندش عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله
ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء سنن من موسی بن عمران و سنن من عیسی بن مریم و سنن
من یوسف و سنن من محمد صلی الله علیه وعلیهما فاما سنن من موسی فثلاث بقره و اما سنن
من عیسی فثلاث فیه ما قبل فی عیسی و اما سنن من یوسف فالثلاث جعل الله بینه و باین الخلق
جبا برونه و لا یبرونه و اما سنن من محمد فثلاث فیه تکرار براه و براه سیر و اخلاق
ان حضرت نضر و ابی می کند عن ابی بصیر قال سمعت ابی جعفر الباقری یقول فی صاحب هذا الامر
شبهه من اربعة انبیاء شبهه من موسی و شبهه من عیسی و شبهه من یوسف و شبهه من محمد و ثلث مثابه
موسی قال فثلاث بقره قلت و اما شبه عیسی فقال قبل فیه ما قبل فی عیسی قلت فاشبهه
قال التجر و الغیبه قلت و اما شبه محمد فقال ذلک اقام سار لیسیر رسول الله الا انه بینه و اما محمد و
بضع السیف ثمانین شهر هر یکا هر یکا ختم بر خی الله قلت فکف بعلم رضا الله قال بلی الله فی
قلب الرحمة حال ملاحظه کن که هیچگاه از این دوایان موافق با آنچه حضرات نقل میکنند نیست
و وضع عبارات هم پیدا است که از امام نیست زیرا که خارج از قواعد عربیت است و عربی است
نیز نمیکوید و هم چنین است اما تفصیل باید بدو بقاء باشد مثل اما الخلام فکان ابوابه مؤمنین
و هم چنین اما الشفیع فکان لیساکین و هم چنین اما الجدار فکان لعلامین و هم چنین اما
علامت در این موقع بنظر دراز سنن کلام عرب است و در آنچه اخبار که باین مضامین وارد
شده است بلفظ علامت ندیده ایم و غالب بلفظ سنن یا شبهه فی موده اند و در حدیثی فرموده اند
در این القائم متانته اذ رفانی ثلثه من الرسل خلاصه که ما خلاصه این روایت که میکنند همین
اخبار است که ذکر شد و غیر اینها در مظان و براه فیه و وجه اسناد لال حضرات این است که چون
در این حدیث بیان قهر و غلبه انحضرت شده است و این ملا عین هم الحمد لله قهر و غلبه حاصل نکرده
لذا این حدیث را پسندیده اند و هم چنین با آثار مثل القرآن و اهل که جعل کرده اند بیک اسناد لال تمام
است که اهل ثانی مثل قرآن داشته و اقصافان بخاک میکشد که ذکر کلمات اینها و اهلای قرآن
بکنند چنانکه اینها را مثل قرآن بخوانند و نمیدانند وجه شباهت چیست سوای همینکه مدعی شده
که غیر از قرآن است و الا ملاحظه میکنی عزیمت و تمام من خرافات است عنوان مطلبه میکند و
بعد بیانی میکند که هیچ ربطی با عنوان ندارد احکام میکند که بیک بر خلاف حکمت است و بر
خلاف عدل و بر خلاف سنن انبیاء و اولیاء که در هر دو مقام در صدد شرح زیاد تر نیستیم
و شاید بعد از این زمان شاء الله بنیاد بعلاوه اینکه ملاحظه کردی در اخبار که سنن از محمد این
است که آثار او را بیان میکنند و بیهوش او را میبرد و ماخذ آثار مثل القرآن که جعل کرده اند و بیهوش

اثاره بوده و ملاحظه کن که بیک بر خلاف مفادان دلالت میکند زیرا که معنی نبیین آثاره این است که
اثار پیغمبر را بیان کند و شبیه نیست که نبیین آثار را بکشد همان آثار است نه اینکه ناسپس وضع جلد
باشد پس اینکه نقل بمعنی هم نیست بلکه بیک جعل است خلاصه و اما سنن سایر انبیاء و در این دوایا
بطور اجمال بیان شده است و در دوایان دیگر شرح داده شده و اگر میخواهیم همه آنچه را باین شده
نقل کنیم سخن بطول می افتد اما بعد از ظهور مراد افشاء الله ذکر میکنیم در اینجا و از محمد بن مسلم
نقل کرده است قال دخلت علی ابی جعفر و انما اردت ان اسالنه عن القائم من آل محمد فقال لی مبتدئا
یا محمد بن مسلم ان فی القائم من آل محمد شعبان من خمس من الرسل یوشن بن موی و یوسف بن یعقوب
و موسی و عیسی و محمد فاما شعبه من یوشن فرجوعه من غیبه و هو شتاب بعد کبر السن و اما شعبه
من یوسف بن یعقوب فالغیبه من خاصه و عامه و اخفاؤه من اخونه و اشکال امره علی ایه یعقوب
مع قرب المسافه بینه و باین ایه و اهله و شعبه و اما شعبه من موسی فدوام خوفه و طول غیبه و
خفاء و لا دونه و ثقیب شعبه من بعده بما لغوا من الاذی و الهوان الا ان اذن الله عز وجل فی ظهوره
و نصره و ابدیه علی عذره و اما شعبه من عیسی فاختلاف من اختلف فیه حتی قال طائفه منهم ما اولد
و قال طائفه مات و قال طائفه قتل و سلب و اما شعبه من جده المصطفی فخرجه بالسیف قتله
اعلاء الله و اعلاء رسوله و الجبارین و الطواغیت و انه بنصر السیف و الرعب و انه لا ترد له و انه
واق من علانات خروج الشقیانی من الشام و خروج الباقی و صیحه من السماء فی شهر رمضان و صاد
بنادی باسمه و اسم ایه و اخبار دیگر از این باب وارد شده است و مولای بن زکوان در
تثقیف الا و در تفصیل بیان فرموده است و بعد از فرمایش ایشان دیگر حاجت بیست زبانه
بر این نیست و در همین یک حدیث ملاحظه کن و ببین که خوف و تقیه و غیر اینها همه مال زمان
غیبت است و زمان ظهور بیک این اوضاع منقلب میشود بگذرد این روزگار تلخ تر از
زهی باد دیگر روزگار چون شکر اید و اینها هم خوف و زحمت مال زمان ظهورش بود
و پیش از آنکه از غایت کسی کاری باو نداشته و محل اعتنائی بود و اخفائی در ولادتش
هم نبود و در صدد قلع و قمع پدر و مادر او هم با احتیاط از او نبودند خلاصه که هیچ شباهت
در این مرد با انبیاء خدا نبود و عیث این اخبار را در باره او میخواهند **فصل** و باز
گفته است و احادیث امتحان و افتنان از حد قوا ترک نشده است و کذا اخبار ما آورده که بگذرد
ظهور قائم و خروج سیف و غلبه و سلطنت شاهان و ادراستندن لاله و ادیم و نگاه داشتیم
لا محتوی است و خروج سیف سیف بیان و مظلومیت است که مهملک من هلاک عن بدین است
و محیی من حی عن بینه و باسنن اهلهم مطابق است و کذا سلطنت سلطنت حقیقه است که

وان جندنا لهم الغالبون ويا ايها الله الا ان يتم نوره است وباليات واختبار وانفس وافاق هم
 موافقت چنانچه در بدهايم كه بامنع من على الارض بجان در راه محبت مجبوريتان جان مبدهند
 و عليه بغنى حال بوده وهست در عصمت و رحمت لا بد للناس من ان يحصوا و يغربوا و يمتروا
 حتى يستخرج في الغر بال خلق كثير وفيه ان هذا الاسر لا ياتكم الا بعد اياس لا والله حتى تمترزوا ولا والله
 حتى تشقى من تشقى و بعد من بعد وفيه تقننون كما يقنن الذهب ثم يخلصون كما يخلص الذهب
 فيه لا بد ان تكون فتنة ليقطع فيها كل بطانة و وليجة حتى يقطع فيها من شق الشجر شجرين حتى لا
 يبقى الا نحن و شيعتنا وفيه هيهات هيهات لا والله لا يكون ما نريدون اليه اعينكم حتى تحضروا
 والله لا يكون ما نريدون اليه اعينكم حتى تمترزوا لا والله لا يكون ما نريدون اعينكم حتى تشقى من
 تشقى و بعد من بعد وفيه فدا حلف ابو جعفر انه هو المضطر كما قال الله من يجيب المضطر
 دعاه فيكشف السوء يا ذي و غاي ندي و عهد نام و كل مباد كه عمل الله فوجه مؤيدان بنان
 است واحاديث انا قرب مني باللين واخف فوق الدابة واته شاب واته في الاصلاب واته تقوى
 من قبر اي بطرانة باختلاف عبادات و بيانان و دوايات و است و اية الارض و بمطوون
 كبرى ظاهر ميشود پسند است **جواب** كويا اذ در و غمها طولا في مصنف داملا في
 كوفه است كه مخفى كرده كاش بيشتر ملول ميشد كه بشكون صرف مهر سپيد باري انا اجنبا
 امتحان واقفان پسند است و بعضه از آنها هم فقرات است كه روايت كرده و نسبت بعضه
 و رحمت كه داده است كويا سهو نباشد زيرا كه در انجا ندي بديهم و نه در مجاور و عوالم هست و در
 شبيهم داد اما چون غل معني نبود متعرض نشديم اما نميدانم از اين اخبار چه حقيقت است
 كه اخبار شاهد خود قرار داده بيقين كانه كرده است كه هنوز خالق در ظهور دامام با باله
 بشوند و هر كس شقى ميشود بشود و هر كس سعيد ميشود بشود و مالي بنكه مقصود اتمه ما
 از اين اخبار اين نبوده است بلكه مقصود اين است كه در طول غيبت خلق اطمینان ميشوند
 و مؤمن و كافران هم جدا ميشوند و همين كه انحضرت شريف مباد و در كفا و اقل ميكنند و عدا مقصود
 از اين امتحان در دنيا همين است كه كسي كه مستحق قتل است از انكه مستحق نبوت جدا بشوند چنانكه
 اخبار صريح در اين باب وارد شده است و در عصمت و رحمت و مجاور و ايت فرموده اند عن ابن
 ابي عمير عن ذكره عن ابي عبد الله قال قلت له ما بال امير المؤمنين لم يقاتل فلانا و فلانا و فلانا
 قال لا يات في كتاب الله عز وجل لوتربوا العذبة الذين كفروا منهم عذابا ابدا قال قلت وما يعنى
 بترابهم قال و دايع مؤمنين في اصلا ب قوم كافرين و كذلك القائم لن يظهر ابدا حتى يخرج و دايع
 الله عز وجل عدا من ظم من عدا الله فظنهم و عن ابيهم الكرخي قال قلت لابي عبد الله

في زمان
 ظهر على من ظم من عدا الله

او قال له رجل اصلك الله الم يكن على قوت باي دين الله عز وجل قال بل قلت كيف ظهر عليه القوم ولم
 يمنعهم وكيف لم يبدعهم وما منعهم في ذلك قال اية في كتاب الله عز وجل منعهم قال قلت راي اية
 قال قوله لوتربوا العذبة الذين كفروا منهم عذابا ابدا كان اعز وجل و دايع مؤمنون في اصلا
 قوم كافرين و منافقين فلم يكن على لبقل الا بانه حتى يخرج القوم فلما اخرج الودايع ظهر على من ظم
 و كذلك قائما اهل البيت لن يظهر ابدا حتى تظهر و دايع الله فاذا ظهرت يظهر على من ظم فظنله
 پس بين كه مقصود از اين امتحانات همين قتل بوده است والا امتحان بدون قتل در زمان پنا
 اتمه و اينها هم مبدع است و باز باي مطلب دامام مفصلا بيان فرموده است در حد
 طويل كه در بخارا از سدي صبري از حضرت صادق نقل نموده است و مفصل تر از اين بود
 كه فرمود و اما ابطاء نوح قائم است استرل العقوبة على قومه من السماء بعث الله عز وجل جبريل الریح
 الا من لم يسمع نواياهم فقال يا ايها الله ان الله بنار له و لعالي يقول لك ان هوة لا خلا بقرى و جفا
 و لست ابديهم بضاعة من صواعق اعدا تا كيد الدعوة و الزام الحج فضا و داجها و في الدقة
 لقومك فاني مثيبك عليه و اخرس هذا التوى فان لك ثمة باقها و بلوغها و ادراكها اذ انتم
 الفرج و الخلاص فيشر بذلك من تبعك من المؤمنين فلما انبت الاشجار و تازوت و شوف و خضر
 و انتم و ذهي التمر عليها بعد من طويل استخبر من الله سبحانه و تعالى العدة فامر الله تعالى ان
 بغرس من نوى تلك الاشجار و يجلو الصبر و الاجتهاد و يؤكد الحج على قومه و انجر بذلك الطوائف
 التي امنيت به فارتد منهم ثلثمائة رجل و قالوا لو كان ما يدعيه نوح حقا لما وقع في و عذرت به خائف
 ثم ان الله بناد و نعا لهم نزل بامر عند كل قرية ان بغرسها اداة بعد اخرى الى ان غرسها سبع
 ثمرات فاذ ان تلك الطوائف من المؤمنين قتل منهم طائفة بعد طائفة الى ان عدا الى بقع و
 سبعين رجلا فاحي الله عز وجل عند ذلك التير و قال يا نوح الان اسفر الصبح عن الليل لعينك
 حين صرح الحق عن محضه و صغى الى حلالان من الكدر بار نداد كل من كانت طينته خبيثة
 فلو اذ اهلك الكفار و اقيمت من فلا رند من الطوائف التي كانت امنيت بك لما كنت صدق
 و عدى السابق للمؤمنين الذين اخلصوا التوحيد من قومك و اعصوا و بجل نبوتك بان انما
 في الارض و امكن لهم دينهم و ابدل خوفهم باله من لكي يخلص العبادة الى بذهاب الشك من قلوبهم
 وكيف يكون الا استخلاف و التمكن و بدل الخوف باله من متى لهم مع ما كنت اعلم من ضعف
 يقين الذين اوندوا و جت طينتهم و سوء سرايرهم التي كانت نتائج التفات و سنوح الضلالة
 فلو انهم نفعوا من الملك الذي اني المؤمنين وقت الا استخلاف اذا اهلك عداهم لشقوا و ليغ
 صفاته و لا ستمك سراير نفاقهم و نابد خيال ضلالتهم فلو بهم و كاشفوا اخوانهم بالعدا و

بنار و

و عدا

و حاد بوجه غلبه طلب انبیا و انفراد با لا مروتی و کف بکون التمسک فی الدین و انتشار الامر
 المؤمنین مع اثاره الفتن و انتفاع الحروب کلا فاصنع الفلک باعیننا و وجنا قال الصادق و کذا
 القائم ثم منشا یا غیبت لیسر الحق من محضه و بصرفوا الایمان من الکدر و بانداد کل من کانت
 طینة خبیثة من الشیعة الذین یجشی علیهم التفاق اذا احتسوا باستخلاف و التمسکین و الا من التمسک
 فی عهد القائم قال افضل فضل بالین رسول الله ان التواصب فی عین هذه الایة فک فی الی
 بکر و عمر و عثمان و علی قال لا یهدی الله قلوب الناصبة حتی کان الذین الذین ارضا الله و رسوله
 متمکنا بانشار الا من فی الایة و ذهاب الخوف من قلوبنا و ارتفاع الشک من صدورنا فی عهد واحد
 من هؤلاء فی عهد علی مع ارئاد المسلمین و الفتن الی کانت تصور فی اتمام و الحروب الی کانت نشأ
 بین الکفار و بینهم ثم تلا الصادق ثم اذا استیاس الرسل و طغوا اثم قد کذبوا و احادهم نصرنا خلاصة
 فوما فی الحضرة ابیست که بعد از آنکه حضرت نوح قومی خود را نفرین فرمود خداوند جبریل را فرستاد
 نزد آنحضرت و هفت دانة حسنة خرافه فرمود که اینها بندگان منند و بها حقته انها
 و اهلاک نمیکند مگر از احمه ^{سید} تو هم کوشش کن در این باب و هسنة هار اخرس کن هینکه تمرد اذیج
 میسر شد و مؤمنین هم خبرید حضرت بفرموده عمل کرده این که در دنیا شمر داد باز خداوند او را
 فرمود که هسنة انها اخرس کن و باز کوشش کن در دعوت در اینوقت سیصد نفر از قوم او مرید
 شدند و گفتند اگر نوح صادق بود در وعده خدای او خلف نبود بجهت طور ناهفت مرتبه
 و در هر دفعه جماعتی مرید شدند و هفتاد و کسری مانند ندی رسید که حال دیگر طینة
 خبیثة از طینة جدا شد و اگر من کفار را هلاک میکردم و این جماعت منافقین را باقی میکشتم
 و عده من مؤمنین که انهارا در زمین خایه کنه و متهم کن در دین تمام و خوف ایشان را با من
 بدل کنم تا اینکه عباد مرا از روی خلوص و یقین بکنند ابو عده صدق نمیشد زیرا
 که منافقین در میان آنها بودند و باز بنای حسد و طلب ریاست و فساد را میکردا شدند
 اینست که باین تفهیم پس انها را از عوین جدا کردم تا عده ام صدق شود و حال کشتی را بیا
 بعد حضرت صادق فرمود که هم چنین است امر قائم غیبت و طول میکشد تا همه منافقین از
 مؤمنین جدا بشوند بسبب طول غیبت انوقت امام بر عجز و وظیفه در زمین و متمکن در دین
 میشود و امن در عالم منتشر میشود مگر کوبد که جنة امن اینست که دشمنان را هلاک میکند
 همچنانکه نوح هلاک کرد بعد افضل عمر کرد که نواصب کمان میکنند که ابا استخلاف
 و تمکین در باره ابوبکر و عمر و عثمان و علی است فرمود خدا هلاک نکند قلوب ناصبه را
 کی دینی که خدا و رسول پسندد اند ممکن بود بانشار او من در امت و ذهاب خوف از

قلوبشان را و قناع مشک از سینه هاشماد و عهد یکی از اینها و عهد علی یا از نداد مسلمین فتنه
 که برانگیزه میشد و جنگهای که میان کفار و انهارا واقع میشد خلاصه این ملاحظه کن که عرض از
 استخلاف اچیت و یکجا باید برسد امر و قوم ملاحظه میکنی که با هم مردم در انقلاب اند و هر دو
 یکی مؤمن میشود و یکی کافر میشود و یکی مرید میگردد و یکجا رسیده است با نجا که مؤمنین محض
 شده باشند و کفار محض و علاوه که و دایع مؤمنین در اصلاب کفار هست و خود خورد
 بیرون میبایند و ملحق بمؤمنین میشوند و در کلیه این مطلب برای ما و شما هیچک شهمه
 نیست نهایت شما مؤمن را معتقد بعقیده خود میدانید و ما مؤمن را معتقد بعقیده
 خود و علی التیال شبهه نیست که از مسلمین و شما هر دو همی زیاد و کم میشوند پس معلوم است
 که هنوز اختلاط هست را ناخبرانه انتی که ناو قی که اختلاط هست امام شریف نمیاورد
 و احیاناً نادریم در میان بنانند و همان او ابل ظهور امام با هر کسی با اصل خودش بر میگردد
 ناهر که مستحق قتل هست کشته شود و زمین از لوث انها پاک شود و استخلاف و تمکین اچیت
 حاصل شود و از همین فقره حدیث که امام در جواب مفضل فرمود بطلان مخرجتان اینورد
 و انهم که میگوید خروج سیف سیف بیان و مظلومیت است و کذا که سلطنت سلطنت
 حقیقه است که آن چند ناله الم الغالبون و بای الله الا ان یم فوره ملاحظه کن که امام فرمود
 که عهد حضرت امیر وقت این استخلاف و تمکین نبود زیرا که اینهمه ارئاد مسلمین و فتنه ها و حروب
 واقع میشد و علاوه که غالب اصحاب خود حضرت امیر منافقین بودند و اگر میخواست حضرت
 بدعتهای خلفا فقیه هد قبول نمیکردند چنانکه در خلا نشان مذکور است و سیف بیابا
 و مظلومیت را داشتند و سلطنت حقیقه را هم داشتند و هم چنین سایر امیران
 باین منوال بوده است و خودشان فرمودند که منی سلیمان الیای یعنی در حقیقه و باطن کسی ملک
 را از مناسبت نکرده است اما مع لک در ظاهر ملک ایشان را غصب کرده بودند و بر منبر
 ایشان بالا رفتند بودند پس اگر سلطنت باطنی باشد که اینهمه عده و عباد از بهر جهات است خدا
 میداند که هوش از سر انسان میرود که در چه امور و اختراعات و بیچاره یاب میشود و در مرد
 ایشان برآید و اینه وان چند ناله الم الغالبون که خوانند ایاک بعدش را ملاحظه کن که مبرورانند و
 عهده ختم و ابصر هم منصرف بیرون انجند الیای بیجا چون فاذا نزل لیا احتم فناء حیجا
 المنذرين خود ایاک واضحست که اشاره بیداب بواسطه قائم میکند و از قی قد و این
 شده است که مراد نزول عذاب است بناحت بنی ایه و اشیاغ ایشان در اخر الزمان پس غلبه
 دنیاوی چند خداوند بعد از حجة و برهان بشمس صاحب الامر خواهد بود و هم چنین

مراد از تمام نور تمام است بواسطه تمام آن تجلّی هرگاه بیرون نیاید تا اینکه خداوند عالم بگوید
 او را بر کل دین تا اینکه عبادت کرده نشود غیر خداوند چنانکه در بکار نیز از حقّی و نقل کرده و نه
 میدانم باز وجود بودن یا نبوده گناه و مشرکین و نواصب منافقین غیر خدا عبادت کرده میشود
 یا نه اگر عبادت کرد چه جاسی و این مردم را از عبادت خدا باز دارد یا از راه دیگر دارند براه دیگر
 بگوید و اگر عبادت مشطون را میکنند چنانکه هیچ کلمات شهادت پس بعد از شصت سال
 معلوم است که هنوز صاحب الامور نیامده که با بکار برسد زیرا که مدتهاست که معین شده است
 برای ظهور و غلبه او اینقدر درها نیست چنانکه در اخبار فرموده اند که هشت ماه پیش او
 بر شانداست و میباید تا خداوند در قلب او رحمت افکند خلاصش اینها که میگویند همه
 مرغوفات است و عاقل باین سخنان کوش نمیدهد و اما آنچه میگوید که اخبار ما قوه که بزرگتر و
 قائم و خرج سیف و غلبه و سلطنت شاهان را در این مدت داشته اند و نگاه داشتیم لا
 محضی است لا محضی را بنمود و گفته نمیشود زیرا که در سه حدیث بیشتر نیست انهم وقتیکه
 ملاحظه کنی دلیل مطلب و نمیشود در بکار نقل کرده است از علی بن قتیبه قال قلت لابی
 الحسن موسی ما بال ما روی من الملاحم لبس کاردی و ماردی فی اعادیکم قد فتح فقال
 ان الذی خرج فی عدائنا کان من الحق فکان کما قبل و انتم علمتم بالامانی فخرج الیکم کما خرج
 یعنی چه حکایت است که آنچه روایت شده است در شما از وقایع عظیم نیست هم چنانکه روایت
 شده در اعدای شما واقعه شده است فرمود آنچه بیرون آمده است در اعداء ما از حق بوده است
 پس بوده هیچنانکه گفته شده و شما مشغول کرده شده اید یا مانی پس بیرون آمده است بیوی شما
 هم چنانکه بیرون آمده و در روایت دیگر است از آن حضرت که ان الشیعه فرقی بالامانی منذ
 مانی من و قال بقطین لابنه علی ما بالنا فیلنا فکان و قبل کم فلم یکن فقال له علی ان الذی قبل
 لکم و لنا من مخرج واحد غیر ان امرکم حضرت کم فاعطیتهم محضه و کان کما قبل لکم و ان امرنا کم بخصر ضلنا
 بالامانی و لو قبل لنا ان هذا الامر لا یكون الا مانی من و ثلثه سنه لفسد القلوب و لرجعت
 عامه الناس عن الاسلام و لکن قالوا ما اسرعه و ما قویه تا الفاضل و لکن الناس و تقرب الفرج حضرت
 فرمود بذر سبب که شیعته قریب که میشوند یا مانی و از دهرها مدت دو و شصت سال و بقطین
 که از اتباع نبی عیاس بود از پسرش علی که از خواص امام موسی کاظم بود سوال کرد که چه حکایت
 است که برای ما گفته شده و شما انطور شده و برای شما گفته شده و شما انطور علی در جواب گفت که
 آنچه شما و ما گفته اند هر دو از مخرج واحد است مترجم گوید زیرا که هر دو را پیغمبر و ائمه فرموده اند
 غیر از اینکه امر شما و قش رسیده بود و حقیقه واقع را بشناختند و شما انطور شده و ما انطور

در این باب

فرسیده است پس ما را بار و زها مشغول کردند و اگر گفته میشود بیا که این امر نباشد ناد و نیست
 سال یا سبب سال هوا به دلتا قبی میشود و تمامه مردم از اسلام بر میکشند و این فرمودند
 که چه فرود است و چه فرود یک بیجهت تالیف قلوب مردم و نزد یک کردن فرج و معلوم است که علی بن قتیبه
 این بیان را از امام شنبه فرموده باری سابقا اخباری چند نقل کرده ام که از زمان سید
 الشهداء تا اواخر ائمه شیعیه منظر ظهور امامت بود مانند موافق اخبار حمل بوده است که یکی از
 این بزرگواران با مر بر خیزد و جو و ظلم را از عالم براندازد و بحسب مصالح معتقد و ناخبر افتاده
 است چنانکه حضرت صادق فرمود کان هذا الامر فی اخر الله و بفعل بعدی در حق ما ایشا
 پس ایشان عین واقع را فرموده اند نه ثابت مصالح خلقه سبب ناخبر شده است چنانچه کسی که
 بگوید الان میان ما ان شاء الله بعد باری و مانی برسد که نتواند بسیار نمیتوان گفت که در حق
 گفته و اگر طبعی بر بعضی گوید که دیگر باری ننداری و فرود اینونان خواهد داد و امشب مرض ناپر خیزی
 کند یا تصرف هوای در او شود و نب کند و طبیب جمع نان ندهد نمیتوان گفت در دوع گفته زیرا
 که بنا بر این بود اما بواسطه عرض بداد شد و از احتمال قیام ایشان هم که بگذریم هم چنانکه در این
 حدیث بیان فرموده اند این تربیت را در عرض ایند و شصت سال که از همان زمان سید الشهداء
 است تا زمان غیبت فرموده اند بیجهت حفظ قلوب شیعیه و چه اینها از اسرار که بیجهت عدم تحمل مردم
 اشکار نمیشود و اما برای کسانی که متحمل بوده اند از اخبار فرموده اند و اخبار لا محضی دلیل این مطلب
 است و این مانی که در این مقام فرموده اند مراد از جهنم وقت ظهور آنحضرت است نه اینکه مراد
 این باشد که بعد از آنکه شریف بیاید و در مدینه شریف نشینا شد و قوت و قدرت و سلطنت
 ظاهر نباشد زیرا که کلام خداوند صدق است و پیغمبر و ائمه صدق الصادق القادرین هستند
 و شیعیه نیست که این وعده را فرموده اند و البته میان حال زمان ایشان با زمان قائم تفاوت
 هست و اگر هیچ تفاوت نباشد البته کلام ایشان در دوع صرف میشود و در دوع فرمودند تا
 همین فرموده اند که قریب مثل خواهد شد و در صورتیکه قریب و اما و تو قریب بگویم
 و واقع نباشد دلیل کذب گویند نیست و حتم نیست که مقصود او را بفهمیم چنانکه خداوند
 فرموده برونه بعد از آنکه قریب بیاید و قریب بیاید که است همین که باین الفاظ فرموده اند نه اینکه
 در اصل وقوع آن کفایت نباشد زیرا که اگر هیچ فرق میان آنوقت و زمان ظهور نباشد و
 بقول تو همان سیف بیان و مطلق و سلطنت با طاعت نباشد چنانکه ائمه هم
 بدون شهادت نیستند پس معنی این چیست که فرمودند و لکن اخر الذول این چه دولتی
 است که باید بسیار و از زمان آدم تا آن زمان نبوده و معنی این چیست که باین الفاظ

عده کاملست جو را و ظلم او الله که خپله امر الله ما را با نسی گرفته اند و بهین حرفهای مفت مردم
 را از صرافت دین میاندازند و آنچه گفته که با سنت الهیه هم موافق است مگر همین سنت الهیه نبود که
 آخر قوم نوح را هلاک فرمود مگر معذرت از مؤمنین و همین سنت الهیه نبود که فرعون و اشعیا
 او را هلاک کرد و هم چنین سایر انبیای که عذاب نازل کردند و کفار قوم خود را هلاک کردند
 همه اینها سنت الهیه است که باید در این امت نیز جاری شود و اینها بگوئی نیست که متجمل و پل
 باشد زیرا که همه اهل تواریخ و سیر نقل میکنند و اینها بگوئی اهل ناول نبودند که کلاشت
 بر غیر ظاهر عمل شود و عجب نیست که این جماعت بن زمان از زمان قبیله و جنت می شمردند و البته هر
 کسی در قبیله باید برای عمل خود برسد و یقین است که کسی را که معذب میکنند خود او باید متاثر
 از عذاب بشود نه اینکه تو در خارج بگوئی معذب است و خود او در حال عیش و لذت باشد زیرا که
 عذاب و عفت هر کس نسبت بحال خود او است نه دیگری حال آن عذاب که بکفار رسیده که خود
 در لذت انداز کرده اند چیست و اگر این بحسب عقاید دیگری است که ما هم واقعا لان شما در جهنم میباشید
 ای شما در کمالی از خود میبکشید باری و اما آنچه گفته که این جماعت با منع من علی الارض در راه محب
 شان جان میدهند عندا هم مقصود چیست بمناسبت کلام پیش یعنی غلبه ایشان در جان دارد
 است خداوند این غلبه شما را زیاد کند که هر در راه محبوتان جان دهید خوارچ هر روان و احتیاج
 بجل و احتیاج محو بهم جان در راه محبوتان دادند پس غالب شدند و حضرت سید الشهداء
 که شهید شد نفس کشیدن را غلبه شمرد بلکه از جهت مال امران را غلبه شمرند چنانکه
 وقتی که نزد عرض کرد لیر مقدس حضرت که لا ینال العلب یا این بی قراب فرمود و سبعلم الذین ظلموا
 ائی منقلب ینقلبون یعنی مال امر من بخله خواهد بود که فرزندم حجه بن الحسن میاید و از شما
 انتقام میبکشد و خود من بر میگردم و از شما خون خود را میگیرم و در قیامت منم ببعثتها خواهم
 بود و قوم معذب خواهی بود پس ظاهر غلبه را برای قوم منقلب فرمود نه برای آن روز و اگر نفس
 کشیدن و نپائی غلبه بود که در همان روز از قشون بریداضاع قشون سید الشهداء کشته شد
 و ناکی و قاتل بر نداد نه باشد برابر سید الشهداء و حضرت عباس و حضرت علی اکبر و شیعیان
 احتیاج ایشان نباشد پس همه این بد ایشان اهل حق بوده اند و غالب شدند حقیقه همهاست
 همهاست اینها خرافات است و اما آنکه گفته غلبه یعنی بحال بوده و هست حق داد ادم فقیر
 بپار که ضرب الله مثلا جداجلوک لا یقدر علی شیء خاصه وقتی که جاهل باشد از این قبیل متعنا
 یعنی میگوید اما نه دل خودش خوش میشود نه دیگری از صاحبان عقل کول مجور سلفان بن
 داود که غلبه او یعنی شمره افاق است مگر پیغمبر خدا نبود پیغمبر خدا که صد شتر و هزار گوسفند

حق میبشود غلبه یعنی حاصل نمود و امام فرمود آنچه مکر تو گمان میکنی خداوند دنیا را برای
 دشمنان ما خلقت فرموده است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده قل من حرم زینة الله الیه
 اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین امنوا فی الحیوة الدنیا خالصه یوم القیمة کذلک یفصل
 الا یات القوم بعملون قل انما حرم ریح الفواحش ما ظهر منها ما بطن والاثم والبیح غیر الحق وان
 تشرکوا بالله ما لیس بقرین له سلطانا وان تقولوا علی الله ما لا یصلون یعنی بگوئی پیغمبر که حرام کرده
 است زینت خدا را که بعد از او رسیده است برای بندگان خود طیبات از رزق را بگوئی که اینها از
 برای مؤمنین است در حقیقت دنیا و لاله کفار و غضبنا شرک میکنند و در قیامت خالص است از برای
 قوی که میبایستند بگوئی که خداوند حرام فرموده فواحش ظاهره و باطنه را و گاه و ظلم بغير حق را و
 اینکه شریک بگوید با خدا آنچه ساطاتی بران نازل نفرموده و اینکه بر خدا بی بند و بار باشد و آنچه
 پس بیان که خداوند دنیا را بر مؤمنین حرام نفرموده است بلکه برای خودشان خلقت فرموده
 است همانا کفار غضب کرده اند و در یوم قیمة که حقیقه قیمة صغری است و یوم ظهور و جنت
 است خالص میشود برای مؤمنین بعد محرمات را بیان میفرماید و از روی انصاف نظر
 کن که هلاک در باره این جماعت مبدا عین عین واقع است در برهان و وایت کرده است
 اخبار بسیار که ائمه ما خود با اسبهای فاخر میپوشیده اند و امر میپوشیدن میفرمودند
 و این امر را ثلاث میفرمودند و از جمله بدشئی است که عباس بن هلال بحضرت امام موسای
 کاظم عرض کرد جعلت فدا لیه ظر و نظر مردم خوش میاید که کسی غذای بدشت فرود
 و لباس حسن بپوشد و خشوع بکند فرمود یا ای نادان که یوسف نبی پیر نبی بود قیامهای
 در میان میپوشید که تکیهای آن طلا بود و در جلال فرعون نشست و حکم میفرمود و
 مردم محتاج بلباس او بودند که بپوشند چیست و محتاج بعد از او بودند و این است و بر
 این نیست که مردم از امام محتاجند باینکه هرگاه بگوید صدق بگوید و هرگاه وعده کند
 وفا کند و هرگاه حکم کند بعد از او باشد بدست خداوند حرام نمیکند طعامی را و شریک
 را از حلال و اینست و خراب این نیست که حرام فرموده است حرام را که باشد یا زیاده و تحقیق
 که خداوند فرموده قل من حرم زینة الله الیه اخرج لعباده والطیبات من الرزق و از حضرت
 امیر و وایت کرده است در کتابی که با اهل مصر فرمود که بپایندای بندگان خدا
 که متقین جمع کردند عاجل خبر و اجل انرا شریک شدند اهل دنیا را و دنیا را از ایشان و شریک
 شدند با ایشان اهل دنیا را و آخر ایشان خداوند میا حکم کرد بر ایشان در دنیا آنچه کفایت
 بکند ایشان را و بی نیاز فرمود ایشان را و فرمود خدای عزوجل قل من حرم زینة الله الیه

فمن حرم زینة الله الیه اخرج لعباده والطیبات من الرزق

سناکن شدند و بنیاد با فضل آنچه مسکون شد و خوردند و با فضل آنچه خوردند و شربت
 شدند و اهل دنیا را در دنیا نشان پس خوردند با ایشان از طیبات آنچه میخوردند و آشامیدند
 از طیبات آنچه میاشامیدند و پوشیدند و از فضل آنچه میپوشیدند و منزل گرفتند و فضل
 آنچه منزل میگیرند و ترویج کردند و از فضل آنچه ترویج میکنند و سوار شدند و از آنچه سوار
 میشوند و رسیدند و بلذت دنیا با اهل دنیا و ایشان را هدیه ها بپایان خدا بند پس از
 او تمنا میکنند و اعطا میکنند و دعوت ایشان را رد نمیکنند و نصیب ایشان از
 لذت کم نمیشود پس بسوی این بندگان خدا مشتاق میشوند هر که عقل دارد و عمل میکند
 بنقوای خدا و لا حول و لا قوة الا بالله تا آخر حدیث خلاصه که اخبار بسیار است و در این
 باب و اگر اخبار دیگر که لباس قائم علیها است و غذای او درشت است و اخبار و اهرام بسیار
 که مالهائی بنیادهای او جمع میشود و پیش روی او خرم میشود و انقدر عطا میکند که
 دیگر کسی محتاج بر کوه نمیشود و شما بعد از آنکه خود را فقیر محتاج دیدید بدانید که الان
 برای صد بنیاد جهان مبدعید و معذرت است سلطان امر را بر شما مشبه کرده که از برای
 قائم و احطاب و هم مال دنیا جمع نیست و قوای او بدان که حال اجد در این است که با وجود
 فراهم بودن اسباب انسان طلب الرضای الله بر خود سخت بگیرد و اتفاق کند نه اینکه با اصطلاح
 مستور از بیادری باشد که پان عالم غذای درشت و لباس غلبه دارانند و فضل از برای
 ایشان نیست پس قائم و احطاب و با وجود جمع بودن اسباب زاهدند و دنیا نه اینکه خواه
 نباشد و دیگر اینکه مذموم است برای طیبات ضعیفه که باعث طغیان ایشان است همچون
 فقر هم برای بعضی باعث تسبیح است چنانکه در دعا از غنای مطعی و فقر مبنی هر دو پناه
 میری و احطاب امام شافعی از این سخنان بالا تراست که بنال دنیا طغیان کنند و با بعد
 تسبیح پیدا کنند پس چنانکه منوع بودن ایشان چیست بادی می دانند که اوضاع ظهور و
 با وضع خود نظیر کنند و آخر نخواهد شد و اما آنچه واجب کرده است از حضرت باقر که آن
 هو المصطفى کاب الله من یحیی المصطفى اذا دعاه و یکشف السوء اگر چه تحقیق کرده و چون
 غل معقی نیست منعرض نمیشوم و میگویم ای ایا این اضطراب را برای صاحب الامر باطنی است
 و در سلطنت باطنیه ایشان نعوذ بالله فتوری بهم رسیده یا ظاهر نیست شبه نیست که
 در سلطنت باطنیه ایشان هرگز فتوری بهم رسیده و اضطراب پیدا نکرده اند پس مسلط اضطراب
 ایشان ظاهر نیست که چون صلاح ملک را در دفع اغادی ندانند و با نفاها ملت
 داد اند اینست که غضب حق ایشان را کرده اند و ایشان را مضطرب نموده اند حال کشف سوء

که مراد کشف همی اضطراب ظاهری خواهد بود و میمنوال خواهد بود و نه این است که بایک
 همی اضطراب ظاهر و نمود و ان ممکن نیست مگر بدفع دشمنان طوری که دیگر کسی قدرت غضب
 حق ظاهری ایشان را نداشته باشد و نیز فرموده است خداوند و بچشمک خلفاء الارض
 و این صریح است در اینکه اضطراب ایشان از همی چنانکه خلاف بوده است و قطعاً خلاف
 باطنیه ایشان است و من احدی از احاد نیست که بتواند غضب کند همی خلاف ظاهر
 است که غضب کردند و ایشان را مضطرب کردند و خداوند را با ایشان خواهد داد و
 کشف سوء ازین دشمنان را خواهد نمود و اینست که در بخار در ذیل همی به مبارکه
 نقل میکند از حضرت باقر که این ایه نازل شده است در باره قائم که هرگاه بیرون آید
 عمامه بی بند و در نزد مقام نماز میکند و در وقت سجده بسوی پروردگار خود میگوید یا
 ربی از او رد کرده نمیشود عرض میکنم که معجزه رفتن و این باطنی است یا ظاهری اما
 در باطن که هرگز ازین ایشان رد نشده است کیبکه تو خودت میگوئی فقال لما یبد
 است و سلطنت حقیقه همیشه از برای ایشان هست و جند الله هم الغالبون پس این
 باطنیه ایشان هرگز بر نمیشکند و اضطرابی از ان باب نداشته اند همان کشف کوهها مال ظاهر
 پس ایانایان دغای او مستجاب شود و خداوند کشف میبکند و خلاف زمین و با او بدهد
 و این او از هیچ جنکی خائب خاسر و منکر بر نکرده و پان دل خود را بنا و پان خوش کرده اید انهم
 بحرفه غف که باب کله و اصبه و او نیست بادی و نا پیدان دغای ندیده و عهد نامه و کله
 میا که عجل الله فرجه بهم میمنوال است فرجی که از برای امام خواهش میکنیم منظور فرج
 باطنی نیست و این که باطنیه ایشان فرج دارند و در ظاهر است که اعداء غلبه دارند و بر
 انحصار تنگ گرفته شده طوریکه غایب شده است و از خداوند مشتک داریم که خداوند
 فرج او را نزدیک فرماید و دفع شر اغادی او را نماید و اما اخا و پان اقرب منی باللین و اخا
 فوق الدابة و انه شایب بله باین مضامین اخبار وارد شده است خطابت این شخص تحقیق کرده
 فرماید امام اینست و ان صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللین منی و اخا علی ظهر الدابة
 و هم چنین فرمودند و صاحب شایب حدیث و در حدیثی فرمودند و بظهره فی صورة فنی موفی
 این ششین سنه و لکن اگر اینها تمام است اینها هم هست که در عوالم از حضرت امام حسن
 نقل میکند در حدیث طویل تا اینکه در وصف قائم فرمود ذاك التاسع من ولد ابي
 الحسين ابن سبئه الا ماء بطن الله عمو فی غبیه ثم بظهره یصد دینه فی صورة شایب
 این دون از ربعین سنه ذلک لبعلم ان الله علی کل شئی قاهر و انما نقل کرده که

از آنحضرت سوال شد که ما علامه القائم منکم از اخرج قال علامه ان يكون شيخ السنن
 المنظر حتى ان الناظر اليه يحسبه من رابعين سنة او دونها وان من علامته ان لا يمر بمرو ولا يات
 واللبالي عليه حتى ياتي اجله وحضرت صادق فرمود بدید بر دودیت طویل و دوسن انبیاء که در
 او است و جعل له من بعد ذلك عمر العبد الصالح اعني انحضرت ليلاً على عمر ثانياً انبه که در آخر
 حدیث فرمود و اما العبد الصالح انحضرت فان الله يبارك و تعالي ما طول عمر النبوة فلهذا
 له ولا الكتاب ينزل عليه ولا لشر يفسد بهما شئ من كان قبله من الانبياء ولا ما من لم يزل محيا
 الا فداء ولا لظاعنه يفرضها ليل ان الله يبارك و تعالي لما كان في سابق علمه ان بعد
 من عمر القائم في ايام غيبته ما يقدر و علم ما يكون من انكار عباده بمقدار ذلك العمر في
 الطول طول عمر العبد الصالح من غير سبب و جب ذلك الا لعلنا لا نسلل به على عمر
 القائم و ليقطع بذلك حجة المعاند بن لئلا يكون للناس على الله حجة من انكارها حدیث
 است و اقرب عهدا باللبين متى يعني بحسب منظر قریب العهد تر بشردیده میشود و انبه که نا
 تولد کرده باشد و اما روايت انه في الاصلاب سابقا جواب داده شده که اولاً از ادركت
 معتبر ندیده ایم و اعتمادی بآن نیست ثانی انبه که موافق روايتی که سابق کردی پنج چیز بود
 است که زمان بر آن من خواهد آمد که خواهند گفت قائم منول شده و قائم هنوز
 در اصلاب است و این زمان آمد و گذشت زیرا که از اخبار ثابت کردیم که از زمان سبب
 الشهادة تا اخرائمه بسپاری از شیعہ چنانچه کان میگردند که یکی از ائمه ما صبیان قائم هستند
 حتى در حدیثی میفرماید که هر يك از ما منول میشود و اصحاب ما کردن میگویند که این است
 قائم نا خداوند را میبرد و دیگری بر پیچید پس این عبارت تمام اگر حدیث باشد مال انور
 است نه امر و ذواته بقوم من قریب ای بطن آیه این حدیث را هم در کتب معتبر ندیده ایم
 خود او هم نسبت نمیدهد که از کجا و این میبکند و ملاحظه میکنی که اخباری را که نسبت
 میدهد چه قدر در تحقیق و تفسیر را هفت است بلکه نسبت بکتابی میدهد که نسبت
 در آن کتاب پس آنچه نسبت نمیدهد دیگر چگونه محل اعتماد است و اگر هم در جائی دیده
 باشد ظاهر این است که کلمه ای بطن آیه و خودش از باب ناو بل ملحق کرده باشد زیرا که
 امام اگر نخواهند بفرمایند که از احاط منول میشود و منظور میفرماید منول میشود
 دیگری حاجت است که بفرماید من از قبر بیرون میآورد یعنی از شکم مادرش و بعضی اخبار
 که دلالت بر موت آنحضرت میکند اگر چه سابق بیان کردیم که در بعض اخبار فرموده اند
 بعد از موت ذکر آنحضرت و اخبار دال بر موت هم حل بر همین معنی میشود و اگر بظواهر الفا

تقریر شده است

هم نظر کنیم صریح است و اینکه قیام آنحضرت بنویسد از احاط نیست زیرا که در حدیث وارد شده
 است در اخبار و حضرت باقر مثل امر نانی کتاب الله قم مثل صاحب الحار و اما ما الله مائة غلام
 ثم بعثه و و اخبار عدیده وارد شده است که مراد از آن انبیاست یا عیسی یا خلیف او یا
 که بر قریب خرابه یا بر بیت المقدس بعد از آنکه بنی نصر اهل آن گشته بود و بر الاغی سوار بود و
 طعانی با خود داشت و فرمود انی مجی هذه الله بعد موتها پس خداوند او را میند و بعد از
 صد سال او را مبعوث فرمود و اول که ندیده شد چشمتهای او مانند قتم مرغی که پوست آن
 سخت شده باز شد پس خطاب رسید با و که نظر کن بطعام و شراب که تغییر نکرده و نظر کن بچرا
 و ما تو را این قرار میدهم از برای مردم و نظر کن باستخوانها و سبب که چگونه بجای خود میگذایم
 پس گوشت بر آنها میپوشیم پس بنا کرد و نظر کردن باستخوانهای کهنه منقش شده که جمع میشد بگو
 او و گوشتی که از اسباع خورده بودند جمع میشد با استخوانها و از اینجاست چسبید با آنها
 بنا انبه که برخاست خا و این گفت که میدانم که خداوند بر هر چیزی قادر است پس ملاحظه کن که
 احیاء عربی با او را میباید که بپشت بوده است و بالفرض اگر بظاهر حدیث مذکور هم بگوشیم و صوت
 او را بیوت ذکر او موافق اخبار معنی کنیم حیوة او را هم بجهنم قاعده باید معنی کنیم و دلیل بر این
 سوار احاط بیرون میآورد و دست نداریم و ایشان باید ملاحظه کنند که اگر بنا باشد هر چه
 بعقل ناقص خود تصور و انکار بکنند بسیاری از امور دین بلکه امور دنیا را باید
 انکار بکنند پس فهمیدن با عقل با فهمیدن دلیل نیست و خداوند که فرموده ها تو ابرهاتکم
 ان کنتم صادقين و دلیل عقل ما را منظور نداشته چنانکه حضرت سجاد فرمود که ان دین الله
 لا یضاب بالعقول لئلا یفهمه نا انبه که فرمود و لا یضاب الا بالتسليم من سلم لنا سلم و من اهدى
 بنا هدی پس اگر دلیل از سمع و نطق از معصوم است پس ندیده خدا و خلق است و اگر از عقل
 ناقصه ما است اید پس ندیده نیست پس وقتی که معصوم بیان میکند که احیاء عربی باین
 قاعده بوده ما را چاره نیست سوای تسلیم و لوفهمیم و اگر ما پیش ایشان را در باره قائم میفرماید
 بنا باشد بجهنم معنی ظاهر بگویم چاره نداریم سوای اینکه احیاء او را هم بجهنم طور که در حدیث
 فرموده اند بگویم و خالی انبه که سابق و ائقی که در اخبار فرموده که بعد از موت ذکرش بر پیچید
 و اخبار بسیار هم که در همین یاد داری که دلالت بر حیوة و طول عمر او میکند و چه در حان
 از برای انجیل است که ما این را بگویم و آنها را تر کنیم و از همه این سخنان که بگویم میگویند
 بیک العرش ثم انقش هر که مدعی امامت هست آثار خاصه امامت را اظهار کند بعد از مجوز
 مطالب همه بتسلیم مراد و دست میشود اینها که مسلم صفت خاصه امامت نیست زیرا که اگر بنا

و برخواست

الامش ثم انقش

باشد

ظاهر شد از این قبیل آنچه در باب علامت ظهور را سید وید

بعد از ظهور اگر چه قتل نبی را خواهد فرمود و آن دخل بعلامت ظهور ندارد و علی ایحال
 اینها از علامت که مقدار ظهور حکما باشد نیست و بعد از آنکه ظاهر شود و تکرار آنها مانع ندارد شاید
 همینها که واقع شده از علامات بوده و شاید بعد از آنکه واقع شود و امر اینگونه علامت نیست
 مثل سفینای و رجال و صبح در شهر و شب شهر رمضان که حکما باید قریب بظهور واقع شود
 و میتوان بانها استدلال کرد و اما سایر علامات اولی و ثانی نیستند و ثانیها موقت نیستند
 و چیز که امرش باین منوال باشد محل اعتماد نیست باید بداند که اگر چه احتمال خلاف در آن رفت
 و باین ارضاع اخوان زمان که هر روز علم باطنی بر میخیزد و در او شهر از بگو و از مصر باران
 از هند و همدان غیر اینها اگر بنا باشد که باین علامت بکیریم و نظر بعلامت حقیقه و آثار خاصه ظاهر
 نداشته باشیم باید هر روز تابع یکی از مدعیان بشویم و البته اینکار صحیح نیست و بفرمانش
 خودشان شصت علم گذارین و در واره نفازی بی هاشم که یا جزو شصت علم گذارین
 و البته بعضی از این علامتها هم مقدارن با بعضی از ایشان خواهد بود پس چگونه میتوان
 اعتماد بانها نمود و علی بعد از ظهور علامت حقیقه موقت اینها هم هر چه شده باشد موید است
 است و اما رایان خراسان و مشرق در اخبار ذکر آنها مکرر شده است و در غالب فرموده
 که باید بیایند داخل شوند از جمله فرمایش حضرت امیر است و تقبیل رایان من شرقی لا ذکر
 غیر مع له نیست بقطر و لا کان و لا حرم و لا حق و فی راس الفنا یخاتم السید لا بدیو قها و جل
 من ال محمد فی ظهور بالشرق و توجد ریحها بالمغرب کالسک الا در فیه الریح من امها بالشرق
 نیز لواء الکوفه طالین بدراء ابانهم فی بنامهم علی ذلک اذا قبلت جبل البانی و الخراسانی استبقان
 کاتما فوس و هذان شعث غیر جرد اصلاب و احوالی و افراح ناخر حدیث شریف و هم چنین
 باقره فرمود کاتی یقوم فخر جوا بالشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا
 راو ذلک وضعوا سبوفهم علی عوائقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا بدیو قها
 الا ال صاحبکم فلا هم شهداء اما فی لواء و کن ذلک لا سبقت یفقد لواء صاحب هذا الامر
 و نیز در حدیثی حضرت سید الشهداء از حضرت امیر سوال کرد که چه زمان خداوند زمین را از
 ظالمین پاک میکند و حضرت تفصیل فرمود تا اینکه فرمود اذا قام القائم بخراسان و غلب علی
 ارض کوفان و الملتان و فی شقیه ارض کرمان و الملتان و جاز خرمه کاوان و قام مقام قائم بمیل
 تا اخر علامت که ذکر فرمود افوق فرمود ثم یقوم القائم المامول و لا نام المجهول له الشرف و الفضل
 و هو من ولد یاسین لا این مشله بظهر بین الرکنین ناخر حدیثی حضرت ابو الحسن فرمود
 اذا تحركت رایان قبس عیصر رایان کنده بخراسان آو ذکر غیر کنده و در حدیثی حضرت امیر

فان ملوکا

فرمود و الرایان السود من خراسان و در حدیثی حضرت صادق فرمود لا بدیو قها فلان
 ان یملکوا ثم اختلفوا افترق ملوکهم و نشئت امرهم حتی یخرج علیهم الخراسانی و السفینانی هذا
 من المشرق و هذا من المغرب یستبقان الی الکوفه کفرسی دهان هذا من هنا و هذا من هنا
 یكون هلال النبی فلان علی ابدیها اما انهم لا یبقون منهم احدا ثم قال خروج السفینانی و البانی و
 الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد نظام کظام الخرز یتبع بعضه بعضا فیکون الباس
 من کل وجه یل من ناواهم و فی فیخ و یل ناواه و لیس فی الرایان اهدى من رابطة البانی هی رابطة
 لانه یعد عو له صاحبکم و عن ابی عبد الله قال خروج الثلثة الخراسانی و السفینانی و البانی فی سنة
 واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد و لیس فیها رابطة باهدی من رابطة البانی یحکم الی الحق و در حدیث دیگر
 فرمود حضرت باقر و بیعت السفینانی حبش الی الکوفه و عده اتم سبعون الفا فصبیون من الکوفه فلان
 و صلیا و سبیا فبعناهم کذلک اذا قبلت رایان من قبل خراسان تطوی لملنا ذل طبا حیثا و معهم
 نفر من القائم الی ان قال و بیعت السفینانی حبش الی المدينه فیسفر اللهک منها الی مکة الی ان قال و القائم
 یومئذ یبک و قد اسند ظهره الی البیت الحرام مستجیرا به ینادی ایها الناس ان الله فیکم من
 احبنا نا اخر حدیثی و نیز از حضرت باقر که فرمود نقول الرایان السود الی الخراسانی من خراسان الی الکوفه
 فاذا ظهر اللهک بعث الیه بالیسعینا بها اخبار یست که در بخار و عوالم از طرف شعبه دوا بن باب روایت
 شده است و از طرف عاتق نیز اخباری چند روایت شده و در عوالم و بخار از کشف الفی و روایت کرده
 که او حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله روایت کرد با سند او عن ثوبان قال قال رسول الله اذا
 رایت الرایان السود فدا قبلت من خراسان فاوقها و لو حبوا علی التلج فان فیها خلیفه الله المهدی و یلتنا
 عن عبد الله قال یبنا نحن عند رسول الله اذا قبلت فنه من بنی هاشم فلما را هم النبی صلی الله علیه
 و آله اغرو وقت عیناه و فخر لونه فقالوا یا رسول الله ما نزال نری فی صحیحک شیئا نکره فقال نا
 اهل البیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنیا و ان اهل بیت یسبقون بعث بلاد و شریک و تطریدا
 حتی بان قوم من قبل المشرق و معهم رایان سود فبناون الحق و لا یعطونه فبقائون و یصرفون
 فیعطون ما سألوا فلا یقبلون حتی یدفعوه الی رجل من اهل بیت فیملها فاطما کما ملأها جونا
 فمن ادل ذلک منهم فلبانهم و لو حبوا علی التلج و عن ثوبان قال قال رسول الله یقبل عند
 کنز کثرت کلام ابن حلیفه ثم لا یصل الی واحد منهم ثم یجئ الرایان السود فبقائونهم قتلهم یقبلون
 ثم یجئ خلیفه الله المهدی فاذا سمعتم به فاقوه فیا جوده فانه خلیفه الله المهدی فی و فی روایت
 یجئ الرایان السود من قبل المشرق ابن اخبار و از طرف عاتق و در حدیثی حضرت ابو الحسن
 اخبار باخبار شعبه دارند یا عاتق و یا در حدود و یکه اخبار عاتق با اخبار شعبه مختلف شد

کدام يك را بايد گرفت ائمه مائه در صحيح اخباري كه از ايشان روايت شده است بماء سوال علم داده اند كه هر يك كه مخالف با عامه است بگيرد و حضرت صادق فرمود كه هر گاه دو حديث مختلف را بر كتاب خدا عرضه نموديد و در آن تباين پديد عرصه با اخبار عامه كنيد پس هر کدام كه موافق با اخبار عامه شد از ترك كنيد و هر کدام مخالف شد بگيرد و حضرت امام رضا بن هاشم فرمود پس و فرمود كه هر يك كه موافق اخبار عامه است ترك كنيد و در حديثي فرمود كه در مساله كذا در دوستان ماله يعني كسي كه سوال كني از فقهاي عامه بپرس خلاف آنچه فتوي ميدهند بكن كه حق در خلاف آنهاست و بپرس مودند كه بگيرد آنچه مخالف عامه است كه رشد و خلاف آنهاست و در حديثي فرمود كه مروءت ايشان و سوالهم ممكن كه ايشان بر دين حنيفه در هيچ امري نباشند خلاصه كه اخبار ديندار اين باب وارد شده بلكه اگر در معاني موافق اخبار امارا و ايات داشته باشند ميتوان ترك كرد بجهت اينكه ترك كردن اخبار خود منافست در صورت موافقت و اما با وجود مخالفت چاره نبيند اينكه اخبار عامه را ترك كنيم و با اخبار شيعه بگيريم ولي اينجا بحث در صدد اين مطلب نبيند و هر دوست ايشان ببايد كه ممكن باشد اسباب اشتباهي فراهم بياورند مضائق از گرفتن آن ندارند خلاصه و در اين اخبار كه ملاحظه ميكنيم اما در واپس مشرفي كه در كابين نبيند كه واپس قائم است ولي دلائل بر اين دارد كه انچه بعد از فتح كذا دار بقائم ميكنند و در اخبار خود مان بغير نظيران و ادائيم و در اخر حديث حضرت باقر فرمود كه من اگر قزمان را در كنم خود را نگاه ميدادم براي صاحب الامر پس معلومست كه صاحب الامر در ميان آنها نبيند و بايد ببايد اخبار آنها را هم بگيرد اول دلائل ميكنند كه دفع بقاء قائم ميكنند و بلكه او را يابند و كمي پيچند معلوم نبيند و روايت نميشا صريح است كه حضرت بعد قشرب مياورد و اما واپس خواست ايلد و ايت ها صريح است كه امام در آنهاست و در واپس خود مان بپس از هاهي نبيند كه بنا واپس خواست چند نفری را احيا بقاء همينند و گفته حديث صريح است در اينكه حضرتان هنگام در مدينه است و بعد از وفات قشرب سفياني روايت نظر حضرت قرار ميكنند و بگيرد تا آنكه از انجا خروج ميكنند و مراد از اينكه چند نفر از اصحاب بقاء و ايت خواست آنهاست اين است كه مثلاً در كوفه كه خدما و ميسرند باو ملحق ميشوند يا آنكه صلاي او كه بلند ميشود بگيرد ملحق ميشوند و لكن كلبه را بپس خواست ايت حق نبيند بلكه صريح فرمودند در چند حديث كه در ميان را بپس ايتي از يمامي اهداي نبيند و در حديثي فرمودند كه او دوست علي بن ابي طالب است و ايت است كه بعد از ورود حضرت بكوفه و بدین اثا امانت خود او و قشرب تمام ايمان مياورند مگر بپس كه باو هستند خلاصه پس پيچن كه از برای واپس خواست مدعي در اخبار مان نبيند و اخبار عامه هم معمول به ما

الفاظ از اين روايت

نبيند ابتدا و اخباري كه مخالف با اين حديث عامي است منحصر اين چند حديث هم نبيند بلكه صد حديث ميخواهد و در اين كه امام از مكه خروج ميفرمايد و تفصيل و احوال از امكن و بيان فرموده اند پس چگونه ميتوان كه اينهمه اخبار شيعه را ترك كرد و بگيرد حديث عامه را كوفت و اخبار عامه هم بپس ايت اين است كه حضرت از مكه خروج ميكنند چنانكه از امام سلمه روايت كرده اند و در آن دو فصل بعد ميايد باري و از اينها هم گذشته فرمودت مبداني كه پسر زاعلي محمدان ارقان كنيد لا حسين ملا محمد علي از خراشتار و نمازندان رفتند مدتي بود كه او را بپس بپس برده بودند و در حديثي مجوس بود و او را كه تو محمد مبداني در ميان انجاعت بنود پس بالفرض كه اين خبر معمول به باشد موافق با احوال شما ندارد عتب زحمت كشيده و اما آنچه گفته از اتصال اخبار و كشيدهاي ايتي و راههاي هي معروف هست كه در اخبار فرموده اند كه در اخر الزمان از راههاي دو و يا هم بخوي ميكنند و بر اسبهاي قشي سوار ميشوند و بلكه از در نظر ندارم كه خاني ديده باشم و بر فرض صحت مسلم است كه اعلام باطله كه در اخر الزمان بر ميخيزند هر يك مقدارن با بعضي از اين علامات خواهد بود و شبهه نبيند كه قريبن علامات شدن دليل حقيقت كسي نبيند حتي اينكه ممكن است كه مقدار ظهور علامات حقيقت اعلام باطله چند برخيزند بلكه از اخبار ظاهر است كه البته چنين خواهد شد پس بصرف بدین علامات حقيقت نميتوان سبي از ان اعلام كرويد و لكن ايات و علامات خاصه امانت را ملاحظه بايد نمود اينست كه مفضل بعد از آنكه از حضرت صادق شنيد كه در واره واپس مشيه بلند خواهد شد بنا گذارد كه بپس حضرت فرمود چرا كره ميكني عرض كرد چگونه كره نمكنم و حال آنكه ميگويد در واره علم مشيه بلند ميشود كه هيچ يك از بگري شناخته نميشود و ما چكيهم حضرت نظر فرمود و اغل صنفه و فرمود اين اقا مدعي بپس عرض كرد بلكه فرمود و اما ظاهر تو از اين اقا با است و در حديثي بپس مفضل فرمود كه اگر مدعي امانت نمود سوال بكنيد او را از اين امور عظيم كه جواب مياهد در آنها مثل او و بپس حضرت صادق عرض كردند امام بپس شناخته ميشود و فرمود بپس و وقا عرض كردند ديگر چه چيز فرمود بپس ملاول و حرام و بپس اجابت مردم لبوي او و حاجاج با حدي نبيند و در روايت او است سلاح رسول خدا عرض كرد راوي كه ايا ميسر است مكر و صوي و صي فرمود نميانشد مكر و صي لپرو صي خلاصه پس بصرف مقارنه علامت نميتوان گرفت و بايد اثا امانت را ملاحظه نمود باري و مكر و دكلمان اين شخص در كذا كتاب و سنت و افاق و انفس ميشود اما اذ كتاب و سنتش را مكر و صي بپس كه چه قدر مستد لا لا بپس ميكنند و اما اذ افاق و انفس كذا اين كلمه را ياد گرفته و هي تكرار ميكنند اما هيچ ند بپس كه در موقعي دليل افاقي يا انفي اقامه كنند و اما در صدد نبيند و لا بپس الله ممكن است كه دليل اقامه كنيم كه بپس

خود

خود بینی که ممکن نیست قائم باین منوال که تو میگوئی از اوصاف و ظهور کند بلکه مسلم باید با صفات خاصه امامت بروز کند و زمین را واقعاً و حقیقتاً بر اعدال و داد کند و زمین که بر اظلم وجود است از همین باب است که امام سلطنت خود را اظهار نموده است اگر ظاهر شد چون آفتاب که طالع شود و ظلمات بکمر بند فرار کند بجهان منوال عالم پال و پاک خواهد شد بحال الله فرجه و سهل خرجه و سائر ائمه اگر چه در میان خلق بودند معذلک امر خود را بطور کمال ظاهر نمودند و بر حسب مصالح دست و پا می کردند و همان مصالح بود که عاقبت منجر بقیامت امام شد و تا مصالح روزگار از اوضاع که بوده برنگردد انحضرت ظهور نمی نماید و همین که انضام منقطع شد امام امر خود را بجهان نمیکند و در بکمال ظهور جلوه میکند و همه اوضاع عالم دیگرگون خواهد شد و باین توضیحها که می بینید نخواهد ماند **فصل** گفته است فی العوالم بظهور صبی من نبی هاشم ذو کباب جدید و احکام جدید الان قال و اکثر اعدائهم العلماء و فی بظهور صبی من نبی هاشم ذو کباب جدید باین الناس بکتاب جدید علی العرب شد بدینان سمعتم منه شیئا ما من عوالمه فی الاربعة بظهور صبی من نبی هاشم ذو کباب جدید عوالم الناس فلم یجبه احد و اکثر اعدائهم العلماء و فاذا حکم بشی لا یطعمونه فقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین و اخبار و آثار و اختلاف بسیار است و لے اگر بدقت و انصاف و بصیرت می خیزی خلق الرحمن من تفاوت و لو کان من عند غیر الله لو جلد و اقبه اختلاف فاکثیرا ملاحظه نمایند و اختلافات مقامات و اوقات و مشاعر و مدلوله را مشاهده کنیم اختلاف نخواهیم یافت تا آنکه گفته اند خلاصه اش اینست که آنچه فرموده اند از آثار و علامات همه ظاهر شده و مرض کل نیست که نیامده و ندانسته اند و من خرافاتی از این باب گفته و ایات و اخبار و در تبعیت این ائمه سائر ائم و اهل بیت خوانده است و کلماتی نصیحت آمیز و تجوید از حضرات و ایات دیگر بزرگی مناسب نوشته است **جواب** سابق بر این پاک فقره بظهور صبی من نبی هاشم و افضل کرده بود و اینجا از باب احتیاط بآنکه کتب نسبت داده بود و باینجا دیگر تقلید صاحب یقین را نموده و بقول او مطمئن شده غافل از اینکه بقول همه کس مطمئن نمیشود شد مکرر مکرر از اول تا آخر عوالم را مرأی کرده و باین لفظ که روایت کرده حدیثی ندیده و حدیث آخر را هم که از اربعین نقل کرده بحال از اربعین در نزد من موجود نیست و لے مولای بزرگوار من در کتاب تشکیف لا رو نموده اند که انهم نیست مکرر عبادتی که از حجتی الدین ابن عربی که ان را هم تصحیف کرده اند و باین الفاظ کرده اند و اگر درست ملاحظه کنی سنک عبادات این اخبار هم بعبادات خود اینها میماند زیرا که بسیار مغلوط و خارج از قواعد عربیت است بجز حال که این

انحراف

اخبار را در عوالم ندیده و بر فرض هم که باشد طوری نمیشود و لایزال بر حقیقت شما اندامها آنکه صبی از نبی هاشم ظاهر میشود البته امام از نبی هاشم هست و هر امامی از ائمه اثنی عشر از نبی هاشم است اما هر نبی هاشم امام نیست اگر اینکل را تصدیق داری امیدی هست و اگر تصدیق نداری و بصرف نبی هاشم بودن قناعت داری که وای بر اسلام و مسلمین که مثل خلفا بنی عباس امامت را خواهند داشت زیرا که از نبی هاشم هستند و چون سابق هم مری در باب این روایت نوشته ام و دیگر در این مقام حاجت بنفصیل نیست و هم چنین در باب کباب جدید سابق شرح داده ام و اما این فقره اش که اکثر اعداء او علماء هستند باین لفظ در اینجا ندیده ام و شاید ماخذ اینها همان عبارت حجتی الدین باشد که مولای من از اربعین نقل فرموده که گفته است بضع الخیر و بد عوالم الله بالتب و رفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الله الخالص عداؤه مقلد العلماء اهل الاجتهاد و لما یروونه بحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم و واضحست که مراد حجتی الدین از این ائمه که گفته همان علماء مقصود است زیرا که عاقله علماء خود را ائمه بخوانند و خانه لفظ ذهب الیه در اصطلاح در مقام قوی گفته میشود که هر یک با جهاد خود از خطی و فتنه باری و لفظ علماء را هم حضرت از همین عبارت برداشته اند و حال اینکه او مقلد العلماء گفته است باین شیخ مرعی علیه الله مقامه روایت فرموده اند که اکثر ما یروی عن المتفقین و این لفظ غالباً مستعمل در خانی است که کسی فقه را بیکلاف بخود بگیرد و واقعیت ندانسته باشد و البته کسی که با قائم معارضه کند چنین هم خواهد بود و ممکنست که ماخذ فرمایش شیخ او حدیثی باشد که در کتاب المبین از سید هاشم مری در حلیه الا بر او نقل شده در حدیثی و بسیر الی الکوفه فخرج منها سائر القام من الیریه مثلاً کثیر السراح قراء القرآن و فیهما فی الدین قدر عواجمنا هم و شتموا ثباتهم و عزمهم التقات و کلهم یقول باین فاطمه ارجع لا حاجة لنا فیک فیضع التنبیه هم علی ظهر الجحف عشیة الاثنین من العصر الی الشاء فبقنا هم اسرع من جرد حر و فلا یفوت فیم رجل ولا یفتا من احیایا حد و ما و هم قربان الی الله الخیر لیس بمقتضای این حدیث متفقین معارضه با انحضرت دارند و لفظ فیهما از باب طعن در باره ایشان استعمال شده و الا فیه نیست آنکس که رد بر قائم نم کند خلاصه ما باین معارضه ایشان هم این است که از عصر تا وقت عشاء شافوده هزار نفر دارند ترازا آنکه شتر می رانند بکشند نه اینکه امام هم مثل اجداد ظاهرش که از شتر چله دین عاقله راحت ندانستند و صبر بر او نیست آنها مکررند صبر کنند بلکه بزودی آنها را قتل میکنند و زمین را از لوث وجودشان پاک میکنند حال امروز شما اگر اینکار را کرده اید که دیگر باینکه معارضه دارند بر نیاید زکشتگان او را اگر اینها هم مقولین هستند

کریه

که دیگر جای کله نیست و از کشته دیگر صدمه هم پیش نمی رسد و اگر کشته نبینند پس معلومست
 که این اخبار هنوز مصداقش بروز نکرده و بر آنکه همانکه گفته است که قضا چنان می کنند همان
 شخص گفته که فواید را می کشند و هر یک که هیچ ایسی هم از اینها با حساب تمام نمی رسد خلاصه
 که الحمد لله اینها عتدوا سند لایمقضا باشد هم در بطن و هر چه دست و پا می کنند چون چو
 که در وحل افتاده است بیشتر فرمودند و نتیجه برایشان تمام تر میشود و مقتضی تر میشود و در
 اخبار و آثارها نظیر **کینه** حقه اختلاف نیست و متفقند لایمقضا باشد و اینها عتدوا می کنند
 و یکی است که شاهد صدق اینها عتدوا باشد در اوقات اوقات اخبار نیست می گوئی نه از روی
 انصاف و طلب حق و رضای پروردگار و در اوقات نظر کن نه اینکه اول هیچ کس ساله برای خود قضا
 اوقت دیگری در اخبار و دلیل و بهمان تحصیل کنی بلکه اول رجوع بال محمد میکنی و حق را
 بشناسی اوقت بی هوشی بروز بر آنکه حقیقت ایشان را مسلم کرده ایم و حقیقت دیگری هنوز معلوم
 نیست پس چراغ فرما ایشان ایشان را بدست بگیر و عقوبت بر آنکه بحول الله کراه نشوی و التمام
فصل گفته است معلوم بوده که سلطنت حضرت قائم روح ما سوا فداء و اخبار و آثار
 پنج سده و هفت و نه و فوزه معین شده و جمیع صحیح است و حضرت علیه الصلوة والسلام و
 فغان و مکمل فغان است و ظهور حسینی روح الوجود له القدر موعود قوت و انجیل و قرآن و نبیا
 است که کتاب مبارک حضرت قائم باشد بلکه موعود زند و پادشاه و سادات و اعیان است چنانچه
 در نامه شصت و پنجم ساسان در صفحه ۲۱۹ صریحا من ظهور و ان هویة نور در آخر فرموده قوله
 چو هزار سال تازیانین ناکند و چنان شودان این از جدا آنها که اگر باین کونایت نماندند شایع
 بیان آنکه بعد از خرابی و فسادان احکام اسلام و فراقین ظلم و جور عالم و ان افتاب الهی حضرت ظهور
 است از پرده غیب بعالی شهادت چو نور نماید بلکه جمیع ملل و طوائف منتظر کلیه که جامع جمیع ادیان
 و مذاهب و افع اختلاف است هستند که بملا الا ارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و چون
 ظهور حسینی با ظهور قائم حقیقت یک ظهور است و او است در کشته قائم که حقیقتی بر چنان
 او است و ظهور قائم ظهور تبشیر و انداز است لذا و اخبار و آثار فرق و فصل فرموده ناخر آنچه
 گفته و چون صرف دعاوی است و اسناد لایمقضا باشد و در اوقات نیست **جواب** افتاد
 باب مدین ملک قائم ال محمد اخبار متعدد و مختلفه از طرق سنی و شیعه و روایت شده است
 اما از طرق غایت در اخبار و روایت کرده است عن ابی سحید الحدادی قال خشینا ان يكون بعد نبينا
 حدثنا النبي الله فقال ان في امتي المهدي يخرج بعش غسان و سبعا و اشعاع و هذا الشأن قال
 قلنا و ما زال قال سنين قال فيجيئ الحق بالرجل فيقول يا مهيدي اعطني قال فنجي له في ثوبه فاستظا

المنجى و عن ابی سحیدان التميمي قال يكون في امتي المهدي ان قصر فبيع والا فقتل ثم فيه متى لم
 بنحو امثالها فقط توفى الا ارض اكلها ولا تدخر منهم شيئا او المال يوشد كذا و من يقوم الزيل فقول
 يا مهيدي اعطني فيقول خذ و عن ام سلمة زوج النبي قال يكون اخلاص عند موت حليفه
 يخرج رجل من اهل المدينة فانه باله مكة فبانه ناس من اهل مكة يخرجونه و هو كاره فينبأ بكونه
 الرين و المقام و بيعت ابي بخت الشام فخصف بهم البسالة بين مكة و المدينة فاذا راي الناس لك
 اناء ابدال الشام و عصا باب اهل العراق فينبأ بكونه ثم ينشأ رجل من قريش احواله كلب فبيعت اليهم
 سيفا فلهمون عليهم و ذلك بعث كلبا نجبة من لم يشهد له غيبة كلب فبهم المال و بعل في الناس
 يستد رسول الله و يلقى الاسلام بجرانه الا ارض فليست سبع سنين ثم يتوفى و يسلم عليه
 انبها اخبار بيست كذا غايت و روایت شده است و شيخنا و علماء در عصمت و رجعت روایت فرموده
 و همان سبع و اكه بعد از هفتاد سال است و جمع داده اند و وضع باجمعه مواظف با غايت قوله فرموده
 و اما در اخبار خودمان بطور اختلاف روایت شده است و در كتاب المبين از حليته الا برادر
 روایت شده است در حدیثی در وصف مهيدي از رسول خدا و بملاك عشرين سنة و از
 عوالم عن الحسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه صلوات الله عليهم اقال بعث الله رجلا في اخر الزما
 و كلب من الدهر و جهل من الناس بوبله يملكه و يصمم انصاره و ينصره بايانه و يظهره على الا
 حتى يدينوا طوعا او كرها بملاء الا ارض قسطا و عدلا و نور او برهاننا بدین له عرض البلاد و وطولها
 لا يبقى كافرا الا من ولا طالح الا صلح و نصط في ملكه السباع و تخرج الارض بنبها و نثر الاله
 بر كنهها و يظهر له الكون و يملك ما بين ارجافها من عام فظوني لمن ادرك ايامه و سمع كلامه
 و سمع ابو جعفر يقول عسى عددي في القام ثم وقاف جبل يحيط بالنبينا من زحرفا حصر فخره
 التمام من ذلك الجبل و علم علمه كذا في عسى و سمع يقول والله ليمكن رجل منا اهل البيت ثلثة
 سنة و يزداد ثلثا قال فقلت له متى يكون ذلك قال بعد موت القائم قبل فقلت له و كم بقوم
 القائم ثم في غلله حتى يموت قال ثلث عشر سنة من يوم قيامه الى يوم موته و عنه قال بمالك القائم
 ثلثا سنة و يزداد ثلثا كالبث اصحاب الكهف في كفهم بملاء الا ارض قسطا و عدلا كما ملئت
 ظلما و جورا فيفتح الله له شرق الارض و غربها و يقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد و بيبره
 سليمان بن داود و يدعو الشمس القمر فيجيبانه و يطوى له الارض و يوحى اليه فيجعل بالوحي
 يا مهيدي و عنه في حديث طويل فيمكث على ذلك سبع سنين مقدار كل سنة عشر سنين
 من سنينكم هذه ثم يفعل الله ما يشاء و عن ابی حمزة الله قال قال ملك القائم ثلثة عشر سنة
 و اشهر و از عصمت و رجعت من ارشاد المفيد و روى ان مدة دولة القائم ثلثة عشر سنة

روزنامه سال

ایامها و مشهورها عرض میکنم اخباریکه از عوالم و دایم فرموده اند در بخار هم موجود است
 و ملاحظه میکنی که هفت سال و نوزده سال و چند ماه است و بیست سال و چهل سال و
 هفتاد سال و سیصد و نه سال هر دو است شده است و در حدیث مفصل فرماید که
 فرموده است که با عیث در شش چیم مؤمنین است قال المفضل یا مولای فکم بكون مدة ملكه
 فقال قال الله عز وجل فمنهم شقی وسعدا ما الذين شقوا فی النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين
 فيها ما دام السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد واما الذين سعدوا
 فی الجنة خالدين فيها ما دام السموات والارض الا ما شاء ربك عطاء غیر محلول وروایه
 المفطیعی عطاء غیر مقطوع غنیم بل هو دائم واصل لا ینفد و حکم لا یقطع و امر لا یبطل
 الا باخبار الله و مشیت و اراده الله لا یجوز الا هو ثم القیمه و ما وصفه الله عز وجل فی کتابه و
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا
 عرض میکنم این فقره را شیخ احمد آملی فرموده اند باینکه چون آن بزرگوار بعد از موت نیز
 و حجت هم خواهد فرمود و با اجلا در ظاهرین خود خواهد بود این ملل لا ینفد و حکم لا
 یقطع مالا از زمان است و سایر اخبار یکدیگر در این باب وارد شده است حدیث هفتاد و شش
 و ابره ترجیح داده اند و باقی حل بر زمان است قرا و دولت و زمان قبل از استقرار و تنفی
 بودن و با سبب الشهادت بودن و امثال اینها حل شده است و در صد و فقیهین این نیستیم
 و عرض این است که میرزا علی محمد که با عقاد شما قائم بوده است شش هفت سال یا کمتر بعد
 دعوی بیجا بشک کرد در دنیا بود نابد و اصل شد و ابداد و سنوات غیری حاصل
 نشد که هر سالش بقدر ده سال بشود و نیز در وضع عالم هر چه جور و ظلم بواسطه خود او
 زیاد شد و بلا فسط و عدل در عالم پیدا و سایر آنچه در اخبار ملاحظه کردی از سیرت آن
 بزرگوار نیز دیده نشد و ما مخصوص اخبار را بنفصیل ذکر کردیم تا اهل بصیرت ملاحظه
 کنند و ملتفت شوند که این اخبار راست است موافق روایات مشهوره و سنی سیرت قائم و غیر از
 سیرت انبیا و است چنانکه علامه بدیدی و اکو در و عنایت خود با الله که مدت ملکتم در و
 چه حکایت است که باین جزو اخبار بابد کوف و باقی را اول کرد و جالب اینکه این جزو از اخبار
 که مدت ملکر معین فرموده اند شاهد بسیاری از سایر اخبار ندارد و از ظاهر
 قرآنهم شاهد بر آنها نداریم مگر حدیث سیصد و نه سال موافق فرمایش امام آن که با مدت
 لبث اهل کف موافق است و اما سایر اجزاء این اخبار را ملاحظه کن که بسیار حدیث مؤید
 آنها است و با شهابی سیرت میرزا علی محمد ندارد چه شده است که آنها را ترک کرده اند

بجای

و همین جزء را نیز هم خود گرفته اند و اگر سایر اجزاء اخبار را تا زایل میکنی و متخا برای خود میکنی
 چه شده است که سنواتش تا و بیل ندارد و حجت که ما در حدیث بیان حقایق نیستیم و الا میباید
 که ثابت میکردیم که مطلبی که بنا شد تا و بیل بشود البته زمان و مکان هم باید بشود چنانکه
 اگر گفتیم که همین که صبح شد غبار غلبان را باید از انبار آورد و ناول نمود پس اگر غبار غلبان را
 بطعام نفسا که علمت تا و بیل کردی البته انبارش را باید تا و بیل نمود زیرا که علم در این انبارها
 رسمی قرار نمیکرد و صبحش را هم نیز باید تا و بیل نمود زیرا که طلب علم صبح و شام ایام و غلبان
 طلب العلم فی مضه علی کل حال هم چنین است مرد را به مقام اگر نباشد حکمی اجزاء حدیث را تا و بیل
 کند هم اجزاء آنرا بناسبت بیل دیگر تا و بیل خواهد کرد و اگر بنا بر کوفتن بظاهر شد همه را بظاهر
 میکنیم و این فرخانات که شما میگویند نمیکوید و البته همه اخبار را ال عجمه هم ظاهر دارد و هم
 تا و بیل و هر دو را اگر میباید میگویند و اگر نمیدانیم قناعت بظاهر میکنیم چنانکه فرمودند که من
 علی بما علم کفی مالا یعلم و این خلق که ملاحظه میکنم تمام ایشان در ظاهر و شریک هستند
 و تکلیفات ظاهر و برای همه است و مخاطبانی هم که شده ظاهر آنها را اکل باید بگردانند و تا و بیل
 بعضی از این خلق اهل ان هستند پس ظاهر و در جای خود میگویند و این مطلب بسی واضح است
 زیرا که بی بی که در ابدان دنیوی و مشاعر خاصه که متعلق بدنیاست هر شویک هستیم و
 در مشاعر باطنیه هر یکسان نیستیم و البته ظاهر و باطن هر دو بنده خداوند و خداوند تکلیف
 خاص هر یک را با و میسر سازد خلاصه مطلب این بود که در این اخبار علاوه بر بیان سیرت انبیا
 هم شده است و در سایر اخبار هم بنفصیل شرح سیرت انبیا را نموده اند چه شده که باقی را ترک
 میکنند و کلیه پنج یا هفت را میگویند محض اینکه میرزا علی محمد همین قدر را بفرموده و بیان بود
 و گفته شد و مضمون غریبی گفتند است که میرزا حسینعلی قزوینی میرزا علی محمد است این مطلب
 مسلم است که بعد از آنکه او را کشتند تا و بیل را در جانی که گویا خندق شهر بود انداختند و در میان
 بدن او را خوردند باینکه مخصوص و حدیث وارد شده است که سبع کوشش اولاد فاطمه را
 بخورد و زنی در زمان منوکل مدعی شد که من زینب خاتونم و منوکل در و ماند و امام علی
 التقی فرمود که سبع کوشش اولاد فاطمه را بخورد و داخل در مجلس سباع بشو و تا مسئله معلوم
 شود و خود انحضرت داخل شد و سباع ظاهرت خضوع و انکسار را بجا آورد و بعد منوکل
 خواست که آن زن را بپاندد و التماس کرد و گفت فقر ما باین راه و داشت و از او و گذشت
 و این مرد مدعی امامت که سکها او را خوردند البته از اولاد فاطمه نبوده است و او را از ان
 بخوانند و بقیه این است که یا عجمی کرده یا شیطانی شریکی نموده علی الحال مضمون صحیح

و تا و بیل را در جای خود

بیان مانی

این است که با اینکه شبیه نیست که سکه ها و خود ند معدن که میگوید که میرزا حسین علی قز
 حبه او است و هیچ معلومیست که او هم در میان آنها بوده یا در اوج آنها منعقد با و شده خلاصه
 و اما استدلالی که بزند و بپازند و دسانه کرده چون بخواهند اگر چه از ناچار بیایی ازال جمله و اجتناب
 ایشان بر زبان میزنند محض اینکه داعی باشد برای مسلمانی و در باطن ایضا معتقد با اخبار
 ال محمد نیستند اینست که ملا حظه نمیکنند که ال محمد در باب کتاب مجوس چه فرموده اند و در
 باب توریه و انجیل چه بیان کرده اند در فصل الخطاب روایت فرموده است از سابل از حضرت امیر
 که مجوس ملحق به یهود و نصاری شدند در جزیه و دینیات همه آنها را یکسان کرده است از برای ایشان در
 زمان گذشته گاهی از حضرت صادق سوال کردند که مجوس فرمود پیغمبری داشتند و او را کشتند
 و کتاب داشتند از آسمان خوانند و در پیغمبر ایشان کتاب ایشان را در دوزخ و در جهنم کاه و کشته میشد
 بان جا ما است پس بین که گاهی که داشتند بیک از میان آنها رفته و امر روزگار مصنف لا بل
 حق و نزد آنها سرافراخته است و از پی آنها رفته و حالا که گفته چه دسانه آورده چون هزار سال
 تازی این را که در چنان شود ان باین از جلد ایشان که اگر باین کو نمابند ندانندش اینوضع را
 پیغمبر در حدیث شریف فرمود که از سنده و پیش و چهل بعد چنان خواهد بود و این دلیل
 نیست که نباید حکما ا فوق امام ظهور کند بلکه خود این امر که مردم معترض از دین و شرع و
 این میشوند و در دین فخری و بدعتها حادث شود از زمان خبیث امام علیه السلام خواهد بود
 و هر قدر باین و بیره طول بکشد تا انوقت که در ایام طینتهای مؤمنین از کفار جدا شود امام
 ظاهر نخواهد شد پس خودشان را این بحدی که این کرامت را نگاریند و نشناسند دلیل اینست
 که حکما نباید ظهور کند بلکه اگر در میان خلق قویای که قابلیت ظهور را دارند اند هست ظهور
 میکنند و الا فلا بل و این فقر هم در این نیست و حال اینکه این را پیغمبر در زمان خود او
 و در آخر فرمود که ای مردم هر چه شمارا ببینید نزدیک میکرد شمارا امر کردم و از هر چه که شمارا بجهت
 نزدیک میکرد نمی کردم و فرمود اللهم اجمعکم و اجمعکم علیکم تعقی و رضیت لکم الاسلام
 دنیا و از ان زمان تا ان زمان که مقصود تو است هزار و دویست و شصت بود و اگر بگوئی که تمامیت
 شریعت تا انقضای زمان اتمه بود میگویم اتمه از خود شرعی ندانستند و آنچه میفرمودند از پیغمبر
 میفرمودند و شرع را پیغمبر خود تمام فرمود و تبلیغ رسالت کرد و از میان رفت و اگر بگوئی که
 تبلیغ رسالت خود را با اتمه فرمود و بعد ایشان تمام فرمودند میگویم اتمه هم تبلیغ بعلمان و روان
 اخبار فرمودند و بعد از ایشان بسا ابر خالق میرسد پس اگر تبلیغ با اتمه خاصه باعث تمامیت
 نیست تبلیغ ایشان هم بعلمای مشبه خاصه باعث تمامیت نمیشود بلکه بطریق اولی بجهت اینکه

بال محمد تبلیغ تمام شرع شده است و علمای شیعیه چه بسیار چیزها را که جاهلند و بیسار این
 هرگز شرح تمامیت ندارد و اگر صحیح است که خدا بوزیان پیغمبر فرمود در هزار و سیصد و بیست
 سال پیش از این که امر از کامل کردم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام
 را که دین شما باشد پس از ان زمان تا زمان ما میمانی که تو میگوئی دویست و شصت سال علاوه بر هزار
 گذشته پس بخار و دسانه هم هیچ مطابق با زمان شما ندارد باری و اما آنچه گفته که چون ظهور
 یا ظهور قائم حقیقه یک ظهور است تا آنکه گفته اند از اخبار فرق و فصل فرموده چنین نیست
 حضرت باقر علیه السلام میفرماید و الله له یملک منا اهل البیت رجل بعد مائة و ثلثة سنة و تروا لشعة
 قبل منی یكون ذلك قال بعد القائم قبل و کم یقوم القائم فی عالمه قال لثمة عشر سنة ثم یخرج
 المنصور فی الدنيا و هو الحسنی و ناخر و در حدیث دیگر بحضرت صادق عرض کردند من اول
 من یخرج قال الحسنی یخرج علی اثنا عشر امام و در حدیث مفصل بعد از جنک با سفیانی و کشتن او
 میفرماید ثم یظهر الحسنی فی ثنی عشر الف صدیق و اشبهن و سبعین رجلا احتجاب یوم کربلا
 شیخ او حداء در عصمت رجعت فرموده است که از بعضی روایات ظاهر است که سید الشهدا
 بعد از آنکه پنجاه و نه سال از قیام قائم گذشت تشریف میاورد و پانزده سال با هم هستند
 بعد قائم شهید میشود و بی در حدیثی هم فرمودند که سید الشهدا و قتی رجعت میکنند
 که موافق با قیام قائم و مراد اینست که در حالی که قائم قائمست رجوع میکنند زیرا که از اخبار
 دیگر قاضی شده اند و در حدیث با بنطو جمع میشود چنانچه شیخ او حداء جمع فرموده اند پس
 اینکه گفته است که در اخبار و آثار فرق و فصل نگارده اند بجا گفته و چون میخواهند استدلال
 بجا و ثواب و این که میکنند تطبیق بر مطلب خود کنند بنطو میگویند و الا اینکه از اخبار
 به اطلاع نیست **فصل** بعد از خرقانی بهم میبافد و اخبار جریه میکنند که بعد از
 چار در بیان ظهور میرزا حسین علی را معاق بلامت و دلائلی نگارده اند که میگویند چون
 ناظرین از اصطلاح بیان گاه نیستند محض اطلاع عرض میشود وجود مبارک که اول
 از مکة معظمه بعد در شهر از در سنه سنابن بحکم حدیث فی سنه الستین بظهر امر و بجلو
 ذکره با مر الله با مرقام فرمود و منصف متقی نمیتواند احوال و اطوارش را بطوری نسبت دهد
 و یا بجنون و سفاهت چنانچه باندیاهی او لوالعزم جهان ایند وجهه را از پیش نسبت دارد
 و خود بیانات او اعظم دلیل و اقوی حجت است که آیات است و از خداست و وحی انسان و فوق
 ربانی است و مطابق آیات و احادیث که بعضی آنها گذشت بر امر الله الشاد و خود را ذکر و
 باب بقیه الله و نقطه اولی ناپید و از اهل علم نبودند و غلام و شک فرموده بودند در مد

۲۲۲

پنج یا هفت سال که بشارت و خدمت خود را من عند الله تکمیل فرمودند زیاده از بیست و یک سال
و خطب مناجات و صوت علیه و شتون فارسیه و دعوات بر قلب مبارکش نازل و از لسان و قلم
محرر بیانش ظاهر گردید و در بسیاری از کتب و بیانات خبر از شهادت خود فرموده در راه حجت
و عبودیت محبوب و مقصودش که باسم من بظهر الله و بقیة الله ذکر نموده کاتبی نعمت مناد یا
بنیادی می سیری فدا حبل لا شفاء الیه الهدی فی سبیل الله و در مقامی یا بقیة الله قدس
بکمالک و ما نمذبت الا الفشل فی حجتک و التبت فی سبیلک و کفی بالظلمة منصفه اند نماز و رقتا
دیگر آنکه در من فی الفردوس بالحق لا کبر لشفاعة الا فی حق قدس فی سبیلک **جواب**
اما اینکه گفته است که اول از مکه معظمه مقصودش این است که خود را ببیند الله بوده و الا این بیجا
مکه نتوانست برود و بعد از آنکه بنای ادعایا گذارد بامر و در آن سال اینده مکه میفرم
و از آنجا خروج میبکیم همین که خواست برود عنو عشتا نیست که گفتند خود او ببیند الله است
چنانکه سابق اشاره باین مطلب کرد دیگر نمیدانم خودش کویت است از خودش چگونه خروج
میکنند و پیشتر اشاره باین مطلب شده است باز بجهت توضیح بیان عرض میکنم که مامون به
حضرت امام رضا ع رضاکرد که خبر ده مرا از بزرگتر فضیلت علی بن ابیطالب در قرآن حضرت را
مباهله را قرائت فرمود که فلان خواند ع انباءنا و ابناؤنا و نشاءنا و انشاءکم و انفسنا و انفسکم
و مسلم است که حضرت پیغمبر از انباء حسن بن را آورد و از نشاء فاطمه را و از انفس علی بن ابیطالب
را پس معلومست که علی نفس پیغمبر است مامون گفت که بجای انباء حسن بن را آورد و نفسی غیر
و بجای فاطمه را بینهائی آورد و لفظ نشاء که جمع منافات نداشت با اینکه فاطمه یک نفر بود
چه میشود که مراد از انفسم شخص خود پیغمبر باشد نه علی بن ابیطالب حضرت فرمود چنین نیست
خداوند فرموده که بنیاید بخوانیم انباء و نشاء و انفس خود را و خواندن صحیح نیست مگر اینکه
شخص غیر را بخواند مثل اینکه امر کردن صحیح نیست مگر اینکه غیر را امر کند و شخص خود را انسان
نمخواند و امر نمیکند مامون تسلیم کرد و عرض کرد که همین که جواب مدسئال ساقط میشود
حال من هم با تو بجهت منوال حاجه میکنم و اگر تسلیم نکردی معلومست که شقاوت تو از مامون
بیشتر است پس میگویم داخل شدن و خارج شدن و خلفه در جاتی گذاردن تمام اینها در دنیا
گفته میشود که غری در میان باشد نه اینکه شخص نیست بخود این الفاظ را بگوید و خود داخل
شدم کلامی است بی معنی و از خود خارج شدم سخنی است من خود تو ملاحظه کن که امام ام
نست بلکه چه میفرماید با توفیق که نفس زکیر را میفرستد مکه و اهل مکه را و قتل میکنند و میگویند
باصحاب خود که من نکستم شما که اهل مکه مرا نمیخواهند و هم چنین بعد از آنکه سه نفر عامل

حضرت را و مکه شهید میکنند حضرت امر میفرماید جماعتی از قشون خود را از جن انس که
بروند و اهل مکه را بکشند مگر هر که ایمان بیاورد و میفرماید که اگر نه این بود که رحمت پروردگار
سبقت گرفته است بر غضبش و منم این رحمت هر آنکه خود بر میبکشد و آنها را قتل میبرد و اینها
بروید و قتل کنید میروند و از صد نفر بلکه هزار نفر یکی و باقی نمیکند و اند معنی این سخن
چینست همه اینها الخیال با الله راجع بوجود خود او است خاشا که کوئی که خدا و بپند الله است
و این سخن در رجاء و این بیت است میگویم چار و این بیت یعنی کاینکه در سبایه و در این
خانه زینت میکنند مؤمنین هستند که مستحق قتل نیستند نه کفار و منافقین و نصایب و
میان ایشان بال محمل دوری است ابعدا بین السماء و الارض و همین ایشان شکرده
نمیشوند و جمیع این سخن در عالم اعراض است و در دنیا که امور بعضی ثقل پیش میرود
و منافقین هم با بکان خانه خدا شده اند و امام هم را بقتل خواهد رسانید خدا
پس این تاویلات بیجانی است و در دنیا باید ملاحظه پیش و پس عبادان را نمودنه هر
تاویل در هر مقام بیجا میشود و اما آنچه گفته است که از شیراز بر خواسته سابقا بخیال خود
دلیل باین مطلب رده است که پیغمبر فرموده است لو کان العلم منوطا بالشرک لکنوا لرجالا
من فارس و جواب گفتیم که فارس خاص شیراز ندارد و ایشان گفتند و دلالت اخبار این
مطلب ظاهر شد و این عرف مستحکم است که در این ایام پیدا شده و اخبار ال محمد
حل بران نمیشود علاوه بر اینکه علم دست آوردن دلیل امامت نمیشود و صفات امامت مختص
بعلیه نیست و اما آنچه گفته در سنه ستاین بحکم حدیث فی سنه الستین بظهر امر و بجلود کره بامر الله
بامر قیام فرمود جواب از این و امولای بزرگوار من روحی فداء مفضل فرموده است و در اینجا
هم بطور اجمال جوابی میگویم و بدانکه سابق برای در مقامی که بخیال خود میخواست وقت ظاهر
و معین کند اخباری چند نقل کرده ایم که این امر توقیت نخواهد شد و از جمله صدر
همین حدیث شریف است که امام باپان بسیار از کتاب خدا ثابت فرموده که این امر توقیت
نخواهد شد و علم ان در نزد خداست و هر که مدعی علم ان شود مشرک بخداوند گردیده
است و این قصه حدیث که در اینجا ذکر شده متصل بجهان بیانش اضافه بدیه که ایام حکمت
که امام بعد از ایات بسیار که اسند لال با آنها فرموده و فرموده است که ان من وقت لهدی بنا
و قناتد شارک الله فاعلی علیه و ادعی الله ظهر علی توه در همان مقام خودش توقیت
کند و یا علم بی عمل غیر از همین است که در همین آنکه میفرماید توقیت شرک است همان است
خودش توقیت کند و نه ابیست که فعل او نکند بی قولش را کرده و قول او نکند بی فعلش

و اگر ده و باینوا سطر از عصمت ستم است که شخص از تقوای ظاهر هم خارج باشد و انصاف بد
 که اگر کسی بگوید شرب خمر حرام است و شارب الخمر از حوض کوفت نمی شامد و مد من الخمر مثل آب
 پرست می ماند و در همان ان خودش جام شراب در دستش است و مشغول خوردن و عریه
 کردن تو را بحق خداوند چنین کسی را امام سهل است که عالم یا صالح یا غایب یا متقی ظاهری
 می توان شمر و یا شبهه می توان کرد که این معتقد بکلام خود هست و الله که هیچ عاقل چنین
 شبهه نمی کند و اگر چنین شبهه بتوان کرد باید تمام مسلمین را از تقی و زهاد و عجا
 بلکه معصومین بتمیزی و بر آنکه تمییزی کنی که علامه بگوید که زنا و لواط و شرب خمر و
 سایر فواحش حلال است و قول نماز و روزه و حج و زکوة و خمس مثلاً جایز است زیرا
 که اگر علامه چنین بگوید یعنی گفتند البته آنها را از زمره مسلمین خارج می کنند و نادر زمره
 مسلمین هستند مخالف ضرورت آنها نمی گویند اما معدنک در عمل ایشان که ملاحظه
 میکنی چه بسیار که مرتکب فواحش میشوند و در بعضی اوقات می کنند پس بنا بر این شبهه
 باید همه را معصومین بشمریم زیرا که مخالف عمل با قول با اعتقاد تو منافات با عصمت ندارد
 و اعظم معاصی البته شرک بخداوند است چنانکه خداوند فرموده و ان الشریک لظلم عظیم و فرمود
 است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء حال امام می باید اول ده
 این مثلاً از کتاب خدا بخواند و ثابت میکند که هر کس مدعی توفیق از برای مهدی باشد
 شرک بخداوند شده اوست خودش فوراً توفیق بکند یا بخود یا به الله هوی و هوس بر او
 غالب شد که چنین کرد یا آنکه فراموش کرد که چنین گفت یا الهیاد بالله اقل بر خطا رفت بود
 و بعد متذکر شده متصرف کرد بدین این وضعی برای ائمه تمام منافی با امامت نیست اما
 ائمه ما امرشان باین منوال نبود و معصوم و مطهر بودند و خداوند در شان ایشان فرموده
 اتقوا الله لعلکم تفلحون و اتقوا الله لعلکم تفلحون و اتقوا الله لعلکم تفلحون و اتقوا الله لعلکم تفلحون
 و بین این چنین امری در حق امام ممکن است در بخار نقل کرده است که ابو قره مجتهد امام رضا
 عرض کرد که ما را وایت کرده ایم که خداوند رؤیت و کلام و اقامت فرمود میان دو نفر پس گفت
 موسی کلام را قرار داد و از برای محمد رؤیت را حضرت فرمود پس کس مبلغ از جانب خدا
 عن رجل لبوی ثقلین من و ان لا ندر که الا بصار و هو یبصر الا بصار و لا یحیطون به
 علما و لیس کشفه شی یا محمد نیست عرض کرد فرمود پس چگونه می باید مردی لبوی خلق بجا
 این خبر دهد ایشان را که از نزد خدا آمده و لبوی او میخواند با مر الله و میگوید لا ندر که
 الا بصار و لا یحیطون به علما و لیس کشفه شی بعد بگوید که من دیده ام او را بچشم خودم و

بعدم خود احاطه با و کردم و او بصورت بشر است یا حی یا قیوم که زنادقه نخواستند هیچ
 با و بزنند که بپاورد از جانب خدا چیزی را بعد خلاص از او و بعد بگریا و دنا اخر حدیث
 شریف حال منم با جماعت میگویم که زنادقه و فضا بنوا نخواستند بائمه مائمه اینگونه نشینما
 دهند و شما مضائق نکردید که منظور از این کلمه توفیق بوده پس آنکه چندین بار از قران
 خواند و ثابت کرد که مخالف توفیق بشود کس نیست چنانکه میگوید که بائمه معصومین ما اینگونه
 نسبت بدیدیم همی طور اگر بگویند و بدان خواست که اینطور را امام خود بگوید و الله
 بهتر است از اینگونه نشینما بائمه ما بزنند خلاصه پس بطور کلیت بدانکه هیچ چیزی بحال
 است که عملی را که امام با این ناگید شرک بشمرد و توفیق خودش فوراً مرتکب بشود و توفیق
 کن که فرموده است برای دیگری شرکست و خود را خارج بکند بلکه مفضل می باشد
 که دیگری نمیداند و از خود انحصار خواست و حضرت فرمود که مخالف است که توفیق کنم
 حال که این مطلب را دانستی فقره حدیث شریف را باینجا وایت میکنم و ترجمه میکنم
 تا به بیانی که امام با خلاف خود فرموده و این جماعت پیما میگویند پس در بخار است که
 قال المفضل یا مولای فکف بد و ظهور المهدی علیه السلام و الیه التسلیم قال علیه
 السلام یا مفضل بظهر شیبهه لبسین فیلو ذک و بظهر امر و بپادی با سهر و کتبت و
 نسب و بکشد ذلک علی افواه المحققین المطلقین المواقفین الخاقین لئلا یزعموا الحجج بمعرفهم به
 علی الله قد قصصنا و الله علیه و فسنیاه و سمیناه و کتبه و فسنیاه و سمیناه و کتبه و فسنیاه و سمیناه و کتبه
 و کتبه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما ولا کنیة ولا فیها و الله لیتحقق الا بصاح به و باسه
 و نسب و کتبه علی الشیخ علی لبسین بعضهم لبعض کل ذلك للزوم الحجج علیهم ثم بظهر الله
 کا و عادی به جده فی قوله عز وجل هو الذي ارسل رسوله بالهدی و در حق بظهر علی
 الدین کلمه و لو کره المشرکون قال المفضل یا مولای فانا و بیل قوله فکف بظهر علی الدین کلمه
 المشرکون قال هو قوله فکف و قالوا هم فکف لا تكون فتنه و يكون الدین کلمه فوالله یا مفضل
 لم یخرج عن الملل و الا دیان الا اختلاف و يكون الدین کلمه و احدا کما قال جیل ذک و ان الدین عند
 الله الاسلام و قال الله و من ینفخ غیر الاسلام و ینفخ فلین یقیل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین
 نا اخر حدیث شریف او که بدان که کلمه فی شبهه لبسین را در دفع اختلاف و بیا
 کرده اند در بخار و عوامی فی شبهه لبسین را وایت کرده اند و در بعضی نسخ بظهر من سنه
 الشیخ امر و وایت شده و مولای من و روحی فداه آرستید هاشم بحرینی در حجه و وایت
 فرموده است بظهر فی سنه الشیخ امر و حال ترجمه حدیث را ملاحظه کن و خود را انصاف

بدیه که مراد چیست و کدام یک از نسخ صحیح است عرض کرد مفضل که ای مولای من پس چگونه
 است ابتدای ظهور و مهیج علیه السلام و الباقی من مفضل ظاهر میشود و ریشه
 تا اینکه واضح شود پس بلند میشود ذکر او و ظاهر میشود امر او و ندانم که میشود یا نه
 و کینه او و نسب او و نسب میشود این ذکر بر اقوال محققین و موافقین بحال فیه تا اینکه لازم
 بشود ایشان را حجتی بر معرفت ایشان با و علاوه بر اینکه تحقیق که مافقت کردیم و دلالت بر او
 نمودیم و نسب و احوال کدیم و اسم و کینه او را ذکر کردیم و گفتیم که هم نام جدش رسول خدا
 است و هم کینه او تا اینکه نکند مردم که ما شناختیم از برای او اسمی و کینه و نسب و نسب حق خدا
 که هر این محقق میشود و اجتناب با و با اسم و نسب کینه اش بر زبانهای ایشان تا اینکه نام او
 را بعضی ای بعضی ذکر کنند همه این بجهت لزوم حجتی است بر ایشان بعد از ظهور میکند و را
 خداوند هم چنانکه وعده فرموده است بان جدش را در قول خودش هو الله و رسولنا اخر
 مفضل عرض کرد بظهور علی الدین کله و لو کره المشرکون تا و پیش چیست فرمود تا و پیش قول
 خداست که قال کیند یا ایشان تا اینکه گفته نباشد و درین گش از برای خدا باشد
 پس والله ای مفضل هر این دفع میشود از ملل و ادیان اختلاف و همه دین یکی میشود چنانکه
 خداوند فرموده ان الدین عند الله الاسلام تا اخر و عرض اینست که همه مسلمین میشوند و مال
 توانست بدیه که این سبک بیان دلالت بر چه دارد اگر شخص امام ظهور یغیر نماید لا محاله تا
 اما مناهم یا او خواهد بود دیگر اینهمه تفصیل که ما اسم و نسب بیان کردیم و حجت را بر مردم تمام
 کردیم طوری که هر معرفت او را حاصل بکنند منظور چیست قوما را حجت کن که معرفت اسم و نسب
 امر نیست که در غیبت بکار بخورد یا در ظهور فرض میکنم که شخصی آمد و گفت من محمد بن الحسن از
 العسکری و کینه منم ابو القاسم است تو بگو به پیغمبر که آیا شنیدن این اسم و نسب کافی است و
 محض همین معرفت حاصل میشود نه والله زیرا که احتمال صدق و کذب بسیار است و معصوم
 دیگر هم در میان نیست که صدق و کذب را کند که ما بنص خود او معرفت حاصل کنیم و در صورتیکه
 امام تا فی عشر هنوز تولد نفرموده است و معصومین دیگر اظهار اسم و نسب کیند و را برای
 خواص خود میکنند و بعد از آنکه که قول میکنند و باز غائب میشود و از شر اعداء بر میگردد
 انوقت بواسطه خواص مؤمنین اسم و نسب او در میان دست و دست معروف میشود و حق
 غایبانه حاصل میشود و البته بدو ظهور هر احراری نیست که او را اسم او بلند شود تا خورده
 خورده شخص او پیدا شود چنانکه پیغمبر بواسطه اخبار انبیاء و هم چنین گفته بودند
 قبل از تولدش اسم آن بزرگوار ذکر میشد تا آنکه باب و حق تولد فرمود تا آنکه معجوت شد

هم چنین است امر صاحب الامر اسم مقدسش بواسطه اخبار اهل محمد معروف شد باشد
 تا آنکه بکوفتی ظاهر شود اینست که امام بعد از آنکه فرمایشات را در باب اسم فرمود و تا کلمات
 را نمود انوقت فرمود ثم بظهر الله کا و علیه جده یعنی بعد از ظهور اسم ظاهر میکند خداوند
 شخص او را هم چنانکه بحدش و عده فرموده پس با این سبک بیان معلومست که مراد از ظهور اول
 شخص و نیست و نیز معلومست که همان ظهور اسم هم بطورند و بیج است که اول ظهوری معروف
 بشهر داد بعد از آن بلند میشود ذکر او و ظاهر میشود امر او و ندانم که میشود یا نه و قول
 بحق خدا اینکلمات مال انوقت است که خود او ظهور کرده باشد نه والله و از همین کلمات
 پیش و پس پیدا است که کلی فی سنه السنین صحیح نیست بلکه فی شبهه السنین است و بر فرض
 که فی سنه السنین باشد مراد از آن همان است که در چند سطر بعد امام بنیان میفرماید
 انما که مفضل عرض میکند یا سید و لا یری وقت ولا دله قال بی والله لیری من ساعه و لا دله
 الی ساعه و فاه ایبه سنه و سبعة اشهر اول و لا دله وقت الفجر من ليله الجمعة لثمان خلون من شوال
 سنه سبع و خمسين و مائتين الی یوم الجمعة لثمان خلون من ربيع الاول من سنه ستين و مائتين و هو
 یوم و فاه ایبه و ترجع اش اینست که مفضل عرض کرد ای سید من و دله غیبت و وقت و لا دله وقت فرمود
 چرا والله هر اینهمه میشود از ساعت و لا دله وقت تا ساعت و فاه پدرش در میان و هفت ما
 اول و لا دله وقت فجر است از شب جمعه هشتم شعبان سنه و هشت و فیه تا روز جمعه هشتم ربيع
 الاول از سنه و هشت و شصت و از روز و فاه پدر او است پس ملاحظه کن که مراد از آن سنه ستین
 که فرموده است همین سنه و هشت و شصت خواهد بود که با امامت بر میخیزد زیرا که از هجرت تا کنون
 سیزده شصت گذشت و در زمان حضرت صادق است شصت اول که گذشت شصت دوم هم اگر چه نه
 گذشت بود و چون نزدیک بود مسلم بود که امام ثانی عشر باین نزدی خواهد آمد لا محاله یا بد
 شصت سی و منظور باشد و اگر در این شهر کنی میگویم که پس جمع این یازده شعبتی که از آن زمان
 گذشت محمل بوده از جرایح دلیل تو هزار و دویست و شصت را پیدا کردی و اگر بگوئی که بمقتضا
 اینهمه بیج الی بیوم کان مقدار الف سنه گفتیم میگویم این تا و بدو که برای کوفتی معنی این
 این نیست که سابق کفنی چنانکه ثابت کردیم پس بمقتضای قرآن سبک بیان و ترجیح بدو و هشت و
 شصت در باب قیام حضرت با امامت معلوم است که اگر فی سنه السنین بوده همان سنه و هشت و
 شصت را منظور داشته اند مراد از بدو ظهور هم بدو ظهور اسم است نه شخص چنانکه خود
 اخباری شاهده این مطلب است و علاوه بر اینها حضرت صادق فرموده است که بیرون نیفتا
 تا هم مکرر سال طاق از سالها سنه بل یا سه یا پنج یا هفت یا نه پس سنه شصت و وجبت

که سید صاحب الامر
 بعد از آنکه از حواله
 سید و اینست
 و این سید است
 و این سید است

فقیر سیزده شصت
 تجدید نظر لازم
 دارد

منظور از شصت و سیزده
 است که شصت از هجرت و
 و شصت دویست و شصت
 و هکذا و در هر ماه بلغظ
 شصت و سیزده و این زمان
 سیزده میده شصت و سیزده
 است و از غیبت تا کنون
 یازده شصت گذشت نه
 اینکه تمام سنی هجرت سیزده
 شصت سال باشد
 خدا آنرا الله بوجاهت

و موافق این حدیث در سال زوج بیرون نماید و نیاز هم اگر قناعت نداری بر ما سحر نیست و روی سخن ما هم با کسانی است که قصد کراهی خود را ندارند که بیکدیگر عداوت نخواهد داشت و ما مشبه کنده مولای بزرگوار من بنفصیل از این شبهه جواب فرموده و این مرد باز گفت و اعتقاد را از دست نداد است حکم بالحقه فی الحق التذو و اما آنچه گفته است که اطوار این شخص را بهیوی و جیون و سفا نمیتوان نسبت داد تا آخر خلاصه اند که سقیه نکستی است که این شخص را عاقل بخواند چه جای اینکه پیغمبر با نام بداند که بیکدیگر اینهمه جهالت و نادانی و عجز و ضعف و غیر اینها را و مشهور است چگونه میتوان او را با این دعاوی عاقل خواند مگر هر که مجلدات کتاب نوشت این ملامت یا پیغمبر میشود کتاب زبور حمزه و القبله و الله که هزار مرتبه با مزه تو را با فایده تو در دست تو نوشته شده با اینکه تمام دروغ گفته اند اما اطفال و زنان با آنها مشغول میشوند و صدق تو حق از خواندن آنها فایده می بینند این مخرافات که نه لغزش صحیح است نه اعراض درست نه ربط بهم دارد که در حقیقه اشهد بالله برک طبع مستقیم شنیدن این کلمات متوجه است چگونه میتوان آنها را بقران نسبت داد که همان و شمشا علامه میگفتند در باب قرآن که چه قدر صاحب حلاوت است و بالایی ان مشهور است و یا این ان شاخ و برگ را و در این قول بشر نیست جمعی عوام عجم را که خود جمع کرده اند و مخرافات بفروردا برای آنها بگویند آنها هم معلوم است هیچ سرشان نمیشود و بتطبیحان هم لا فایده را که میگویند و پیچاکان را که میگویند خلاصه و بعد از این ذکر کلمات او در این کتاب میباشد و انشاء الله توضیح خوانان او را میکنند و اما آنچه که خبر از قتل خود داده است هم در زبان سرکار هم این مطلب را میدانند که سلطان و حکام و لایات نمیکند از آنکه اینها با این موضع جانی سلامت بپوشانند و شونجی است که شخص جاهل نادان عاجز مدعی این امر بزرگ بشود و اینهمه فتنه و آشوب در دنیا مسلمانان سر نیا کنند البته بقیان میدانند که او را میکشند که است که خود بخود بدست استحقاق خون جمعی از مسلمانان را که در بکری و باز آمد جوة برای خود داشته باشد و از کمال شقاوت باز هم اسباب چینی برای بکری میکند زیرا که ادعی داد طالب اسم است و یا اینکه مراد از بقیان می دانند دوست میدانند که بعد از او هم باز اسم او بر زبانها باشد این است که باین ندیده ای اظهار عشق و دوستی نسبت بد بکوی میکند که بعد از او اسم خودش بلند شود و الا در حقیقه عیسی باو هم نداشته تحبهم جبار و فلو هم شقی و این کلمات مغلوط به معنی که از او نقل کرده اند مال او است همه از همین باب است که گفته ایم و عیارت آخرش که اصل در خطب از قتل خود ندارد گفت است که مشدق انم که در راه تو گشته شود خلاصه که والله این سخنان لا ینفع سوال و جواب نیست

فصل گفته است مذهب شریع این امر بدیع آنکه جمیع اشیا را مظاهر و مظاهر لا

الاله الله که جامع جمیع اسماء و صفات الله دانسته و هر شیئی را بقدر اندازه چنانچه ادبی و شرا و غیره بخواند است بعد بنات بعد حیوان ضامن بعد انسان و بعد انسان کامل و او را مظهر مظهر اسماء و صفات است که ذات در عالم قهریم همین حکم جاری مظهر اعلا و شرف و اکمل و اعظم و انهای این کلمه مبارکه که مظهر ظهور است و کل اشیا به درجتها و مراتبها مرایای او و مظاهر او و مظهر و مقبلین بدرجاتهم مظاهر الا الله اند و شجره ملعونه که مقابل ان مظهر ایشان نفی شود یعنی بیکدیگر و اعراض و انکار و اعراض و برخیزد مظهر الا الله است و نفوس سیه که بواسطه اعراض و احتجاب و محجب شوند بحسب اعراضهم و اعراضهم مظاهر الا الله خواهد بود و هر چه او را ثمره و نفعی هر ظهور قبل از اثبات نفی در ظهور بعد ظاهر میشود چه که او است محک و میزان و حراط لایم الله الا علی الا علی در حقیقه اولیه و ربه اولی مظهر و ناظر این کلمه مبارکه است در ظهور و ادعای مقبلین هم درجته مظاهر او و بعد و هم فصل که هم ظهور و اخیر او است مظاهر الا الله از مظاهر الا الله میشود یعنی نفی هر ظهور بعد معلوم میشود و مظهر اسم الله الا نزل الا نزل ان شجره ملعونه محشیه است که در ظهور بعد و اعراض و نکذب ملامت بجهت بر خیزد **جواب** این منتهای تحقیق حضرات است که یک چیزی سر و دست و پیا شکت از کتب علما میسر نرند و نسبت باین مرد میدهند و ما اگر بخواهیم مقامات اربعه را بگویند و تشریح را در این مقام بیان کنیم مناسب نیست زیرا که اینها عیانت عیانت و از مطالب مرتبه علمیه منفع نمیشوند مثل اینکه عوام عرب را ملاحظه میکنی که زبان صحیح خود را از دست داده اند و عباراتی چند بهم میبافند که در هیچ کتاب لغوی دیده نمیشود و اگر انسان با ایشان بزبان فصیح بلیغ سخن بگوید هیچ ملتفت نمیشوند که ایشان چه میگویند لا بد باید با آنها همان زبان کج کور سخن گفت تا منفع بشوند چونکه با اطفالان سرو کارت قناد هم زبان کودکان باید کشاد و هیهات که ما بنوا ایم باین کینه سخن بگویم چنانکه انشاء الله خواهد بود بدیش میگویند اولی که چون سابق بر این در مقامی نصیر بود که از زبان غیبه و سخن نیست و او را با خلق ارتباط و نسبی نباشد و سخنهای هر دو اسماء و صفات است چنانکه در همین جای از نصیر اسماء و صفات میکند و این سخن را بقبول عد بکه ازال محمد علیهم السلام رسیده است باشد منافات با توحید ندارد چنانکه فرمودند نحن والله الا اسماء الحسنی التي امر الله ان تدعو بها و فرمودند من عرف مواقع الصفة بلغ قوا المعنى فطهر ما طهر ظاهر كلام او کفره و من عرض غیبه و میگویند که تو خیال خود نمیکونی و تشویع و اجدا کردی و هر یک را این و مثل از برای بکری قرار دادی حال را اختلاف در بنات حیات و حیوان و انسان ملاحظه کن که آیا این از جنه صرف صورت عرضی و نباتی است یا جهمه و بگوید و در که مثلاً اگر جادوی در عالم یافت شد که بعینه نبات نباشد

در ظهور

در ظهور

در صورت ظاهر مثل بعضی سنگهای شجره که انواع اقسام دیده میشود یا بعضی سنگها که چندین
 صورت کدو یا بادام یا زنجبیل و امثال آن دیده میشود یا این اجزاء حقیقت نبات میشوند یا جاندارند
 در صورت عرضی بالعرض شباهتی بین آنها پیدا کرده اند و نبات واقعی نیستند و هم چنین در نباتا
 نباتات که بعضی بصورت حیوان میشوند مثلا بعضی مار میشود یا مثل کله میمون میشود و امثال
 اینها یا حقیقت این حیوانات یا در صورت عرضی بالعرض شباهتی پیدا کرده و هم چنین در حیوانات
 که بعضی در صورت شبیه با انسان میشوند مثل میمون و خرس و امثال آنها یا حقیقت انسانند
 یا در صورت عرضی شبیه شده اند و واقیقت ندارند و شبیه نیست که هیچ عاقل آنها را بصرف شباهت
 صورت ظاهر از جن خود بالا نمیرد و اعتنائی باین صورت نیست و هر چند سنگ شجره چینه
 مثل درخت شده است اما چون جذب و دفع و هضم و اسهال و زباد و نفقاس و سایر قوی و
 صفات نباتی از برای آن نیست از نباتات نمیخوانند و هم چنین نبات بر فرض که بصورت حیوان شود
 اما ناقصی حیوانی از بدن و شنیدن و چشیدن و بو بیدن و غیر اینها برای او حاصل نشود و
 واقعی نیست که مگر مار چوب کندن شکل مار کوزه بر سرش کوه مهر بر دست کس که دارای
 صفات خاصه حیوانی است حیوانات والا از جن نباتی پائین نکرده و هم چنین میمون و در
 اگر صفات خاصه انسانی را دارا باشند انسان هستند و اگر نبینند هر چند که شبیه انسان بشوند
 در صورت ظاهر تا بحدی که اطباء قدیم چون از تشريح انسان معذور بودند میمون را تشريح
 میکردند که بی بصورت ظاهر انسان بودند معذرت که میمون انسان نیست و حیوانات زیرا که
 قوای خاصه انسانی از ذکر و فکر و علم و حلم و سایر قوای انسانی نیست و صرف صورت ظاهری
 است پس بصورت عرضی نمیتوان عرضی جز هر چیزی را معین کرد و باید ملاحظه قوی
 و حاشیتان را که خاصه شخصی است و صفه ذاتیه است آنها را جست و پی بحقیقت برد و در تشريح
 هم امری بین منوال است بدون شبیه چنانکه خود تو بعضی اظهاری الا میگیری و بعضی اظهاری
 الا الله اگرچه تو نجس هوس خود را بنگار مرا کرده ولی از عقلا و دانایان سوال میکنم که آیا خود بخود
 بدون جهنم و سبب میتوان اسم بر هر کسی گذارد یا باید ملاحظه مناسبت و فعلیت هر کسی را
 نمود اگر ملاحظه مناسبت شرط نیست مثل اینکه در عالم اعراض بر عکس خندان نام زنی کافور
 که بقول عرب لا تشع الخرق علی اوراقه تو برای خود بمقتضای مصلحت اسمی بگذارد دیگر بمقتضای
 مصلحت اسم دیگر بگذارد و بی نتیجه بطلب با صلاحت وقت کرد و گذاردن ظاهر خواهد شد
 که قطعه سنگی را که انسان اسم گذاردی بجای صند بنهاده و بر نمیدانند و اگر خود تو احبب ان الله
 دست آوردی اسم از انسان گذاردی در ازای صد دینار خواهی داد پس بخند و در صفات

خاصه و ذاتیات هر چیز نیست و اعتنائی با اسمهای بمناسبت نیست حال که تا اینجا آمدی بگویم
 اسماء و صفات اینچنین فرض کرده اند این است که اینها هم انفس است که در عالم تکوین از اعلا تا اسفل
 برز و خلو و دارد و تمام عالم قائم با اسمها و صفاتهای پروردگار است بلکه بجهت همین خلقت
 شده است که حکایت اسمها و صفاتهای او را بکند بلکه خلاصه سخن هم اسم و صفت است چنانکه حکا
 گفته اند که لیس الا الله و صفاته و اسماؤه و در حدیث شریف همین مطلقا باین لفظ بیان فرموده اند
 که لیس الا الله و فعل و فوره زیرا که همه اسمها و صفات خداوندانوار او نیستند که دلالت بر او میکنند
 پس در تشريح انکسب که مدعی این است که مظهر اسماء و صفات الهی است باید فعلیت عرش و کرسی و نجوم
 و افلاک و کواکب و عناصر و غیره شهادت کل اینها را و بالفعل باشد تا اینکه گفته شود که اینها بی
 مظهر کل اسماء و صفات است والا بحرف مفت و یاوه کوئی امر نمیکند و عرض کردم که وقت کرد
 گذاردن بقیه ظاهر میشود اگر کسی مظهر اسمها و صفات الهی است باید مثل عرش محل امر پروردگار
 باشد و مثل کرسی و افلاک محل نشاندن بر جمیع امور که حقیقت لیس الا الله بر او صادق باشد و آثار
 و خواص فلکی از او بروز کنند و هم چنین عناصر در او بالفعل باشد و خواص احوال ظاهر کنند
 بلکه حکایت اسمی را کند که از همه اینها بالا تر است زیرا که او مولود جامع است و اینها مفردات
 خداوند وجود او را غایت همه مفردات قرار داده چنانکه فرمود لولا الله لاختلطت الاغلاط و
 در کتاب مجید خود فرمود خلق لکم ملائکه الارض جمیعاً و البته مولود جامع طبیعت خامسه فوق مفردات
 چهارگانه دارد و بقیه طبیعت خامسه برتری دارد بر مفردات و تراود در همه نافذ خواهد بود
 چنانکه ملاحظه میکنی که حیوان که صورت جامع قوی و عناصر خود است چگونه هر یک از آنها
 را بکار خود و امید دارد و از کار باز میبرد پس انکسب که مولود جامع است البته احکام او بکل
 الله و قوه در جمیع ملک ساری و جاری خواهد بود و شایرگان با امر او بر مینمایند
 چنانکه در تعبیر خلافت و وصایت حضرت امیر آمده و اینست که خداوند فرمود انما امرنا
 ما نصل صاجه که ما غوی و ما نطق غی الهوی ان هو الا وحی بوحی و اقاب الامر و میگوید
 و نطق میکند چنانکه مکرر برکت و جواب سلام علی بن ابیطالب را داد و مانه بیدار شده او
 منشق خواهد شد چنانکه پیغمبر کرد و خداوند فرموده اقترب للشا عه و اقشوا القرم و عناصر تمام
 مطیع امر او خواهند بود چنانکه حضرت امیر پای خود را بر زمین میزد و زمزمه میشد و میزد و از هم
 منشق میشد و کوهها و امضا و انداد اجابت می نمودند و جوب خود را بفرات میزد و فرو می نشاند
 تا جایی که ماهیان نمودار میشدند خلاصه سخن که چندین هزار مجاز از ایشان دیده شده
 تو انکسب که بر ما لیس الا الله بدلیل نقل و عقل ثابت شده که کسیکه مظهر اسماء و صفات الهی است

البته باید صاحب این افعال باشد زیرا که در ملک که همه این افعال بروز میکند با سماء الله و صفات
 اگر این شخص هم مظهرها است باید آثار آنها مترتب او باشد تا نشانی که نوزاد و ابی که ترنکند و استیلا
 که اثری از او بروز نکند اینها صورت کثی است و نقاشان بی از این قبیل نقشها میکنند و
 ثمری که نزد عاقل محسوس نباشد بر اظفار مترتب نیست باز هنوز نظاشی که یک صورت عرضی نشا
 میدهد و حسن منظری دارد که در محل نظر شما انهم نیست ای انصاف بخواه هزار حدیث را ترک کنی
 کنی که همه مطابق با کتاب خدا و دلیل عقل و افاق و انفس است و بیکل منکر مجرات و خوارق عادات
 و علوم و حکما مبدی و بل جاهل نادان احق که هیچ غیب نداند مگر اینکه کلماتی که مرخصه به یافته
 این را اختیار میکنند و بجهن قانع میشوند جزای تو بالا تر از این نیست که همین شخص در دنیا و آخرت
 دست کبر تو باشد که چنان لغزیده است که خود را نمیتواند نگاه دارد در دایره اسفل قرار گیرد
 و تو هم که متمسک باو شدی البته تو را با خود خواهد برد و خداوند فرموده است که من بجز شریکی
 هستم برای هر کس که او را شریک من بگرداند تمام عمل او را و امپد او را من شخص که اجر عمل کننده را بداد
 و البته خسران دنیا و آخرت خواهد بود باری پس مگردان این بیان که کردیم نظر کن و عبرت بگیر و خود
 را معفت میناز و ثوابی که ندید بدی آخرت را هم که منکر بدی برای چه خود را مقتدر کرده ای و اما
 اشارات و کلماتی که در کلامش گذاشته بیک شعر مولوی در جواب قناعت میکنیم نه فشانند
 سک عو عو کند هر کسی بخلق و خوی خود نشد و سبعم الذین ظلموا ای منقلب بقلبک
 و اما آنچه گفته که ثمره و نتیجه هر ظهور قبلی از اثبات و نفی در ظهور بعد ظاهر شد تا آخر خرافات
 که بوم ظهور بعد را بوم فصل و بوم ظهور و آخرت خواند و مقبلین و معرضین جزای عمل خود را
 در ظهور بعدی ببینند مذهب غریبی است والله چندین هزار سال گذشت و هاشم و نبی و انبیا
 خانه عمل خوانند و عالم برون و آخرت را دار جزا و بیج وجه من الوجوه بیک و بد و نعت و عذاب دنیا
 را محمل نظر نگرفتند بلکه مؤمنین از اول روزگار تا کنون همیشه مبتلای بصدقات و عذابا
 و بلاها از جانب خداوند بودند و همه را همی و عده دادند که غم خوردند و از ایمان خود دست بردارند
 که دنیا فانیست و نخواهد بود و هر کس یادش عمل خود را خواهد دید و مؤمنین منع نیستند
 بی منتهی خواهند شد و کفار بعد از انجای بی منتهی معذب خواهند بود و نعمت مؤمنین
 از هیچ جهنم شایسته عذاب دران نیست و عذاب کفار از هیچ جهنم شایسته نعمت دران نیست
 و تو هم این حرفها را بشنخانی مخرم بعضی تفسیر میکنند و در ظهور و پیغمبر همه مؤمنین را که
 با انواع بلاها مبتلا بودند تا آخرت را رجعت اموات مؤمنین قبل مبدائی و جمیع کفار و مضایب را
 که با انواع نعمتهای دنیوی و دینی بودند رجعت اموات سابقینشان مبدائی حکایت غریبی

کمال

که احطاب سید الشهداء و امیکند و حضرت بحر بی شلب میدهد و مفر ما بد صبر ای الکرام
 مرگ مثل قطره است که از آن میکند و بد و نعت بدی و معانقه حور حاشا منم میشود اول که خود
 او را در همان زمان ظهور و آخرت پیشینان مبدائی و باین قاعده منم شد که زیاد از سبب
 بیست و خم بر جسد طهرش وارد آمد و تشکی میانه چشم او و اسنان مثل دو خال بود و همه
 اینها در ظاهر نعتش بود پس چرا در ستایش از معصومین و غیر ایشان هزار و دویست و شصت الحنا
 است که اشکشان خشک نشد و فرزندش صاحب الامراض میبکند و در تبارش که نشانی
 الدهور و عافیه عن نصره المقدور فلانند بیک حبا و اما و لا یکنک بدل الذم مع دما و
 هم این کریم و زار بها برای اینست که چرا سید الشهداء منم شد و پس از این العباد بالله از باب
 جسد است نه اناب محبت و الله که هوش از سرافشان میرود از کلمات مرخصه اینها و هم چنین
 بر نعم تو العباد بالله و استغفر الله مبرزا حسیط ظهور حسینی است چون سید الشهداء در
 ظهور و پیغمبر در حقیقه نصر اسلام و افرمود و بین و اشکار گردد و با نظهر و خداوند رحمن رحیم
 کریم منم قیاض با و جزای خبر داده که چندین سال او را در عکاکس نمودند که نتوانست پایا بودن
 بگذارد تا مرد و وستان او را در اطراف عالم چون در نظهر و هر جان داده بودند و ضرب کرده
 بودند و با ظهور جزای خبر دادند و عده های سید الشهداء همش همین شد که با از انظار
 بکشند و نگذارند اب خوش از گلوی ایشان پائین برود و اسم خود را نتوانستند برین دستغفر
 الله چون دوی سخن با عوام است چنان از همین قسم بیان ندارم شخصی اما که غضب کرده بود
 میخواست چوبی زند و دیگری شفع او شد و رفت مجلس حکومت و برکت و گفت شفاعت کردم
 فرمودند گوش او را هم بریند و بعد از چوب زند از شمع هم بیرون کنند حالا العباد بالله احطاب
 سید الشهداء باین نصرت که کردند سید الشهداء را در نزد خداوند شفع کردند که در آخرت آنها را
 منم بنعت بیا کنند و انحضرت شفاعت فرموده و له فایده شفاعت این شده است که در آخرت که
 امر و است بعضی بکشند و بعضی را چوب بزنند و حبس کنند و تحس بدهند و هشتاد و نه
 ببندند و در کوچه و بازار بگردانند در حقیقت عجب شفاعتی فرموده و چه خوب خبری از برای
 انفاست خنده عیش شما باین است که مخرجات اقله و در پی و خوب حفظ کتب و ثمرات برای
 شایع شده است و الله که از خدا باید شرم کرد و از اولیاء خدا باید حیا نمود و وعده و وعده ها
 ایشان را باین سستی موقوف از انطرف ملا حله کن گناهی که معرض از شتاب هستند بیاین چه
 نعمتها و عجزها و دلها و علما و کالات برای آنها میسر شده و کتب مولای من آنگاه که باین
 که از الف و باء گرفته تا علوی که از الفاد در میان مردم بالا تر نیست در هر یک صاحب نصیب

و تمام کنند

و بالبر

و تالیفات و در حقیقت همه را تجدید کرده است و بر وفق فرمانش ال محمد جاری شده است
 و از علوم و معارف از انجا که ال محمد چیزی چند استخراج فرمود که هیچ کوشی نشنیده و هیچ چیزی
 ندیده و بحسب ظاهر دنیا هم الحمد لله با عزت و احترام و نعم و نبوت عیش نمود حالا با اعتقاد شما
 العباد بالله و معتدب بوده و شما که چهار کلمه سر و دست و پا شکسته از کتب خود صادر زده اید
 و هر کلمه را هزار و سیصد و پنجاه بار و یکی از قواعد اسلام خارج نموده اید حال شما بجهنم چهار کلمه
 اهل جنان شد بدو دیگران اهل بنان و هیهات هیهات چه قدر از عقل محرومید این دنیا کی
 بنشیند خانه عیالت و آخرت دار جزا است و عرصه بقا است و خلود و مرگ و زنده ماندن بجهشت و جحیم
 بصورت کبشی اصلاح می کنند و هر که در نعمت است ابد الیه نعم است خالدین فیها و هر که
 در عذاب است ابد الیه عذاب است و خالدین فیها و در عرصه بروج نیز جزائی موقت نازل
 انقضای آن هست و طول آن نیست و از خداوند با استشفاع بال محمد و محمدا علیه السلام که در
 انصراف ما را در زمزه و سنان ایشان شمرود و اهل جنت قرار دهد **فصل** گفته
 است و نقطه اولی که من عند الله باسم قائمیت قیام فرمود من عند الله کاب و ایان او و و اظلال
 حجة و بینه نمود جمیع منازل علیه و ظهر من عند الله القول فی الوجود علم القرآن خالق الانسان
 علمه البیان ببیان نامید و بیان قاضی را هم مخصوص بیان فرمود که کاب احکام و جوهر مائت
 علیه و اخر ما نزل منه است و بیان را مرتب فرمود بنور باب که مطابق با حرف لبم الله الرحمن الرحیم
 و عدد احرف لا اله الا الله حقاً حقاً و عدد وجود و اسم الله الواحد است و هر باب را هم بنورده
 باب که ضرب ۱۹ در ۱۹ بشود که عدد دایام سنه و عدد کل شیئی است و درین باب انکس
 مطابق فرموده و جمیع احکام را از احرف کاب ظهور و احکام و از امر و نواهی را بنورده که عدد
 واحد است ختم فرمودند چنانکه هیچ نفی و مثبتی اولی و اولی استراق ظهور واقع مثل جناب ملا
 محمد علی با فروشی جناب ملا حسین بشرویه و جناب قاسم بدیعی و امثالهم را که از مشاهیر علمای
 و فضلا و متقین و معتدین بودند حروفی نامیدند و وجود مبارک خود را که بحج و در این
 وجودات حق است چون افزوده شود واحد میشود و این واحد را واحد بیانی فرمودند و
 ظل هر واحد یک واحد مرآت از نفوس زکیه که مؤمنین اول بعد از واحد اول بودند نیز ملا
 فرمودند که بحج و مرایای حاکما از کل شیئی اند تکوینا و نبینا و نظام احکام را بهمین
 ترتیب نازل فرمودند مثلاً صا ۱۹ رکعت صوم ۱۹ بوم ماه ۱۹ بوم سنه ۱۹ شهر
 و این نظام و تطبیق بدعست و حقیقت خوارق عادات و از انکا و بشر خارج است و ستر اینکه
 جمیع احکام و او را نواهی را بنورده نازل و ختم فرموده اند انکه ظهور بعد از نورده سنه تجاری

بنمایند و سلطنت آن بر دو کار نوزده سنه است چنانکه میفرمایند بعد از کاف نمیرسد و این
 است خطبه بیان قاضی تا ناظرین و متبصرین که کلام کل متکلم و دلیل علی عقله و علمه و همه
 میباشند باضاف ملا حظه فرمایند که چگونه عجز کل را ثابت فرموده **جواب**
 انهم و از نقطه اولی میخوانند از باب دعای خیر نیست که خود او کرد که من در مقام نقطه ام و
 محمد بن عبد الله در مقام الف لی خود را اشرف از خاتم رسدانش و در حقیقت این خرافات دیگر
 حاجت بجا نداشتند زیرا که ما با دله و براهین اثبات کفر و شرک او را کرده ایم و با این وصف با ادعا
 مسلمین برابری نمیکند چه جای مؤمن چه جای معصومین چه جای اینکه اشرف از خاتم النبیین
 علیه و اله صلوات الله و صلوات المصلین باشد و هم چنین من عند الله باسم قائمیت قیام فرمود
 و من عند الله کاب و ایات او و در کل اینها من عند الشیطان است و قائم ال محمد و حق پیغمبر است
 و بنای نیست که کاب جد بدی با وحی بشود و آنچه فرموده اند از کاب جد پدری همان قرآن است
 که بر پیغمبر نازل شده که تمام و کامل آن در خزینة ال محمد است و همانا خواهند آورد و
 نیز احکام جدیده که پیغمبر در باب قتل باو مرتع میکند و مستحق بکتاب جدیده است که بر
 عرب شده است زیرا که قتل میکند از انوار و اثبات این خرافات من عند الله است و نه هیچ
 نباشد و سابق بر این بیان بافظا لب شده است و اما آنکه اسم کابش را بیان نگذاشته است و
 ما خود از قول خدا تعالی است در سوره رحمن اسمهای بی مناسبت در عالم اعراض بسیار است
 برعکس ضد نام زنی کافور و چه نقطه است جانی که خلافت و سلطنت ال محمد را خصمیت
 و اسم امیر المؤمنین بر سر خود بگذارند بکنه اسم را بطریق اولی میتوان غضب کرد و دلیل خبر
 و ملکیت بر و آثار است اگر آثار بیان از ان ظاهر است بیان است و اگر آثار بیان ظاهر نیست کلاً
 صادره از شیطان است در برهان نقل کرده است از ابی الحسن الرضا که فرمود ایشان علی بن ابی طالب
 است که خداوند تعلیم او فرموده بیان هر چیزی را از این مردم بان محتاجند از حضرت صادق نقل
 کرده است که فرمود بیان اسم اعظم است که بان هر چیزی را دادند عرض میکنم صفات اسم اعظم را شنیده
 بگرفت از ابی صنف بر خنجر انداختند و بقیس از شهر سیما صفت بگماه و با بطرفه العین نزد حضرت
 سلیمان حاضر کرد و در قرآن خداوند بیان اسم اعظم را فرموده و این است که در شان او میفرمایند
 لوان قرآن است بر اینها و قطعاً با الارض و کلاً به الموت و الا ان باهم نقص و قصوری که در خود خلق
 هست آثار از قرآن مشاهده میکنند که عقلاً جزا است اگر این خرافات شما و اقایان است آثار اسم اعظم
 و علم کل شیئی را نشان بدهید مگر بحرف مفت جمیع امور دنیا میگذرد لبم الله اکو حقیقت خود را
 میخواهد ظاهر کند شما بخرافات متقی بن بیان مقتک شود ما هم بقرآن مقتک میشویم

ببینیم آثار اسم اعظم از قرآن بروز میکند یا از خرافات شما اینک بسیار کار سحر است و مسأله
 نذر معلوم میشود و ما خود برای خود سحر اهری بنشینیم اما بجان اندازد معرفت بخداوند و آنچه
 خود حاصل کرده ایم میدانیم که محال است باطل از جهه تجزیه و برهان برحق غالب شود خلاصه که این
 هی الا اسماء سببها انهم و ابناؤهم انزل الله طامس سلطان و انکه خداوند نازل فرموده در باره
 امام است نه منبر را علی محمد پسر میرزا صای شیرازی و اما اینکه بیان دان مرتب کرده بنور باب
 که مطابق با حرف لیم الله الرحمن الرحیم و عدد احرف لا اله الا الله حقا و عدد وجود و اسم الله الوحد
 است پس بدانکه لیم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف حساب میشود و در صورتیکه الف ساکنه الله را که باقی
 خواست حساب نکنند زیرا که در کتاب ظاهر نمیشود و کلمه طیبه لا اله الا الله را هم بر حسب رسم که
 حروف غیر مکتوب را حساب نکنند و نوزده حرف میشود و حقا حقاهم اگر و الف که علامت نصبت
 حساب کنی و قاف را بحسب گایت یکی بگیری شش میشود پس تمام حروف هجده حرف میشود و اگر دو
 الف نصبت چون مخرج از حروف کلام است حساب نکنی و هر قافی را چون مشدد است اگر چه مکتوب
 نیست دو حساب کنی و لام الا را هم بواسطه تشدید با اینکه مکتوب نیست دو حساب کنی نوزده حرف
 میشود اما وقتی که نباشد غیر مکتوب هم حساب بشود الف ساکنه الله را هم باید حساب شود زیرا
 که مافوظ هستند پس بنا بر این نیست و بل حرف میشود و اگر بنا باشد بواسطه مکتوب نبودن
 حساب نشود و قاف و لام الا هم مکتوب نیستند و نیز لیم الله الرحمن الرحیم هم اگر غیر کتابت باشد حساب
 بشود الف ساکنه الله و رحمن هم باید حساب شوند پس باز نیست و بل حرف میشود پس معلوم است
 که حساب ظاهر بر حسب بدست و هووی و ملاخطه قاعده دران نیست و اما عدد وجود و واحد
 بلی نوزده است و کلام ملاطاف اصل این بیان خواهد آمد اما خداوند و اما انکه باب را نوزده باب
 دیگر کرده و نوزده در نوزده سبصد و شصت و بل میشود که عدد آیات سنه است و عدد کلمات
 است بجا هم نیز محل سوال است که عدد سنه که گفته ای یا اختراع جدید است یا نبییت قواعد سابقه
 اگر اختراع جدید است که اینهمه تعظیم و خارق عادت مقرون لازم ندارد منهم میگویم حسابها
 را از روی کلام احد میگویم که سیزده است و سیزده ماه قرار میدهم سال هم صد و شصت و نه روز
 است و عیب ندارد که با هجده قاعده معموله از سابق درست نیست زیرا که اختراع جدید است و
 هو سر کرده ام که اینطور قرار دهم بعضی نظریه قیاسیه میگویم نه فلك و چهار عنصر هم سیزده است و معتد
 هم در جال ایشان سیزده نفر هستند کلام لا اله الا الله هم لام الا مشدد است و دو تا میگویم
 میشود سیزده حرف محمد رسول الله هم سیزده حرف است بملاحظه تشدید بل هم دو تا میگویم محمد با الف کثا
 الله علی و الله هم نادر و مشدد و الف ساکنه الله سیزده است الرحمن الرحیم هم ابر حلاکت

و با الف ساکنه و من سیزده حرف است و هکذا از این قبیل نظریه قیاسیه میگویم دلیل که تو بر بطلان
 اختراع و حقیقت اختراع خود داری چیست و اگر مقصود اختراع جدید است که مواظبت با رسوم بشا
 هم داشته باشد سال سبصد و شصت و یک روز با کدام قاعده موافقت دار و آیا این سال قمری
 است یا غیر آن اگر قمری است که ما بین همد و اجتماع بهترین نیست و نمد و زاست و دوازده عشت
 و چهل و چهار دقیقه و سال موافق این حساب سبصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل
 و هشت دقیقه میشود و کسر از روی هم میرسد و در هر سال یازده روز و در سال دوم و پنجم
 و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم
 و تمام در هر یکی از این سنوات یک روز اضافه میکنند بقوا عبد که دو کتب تقاویم ثبت است
 و اگر سال شمسی است موافق اینچه از رصد طو خارس و ابرخس که از منقذ میند نقل کرده اند
 سبصد و شصت و پنجر و ز و ربعی است و بار خاند یکو جزئی از این کسر چنانکه بر صد و بطور
 چهار دقیقه و چهل پنج ثانیه از ربع کمتر است و بر صد بلخانی که منسوب بحقوق طوی است یازده
 دقیقه و بر صد حنجی الدین مغریه دوازده دقیقه و بر صد بتانی سیزده دقیقه و بر صد شش ثانیه
 و بار صاد اهل خطانه دقیقه و بر صد الخ سید کورگان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه خلاصه که با اول
 طو خارس که سبصد و شصت و پنجر و ز و ربعی است تفاوت جزئی دارند که ربع ساعت نمیرسد
 و تواریخ مشهوره که هست از روی و نزد روی و جلالت هم بجهن اندازد است الا اینکه جلالت
 یازده دقیقه تقریباً کمتر است و بحسب ربع فزنی چون موجود نیست بدقت معلوم نیست که چه قدر
 میشود و بحسب آنچه در تقاویم مینویسند سال فوافه سبصد و شصت و شش روز است پس
 سال شمسی اقوی این حسابها هم یک که نیست بل مخفی برای خود گفته و در نظر امثال تو جاهل جلو
 کرده است و مثل شماها را مثل اطفالی ببینم که بزرگی که نخواهد افتخار با بازی دهد یک صنعت
 جزئی که در نظر بچکان تازه کی داد میکند و افتخار بجهن مشغوف و مشغول میکند و در نظر بزرگان
 هیچ کار نازده نکرده بلکه بیچارگی حکمت بی معنی هم کرده است که اطفال را خوش بید و بازیانکه گفته
 است که جمیع احکام را بنور ختم کرده اند که هیچ نفر از کسانیکه اول در اضلال خلق با او هدایت
 شدند و همین قیقت و باز باز ایشان و کلام افتخار که امثال ملا حجهین بشرفی و ملا محمد علی
 با فرشتی و سید پیچی باشند از الواط و طلاب دنیا طلب اینها را حروف حی نامیده و خودش
 که اضافه میشود باز نوزده میشود و هم چنین دو طبقه دوم و هم چنین نماز نوزده و کذا
 و روزه نوزده روز و هم چنین بعضی احکام که ذکر نکرده مثلاً حد مهر نوزده مثقال نقره
 است یا طلا و مثقال نوزده نقره است و امثال این مخرجات اگر چه بعضی احکام منسوب با پیشا

دیده ام که ربطی با نوزده ندارد و ما بنا بر قول همین شخص که در اینجا گفته سخن میگویم و لا
 ملاحظه کن در اینجا از شرایع انبیاء شنبه و سبب در هیچیک از آنها موضع و این ترتیب دیده شد
 که جمیع امور در یک عدد جاری شود با آنکه در هر مقامی طوری است خاص خود همچو ضمیمه
 شرایع سایر انبیاء که شنبه امم شرع خاتم هم که بالبداهه انقسم نیست و خود او فرموده است
 که ما کنش بدعا من الرسل و سایر انبیاء هم بقیه این سبک خاتم احکام داشتند نهایت
 مختصر تر و در بعضی جزئیات اختلاف داشته است مثل اینکه خود خاتم هم بعض احکام را نسخ فرمود
 و حکم دیگر میآورد اما اینها با بنوعی که عدد را اختیار کند و هر چیز را بر همان عدد جاری بکند و
 احکام ایشان ندیده ام و اینجا بحث از باب جهل و حافت این اخراج و بدعت را گذارده اند که در حقیقه
 همین دلیل را ضمیمه بر بطلان ایشان و این دلیل است شرعی از عقل مطابق با عقل میگویم که
 شیهه نیست که قوایل اعمال بالبداهه مختلف است و هر فضای یکقدر و یکقدر دیگر است مثل
 اینکه در او به ملاحظه میکنی که شریعت همه آنها یک نیست و از هر یک بمقداری مخصوص میشود اما
 کرد چنانکه پنجاه مثقال کند اما مثلاً میتوان خورد اما مثلاً میتوان خورد و در اندازه یک
 ماش یا نیم خود یا جزئی بیشتر میتوان استعمال کرد پس اگر چنانکه گفت که از هر یک پنجاه مثقال باید خورد
 دلیل بر صفا طبع است و اگر این قول را محض توهم باید گفت که مثلاً اندر یک از یکم خورد
 میشود به پنجاه مثقال فحمت میشود اندر یکم که از تر باک خورد میشود بر حسب خود به پنجاه فحمت
 موهومی فحمت میشود و اینکه سنجی که عاقل بگوید نیست زیرا که فحمت بکسر از این و بیشتر از این و انواع
 اقسام میتوان کرد ملنگت باش که عرض میکنم و خرافات محققات حضرات را بنهم پس عدد نوزده
 را در جمیع اعمال جاری کردن اگر حقیقی است لا محاله با اختلاف اعمال صحیح نیست و اگر موهوم نیست
 که سخن موهوم پس میتوان گفت پس شارع مقدس حاجت مکلفین را بتأسیس میدهد است و موافق
 حدیث شریف مقدار وسیع ضعیفا را هم میچند است و احکام را عام در ضعیف قوی قرار داده
 است از باب دفع حرج و امکان ضبط و غیر اینها پس هفت رکعت نماز و ایشان فرض فرموده و باز فرائض
 چند را بشو و غیره را به قرار داده است بجهت جبر کسر نقصان فرائض و در روز مثلاً حاجت ایشان
 را تسخیر و آن را سی و دو روز بافته است و باز روزهای مستحب قرار داده بجهت جبر کسر نقصان رکعت
 و در جواب ده یک روزه نیم قرار داده و در فقر و چهل و یک روز و اتمام بتربیت بکس حقوق ال خیر
 داده و در قرار داده است حج و امثال برای مستطیع بکار فرض فرموده و هنگامی که از احکام
 عدلی مناسبان اختیار فرموده است زیرا که اعمال مختلفه بدون شبهه مقتضای عدل و خفایه
 و انحضرت با خاطره علم پروردگار که واقف بر هر امری بوده است هر چیزی را بر حسب مصلحت وضعی

و انداز قرار داده و آنکس که یک عدد را دست میگیرد و هر چیزی را بر همان جاری میکند البته از عین
 جهالت و نادانی است که جری از خارج ندارد و عیناً آنکه میگوید که چشم بصیرت داشته باشی
 بینی که آنکس که مثلاً از جغرافی باس و ششده است مسافت باهن هردو شهر را بمقدار مخصوص معین
 میکند اما آنکه جاهل است محکما هر یک از این اندازه بیشتر و هر عاقل که این سخن را از او بشنود
 قطع میکند که سفته نادانست خلاصه از این گذشته که شارع عین در عرصه شرع ظاهر و مخرج
 امور کوته عالم نشدند که مثلاً تقبیری دو سال و ماه و مثقال و میزان بدهند زیرا که منظور
 نظر ایشان در مقام شرع مطلب بگوید است و مقصود اصلاح نفوس بوده و اینکه خداوند
 است آن عده الشهور و عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله مقصود تقبیری وضعی نیست بلکه تقبیر وضع
 است و منع از تقبیری وضع فرموده آنجا که میفرماید انما التقی زیاده فی الکفر خلاصه هر چه میگویند
 خرافات است و بعد از همه این سخنان عده اختیار نوزده چیست اگر محض مطلقه این چند اسم و
 چند کلمه طبع است که در غیر اینها هم بسی یافت میشود چنانکه از باب مثل در عدد سیزده هم
 و هر عددی که ایشان اختیار کنند از این قبیل تطبیقات ممکن است برای آن نمودن اینکه علت
 رجحان نمیشود و در کلام ائمه اطهار را یاد رکعات علماء بان جای دیده که عددی را گرفته اند
 از جهالت همچو کان کرده که صرف مطابقت عدد با علت رجحان شده و چنین نیست آنها اول
 حقیقه سال را دست آورده و بیان میفرمایند و بعد اعدادی که در رکعات مناسبه مطابق
 بان هست ذکر میکنند از باب ناپید مطلب قتیب ذره ندر این که حقایق مطالب را از این
 راهها میتوان بیرون آورد و اگر این ممکن باشد پس هر که حساب جل را دانست مثلاً باید علامه
 و هر بشود بهمان بهمان که از این راهها میتوان حقیقه مطلب را دست آورد و تو صریحاً پیشرفته را
 ملاحظه کن که میفرماید ان عده الشهور و عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله یوم خلق السموات و
 الارض منها اربعه حرم ذلك الذین القیم فلا یظلموا فیمن انفسکم تا آخر و باطن این امر شریفه اگر چه در
 ال محمد علیهم السلام است و این است که اینها تا یک فرموده و آن را درین قیم مقصود است و ظاهر
 انهم در جای خود مراد است و اینست که در تفسیر ظاهران فرمود حضرت صادق که عده مشهور در
 نزد خداوند و از دهنده بوده است آن روز که اسمان و زمین را خلقت فرموده پس غره مشهور شهر
 خلاصت غره که آن شهر رمضان است تا آخر حدیث شریف و پیغمبر در وقت که مرض او سنگین شد
 بود فرمود که ایها الناس سال و از دهنده ماه است که چهار تایی از آنها حرام است بعد بدست خود
 ایشان فرمود که وجب فرمود است و ذوالفجره و ذوالحجه و حرم سه ماه مثلاً هستند تا آخر حدیث
 شریف پس مشهور بیک میفرماید در نزد خداوند و از دهنده اسمان و زمین را خلقت فرموده و از دهنده

معلومست که از عرصه حقیقه گرفته تا عالم اعراض همه باین منوال بوده است پس سبب چه بوده است که این حکم باید منقلب بشود و سال نو زده بشود اگر چه حکمی علاوه بر این تطبیقات که اختصاص باین عدد ندارد در مقام هست اظهار کنند و الا بمحض این ادله پذیرفته نیست زیرا که دلیل است که بغیر مدلول علیه خود دلالت نکند و از این قبیل تطبیقات در اعداد دیگر هم جاری است و تو ملاحظه کن که اینکه حاصل و منشأ از برای همه احکام او است بنا بر قول این شخص امر باین سستی است پس اینچه منفرج بر اینست البته سستی ترا این خواهد شد زیرا که هیچ باصل خود نمیرسد و اما آنچه گفته که سستی که جمیع احکام او را منفرج می نماید را بنورده نازل و ختم فرموده اند آنکه ظهور بعد از نو زده سنه تجاوز نمینماید و سلطنت آن بر دو کار نو زده سنه است چنانکه میفرمایند بعد دگاف نمیرسد ساقیاد انبی که اخبار بکه در این باب داریم از طرق شعبه هفت و نو زده و بیست و چهل و هفتاد که همان هفت بقدر هفتاد سال از سنوات ماباشد و هم چنین سیصد و نه همه این روایات را در اینم و در هیچ موردی اگر از جمیع اجتماع این روایات و اینها برینا مدیم تکلیف این است که تخصیص ندهیم و بیست و یکی کنیم حال علت اینکه نو زده را اخبار کردی چیست و خود او هم که گفته بعد دگاف نمیرسد از باب اینست که با وضعی که پیش گرفته بود با و نمیکرد که بگذارد و پیش از این زندگانی بگذراند خلاصه جمیع کلماتشان بدون دلیل است و هم محض تحکات و بفرض که اخبار منتقاد دلالت بر نو زده کرد با علت رجحانی از خارج پیدا شد بجه دلیل باید همه احکام باین عدد جاری بشود بناء علی ذلك احکام خاتم هم مینمایند هم بر بیست و سه باشد زیرا که مدت دعوت ایشان بمقدور بوده است و باید اند بده ایم در احکام ملاحظه از این مقدار بشود و اینها استیثانی است که جهال را خوش آمد و بی حکم نظری باین مطالب ندارد و در هر مقامی ملاحظه موضوع مساله و مقتضای آن را میکنند و احکام بر طبق اینها جاری میکنند **فصل** خطبه بیان فارسی را ذکر کرده که در حقیقه حیف قلم و کاغذ است که در نوشتن اینکلمات صرف شود اما چون بنظر حضرت خلیل عظم دارد و گوئیم که ما اهل معرفت ملاحظه کنند و برخلاف آن اظهار افش شوند گفته اند بسم الله الامنع الا قدس شیع و تقدیس بساط مجد قدس سلطانی را لا یق که لم یزل ولا يزال بوجود کینونت ذات خود بوده و هست و لم یزل ولا يزال بعلو ذات خود منعالی از ادوات کلتی بوده و هست خلق نقرموده این عرفان خود را در هیچ شیئی الا بجز کل شیئی از عرفان او و تخلیه نفوس شیئی الا بنفس او از لم یزل منعالی بوده از اقران شیئی و خلق فرموده کل شیئی را باینکه کل کینونت فطری اقرار کنند و در او در یوم قیمه باینکه نیست از برای او عددی و نه کفوی و نه قرنی و مثالی

بل منفرده بوده و هست بملیک الوهیت خود و منفرز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود و شایسته است از اینجه شیئی بحق شناختن ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحق شناختن زیرا که اینچه اطلاق میشود بر او در کثرتیست خلق فرموده او را بملیک مشیت خود و بخل فرموده بار بنفعل او در علو مقعد او و خلق فرموده این معرفت خود را در کثرتیست نا انکه یقین کنند باینکه او است اول و آخر او است ظاهر باطن او است خالق و رازق او است محیی و ممیت او است مقتدر و منمنع او است مثالی و مرتفع او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو شیع او و ستمو تقدیر او و امتناع توحید او و ارتقاع تکبر او و نبوده از برای او اولی و بابت خود و نیست از برای احرار الا باخریت خود و کل شیئی بمافرد او بقدر فقد شیئی بشیئینه و حق باقیته و باو بدیه فرموده خدای خلق کل شیئی و باو عود میفرماید خلق کلتی را و او است که از برای او کل اسماهی حسنی بوده و هست و مقدس بوده ذات او از هر اسم و وصفی منعالی بوده کافور و ساذج او از هر حیاتی و علائی و منزله بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتقاعی و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا یبصیر به و او است باطن و لا یدر به و او است اول مؤمنین و منظر ظهور الله و او است اول مؤمنین بنظر و او است شئی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود و رزق کلتی برزق او داده میشود و موت کل شیئی بموت او ظاهر میشود و حیات کلتی بحیات او و حیث کل شیئی بیعت او نمیرد عین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلك سمی الا لوهیته و طلعه الرقوبه المستقره فی ظل وجهه الا لوهیته و المسند له علی سلطان الوجدانیه و لوعلیت ان یدر قن کل شیئی حبه ماد کون ذکرنا و اذ اظلالا لم یجد لها خلف کینونتها بماهی فیها و علیها و الا کل لما یدر قن من حبه نور فی نور من نور الی نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یرضی الله لنوره من یرید انه هو الیذا و المعید و او است که خداوند واحد احد از برای ظهور او و بظهور و فضل و هیبت و غنی قبل از کل شیئی از نفس او خلق فرموده و این معرفت ایشان را در کینونت کل شیئی مستقر و ثبوت تا آنکه کل بکنه کینونت خود شهادت دهند باینکه او است واحد اول و وحی لم یزل و حکم نفوذ احدی از محکات و الا باینکه نفس خود و توحید که کینونت ذات خود از مساواه خلق خداند خلق با مره الا له الخلق و الا من قبل و من بعد ذلك رب العالمین **جواب** اشهد بالله که نه خود شش هفتصد که چه حرف بهم یافت و نه شما میفرمایید و عجب این است که میگویند بعد از این که از صدر اسلام تا حال هیچ توحید نشده و جوهر کتب است و باین کمال ادعای معرفت کتاب خدا و اخبار اهل بیت سلام الله و اهل دارند و این حرفات را جوهر اظفار می دانند و حق دارند زیرا که میفرمایند اینها را در کتاب خدا و خطب و فرمانهاست از پیغمبر

و آنچه هدی که اگر او این و آخرین جمع بشوند و بخواهند اکل از آن بنایان بکنند نخواهند
 کرد و هر چه هم که امام آن از سر او قیود بیان فرمانها از همین کتاب و سنت شاهدان خواهد بود
 حق همان که که میفرماید که تمام احکام این حضرت مکرر یا زده تفریق حضرت علی بن ابی طالب هر فرار
 میکنند و بعد بر میگرددند در ظاهر همین کتاب مجید قرار داده است و قد خفی لشدت ظهور
 و استنار اعظم نور خالای اینها را که نامرئوس که همیافتند است جوهران بنایان شده است همان
 هفتاد و الله که منهای دوری را از طلب و اعلی وجه کوری را از مقصود و اید و نمیفهمید و ناچار
 باید باجلا اشار به بعضی مخرجان که گفته بکنم که کلیات مختص از عابثانست و اگر چنان نبود بعضی
 ایان و بعضی خطب را در این مقام میبوشتم که بدانی سخنان اینها را و است و به در برابر اینها شو
 ادبست باری ما آنچه گفته که که بزل و لا بزال بوجود کینون ذات خود بوده و هست اول وجود و
 کینون هر دو یک معنی دارند یعنی بودن و نکرار ایند و لفظ را در مقام به معنی است و اگر بکنی
 شوتهم معنی کنی یعنی هست باز حاجت بتکرار نیست ثانی اینکه گفته بوجود کینون ذات خود بود
 و هست و هم چنین بیا و ذات خود منغای از ادراک کل شی بوده و هست اینکلیات با تو چیدال
 محمد موافق نیست زیرا که سخن تو در ذات و حضرت امام رضای عرض کردند در حدیثی که با این
 میگویند که خدای عز و جل همیشه عالم بعالم است و قادر بر قدرت و وحی بیجوده و قدیم بقدم و
 سیمیع لسمع و بصیر بصیر فرمود امام که هر که بگوید انقول و او درین بیان بود در پس تحقیق که گفته است
 با خدا خدایان دیگر و نیست از و لا بت ما بر چیزی بعد فرمود امام که بزل الله عز و جل عالمی قادر
 حیاتی و بما سمیعا بصیرا لذلانه تعالی عما بقول المشرکون و الله یهون علو اکبر و باز گفته است خلق
 فرموده کل شی را جانی که کل بکینون فطرین قرار کنند فردا و در بوم قیامت اینک نیست از برای
 او عدل ناخر این تخصیصی که داده است که در بوم قیامت هیچ اقراری نکند یا مذهب عاتق است
 نامذهب ال محمد چنانکه در حدیث شریف در باب رویت که خانه قائلند که خداوند در قیامت
 میشود حضرت امام رضای فرمود بر ایشان که خالای نیست این معرفت از اینکه ایمان باشد یا ایمان نباشد
 پس اگر این معرفت از جهه رویت ایمان است پس معرفتی که در دنیا از جهه کتاب حاصل میشود ایمان
 نیست بجهت اینکه آن خدا این است پس در دنیا احدی مؤمن نیست بجهت اینکه ایشان ندیده اند
 خدای عز و جل را اگر نباشد این معرفت که از جهه رویت است ایمان خالای نیست این معرفتی که از جهه
 اکتساب است اینک قابل بشود یا زایل نشود در آخرت ما آخر حدیث شریف و تمهید بیان آخر بجهت
 و خروج فرموده است و مراد این است که اگر ایمان از جهه کتاب زایل میشود پس انمو خواهد بود
 و اگر زایل نشود پس معلوم است که در آخرت ایمان با کتب است نه برویت و عرض از استیفاء

بک
ن

نکته

بحدیث نیست که امر معرفت خصوصا با خیر ندارد و اقرار بنوحد را در دنیا از خلق
 و نیست فطرین الله که خلق را بران خلقت فرموده که حضرت باقر فرمود خلق کرد ایشان را بر تو چید
 در نزد مبتدیان بر معرفت خودش که او پرورنده ایشان است تا اینکه فرمود اگر این نبود مبتدیان
 که کسب پرورنده ایشان و پیغمبر فرمود که هر مولودی تولد میکند بر فطرین یعنی بر معرفت
 با اینکه خدای عز و جل خالق او است و این است قول خداوند و لکن سئلهم من خلق السموات و
 الارض ليقولن الله عرض میکنم و اخبار اینها با همضا همین وارد شده پس تخصیص شما با قرار در
 بوم قیامت از جهه چیدال یا در دنیا از ایشان خواست یا طوری خلق کرده که در دنیا ممکن نیست
 معرفت حاصل کنند و اقرار کنند پس ایشان را جبر کرده که در دنیا تکلیف فرموده که اقرار بنوحد
 نمایند و اگر منظور این است که در قیامت مؤمن و کافر را قرار میکنند بنوحد بمقتضای فطرین
 لیکن وضع استدلال حضرت امام رضای عرض میکنم که آیا انکار منکر که در دنیا نباشد در آن
 مقام از او سلب میشود پس سبب خلود او در نار چیست یا سبب نمیشود پس انکار یا اقرار چگونه
 میشود و حال اینکه خداوند و پرورنده ایشان فطرین اگر و ایشان نیست پس تکلیف بنوحد
 یعنی چه و حال اینکه فرمود لا یكلف الله نفسا الا ما اناها و الا و سببها حق مطلب اینست که هر
 مجمل بر این نظر کنند در دنیا و آخرت و کافران وجود معرفت انکار میکنند در دنیا چنانکه فرمود
 و محمد و ابیها و سبقتها انهم و در آخرت هم که میباید همین یقین وجود هر دو با او و سبب
 یقین بجهت بر او تمام میشود و بخود و خلد در اثنای میشود پس در دنیا هم یقین در دنیا
 هست و کاهم اظهار میکنند چنانکه فرمود و لکن سئلهم من خلق السموات و الارض ليقولن
 الله هم چنین است دیگر که باین معنی است و اگر مقصود او هم از بوم قیامت همین مخرجی است که خدا
 میگوید که هر چه بود بر اقیه سابقین میباید پس دنیا را ایشان بدیده و اگر بگویند که این
 نبی است میگویم موافق آنچه گفته ما سائل الله فرموده اند دنیا و آخرت با هم جمع نمیشوند اگر و اگر
 است و دنیا است در آخرت نمیشود و اگر در آخرت است و آخرت عمل و تکلیف معنی ندارد و در عمل
 محل فنا و تغییر است و در آخرت عمل بقا و تقریر چگونه با هم جمع میشوند این سخنان مخرج را
 کثرت بیافید که مشهوری نیست و آنچه گفته بل منفرده و هست ببلال الوقت خود و منفرد
 بوده و هست سلطان ربوبیت خود و لفظ بل در انبوه است و اما از چیست و کویا خودش
 هم ندانسته مطلب هم در انبوه غلط است و اما سلطان بالقیه عیب ندارد و بلکه دانسته
 البته معنی مصدق مراد است و سلطان مغضی مصدق دارد اما مطلب معنی مصدق ندارد
 و معنی مالک است و ملک بفتح میم و کسر لام و خطاست که گفته شود خلد و منفرد بود بمال

بک
ن

اگر ایشان هست خدا را با خیر این چه است و است

الوہیت خود را کہ مالک ذاتی است کہ ملکہ از برای او ثابت بشود و غیر یا خداوند نیست
 کہ صاحب ملکہ باشد درست ندیر کن و بسین کہ خرافات است کہ توحید منجوا شد یا نہ و
 سخن خود را ہن موقع در تفریبات بود کہ باز ہم منظور تھا انست این سبک بیان خطاست
 چنانکہ از فرمان ایشان حضرت امام رضا در حدیث اول ذاتی و اما آنچه گفتہ کہ خلق فرمودہ ائہ
 معرفت خود را در کتب کل شیء ناانکہ بقین کنند یا نہ کہ او است اول و آخرنا اظہار عبارت ہجو
 معلومست کہ بقین کنند کل شیء کہ صاحب این بقین کشتی است و این خطاست و ہر چیزی را
 توحید خداوند بقدر یکہ در خود او برای خود اظہار است در لہ می کنند نہ بیشتر حتی انکہ
 در حدیث شریف فرمودند کہ مورچہ وصف میکند خدای خود را کہ ان الله زبانية من بطور
 کلیت فرمودہ اند کہ بخلی لها لها و لها اتمنع منها پس چگونہ ممکن است کہ ہر بیل منوال توحید
 کنند و اگر چنین است پس ہر خلق صاحب یکہ چہ و یکہ مقام ہستند و اگر بگوئی کہ صاحب
 این بقین غیر از کل شیء است مثل انکہ خداوند فرمودہ ستر ہما یا ثانی فی الافاق و فی انفسہم حتی
 بقین ہم انہ الحق کہ غار ہن بحق غیر از افاق ہستند گویم در عبارت انہم کہ ذکر خبری نیست
 و اگر بخوای کہ ہر خطائی کہ میگوید بقدر بری بگری و بقدر بران تواند رفت کہ پس کلان
 زنادقہ و بت پرستان از بقدر بران میتوان بفہم کرد و نیز اول است با ولایت خود خواست بہ
 آخرت خود خطا است بلکہ خدا اول است بدانہ و آخر است بدانہ نہ مصفی زاید بذات خود و
 اولیت و آخریت و اہم معنی خلق نیست و اما آنچه گفتہ و کشتی بماندہ او بقدر ناخواہ
 معنی صحیح برای این صابو بخو اہم بکنیم باید مرجع ہر را مشیت اہم کہ چند سطر پیش ذکرش
 شد قرار بدہیم و باینکہ او است اول مؤمن ہن بظہر اللہ و او است اول مؤمن ہن ظہر کلام
 صحیحی نیست زیرا کہ خود این اظہار قبلی است کہ مشیت میشود و مشیت سابق بر او است و اگرچہ
 تو کفنی از برای او کل اسماء حسی بودہ و یکی از انہا مؤمن ہست کہ در کتاب جہد المؤمن الہم ہن
 فرمودہ است و لہ معنی ان ہن کتہ است نہ ایمان آوردنہ و ایمان و تصدیق در مقام عبودیت
 است نہ در این مقام کہ تو او را صاحب اسماء حسی بلکہ این توحید منجوانہ کلامی چندین
 و ہج نفہیدہ است کہ موقع ہر کلامی بجا ہست و مخرجان میگوید و اینجاست جہال ہی
 پسندند کہ نہ این بود کہ مقصود ثبوت خلق بود و اللہ کہ قابل نیست کہ انسان نظر کند چہ بجا
 انکہ اوقات خود را صرف در و بحث نماید و اگر مقصود از رضا برانست معرفت است کہ در کتب
 کشتی قرار دادہ سابق کہ ہم معلوم است کہ اینکہ کہ در فرزد است صاحب این صفات
 است و باز اینچہ کہ این صفات را ذکر کردہ و این خطاست و اگر مقصود از کتبہ است کہ در

مجموع گذاردہ شد و لا کہ در عبارت ذکر می از ان نیست و ثانی اینکہ اہم باز جامع بمشیت اللہ میشود
 و ہر چہ ہست اہم اللہ است و بت ربوبیت و ما فقلد فی التوبیت و جد فی العبودیت و ما فقلد فی التوبیت
 اصبت فی التوبیت و ایمان و تصدیق و تسلیم ہر صفہ بدہ است و در مقام ربوبیت جادہ
 نمیشود و حال اینکہ این است یا انہم نہ توبہ و تصدیق ہن خود او بالفاظہ کہ کہ تو من بظہر اللہ سر
 و خود ایمان بخود آوردن معنی ندارد و اما آنچه گفتہ و او است شیء واحد کہ خلق کل شیء بخلق
 او میشود و رزق کل شیء بر رزق او دادہ میشود و موت کل شیء بموت او ظاہر میشود و حوہ
 کل شیء بحوہ او و بت کشتی بعثت کشتی بعثت اولم ربیع الوجود بمثلہ لا من قبل ولا من بعد ذلک اسم
 الا لوہیت و طلعة التوبیت المستقرہ فی ظل و جہنم الا لوہیت و المستقرہ علی سلطان الوحدانہ
 مراد از این کلمات مخرجہ اگر این است کہ خلق و رزق و موت و حوہ کل شیء بر دست او یعنی
 مشیت اللہ یا اہم اللہ جاری میشود کہ این سبک بیان غلط است زیرا کہ موت و حوہ لازم
 ہستند و بنا بر این معنی مراد مانہ واجبا است و اگر مراد این است کہ یعنی او کہ خلق کردہ شد
 سایر ہر خودشان خلق میشوند و محتاج بخلق جدیدی نیستند و ہم چنین بر رزق او
 رزق دادہ میشوند و محتاج بر رزق جدیدی نیستند و بموت او ہمہ ہمہ برند و بحوہ او زندہ
 میشوند و بعثت او مبعوث میشوند کہ این دیگر خطائی است بر ذکر او کہ از برای خداوند
 در خلقت منہن نور ہر بل جلیل خاص است و این است کہ در حدیث شریف فرمودند خلق اللہ
 المشیت بنفہا اہم خلق الا مشاء بالمشیت ہن بسین کہ بخلق مشیت مخلوق نشدند ناانکہ بعد بسبب
 مشیت انہا از خلق فرمودہ و ہم چنین است امر در رزق و موت و حوہ و کلہ این حوہ و موت و
 خلق و رزق کہ در مخلوقات بمشیت جاری میشود ہیچ در خود جاری نیست بلکہ لا بگری
 علیہ ما ہوا اجراء و لا بعد فیہ ما ہوا بداء و وقی کہ او باشد محل اسماء حسی و وجہ پروردگار
 چگونہ موت در او جاری میشود و حال اینکہ فرمود کل شیء فان و بقی و جبر تک و لا الجلا
 و لا کرام و فرمود کل شیء ہا لک الا وجہہ و اگر بنا شد مشیت اللہ و اہم اللہ بمیرد دیگر
 اہل خلق موجود نخواہند شد زیرا کہ اقتضای ایجاد او در ذات خداوند نیست و مشیت
 و اہم اللہ کہ بقول قوم مردہ است و از این گذشتہ کہ اسم انجری است کہ خبر از ستمی بدہد
 و دلائل بسوی او بتابد پس اگر اسم خداوند موت بر او جاری بشود دلائل کند بر موت خداوند
 و این خطائی است باین و مقابلت شنیع چہ قدر بیاہلند اینجاست در حدیث شریف
 مبغض ما بد کہ علہ موت طبايع مخالفة است و از عرصہ طبايع مخالفة کہ یا بالاکلا ذی موت
 را بصورت کشتی اسلحہ می کنند حالا اینجاست موت را و این توحید پروردگار جلا

میکنند و صاحب کابل العرفان میگوید که اینها ذات جوهر تو حید است و جوهر کتب استانی
 و اگر شنیده که خداوند به پیغمبر خود فرموده است که آنکس که میباید و تمام مینویسند اینها را پیش خطاب
 بمقام بشر است که فرموده اند اینها را بشما و الا در مقام بالا در مقامی خطاب با ایشان فرموده است
 که کل شیء فان الا جاهلی انتم جاهلی لا تبیدون ولا تهلكون ولا یبید ولا تهلك من تولاکم
 و خود ایشان فرمودند ان متینا اذا مات لم یمت وان قبلنا اذا قتل لم یقتل خلاصه و اما اینها
 عربی او که دیگر تماشائی است و خدا میداند که اگر کسی هزار خارق عادت به بینی و اوقاف
 اینهم عبارت بگوید و بگوید اینها هم معجز من است همین دلیل است که آن خارق عادت تمام تمام
 شعبه بوده و هیچیک واقعیت نداشته و لازم نیست که عیوب صریح و مخفی آن را بشماریم و در
 حقیقه کلامیکه بیک جمعیتی است عیوب عربیت از اهرام مینویسند گفت اگر کلام معنی مربوطی داشته باشد
 مینویسند گفت که صحیح بحسب عربیت چیست و الا فلا همین فله ترجمه عبارتش را میگویم تا فایده
 فهمان فله را بداند میگوید و اگر میداند انتم اینکد بچشد البته الهی هر چیزی درستی او را ذکر
 نمیکردم ذکر خود مان را و وقتیکه بدستیکه انما چونکه سجده نکردند از برای آن که شاید مراد و
 جهة الوهیت باشد خلق کرده شد کنون انما با این کنون در ائت و بران است و الا
 هر هر اینی چشند از حجت و بلام چونکه می چشند البته البته از حجت و که فو است در نور از نور
 بسوی نور بر نور هدایت میکند خدا از برای نور خودش هر کس را که نخواهد و بلند میکند
 البته البته خدا از برای نور خودش هر کس را که اراده کند بدستیکه خدا ایندا کند و برگرداند
 است این بود ترجمه کلامش و ایند و سه که اگر چونکه بعضی از قرآن در ذوق و خلوط کرده بالنبی
 معنی دارد و اما کلمات اولش که نامر بوط صیرف است و حاجت برد و بحث ندارد بعد هم تحقیقا
 در باب حروف حی کرده است که ملا حسین بشری و فی و امثال او باشند که در حقیقه حروف
 موشد که ظاهر اجماع کبری را کشند و حقیقه جماعه را از صراف دین و ایمان انداختند
 که موت حقیقی است **فصل** با زارد بیجا چه از حرف بیان را نوشته و گفته است
 و بعد حقیقی نباشد بر ناظرین اینکلمات که خداوند خلق قرآن را و فرمود در و در وقتیکه ظهور
 نفس خود در او و بعد خلق فرمود کل شیء را بدعا کان کل شیء ح قد خلق زبرا که هر شیء که خلق
 شد از برای بوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما بقطع البته کل شیء و ما بقیی البته کل شیء
 و بعد که ظاهر شد ظهور و ایات فله در خود شبه نیست که کل شیء بکمال ما میگویم آن بوضار
 بقاء الله رسیده اند و در شب خلق فرمود خداوند عز و جل مشیت و البته و او خلق فرمود با و کل
 شیء را و چونکه خلق کل شیء در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اوله بزل و لا بزال بوده از

لم یکن شأن کان الله الهما و لم یکن خلق بعید و ان الله لم یزل فی علو قدسه و مادونه فی
 د فوحده و اول خلق کل شیء در این ان که بوم جمعه است بمابند که الله شده و حضرت رقی العزیز
 ابتلاق بدیع را با مر خود خلق فرمود ان ان بعید و ان الله پیدا الخلق ثم بعید بفعل ما بدیاء و
 بحکم ما بیدایه ان بقول جل بیانه و مرتب فرمودیم بیان را بعد کل شیء تا کل شیء در کل شیء بدو
 کل شیء متکلی شده بکمال کل شیء از برای ظهور و قیامه آخری با جواد هد کل شیء جزای کلیه ان کان
 من نقبا بعد له و ان کان من اشیانا بفضل از علم او بکل شیء قبل از خلق کل شیء مثل علم او است
 بکلیه بعد از خلق کل شیء و فله در او بکل شیء قبل از خلق کل شیء مثل فله در او است بکل شیء
 بعد از خلق کل شیء ان بقول فعلا و اگر در قیامه آخری بعد کل شیء از نفوس محشیه با و مؤمن
 شوند ثمره بیان ظاهر شده فلنسر عن فی ذلک فلنسر عن فی ذلک فلنسر عن فی ذلک فلنسر عن
 فی ذلک فلنسر عن فی ذلک چه بیاید باشد بل نفس او باشد و عود فرماید خلق بیان را
 و ستمو اینکه در بیان مرتفع شده در قبضه فله در مطوی فرماید **جواب**
 در حقیقه این سخن خرافات دیگر قابل جواب نیست و مطلبش اینست که بواسطه قیام انکه بر میخیزد
 قیامه سر یا میشود و قرآن که خود شخص قائمست عود میکند و خلق هم چون غایت وجودشان
 ظهور ان شخص است که نازده خلقت میشوند برای این شخص و مشیت او که در مرتبه خلقت میشود
 و خلق با و خلقت میشوند و ملا خطه کن اگر اهل علم و معرفت هستی بین چه فله نادان است مشیت
 او که خداوند را و در عرصه سرمد قرار داده است که از برای او باشد و انما نفیست و مرور از ما
 و در هو و ابدا بر او نمیشود و حال بعد خال و مرتبه پس از مرتبه در او جاری نمیشود زیرا که فعل خداوند
 است و این است و اگر قیامه حالات در او پیدا بشود دلیل بر قیامه خداوند عالم است و این است
 که فرمودند لا کیف ففعله کلا کیفه و اگر کیف از برای او نیست سایر اعراف هم از برای او نخواهد
 بود زیرا که هیچ عریضی در خداوند راه بر نیست و اینا و البته باید بری از اعراف باشد تا دلالت
 بر او بکند و قیامه لازم اعراف است پس حال بعد از خال از برای او نیست و همیشه در حال اولست
 و ان از برای او نیست پس چگونه بقص و میشود که در مرتبه مشیت او که خلقت بشود و این جماعت
 انبیا که کوه بین هستند که کلماتی هم از علما میشوند جمیع را در همین دنیا و بوضع همین دنیا
 خیال میکنند و این است که قیامه را هم در همین دنیا فرستاده اند و شعور نمیکند که این کلمات
 غیر از همان سخن هر یقین که میگویند میسریم و زنده میشوند و میسریم نیست و هم چنین سخن
 شایعها است که میگویند ارواح از ایدان بیرون میروند و با ایدان دیگر شایع میگویند که اینها
 اگر روح مؤمن است بیدار طبعی و اگر روح کافر است بیدار خبیثی شایع میگویند سخن این جماعت

و حال ندارد و در این است

هم خلاصه اش همین است اگر چه اینجا درست تفصیل نداده است و شاید اینکه میگوید و
 خلق کشتی در خالق بدیع ذکر شد دلیل است که خالق را بر بر و لا یزال بوده مقصودش همین
 باشد که بعضی ها مخلوق سابق است که مجد خلق شده و از این جهت بر نزل است پس معنی اینکه
 قیمة عرصه بقا است این شد بعد هب حضرت که همین خالق همی مجد خلق میشوند و اینهمه تفصیل
 که از عرصه قیمة و هشت روز و پنج فرموده اند همه همین است که در دنیا می بینیم و بعد نام منکر
 معنای که کافر و زندق خوانند منکر وضع دنیا بودند با منکر معاد بان ترتیب که انبیاء و اولاد
 منکر وضع دنیا که احدی نبوده است شهادت می دهد که غیر از همین اثبات می کند پس گفتگوها
 هم سراسر است بلکه با بعضی ائم نیست زیرا که اهل دنیا هیچ مثل شما میگویند و ال محمد
 اظهار انکسار و لعن فرمودند خلاصه و تفصیل این مطالب بعد از این باید بیاید و اما آنکه گفته که
 مرتب فرمودیم بیان را بعد از کل شیء یعنی بعد از سپید و شصت و یک که حرف کل شیء
 است و اما آنکه میگوید ناجزاد همد کل شیء را جزاء کل شیء ان کان من تقی بعد از ان کان
 من اثباتا بفضل عبارتی است که من جاریه نصب میدهد و مقصودش از نفی انکار او
 است و از اثبات صدق او و اول میگوید جزاء همد کل شیء را جزاء کل شیء و معنیش این میشود
 که بجز چیزی جزای همه چیز را بدهد که اثبات جبر است بر خداوند بعد میگوید اگر از نفی است به
 عدل و اگر از اثبات بفضل پس معلوم میشود که کسی که از نفی است که یعنی کافر است خداوند
 جزای کل شیء را با و از باب عدل میدهد و کسی که از اثبات است یعنی مؤمن است خداوند
 جزای کل شیء را با و از باب فضل میدهد پس باین تقاضا کافر استحقاقش برای کل شیء بیشتر
 است از مؤمن درست انصاف بد میدهد و در کلام مشر نظر بکنید و به بینید که خلافان هستند
 باینست بعد میگوید از علم او بکل شیء تا اخر انصاف بد میدهد که علم خداوند که محیط بر هر چیزی است
 لازم است که جزای همه چیز را بدهد و خلاصه که باقی کلمات هم همین قسم خلافان است
 و حاجت بشر ندارد ملاحظه کن و ببین **فصل** بعد از آنکه فرخانات او را ذکر کرده
 صاحب دلائل میگوید مقصود از قیامت ظهور من بظهور الله و شرح هیجده فقره حروف حق
 واحد بیانی از قبل عرض شد حال انصاف دهنده افتخار کل بنو حید است از صدر اسلام تا حال
 باین تقدیر و توفیق و علو و ارتفاع احدی توحید کرده جوهر کتب سمانی و خلاصه و ثمره کتب
 حکما و عرفا و شیخ اجل و سید اجل اعلی الله مقامهم در این خطبه جنت و زیاده اینها
 ستر حدیثی که میفرماید در زمان حضرت موسی افتخار بر او بود و در عصر حضرت عیسی بطی
 و در ایام اشراق نبی بطا انصاف و بلاغت با و عصا و محض علی جناء اعوان و محض

رسول روح مساواه فداه قران و این زمان افتخار کل بنو حید و بیان تجرید است و
 باین علو و ارتفاع توحید کرده که حقیقه کل عاجزند از آوردن بمثل ان و مثال آنکه در پنج
 ساعت هزار بیت بر لسان و قلم مبارکش جاری و البته علما و عرفا و حکما با فکر نمیتوانند
 ایشان کنند و کتب کل موجود است بعد از شرحی از اینکه معجز غیر از کتاب نیست و اینها بر
 خواست و با خرم و اسناد غا و کد و کتاب و رد و تحجراتی از او و اینکه نص بر مبرز احسن علی
 کرده و چه قدر محبت با و داشته و باز از اظهار عدم بقیه خود را کرده است و معذرت
 با آنکه خداوند فرموده و لا تقف ما لیس لك به علم از عقب او رفت و منتهای سعی را در اغواء
 خلق دارد و این مطالب همه جواب داده شده است و حاجت بتکرار نیست اما این فطی و
 تکرری که از شیخ اجل و سید نبیل میکند خداوند لعنت کند این جماعت را که بمضمون این شعر
 میخوانند عمل کنند که چنان باینک و بد سر کن که بعد از مردن عرق مسلمانان بر فرم
 شوند و دهند و بیوزانند و الله که هیچ دینی در دل ایشان نیست با جوس می شنیدند و
 محوس می شوند با مضرات و یهودی مذهب افکار ادا دارند اسم اسلام را میبرند که مسلمانی را
 رو بخود کنند نسبت بشیخ و سید اعلی الله مقامهم فطیم میکنند محض اینکه اصحاب را
 دار و بخود کنند و نسبت بولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و مولای بکرم روحی فداه
 الحمد لله دیگر بکونفاق هم اظهار دوستی میکنند و دلیل اینکه نسبت بشیخ و سید هم دروغ
 میگویند اینست که مولای من ۴۰ در سال که با مر شاه شجید طاب ثراه در رد باب شریف
 مرتفع فرموده که خود مبرزا علی محمد در معرف اسم قدوس در مرتبه اول سور نازل کرده
 و در انسوره این فرخانات را میسراید که من الیوم الذی قری علیکم کتاب ربکم کتاب البیان
 حرمانا علیکم یا حروف کلمه البیان و مظاهر النقطة الشائرة فی هوایات الظهور و الی نفس الزیارة
 و شرح الخطبه و کلاما کتب الاحمد بیمنه و الکاظم بیمنه کما حرمانا علی الذین من قبلکم النظر الی
 عوراتهم و ان هذا من فضلنا علیکم و علی الناس احلهم بجلد و ن قل لوانتم تنظرون
 الحرف حارمانا علیکم علی قدر لمح البصر و ما هو اقرب لجمعیتکم الله عن مشاهدت من بظهور
 و هو یوم قیامتکم فاتقوا الله یا اهل البیان لعلمکم نقلیون قل انظر الی الذین ترا سوا
 بعد هما فی الناس کیف انکروا امر الفرقان و کتبوا الی سطر الا ورض من غریب و شرفا ان الذکر
 لم یحون و ما جزاء الذین انکروا هذا الامر الا لجمعهم عن نورنا هذا و فی یوم القیمة و اولئک عن
 امرنا لن الغافلین بعد فرخانی دیگر میگوید نا آنکه میگوید قل ان الاحد و الکاظم و
 الفقهاء لن یقیدم و ان یفهموا و یجولوا سائر التوحید بافعالهم و کینونا تمام از هم اهل التوحید

و ما هم عند الله بعالیه تا آنکه باز میگوید یا اهل الذکر و البیان قد سمع علیکم اليوم مثل
ما سرتنا النظر الى اساطير الاحد والکاکم والفقهاء الفعود والجلوس مع الذين ابتغوا في الحكم
لغلا يضلوا فمکنوا اذا لمن الکافرين واعلموا یا اهل الفرقان والبیان انکم اليوم اعداء الله
اقتدوا با لا حد والکاکم وهم لکم عدو ولبس لکم علی الارض منهم ولا لهم منکم استعدوا
والعدا لقی بینکم و بینهم البغضاء والشحناء وهو الله ربکم الرحمن قد کان بکل شیء حیطا و بنا
یعامل مع عباده علیما حکما فینظر علی قلبه سبع سبع عشر راس خردل من حب هوی
فلیدقیهم يوم القيمة من بظهور الله بنا والیم این است فصران من عرفه سور که گفته و اینجا است که
میکنند محض اینکه قلوب ضعیفان بخود مایل کنند و والله که علقه اینهاست در بار خدا
و آنکه ما هم بهیچ منوالست و ایند معتقد باشند نیستند و این از ناچار بی اظهار نمیکنند
و الا کبیک معتقد بصدق ایشانست اینها اخبار و اثبات ایشان را چگونه نگار میکند خلا
و اما آنچه گفته که این زمان افتاد کل توحید است اگر چه شبهه نیست که حقیقه توحید است
و نه موحده بین که توحیدش کامل شد خود بی خود از اهل میشود و توحید یکدنا ملاحظه
باید نمود که اینگونه مطالب بحسب افع نفس الامرات یا بحسب اشهار مبان خلق شبهه نیست
که بحسب اشهار مبان خلق است و الا کمال خوب بحسب افع هیت خوب بوده و هست این زمان
هم شما نفس کنید در مبان الاف الوف طلاب و به بینید که از صد نفر بلکه هزار نفر بیک نفر
را می بینید که در صد تکمیل توحید باشد یا غیر از آنکه بعضی از ایشان چهل و کل
توحید از کتب کلامیه ملاحظه کنند و بعد بروند و اوقات خود را تمام صرف اصول
فقه نمایند بگویند در مبان ایشان هست و این بنا الملول را در غیر علم اصول فقه
میگویند نه والله که غیر از این چیزی نیست و اینکه بدینجا سببشان در تکمیل توحید
باشد دخل با مرعاه ندارد و از اینها گذشته که هر قدر در این زمان متق در توحید
داشتند باشند خداوندان پیش در قران مجید سور توحید و آیات سور حدید
آیات دیگر را نازل فرموده که تا ابد لدهر هر چه متق کنند بیکه انما یخو رند و خداوند با
کل دجی رفع حاجت خدا فرموده و در چندین به نصیر فرموده است که اگر حق را خیر جمع
بشوند و بخوانند مثل این را بنیادند نمیتوانند بنیاد و رند خاله شما توقع در ابد ملاست
از قران برودیم و مرخفات شما را که چنانکه بنصر انجبال حمله و انقی هر ش کفر و شرک
بکبریم و ما توحید کمال از توحید محمد بن عبد الله در عالم نمیدانیم شما هم اگر با توحید
تابع او هستید و همانکه او فرموده میگویند که مجری برای شما نیست زیرا که او سبقت گرفته

است به بیان ان و اگر از آنچه او فرموده بقتد میکنند ما انرا کفر و شرک و زندم می دانیم
فصل گفته است و چون این طلوع عین اعظین و نبیین ائمه من فی الحقیقه یک
است لذا اخبار و آیات ظهور قائم و رجعت مشابه است و تمیز و تفصیلش محتاج بشرح
و بسط بسیار است که خارج از مقصود عارض است لذا در یک مقام بیان میشود شبهه نیست
که سعادت و سعادست و بزرگواری انسان در فهم غوامض مسائل الهیه و تحقیق اصول ادیان
و ما یثبت به الا بیان است و تعلیل و تفسیر و تقدیر و هموار مرد و بوده و هست و
اذا قبل لهم ابتغوا ما اتوا الله قالوا بل یقتع ما الهینا علیه باءنا و لو کان ابائهم لا یعقلون
شبیئا و لا یهتدون ایچ الله باء این مستظلمین در خلل شریعت غرا کافوا من الذين یعقلون
و یهتدون و لکن در تعلیل و گفتن اینقول مثل ام سلف خواهیم بود که کوش و قلب
و فواد و از عرفان و مشاهد و احضا منع مینمایم و باقوال و بیانات نفومی که خود
میگویند و معتقدیم که معصوم نیستند و محیط و همین بنوده و بوحی و الهام مؤید نه
بلکه در مسائل فرجیه خود را اهل یقین ندانند عین غوده ایم و خود را از جمیع قبوا
محروم کرده ایم و اذ افعلوا فاحش قالوا انا وجدنا علیها باءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یامر
بالفحشاء اقولون علی الله ما لا یعلمون چنانچه بسیار شنیده شده که علمای اعلام و فقیه
الله علی ما یحب و برضی من دون تفکر و تدبر و من غیر تأمل و بنصره فقیه با این خرب را فتو
میدهند غافل از اینکه این افرا علت اقبال میشود و شاهد کذب خود ایشان میگوید
و اذا قبل لهم تعالوا الی ما اتوا الله و الی الرسول قالوا حسینا ما وجدنا علیه باءنا و لو کان
ابائهم لا یعلمون شبیئا و لا یهتدون و اذ انزل علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجس
بریدان بصد که حکاکان بعد باؤ که قالوا ما هذا الا افک مغفزی و قال الذین کفروا للحقین
جاءهم ان هذا الا شر ضیقین و شبهه نیست که قبل از ظهور خاتم انبیاء روح ما سواه غلام ملک
فضاوی حق بوده اند و با ایشان در ضلالت نبودند و علاوه ایاضتور میشود نفوسیکه
این قول را میگویند خود و با ایشان را در ضلالت و کمراهی کان کنند لا والله خود آیات
شاهد است که حق میدانشند و کان باطل ابدانی نموند بل قالوا انا وجدنا باءنا علی
انه و انا علی آثارهم میهنند و و کذا لك ما ارسلنا من قبلك الا بهی است که هیچ امری بدون
حک و منزلت و تجربه و امتحان و افتنان قبول نشد و نمیشود و هو الله خلق السموات و الارض
فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء لیسوا و کما انکم اجسین علیا و ایا این دیگر دال بر امتحان ذکر
کرده و گفته عرض شد کلمات قران موضوع است از برای معانی کلیه و شامل کل مرتبه

السموات والارضين خلق الا والذين والآخرين است علاوه انضاف دهيده نفوسه بكم يا ايها
وعرفان وحضو وطواف ربل هجرت ونصرت وشدت بالانحصار بوده اند بعد از آنکه ایشان بودند
چگونه است حال نفوسه بكم جزي عرت وثوت وغنا و راحت ونعت ورضا و ظل شريعت غرا
ند به و كوششان جز بقودا موش را نشينه الم احسب الناس الا انهم علم و هذا بيت ابن ابي
نظهور حضرت قائم نفس فرموده اند و دوايه ديكر در معني امتحان ذكر كرده **جواب**
اما آنچه گفته كه در اين طلوع عين بگيست و در اخبار مشابه فرموده اند و تفصيلش را نداده بيا
بيان كرديم كه ظهور قائم و رجعت سيد الشهداء و تفصيل فرموده اند و اينجا بحث چون صرفه
بد عتشان بنيت لهذا هم چي بچند و كليه حضرت با قريه فرموده است كه ايام الله يوم يقوم
القائم يوم الكرم يوم القيمة و نيز اخبار و ايات ديكر كه اين سه روز را تفصيل ميكنند
سنا و است و در حديث مبهور بايد رجعت اين است يوم تخرج من كل امة فوجا تا اخر
و انچه اين است و حشرنا هم فلم ننادر منهم احدا خلاصه و الفاظ مجيبه في لغويها كافي
استعمال ميشوند و امير جهان مشبه ميشود مثلاً بقره چون از قيام است كه فرمود يوم يقوم
الناس لرب العالمين و در قيام قائم هم خود انحضرت قيام با هر مفر مايد و بعضي از اموالهم
قيام ميكنند و هم چنين در رجعت هم ما حضيبن قيام ميكنند اين است كه بحسب سلفه
لفظي در هر سه مورد استعمال ميشود و في انوقت كه هر سه را پشت سر هم ميشمرند شبيه
كه الفاظ مترادف و تكرار بي ثمر منظور ندارند بلكه هر يك روز خاص است و كيفيتي خاص رايم
خلاصه و اما آنچه گفته سعادت بفرمود ما ثبت بها الايمان است نه بتقليد البته سعاد
كامله بفهم است و في قولنا احظه كن كما تخلق اكره بخودي خود اهل فهم بودند كه حاجت بيعت
رسل و انزال كتب نبود و بعد از انهم كه رسل مبعوث شدند و كتابها آوردند اكره مكلفين
بكرتبه بمنتهي درجه معرفت برسند كه اختلاف درجات از ميان مبرود و نابع و منبع از هم
شناخته نميشود چون چراغي كه از چراغي ديگر در همين قدر بقول ابن مالك و هو سبق حازم و قريه
منوجب شافي الجبال و اين تفصيل عرضي است پس بيشه هم بمنتهي درجه معرفت نميرسند و
وقتي كه ترسند لا بد از تقليد ميشوند و چاره جز اين نيست غايب اينكه همين قدر معرفت بايد
پيدا كرد كه صادق و كاذب نميزد و معصوم و از غير معصوم و لوازه استلال باشد
بدون كشف شناخت انوقت در جميع اموال و از و تقليد بود انوقت آنچه بتقليد و ميگويد فهم از
هم منقطع تصيب و كدر شك خداوند را بجا آورد بر فهم والا كه شكر كنند بر اينكه اهل تسليم شده اند
و اين است كه در اخبار احرار بتقليد دل محمد شده است و منقطع تسليم و فرموده اند و حضرت صادق

فرمود من دان الله بغيره مناع من عالم حشا الزمه الله البته في القضاء ومن ادعى ساعا من غير
الباب الذي فتح الله خلقه فهو مشرك و ذلك الباب هو الايمان لما مون على ترائقه الكوكب
و حضرت امير بكيل فرمود يا كميل لا غرو الا مع امام عادل ولا فضل الا من امام فاضل تا
كميل هو نبوة و رساله و اما نه و ليس بعد ذلك الا موالين متبعين او منادين مبتدعين اما
بتقبل الله من المتقين و قبل للرضا جعلت فداك ان بعض اصحابنا يقولون فضع الامر من
يحيى عنك و عن بابك ففليس عليه فعل به فقال سبحان الله لا والله ما هذا من دين جعفر
هو لا قوم لا حاجة بهم الينا فخرجوا من طاعتنا و صاروا في موضعنا قابيل التقليد الذي
كانوا يقتدون جعفر و ابا جعفر قال جعفر لا تحلوا على القياس فليس من شئ بعد القياس
و القياس بغيره و اخبار و بنياد مدح تسليم وارد شده است حتى فرمودند قد اطلع المؤمنون
بني اهل الملوك ان المسلمين هم الخبايا پس بين كه تسليم شخص را يك امر است بلي تقليد
غير معصوم صحيح نيست و از علمائى را كه شناخته كه از راي و ظنون خود داخل نميكنند و
صرف تقليد معصومين و بروايت از ايشان حكم ميكنند بايد تقليد كرد نه ديكرى و اكره
علماء و ادوروايت هم معصوم نميدانند و في الله من و رايهم محبط و امام را بايد حافظ و ناصر
و مؤيد و مستد و مبداء و بر او است كه حفظ فرمايد تا اينكه هر كس طالب هدايت است كمراه
شود و بچنين دليل عطف و تفضيل بقول است كه الحمد لله در احكام بقرين حاصل ميكنيم و بايد
الطلب في القواد يستقيم و تقليد ما يقتليد باء نهيت تقليد ال محمد است و ابا و امير
كافي بجهت رسالت و اخبار اهل بيت سلم الله بوده اند و اما نصاري كه تو ميگوئي ملك
ايشان حق بوده است و با ايشان حق بوده است هيچ معلوم است كه اين جماعت همانطور كه
خود را بخص دعوي حق ميدانند هم مدعي را بجهت طور حق ميدانند نصاري كه اينهمه
بد عتفا گذاردند و از توحيدشان كوفته كه اصل دين است تا ساير احكام هم را فاسد
كردند و امر را بچنان رساندند كه چنانچه اهل خدايهاان شدند و انجيل از ميان ايشان
رفت و چنانچه نواز شاكردان حواريين هر يك براي خود چيزي نوشت و بد عتفا گذاردند
حالا مصنف دلايل ايشان را حق ميدانند در ميان ايشان حق بوده است و في جماعت
معصومين و ديهار كمي كه از راس مبدعين اظهار حق را نميخواهند بكنند و ابا نصاري
عهد بغير معلوم نيست كه هم اهل حق بوده اند بلكه در نصاري ايشان مسلم نبوده
است و مذهب تثليث كه اساس مذهب ايشانست براي غالب ايشان بود و اما آنچه
گفته كه علاوه خود را اهل ضلال كان نميگرددند اينهم قوليت كه برخلاف قول خداست

اگر ضعیف باشد و مبتلا ایشان باشد که رهبان امر را بر او مشتمل کرده باشند شاید و اگر
 علمای ایشان امر را بر ایشان مشتمل نبود و در زمان پیغمبر و زمان سابق حق بر ایشان ظاهر
 شده بود و میباشند که اهل منزلتند و مع ذلك تسلیم حق نمیکردند و اگر بطور شد
 مستحق عذاب الهی نمیشدند و خداوند میفرماید و محمد و آلها را سبقتنها انفسهم و فرموده
 است بفرعون نعم الله ثم ينكر و غار در اخبار بسیار فرموده اند که خداوند با فرموده است
 که باطل را در دل هاشم حق لا شک فيه قرار دهد و از همین است که خود قواصدا حجتی لایزال
 از اول کتاب تا انبیا مکررا اظهار اضطراب و عدم یقین خود را میبکشد خلاصه و اما آنچه در
 باب امتحان و امتحان گفته میسر است خلق امتحانها میشود و با انواع اقسام بلیت هم میسر است
 که در اخبار مکرر فرموده اند که اعلام باطله بر میخیزند و مدعی امامت میشوند و مثل شما
 کرد ایشان جمع میشود بلیت هم باین است که در عاقل حق بر میخیزد و خلق را دعوت میکند
 و از ایشان تمسید بر نهند و حاجت بفضیل بنشیند **فصل** گفتار و عرض
 شد که بجهت نوری و انجیل و فرقان و بیان باید منظر ظهوری شود که با اسم الوهیت و توحید
 و ولایت و ایوان بایات در سینه هزار و دویست و نود و در از اخی مقدسه با سر الهی مقام
 فرماید و جمیع اخاب مختلفه را در ظل کلمه جامع الهیه جمع نماید و اختلاف را با باینلاف ببرد
 نماید و نزاع و جدل و نفاق و شقاق را بصلح و اصلاح و وفاق و اتفاق مبتد کند
 علامه الارض قضا و عدلا کماله و جورا **جواب** همچو مطلب پیش از این
 ذکر شده که بعد از این نوع خود دلیل مباد و خواهد داشت که در اینها خرافات است
 و محمول بر آنکه موقوف باشد بآنکه با باینوقت و علی ای حال از آن زمان تا حال بی
 سال است و منزه است بصلح و صلح هم مرد و با باینلاف در اخاب مختلفه دیده نشد و شقاق و
 نفاق بصلح و اتفاق بدل نشد و زمین همان قسم که بوده پرا ز ظلم و جور است و اگر بگویند
 در این باب بیا شد میگویم این از وعده خداست که بال محمد فرموده است و ان الله لا یخلف
 الميعاد و در حدیث فرمودند که تمام از صیاد است و بیا بردار نیست و وعده خداوند این
 است که فرموده و عدل الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لبغفتم فی الارض کما استغفر
 الذین من قبلهم و لم یکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لم یبد لهم من بعد خوفا من انما یجیدون
 لا یترکون فی شکیا اینها وعده خداست که بتمام ال محمد فرموده است و بقیه اختلاف ندارد
 بر اینجاست که خلافت مکرر و متکرر از دین خدا نشدند و این حاصل نکرند و اعداء
 ایشان بر ایشان غالبند بقیه امام نبی بعد بلکه اهل حق میباشند و اگر ادعای امامت

بدر و غم و شرکست **فصل** مجلی از خویش بنی اسرائیل از مصر و ابلای ایشان
 بقیه و بعد دخول ذریه ایشان بار اخی مقدسه و طغیان ایشان در ان مقام و ابلای
 ایشان به بخت نصر و طوطوس قهرمان و اسیر نمودن بخت نصر ایشان را و بردن بیابان کر
 کرده و میگوید و انبیای بنی اسرائیل از قبل این وقوعات را بوحی و الهام و رؤیا خبر دادند
 و هر جا که خبر میفرمایند در آخر هم بشارت میدهند که خداوند لشکرها چنین میفرماید
 چون سوگند یاد نمودم اگر چه بجهت عصیان ایشان ایشان را حقیر و ذلیل و پراکنده نمودم و بلی
 باز ایشان را غریب و غالب و جمع خواهم نمود و در عصر مخصوصی ظهور بر ایام الوهیت و توحید
 و ایوان در از اخی مقدسه ظاهر خواهد نمود و انظهور اعظم جمیع قیامی عالم را دعوت
 میفرماید و اختلافی هم را بر میبازد و بنی اسرائیل را با از اخی مقدسه میکشاند و کتبا
 را در کتاب حقه مکتوبند بعزت اولیه شان میبازد و جمیع بنو بنی اسرائیل حکایت از
 حقارت اول بنی اسرائیل و عزت آخر شان است چنانچه در قرآن مجید خبر فرموده و
 قضیه بنی اسرائیل الا یات و از نادان ربک لبغاث علیهم الیوم الفی من لئومهم سوء
 العذاب ان ربک لسیع العقاب و ان الله یفرح بظهور ان نیر اعظم است از قبل
 گذشت این ظهور اعظم موعود جمیع ادیان و ملل است و جمیع کتب از این ظهور را منع بشارت
 فرموده **جواب** در کتب انبیاء از این قبیل بیانات هست و بلی خود مصنف
 ساخت و بر ذائق نموده موافق میل خود عباراتی نوشته است و اعتمادی بکلمات
 او نیست و کلیه اینها را بدان که همین قسم که در زبان عربی لفظ رب و در زبان فارسی
 لفظ خدا در غیر خداوند بشارت و نشان استعمال میشود و مقصود صاحب مالک و بزرگ
 است چنانکه عرب رب مال میگوید و رب بیت و رب دار و رب ملک و ربانی بقیه
 و از این باب است که فرمودند رب الارض و رب الارض و هم چنین در فارسی تا خداوند
 خدا را خانه خدا میگویند و مقصود از همه اینها صاحب مالک و بزرگ و امثال اینها
 هم چنین در زبان یونانی و عبری هم این اصطلاح بوده است و در لغت خودشان
 بجهت ظهور جاری شده اند و شباهتین محمود و خدای بجهت انظافه منسک شده و در
 باره عزیر بلکه عامه محمود که گفتند نحن ابتداء الله و در زبان عربی نیز الفاظی که خود عزیر
 و عیسی را اخی نمودند گفتند و در کتاب مجید خداوند میفرماید حکایت از خطاب
 عیسی که انت قلت للناس اتخذونی و اخی الهی من دون الله و حضرت عیسی عرض
 میکند ان کنت قلته فخذ علیک عظامی لا تقبونی لا احل ما فی نفسک و مصنف لایزال

باینکه کلام معنی شده باز در این مقام میگوید که ظهوری باینکه الوهیت بر مظهر و مقصودش
اثبات خدائی برای اکار خود نشان است و کان میکند که باینکه کاهی از راه ناچاری تشریف
ذات احد را از اسم و رسم پنهانید عذرش پذیرفته میشود و حال اینکه بعضی از نصیای راهم
شپیده ایم که میگویند مقصود ما این نیست که عینی مثلاً حقیقه خداست بلکه جلوه خداست
در عینی معذلک خداوند و انبیاء او میگویند که گفتند این الله است بر افعال و اسطر کردند و از
افغان پذیرفتند و حال اینکه هر چه میگویند که مقصود ما اولاد نیست مع ذلک چون
لفظ شایسته بگانی خداوند نیست پسندیده نیست و هم چنین است لفظ الوهیت چون جمع
الکالات است و من تجزیه الخلاق که همه خلایق در او جزا دارند و انبیا که از او مخلوقات
استعمال کنند زیرا که اگر خالق مستی باله شود و این لفظ در باره او است باشد البته خود او
در خود جبران نمیشود زیرا که جبر از این است که حد و چیزی را از ان نشان میدهد و با همه بزرگ
او با از آنچه که حد از برای او نباشد پس لا محاله متجبر خواهد شد و معرفت او را با حقیقه
حاصل نخواهد کرد و این است که پیغمبر خاتم فرمود ما عرفنا حق معرفتک و فرمودت
ز دینی فیک متجبر و امتاد در باره خود انسان متجبر نمیشود زیرا که معرفت خودش برای او
حاصل است خلاصه که در لفظ و معنی هر در باید تابع انبیاء و اولیا بود و نمیتوان در
مقام بندگی گفت که من معنی داد در دست که تمام و مقتدر با الفاظ بنیسم چنانچه در اجتناب
ال محمد شاهد بنیعی بسیار است و با یهود و نصاری مکرور در باب همین اسمها
اعراض نموده اند باری و اما اصل این مطلب که این ظهور در اراضی مقدسه باید بود
این ظاهر از کتاب شعبا است که در فضول متعدد در این مطالب خبر میدهد
اینست که مراد از این ظهور سلیمان داود علیهما السلام بوده است زیرا که حضرت
سلیمان پسر حضرت داود است و داود پسر شیث است چنانکه در نسب نامه مسیح در
اول انجیل متی مذکور است که عوبید پدر یس و یس پدر داود ملک و داود ملک
پدر سلیمان حال این را دانستی در فصل یازدهم از کتاب شعبا ملاحظه کن و فضول
پیش و پس را هم ببین که همه جانبیان همین مطالب شده است و در فصل یازدهم فرموده
است و ظاهر از نشانه پیش بر آمد شاخه از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح
خداوند که روح حکمت و طاعت و روح مشورت و جیون و روح علم و خشیت از
خداوند است بران خواهد آمد و او را در خشیت خداوند تیرهوش گردانیده و طاعت
منظور نظرش حکم و مطابق مسعود عکس هایش تنبیه خواهد فرمود بلکه دلایل از ابعاد

حکم و برای مسکینان مبین و راستی تنبیه خواهد نمود و زمین را بفضیلتهاش زده
روح لیهایشش بر او خواهد گشت و گریبند کوش عدالت و وفای نطق میناش خواهد
بود و کرک بایره سکونت داشته بتر با بر غاله و هم کوساله و بر و از بها با شیر جوان هم
خواه خواهد شد و طفل کوچک را بجای ایشان خواهد بود و شیر خواره بسوزان
صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شیر نیاز داشته شده دست خود را بختاره
افعی دراز خواهد نمود و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد
زیرا که زمین از دانش خداوند مثل اجانب که در یار افرو میگیرند پر خواهد شد
و در آن روز واقع میشود که ریشه ایشان بجای علم قومها خواهد ایستاد و طوافیان را
نجس خواهند نمود و ارامگاهش با جاه خواهد بود و در آن روز واقع میشود
که خداوند بار دیگر دست خود را دراز خواهد کرد بقصد تحصیل کردن بلاق
ماندگان قومش که از آشور و مصر و یثرب و کوش و عیلام و شتار و خاشور
جزیره های دریای باقی مانده اند و علم را برای قیابیل بلند خواهند کرد و راندند
اسرائیل را جمع نموده پراکنده شده کان یهود را از چهار رکن عالم فراهم خواهد
اورد و ناخورد و فصل دوازدهم باز فرموده است در آن روز خواهی گفت که ترائی
خداوند حمد میکنم که هر چند با من غضبتا بودی غضبت رفعتا بمن نشسته
داده اینک خدا نجات من کرده بده است منوکل شده میخواهم ترسید زیرا که خداوند منوکل
قوت و شیخ من شده سبب نجات من گردیده است بنا بر این افعال از منتهای نجات
باشد مانی خواهد کشید تا آخر که از همین قیل است پس ببین که وعده خداوند با
شعبا بامدن سلیمان بود که از شانان نا صطخر را داشت و در همه زمین جن
و انس و سباع و طهور و هوا و وحش را امرش جاری بود چنانکه در کتب اجناس و
و قاری مدکور است و باد برای او میخ بود که بساط او را روزی مسافت دو ماه
حرکت میداد صبح از شام حرکت نموده در احوط قبوله میفرمود و عصر از انجا حرکت
نموده تا شب بگایل میرفت نمیدانم اینهمه اخبار و آثار و آیات قرآنی که شهادت بر مخرج
سلیمان علیه السلام میدهد از روز شمس و حرکت بساط و طاعت جن و انس حیوانات
همه را باینکار گرد بانشاء نموده و در باره صاحب الامر که سلیمان بیکارم او است
چه باید گفت که در حدیث شریف میفرماید خداوند باد ملائمه را بسلیمان داد و باد سحر
را برای قائم ملائمه کرده پس اگر سلیمان با باد ملائمه روزی مسافت دو ماه را طی

و گویا این خواهد بود که اینها نام خواهند خواند و در میان اینها کارگاه برین خواهد بود

میکند البته صاحب الامر با باد
سخت جمیع زمین را

میگردد چنانکه در اخبار فرموده اند و خداوند و پیغمبران او نعوذ بالله سخن بیاورند
 فرموده اند و البته اینها واقعتاً داشته و دارد و مع المداواه میگویم در صورتیکه نخواهد
 اینطور سپر کند یا نظر باطن خود را میتواند جولان دهد و از انسان و زمین خبر دهد
 یا اینهم برای او ممکن نیست و مثل عبثی خبر از ما با کُلون و ما با کُلون نمیتواند بدهد
 یا خبر خلاصه و در کتاب پرمیاء در فضیله که بیان خرابی بدست المقدس و قتل و غارت کل
 در انبیا و نبوت نصر اسیر نمودن بنی اسرائیل و بودن بابل است در فصل سی و سیم
 فرماید که کل انبیا بقصد جنگ نمودن میبایند و اخبار بالا شاههای مردمانی که در غنیمت
 و عدت خود گشتم بر خواهند ساخت چونکه روی از این شهر بیایم شراوت ایشان بجا
 نمودم اینک من با قضا عاقبت و علاج رسانیده شفا خواهم بخشید و ایشان فراوانی ست
 و حقیقت کشف مینمایم و اسیر شده کان بهوداه و اسیر شد کان اسرائیل را باز پس خواهم
 آورد و ایشان را مثل اول بنا خواهم نهاد و ایشان را از عتاجی عصیانیکه بمن و رزیدند
 پاک خواهم گردانید و ایاتی چند در رخنهای خود بایشان و بادی اورشلم عجلدا
 میفرماید تا اینکه میفرماید خداوند میفرماید که اینک روزهای ایند که سخن خبری که
 بخاندان اسرائیل و خاندان بهوداه فرمودم اثبات خواهم نمود در ان ایام و در ان زمان
 از برای داود شاخه عدالت ثنبت مینمایم که انصاف و عدالت را در زمین جاری
 خواهد ساخت در ان ایام بهوداه بخان خواهد یافت و اورشلم بامنبت مسکو
 خواهد شد و اسمیکه بان خوانده خواهد شد بهوداه صدقبو است زیرا که
 خداوند میفرماید که از برای داود مرد بکر بر تخت خاندان اسرائیل بنشیند که نخوا
 شد تا اینکه باز میفرماید و کل ام خلد و ند بدین مضمون بهوداه رسید که خلد و ند
 چنین میفرماید اگر عهد من با روز و عهد مرا با شب ابل توانید کرد که نار و زو
 در وقتش واقع نشوند انگاه عهد من با بنده ام داود را ببل میشود تا آنکه از برای این
 که بر تخت بنشیند وجود نداشته باشد تا آخر فرمایشات که باین مضامین است پس
 بیاین که وعدههایی که خداوند فرموده به بنی اسرائیل موافق کتب انبیا منظور و ظهور
 بن داود بوده است و سالهای دراز است که وعده خداوند وفا شده است و گذشت
 و اما به قران که میفرماید و قضینا الی بنی اسرائیل الکتاب لفسدن فی الارض فزیق
 و لعلن علوا کبراً فاذا جاء وعد الیها جئنا علیکم عبادنا الی اولی باس شد بدینجا سوا
 خلایق الدیار و کان وعداً مفعولاً ثم ردنا لکم الکره علیهم و امردناکم باموال و بنین

و جعلناکم اکثر نفیراً ان احسنتم احسنتم لا فتنکم و ان ساءتم فلها فاجاء و عدل الی آخره
 و جوهر که ولید خلو المجد کا داخله اول مرة و لیتبر اما علوا و تبتیر و در بخار از بیضاوی
 نقل کرده است آنچه حاصلش این است که فساد او نشان مخالفت احکام تورات بود و قتل
 او مینا و فساد و تبتیر قتل زکریا و یحیی قصد قتل عیسی و وعده اولی بخت نصر عامل
 طراسف بسوی بابل و جنود او بود و بعضی گفته اند جالوت و بعضی گفته اند ستار بیل زاهل
 نبیوی و کردند آنچه کردند تا آنکه کسین بن اسفند پادار از جدش کشتا سف بن طراسف سلطنت
 و ارث برد و همین بر بنی اسرائیل ترحم کرد و اسرا و ایشان را ایشان برگردانید و دانیال بر
 ایشان سلطان شد پس مستول شدند بر هر که از اتباع بخت نصر بود و بعضی گفته اند
 که داود را بر جالوت مسلط کرد و او اکت و اما عقوبت دوم باین بود که مسلط کرد خداوند
 بر ایشان فرس را و فسد بکر پس جنگ کرد با ایشان ملک بابل از ملوک طوائف و اسم او
 جوزر بود و گفته شده است خرد و س گفته شده است که داخل شد صاحب جیش به
 مذبح قربانهاشان و یاف در ان خونی را که میجوشد سوال کرد ایشانرا از ان گفتند
 خون قربانی است که از ما قبول شده گفت راست نکشند و هزاران از ایشان بران خون
 کشت و ارام نکوف گفت راست نکشید احدی از شما را باقی نمیکند ارام گفتند خون میجوشد
 گفت برای مثل این خلد و ند از شما انتقام میکشد بعد گفتای میچپ و رنده من و تو
 و انتقام که بقوم تو از جهنم بود سپید پیر ادم بکر باذن خدا پیش از آنکه باقی نگذارم از شما احدی
 و این خون ساکن شد و از طبری علی الترحمة طورههای دیگر هم و واپت شده و حاجت
 بنفیسیل نیست و از طرق اهل بیت سلام الله در برهان نقل کرده است که فساد اول
 و ثانی و اقل علی البغیالب و طین امام حسن تقی فرموده اند و علو کبر و اقل سید
 شهدا سلم الله علیه و کرمه را در بعضی اخبار بخارج سید الشهداء و در حدیث پیغمبر
 با سلمان بر جعت هم معصومین و شیعیان ایشان و رجعت گفتار ما حصین و
 اخذ قضا ص ایشان را از علی بن مهزیار در حدیثش با قائم فرمود الا انبیا و انفسد لیس
 و تحریک المعرب و سائر الثانی و بریح الثقیان یوزون الله فی ما خرج بهن القضا و المروءة فی
 ثلثه و ثلثه عشر رجلاً سوار حاجی الی الکوفه و اهدم مسجدی و انبیه علی بناء الاول و
 اهدم ما حوله من بناء الجبارة و اخرج بالناس حجة الاسلام و اخرج الی شرب و اهدم
 الحجرة و اخرج من جوارها طربان فامر علیا اتجاه البقیع و امر یحیی بن یسلیان علیهما ففوق
 من تحتها فقتل الناس بهما اشد من الفتنه الاولی فبنادی مناد من السماء انشادی

و یا ارض خدای فوید لا یبقی علیها الا ارض المؤمنین فخلص قلبه بالايمان فقلت یا سید ما یكون بعد ذلك قال الکثرة الرجعة ثم تلا هذه الآية ثم ردنا لکم الکثرة و آمدند ناگه با موال و بنیان و جعلناکم اکثر نفیرا و اذا جاء وعد الاخرى فاعلم ان علی بن ابرهیم نقل کرده است که مراد قائم و احطاب و است که دروهای شما را سپاه می کنند و داخل مسجد میشوند چنانکه پیغمبر و احطاب و در اول داخل شد و بر شما بلند میگویند و شما را بکشند بعد و بالحق که مراد است فرموده است عقی و بکنان بزم این که حضرت بکند شما را بر دشمن شما بعد خطاب بر بنی امیه فرموده و فرموده و ان عدتم عدنا یعنی بر کشید پیغمبرانی و میگویم بقیام ازال محله و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا یعنی حصیه که در آن محصور میشوند و اما ابدا ناذن و نذینک لپیغاثن علیهم لایوم القیمه من فیومهم سوء العذاب در برهان از علی بن ابرهیم نقل کرده است که مراد از ایشان یهودند که خداوند عذاب میکند ایشان را و عذاب ایشان همیشه است تا قیامت و طبری که گفته است که عذاب شدیدی بر ایشان میفرستد بقتل و گرفتن جزیه از ایشان و مقصود بیان آنست که در نزد جمیع مفسرین و از حضرت باقر و ابیطور و ابیث شده خلاصه و اینکه مصنف دلائل گفته یوم قیامت یوم ظهور ان نهر اعظم است بدو وجه مراد است اول صبح و عصر و و ابیث علی بن ابرهیم که این است که این عذاب پیش از قیامت بر ایشان نازل میشود و از برای ان منتهائی غیر قیامت نیست پس بنا بر اینکه عذاب گفته قائم باشد پس ظهور قائم قبل از قیامت است و عذابی که بر یهود یا بر مصابیقت جد خود وارد می شود و اما غیر قیامت نخواهد داشت و انوقت در جهنم خلد خواهند شد و ثانی بر فرض که قیامت را خود یوم ظهور بگویم بنا بر مذهب شما که قائم قیامت کرده عذابی که نازل شده بر این امت چیست و باز همان قبل چه فرق کرده است و خود شما الا ان عذابشان شد بدو است یا امت حق بلکه شما یا یهود و الله که اذن از یهود و مسلمانان را که یهود در بازار و مسلمان مرفه الحال مشغول بکسب خود هستند و امتنا از یهود بودن ندارند و تقیه نمیکنند و شما را الحمد لله بعد از شصت سال انبیا بعد از ما حاصل شده است و اسوده باشید که دست صاحب الامر و ما هم در ملک جولان میکنند و محال است که شما غریب شوید **فصل** گفته است که ظاهر و پیغمبر صاحب شرع و کتاب و معجزه اش یاق فیض توره با اهل توره منظر باشند خلافاً لآنچه یهود که از علما و مفسرین توره شنیده و اعتقاد کرده اند که هرگز نباید با مروج توره باشد و معجزه اش غیر کتاب توره مثل فضل آیه ۵ خداوند خدا باین از شما از برادران پیغمبر مثل من مبعوث می گرداند سخن او را بشنود و موافق هر آنچه در و در و جعیت از خداوند در خواسته هنگام گفتن که قول خداوند خدای خود را بدو گوشوم و این اقل عظیم را دیگر بنیم میباید که

بفرم ۱۷ و خداوند بن فرمود آنچه را که گفتند شبکواست ۱۸ از برای ایشان پیغمبر مثل توره میباید برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدو هاش خواهم گذاشت تا هر آنچه با و امر میفرماید با ایشان برساند ۱۹ و واقع میشود شخصی که کلمات مرا که او با من میگوید بشنود و من او را نمی بینم میگویم ۲۰ اما پیغمبر بگویم متکبرانه دو اسم من بخنی بگوید که بگفتش امر فرمودم و یا با اسم خدا یا بنی ثلثه نما بیدان پیغمبر یا بد البته میبرد ۲۱ و اگر در دلت بگوئی که کلماتی را که خداوند گفته است چگونه میدانم ۲۲ چنانچه پیغمبر چیزی بنام من بگوید و واقع شود ان امر است که خداوند فرموده بلکه ان پیغمبر را از روی غرور گفته است از او منبر برانتهی از این یاق با هرات واضح و مبهر است که مثل حضرت موسی باید ظاهر شود که صاحب شرع باشد و کتابش معجزه اش زبیرا که اگر صاحب شرع نباشد مثل موسی نیست و امرش را بشنود و تقواست بلکه خبر تقواست و معجزه لازم ندارد کل احکام توره را می شنوند و عاملند و اگر در دلت بگوئی نمیخواهد چه که هر کس احکام توره را بگوید مکاتب ندارد و شب در دل راه نیابد و آنچه میگوید بشنود مقصود اینست که خود را مجازا نسبت دهد و خدا او را در عتق نماید بلکه صدیق و ناسب و شد بدو فرمایند که خلق از او قبول کنند چه اگر نفسی بر خلاف عقاید اهل ارض قیام نگاه اول حال و جمیع است که نفسی بدون غلبه و تسلیم بلا معصیت و با و عدم خیر و در قیامت نباشد بخلاف عقیده اهل ارض حجتی ندارد و بر فرض محال بر خداست که در عتق و در قیامت فرماید چنانکه فرمود البته باید پیغمبر تفرمود و او را بپذیرند و با خیر و بد قیامت و شکری ممکن بود بعضی علما غنی یا افکار و سلاطین عالم جبار بگویند در ارض طغیان نمودند و تکال جد و حجتها بر این حکم و تقوا امرشان میخواستند مدعی شده بودند و کتاب و امت داشتند ثانیاً باید بگویند قلبش مقابل قلوب اهل عالم باشد بل زیاده پس همین قیام اعظم معجزه و کبر خارق عادت است ثالثاً از قبل شعر و مدح و کلام و قبول و قبول بیان او در خلق نبود و همین قبول بدون طمع و خوف دلیل بر بزرگبست بر اینکه مظهر خلقت خداست و اگر مقصود چنان باشد که بعضی گمان نموده اند که خبر از بعد فرماید حجت الهی تمام و کامل نخواهد بود باید بگویند اگر آنچه فرمود ظهور یافت قبول نمایند و حال آنکه حجت الهی باید از یوم اول تمام و کامل بماند **جواب** خداوند بخوان محمد ما را بر صراط مستقیم ثابت قدم دارد و الله که با و در نمیشود که کسی در زمر عقلا محسوب شود و اینگونه با نانات میگوید اگر چه بعضی کلماتش مثل کی است که در خواب سخن بگوید و چون مقصودش معلوم است جواب میگویم و لا یمیل الیهم این طلب دانسته است که مراد خداوند از این فرمایش چه بوده است و پیغمبر که از برادران بنی اسرائیل باید بیاید

کسب ظاهر است لال و ابنت که ان را بهین شخص قنبر کرده است و غریب است که با اینها
 تتبع و ادعای اسلام هنوز قنبریده است که مقصود خداوند بوده و من برای تو فراموش
 امام رضا را با واسطه الجالوت که از علی بن ابی طالب بود و در مجلس مامون با حضرت مجاهد بود و در
 نقل کرده و ابی مبین حضرت امام رضا فرمود که ای ابی طالب ای جوی که موسی بن عمران صند
 فرمود بنی اسرائیل را پس فرمود با ایشان که **باشد که بنی اسرائیل را بنی جبرئیل برادران شما پس او را**
مصدق کنید و از او بشنوید پس ای امپدانی که برای بنی اسرائیل برادری غیر فرزندان اسمعیل
باشد اگر قرابت اسرائیل را از اسمعیل پیشانی و سببی که منبانه آن دو بود از قبل از بهر براس
الجالوت عرض کرد این قول موسی است از دفع نمیکند حضرت فرمود یا امده است از برادران بنی
اسرائیل بنی غیر محمدی عرض کرد نه حضرت فرمود یا پیش نیست که صحیح شد این نزد شما عرض کرد بیلر
لکن من دوست میدارم که پیغمبر یکی از برای من از تو بدید حضرت یان چند از تو بدید خواند
و مطلب را ثابت نمود پس بیین که مراد از پیغمبریکه از برادران بنی اسرائیل باشد محمد بن عبد الله
است و علاوه بر این ملاحظه کن که خداوند پیش از بل پیغمبر صاحب شرع از برادران بنی
اسرائیل خبر نداده است و به شبهه خاتم پیغمبر صاحب شرع بوده است و غیر از او پیغمبر صاحب
شرعی از اخوان بنی اسرائیل انبیاء خدا بنا خبر نداده اند بلکه از بنی اسرائیل خبر نداده است چنان
در همین حدیث مشار الیه حضرت بدعای داد در ذریع و اسناد لال فرمود که اللهم ابنت
مقیم السنه بعد الفتره و فرمود که معین سنت بعد از فتره محمد است و اس الجالوت عرض کرد که ان
علیهی است حضرت فرمود که علیی خالق سنت نکرد و موافق سنت تو ربه بود تا خداوند او را
باستان بالا برد خلاصه پس پیغمبر صاحب شرع جد بد در حقیقه بعد از حضرت موسی
خاتم است فقط و اما آنچه گفته در باب شد بد و ناپید و عدم در ع طور بکه خلاق از او
قبول کنند و محال و منسحق شده که نفسی بدون تعلیم و فاعله بلا معین و باور و عدم حق
و دینه نبواند بر خلاف عقیده اهل ارض حجتی بدارد میگویم اولاً این فرد پیش از دعوی
امامت نجیب کوره بود و از عرض طلاب بود و بعضی طلاب بدید که طالب حطام دنیای او
که انظار احوق اسم گذاردی که او را جمع شدند و یک یک بیکر این خرافات را هم بافتند و
او را مریوط میکنند و اینجاست که خودن سابق هم را علماء عقده استین خواندی بجهت
او را مکردند و اما خبر بد و دینه نداشتن مانع از اینکار نیست و هم مدعیین بناطل بجهت
دعای کسب مال میکنند و شخصی در زمان نبی سابق طلبه بنا کرد از هر راه و برای
او حاصل نشد شیطان با و پاداد کرد و بن ناز ما خراج کریم مال از بر اینو جمع میشود و بن

دعوت گذارد و در بن ناز و در حجامه بنی که جمع شدند و مال فراوان دست آورد
 و قی مندرگ شد که برای دور و در دنیا این چکار بود که کردم و فرمای قیله چه جواب خواهم
 گفت و خواست تو بکنند و بیجا حتی که کرد او بودند گفت که من خطا کرده بودم با و گفتند
 که خطا نکرده بودی و لکن از دین خود مرند شدی تا آنکه بنی از زمان و می شد که بفلان
 بگو که هر چه سخی کنی گناه تو امر ندیده نمیشود مگر آنکه تمام گناهیکه با این عقیده باطله مرده اند
 همه را زنده کنی و ایشان را با با هم اجائی که هستند براه است و اداری انوقت تو را ما با هم
 خلاصه مطلب این است که غالب اهل باطل مرشان همینطور هستند که همین دعای باطله
 را اسباب معاش خود قرار میدهند و چه دعوی مناسب تر برای بنکار که مرد میبکند هر از
 سال منتظر امام بوده اند و از ظلم و جور بکه عالم را فرا گرفته بالا مان آمده اند بکده بن
 دعوی را بشنوند البته که او جمع میشوند و بعد از آنهم که جمع شدند اطلب طبایع که مسلم
 اسیر نفس اماره و شغوات هستند بکمر بنه ایشان را مخص کنی که از هیچ عمل شنبیع اجتناب
 لازم نیست و اهل فساد و از کن و ملال نباید بکمر بیین دیگر برای اجتماع خلق و جمع
 حطام دنیا بهتر از این داعی هست اگر هم مثل انبعل فایده دنیوی ندارد و خلاصه و اما آنچه
 گفته بر فرض محال بر خداست که در دع و دفعش فرماید چنانچه فرمود البته باید میردا و لا که بر ما
 ثابت و محقق است که در کلمات کتب عهد عشق وجد بد پیغمبران بنی اسرائیل است و مشاهد
 از این در مقامی شاهده بان بکنیم پس باین واسطه اعلا ناتی مجزئاً الفاظ این کتب نیست
 مانی اینک مراد از اینک فرموده است ان پیغمبر یا بد البته بمیرد خداست که کسیکه میداند
 میباید و باید فرمای قیله چه جواب بگوید چرا اقدام بد فرغ و دعوی باطل مینماید نه اینکه مراد
 این باشد که بحضرت که دروغ از دهان او بیرون آمد فوراً خواهد افتاد و مرد اگر بنا بر این
 باشد دلیر بکرم هیچ باطلی در دنیا نخواهد ماند و سابق بر این این مطلب را بنفصیل جواب
 داده ایم و اگر بنا بر این بود فرعون با دعوی الوهیت چهار صد سال عمر نمیکرد مسبل کتاب
 الهی مهلت داده نمیشد بلکه فرق نمیکند ادعای پیغمبری یا امامت بد فرغ همه علی السوچی
 است اینهمه غاصبین حق انعمه اسلام الله که ساطع انزال زندگانی کردند از چه جهته بود و
 حضرت امیر مینماید در خطبه انما بعد فان الله سبحانه و تعظیم جباری و هر قطره بعد
 تمهل و دوا و لم یجیر عظم احد من الامم الا بعد از ان و بلا و در کلام دیگر فرموده و لن اعمل
 الله الظالم فلن یفوت اخذه و هو له بالمرصاد علی حجاز طریقه و موضع التبی من مشاغ و بقوله الحان
 و از اینها گذشت که خود این آیات دلیل است که این فردی نیست نمی بینی که خود خداوند

امتحان دروغگوئی او را باین قرار داده که چندی بنام خدا بگوید و واقع نشود و در آخر وقت
استان پیغمبران را از روی غرور و کینه از او مترس ملاحظه کن که دلالت میکند که نا
انسان که کذب او ظاهر میشود و هنوز زنده است و فرموده از او مترس بشو تا اجری بدهد
که چندین سال بعد و عداوت باشد خلاصه که در این مطلب شبهه نیست که از اول زمان
ادم تا کنون نبیا بر این نبوده است که هر که دعوی باطل کند فوراً او را هلاک کنند و هر که
باجله که خداوند را برای و قرار داده مهرده است و در پانزده یک و ششاید که در اجل او باشد
تعیین شود چنانکه فرمودند که هر که ادعای امامت بیاصل کند خداوند عمر او را کم میکند
و او را هلاک میکند چنانکه مبرز اعلی محمد بعد از دعوی دوائی نکرد و کشته شد
اما آنچه گفته که اگر یقیناً افتد از این امر پیش میرفت بعضی علما و سلاطین میکردند و از خدا ترس
و آنها را شنبه کاری مکن علما و سلاطین کسانی از ایشان که اهل ایمانند که اگر همه دنیا را
هم برایشان عرضه کنند دعوی باطل نمیکند و اما کسانیکه اهل ایمان نیستند طایفه مردم
مختلف است و هر یکی از امور دنیا یا آخرت یا خیر یا شر را غلبه بامری میشود و بنایست که هر که
شیطان بر او غالب شد و اسباب فراهمی بداد دعای نبوت بکند یکی این معصیت را میکند
و دیگری معصیت دیگر چنانکه از حالات مردم این مطلب پیدا است و اما آنچه از قوت قلبش گفته بماند
قوت قلب این شخص بیشتر بوده یا فرعون ذی الاوتاد یا انبیا یا موسی دست از دعوی باطل خود
بر نداشت عیسی موسی تمام قصر فرعون را نزد یک بود و بعد بعد فرعون از ترس از تختش افتاد
و خود را قاسد کرد و نیاز میگفت موسی تختش را بناد و خود را قاسد کرد و باز که از تختش افتاد
غریب لاجلش من المسجونین غلبه نام قوت قلبی بنمرد بیشتر بوده یا عمر یا ابوبکر که چندین هزار
مخبر از پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام پدید بودند و روزی علی را هم میدانستند معذرت
حق او را کردند و عمر خود را امیر المؤمنین خواند و هر چه بین سائر خلفائی که بودند قوت قلبی
احق نسبت باینها مثل قطره آبست در دریا اگر چه اینهم در حد خود مثل یکی از آنها است
عصب حق صاحب الامر را کرد و پیغمبران پیغمبر را همه را میدیدند و ایات و معجزات
ایشان را مشاهده میکردند و با وجود این بر باطل خود اکتفا میکردند و انبیا را ملامت
و انبیا بد و آنچه شنبه بود یا باور نداشت یا انکار میکرد علی اجمال که در قوت
یعنی شقاوت او را نشان میداد و عمر بن خطاب است و اگر کوئی که ادعای نبوت و تعیین شریعت
امر دیگر است گویم ترا عهده دادم که نیست و در معنی عمر هم ادعای نبوت داشت بلکه ادعای
الو هیئت داشت زیرا که علانیه حلال خدا را حرام میکرد و بایست داشت و خداوند در

کتاب چمد خود فرموده و درباره یهود و نصاری اتخاذ اجنار هم و رهبانهم را بایست و در آن الله
و سند پیغمبر عرض کردند که ایشان علما خود را خدا یان گرفتند فرمود که حلال را
حرام میکردند و حرام را حلال و آنها قبول میکردند عرض کردند چنان بود فرمود همین است
معنی اینکه آنها را خدا یان گرفتند پس در حقیقه عمر هم علاوه بر ادعای پیغمبری و امامت
ادعای خدا هم داشت و ملعون با کمال قوت قلب و شقاوت نفس بر باطل خود اکتفا کرد
کرد پس اگر ایشان را که شهادت لیل حقیقت شماست عمر هم باین قاعده اهل حق بوده و خداوند خست
را با او میکند و اما مسئله خلافت ایشان که مشعر هم بیان را در خلق احداث کرده که دیگر کلام است
که بیک از این میخندد و حاجت بجاوب ندارد و بعضی کلمات او سابق گذشت و بعد از اینهم شهادت
بینا بدو اما آنچه در باب اخبار یغیب گفته و الله هوش از سر ایشان میرود که در همین کلام
که از توره فعل کرده خداوند دلیل کذب پیغمبر را واقع نشدن اخبار او قرار داده و خاصه
این نحو امتحان در جانی میشود که خبر از اینده بدهد و این در مقام استدلال بایست
توریه نیکو نیست و توره را میکند و میگوید بختی را باین نحو تمام و کامل نخواهد بود و حال
اینکه اخبار یغیب منحصراً از اینده نیست که انتظار بی دران باشد و خبر دادن از آنچه
مستور بود و اندوخته است که صدق و کذبش توری بر و میکند یا باین بختی تمام و
کامل میشود یا نمیشود از خدا مترس و نابا بندر چه باعث کراهی خلق مشوق **فصل**
گفته است و هم چنان آنچه او نخواهد و بفرموده چه که من عند الله مظالم است نه مطیع چنان
ایان کثیر حکم قرآن شهادت بر پیغمبر میدهد و کوشد و اینست مقصود آنچه در مواضع
عده بار از توره و آنچه نازل شده خداوند خداست را اعیان مناد را انجیل متی یا را
ایه ۳۴ فریسان پانچ دادند و گفتند ای استاد از تو خواهش میکنیم که بدین ایتی را در پایش
جواب داده گفته که طبقه شریکان را باین واجبی منما بید و جز این پونا پیغمبر ایتی بوی
داده نخواهد شد انتمی این مضمون در چند موضع نازل است و اعظم پرهان و اکبر دلیل
است که کور و کر و کک و دیوانه و ابرص مرده را که شفا بخشید شفای بمانی بود چه اگر واقع
شده بود دیده و یا شنیده بودند و سوال دیدن ایتی نمی نمودند و علاوه ان جوهر صدق
میفرمود فلان و فلان نمفرمود طبقه شریکان را و مؤید پیغمبر انجیل متی باب ۱۱ آیه ۵
از ان رو که دل انقوم سنگین است و میخنها و اگر ان استماع بینا بید و چشمشان را بر هم می
هند که مبادا به بینند و بکوش بشوند و بدل دریا بند و توبه نمایند و من ایشان را شفا
بخشم ایتی باری مقصود از این پونا برخواستن از خواب غفلت و برخاستن در معاد

است و با اینکه مخالف عادت بود شمر قبول و ایمان شد و بقی الله الحق
 بکلامه و بقطع دابر الکافر بنی المجرمین مصدق این بیان و باز یکی در و بر خفا در باب
 اینکه خبر کتاب معجز نیست گفته و بعد در باب از بیان که دلیل این مخرقات است نظر میکند
 که بعد از اتمام الله ذکر خواهد شد **جواب** اما آنچه گفته است که من عند الله او خطا
 است نه مطیع کلام نیست در سنن و سابق شرح این مطالب شده اینچاهم بحال اشاره میکنیم که
 مطاعبت ایشان از مطاعبت خداوند که بالا تر نیست و خداوند هم دعای بندگان خودش را
 مستجاب میکند و منافات با مطاعبت او ندارد بلکه امر فرموده است بدعا کردن و ترا عبادت
 خوانند و ترک آن را استکبار شمرده است و البته بنده باید دعا کند و خداوند بر حسب دعای بنده
 عطا کند و باز هم مطاعبت نه مطیع و هم چنین است امر در باب طلب معجزات منافاتی با مطاعبت
 خداوند با انبیاء او ندارد و این است که حضرت از هم ناکال بندگی که داشتند عرض میکنند
 بخداوند که اری کیف یحیی الموتی قال اری قوم قال بلی و لکن لعلن قلبی و هم چنین است سوال
 سایر بندگان و این است که در پنجاه هزار احادیث در معجزات در مواضع معدودی اتفاق
 افتاده است که انبیاء خواهرش سائل را فرموده اند و سابق بر این شرح جهات حکمت عدا
 قبول از اخبار و اثبات دلیل عقلی شده است و در این مقام بمناسبت سند بالا که بقره مجز
 کرده است میکنیم که گذشته از خود معجزه که آیا مصلحت در آن هست یا نیست مسائل مختلف
 هستند بعضی از روی صدق سوال میکنند یا بمعنی که ولو هنوز ایمان نیاورده
 و به نیت و اینست که اگر واقعا بیدار شدیم نماید و ایمان بیاورد و بعضی سوال ایشان
 از روی لغت است و نیت تسلیم ندارند و این مطلب را انبیاء خدا هم بعلم خود میفایند
 و هم از ظاهر کلام و کیفیت سوال سائل این مطلب ظاهر میشود بطوریکه غیر نیت منعیت
 و غیر او را تمیز میدهد چنانکه خداوند فرموده قد بدلت البغضاء من افواههم و ما تحفه
 صد و در هم اگر سوال منعیت البته لازم نیست بر پیغمبر که آن را اجابت نماید زیرا که معجز
 آوردن بجهت اینست که خلق هدایت بشوند و کسیکه منعیت است و تار قبول و تسلیم
 در او نیست چندان ثمری در ایشان معجز نیست مگر اینکه بنی خواهد معجز را بر او تمام
 کند تا غیر سائل باین سبب هدایت شود این است که در حدیثی که سابق نقل کردیم در
 احتجاج پیغمبر با او جهل و جاعت دیگر از قریش چونکه آنها گفته بودند که این ظاهر کن
 و ما نمیدانیم که بعد از ظهور این ایمان خواهیم آورد یا نه انحضرت بعد از سخنهای
 بسیار که اقامه فرمود که این ایات که شما خواستید یا اینست یا صلاح نیست یا

است یا هلاک شما است و غیر اینها فرمود و بعد از اینها شما منعیت هستند و خود میکنید
 که بعد از بروز اینست نمیدانیم که ایمان میآوریم یا نه پس در این صورت چه سود دارد که من ظاهر
 کنم و باز معذلت بجهت تمام حجتیانی چند هم برورد و خلاصه که سوال از روی عتقا
 و سرگشتی لازم نیست که اجابت شود این مقدمه را دانستی حال عرض میکنم که در این باب
 از انجیل متی که مصنف فقره افان را نقل کرده و لا چند معجز از حضرت عیسی ذکر شده
 و ثانی بیافشده است که فرشتگان که این جواب دادند انموقع شنیدند از کمال سرگشتی ایشان
 بوده که در همین باب بیان آن شده است چنانکه در اوّل آن باب است که در آن هنگام
 عیسی در روز سبتی از میان کشته ها عبور نمود و شاگردان وی کوسنه بودند پس سرگرد
 بنالیدن خوشها و خوردن نمودند و چون فرشتگان این عمل را مشاهده نمودند گفتند
 اینک شاگردان تو عمل را نمائند که کردن آن در روز سبت جایز نیست و حضرت
 عیسی از علل داوود و شهادت نور بنه برانها ثابت فرمود که عیب ندارد نا آنکه از این
 نتم بعد میفرماید و چون از آن مکان بیرون رفت مجمع ایشان درآمد و شخص دست
 شل و رانجا حاضر بود پس ایشان از وی سوال نموده گفتند که آیا در روزهای سبت
 شفا دادن جایز است تا بر وی دعایمانند ایشان را گفت که کسب در میان شما که یک
 کوسنه داشتند باشد و هرگاه که در روز سبت در کوچه افتاد و نخواهد گرفت و
 بر داشت و قضیت انسانی بر مبنای چه قدر است پس بنا بر این اقدام با موخر خبر در اتمام سبت
 جایز است نگاه نمود و فرمود که دست خود را دراز کن و او را داد و از کرده که مانند آن دست
 دیگرش را نگاه فرستاد و شوالی از برای وی بر پا نمودند که او را هلاک کردند و چون
 عیسی از این مقدمه مطلع گشت از اینکار حلت فرمود و جمع بسیار بی عقب وی آمده که
 آنها را تن درست نموده و ایشان را ناگه فرمود که انرا اظهار نمایند نا آنکه در راه ۲۳ می
 فرما بد نگاه دوانه کور و کنگی را نزد وی آوردند و او را شفا بخشید انکور و کنگ
 کوبا و دنیا کرد بد و مجموع آن گروه محو گردیده گفتند که آیا این فرزند داوود نیست لیکن
 چون فرشتگان این مقدمه را شنیدند گفتند بدستیکه این کس چنان زاپرون نمیشد
 مگر با سظمها و ملک چنها بلزبول بعد حضرت برای آنها ثابت فرمود که چنین نیست بلکه
 عبادت و روح و فرشتان و نصایح ایشان فرمود نا آنکه در این هشتم است
 انگاه متی چند از نویسندگان و فرشتگان پاسخ داده گفتند ای اسناد از تو خواهی
 دیدن ای را داریم ایشان را جواب داده گفت که طبقه شهر زناکارانست حجتی نمینماید

و جزای پونا پیغمبر هیچ بقی بوی داده نخواهد شد چه بوضعی که پونا سه شبانه روز در
 شک ماهی مانند فرزند انسان همچنان سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند و مردان
 نبویه یا این طبقه در خاک خواهند افتاد و از املزم خواهند نمود و از آنکه آنها بموضع پونا
 توبه نمودند اینک از پونا بزرگتری در اینجا است بلکه جنوب در خاکه یا این طبقه خواهد بود
 و بران حکم خواهد نمود و بزرگتری در اینجا است حکمت سلیمان از اقتضای زمین آمد و آمد
 از سلیمان بزرگتری در اینجا است تا آخر عیاران که باز با آنها عرض فرمود خلاصه اول اشتباه
 کارهای اینهمه را ملاحظه کن که صبح فرما ایشان حضرت علی است که مراد از پونا پیغمبر پونس
 بن مکی است که شرح حال و اخلاص او در کتب عهد پیشگامی مخصوص در فضیلت حالان
 حضرت است و در ترجمه اصنافی مخصوصا در همین مقام با اسم پونس ترجمه کرده و در اینجا نیز
 حضرت علیه بیان فرموده است و اینهمه معنی میکند که مقصود برخواستن از خواب غفلت
 است و گویا اینک است از خواب غفلت بیدار شدن و این چه دخل بایست پونس دارد و
 چه دلائل بر حقیقت یا بطلان پیغمبر میکند مگر حضرت ابراهیم که خودش بتنهائی و و من بود
 که خداوند در شان او صبرها بدان ابراهیم کان الله قانتا لله و امام تدریسین پیغمبر
 که بر دینی بود که اعتقاد بران دین نبود هیچ دلائل بر بطلان ابراهیم میکند که ایمان یا کفر نطق
 و ایت خود کبریا نشان میدهد که بصدیق خودشان بدعوی میرزا علی محمد اسد لال میکند
 که این دلیل حقیقت او است و اینها را اولیای این نحو اسد لال و اهل و اهله که لا یمروا بقی من
 حج نمیکند و توسیع خود انحضرت صبح پیغمبر باید که پونس سه شبانه روز در شکم ماهی مانند
 منم سه شبانه روز در شکم زمین خواهد ماند پس این پونس زنده بودن در شکم ماهی و چون
 آمدن و باز مراجعت بسوی امت است ملا حضرت عیسی هم همین است که بظاهر خواهد بود
 که شب را بکشند و بپوشیده نمیشوم و زنده خواهیم بود چنانکه پونس در شکم ماهی زنده ماند
 چنانکه از انجیل متی اینجا که ذکر صلب انحضرت و دفن او است ظاهر است که فرستادن از انحضرت
 روایت کردند که فرموده بعد از سه روز بر پیغمبر و همی این احتیاط حراست میکردند
 و در انجیل مرقس باب ۶ از ذکر خواستن انحضرت و از قبر کرده خلاصه و همین فقره میتوان
 اسد لال بوضاری کرد و ایشان نمود که عیسی زنده است باری عرض این است که
 اشتباه کاری نابابین حد و حال اینک بسا در هند و نخله و توریه و انجیل در ایران پس باشد
 و معدلک حیانت که مردم می بینند و ملتفت میشوند و اما آنچه گفته که کور و کر
 و کلام که شفا بخشید شفای اینانی بود و اگر واقع شده بود دیگر سوال بقی نمی نمودند

در کتب انجیل و تورات

انشدك بالله ای کسیکه گمراهی خود را طلب میکند که شفای ایمان بخشیدن بهیچ باعث
 حجت در انسان میشود و هیچ محتاج باین سخنان هست که بگویند این شخص چنان را
 بیرون نمیکند مگر با سظهار ملک جنها بعلزول توسیع که اینجاست دیده بودند
 که این شخص کور و رنگ و دیوانه است و جن در او تصرف میکند و بعد بار و بداند که
 جن بیرون رفت و بینار و کوبار و هشتا شد و خواستند بخی بگویند که اشتباه کاری
 کرده باشند و گفتند تو بمیان ملک جن اینکار کرده و حضرت جواب فرمود که یکی از
 آنها این است که چه شاکه در خانه شخص پر زور رفت و در خانه ایشان را بیکر جز آنکه اول
 انور زبردست را ببندد و بعد از آن خانه اش را غارت نماید و حاصل فرمائش اینست
 که من باید اول خود ملک جن را اسیر کنم و بعد از آن جن را از تن جتی بیرون کنم پس بین
 که این سخنان که در این موقع از فرستادن سر زده هیچ دخل بکار ایمان ندارد پس نبوده
 است مگر اینکه واقعا حقیقه شخص دیوانه و کور و رنگ ظاهری بوده و حضرت او را شفا داد
 و اینجاست از لغتی که داشتند ایمان نبیاوردند و حمله هاچندند و هم چنین این اول را که
 دیدند که دست شل و شفا بخشید بنویسند قاعده بوده و محض ایمان بکفر که فی الجمله
 هم نمیکند شوکر و تمهید قتل نمیشود پس بین که ایا منعد در همین جاذب شده که فرستاد
 دیدند و در صد قتل حضرت بودند و آخر هم کردند آنچه کردند چنانکه شرح شقاوت و عناد
 و اعمال فریبان در ناجیل مکر شده است حال هیچ حاجتی که عزم قتل او را دارند و باید
 سوال ایشان از روی صدق نیست بلکه در حقیقت سخریه و استهزاء است فوق که باز
 میبایست سوال این میکند چه حق دارند که نبی الهی را اجابت کنند اینست که فرض نموده اول
 باین لفظ که طبقه شریک را کار و کجا از پیغمبران یا ائمه شنیده که نسبت بکسیکه واقعا بیجه طلب
 معرفت این خواسته است باین سستی و دوستی سخن بگویند پس نبوده است مگر اینکه اینجاست
 علاوه بر حاجتی که داشتند محض طلب این سوال نمیکردند تا نبایز تعرض نموده و بنا
 بر معنی که ظاهر است فرموده که از میان شما خواهم رفت خلاصه که درست در عبادان
 از روی انصاف نظر کن بین که صدق اینست که ما گفتیم یا آنکه مصنف گفته و در ناجیل
 معجزات بسیار از انحضرت نقل کرده اند که هیچیک قابل این تاویلات و خرجه نیست بلکه فقره
 دیگر نقل میکنیم که علائمه بهی که این تاویلات باطلست باب دوم انجیل مرقس بعد از
 چندی باز وارد کفر ناحوم شده چون شمر یاف که در خانه است بیدار رنگ جعی
 از دحام نمودند بخی که بیرون در نیز کجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان

میگوید که ناگاه بعضی نردوی آمد مفلوحی را بدست چنان بر داشتند و در نزد چوین نشین
 نتوانستند نزد او برسند طاق جانی را که او بود باز کرده و شکافته بختی را که بران مفلوح
 خفته بود بر پهنشند عیسی چون ایمان ایشان را مشاهده نمود مفلوح را گفت ای نرزد
 کاهها تو امرزیده شدی لیکن بعضی از گائبان که در اینجا نشسته بودند در دل خود تفکر نمودند
 که چرا این شخص چنین کفر میگوید بغير از خدای واحد کهست که بتواند کاههان را بپا مرد
 در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر میکند بدیشان گفت
 از هر چه اینچنان لاف را بجا طر خود را قیید دهید کدام فصل تراست مفلوح گفتن کاههان تو
 امرزیده شد یا کاهان بر خیز بستر خود را برداشته محراب لیکن تا بماند که فیرانشان را
 استطاعت امرزیدن کاههان بر روی زمین هست مفلوح گفت تو را میگویم بر خیز و
 بستر خود را برداشته بجان خود برو و برخواست و به نام مل بستر خود را برداشته پیش رو
 هر روانه شد بطوریکه هر کی چنان شده خدا را تعجب گفت مثل این امر هرگز ندیده
 بودیم عرض میکنم ملاحظه کن اینوضع دیگر محمل ثواب است اولای ایمان که داشته تان
 اینک گاه او را هم جدا گانه امرزیده تا اثبات در حضور گائبان که مثل فریبشان بودند و را
 شفا داد که محل عجب همه شد پس چگونه این را تاویل بشقای ایمانی میتوان کرد باری و اما
 فقره دیگر که از باب سیزدهم نقل کرده ایم مؤید بختی است که ما آئینم بزرگداشتی که شخص
 سرکش شقی که گوش و چشم خود را بکلام انبیای باز نمیکند مستحق این نیست که ایشان با او شفا
 بخشند و ملاحظه کن که حضرت این جواب را در چه مقام فرموده چون حضرت بیانی باین طریق
 مثال فرمود و شاکردن عرض کردند که چرا با ایشان بطور مثال حرف میزنی حضرت فرمود
 زیرا که در یافتن اسرار ملکوت آسمان شفا داده شده و بدیشان داده شده است بنا
 بر این هر کس که دارد باور داده خواهد شد و زبانه خواهد کرد بد و اما هر کس که ندارد و نیز آینه
 دارد از وی گرفته خواهد شد پس باینها در مثالها سخن میزنم تا آنکه بعد از واپس آید به مذکور
 را فرموده و عرض نیست که اگر چشم و گوش را باز نمائید و توبه کنید باینها شفا بخشیم بعضی
 از علم خود باینها بیاموزم و البتة حکمت آنحضرت شفا بوده است ولی این دلیل آنست که
 حضرت معجزی سواي همین نداشت و انهم برای مصدقین خاصه که مثل شخص کور بود
 را حدتش آورده بودند و فرموده بود که توبه نمائید تا شفا بخشم باز جای شبهه بود که مراد
 شقای ایمانی است یا شقای ظاهری و اما جای که عرض میکنم که چرا باین مثال حرف میزنی
 میفرماید که توبه نمائید شقای پنجم اصلش محل سوال است و معجزی نیست و ما هم میگوئیم

عیسی شقای از کوری و کوری میداده باین قسم ایات که بداده مراد چهره بکاست سندال
 نمیکیم خلاصه و در این باب حضرت در مثال فرموده است که خراز ظهور امام و هلاک شدن
 اعداء او میدهد و عجب ندارد که گوئیم فرمود ملکوت آسمان مردی را شفا دهد در رد که
 بدین بگوئی را در زمین خویش را رعیت نمود و چون مردم بخواب رفتند خصم وی آمده بود
 میان آن کسندم کسندم در بوانه کاشت و روان کرد بدو چون کشته نمود و خوشه بر او روان
 کند در بوانه بنظر ظاهر کرد بدین ملازمان رئیس نزد وی آمد گفتند که ای آیه که تخم بکوی
 در مرز عویش کشی این کاکلک را از کجایم رسانید بدیشان گفت که خصم این عمل را نموده
 است ملازمان و برآ گفتند که پس ایامی خواهی که رفتن از این چنین گفت بی مبادا که چون
 خواهید که کسندم در بوانه را جمع نمائید کسندم را این باری برکت دهد و را بکندار بد که تا
 رفت حصاد نمونمائید و هنگام حصاد روئندگان را خواهم گفت که اول کاکلک را جمع
 نمائید و بجهت سوخت دسته ها بپندید و کسندم را در آستان من جمع نمائید و باز مشاکما
 چند فرمود تا آنکه در آیه ۳۲ است ناگاه عیسی جلالت را بر کرد انبیا بجان رفت و شاکردان
 وی نزد وی آمد گفتند که مثل کاکلک کشت و بجهت ما شرح نمائید بدیشان را جواب داد که گفت
 آنکه بدین بگو کار در فرزند آفست و مرز عدو نیست و تخته های بنیاد بنای ملکوت و
 کاکلکها فرزندان شریکند و شقی که آنها را کاشته بود شیطان و موسم حصاد انجام جهان و
 در روئندگان مثلک اندیش بر همان وضع که کسندم تلخ جمع میشود و در اقل سوخته میگردید
 همان طریق در عالم این جهان خواهد بود که فرزند انسان فرشته های خود را خواهد
 فرستاد که جمع چیزهای لغزش دهند و بدکاران را از حاکم وی فراهم خواهند آورد
 و آنها را در شور اقل خواهند افکند و در اینجا کوبه و فشار و دندان خواهد بود و ناگاه عیسی
 مانند آفتاب در ملکوت پدید خود خواهد درخشید و هر کس که گوشهای شنو دارد و چشم
 نا آنکه بعد از چند پیغمبر ما بدو نیز ملکوت آسمان و امیر ایمانند که در رو با افکند شده در
 از تمامی جناس فراهم آورد و چون برکت بکاره اش بر آورد بدین شست و شوی از او
 ظرافت جمع نموده و بدینها را بیرون انداختند و بجهت وضع در آستانهای دنیا خواهد کسند
 که فرشتگان بیرون خواهند آمد و بدان را از میان راستان اخراج خواهند نمود و آنها را
 در شور اقل خواهند افکند چنانکه کوبه و فشار و دندان در اینجا خواهد بود تا آنکه
 فرموده و این همان بنیانی است که خداوند در کتاب عیسی خود میفرماید لوتز بلواله ایها
 الذین کفروا و در اخبار فرموده اند که قائم ما بیرون نمائید تا خوب و بد از هم تمیز داده

شوند و در ابع نطفه های مؤمنه از اصلاب کفار بیرون آید و نطفه های کافره از اصلاب
مؤمنین بیرون آید فوق اماتم ظاهر شده و تمام بدانرا خواهد پرداخت و نیکان در
خلل جانب و بیکال عیش زندگانی خواهند کرد حال با مصطفی که دلیل از توبه و انجیل پی
طلبید میگویم که شبهه نیست که این فرمایشات خبر از ظهور امام علی است که فرزندان
حقیقی او است که فرمودند منی الناس یبعثون منک یا مکرر بجزد البقره شتکان خود را خواهد
فرستاد چنانکه در اخبار فرموده اند که سال آنکه نصرش را و امپکتند و تمام اعداء خود را هلاک
خواهد کرد و از منی منی که همه اعداء او در کمال شوکت و اقتدار راه میروند و هلاک خواهند
پس معلومست که هنوز یا مکرر بختیاست و اگر کوئی که مراد از هلاک هلاک بکفر است که فرمود
اموات غیر احیاء و ما یستحقون ان یان یعثون کویا منی هلاک از همان زمان که پیغمبر الهی
را مرده خواند بلکه از زمان عیسی بلکه از زمان آدم بود و بعضی اینکه قایل هابیل است
در حقیقه خود قایل مرد و هابیل زنده بود لا محضه ازین قول و بسبب الله امواتا بل احیاء
عند ربهم برزقون و هم خیر در عهد همة انبیاء پس اگر انفراد بود و بگوید عده اخر الزمان را
چرا میدادند و نوید مرقع شدن ظلم وجود را میچینه داده اند یا الهی که آثار و دل و در حقیقت
امواتند ظلم وجود دارند یا الهی نیست خدا میداند که امر را باز میچینه کرده و دل خود را
حال میکنند و همة آنچه میگویند مخرافات **فصل** از همة اسناد لا ان با مره
اسناد لا به بیانست و در حقیقه اسرافست در قلم و کاغذ که صرف کلمات بیان شود و بیاید
در وجه ضرر و داس که خرافات و اوهام و سنان بشنوند و در عقاید حق که دارند بدانند
چون نکار محضات را نمود و آنها را مصدق و بر صفت ایات کرد و گفته است که بایان خلق افتد و کتب
کثیری میشود و ترتیب ترتیب حاصل میشود حال دلیل از بیان آورده که فی الباب الثامن من
التاس من اسناد خبر باب الالبان و عجز الكل عن الالبان بمثلها فلا دلیل له و من بر وی حجة
فلا حجة له و من بدعی الالبان فلا یعرضه احد ولا یدان بقرین دلال الباب لثقة عشر و یأمره واحدة
و یتفکر فیما نزل فی باللیل و النهار فی قوله و ظاهر است که بعد از عرب شمس احدی نمیتواند
مثل ایات و اثبات نماید که در کورفرقان ظاهر شد در این کور هم ظاهر میشود با وجود این
اشناع که غیر من یظهر الله احدی نمیتواند مدعی شد این امر را فرض است در بیان که اگر
فضی ظاهر شود و ابائی از او ظاهر کرد احدی منقرض او نشد و لعل بر اثبات حقیقه
خری وارد نیاید حال هم اگر ایشان چنین امری ظاهر شده و یقین نکنند تکسب امری
نماید که سبب حزن او شود اگر چه این بصوری است محال و له همین قدر که ذکر اسم او

نمود بر صاحبان حب و بیعت است که او را محزون کنند احتراماً لا اسم مجبور هم زیرا که امر او از
در شق بیرون نیست یا او است و حال اینکه غیر او ممکن نیست یا بی بی فطرت نازل فرماید که چرا
نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال اینکه شب و روز در انتظار ظهور او عمل میکرد و بدو
اگر بر فرض منشاء نفسی خود را نیست داد و انکار نکند امر او را با خدا بر خالق نیست که حکم او
نماید اجلا لا لامر مجبور و حال آنکه نفسی نیست که تواند چنین ادعائی کند که در کورفرقان ظاهر
شد و بیان هم خواهد شد یا ایات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس و یروید و عجز کل دلیل
است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر آنکه بوم ظهور حق مدعیای ایشان بر صراط نفی
و بایه شیخی که در افتد اثبات است بر نیکون وجود خود باین ابی حکمی نکند که کل احوال الهی باطل
کرد و خود خیر نشد و اگر کل بر این باب اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان القاء
فرماید و القای حجة و دلیل در قلوب فرماید باده ظاهر که از قبل او مشرق میکرد و تا اینکه
مؤمنین توانستند در حق او اظهار یقین نمایند و در ایشان توانست اظهار وقوف که وقوف
در حق درون حق است و کافست کل اهل بیان را اگر باین باب عمل نمایند فی الباب الثامن
من الواحد الرابع فی ان بایانه یخلق کهنون کاشی و برزق و یحیی فلنظن یا اولی
الانظار فان کل منظر من الباب الثامن من الواحد الثالث فی ان بقوله یخلق کاشی لا ان قوله
قول الله اگر در ظهور فرقان رسول الله بکلمه و لا یب تکلم یفرمود خلق و لا یب نمیشد اگر
نفس در ک ظهور من یظهر الله را نماید هیچ فصلی در حق او و کل اعلا تر از این نیست که ذکر
شئون ماریه نر و از شود که غیر الله خلق را میفرماید انتمی **جواب** اگر چه همة انبیاء
شابقا جواب داده شده و چون این کلمات منشاء و مبداء همة این خرافات است در اینجا
هم باید بیانی کرد و اولاً باید دانست که از اول روز کار تا کون همة داعی حق و باطل هر دو
در مبداء خلق بوده اند و صریح کتب استانی و فرمایشات انبیاء و اولیاء و ضرورت جمیع
ملکین هم قائم بر این است که داعی باطل در میان خلق بوده است چنانکه در همان ایات
توریه که در دو فصل پیش ذکر شد بصریح باطل طلب شده و پیچیدگی کذب را تمیز داده است و در
انجیل متی نیز در باب بیست و چهارم و در بیان رجعت عیسی بضمیمه خبر از ملاء عین بنو
و مسیحیت بکذب در اخر الزمان فرموده است و در غیر این مقام هم مکرر است و خداوند
در کتاب مجید خود فرموده و جعلناهم امة بدعون الی النار و یوم القيمة لا یضرهم و لفظ
امام بر نبی و امام هر دو استعمال میشود چنانکه خداوند بخیرت انبیا فرموده است الی
جاءک للناس اما ما قال و من ذریعتی قال لا یزال محمد الطالین پس ابرهم و ذریه

صفتوه غاد لهن ورا امام خوانده است پس در طرف باطل هم فرقی نمیکنند مدعی باطل
چند عوی بنیوت کند با امامت جز و ائمه است که بعد از انوار و غرض اینست که کسی پیش
بپشتند مردم را از راهی بخوانند خبر اسم که باشد خلاصه پس ثبات بیاطل همیشه بوده اند
اینست که در کتاب البیّن از صیقل الدّیّان نقل شده است که فرمودند نبیاً نمیشد مگر
در او و امام هست برتری و فاجری پس یافتند که خدا فرموده و جعلناهم ائمه فهدون بامرنا و
اتقا فامرنا اینست که فرموده و جعلناهم ائمه بعد عون الانوار و يوم القيمة لا یفرقون و نیز فرموده که
اصلاح نمیکند با صلاح نیست مردم را و تردید باز میماند است مگر امام عادل و امام فاجری
درست که خداوند پیغمبر را هدایت و جعلناهم ائمه و نیز فرموده که در کتاب پدرم خوانده ام که ائمه در کتاب
خدا و امام است امام است و امام ضلال ائمه است پس مقدم میدانند امر خدا را پیش از
امر خودشان و حکم خدا را پیش از حکم خودشان و ائمه ضلال پس بدینسان که ایشان مقدم
میدارند امر خود را پیش از امر خدا و حکم خود را پیش از حکم خدا بجهت اتباع اهلواشان و
بجهت مخالفان آنچه در کتاب است عرض میکنم ملاحظه کن خود این قول که وجود مدعی بیاطل
و احوال شمرده یا مخالف کتاب خدا هست یا نیست و نیز انکار همه معجزات و تکذیب روایات
مخالف کتاب خدا هست یا نیست اینهمه معجزات که در کتاب خدا از خاتم و مومنی عینیه و نوح
و ابراهیم و داود و سلیمان و غیره و یوسف و یحیی و ادریس و عیسی و دیگران نقل فرموده است و باز روایات
بسیار حکم فرموده که بر و این ثقات و امنای بکر پدر و نیکو پدر چنانکه فرموده یونس علیه
و یونس من المؤمنین فرموده قلوا لا نفر من کل فرقة طائفة لیسبقهم فی الدّین و لیسبقهم فی الدّین
از رجوع الیهم کلام بجهت نوزاد و فرموده کفر و امع الصادقین و هکذا حالا البتّیخص بر خویش
و در باب باب از کتب اینهمه فرقی سرانجام که تمام مخالف با کتاب خداست و توفیق همین کتاب
بدعت را آنچه خود شمرده است انشدک بالله بخیرین کتابی چگونه اعتماد میتوان کرد و این احکام
که عرض شد بقرین خود ملاحظه میکنی میان اینها چه نسبت که نسخ شده باشد مثلاً ناپاک و نجس
میباشد ضد بقول من اول من ائمه بعد از پیغمبر نسخ شده چه شده است که نسخ شده ایا تمام خلق
صاحب خطا کلیه شده اند که دیگر محتاج بکفر و ایمان نیستند یا آنکه از اول بنا بر این بود
و این چندین هزار سال مردم که بر روایات میگویند و در باره انبیاء معتقد بجهت این بودند همه
خطا بود و خداوند را خدای شد که مردم بر خطا و ضلالت باشند و باید ایشان تقهاتند که از این راه
که میسر شد خطاست و الله شوق از سر ایشان میبرد که شیطان چگونه تشویه عقول مردم را کرده و
دین را از دست ایشان گرفته است اسحق میگوید بحال و محتمل است که کسی این دعوی بر خیزد در دنیا

ملاحظه

ملاحظه نکرده که بعد از آنکه پیغمبر از حجة الوداع برگشت و مرض شد اسود در زمین خروج
کرد و مسیله در جماعت اسود اسم او علی بن ابی طالب بود و گاهین بود و شعبه باز و اعاجیب
میداد و منطق او قلب شنونده را اسیر میکرد و لیبوی صنعا رفت و انجادا گرفت عامل رسول خدا
بر قبیله مراد که فرموده بن مسیله بود با حضرت نوشت و انحضرت فرستاد نزد جاعلی که او را بکشند
پس بدست یاری زوجه او تقوی مجری آوردند و فرزند بلوی او را کشت و صدائی مثل صدای
کاوازا و برادر حفظه او سبقت گرفتند که چه حکایت است زوجه او گفت که وحی بر پیغمبر نازل میشود
بعد اسود خاموش شد و نابود شیطان می مدو باور دستور العمل میداد و علی میگردد و اما
مسیله بن جیب کتاب را و از حق میانه میگفتند و میگفتند آنکه نوزد من میاید اسم او حمران است
و او اسلام آورده بود و بعد برگشت و ادعای نبوت کرد و نوشت بر رسول خدا من مسیله رسول
الله و محمد رسول الله اما بعد فان لا رضی الاصف و لفرقین نصف و لکن قریش قوم چندون
و کتاب را باد و نفر فرستاد نزد پیغمبر پس حضرت با آنها فرمود که یا شما دعوت میدهید که من رسول
خدا می عرض کردند بل فرمود یا شما دعوت میدهید که مسیله رسول خداست عرض کردند بل شریک
با تو شده است فرمود اگر چه این بود که رسول گشته نمیشود کرد نهضای شمارا میزدیم بعد نوشت
انحضرت با و من محمد رسول الله الی مسیله الکذاب اما بعد فان لا رضی الله بورثا من بشاء
من عباده و العاقبة للفقیرین و فلا ھلک اھل حجر ابادک الله من صوب ممک و مسیله مدعی
بود شریک شده است با محمد و در بنیوت پس رفتی نزد او و گفت بخوان خدا را از برای تحمل
ما و اب حافس بدینست که محمد دعا کرده است از برای قومش پس عاها کرد و معجزات بن عم خود
اعظمای نمود و همه تقیر بر عکس میداد و در اخر امر نماز را از ایشان برداشت و خم و زنا را حلال
کرد و امثال این بدعتها و بنو حنیفہ اتفاق بر او کردند و جمیع ایشان چهل هزار مرد جنگی بود
و وعدهها با ایشان میداد و در زمان ابوبکر لشکر اسلام آمده و بیست هزار نفر از آنها را
کشتند بنی حنیفہ بنو ضحاکه مشاهده کردند با و میگفتند که وعدهها اینک بما میداد
کجاست میگفت از حساب خودتان جنگ کنید تا آنکه وحشی را بود چنانچه خود را تماعوف
کشتند و نیز در قوا یخ از ایاات و سوره ها که در یو بر قرآن آورده بود نقل کرده اند که از
جمله سوره قبل است که القیل ما القیل و ما ادواک ما القیل لخرطوم طویل و ذنب شیل
و نه بالفعل عین الحان از من موجود نیست که نقل کنم و هزار و مرتبه فصیح تر و بلیغ تر از خرافات
اینهمه سخن گفت که از همین عرض میبرد که رسول خدا نوشت در جبهه ضاحک او پیداست پس بین
که این سخنان که دعوی بیاطل بحال و محتمل است فرخانی است مردم مدعیان را کردند ایاات

ملاحظه

مخبر فرم بخپال خود آوردند و بنای خنبار همین بوده است و ملاحظه کن که انبیا و کرمه کفار و مرتدین
 بودند و از رسول خدا نقل می کنند و از او هم در مقابل معجزات میجوهند و البته معجزات
 تاویل و خرافات شمار در نظر کافر معجزه نیست که مثل از اطلب نماید و خاصه که بعد از ایمان باو طلب
 میگردند و هیچ نمیکنند که همان ایمانی که آورده ایم معجزه است یا ایات یا بشخص معجزه است خلاصه
 و بسین که امر شام هم همین طور بود اول که بنای جنات را گذاشتند بزرگواران شمار عدل ها می دادند
 که عاقل و عاقل عالم را آنچه میگویند و جو و زخم را بر می دارند و بعد از آن که می دانند و
 بهین بخنان و همه مردم را بچنان میاورند تا آنکه الحمد لله شمار را کشند و دروغهای شما ظاهر
 شد و هیچ تغییری در اوضاع عالم پیدا نمی کند حالا بعد از این همه تفصیل هنوز از خرافات خود
 دست برنداشته اند پس مختصر میگوئیم که امثال این باطن خرافه که در بدی برخلاف کتب سماوی و ضروری
 همه ملایم است و باز هم هست که مدعی بیاطلاع بر خیزد و کتاب و ایاتی هم بنیاد و بدینها هم
 بگذارد پس خود این کتاب مسلم شاهد صدق کسی نمیشود و شاهد صدق از خارج باید بخیر
 نمود و سابق بر این باز مفضل بیان کرد ما هم که اصل کتاب آوردن باینوضع خلاف کتاب خدا
 و حضرت امام رضا فرموده است که هر که مدعی نبوت شود بعد از خاتم رسد و کتاب جدید بنیاد
 قتل او بر جمیع شئونندگان از او واجبست و اما دو باب دیگرش که در آخرت بهم بافته اند آنکه این اجتماع
 اولی که بنای اند عوی را گذاشتند خودشان که شعور و مطالبه ندانستند بعضی از کتب شیخ و سید
 ۲۱ را دست آورده و بنا کردند از فرمایشات ایشان در دیده و حشور و ثانی از رای خودشان
 داخل کرده و شرح شوره بقره بخپال خود نوشتند و بهین جهت بود که عبارتش را دیدیم که صریحا
 منع کرده که بکتاب شیخ و سید نظر نکنند محض اینکه بنیاد ملتفت بشوند که از آنها میگرد
 و معشوش و عروج بلا باطل خود میکنند و جهت دیگرش اینست که در حقیقه رد خرافات ایشان
 خاصه بفرمایشات مشایخ ما میشود این است که امر می کند که نظر نکنید خلاصه از جمله مطالب که
 دو فرمایشات مشایخ ما دیده و باین عبارت بهین تغییر آورده است مسئله سلسله طولیه
 است چون در اخبار ال محمد فرموده اند عبارت اینکه حاصل آنها اینست که خداوند از نور ال
 محمد انبیاء خود را خلقت فرموده و از نور انبیاء مؤمنین اش را و از نور ایشان مؤمنین خیر
 را تا آخر سلسله و شرح این بیان را فرموده اند که مقصود ما از این اشخاص کاتبه خلق نیست
 و لکن مقصود روح ایمانی است که در ایشان است و روح ایمان از نور شارع مقدس
 در شخص خلقت میشود و اگر از شارع اعراض نمود روح ایمان از نور خارج میشود مثل آنکه
 اینست که از آفتاب روگردانند نور آفتاب از او زایل میشود حالا این بیان شریف لطیف و دست

گرفته و هیچ نفهمیده که منظور ایشان چه بوده است و این خرافات را که هیچ ربط ندارد میگویند
 مثلا باایات یا بقول و کینون هر چیزی خلق میشود ای احقان همین اشخاص بوده اند که پیشتر
 از دعوی این شخص هر یکی ده یا بیست یا سی یا چهل یا بیشتر یا کمتر در دنیا زیست کرده اند
 چگونه کینون یعنی بودن آنها باایات خلق شده که بعد از پنجاه سال بر جمیع خود ایات آورده
 و نه خودش و نه ایاتش در هیچ عالم نبوده است و معالجه انجاعت را نمیکند مگر شمشیر
 الامر و محمل الله فیکبر و محمل مخرجها اعظم حله و اطول اناته **فصل** گفته است و چون به
 نصیر بچات کتب سماوی و دلائل عقل و نقل ثابت و واضح گردید که معجزه و تجزیه و دلیل اعظم از
 ایات منصور و معقول نیست حال بشارت اشراقان بترافاق را باسم الوهیت و ربوبیت
 از صراحت کتب سماوی بشنود **فصل ۳۴** توبه بانه در قیام خداوند از سپنا بر آمد و از
 سحر بر ایشان مجله کرد و از فاران درخشان شد و با هزاران هزار مقدس و درود نمود
 و از پیشتر شریعت آتشین با ایشان داده شد و انقی در این وحی عظیم خدای علیم از ظهور
 مبارک موسی و عیسی و محمد روح ما سوا هم فراهم و ظهور یک با هزار هزار مقدس و درود
 نمود خبر فرموده در کتب سماوی بسیار است که مستقبل محقق الوقوع را بلفظ ماضی فرموده
 و فتح فی الصور و فضع من فی السموات و الارض الا من شاء الله و این ظهور اعظم است که
 با هزاران مقدس از آنها را مرفر فرمود و از واح قدس به نثار مقدس گردید و این ظهور اعظم
 است که بهین قدرت و اقتدار و عضد رحمت و اختیار جبران و سبحان و هم و فقلید
 در بدو و انبیا پس بحاله جلال التور و لا اطلعنه نقاب الا الظهور را از افق هوته ظاهر
 فرمود و در انجیل بسیار از مواضع است با هزاران هزار فرشته میباید تا انهم فرماید که
 را و در و بای بوختار و بای بودند صد و بیست و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی
 خود ثبت نموده بودند و او ازی را از اسمان شہدم چون صدای اب و عدد و بر بطوری
 سر و دند سر و دانه و هیچکس از او را نتوانست امونخ حزان بکصد و بیست و چهار هزار
 کس که از زمین خرم شده بودند نداشتی **جواب** اولی که در ترجمه که نزد من موجود
 است بعضی کلمات با این عبارت که از توبه نقل کرده اختلافی دارد و چون مطلب بکین
 منعرض نمیشیم خلاصه و ثانیاً تو از روی انصاف و تدبیر در این کلمات نظر کن باینکه این
 است که مراد این است که با همان نور یک از فاران درخشان شد یا با هزاران
 هزار مقدس بودند و این ظهور چهارمی نیست چه اینکه ما منکر نمیشیم که خبر از ظهور ما
 آمد و کتب سماوی داده شده و از برای هر کلامی معنی است و هر مطلبی هم جایبان نشده

توضیح
 در بعضی از کتب
 و در بعضی از کتب
 و در بعضی از کتب

خانی که میفرماید خداوند از سبوی آمد از سبوی ایشان محله در دوازده هزاران درختانه
 شد و با هزار هزاران مقدسان و در دوزخ و دوزخ است که مقصود این است که با هزاران
 ظهورات هزار هزار مقدسان بودند مثل اینکه اگر یکی سلطان از دوازده هزار پیر و آمد
 با هزار هزار لشکر و در دوزخ و دوزخ است که منظور اینست که لشکر پان با هزاران سلطان بودند و
 الله که خیل محلی است و زینت بسیار که ایشان جمیع بدیهیات و با بدیهی و برهان
 ثابت کند محض اینکه اینجاست در جمیع بدیهیات و در دوزخ و دوزخ است که مقصود اینست که
 و متوجهند که همه از ایشان تسلیم کنیم پس بدوین شبهه در این فقره هیچ خبری از ظهور و چنان
 داده شده و با فرض هم که خبر داده شده باشد هزار حدیث بیشتر هم از روایان خود دانیم
 که خیل اصح از اینها است و کسی منکر این مطلب نیست تو اگر راست میگوئی موضوع را درست کن
 و محالست که بنوانی خلاصه و اصل وجه استدلال و این است که میخواهد ظهور با اسم الوهیت و ربوبیت
 اثبات کند و ما را از این در جواب است یکی برای کسانی که در اسلام قدم رانگی دارند و یکی
 برای امثال مصنف و جهود و نصاری اما برای مسلمین میگوئیم که ای برادران بر ما و شما حقیقت
 محمد و آل محمد ثابت است و صدق ایشان اوضح من الشمس ابدی من الامس است و این مطلب را
 بدلائل کتاب و سنت ما مسلم کرده ایم که توریته و انجیل که در دست جهود و نصاری است
 است در جمیع احوال از دایره ما است و همین فقره از توریته و انجیل ما را شاهد حضرت امام رضا
 علیه السلام بر چه فرموده و نقل فرموده است و بی شک که هزار منجم جمع شوند و میخواهند اصح از انما
 ترجمه کنند قادر نیستند زیرا که اولاد ایشان بدیهه توریته صحیح که از ایشان نازل شده نزد خود
 او است فقط و ثانیاً بر فرض که اینها اشیاء صحیح هم نرزد بکران باشد انظرو که امام مقصود
 خدا را میباید و انظرو که او احاطه بر اینها دارد و میباید که هر لفظی ترجمه اش در لسان دیگر
 چیست احدی نمیداند پس ملاحظه کن در بخار که حضرت امام رضا در مجلس عامون با راس
 الجالوت که بر روی علم بود و ما مون ملعون از شدت عداوت و امثال او را از اهل ادیان
 حاضر کرده بود که امام را عجب کند حضرت فرمود یا و اهل تنکرات التوریه بقول لک قد جاء
 التور من جبل طور سیناء و انشاء لنا من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران قال راس
 الجالوت اعرف هذه الکلمات و ما اعرف فقهرها قال انا اخبرک بما قاله جاء التور من قبل
 طور سیناء و ذلك وحي الله بنار و قال الذي انزل علی موسی علیه جیل طور سیناء
 و اما قوله و انشاء للناس من جبل ساعیر فهو الجبل الذي وحي الله عز وجل الی عیسی بن مریم
 وهو علیه و اما قوله و استعلن علینا من جبل فاران فذلك جبل من جبال مکه بنین و بنینها

بوم و توجه اش اینست که فرمود ایا انکار داری که توریته میگوید شما که آمدن نور از جبل طور
 سیناء و روشن کردن کوه ساعیر و ظاهر شد بر ما از کوه فاران راس الجالوت عرض کرد اینکلمات
 و امیثنا سمع و فی نفسهم انما انما انما فرمود من خبر میدهد تو را بان اما قول خداوند نور از
 از قبل طور سیناء این نور و وحی خداست که بر موسی نازل شد بر کوه طور سیناء و اما قول
 او و روشن کردن برای مردم از کوه ساعیر پس انکوهی است که خداوند وحی بسوی عیسی بن
 مریم فرستاده و او بران کوه بود و اما قول و ظاهر شد بر ما از کوه فاران پس این کوهی است
 از کوههای مکه که میان آن و مکه یک روز راه است پس ملاحظه کن که اصل عبارت با بر الجبال
 که در ترجمه ها است بنوده و با اصل از ابر حسب عقاید فاسده خود تصحیف کرده اند یا در
 ترجمه ضبط شده و صحیح همانست که امام فرموده و اگر احتیاط در تصحیف تصدیق راس
 الجالوت را ملاحظه کن با علم انما و قرب زما نشان بر زمان صدور و بلسان یونانی و عبری و
 اینکه کتب انما هر چه باشد معتبر از کتب خالیه است هر چند که از نسخ قدیمه داشته باشند چنانکه
 مدعی هستند پس بدوین شبهه این ترجمه ها صحیح نیست و نمیتوان مبنای عقاید دینیه
 را بر آنها گذارد و اگر بنا بر این باشد چیزها باید معتقد بشویم که کفرانها بر ما بدیهی است مثل
 شنبت شرب خمر و نافرمانی نفس محرمه به پیغمبر خدا و بول که در این کتب پنهانند که راست
 اگر چه طاعت بایه معتقد به اینها هستند و از هم این جهت در امانه امام شانهم این معصا
 را منافی امامت نمیدانند و عرض کردم که روی سخن در این وجه با کسانی است که قدم
 را سخی در اسلام و تشیع دارند و اما با این جماعت میگویم که اگر تو با اصطلاح توریته و انجیل
 میخواهی عارف بشوی در انما ملاحظه کن همان طور که سابق گفتیم که مثل اینکه در عربی لفظ رب
 و در فارسی خدا را دو معنی صاحب مالک و بزرگتر و مرتبه استعمال میکنند و مقصودشان
 الوهیت نیست و این کتب هم از همین منوال است و من جمیع کتب و شواهد پیشتر در ذکر
 کردن ندارم اما بقدر ظهور مسئله ملاحظه کن در کتاب دانیال در خبر یکی از وقایع در راه
 هشتم و نوزدهایان و سروران ولایت پسندیده ایشان از فقره و طلا را اسیر و رعب خواهد بود
 و در راه سی و ششم و آن ملک موافق رای خود عمل نموده خویش را بر هر خدائی رفیع و منعم خود
 نمود و بر ضد خدای خدا بان عجبانه گفتگو خواهد کرد تا آنکه فرموده و بخدای پدران خود
 بشوق زنان تفکر نخواهد نمود بلکه هیچ خدائی تفکر نخواهد نمود تا آنکه فرموده بدین منوال
 در مقامهای مشید عمل نموده بخدای بیگانگی که با و معترف است تا آخر و لفظ خدایان غیر خدا
 خدایان در غالب کتب سیناء استعمال شده و در توریته متنی است فصل دهم زیرا که خداوند

خدای شما خدای خدایان و خداوند خداوندان خدای کبر محیب است که طرف کبری
 نمیکند و در شوه نمیکند و در نزد رانا جیل اسم خداوند بر عیسی مکر استعمال شده
 باری مثال این عبارات بسپار است و استعمال لفظ خدا در این معانی که گفتیم نادر نیست
 پس در این مقام هم نمیتوان باینکالات استدلال نمود که باسم الوهیت ظهور مینماید بلکه ظهور
 صاحب ملکست و کسی که مرتبه همه ملکست و بالا تر از این نیست که میگوید خداوند در او
 جلوه کرده مگر هر جا که خدا جلوه کرد باید باسم خدا خوانده شود و در حدیث میفرماید لَقَدْ
 نَجَّى اللَّهُ لُوطًا فِي كَلَامِهِ هَرُ كَرِ شَيْئًا كَلَامَ خَلَا خَلَا نَجَّيْنَاكَ مِنْ غُلَامٍ كَذِبٍ
 ایشان گفته شود خدا ظاهر شد مانند اینکه شخص ایشان را باسم الوهیت بخوانند در این عبارت
 دلیل بر این مطلب نیست ملاحظه کن و بین خلاصه و اثبات آنچه گفته که این ظهور اعظم است که با
 هزاران هزار مقدر اظهار فرمود و از آن حد سببه نشانده شد که در بدایا آخر از حرفات اول
 که ملاحظه کردی در این عبارات ذکری از سوی موسی و عیسی و پیغمبر نیست و معنی این با
 ایشانند و ثانیاً فرض اینست که صریحاً در امام عصر علی الله فرجه باشد مثل اینکه من خود
 از اینجیل عبارات صریح نقل کردم اینگونه دعاوی را هم کس مینماید بکند و کل بدعی صلا
 بلی و لیلی لا تفرطم بذاک اذا انجست دموع من حدود بلی من بکی حق بیا که هر وقت
 باوصاف یقین موسی و عیسی و خاتم بر او ظاهر می شد می شناسیم که این همان موعود
 است که فرموده اند و الا بعض ادعای نمیکند در الان در پنج باب هندوستان مدعی حبسوت
 بر خواسته و از قراوند کوریل کور و مجاوران اعداد و بعضی گفته اند از او رده اند و بدینجا
 از شما با کمال تراست و چه هم میگویند موعود را عیسی می دانند و بلی هم که بعضی بپایان شاخه از اضا
 چیزی نیست پیغمبر مسلمانان هنوز اسباب سفر عکارا تهیه نکرده اند باید برگردند و بپایان
 زیرا که موافق عقاید باطله شما اینهم ظهور جدید است و مرشد ناظم و بیان امر کرد که هر که
 مدعی یاق شد هیچکس متعرض او نشود که حزن بر شمس حقیقه وارد میشود خلاصه که حقارت
 بی بنیم که بتر عفا بد باطله خود در میمانند و نادم خواهند شد و اما تافه که از رویا
 بوختا نقل کرده چند نکته از آن در نزد من موجود است و ترجمه های مختلف هم هست
 و معنوی هم این است که دیدم که ایند بره بر کوه صیهون ایستاده است و یزوی صدر
 چهل و چهار هزار نفر یک اسم او اسم پدر او را بر پشته ای خود مرقوم دارند تا آخر مصنف
 صد و چهل راصد و بیست نوشته و در کفره اول را هم نکرده است که مبادا معلوم بشود
 که مراد کبست و آنچه از مکاشفات بوختا ظاهر میشود این است که مراد از بر عیسی است

و تحت نشانی که مکر در مکاشفات ذکر شده اشاره بخاتم است و در اینجیل بوختا است و در
 بجای و در فردای آن روز بجای عیسی را دیدیم بجانب امینا گفت ایست بر خدا که گاه جهان را
 بر مبدار و در را بخار خود مان بنز قریبه این مطلب هست چنانکه در بخار و در باب اسامی
 نقل کرده است از حضرت امام رضا که بر اس الحالون فرمود فی الا انجیل مکتوب این البره و اهل
 قطب اجاء من بعد و هو مخفف الا صار و یفسر لکم کل شی تا آخر و در وایت و بکر است قال
 الرضاء یا نصرانی هل تعرف فی الا انجیل قول عیسی انی ذاهب الی ربکم و ربی و البیارق قطب الجاء
 تا آخر که هر دو مضامینش قریب بهم است و از اینجیل ظاهر میشود که مراد از بره مریم باشد
 و این بر عیسی و اما در مکاشفات و انجیل که باسم بره خوانده شد ممکن است که باسم مادر خود
 شده باشد زیرا که پدریشی از برای انحضرت نبود و خواندن فرزند باسم پدر شایع است
 خلاصه مطلب اینست که فقره مکاشفه خیر از آمدن عیسی علیه السلام است و در این موقع بی مناسب
 نوشته و شیو از این خواسته لا ت دارند و فرض که فقره هم مخصوص خیر از صاحب الامر باشد
 سخنمادر موضع اخبار است که از انجا بدست و الا از این خوبانان بسپار است مصداق اخبار
 نشان دهید ناگهیم شود **فصل** در این مقام آیات بسپاری از قرآن که در کیفیت
 خسر خلاق نازل شده نقل میکند و تفاسیری چند هم برای خود میکند و بدون دلیل
 و برهان و شهادت عیان میخواهد در باره این شخص و این زمان جاری بکند و اشهد
 الله که اگر مصداق این اخبار و آثار و آیات فرقا نباشد همین همان است که شما باین نشان میدهد
 العباد بالله هم الحاکما ذوال بکلی منکر و جبت و معاد شدند از ما و قوه شهادت بود مذک
 کول این سخن را نمی دانند و معاذ الله که امر چنین باشد و هشت هزار سال مجرد و عده ها
 دادند برای این رضاع که حال سر پا است و ستمین بنام بعد حین و بعد در صدد
 بر آمده است که اثبات نماید که ظهور این امر از اراضی مقدسه باید باشد و الا نمیدانیم
 که هر صوفی که از اراضی مقدسه بلند شود صوفی امام است یا خیر سابق بر این بنی اقمه
 که در شام سلطنت کردند خود را امیر المؤمنین خواندند یا ائمه مسلمین بودند و بعد از این
 رایانی که از شام حرکت میکنند یا اهل ائمه اند چنانکه در حدیث شریف سید محمد جعفر
 صادق عرض کرد که ایا پیش از سفیانی چیزی دیگر هست فرمود بیل و لبه نکش مقدس خود
 اشاره بسوی شام فرمود و فرمود سده رایت را بپایه حسنه و رایت را بپایه قبیله و
 بین این حال سفیانی بیرون میاید و درو میکند و اخبار را مثل در و کردن روع که مثل آن
 روز را ندیده هرگز عرض میکنم مسلم خود سفیانی قبل از ظهور و امام باید بیاید و این

و اینست که هر که فرمود قبل از او است پس لا محاله فرقی میان این رایات با رایات امام م باید باشد و نیز
 ثبوت این مسئله که این رایات در مقام باید بلند شود و اینست که امامت بران صفت است که در اینجا
 اهل بیت سلام الله فرموده اند نه اینکه محض اسم گذاردن و دعوی امامت باشد زیرا که ایندعو
 را همه میگویند و این سخن واهی را مشهور است که اگر کسی بگوید دعوی را بکند مگر خود
 صاحب الامر و در اینجا مکرر فرموده اند که این امر ممکن است چنانکه حضرت باقر علیه السلام فرمود برید که
 ای برید بگو هر چه از صاحب را عرض کرد از صاحب چیست فرمود اربع عرض کرد اربع چیست فرمود اربع
 و بر هر چیز از سفیانی و بر هر چیز از زبیدی از ولد فلان که میباید بداند و فهم میکنند بان اموال
 را و متشبه بتمام میشود و بر هر چیز شاذ را از اهل محمد و نیز از آنحضرت مراد است که هر که
 ادعا بکند مقامی را باین امامت را و کافر است یا فرمود مشرک است و حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که هر که ادعای امامت بکند و امام نباشد کافر است و فرمود بیرون نماید قائم تا بیرون نیاید
 پیش از او و از و نفر از بنی هاشم که هر بسوی خود میخواهند عرض میکنند پس بین که این امر ممکن است
 و قوه شناسد باشد که همه اصرار بر این جماعت بر اینکه دعوی باطل ممکن نیست محض همین است که اگر
 اقرار نمودند که ممکن است لابد باید اثبات امامت را هم اقرار کنند و چون اثبات امامت در مدعیان
 اثبات نیست لابد شده اند که بیکبار انکار کنند مکان دعوی باطل را و تحکم کنند که محض دعوی
 قبول نمایند خلاصه و بعد از این تفصیل باید ملاحظه نمود آیه که بر ظهور این امر از آیه
 مقدسه دارد که است و در عین این ظهور و احکام و ارتفاع نداشتن از ارضی مقدسه
 فصل اشعیا آیه دوم و آیات اخرین واقع میشود که کوه خانه خدا بر سر کوهها برقرار و بر ثلث اربع
 تر خواهد شد و طوائف شبها بسوی او روان خواهند کرد و در ۳ و قومهای بیشتر روانه
 شده خواهند گفت بپایند تا بگویم خداوند بخانه خدای یعقوب در آئیم که او را هایش را
 بنام خود و در طریق او گردش نمایم زیرا که شریعت از حیون و کلام خداوند از او تسلیم بیرون
 خواهد آمد و او در میان خلایق حکومت کرده قومهای بی شمار را منقبت خواهد خواست
 و ایشان شمشیرهای خود را بکاهن و نیزه ها را برآوردند و بل کرده قوم بقوم شمشیر کشیدند
 بار دیگر جنگ خواهند نمود و آنچنان دان یعقوب بپایند تا در خود خداوند رفتار نمایند
 عرض میکنم سابق بر این ذکر کردیم که از صریح کتاب شهادت و فصل یازدهم و کتاب بر مینا
 در فصل سی و سیم معلوم میشود که مراد از این اخبار سلطنت سلیمان علیه السلام بوده
 است که بعد از خرابی اول بیت المقدس واقع شد و علاوه بر این میگوئیم که حتم نمیکند
 که این اخبار از سلطنت سلیمان باشد و بی وجهی که فرمایش شده باشد واقع شود یا محض

اینکه صدائی از حوالی شام بلند شد باید تسلیم نمود در آخر همین فصل دویم ملاحظه
 کن که پیغمبر ما بدگاه ارتفاع او میان خمیده و بکبر از انبیاان پشت شده و در آن روز و آن
 بانفراده متعالی خواهد بود و بنا بر این بالکل بر طرف خواهد کرد و ایشان در معارف
 کوهها و روزنه ها خاکی از ترس خداوند و عظمت جلالش هنگامی که چهره ترسانند
 زمین بر میخیزد داخل خواهند شد و در آن روز از میان بنیهای نقره و اصنام
 حلالی که مخصوص سجده نمودن از برای خود ترتیب نموده بودند بموشها کور و شب
 پره ها را خواهند گذاشت تا آنکه بمخارهای کوهها و شکافهای صخره ها از ترس خداوند
 و از عظمت جلالش چینی که چهره ترسانند زمین بر میخیزد داخل شوند از آسانی که نفس او
 در دماغش میباشد دست بکشد زیرا که اعتنا را وجه خواهد بود تمام شد فصل حال
 ملاحظه کن پسین همین اوضاع سر پاشد که جمیع بنیان از زمین بر چیده شده و گمانیکند عباد
 افتا کردند بمخارهای کوهها و شکافهای صخره ها از ترس خداوند داخل شده اند یا نه خود
 را کول میکنند و بمخارهای مانند چمنیان خود را خوشحال میکنند و الله که نیست مگر
 صرف خیال و علم باطل در نهایت قوه و افتاد و دولت باطلت و حق صرف پنهان و باید
 دولت او بعد از این بیاید که فرمودند دولت ائمه ائمه الدول و از فصل چهارم میگذریم که
 همین عبارات بعینه از ائمه و در آیه میگوید هر کس در زیر ناک خود و در درخت انجیر
 خود خواهد نشست و ترسانند یافت نخواهد شد زیرا که دهان خداوند بشکرها چیز
 فرموده است و تمامی اقوام اگر چه هر کس با اسم خدا پیش و فنا نماید و لکن ما با اسم خداوند نابد
 الا با در فرمان خواهد نمود و خداوند پیغمبر ما بد در آن روز من لک شده گان را جمع و انداخته
 و گمانه را که منیله گردانیده ام بجمع خواهیم نمود لک شدگان را برای بقیه خواهیم گذاشت و در
 شدگان را بطایفه عظیمه مبدل خواهیم ساخت و خداوند در کوه صیون از مال تا ابد سلطنت
 خواهد نمود عرض میکنم در این عبارت هم نظر کن که فرموده است که در آن روز ترسانند یافت
 نخواهد شد و سایر آنچه فرموده است تا آخر بیاین همین وضع برای حضرات پیش آمده یا نه و
 الله هوش از سرافشان مبرود که اینجاست ناره میشوندیم که خود را بجمعه حفظ جان برو سبی
 بندند و از قوشل و من ستمند میجویند و عجب است که خجالت نمیکشند و باز مدعیند
 که امام ما ظاهر شده عجب مایع است که در عین اولاد شده اند که پناه بدشمنش بدین نامحظ
 بنامند باری و از دو سه پاره بعد از این ظاهر میشود که اینهم باز اشاره بسلطنت داود و
 سلیمان است زیرا که فرموده است اید خیر صیون مثل زن زاینده در دره کشیده وضع

حمل نماز و آنکه حال از شهر بیرون رفتن و حجاب خواهی نشست بنیاب و رفتن و آنجا هائی خوا
 یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنان خلاصی خواهد داد و حال جماعت بسجا
 برضد جمع شده میگویند که ملوث شود و چنانکه ما بصورت بنکر و ناخر پس بین که
 اینها هم اشاره بکرمات و عیالی میخاستی بعد از این سالها و اسیر بنیاب و رها شدن
 از اسیری است که در آن زمان اتفاق افتاده و کاتب بدانکه اعتماد ناجی باین ترجمه هائیت را که
 بخوای قدر ترجمه ها مردم بشناسی نظر بنیاب سیر که زبان فارسی در تحت ایات قرآن مینویسند
 بکن بین از آن عبادان حکما و نگار و مطالب که در قرآن مندرج است ظاهر میشود بآن
 چه جا اینکه اصل این کتابی بر صرافت اول باقی نمانده و تحقیقات بنیاد در چنانکه افشا
 الله ثابت خواهیم کرد و باز گفته است و در فصل ۱۷ اشعیا ۴۷ نظر مردمان است و در فصل ۱۸
 خیمه خداوند در آن بود منشا خواهد بود و بر آنکه در و خداوند بر هر چه میخواست خواهد بود و
 میگویم این آیه در فصل اول که نیست و در سایر مقامات هم بدای نظریه باشد و با وجود بود
 هم جواب از آن مثل سایر آیاتی است که نقل میکند و در کتب زبور و شلیم هم که در خود این آیه
 و در غالب اشعیا ۴۷ که ملاحظه کنی بنیاب بر هر چه است که او را با عنوان مطلب موافقتی
 ندارد و باز گفته است و در فصل ۱۸ اشعیا ۴۷ که در آن برای ما ولدی زاید میشود و پس
 عطا کرده میشود که سلطنت بر دوش او و اسم او عیسی و اعطای خدای که بر اب جاوید و سرور
 سالت خوانده خواهد شد از یاد سلاطین و سلطنتش را بر تخت داود و در ملکش از آنهائی
 نه از آنکه او بعد از آمدن و صدای آن حال غالب ثابت و برقرار نماید و خبرت خداوند لشکر هائین
 چیزها را خواهد بود و عرض میکنم این آیه هم خبر از سلطنت سلیمان میباشد که بر تخت دا
 ویدی نشیند و شکایت که در این آیه و بعضی ایات دیگر هست این است که آنها برای سلطنتش نیست
 و سلطنت ظاهری ایشان منقطع بود و ممکن است که این کلان حمل بر سلطنت حقیقی ایشان
 بشود بلکه اگر ملاحظه کنی ناچار می بینی که باید اینطور باشد زیرا که در بنیاد افتاد است و زوال
 بلکه بر رخ هم امیرش همین موالست ثابت عمر و رخ احوالت از دنیا و آلا بدون بشماره اهل دنیا
 و بر رخ هم خواهند مرد و خداوند به پیغمبر خاتم فرموده است که تا که میت و انهم میتون و اما
 در دنیا عمر جاوید نخواهد کرد پس سلطنت دائمی ایشان حقیقی است و اینست که خداوند
 بهشت تاج کرامت و حله سلطنت بر تو من میبوشاند در اخبار فرموده اند و امران سلطنت
 در حله سلطنت دنیائی ندارد و در دنیا محبت مصالح و زیان انبیا و اولیای اسم گاهی سلطنت
 فرموده اند و در دنیا ال محمدی و اولیای است و البته انهم موضعی که مناسب بنیاب است

تلاوه

خواهد آمد و زبانه خداوند بایشان رسد فرموده و خلف نخواهد فرمود و شرح سلطنت این
 ایشان در مکاشفات بوختاد در ذکر قبته اول و ثانی و حشر و معاد و او را شلیم جدید شده
 است و آن داخل با مورد بنیاد در و در آخر مکاشفات ملاحظه کن و بین و بینار شبیه است
 بنیان وضعها که در اخبار خود مان ذکر شده است و تا و پل نمودن اینها با مورد بنیابی دل خوش
 کردنی است که مقرر می نیست و اینچنین است که فیه ای ایشان قاصر است و این اخبار را موهوم
 فرض میکنند مگر هر چه با وضع دنیا درست بنیاد و در حقیقه کمال بی خردی است که ایشان عقد
 خود را مینان کل اخبار انبیا و اولیا قرار بدهد و حال اینکه چه بسیار امور از صنایع خلق و چیزها
 که خداوند در هر چه بنا آفریده است که عقلائی ما بیک در آن چنان میماند و هیچ نفهمیم و حال
 اینکه بسیاری از اینها چیزهائی است که پیش چشمها است پس یا این فلک ادال چگونه رواست که
 عقل خود را مینان جمیع امور قرار دهیم و هر چه نفهمیم انکار کنیم و حال اینکه در اخبار فرموده اند
 که درین خداوند بعقول ناقصه غصبه نمیشود و بان نمی رسد مگر تسلیم پس ما اگر هم جمیع مثل
 و آنرا هم امیدواریم که اهل شلیم باشند و در حدیثی فرمودند که در سوخ دو علم تسلیم است چنانکه
 خداوند فرموده و التواضعون فی العلم یقولون ما تابه و اما اینچنین است زبور شلیم و مقرر شده امور
 را میخواهند بعقل خود قیاس کنند و با همین وضعهای عرضی بنیابی تطبیق کنند و این است که
 عقلا بدان ایشان هر فاسد شده است باری و نیز گفته است که در فصل ۳۵ اشعیا بنیابان و
 زمین خشک شادمان و صحرا مسرور شده مثل گل شکوفه خواهد کرد و بنیادنی شکوفه کرده
 بلکه بر و بر و سر و سرخی آید خواهد نمود و شوکت لبنان و زینت کرمل و شارون بان عطا کرد
 خواهد شد و ایشان جلالت خداوند و عظمت خدای ما را خواهند دید و دهنهای مست را
 قوی و زانوهای لرزان را محکم کرده و بدل طپیدگان بگویند که قوی شده من سید این
 خدای شما مخصوص انتقام و خدایه من میباشد بلکه امده شما را بخت خواهد داد و نگاه چشما
 کوران مفتوح و گوشهای کران باز خواهد شد از ترسانان لند مثل غزال بر خواهد جست و زیان
 کل منم خواهد نمود زیرا که اینها در بنیابان و رودها در حجابها جاری خواهد شد و
 سراب ببار که و مکاشفای نشسته بمنبجهای آب مبتدل خواهد شد و در مکانیکه از درها
 بنخوا بیدند عوض قصبه کیاه خواهد روید و در اینجا شاه راهی بل راهی که بطریق
 مقدس نامند موجود خواهد شد و در آن نایاکان عبور نخواهند نمود زیرا که
 برای مقدسات و سالکان انرا که چه ابله باشند کراه نخواهند شد و شر و اینجا
 نخواهد بود و حیوان درنده بران نخواهد برآمد و تاجران در آن گردش کرده رها

بازنبار

یافته کان خداوند بر کشته سر و گردن و نواح شادمانی جاوید بر سر بصبون خواهند آمد بشک
 و خجی رسیده اه و ناله فرار خواهد کرد و انهمی معلوم بوده که این را خود قبل از این قرین در نهایت
 خرابی و ویرانی بود چنانچه در فصل ۲۴ اشعیا که قبل از این فصل است بنفصیل خبر میفرماید عرض
 میکنم در حقیقه تمکد دارند که جاوید خود را بکینند و الا بسیار غریب است که کسی حدس بزند که
 مراد از این بیانات همین وضع حاله دنیا است که مشاهده میکنیم در همین فصل سوره چهارم که
 ذکر میکند ملاحظه کن که میفرماید ای قبایل قریب بآمدن بشنوید و ای طوایف گوش دهید
 رفاین و هر چه دران است جهان و هر چه که از ان صادر است بشنوند زیرا که غضب خداوند
 بر تمامی قبایل و خشمش بر هر کی لشکرهای ایشان است که ایشان از لعنت کوره بقتل تسلیم نموده
 است کشته کان ایشان بخارج انداخته شده از لاشه های ایشان عفونت برآمده و کوهها از
 خون ایشان جاری خواهند شد و تمامی عسا کراسماها کلاخه و خود اسماها مثل طومار
 پیچیده خواهند شد بلکه هر که عسا کرا ایشان مثل افتادن بر تال و یا مانند دانه انجیر از
 درختش خواهند افتاد زیرا که شمشیر در اسماها تاب دار خواهد شد و انیل بر اودوم و بر قوی
 که ایشان را برای عقوبت لعنت کوره بودم فرو خواهد آمد تا اینکه بنفصیل از خرابیهای زمین
 اودوم بیان میفرماید و از جمله عباداتش اینست و ایهای جاریش برفت و خاکش بکود مبدل
 و زمینش نیز برفت سوزند خواهد کرد بدش و روز منطفی نشد و دودش دائما متصاعد
 خواهد شد مثل بفسل خراب خواهد ماند که ابد لا باد کسی دران گذر نخواهد کرد عرض
 کنم در این عبادات در دست نظر کن و بین اینا عجز از اوضاعی است که در جهت و در نزد تقصیر
 سر پا خواهد شد که عسا کراسمان که ملائکه خدا بنده خواهند مرد و اهل رفاین نیز خواهند
 مرد و اسمان مثل طومار هم پیچیده خواهند شد در کتاب مجید خود فرموده بوم فطوی السماء کفی
 النحل للکذب و اوضاع جهنم که در فصل سوره چهارم بیان فرموده سر پا خواهد شد و اوصاف
 جهنم که در فصل بعد بیان فرموده آشکار خواهد کرد بد حال جمیع این سخنان را الهوی و هو
 خود معنیها قشری ظاهری میکنند بلکه بسیار بی از کلمات را هم بر حال خود بدون هیچ معنی
 میکنند و بتجکم میخواهند بر همین ایام و است اندوخته را بهین بکند و اندوخته را
 باشد که نظام عالم بر عقاید شما نمیگردد و باین اسانها نمیکند و انهمه شایده که از قیقه شنبه
 باین اسانی نیست و انهمه نعمتها که از جهنم فرموده اند انهمه مشوب بمرار کونه عذاب نخواهد
 بود و اگر هم همین باشد نغور بالله در حقیقه و حجت بحث هم بنیاید کشید و نعمت
 و عدلی که دوست و دشمن دران مشار کنند ان کتاب واجتانی ندارد و هر که هر چه

اتفاقا بنفصیل هست با و خواهند رسید خداوند بحق ال محمد دست ما را از دامان ال
 محمد کوناه نکند و عقاید ما را بنطور فاسد نکند و این را هم بدان که قاتل ادو ال نبی است
 نسبت باین امت امری مکشوف است و ایشان خوبان ان زمان بوده اند و سراسر مردم فتنه از ایشان هم کمر بسته است و سبب
 از ایشان خوبان ان زمان بوده اند و سراسر مردم فتنه از ایشان هم کمر بسته است و سبب
 همین فتنه ادو ال است که از توحید ایشان گرفته تا پائین همه را با الفاظ مناسب با فضیلهای ایشان
 ادافه نموده اند مثل اینکه با اطفال این زمان سخن گفته باشند که شاید ندی در دل میکنند
 و انفعاله حاصل کنند و مجاری تربیت نبیانه شعورشان ز یاد شود و اینست که در وصف
 خداوند و کیفیت ساو و یا خلقش هم الفاظی که مناسب جنائبات است ادا شده
 و اوایل این امت سنبان که از ال محمد منقطع شدند و باین کتب رجوع نمودند با انها
 مغرور شده و انهارا حقیقت پیدا شدند و در آخر این امت هم این جاعت نیز که علاوه
 بر بی زوال محمد منقطع شده اند و عقول ایشان بواسطه اعراض از ال محمد گرفته شده
 باینکلمات مغرور شده اند و انهارا حقیقه پیدا شدند و چون الفاظ جنائی بود
 هم را میخواهند در همین عالم اعراض جاری میکنند و شعور نمیکنند که کلامیکه شخص دانا
 با اطفال میگوید اگر چه ملاحظه حکمت را خواهد کرد ولی معدلک از حقیقه دور خواهد
 بود زیرا که خواسته کلام را با فهم اطفال نزدیک کند و لا زما فقط اعزال محمد همین است
 خداوند دست ما را از دامان ایشان کوناه نکند و باز گفته است فصل یکم اشعیا و طاکا
 تو را مثل تخشیر و مشیپان تو را مثل ایند بود نشان بر خواهم گردانید بعد از ان بشهر
 عادل و مدینه صادق نامیده خواهی شد صبون با حکومت و بر کنده کافش با عدالت
 خواهند شد اشعیا و اب ۷ ایشان را بکوه مقدس خود آورده ایشان را در بیت الدعا
 خود شادمان گردانید انهم عرض میکنند در فقره اول بر کنده کافش با عدالت خواهند شد
 صحیح موافق کتاب اشعیا بر کنده کافش با عدالت فدی خواهند شد و اینکلمات باز محتمل است
 که مراد از انها همان آبادی بعد از خرابی اول باشد و مراد از حاکمان و مشیپان همان اسرای بابل
 باشد و اینوقایع شده است و بتجنی است و اما غیر از انهادیل میخواهد و اما فقره ثانیه مراد
 از بیت الدعاء بیت المقدس است زیرا که در این میفرماید قریانیهای سوختن ایشان و
 ذبايح ایشان در مدح من قبول کرده خواهند شد زیرا که خانه من برای تمامی قبایل بیت الدعاء
 متعی خواهند شد انهم پس در غیر بیت المقدس جاری کردن ان دلیل میخواهد و اگر بنایان و
 باشد که از برای ان یا عقاد شامادی نیست و در حقیقه کسیکه بنا و بلاد استلال میکند

بدون شواهد صریح و حجت عینی میبکشد زیرا که دلیل اگر محض احتجاج بر خصم است
که خصم معتقد باین تاویل است نیست و خود هم که معتقد بانها هستند که در اصل شوا
مبتدعی صحت و اعتقاد باین هستند و حاجت بدلیل ندارد پس مثل همی که ظاهر در
بیت المقدس است مثلاً شما انرا در غیران جاری میکنید بنا بر این است خطا
لغو و اصل این آیه هم نیز بلا حمله پیش و پس ظاهر در همان آبادی بعد از خرابی است چنانکه
در اول فصل میفرماید خداوند چنین میفرماید که حق را نگاه داشته بصدائق و وفای
نمائید چونکه ورود بخان من و ظهور صدائق من نزد بندگان است و نیز بعد از همین آیه
مذکوره است خداوند خدا که جمع کننده و اندک شده گان اسرائیل است میفرماید که سویی
انگسائی که با و کرده اند بکران راجع خواهیم کرد تا آخر که غرض جمع او را بعد از تفرقه بینه
اسرائیل است که واقع شده خلاصه و بعد مصنف تحقیقات کرده و با وضاحتی که کفر کرده
و فصل دیگر عنوان میکنیم **فصل** گفتار است و اگر ملت حضرت مسیح این نبوت
و نبوت دیگر را بظهور و انحضرت نبی نماید ساقط التبعه و موافق و صحیح نیست چه که اولاً انحضرت
ادعای نبوت فرمود و میفرمود پدر را در شیر مشاهده نمائید و بطالع پدر مرده میباشد
و ثانیاً ظهور و خود را ظهور را الله فرمود بلکه بشارت بظهور را الله فرمود جواب میگویم نمیدان
انکه کلام را بر حسب معتقد ضاری میگوید یا مسلمین اگر بر حسب معتقد مسلمین است که
مسلمین معتقدند که عیسی ادعای نبوت خداوند را فرموده است و این عشق است از توفیق
کتاب که بر انحضرت رفته اند و خود ضاری هم سابقاً بطلب را میپنداشتند که باند عوی از
خود عیسی نیست و شاهد این مطلب حدیث مفصل است که در بخاری و تفسیر همان از احتجاج
خاتم من با ظهور و ضاری و در هر تیره و بیت پرستان روایت نموده اند که با ظهور و ضاری در
باب اینکه عیسی را الله گفتند احتجاج فرمود و حدیث بسیار طولانی است و از جمله
غرائب ضاری یکی این بود که او را پس خدا خواندیم نه بجهت توالد و تناسل بلکه بجهت اختصا
و تشریف و حضرت بر آنها با هم همان رد فرمود تا آنکه بعضی از ایشان عرض کردند و کتب من را
است که عیسی فرمود میروم بسوی پدرم رسول خدا فرمود پس اگر باین کتاب عمل میکنید پس
افک که میروم بسوی پدرم و پدر شما پس بگویند که جمیع انکسان که مخاطب عیسی بودند ایشان
خدا بودند همچنانکه عیسی این را بود از انوجه که عیسی این را بود و بعد از این آنچه در این کتاب
است ماطل کننده است بر شما آنچه را که کان کردید که عیسی از جهه اختصاص این خدا بوده
چرا که شما گفتید که ما قائل شدیم که عیسی این خداست بجهت اینکه خداوند مخصوص فرموده او را

با آنچه مخصوص فرموده بان غیر او را و شما میپندارید که آنچه مخصوص شده بان عیسی مخصوص
نشده اند باین توهمیکه عیسی یا ظاهر فرموده که من میروم بسوی پدرم و پدر شما پس باطل
شد اینکه اختصاص برای عیسی نباشد بجهت اینکه ثابت شد نزد شما اینست بقول عزیر
از برای کسیکه نبود برای او مثل اختصاص عیسی شما اینست و جز این نیست که حکایت کرده اند
لفظ عیسی را و ناویل کرده اند از این غیر وجهش بجهت اینکه هرگاه گفت عیسی پدر من و پدر شما
پس تحقیق که اراده کرده است غیر آنچه شما بسوی او رفتید و تخصیص داد بدو را و چه میپندارید
شاید عیسی قصد کرده که میروم بسوی ادم یا بسوی نوح که خداوند بالا میبرد مرا بسوی
ایشان و جمع میکند مرا با ایشان و ادم پدر من و شما است و هم چنین نوح بلکه غیر از این
اراده نکرده پس تضاری ساکت شدند و گفتند که ندانیم مثل امر و زجاده و خاصه کننده
را و رد باشد که در امور خود نظر کنیم تا آخر حدیث شریف پس بیاین که علمای تضاری
در آن روز میپنداشتند که مستند آنها غیر از همین لفظ که میروم بسوی پدر خودم و پدر شما
چیز دیگر نبوده و همان الفاظ صریحاً بر اینست از برای خدا که در اناجیل هست از ناویلات
و تحریفان خودشان است و لهذا هیچ بل سند لا نکرده اند مگر باین لفظ که پیغمبر از انجیل
یادم و نوح فرمود و در خود اناجیل هم شاهد فرمائش پیغمبر هست که مکرر خود را با اسم فرزند
انسان خوانده است و مسلمین هم لا محاله بجهت طور و که پیغمبر فرموده باید معتقد باشند
و این کفر را نسبت به پیغمبر محضوم ندهند و توهم بصنف دلال که مدعی سادگی
لا بدی که بجهت قول بگویند و این غرورات را معتقدانه فرمائی و اگر بر حسب معتقد نصلاً
بجهت الزام ایشان حرف زده که انما مدعی الوهیت هم در بیان عیسی بودند و این است که خداوند
فرموده خطاب بعیسی که عانت قلت للناس اتخذونی و اتجی اهلین من دون الله قال سبحان
ما یكون لمان قول ما ليس لي بحق ان كنت فقله فقد علمنا لا اله الا هو و نیز فرموده است که اتخذوا
اجبارهم و رهبا هم اربابا من دون الله و المسبحین مریم و حضرت باقره در تفسیر این آیه فرمود
است که مسبح را تعظیم کردند در انفس خود تا اینکه گمان کردند که خداست و اینکه او را
خداست و طایفه از ایشان گفتند سبوحی سه ناست و طایفه گفتند که او خداست خدا
و در اناجیل هم مکرر انحضرت را با اسم خداوند خوانده اند از جمله اخر انجیل مرقس است و خداوند
بعد از آنکه با ایشان سخن گفته بسوی اسمان مرتفع شده بدست راست خدا بنشیند و در
اول انجیل لوقا است که مادر یحیی بعد از زرد مریم گفت و از کجا این بمن رسید که
مادر خداوند من نبوده من ابد و حکایت از بطرس و دیگران هست که او را خداوند

خطاب میکردند و منع نمیکردند و از خود عیسی نقل کرده اند در باب بیست و یکم متی که
 خود را خداوند خواند و هم چنین در باب بیست و دوم بنفیس بر فرشتگان ایشان
 خود را میگوید و در غیر این مقامات هم بسیار است پس تو که با این الفاظ مغروری درباره
 عیسی هم این الفاظ هست و نصاری هم که او را خدا خواندند و بنا بر این مانع نیست که این
 اخبار از ظهور عیسی هم باشد و یقینا اخبار ظهور از حضرت باشد و اولی واضح است تا این
 خرافات که شما میگویند و لکن سابقا از آنچه بیان کردیم دانستی که بعضی از اخبار از سلطنت
 سلیمان است و بعضی از ظهور عیسی و بعضی از ظهور یسعی و بعضی از ظهور صاحب الامر و
 بعضی از اوضاع رجعت و قیامت و هیچ کدام داخل بوضع این اخبار ندارد چنانکه دانستی و باز گفته
 تا آنکه حکم سفید در ظهور آن حضرت و بعد از او بر داشته شد بلکه ملک و سلاح را بر صاحب
 مرتجع و آلات ناریه را فوق تصور تلیع نموده باشند که جهنم و جهنم ظاهر نموند و علت انعام
 هبت بشریه اند چنانچه اخبارشان در ظهور و بروز آلات جهنمیه شان بکلی قطع ساخته شود
 بیست مثل خود را هلاک میکند بگری علاوه اخراج و اصطناع نموده سلطان الله مجتهد
 خود را هم دوست ابناء جنس دوست عالم گمان کرده اند جواب میگوئیم در حقیقه سخنانی میگویند
 که زن بچه مرده پیچند و مکر این جنگها و صنعت آلات حرب که در نصاری شایع است از احکام
 مبیح است یا خود اینها بنبیعت ملک این اعمال را میکنند یا عرض ایشان صرف دنیا است
 و وسعت دادن ملک و زیاد کردن خراج و غوایدان اعم از اینکه خلق در ملک متابعت
 آنها را میکنند یا نکنند بلکه کاری است درین ندارند و جنگهای ایشان مبتنی بر عیون
 فیسو ضرر نیست و عدم تسلیم مردم نیست عیال است و الله که انسان از غای شعور میکند و
 با اعمال اقتان جاهل ناقص معصیت کار بر شرایع انبیاء اسندال بکند و از خود حضرت
 عیسی بقیه این پیوسته است که جنگ فرموده باشد در یکدیگر است از حضرت صادق
 که عیسی خبر از قوم خود را بحدیثی پس متحمل نشدند از او خروج بر او کردند و نکرین
 پس مقاتله کردند با او و او هم مقاتله کرد با ایشان پس کشتن ایشان را و این است قول خداوند
 فامنت طائفة الایه و در حدیث دیگر است از آنحضرت درباره خوارین که گفتند یحیی
 الله که نه بخدا قسم که نصرت نکردند از او از یهود و مقاتله با یهود نکردند خلاصه پس محقق
 نیست که جهادی فرموده باشد و حدیث اول هم که دال بر قتال است ملاحظه میکنی که
 دشمنان سبقت گفتند و این در حقیقت دفاع است نه جهاد و در عبادان انجیل امر
 مجهادی ندیده ایم بلکه در انجیل متی است در باب بیستم که با شر بر مقاومت میکنند بلکه

هر که برخاسته راست توطیایچه زند بگردان و بگردان و اگر کسی خواهد یا تو دعوی
 کند و بپراهنند را بگردان خود را نیز بدو گذار و هرگاه کسی بخور را تو را بدو بپراهنند
 ببرد و بپراهنند او بر و نا اینکه فرموده است اید که گفته شده بود همیشه خود را محبت
 کن و باد شمن خود را عداوت نما اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای
 لعن کنندگان برکت بطلبید و با نانی که از شما نفرین کنند احسا کنید و بگردان که شما
 بخش دهد و زحمت رساند دعای خبر کنید تا پدر خود را که در اسائن است پس از آن
 زیرا که افتاب خود را بر میدان و نیکان طالع میسازد و یاران بر عدا لان و ظالمان را
 تا آخر فرما ایشان و در باب بیست و چهارم متی نیز از جنگها و وقایع بعد از خود خبر داده
 است و اصحاب خود را از صبر فرموده است خلاصه پس این سخنان که گفته خرافات است و باز
 گفته و را بعبانی اسرائیل جمع نشدند و غر پر نکشند بلکه پراکنده و ذلیل شدند
 خامسا و اخی مقدسه عمارت شد بلکه خراب مخصوص بعد از اشراق نیرافاق از افق
 حجاز بواسطه محاربات باین اسلام و نصاری بکلی خراب و ویران گشت و حال قریب سی
 است که در دل و ملل همت و اقدام در تعمیر و آبادی آن را اخی نموده اند و بسیار آباد شده
 جواب میگوئیم که سابقا گفته ایم که اجتماع بنی اسرائیل در زمان سلطنت سلیمان شد و گذر
 و گوئیم که شما بخود میگوید اجتماع ایشان در اینجا شده و اگر بنا بر این است پس اخی مقدس
 را هم نابیل کنید که هم هم و فوق دهد و اما آبادی را اخی مقدسه در بخار نقل کرده است
 که خود بیت المقدس را بعد از خرابی عمری آباد کرد و در زمان سلطنت بنی امیه هم که عمر
 است شام بنیهای آبادی رسیده حال هم چنانچه که غالب از یهود و نصاری و اهل سندن
 هستند در حسد آبادی آن هستند و باین آبادی که بردست کفار و یهود و نصاری
 و غیر ایشان واقع میشود هیچ یک پسند خاطر اولیاء خدا نیست و ایشان همیشه می آیند
 همه بدعتهار از اهل بیت میگویند و در آباد اینها تغییرات پیدا دهند که در اخبار اشاره بانها
 شده و شمار الحمد لله قدرش تصرف در این امور حاصل شده است عیث بنی ایل و برها
 بخود نبندید و باز گفته و سادسا طوائف بسیار بار اخی مقدسه توجه نمودند چنانچه
 در فصل عا اشعیا که اول ناخرش ذکر یهود است میفرماید که ایشان تمام برادران
 شما را از تمامی قبایل براسیه و عراده ها و حاران و حازان بخداوند بگو مقدس من
 از شما از راه هدیه خواهند آورد و انهمی چنانچه همین قسم از اطراف عالم با من جمیع ام
 فوج فوج بان اخی بجهنم زبانت و طواف رفتند صدق الله العظیم و صدق رسول الله

و یحیی

الحکیم جواب میگویم اولاً بشهادة صریح انبیاء دانسته که از این قبیل اخبار از
ظاهر و سلیمان بن داود داده اند و ثانیاً قبل از اینها هم مردم فوج فوج بشامان رفتند و
بعد از اینهم خواهند رفت و اینها دلیل حقیقت نیست و الا سلاطین بنی امیه و سفیانی بنی
همه میبایست بر حق باشند زیرا که انقسم که همه مردم در اینجا میفرستند هرگز در این زمانها
اتفاق نیافتاده و دلیل صدق برهان و اثبات الهیه است نه این امور که برای کفار و مؤمنین
هم حاصل میشود و ثالثاً صریح همین فصل است بعد از این که خداوند آسمان و زمین را در
جذبک میافزیند و خلق را در انعام باقی میدارد و آن اورشلم جمیع است که در مکاشفه
یوحنا است و در باب بیست و یکم دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول
و زمین اول در گذشت و در یاد بکر یاف نمیشود و من و خواستهر مقدس اورشلم
جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود و محبت است چون عروسی برای شوهر
خود را از اسیر نا آخر که همه اوصاف قیمه را بیان میکند چنانکه خداوند فرموده بود بنده
الارض غیر الارض و السموات و برز و الله الواحد القهار و بوم تطوى السماء کما انزلت
السجیل للکتاب کما بدنا اول خلق نعبده و علا علینا انا کما فاعلین و یسا لولک عن اجماع فضل
بنسبها رقی لثافتها قاصفا صفا لا تری فیها عوجا ولا امتا و کذا لایات
دیگر که فرموده است ای نادان این سخنان را با اوصاف دنیا و نیا و اول ممکن که درست نخواهد
آمد و بقاء خواهد دید در اینجاست و حضرت امیر فرمود ما اصف من دارا و لها عناء و لها
فناء فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب پس آن اورشلمی که این اوصاف در آن سر پا
میشود این زمین دنیا نیست و مال عرصه آخرت است و اینگونه اخبار در خل بظهور
انام نگار در زیر که ظهور و انحضرت هم در دنیا است و در همین دنیا سلطنت با استقلا
در تمام زمین خواهد فرمود خود را کول میکند و درین خود را مفت مینازند و
باز گفته و سابقاً اورشلم با اسم جدید خوانده نشد و بیّن الدعاء و شهر صادق و شهر
عادل نامیده نکشت و علاوه اسم باید از جانب خدا و حکم کتاب سماوی باشد تا من
باهران هزار مقدس بنامد تا سعادته این وقوعات در ظهور و الله باید واقع شود
چنانچه همه نبیوان تو و بنی و انجیل نا طبق است بلکه این ظهورات باید هزار و دویست و نود
سال بعد از ظهور نقطه فرقان ظاهر شود و کذا لک بظهور نقطه فرقان و نقطه بیان
توان تفسیر نمود بدلائل که گذشت و علاوه ندانان از آن را چه مرتفع نشد بلکه بیان
از اضمحلال تشریف نمود و علاوه حکم سیف را چون کرده در کتاب الهی ثبت فرمودند چون

میگویم

میگویم در حقیقت باید از رسول خدا شرم کنیم که اسم اینجاست را با او و اسم کتاب را با او
حضرت قرین کنیم خداوند عزای اینجاست را بدهد که در مقام مجاز از این شده ایم اما در حقیقت
که در باب ساهی اراضی مقدسه گفته بر فرض که شما حالا این اسم را از گوشتان بیرون
سمتیه و هوانم و با و که ما انزل الله بها من سلطان سلطان خداوند را بنادانان بدید
تا به بینیم محض قول که حرف بدیده نیست عرض کردم که مبیح میفرماید که چه بسیار اشخاص که
باسم من بر میخیزند و ادعا عیسویت میکنند چنانکه الان بر خواسته است و فرموده شما کول
نخورید در باب بیست و چهارم انجیل متی است زیرا که مسیحان کاذب را نباید که به ظاهر شود
علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی بر گردن کمان را بنویسند که در بند
اینک شمار پیش خردم پس اگر شمارا گویند اینک در صحرا است بیرون مروید با آنکه در خلوت
است یا در مکیند با هم چنانکه برق از مشرق ساطع شده تا مغرب ظاهر میشود ظهور ایشان
نیز چنین خواهد شد و هر جا که مردابی باشد که گمان در آنجا جمع شوند و فوجا بعد از
مصیبتان ایام افتاب نار یک کوه در ماه نور خود را نهند و ستارگان از آسمان فرو
روند و قوای فلاک منزلت کرد تا نگاه علامت پیرانشان در آسمان پدید گردد و در
آن وقت جمیع طوائف زمین سینه زنی کنند و پیرانشان را به بیست که بر اینهای آسمان
بالقوت و جلال عظیم میناید و فرشتگان خود را با صو و بلند و از فرستاده بر گردن کمان او
را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد تا آنکه فرموده که این امر نزیله
است هر آنکه شما میگویم بظرافه نکنند تا اینهمه واقع شود آسمان و زمین را بل میشود و
لیکن کلمات من هرگز ابل نشود اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملئکه
آسمان جز پدید من و پس تا آخر مایشان و عرض اینست که جائی که مسیحان و انبیای کاذب میگویند
است بلکه معجزات عظیمه از قبیل شعبه ها یا ایاتی که شما اخبار را معجز میخوانید بر زبان آنها
جاری میشود و در حقیقت نه شعبه و نه ایات شما هیچکس معجز نیست و نظایر آنها بسیار
است و بدو وع اسم مسیح یا نبی بر سر خود میگذارند پس بدو وع اسم او و شلم جدید
یا صادق یا عادل بطریق اولی میتوان گذارد و بر طبق ان ایات مجعوله هم میتوان خواند
و هیچیک از اینها احتمادی نیست تا آنکه امر امام مثل افتاب از سحاب چنانکه فرمودند
و امر مسیح نیز مثل برق لا مع چنانکه فرموده ظاهر شود و بکند آنچه باید بکند و بگوید
خوفاً من مسموع نیست و اما آنکه با هزاران هزار مقدس بنامد این مسئله برای شما هم که نشد
است هزاران هزار ای محمد الله نمیشود و هانم که هستند فدا می در وجود شما نیست و سوا

فناخت

فواحش اعمال قبیح که مرتکب هستید چیزی ندیده ابرم هر چند که در کتب خود اظهار قدس
 میکنید و ایندله که کسی را نبوی خود میکشید و یا میکشد و نه محض اینکه از او مطاعن
 میشود بل اعمال خبیثه خود را بر او میسپارید زلفای خود را بر یکدیگر حلال میدانید
 و اطامیاح میخورید و جاعل از مسلمانان که طبعشان پالوده اول باظهار قدس شما
 مغرور شده پیر و شامشند و چون بر میخورن عقاید شما و فواحشی که مرتکب میشوید
 مطلع شدند از شمار و کردند و باعث هلاکت جمع دیگر گردیدند که کول شمارانه
 خوردند و اما آنکه گفته که هر بن و قوایات در ظهور الله باید بشود و جالبی است از این
 مطلب داده ایم اول اینکه معنی لفظ خداوند که در این مقامات مستعمل است اینها نیست که شام
 گوشت و نان است بلکه اختصاص بظهور بعد ندارد و باره عیسی و دیگران هم هستند چنانکه
 دانستی خلاصه و اما آنکه گفته که بعد از هزار و دویست و نود سال باید باشد که هزار و
 دویست و نود و یک و دو یکی از کتب دین و ناول بیجائی کرده و جواب از آن تفصیل خواهد
 آمد و اما آنکه گفته اند ایشان از آن اراخی بلند شدند ملاحظه نما که تمام هفتش صرف لغو
 و هر جا هر چه صریحاً او است از راست یاد روغ میگوید منرا علی محمد از شیراز بیرون آمد
 میگویم اما هم از مک ظاهر میشود میگوید از خودش بیت الله است و در این مقام مرزا
 حسین علی را برده اند در عکاکا حبس کرده اند و عکاد و حواله شام است حالا در جواب مورد
 میگوید که این اخبار صادق بر پیغمبر و بر سرزاع علی محمد ملعون نیست زیرا که ندای اظهار
 آن اراخی بلند نشد و اینجا زلف را کوبنا و بلات باید گرفت که پس وجود مقدس پیغمبر
 خودش بیت المقدس است و او است عادل و او است صادق چنانکه خداوند فرموده کونوا
 مع الصادقین و فرموده انما یرید الله لیبذ عنکم الذریر اهل البیت و بطهرکم بطهر ایت
 حقیقه قدس و عدالت و صدق در ایشان جمع است و مخصوص از اسماء نبی یک صادق
 است و یکی مقدس است و یکی روح القدس و بعضی گفته اند که بار قلیط که در انجیل گاه از
 انحضرت است پیغمبر روح القدس است و بعضی گفته اند که معنی انکی است که میان حق و
 باطل را جدا میکند و مسلم عادل هم هستند آن برزگوار چنانکه خداوند فرموده یا برهم ایتی
 جاءک للناس اماما قال من ذی حق قال لا یزال عیض الظالمین لیرائم ظالم نیستند و هر که
 ظالم نیست عادل است و نیز خداوند او را تشدید فرموده و شاهد البتة عادل است خلاصه
 عرض این است که اگر نا و بلات صحیح است پس بیت المقدس را هم شخص پیغمبر نا و بل کن و میگویند
 از بیت المقدس بلند شده و اگر صحیح نیست و باید مصداق ظاهری عرضی داشته باشد

پس نا و بل که در باب مینا علی محمد کردی که بیت الله است باطل است و لا و بلات این
 نا و بل بطلان خود او هم هست و آنچه حق مسئله است اینست که نا و بلات حق صریحاً نیست
 ظاهر به همه باید جمع بشود و باین است اینست که هر جا هر چه دلالت خواست بگوید و خورد
 نبوی فکسل و باز گفته است و در انجیل یوحنا باب شانزدهم آیه ۱۳ چون روح
 راستی بیاید شما را پیام راستی ارشاد نماید و چیزهایی مینارود که حال شما متحول نمیشود و او
 چون بیاید جهان را بصدق و انصاف ملزم خواهد ساخت و او را جلال میدهد
جواب چهار نسخه از انجیل بترجمه ها مختلف نزد من موجود است و هیچ کدام باین الفاظ
 که نقل کرده نیست و اینطور است اما چون و یعنی استی بیاید و شمارا بتامی راستی ارشاد
 خواهد نمود زیرا که از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشود خواهد گفت و
 شمارا باینده خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد تا آخر و بر فرض که گفته بان لفظ
 هم باشد طوری نمیشود و البته بسیاری چیزها هست که از حوصله مردم آن روز بیرون
 است و لفظ غالب نیست که مخصوص اینک را انجیل داده تا کسی نکوبد بشهادت عیسی
 باید موعود صاحب علم غیب باشد زیرا که انجیل از غیب گذشته که شهادت را هم میدهد
 و از پیش سر خود بلکه از اندرون خود خبر میداند میگوئی نه سوال کن با اینکه خداوند در
 کتاب مجید خود فرموده ما شهدتم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و انکنت متحد فی
 عضد که با اهلرامصل خوانده است معذلک با وجود اقرار خودشان بجهل و ظهور و ان
 تجربه چنانکه میکنند و خود را هدایه میکنند باری و عجب این است که در نسخه انجیل ترجمه
 اصفهان و نسخه دیگر این باب شانزدهم و دو باب پیش را عنوان نموده بودند فارا قلیط
 و خبر از ظهور او و همین لفظ روح القدس و روح حق و روح راستی چنانکه در فصل اول
 دالستی ترجمه فارا قلیط است که از مجاور نقل کردیم و از حدیث شریف که سابق ذکر شد فرمود
 که فارا قلیط پیغمبر خاتم است پس این سه نام همه خبر از شریفات و روحان برزگوار است که پس
 مرد در این مقام ذکر کرده و اگر چه شبهه نیست که صاحب الامر و سید القیام هم کثیرین
 میناروند باین صفات راستند و در باره شما نیست میگویند نه بسم الله خبر از اینده میدهد
 و اگر کسی علم آینده را داشته باشد علم حال را بطریق اولی خواهد داشت چنانچه از خبر
 ال محمد این اولویت ظاهر است شمارا از حقیقتان موجوده خبر میدهد تا صادق از کاتب
 نمی رسد و باز گفته است که باب ۲ معنی آیه خوش احوال پاک دلان که ایشان خدا را
 خواهند دید عرض میکنم در این آیه دلالت نیست مگر بر اینکه منظور او است که ایشان خدا را

نسخه
 روح

نماید برای این ظهور و حال اینکه اختصار در پایه نیست و مقصود از در بدن خداوند هم بدین
 ایمانی است که فرمودند که تامل بفرموده ایشان و لکن در اندیشه القلوب بجهت امان
 ندیده اند و در آنچه مشاهده ایشان و لکن دیده اند و از ادبها بجهت امان و از برای
 رویت بجهت ایمان معنیها است که در صد بیان آنها بنشینیم و این بخور و بخت در هر زمان
 ممکن بوده و هست و حضرت صادق با بوی صبر و پایداری از صاحب فرمود که با تو لایق نیستم
 خدای خود را و بعد فرمود آنچه حاصلش اینست که این حدیث را بجهت مال مکه که گمان میکنند
 مقصود بدین بجهت است و حال اینکه آن مقصود نیست عرض اینست که در بدن خداوند یاد داشته
 پاک اختصار بر بیان مخصوصی ندارد و این وضع هم که گمان میکنند نیست و باز گفته بآ
 مقابله ۳۴ نگاه عادلان مانند افتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید عرض
 میکنم این آیه در چند فصل پیش که تفصیل تپیل انحضرت را بکنم و کالک در آن چیزی
 کشت و صاحب مزید کذا داشت ناھنگام حضا و نفوذ کالکها را جمع نموده و سوخته
 و کندم و از بر مذکور شده و مصداق آن در این زمان نیست زیرا که کالکها که مراد
 کفارند باقرار خودشان موجودند و عادلان در پیش هزار پرده و سد تقیه باید بفر
 کنند و منع از ظهور در رخسار خود کنند تا جان سلامت بیرون بیاورند و در دفع
 این مسئله میان ما و شما اختلاف نیست لکن اختلاف در تعیین موضوع است که هر
 یک ظالم و عادل را میگوئیم یکسان را منظور داریم باز گفته باب ۱۲ خانه من بدین الدعا نایب
 خواهد شد دیگر مرا نخواهد دید و آن زمان که بگوئید مبارک باد آنکه با اسم خدا
 میباشد عرض میکنم این آیه در باب دوازدهم متی که نیست و در بیست و یکم اسم بیست الدعا
 هست و در ترجمه اصفهانی خانه صلوة نوشته و اما فقره دوم که دیگر مرا نخواهد دید
 تا آخر در هیچ یک نیست و چندان هم نیست که تتبع بیست نموده تا آنرا بچشم زبیرا که اگر
 منظور اسم بیست الدعا است و شما همچو اسمی هم گذارده اید دلیل امری نمیشود و هر قسم
 اسم میتوان گذارد و اگر منظور آمدن با اسم خداست جواب از آن هم سابقا داده شده
 و باز عبارت دیگر از باب دوازدهم نقل کرده اما در انجیل در باب بیست و یکم است و
 آن مثل صاحب خانه و ناگذاشتن و ظلم علیات بر ملازمین و فرزندان و سلول و با
 علیات بعد از آمدن و در آخر مصنف نوشته مقصود آمدن صاحب عالم است بتمام
 پدر اسمانی و دلیل امری نمیشود البته پدر اسمانی که روح القدس است با آمدن نام
 نخواهد آمد زیرا که از ایشان مفارقت نیست و در سخن خدا و این است که جمیع امور عالم بر دست

روح القدس جاری میشود و قدون او فوق تصور است اگر حال هم مدعی است بعضی از کمال
 خود را ظاهر کند تا شایسته تمام و نیاز به دیگر که دلیل اینست است نسبت بنیاب بجم کتاب
 بوحنا آیه هشتم داده است و در آن مقام نیست و ایان صریح ذالک بر این مطلب
 است و چنانکه از فرمایش پیغمبر و صدیق علیه نصاری دانستی همه اینها از تحریفات
 مؤلفین منرحین است و مقصود انحضرت ادم و فوج بوده و روح القدس نیز با اسم پدر
 اسمانی خوانده میشود و هر وقت که آمد البته آثار او با او خواهد بود چون چراغی که بیارند
 که نور او با او است و چراغ بی نور ظلمت است که از او بدرون چراغ خوانده اند و از برای باز
 آیه هفتم از باب اول مکاشفات بوحنا نقل کرده که اینک با ابرها میاید و هر چیزی او را
 خواهد دید و تمامی این فقره هم اخبار از آمدن عیسی است و محل انکار نیست لکن این
 آثار بی داشته است و هر وقت تشریف بیارند آثار خود خواهد بود و باز آیه ۳ از باب
 بیست و یکم مکاشفات نوشته که فرمود و شنیدم او از عظیمی از آسمان که گفت اینک سکند
 با خلق او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود و چون
 خلای آنها در وایه پیش از این آنها است که در باب و در شلم جدید سابقا نوشته و این
 ایان کلیه اخبار از قبیل است و این است که در بعضی ترجمه ها در عنوان میشود در ذکر
 معاد کل و در شلم جدید و اینست که در باب بعد از آیه مذکور فرموده است و محو خواهد
 کرد خدا را و از چشمهای آنها و دیگر نخواهد بود و در ک و بعد از بیست و هفتم هم
 داده است که از جمله این آیه است و آن کس که غالب بد هر چیزی را و او را خواهد بود و من
 او را خواهم بود خدا و او خواهد بود مرا مولودی متخوف ناگان و ای ایمانان و جبیشان
 فائلان و زانبان و ساحران و بن برستان و تمامی در و غویان حصه خدا در دنیا چه که باقر
 و کبریت میشود و میباشد این مراد ثانی است عرض میکنم چون قبل از این از اوضاع برزخ و
 مرگ اول خبر داده و چنانچه اول فرمود مرگ دیگر در انجیل است و شاید کلام این مرگ ثانی است
 که بعد از دخول جهنم ذکر شده از تحریفات مؤلفین است که عذاب را منقطع میدانند چنانکه خدا
 در قرآن از آنها نقل فرموده و رد کرده است و قالوا انی نؤمن بالانوار الا ایاما معدودة فلان
 عند الله عهدا قلن یخلف الله عهدا ام نقولون علی الله ما لا تعلمون بل من کذب سینه و اما
 به خطبته فاولئک احباب لنا و هم فیها خالدون خلاصه که همه خبر از اوضاع آخرت است و
 هیچ مناسبت با اوضاع زمان ندارد زیرا که در این عالم هم میبینند و خدا فرموده که در این عالم
 نیست پس هیچ دخل بمطلب شما ندارد و هر چند که همین زمان را قیمة میخواهند و بعضی است

است اخبار از برای کتب دیگر
 که میبیند

که میکنند و آنچه در اخبار دیده که اسم بوم قیام قائم زقیمه گذارده اند از جهته این است که خود
 انحضرت و بعضی دیگر از مؤمنین و کفار بر میخیزند و هر کس می بخیزد خود میبرد و آن بقیه که می
 نیست بلکه بقیه صغری هم نیست و بقیه صغری زمان رجعت است که او از زمان قائم باشد و
 در باب بیستم مکاشفات است و مختصر چنانکه دیدیم که نشین چند بر آنها بودند و آنها را
 حکومت بخشیده شد و نفوس انانی را که نسبت به مخلوقات بر علی و بعثت کلام خدا سر بر
 شده بودند و انانی را که نه حیوان و نه شکل را بر سپیدند و نقش را بر پیشانی یا بر سر
 خود نگرفتند و مردم که زنده شدند و هزار سال با مبعی سلطنت و اندند و باقی از مردگان
 زنده نشدند تا آنکه هزار سال با تمام رسیده و این بقیه اول است خوش خلق و مقدس انکس است
 که از بقیه اول حصه دارد و بر آنها امر ثانی دست نهد بلکه کاهنان مبعی و خدا خواهند بود
 و هزار سال با او سلطنت خواهند نمود تا آخر خلاصه عرضیم اینست که زمان رجعت بقیه
 اول است که فرمودند من مای فقدر قامت قیمه زیرا که رجعت است که میبرد و برگردد و
 اوضاع هیچکس با آنچه حال می بینیم بده مطابقت ندارد زیرا که کسیکه بر میگردد صاحب کلیات
 خود البته باید باشد نه اینکه عالم برود و جاهل برگردد و قادر برود و عاجز بیاید و هر کس را
 بصفه او باید شناخت نه اینکه اقوال مردم خود را یا حق مثل است که بگوید نه آنکه عطا
 بگوید و چه بسیار جاهل که بقول خطار مکار مغرور شده و چه بد دهند و مثل بخیزند و
 سواي خسارت فایده نبرند فاعبر ایایا و الی الاضمار **فصل** گفته است و در
 کتاب مستطاب فرقان بینانان شقی و عبادان لا یخصی نازل الذین یظنون انهم ملائقوا بهم
 و انهم الیه راجعون و ایات دیگر که ذکر لقاء الله در آنها است ذکر کرده و بعضی ایات ذکر اینان
 خدا در آنها است و گمان کرده که اینها شاهی است که باید ظمهور یا اسم الوهیت باشد و
 در کتاب المبین از توحید صدوق علیه الرحمه حدیث طویلی نقل فرموده است از حضرت
 امیر در میان این ایات و آیات دیگر که خواهر آنها منافی با توحید است و بعضی همان حدیث
 را در این مقام ذکر میکنند هر کس تابع ال محمد است و مصروف باینکه علم قرآن در نزد غیر ایشان
 نیست همان حدیث بگوید و هر کس تابع هوای خود است هر چه میخواهد بگوید و حدیث را
 در بخار نیز نقل کرده است فرمود امیر المؤمنین و اما قول خداوند تعالی لا یسمی الا الله
 تاویل او این است که ایامیدانی احدی را که اسم او الله باشد بخیر از خدای تبارک و تعالی
 پس بر همین از اینکه تفسیر یکی قرآن را برای خودن تا اینکه فهمی از آن علانی پس بدینست که
 لسان تنزیلی که شبیه است بکلام بشر و انکار خداست و تاویل آن شبیه کلام بشر نیست همچنانکه

چیزی از خلق و شبیه نیست هم چنین فعل خدای تعالی شبیه نیست چیزی از افعال بشر و از
 شبیه نیست چیزی از کلام او بکلام بشر پس کلام خدا صفة خداست و کلام بشر افعال ایشانست
 پس شبیه مکن کلام خدا را بکلام بشر پس هلال بشوی و گمراه گردی تا اینکه فرمود و اما قول
 خدای تعالی و جاء ربك و الملك صفحا و قول او و لقد جئتمونا فرادی كما خلقناکم اول مرة
 و قول او هل ينظرون الا ان یاتهم الله فی ظلل من الخيام و الملك و قول او هل ينظرون الا ان یاتهم
 الملك و او بانی بعض ایات و تب پس بدینست که این حدیث هم چنانکه خدای عزوجل فرموده و نیست
 از برای او مدنی مثل آمدن خلق و تحقیق که اعلام کردم تو را که این چیزی از کلام خدا که تاویل
 آن بر غیر تنزیل است و شبیه نیست کلام بشر را و زود باشد که خبر بدیم تو را بطریقی از آن پس گفتا
 میکنی انشاء الله از این است قول برهم ان لا ذاهب الی ربی سبحانه پس رفتن او بسوی پروردگار
 توحید او است بسوی او از جهه عباد و اجتهاد و توبه بسوی خدای عزوجل و یا ای الی یبني که تاویل
 آن خبر تنزیل است و فرموده و انزلنا الحدید فیه یاس شد بدین معنی سلاح و غیر آن و قول خدا
 تعالی هل ينظرون الا ان یاتهم الله انما الله خبر میدهد حدیث را از مشرکین و منافقین اینچنانکه
 که اجابت نکردند خدا و رسول را پس فرموده است که ای انظار دارند که بیایند ایشان را ملئکه
 جانی که اجابت نکردند خدا و رسول را یا بیایند پرورنده تو یا بیایند بعضی ایات پرورنده تو و
 قصد کرده باین عذاب را در دار دنیا هم چنانکه عذاب فرموده و قرآن و الی این خبری است
 که خبر میدهد حدیثی را از ایشان بعد فرموده است بوم یالی بعضی ایات و تب لا ینفع نفسا
 ایما ظنوا تکن امن من ذیل او کسبت ایما ظنوا خبری پیش از اینکه این ایات بیاید و این ایات طلوع
 شمس است از مغربش و این است و خراب نیست که اگر کسی که صاحبان عقل و خرد را اینک
 بدانند که هرگاه کشف شد عظامی بینند آنچه کرده شدند و در او بگردیده و فانی
 الله من حیث لم یحسبوا یعنی عذاب بر ایشان فرستاده و هم چنین است ایشان و بنیان ایشان
 را و فرموده است خدای عزوجل فانی الله نبیاهم من القوا عدل پس آمدن او بنای ایشان را از
 قواعد فرستادن عذاب است و هم چنین آنچه وصف کرده است از آخرت بنیان است و تعالی
 علوا کبیرا جاری میشود و موردان دور که مقدار آن پنجاه هزار سال است هم چنانکه جایز
 میشود و موردان باری نمیکند و غروب نمیکند با غروب کنندگان پس گفتا بکن یا آنچه
 وصف کردم از برای تو از این از آنچه در سینه تو جولان کرده از آنچه خداوند عزوجل در کتاب
 خود وصف کرده و قرآن کلام او و اما مثل کلام بشر و اعظم است و اعلی و اکرم و اعز بنیان
 و تعالی از اینکه وصف بکند او را و اصقلان مکر یا آنچه وصف کرده بان نفس خود را در قول

بجای

خود و در اصل این کشته شدی و هو البقیع البصر سائل عرض کرد فرجت عیبه یا امیر المؤمنین
 فرج الله عنک و حالش عیبه بعد حضرت فرمود و اما قول خداوند بلام بلفظ و بلام کاف
 و ذکر او مؤمنین را و الله بن بطون انهم ملا قواریم و قول و از برای غیر مؤمنین الی یوم بلقونه
 بنا خلفوا الله و عدوه و قول خداوند من کان بر جوف لقا و ربه طبع علایک ایا قول
 او بلام بلفظ و نام کافرون یعنی مبعوث شدن پس اسم گذارده است خدای عز و جل بعت
 را اثناء خودش و هم چنین ذکر او مؤمنین را و الله بن بطون انهم ملا قواریم یعنی بقیه دارند
 که مبعوث میشوند و عیبه و مبعوث و حساب کرده میشوند و جزا و میبشوند ثواب و عیبه
 و ظن در اینجا بقیه است و هم چنین قول خداوند من کان بر جوف لقا و ربه طبع علایک و قول
 او من کان بر جوف لقا و الله فان اجل الله لای یعنی هر کس ایمان داشته باشد باینکه او مبعوث
 میشود پس بد و سبب و عیبه خدا هر چند است از ثواب و عقاب و لقا و ربه طبع علایک
 و لقا و ان مبعوث است پس بقیه جمع آنچه در کتاب خداست از لقا و ربه طبع علایک و قصد
 میکند بان بعت را و هم چنین است قول خدا بنیالی بقیه موم بلقونه سلام یعنی بد و سبب
 را بیل نمیشود ایمان از قلوب سار و زبیر مبعوث میشوند سائل عرض کرد فرجت عیبه یا امیر المؤمنین
 فرج الله عنک و حالش عیبه تا آخر حدیث شریف پس در این حدیث شریف نظر کن و ببین
 همه آنچه حضرت میگویند تا و بیل برای است و بر مسلمین جایز نیست که بیدارند از ایشان تا و بیلان
 فاسده را و چون فقره حدیث طولانی بود و بنقصیل شرح داد انحضرت حاجت بطول نیست
 و بعد هم باز تنه کلام میباید **فصل** بعد از ذکر این گفته است لقا و غیب منبع
 لا بدیه و تکلمه تعالی و حقیقه محال و عین معقول و غیر معقول و کفر و شر و اتحاد
 است الا بظهور نفس که مظهر ظهور او است در عالم امر و خلق که باسم الوهیت و ربوبیت ظاهر
 میشود و اگر مقصود لقا و رحمت عامه است که از عیبه المفسرین اختصاص بوقتی و دوقتی و
 بقیه دون بقیه نداشته و ندارد و احدی حقه طبیعیین و دهر بین انکار ندارند منتهی
 ادیان و حجت الهیه میگویند انما ظهوران طبیعیه میباید که بیلان از عالم طمع شود البته
 و سلسله عالم موجودات تفرق و پریشان گردد پس مقصود لقای رحمت منبسطه کلیه القیه
 است که جمیع امم که کایشان منتظرند و دهری و طبیعی میگویند انسان کامل مرتبی است
 و کون در ترقی است باید ظاهر شود چه که عطر امری کل میباید و انحصار است بمظاهر
 ظهور نبی و لقا و چون نبوت بظهور و خاتم النبیین ختم شد و رحمت و معاد و قیامت
 حضرت و اهل بیت عصمت را بلفظ الله بشارت فرموده اند و این است سر مستور و عیبه

بالبشر و اینست مقصود از حدیثنا صعب صعب لا یجمله الا ملک مقرب و بقیه مرسل او
 مؤمن امتحن الله قلبه لا ایمان و جمع علیه است مؤمن محقق احکام قائمندان است مقصود
 سجاد علیه الصلوٰه و السلام و انی لا کم من علی جواهره کی لا بری العلم ذو جلال و جلال
 و رب جواهر علم و ابوح به لقبی لایستحق بعد الوثنا و لا استحق رجال مسلمون دبی
 برون اقیح ما با توبه حسنا و قد تقدم فی هذا ابو الحسن الی الحسن و وصی قبله الحسن
 و اخبار و آثار مدله بر این مطلب شریف لطیف از حدیثنا خارج است لکل علم احد و سبعون
 و حیث و لیس بین الناس الا واحد فاذا ظهر القائم بیث باقی الوجوه و دیگر سخن شکم بکلمه و زیاده
 منها احد و سبعون وجهنا لکل من الخراج لوعلم ابو ذر ما فی قلب سلمان لکفره او قتل و
 اینست ان کلمه مبارکه که نقیبه که اعلى الخلفه من علم و عمل محقق را نمیتوانست العلم سبعه عشر
 حرفا جمیع ما جادت به الرسل حرفان فاذا قام القائم بظهر الحسد و العشرین حرفا حال باید بقیه
 همت در کتب سماوی بصیرت بد ملاحظه نمائیم که از چنین ظهروا عیبه که از قبل و بعد ظاهر
 نشد و نمیشود و ثمره و نتیجه و فائد جمیع ظهوران است محروم نمائیم چه که عمل در ان بصیرت
 قران مقابل میباید باجل خمسین الف سنه خدا یا فوق ده و نایب فرما و از خطا بگذر
 و بفضل وجودت عمل نمائنه باستحقاق و استعداد و قابلیت و ایاف این نباء کاران
جواب ابانبار خالیه همین که اندک داخل و میشود و در فریاد بسیار دارد و
 کافیه ای در حوض بان باندل و مزوج شده طوریکه منفع بان اب نمیتوان شد بلکه عیبه
 بسیار هم پیدا میکند و اینست که در هر جا جا و بیت خلاصه اما آنچه در نثریه ذات گفته
 کلامیست حق و ایداد بد و خواهد شد و متنی یا سببی موصوف بصفه نمیشود نه بصفه تعطیل
 بلکه تخریج عن الحدیث حدیث تعطیل و حدیث تشبیه و اما آنکه رؤیت و لقا و بظهوران او است
 و انوار او و منتهای فهم در این مقامات است اینهم سخن است حق و در اخبار و آثار و مکر و اینست
 و فرموده اند و از اسرار مکنون نیست حتی زیارت مؤمن را زیارت خدا شمرده اند و
 عبادت مؤمن را عبادت خدا دانسته اند و اطعام و سقی او را اطعام و سقی خدا دانسته اند
 و در اخبار و اینست که موجود است حتی وارد شده است که صدقه را که بدست فقیر میرسد
 بقرض خداوند داده و در دست او گذارده و اینست که سبب سجاد صبر کفرت صدقه
 را از سائل و میبوسید و میفرمود از دست خداوند برکت یافته و اخبار بسیار در
 موارد بیشتر اینهاست و وارد شده و در باب آمده و پیغمبر که زیارت ایشان زیارت
 خداست در عرش و معرفت ایشان معرفت خداست و انکار ایشان انکار خداست از حد

اقتضا است و جیل بتنا و زینتا و سپینا اطراف مدینه مبارکه حکماست و اول طلوع
 ان برفاق از افق عراق بود چنانچه میفرمایند و الله به عوالم دار السلام و هم دار السلام عند
 ربهم و هو و لهم بکافوا بعلون و در بیان طلوع ان بترامکان و از طهران فرموده و ان را
 ارض مقدسه فرموده و اشاره بطلوع بترامکان در بعضی بیانات هم ذکر دار السلام فرمود
 و در بعضی یا هم بلفظ سر فرموده که مطابق است عدد با ادرنه و در بعضی بیانات هم اوادی
 فرموده اشاره به الم غلبت الروم فی دین الارض و هم من بعد علیهم سبع بلون وادی که از
 ادرنه است و حقیقه غلبه ظهور صاحب ظهور است و در بعضی یا هم از سر غافر فرموده که با عکا
 عدد مطابق است و تطبیق عدد در بیانات صاحب بیان و اتمام طالع فرقان بسیار است
جواب دیگر منتهای سعی خود را در اثبات این مطلب نموده است و ما آنرا فرض
 صحت هم این ادله را میگوئیم بلکه میگوئیم سلیما که از این ادله قوی تر و محکمتر است و ادلی
 ولی میگوئیم که شک نیست که مکان ظهور امام یا رجعت ایشان در این دنیا جز و
 ذات ایشان که منقلب نشود و ظهور دیگری در آن ممکن نباشد که نیست متدبر
 که شبهه نیست که در این ارضی ظهوران دیگر هم شده است و میشود اگر ظهور در این
 اراضیه صغریه یا امام است یا بدهیم این ظهورات را امام بدانیم زیرا که معنی صغریه ذاتی
 همین است که در دیگری یافت نشود پس بنا بر این خلفاء بنی امیه را هم باید بگوئیم که غیر
 و اعلام یا حلقه دیگر را هم که از شام حرکت میکنند یا بدهیم امام بدانیم زیرا که بقول تو هم
 نیست که در آن اراضیه غیر از امام ندائی کند و مسلم چنین قولی صحیح نیست و ممکن است
 که کسی در آن اراضیه دعوی یا حلقه بکند پس باید آثار شخص امام که صغریه ذاتی او است
 و از او منقلب نمیشود و لحظه نمود و ذکر آنجا مکتوم شده است و مختصر بیانات کتابیه
 نیست چنانکه شما گمان کرده اید بلکه چنانکه ثابت کردیم خود کتاب جدید و در آن بعد از
 قرآن علامت این است که این امام و وحی پیغمبر نیست بلکه منقطع از انحضرت است و هر که
 منقطع از خاتم النبیین شد البته از خداوند دور خواهد شد و در دعای است که الهی و روح
 شفعاء اقرب الیه من محمد و آل محمد لجمعناهم شفعا فی و معقول نیست که کسی که تو
 میگوئی رجعت سید الشهداء است و وحی پیغمبر خداست احری را که جاده اسلام
 بر آن کوبیده شده است و اساس اسلام است که کتاب خدا باشد کجایی در مقابل
 او بیاورد و ادعا کند که اشرف از کتاب خداست و همین بر آنست خود این اوضح دلیل
 است بر بطلان و کفر مدعی و این مطالب سابق بقصید ثابت شده است دیگر این

خرافات را سران بردن مقرر نموی نیست و محض باند شدن حد از اراضیه شام نمیشود
 مغرور شد زیرا که بالبداهه اختصاص با امام ندارد و بعد از آنکه این مطلب را بطور
 کلیه و لایقی حال نظر داده که آورده است میگوئیم و آنچه بکلی دلائل بر مقتضایند
 خارج نموده بعد در بانی سخن میگوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اما
 ایاتی که دلائل بر مدح ارض شام میکند مثل آنچه حکایت از حضرت موسی فرموده
 و نیز درباره حضرت ابراهیم و لوط و درباره حضرت سلیمان علیهم السلام این ایات دلائل
 بر مدح ارض شام میکند و بشبهه در این نیست ولی مدح این زمین دلائل بر مطلب تو
 ندارد زیرا که اراضیه مدوحه در کتاب خلاوند و در اخبار آل محمد علیهم السلام بسیار
 است زمین بنی راهم که شهر سبنا باشد خداوند آنرا ببله طیبه خوانده مک و مدینه هم به
 شبهه از اراضیه مدوحه اند زمین کوفه و کربلا هم فضیلتشان معلومست زمین قم
 هم مدح بسیار دارد و هکذا از اراضیه مدوحه در زمین بسیار است و مدوح بودن
 دلیل این نیست که باید از قیام نداشت از انجا شود پس این ایات که ذکر آنها در این مقام متنا
 ندارد و اما اسری و ناوای که برای علیل خود نموده خوب بود که امثال من و مصنف
 که جاهل بمقتضای شنا هستیم دخل و تصرف در بیان حقیقت نمیکردیم و و امیکدا چشم
 بکنایه اهلش بوده اند و هستند و صحت و سقم این ناوای از اخبار آل محمد علیهم
 السلام باید خجسته پس میگوئیم که ظاهر از کلمات او در این مقام و جاهای دیگر این است
 که بیت المقدس را از کعبه هم اشرف گرفته است و لهذا پیغمبر از مک تشریف آورده است
 به بیت المقدس و از انجا با سنان صعود فرموده و مراد از صعود او هم همین ظهور او است
 که در آن اراضیه نموده و چون در مقام صعود و ترقی است اشرف از ظهوران قبل هم هست
 و میگوئیم اول بعضی اخبار داریم که مراد از مسجد اقصیه بیت المقدس نیست بلکه پیغمبر
 از همان مک با سنان غروب فرموده از جمله حدیثی است که در بخار نقل نموده است از سنان
 خطا از مردی از حضرت صادق گفت که سوال کردم از آنحضرت از مسجدی که قبضه است و او
 فرمود مسجد الحرام و مسجد رسول عرض کردم و مسجد اقصی جعلت فداک فرمود ان در سنان
 است و بسوی ان سپرده شده است رسول خدا عرض کردم بدر سینه که مردم میگویند
 کان بیت المقدس است فرمود مسجد کوفه افضل از بیت المقدس است و نیز از حضرت
 صادق روایت کرده است از حضرت امیر در تفسیر آیه اسری که فرمود پس بود از
 ایات خداوند که نمایانند بحدیثی که در او را جبرئیل به بیت المقدس و ان است

مسجد اقصی پس هینکه نزد بیت المعمور شد جبرئیل نزد چشمه ابی مدیس وضو گرفت از آن
 و عرض کرد یا محمد وضو بگیر تا آخر حدیث شریف و نیز از اسمعیل جعفی نقل کرده است که گفت
 در مسجد الحرام نشسته بودم و ابو جعفر در ناحیه بود پس بلند فرمود سر خود را بسوی
 آسمان مرتبه و بسوی کعبه مرتبه بعد فرمود سبحان الله اسری بیده لیس من المسجد الحرام
 الاقصی و مکرر فرمود از آن مرتبه بعد ملنگ من شد و فرمود چه میگویند اهل عراق
 در این به ای عراقی عرض کردم میگویند سپرداد او را از مسجد الحرام بسوی بیت المقدس و فرمود
 نیست هم چنانکه میگویند و لکن سپرداد او را از این بسوی این و اشاره فرمود بدست مقدس
 بسوی آسمان و فرمود میان کعبه و آسمان حرجی نیست تا آخر حدیث شریف پس از این اخبار
 ظاهر است که خروج آنحضرت از مکه بسوی آسمان بوده است و اگر چه اخبار دیگر در این مقام
 وارد شده است که از مکه به بیت المقدس قشریف برد و موافق این اخبار دیگر که بر خلاف آنها
 است یا نفی است و یا آنکه مراد از بیت المقدس نیز که مذکور در اخبار است نه همان بیت
 المعمور است که در حقیقت مقدس است از لوحی آنچه که در زمین است و آنچه از قواعد حکمت
 ظاهر میشود این است که هر دو قسم اخبار صحیح است و مقصود این است که حضرت به بیت المقدس
 شرف برده و از آنجا که حرکت فرموده باز بمکه قشریف آورده است و از آنجا با آسمان خروج فرمود
 است زیرا که غرض این بوده است که آنحضرت از اسفل مقامات حرکت فرماید تا بمقام اودین
 برسد و بیت المقدس اختر از کعبه است و کعبه شرف است از آن و از اینجهت است که در اخبار در و
 کرده از حضرت صادق در حدیثی که بعد از آنکه سپرداد شد بر رسول خدا را و در جبرئیل
 آنحضرت را بیداری پس سوار شد و قشریف آورد به بیت المقدس پس ملاقات فرمود کتفا
 را که ملاقات کرد از اخوان خود از انبیاء بعد و جوع کرد پس خبر داد اصحاب خود را
 که من آمده ام بیت المقدس و برگشته ام همین شب تا آخر حدیث شریف و چند حدیث
 باین مضمون وارد است پس ظاهر است که خروج باستان بعد از رجوع بمکه بوده زیرا که
 مکه اشرف و اقرب باستان است و لهذا پیغمبر اول که هنوز مردم بر ایجاد یهودیت و نصرانی
 باقی بودند رو به بیت المقدس فرمود تا آنکه بوجود مقدس او مردم فدا شدی قتی کردند
 و افوقت سجده بسوی بیت المقدس را دیگر نپسندید و رو بسوی کعبه کرد و این است که خداوند
 بر آنحضرت نازل فرمود که قدری نفلاب و جهک فی السماء فلتولینک قبله ترضاها
 قول و جهک شطر المسجد الحرام تا آخر آیات و اگر کعبه شرف نبود پسندیده خاتم انبیاء پیش
 و اینست که در اخبار بسیار مسجد الحرام و مسجد رسول به بیت المقدس تفضیل داده اند

ظاهر میشود که اجزا

بلکه مسجد کوفه و کربلا را نیز تفضیل داده اند و از جمله حدیث اولی است که نقل کرده ام
 حدیث سیم هم نیز فرمود که ما بین کعبه و آسمان حرجی بکن نیست و مطالب از اخبار ال
 محمد علیهم السلام ظاهر میشود که مردم منحل شدند از آنها نیستند و غرض ما در این مقام
 همین است که بشهادة اخبار ال محمد ظاهر شود که بیت المقدس اشرف مقامات نیست و
 در بخار نیز از مفضل روایت کرده است از حضرت صادق در حدیثی مفضل عرض کرد
 مسجد کوفه فدایمست فرمود بلی ان مصلای انبیاء بوده است و هر انچه تحقیق که نماز گذارد
 است در آن رسول خداست و قبلیکه سپرداد شد باو بسوی آسمان پس عرض کرد با آنحضرت
 جبرئیل که یا محمد این مسجد پدرت آدم است و مصلای انبیاء است پس نازل بشوی
 نماز بگذار در آن پس فرود آمد و نماز گذارد در آن بعد جبرئیل بالا برد آنحضرت را بسوی
 آسمان و در فصل الخطاب از حضرت امیر روایت شده است که شد و حال نمیشود
 مکرر بسوی سه مسجد مسجد الحرام و مسجد رسول و مسجد کوفه و نیز آنحضرت در مسجد کوفه بود
 و مر که آمد عرض کرد با آنحضرت که اراده مسجد اقصی را دارم فرمود چه اراده کرده باین عرض
 که در فضیلت را جعلت خدا فرمود پس راحله خود را بفرز و تو شسته خود را بخور و نماز
 بگذار و این مسجد پس بدرستی که صلوة مکتوبه در آن تجه میبرد و اینست و نافله عمر
 میبرد و اینست و برکت از او است بر دوازده مهل پیمان این است و بسیاران مکرر در
 وسط چشمه آب از روغن چشمه از شهر و چشمه از آب که شرب است از برای مؤمنین
 و چشمه از آب ظاهر از برای مؤمنین از آنجا سیر کرد سپینه فوج و بود در آن شرف و نبوت
 و بوق و نماز گذارد در آن هفتاد و پنج هزار هفتاد و حتی پیغمبر که من یکی از آنها هم و اشاره
 فرمود بادست لیسنه مقدس خودد عانکرده است در آن مکرری بمسائل و حاجتی از
 حوائج مکرر آنکه خداوند جانب کرده او را و فرج برای او را و کرب او رسانیده و بحضرت باقی
 عرض کرد که کدام بقعه افضل است بعد از حرم خدا و حرم رسول او فرمود کوفه این است زیرا که
 ظاهر در آنست قبور نبیین و مرسلین و غیر مرسلین و اوصیاء صادقین و در آنست مسجد
 سهل الجنان مسجد بکه نفر سنده است خدا نبی مکرر آنکه در آن نماز گذارد و در آن ظاهر
 میشود عدل خدا و در آن میباشد قائم او و قوام بعد از او و این است منازل نبیین و اوصیاء
 رضا پس عرض بکنم ملا خطه کن که منزل قائم و قائمین بعد از او که حضرت سید الشهداء است و
 حضرت امیر پیغمبر و ائمه دیگر که در کوفه است و حضرت صادق در فضل مسجد بکلمه فرمود
 که اکاه باشد بدن سبتیکه ان منزل صاحب ما است هرگاه قائم شد باهل خودش و در حال

از حدیثی ظاهر میشود که در کوفه
 و بوق و نماز گذارد در آن
 هفتاد و پنج هزار هفتاد و حتی
 پیغمبر که من یکی از آنها هم
 و اشاره فرمود بادست لیسنه
 مقدس خودد عانکرده است در آن
 مکرری بمسائل و حاجتی از
 حوائج مکرر آنکه خداوند
 جانب کرده او را و فرج برای
 او را و کرب او رسانیده و
 بحضرت باقی

عبد

بیا

دیکر فرمود در فضل مسجد محله که در آن است بیست و هفت هزار سال و در آنست خانه ادريس که در آن خطاط مینمود و در آن است سنگی سبز که در آن صورت همه نبیین است و در بوسنل طینی است که خداوند پیغمبران را از آن خلق فرموده و در آن بود علاج و موضعی از آن فاروق است و آن است که در کاه مردم و آن از کوفت و در آن دمبله میشود در صورت و لبوی است عشر و محشور میشود از جانبان هفتاد هزار که پیش از اهل جنت میشوند و اخبار بسیار در فضل مسجد پیغمبر و نماز در آن وارد شده است و از جمیع مساجد بعد از مسجد الحرام اشرف است و اما فضل که بلا که دیگر فوق این حرفهاست حضرت علی بن الحسین فرمود که خداوند گرفت و زمین را از آنکه پیش از آنکه مکرم را حرم بکشد به بیست و چهار هزار سال و فرمود در قول خدا **بِأَنفَالِهِ فَاذْكُرُوا أَنَّهُ مَكَانٌ قُدْسٌ** به مکانی مقدس فرمود برون آمد یعنی مردم از دمشق تا اینکه بکر بلا آمد و وضع حلیش شد در موضع قبر حسین بعد برکت در همان شب و حضرت باقر فرمود که خلق فرمود خداوند بکر بلا را پیش از آنکه خلق بکند کعبه را به بیست و چهار هزار سال و مقدس و مبارک فرمود پیش از آنکه خداوند خلقت فرما بد خلق را مقدس و مبارک بود و همیشه چنین خواهد بود و قرآن خدا را افضل از زمین و در بهشت و حضرت صادق فرمود که زمین کعبه است مثل من و خال آنکه خداوند خانه خود را بر پیش من بنا نهاد و مردم لبوی من میباشد از راه دور و از راه نزدیک و در آن حرم خدا و محل امن او پس فرمود خداوند با و که باز یابست و آرام بکشد بیست و چهار هزار ساله شده تو بان در آنچه عطا کرده شده است زمین که بلا مکنم نه سوزنی که در دریا فرو برید پس از آب دریا بردارد و اگر خال که بلا نبود تو را فضیلت نمیداد و اگر آنکس که در کربلا مدخون میشود نبود تو را خلق نمیکردم و خلق نمیکردم آنچه را که با آن فخر کردی پس قرآن و اوام بکر و ذبی مواضع و ذلیل رحیم باش و استنکاف مکن و تکبر بر زمین که بلا شود و الا من مکنم تو را و یا ش جهنم فرو میاندازم و در حدیث دیگر فرمود که شورا اب زهرم و نشاط مشرکین بر کعبه عقوبت افتاداری است که بر کربلا و بفرات کرد و خلاصه اخبار بسیار در فضل مساجد ثلثه و کربلا بر بیت المقدس وارد شده است و این ناویلاست که این فرمود بچاست و اگر بنا باشد بقواعد حکمت که مستنبط از اخبار است بکرم همان چیزی که در اخبار است صبر بچا فرموده اند که مکن صاحب الامر در کوفت است و قائم بعد از او در انعام است دارند اصحاب است و این است که قبه که برای امیر المؤمنین نصب میشود بل در آن دو نجف است و یک رکن در حجر و یک رکن در حاء و یک رکن در زمین طیبه که مدینه طیبه باشد

و اما اخبار بکه در فضل عکا از پیغمبر نقل نموده است بلاد رکتب خبارند به اجم و خود او هم می بینی که مضمرا نقل کرده و اگر ماخذ صحیح است و رده بود هر اینه از باب طلا مینوشت و لفظش هم بنا بر اینست که حضرت می کند موافق لغت غلط است زیرا که اسم بلد و معین چنانکه در قاموس مینویسد عکا است و مد و او عکه بفتح اول یعنی شدت و خوار است و ارض عکه یا بل عکه یعنی بسیار گرم یا شب بسیار گرم است و موافق لغت میتوان معین صحیح هم برای اینند و حدیث کرده که مطلب این باشد که مؤمن در زمین بسیار گرم باشد یا گرم که بدینونه کند تخفیف گاهان او میشود زیرا که شداید دنیا نصیب مؤمن است از جهنم و عکه بضم یعنی زره نبل است و نب نیز برای مؤمن تخفیف گاهان است و لفظ رو به و دیدن در عربی و فارسی در این مقامات بسیار استعمال میشود چنانکه گفته میشود که فرضا نبه دیدم که هرگز ندیده بودم و در کتاب بلبل بر او حضرت صادق نقل شده است فرمود که فرمود رسول مؤمن است و زندان خداست در زمین و حرارت آن از جهنم و افست حظ هر مؤمن از نار و خوب دردی است حتی عطا میکند هر عضو بر حق آن از بلا و خیر نیست در کسی که مبتلا نمیشود و بدرستی که مؤمن هر گاه نب بکند بل شب گاهان از او میریزد مثل برک درخت پس اگر ناله بکند بر فراش خود پس ناله او بشنید است و صباح او طویل و تقبیل او در فراش مثل کسی است که شمشیر در راه خداوند پس اگر قبول کند که خداوند کند خدا را در مرضش گاهان او امرزیده میشود و طولی از برای او است و شب بکشد گناه بکمال است بجهت اینکه در آن درجند بکمال مینماید و آن گناه است برای پیش و بعد و هر که بل شب شکی شود و انرا قبول کند و ادای شکر انرا نماید گناه ششت سال نمیشود بجهت قبول ان و ادای شکرش و گناه بل سالت بجهت صبرش بر آن و مرض از برای مؤمن نطفه است و رحمت است و از برای کافر نقد است و لغت و همیشه مؤمن مرض است نا اینکه گاه او تواند صدای شب همه خطای او را و میریزد و مگر بکافرانقی پس ملاحظه کن که همین دو حدیث هم موافق لغت در مدح عکا نیست و اخبار کله میرود که عکا راهم که عکا گفته اند بمناسبت عیون بقراست که شمع او حد اجل علی الله مقامه فرموده است در رساله خاقانیه که عیون بقراست از او در جهنم است مثل بر برون از راه طیف میدانتم و میدانتم که دو کجا است تا از برز که از عرب شنیدم که ان وادی است در ناحیه شام که طاز و درین دیان میشدیم و ان کودیست که نمیتوان بان نظر کرد و از برای ان دور شد بد است و وودی که بالا

میرود و در میان اینهاست که هر که اعراض کند و از غضب بکشد میگوید فی سقر
 عیون بقدر خلاصه ماده عکاء که عکاء است محتمل است که در قرب عیون بقدر واقعیت پس
 بین تفاوتی از یکجاست یا یکجا و بر فرض که منظور از این عکاء عکاء باشد و حال
 اینکه بحسب لغت صحیح نیست احتمال یکمیدهم که از جمولات عامه باشد زیرا که در
 میکنند از بعضی کتب که شخصی بیچاره از عکاء برای او درند بجهت فروش و مدتی گذشت
 و فروش نرسید تا نزد یک بود فاسد شود پناه بابو هر چه بود و شکوه حال پند و زانو
 و او ندید که در حدیث در فضل پیاز عکاء جعل کرد و به پیغمبر نسبت داد و هم هجوم
 کرده پیاز را شخص را خریدند و نسخه اصل روایت را ندیده ام که عکاء ذکر کند و طه را بشاره اکتفا
 نمود و از این هر چه و امثال و اینگونه اکاذیب هیچ نمیداند و در اخبار صحیح خود را
 نصیر و تلویح بافتراهای ظاهری پیغمبر بسیار شده است پس بعد از حدیث
 هم در همین موقع جعل شده باشد زیرا که در اخبار صحیح ما که در تجارت و عوالم و غیله
 روایت شده ذکر از فضیلت عکاء ابدا ندیده ام بلکه اسمی از آن ندیده ام بلکه در
 کتاب بواقیبت که از عامه است در ظهور امام ثانی عشره از محیی الدین بن عربی نقل میکند
 که آن حضرت ظهور میفرماید وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد و ظلم بر از عدل
 و داد میکند تا اینکه میگوید با سعد مردم بواسطه اهل کوفه هستند ششم میکند
 مال را بالتوبه و عدل میکند در رجعت تا اینکه میگوید که فتح میکند مدینه و قندهار
 بنکیر یا هفتاد هزار نفر از مسلمین از ولد استحق و حاضر میشود ملحه عظمی را که مادر خدا
 بمح عکاء هلال میکند ظلم و اهتش را و اقامه میکند دین را و میبرد مدد و حرادر
 اسلام غریب میکند خدا بان اسلام را بعد از زلش و زنده میکند از بعد از مرگش و
 جزیه میکند از و میخواند بسوی خداوند شمشیر را اخرج کفنه و باز میگوید که در مرج عکاء
 مانده است الهی که خداوند برای سباع و طهور و هوا قرار داده و میگوید از احطاب
 اما حمدر را بختال کشته میشوند خلاصه که اخبار از عامه و شبهه باین مضامین وارد
 شده مکرر مادی مرج عکاء که در اخبار ندیده ام مکرر مادی قرنها که در حدیث شریف
 فرماید که طالع میشود مطلع از آسمان پس نذا میکند که امر خاگان آسمان وای سباع
 زمین بپایند و از گوشت جبارین سیر شوید و در حدیثی میفرماید که پیش از سقیا
 و ریای شام بیرون میاید کسی که بسوی ال محمد میخواند نازل میشود ترله مجره و نازل
 میشود و درم بفسطین و سبقت میبرد عبدالله تا اینکه ملاقات کنند و لشکر قریبا

بر فر و قتال عظمی واقع میشود و حراد از خطر فرائض و احتمال میدهد که کلام محیی الدین
 هم تعبیر از همین جنک باشد زیرا که قوس بر وزن قریوس در زبان عرب بمعنی زمین
 سخت و بی کجایی است که گاه از آن ابی مجوشد محرق جبهت که کو با فطحه اثبتی است و قریبا
 از همین ماده است و عکاء را هم که داشتی ماده آن که عکاء است باین معنی است پس احتمال
 که میبرد هم که تعبیر از همین جنک باشد و اینکه بعضی از احطاب ما مهم در اینجا کشتی
 شوند باین همان کسان باشند که بآن شخص که ذایعی بسوی ال محمد است و در قریبا
 جنک میکنند و الا خود امام علیه السلام موافق ذیل همین حدیث که در کثرت هنوز مدتی بعد
 این باید ظهور و فرموده و احطاب خاصه او یا او بنید و حاجت باینهمه رجعت در تطبیق کلام
 محیی الدین نبود الا اینکه چون غالب آنچه ذکر کرده از مضامین اخباری است که شبهه و سنی
 روایت میکنند و اینوجه تطبیق موافق معنی قریوس که در معیار میکند کمال مناسب است
 طه ذکر شد و اما حدیثی که از عصمت و رجعت نقل کرده در کار اینهمه جراتم زیرا که یا
 اشتباه کار بر ابر حقا علی گذارده و اگر بنا بآنچه گفته جواب داده شود کتاب مفصل
 میشود چنانکه ناخال شده و مردمان تقبل منفع نمیشوند باری هر چه خداوند
 خواسته خبر است پس عرض میکنم که این حدیث دلالت بر مطلب و ندارد زیرا که این حدیث
 حدیثی است که از ترال بن سیر روایت شده و صصعه بن صوحان از زمان خراج
 در حال سوال میکند و حضرت میفرماید که وقت از انب دایم و بی علامات دارد بعد
 بنامیکند از مضامین خلق شمرن تا آنکه میفرماید و لن اخرجها الا تمه اولها تا اینکه
 میفرماید بعد از ذکر معاصی چند باز و زم باین از مردم فصد ذلك الوجها
 ثم الجمل الجمل خبرنا ان يومئذ ميت المحدثين لباين على الناس زمان يتقنه احدكم شكانه
 بعدا صبح بن بنانه بر میخیزد و از و حال سوال میکند که کبیت و حضرت باسم و وصف
 و خروج او را از اصفهان بیان میفرماید تا آنکه میفرماید تقبله الله عز وجل بالثا
 على عقبه تعرف بعقبه افيق اشلات ساعان من يوم الجمعة على يد من يصلي عليه من مرهم
 خلفه الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى قلنا وما ذلك يا امير المؤمنين قال خرج ذابنه الا و
 من عند الصفا تا اینکه فرمود ثم ترفع الدابة راسها فترها من بين الخافقين باذن الله تعالى
 عز وجل وذلك بعد طلوع الشمس من مغربها تا اخر حدیث شریف و مراد از ذابنه الا و
 بشهادت اخبار بسیار خود حضرت امیر است که رجعت میفرماید عرض میکنم که در حدیث
 دیگر وارد شده است از حضرت امیر دو کتاب البین از مجموع را بقر و روایت شده که در جا

پیش از امام خروج میکنند و از اصفهان چهل روز میباید تا بدمشق و قصری برای او
 بنا میشود و پنجاه روز در دمشق میماند و از آنطرف امام ظاهر شده است و در حرم
 خدا با عیسی مریم ملاقات میکنند تا آنکه با هم میبایند به بیت المقدس و برانستند که
 رسول خدا از آن بالا رفتی نشینند و گاهی بدجال میبویسند و او را تخریب و انداز
 میکنند و او تخریب میکند پس جنات میکنند و جماعت بسیار از اتباع او کشته و صبیحه
 جبرئیل هلاک میشود و خود او فرار کرده بطریقه میبرد و امام از پی او میبرد و باز در جایی
 منزه میشود و بدمشق بر میگردد و امام از پی او میبرد و باز در جایی منزه میشود و بدمشق
 بر میگردد که مختصن بشود و امام ملحق با او میشود و او را بعد از دعوت با سلام و قبول
 نکردن او در نزد باب فرادش بقتل میرساند و تمام قشون او را نیز میکشد تمام شد حدیث
 فقره حدیث حال ملاحظه کن و در حدیث را که هر دو از حضرت امیر است با هم بیچین بین
 که اینک فرموده اند که خبر السان بوم شد بیت المقدس ایند رچه و فلسط و قنی است که اما
 آن هنوز ظهور نموده بلکه در جاهم از حدیث معاوم نیست که همان اولی که مناجیه مردم
 زیاد میشود بایبب بایبب بلکه سنت خلایق بر امثال و اسند راجع است و شباهت آنها بیکدیگر
 بر ابطال که در حال نباید و امام هم قشرب نیارد و در حال زیاد شدن معاصیه مردم فرموده اند
 که بیت المقدس بجزین مسکناست و جاعنه هم از دوستان اهل بیت سلام الله بدان
 جنال بوده اند مثل اهل جبل عامل و در حدیث شریف مدح ایشان را فرموده اند و در حدیث
 که میانه ایشان جاعنه هستند که انتظار میکنند و الله یحب المتطهرین و معاومست که مراد
 انتظار ظهور امام است خلاصه پس خبر السان بوم شد بغمه در حال غیبت امام و اما در حال
 ظهور مسکن حضرت در کوفه است و سایر ائمه هم نیز موافق حدیث در کوفه خواهند بود و اما
 اسند لایق و بکوش که معاومست که مناصبه ندارد و اسند لایق که ازینان کرده دیگر مستی
 اینست که اتباع مبرز از چپای ازل جواب میدهند و در نزد مسلمین محل اعتنائیست باقی ماند
 ابائت و اخبار که دلالت میکند بر اینکه بیت المقدس از محشر است عرض میکنم اما آنچه بود
 حشر که اول الحشر بطور اختلاف تفسیر شده بعضی گفته اند بیرون رفتن بنی النضر از مدینه
 اول حشر اهل ذمه بود از جزیره عرب یعنی اول بیرون کردن ایشان و بعد از آن ایشان
 از یهود خارج شدند و بعضی گفته اند جلاء وطن آنها اول حشر بود بود بسوی شام بعد
 محشور میشوند مردم روز قیامت بسوی زمین شام و از این عباس روایت شده است که
 پیغمبر فرمود بایشان که بیرون بروید عرض کردند کجا برویم فرمود بسوی زمین محشر و اما

انچه مصنف از معصوم روایت میکند که فرمودند و جبهه در بر شام است از اخبار اهل محمد
 ندیده ام ولی در تفاسیر فکر میکنند و مولای من اعلی الله مقامه همه ذکر فرموده است اما باین
 لفظ که مراد از اول حشر اول جلاء ایشانست بسوی شام و آخر حشر شام بسوی ایشانست در حدیث
 و دلالت اینکلام غیر از اینست که او روایت کرده و اما آنچه از قتی روایت کرده بگذریم و برها
 از قتی روایت کرده که زجره نفع ثابته است در صورت و ساهره موضعی است بشام نزد بیت
 المقدس و از حضرت صادق روایت کرده است در حدیثی در تفسیر تلك اذا کوة خاسرة
 هرگاه برگشتند بسوی دنیا و خواهی خود را بپوشانند بگردن بعد عرض شد فاما
 زجره واحدة فانها هم بالساهره مراد چیست فرمود هرگاه انتقام کشیده شد از ایشان
 و ابدان مردند باقی میمانند از واح ساهره که نه خواب میزنند و نه میپزند و در حدیث
 دیگر از علی بن ابراهیم قتی از حضرت باقر که ساهره زمین است بودند در قبور پس هر
 که شنیدند زجره را بیرون آمدند از قبورشان پس مستوی شدند بر زمین عرض
 میکنم که تقارخی در اخبار نیست و هم این متجا مراد است اما باین است که مصنف چنان
 کرده است و مثل باز بچا اطفال که پادشاه بازی میکنند در دست آورده نیست و
 هیهات که وعده آنها خداوند عاقبتش باین سستی باشد و اول بدان که اخبار را که بر این
 مطلب متعدد است از جمله حدیثی است که در بخارا از پیغمبر روایت نموده که جبرئیل مرا
 بمکانی برد و سوال کرد که میدانی کجائی تو گفتیم نه ای جبرئیل پس گفت این بیت المقدس است
 بیت الله اقصی در آنست محشر و منشر و نیز در حدیث دیگر است از عبد الرحمن بن غنم
 که همیشه پیغمبر بکوشش بیت المقدس رسید باد کرمی یافت و صدائی شنید فرمود
 ای جبرئیل این باد که میبیا بم چیست و این صدای که میشنوم چیست عرض کرد که این جهم
 پیغمبر فرمود اعوذ بالله من جهم بعد با طیبی از دست راست خود یافت و صوتی شنید
 فرمود این باد که میبیا بم چیست و این صدای که میشنوم چیست جبرئیل عرض کرد که این جنت است
 حضرت فرمود سال الله الجنة و تظیر همین اخبار در باب کوفه وارد شده از جمله حدیثی که
 گذشت و در فضل الخطاب در حدیث دیگر از حضرت صادق در باب نماز پیغمبر در
 مسجد کوفه در شب معراج فرمود که راستان روضه ایشان از ریاض جنت و وسطان جنت
 ایشان از ریاض جنت و مؤخران روضه ایشان از ریاض جنت و در باب وادی السلام
 هم که اخبار بسیار وارد شده و مصنف اشاره بانها نموده و تاویل نموده است و
 نمیدانم چنانچه چیست که تاویل و ظاهر نیست بملاحظه صرفه است در باب شام که اخبار

محبوس در عکاء نموده اند بظاهر میسر در و رباب وادی السلام که خداوند انا و انما را
 و اند تا و بل می کنند که قبور من و الاله قبره و لفظ خبر نظر می باید که قلوب من و الاله قبره است و
 بالفعل حاضر نیست که ملاحظه شود علی احوال انسان و قتی که تابع رای خود است هر چه می خواهد
 میگوید و لفظ قتی که مطیع است با بدیهه جارقیه اطاعت را داشته باشد خلاصه شرح این
 مطلب را بنفصیل نمی توان داد و همین قدر بطور اجمال و اشاره بیانی می کنیم و از طواهر
 کتب و سنیتم بحول و قوه خداوند تجار و نمیکشیم و میگوئیم اگر چه در این اخبار و اخبار دیگر وارد
 شده است که حشر در نزد صخره بیت المقدس است یا در کوفه است و لفظ از این فرمایشات نه
 این بیت المقدس ظاهر نیست و نه این کوفه ظاهر می و نه عالم محشر اینست بلکه خداوند همین
 که می خواهد محشر را بدخلایق را از زمین و آسمان را با تمام تغییر می دهد و خلقه می کند
 که زوال و فساد و ان راه بر نباشد زیرا که خلق را از برای بقاء و دوام خلف فرموده است چنان
 در اخبار پیش متعدده وارد شده است و این زمین و آسمان که دایم در تغییر و انقلاب هستند
 قابل بقاء و دوام نیستند زیرا که هر چه تغییر پذیر است بکوفت فانی خواهد شد و همین دلیل
 که شیعه در آن راه بر نیست امام م ثابت فرمود که تغییر در خداوند راه بر نیست زیرا که تغییر غیر متغیر
 است و این مطلب واضحست بجهت اینکه وجود هر چیزی بزمان صورت است که خداوند از برای آن
 خلف فرموده و بعد از آنکه تغییر و انصورت راه بر شد تا آنکه از آن صورت اول نماند و
 آنچه باطل می شود مثل اینکه در همه موالید بلکه بنیاط این ملک این مطلب را ملاحظه می کند
 که دایم در تغییر و تبدل و فنا و زوال است پس خلق را که خداوند از برای بقاء خلف فرموده
 لا محاله باید انا را خلقه قرار دهد که تغییر پذیر و معرض حوادث دیگر نباشد و البته در این
 حال مکان و زمانی هم مناسب خود می خواهند زیرا که این زمین و آسمان که ملاحظه می کنند که
 خودشان دایم در تغییر هستند البته باعث تغییر موالید هم میشوند بجهت اینکه هر روز اثری
 غیر از سابق از آنها بروز می کند و هر قدر که مولود دنیوی معتمد و مشایخ و محکم بشود
 بواسطه قرار و حوادث مختلفه آخرت می شود و لکن این که در صورت اعتدال طول عمرش
 زیاد تر شود و مثل اینکه دوام طلال از آهن بد رجاء بیشتر است اما بعد از طلال هم در این
 دنیا فاسد می شود و از برای هر چیزی جلاست و از این گذشته که در این عالم اعراض همچو
 ماده که از آن مولودی ساخته شود که همیشه باقی نباشد نیست و اگر چه معاد جسمانی است
 بالضرورة اما حقیقه این جناس است که معرض عوارض نیست و این است مقصود از آنچه در
 اخبار فرموده اند که تراب روحانیست و اینها مثل محال طلاست در درکان زد که همینکه

انكاه و خاکستر داشت و شود و زایل شد طلا برای او باقی می ماند خلاصه مطلب این
 که برای بوم حشر این زمین و آسمان را بنده بل می کنند و انا را پاک و پاکیزه از اعراض می کنند
 و اینست که خداوند فرموده بوم بتدل الارض غیر الارض و السموات یعنی روزی که بند بل
 میشود زمین غیر این زمین و آسمانها غیر این آسمانها و در حدیث فرمودند که بدل میشود
 زمین بنانی بسیار پاک که مریم مجبورند از آن تا آنکه فارغ از حساب بشوند و حضرت
 علی بن الحسین در حدیث تفسیر فرمود بعد از مریم می کند خداوند آسمانها را پس بمرکز در
 می آیند و پیاپی و میروند و امر می کند کوهها را پس می بیند و این است قول خداوند
 بوم نور السماء و موا و شهر الجبال سیرا یعنی زمین میشود و بدل میشود زمین غیر این زمین
 یعنی زمینی که گاه بران نشده است و از زمین بار زده است که نیست بران کوهها و نه بنات
 همچنانکه روز اول زمین شده بود و بر میگردد عرش خداوند براب هم چنانکه اول بود در کجا
 که خداوند مستقل است بعظمت و قدرت خود و از علی بن ابراهیم نقل شده است قول خداوند
 بوم نكون السماء کالمهل مثل رصاص و نحاس ائیده هم چنین خوب میشود آسمان و زمین
 از او در قول خداوند بوم ترجف الارض و الجبال یعنی خنفت میشوند و کانت الجبال کیتبا
 مهیلا یعنی مثل ربات فرو میزنند و در قول خداوند و لسا الوند عن الجبال تغل بنسفها
 و بی بنفاندرها قاعا صفتها لا تری فیها عوجا و لا امثا از علی بن ابراهیم قاع انجری
 است که تراب بر او نیست و صفتها انجری است که بنات بر او نیست خلاصه سخن اینکه بکلی از عجا
 عالم در کون میشود و سابق از مکاشفات بوحنا هم نقل کرده ایم که او در سلیم جدید عالم
 دیگر است و این آسمان و زمین برداشته میشود و آسمان و زمین دیگر می آید و اخبار هم
 مختصر با این حدیث نیست همه آنچه روایت شده در اوضاع محشر و جنت و نار و هشا
 این است که وضع دنیا بر میگردد و دنیا آخرت نیست و حضرت امیر فرمود در جواب سوال
 جاثلیق که دنیا و سم آخرت است و آخرت رسم دنیا است و دنیا آخرت نیست و آخرت دنیا
 هر گاه روح و جسم از هم جدا شدند بر میگردد هر یکی با آنچه از آن بند داشته و از آن خلق
 شده عرض می کند که همین بر است در فرق آیند و عالم که باز حضرت امیر فرمود که مرل و قضا
 از دواتا است و گوچ کردن بسوی دار بقاء حال خودت اضاف بد که اینهمه فرمایشات
 که از خداوند و انبیاء و اولیاء رسیده که اوضاع عالم بکلی باید منقلب شود و اینها هم
 سخنان راهی شما می کند و وجه نقلی در عالم حاصل شده و در وضع پیش آمده که بقا
 نبوده است همین کثران است که از ندیم بوده و حال هم هست همین مر و دایام است که از پیش بود

علیه

در

و حال هم هست و امام در وصفه جهنم و خلود اهلش میفرماید که منکر ندارد که فلان بشود و فلان
 ندارد که سزاوارد باشد و هیچ کس نیست که بمنزه فلان و در کتب اقدم است و دست از احد بر نمیدارد و
 قیام با اهل مراد از معنی است و این خرافات و ناولات فاسده که جوعه با ایمان است با علم و تجربه
 مشهور می نیست و کبر ساقی بر اینها نبوده و حال هم مثل سابق بالفرض که افراد اهل علم پیشتر
 باشند در باقی چه میگوئی بفرمال که آنکه که میخواهد اینها را فایده را عالم بقاء بگوید محتاج
 بحجاب مجیب نیست و گردش روزگار و جواب او را میدهد و او را فانی میکند پس
 او را شایسته جد بد و خیره بدست تقدس باو ای السلام و کوفه و غیر اینها که در اخبار و سببه
 است که مشر خلافت اجماع است و هیچ است و لای حقیقه اینها منظور است که عالم بقاء باشد
 که از اهل ابراهیم که بخوانند هیچ است مثل اینکه میوه بخت و ابراهیم که بخوانند هیچ است و کاه
 هم ملاحظه میفرماید که مواضع چهارم را میگویند که بپایه موقوف برای ابراهیم و اختلاف است ملاحظه
 اختلاف موقوفها است چنانکه در حدیث شریف عرض کردند بخبرنا مبر که اختلاف ایا قرآن
 برای ما شایسته است فرمود چه اختلاف عرض کردند بچشمی میفرماید تکلم میکنند بچشمی میفرماید
 تکلم میکنند بچشمی میفرماید بچشمی میفرماید و هر کس که از اینها با هم چگونه درست میباشد فرمود که اینها
 هر یکی شرح حال موقوف از مواضع قیمه است و اختلاف در کلام خدا نیست و هم چنین است
 امر در این مقام که یک جا با هم حفر بدست تقدس میخوانند یک جا با هم کوفه و یک جا چیز دیگر
 صحیح است و درست و اینها موقوفها است و کلیه امور اخراج بخالات ناقصه ما مطهر است
 نماید و موافق وضع ایند بنام نیست اگر چه غرض هم در همین عالم است و خارج این عالم ملک دیگر نیست
 اما معدلک در همین عالم اعراض مال اسفل مقام او است و حقیقتش بالا است چون
 آبی که از انرا بزنند و کف کنند و اعراض اشکال غریبه در ان حادث شود و همینکه دست از د
 برداشتن آبی میشود صاف و نه ناهایان با قول است و این مثل است تقریبی بفرمال
 که جفا بن مطالب است که در این مقام ذکر شود و الحمد لله مدار اینجاست چنان میفرماید
 که در ک نمیکنند و مثل این است که باد بوار سخن گفته باشم هم علم این لا یبصر و بفرمال از ان لا
 یبصر و بفرمال علم فلان لا یفقه و بفرمال علم فلان لا یفقه و بفرمال علم فلان لا یفقه و بفرمال علم فلان لا یفقه
 اینها جنس خود مان است که کول اینها خرافات و انحراف و در امر خداوند و با این سستی نگردد
 که هیچ فرقی در وضع پیش یا اوصاف چه کرده داده اند نباشد مگر اختلاف اسم و بفرمال
 فرمود که داند بچشمی که او را در طلب کلام میفرستند و دروغ با اهلش نمیکوبد و انشد
 بالله کدام دوع از این بالا تراست که تمام اوضاع این زمان با سابق بر بل فوقی است

و یکی را از بقاء بکبر مثل آنست بخوانند و یکی را بلا و بکبر را عذاب بخوانند و یکی
 را امثال و اسند لاج و هکذا سا بر آنچه فرموده اند و معدلک هر چه از هر چه با کمال
 دقت نظر میکنیم سوای اختلاف اسمی بی مناسبت نباشد باری این مطالب تمام شد
 ندارد و بی منظور ما اختصار است **فصل** گفته است و از سنه ظهور یعنی از سنه
 ندای و بلا ستر و حجاب حضرت و انبیا علی نبینا و اله و علیها خیر فرموده فصل ۱۲ و انبیا
 در انوقت سرور بزرگ میگشاید که از جانب پیران قوم قائم است خواهد اینها در زمان
 شکائت که از بودن طوائف غایبان زمان نبوده است واقع خواهد شد و در انوقت
 از قوم تو هر کس در کتاب مکتوب است نجات خواهد یافت و خوابیدهای در خاک
 بسیاری بیدار خواهند شد بعضی جهنم حیره ابد و بعضی از برای شریک و حقا
 ابدی و دانشمندان مثل ضیاء سیمری و کسانیکه بسیار از ابراه صدف و هجری
 نمایند مانند کواکب ثابله لا باد در رخشان خواهند بود اما قوای انبیا کلثا
 را خفی کن و کتاب را نابریان انجام کار خنوم تا چینی که بسیار گردش کرده علم زیاد
 گردد نگاه من و انبیا نکر بشم و اینک دو شخص بیکدیگر در مجلس شده بگان با نظرف خیر
 اینها بود و دیگری با بنظر خیر و ان یکی بمرور مجلس شده بگان که بالای اجای خیر
 میباید گفت که انجام این عجایب تا میسر است و انمرد مجلس شده بگان را که بالای
 اجای خیر میباید شنیدم در حال که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان
 بلند کرد و بخی ابدی سو کند یاد نمود که برای بکرمان و زمانها و نیم زمان خواهد کشید
 و بخص تمام شدن بل کند کی قوت قوم مقدس هم این حوادث انجام خواهد سپید و
 من شنیدم اما در ان نکردم و گفته ام کی قوی من از این حوادث چگونه خواهد شد و گفته
 ام کی انبیا راه خود پیش ببرم که این کلثا نازمان خنوم و خنومند بسیاری
 پال و سفید و قال گذاشته خواهند شد و از اینکه شریک بران و زمانه و زمانه خواهند
 هیچ پال و شریک در ان نخواهند نمود و اما دانشمندان هم خواهند کرد و زمان دفع
 شدن قربانی دائمی و ضبط شدن مکر و هفت محرابی پل هزار و دویست و نود و روز
 خواهد بود خوش حال کسیکه انتظار کشیده بروزهای پل هزار و سیصد و پنج و نود
 اما قوای انجام کار واه خود پیش ببرم که با سزااحت گذران نموده و انجام ان روزها
 در منصب خود خواهی اینها را انهمی مقصود از روز سال است سفر اعداد فصل ۱۳
 ایه ۳۲ و بشماره روزهای که تحسین زمان میگرد بد چهل روز هر روز یکسال

بارگاه خود را خواهد کشید فصل ۴۴ خرقه هر روزی را بجای می کشا بنود ادم در اینج
 مبارک از عظمت و برتری و همینه بن پوم عظیم و ظهور و عظم قوم و حوادث و علامت ان بشا
 فرموده و اینچ حال مقصود است بعد از اشراق حضرت ختمی ماب خلیفه ثانی راخی مقدسه
 را حضرت فرمود و قربانی دائمی که اعظم فرائض بود است منع نمود و بنی اسرائیل از ان طرف طرد
 شدند و بعد از هزار و دویست و نود و سه حضرت بهاء الله جل اسم الاعلی را بحکم و لیس
 علی بن ابراهیم و عثمانی و انصاری دول متحابه با هفتاد نفر عید بیه عکاء وارد نمودند و بد
 و رود و کوه و کرم از سفینه بیرون تشریف آوردند ناظر شد و آنچه را که فرموده از اسمنا
 بر کوه کرم مل مرتبی مکان نازل خواهد شد و کذاک نام انما اینجی مبارک باهر کرد و فسخان
 رقی الاعلی من ان لشق اراده از ادان من الانشاء و بحره من الارض و التقاء الاله الاله
 المجهنم القیوم **جواب** هوش از سر انسان میرود که پادشاه شنبه کار برانایچه در
 گذرده و بیچ کلان که ابدا لایق بمقصود او ندارد و خود را خوشحال کرده است و نفل نیست
 امید است که دفع اشتباه هم بشود مشروط باینکه نظر کنندگان واقعا طالب حق باشند و بد
 در آنچه میگوئیم نظر کنند و اگر باین قناعت ندارند باصل کتب رجوع نمایند و صدق سخن
 ما را در یابند پس بدانکه حضرت دانیال علیه السلام و علیه السلام در زمان حضرت داود
 بود چنانکه از تجارت ظاهر میشود که از کلبی که رایت کرده از حضرت باقر که خداوند بحضرت
 داود و وحی فرمود که به بنده ام دانیال بگو که سه مرتبه معصیت مرا کردی مرزیدم اگر مرتبه
 چهارم معصیت کردی نمیا مرزم و انحضرت تبلیغ نمود و دانیال بحر بر خواسته مناجات نمود
 و عرض کرد بجز وجلال تو که اگر حفظ نکنی باز هم معصیت میکنم تمام شد حاصل خبر ابراهیم
 حضرت در زمان حضرت داود بوده است و پیش از داود هم متذکر بوده چنانکه موافق مضمون قول
 کتاب ایتال انحضرت از زمانی که بخت انصاریت مقدس غالب مد و جماعتی با سبزی بر دنیایا
 من جمله دانیال بود و در بخت انصاریت اختلاف پیدا است که یاد رچه زمان بوده حتی محل اختلاف
 است که انا انکه بنی اسرائیل را برای خون چینه کشش است بادیگری و در تجارت از ابراهیم در
 کامل نفل نموده که صحیح بن است که بخت انصاریت است که بعد از قتل شعبا بنی اسرائیل غالب
 آمد و مضمون اول کتاب دانیال هم شاهد همین است خلاصه بعد از آنکه انبیا و انبی
 حال عرض میکنم اگر مضمون سابقه کتاب ایتال را ملاحظه کنی خواهی یافت که این اخبار از ابراهیم
 گرفتارهای بنی اسرائیل که بعد از یوشع بن نون و بعد از قتل شعبا بر ایشان رو داد و
 ظهور و موعود بر خواستن داود است و ما اگر میخواهیم همه اخطا را ذکر کنیم سخن بطول میانجامد

اشاره بمضامین فصل یازدهم باید کرد تا آنکه حل اشکال این فصل بشود پس بدانکه
 فصل یازدهم ذکر چنانکه میان ملوک جنوب با ملوک شمال واقع میشده شده است و
 مراد از ملک جنوب در این فصل ملک مصر و حواله انست در آنکه در اوایل همین فصل
 و او اخر ان قریبه بن هست که جنوب در این مقام مراد مصر است چنانکه در ابیه هفتم
 است که در جایش یعنی ملک جنوب و در خراود رجایش شاخه از ریشه هایش بر پا خواهد
 ایستاد و بالشکری مد بقلعه های ملک شمال داخل خواهد شد و با انها کار ساز
 کرده غالب خواهد آمد و نیز خدا پان و سروران و الای پسندیده ایشان از نوره و
 طلار اسیر و انصر خواهد بود تا آخر آنچه ظاهر در همین است و چون این را دانستی بدانکه
 در اینجا از این شهر در کامل نفل کرده است که بعد از آنکه نایب بنی اسرائیل کوفته شد
 بعد از ان هیچ سلاطینی را ملاقات نمیکردند مگر اینکه خائف بودند پس جالوت قصد
 ایشان را کرد و او ملک کنعانی بن بود و ملک او مابین مصر و فلسطین بود پس ظفر یافت
 بر بنی اسرائیل و جزیه بر ایشان گذارد و توره را از ایشان گرفت پس خواندند خدا را که بقیه
 بر ایشان بفرستد که مقاتله بکنند با جالوت خلاصه عرض اینست که مراد از ملک جنوب
 در اینجا جالوت است که از انست مد و در اخر همین فصل یازدهم است که در زمان اخرین
 ملک جنوب بر او هجوم خواهد آورد و ملک شمال با غارده ها و سواران و کشتیهای بسیار
 مانند کرد باد بر او خواهد آمد تا آنکه ذکر فتح ملک شمال و لشاط بر مصر و غارت اترج
 کند و مزاحمت نمودن لشام و قصر خود را میان دریا و کوه مقدس زیبا بپا خواهد
 داشت و ظاهر از این ترتیب این است که مراد از ملک شمال طالوت است که خداوند او
 را بر بنی اسرائیل سلطان کرد و حضرت داود نصرت او را فرمود و ملک جنوبی را که جالوت
 بود هلاک فرمود بعد در فصل دوازدهم بلافاصله میفرماید و انوقت سرور برز
 میبایست که از جانب ایران قومت قیامت خواهد ایستاد و این سرور برز که مخمل است که
 مراد خود طالوت باشد و مخمل هم هست که حضرت داود باشد زیرا که بعد از کشتن جالوت
 بنی اسرائیل ایتال با انحضرت نموده و طالوت هم در خراود را با انحضرت داد و سلطنت مال
 انحضرت بود و طالوت و داود هر دو از بنی اسرائیل بودند که انها را ایران قوم خواند
 پس این مدت هزار و دویست و نود و روز با سصد و سی پنج روز مدت میانه
 رؤیای دانیال است تا وقوع این امر و زمان رفعت دانیال دائمی و نصب شد
 مکر و هان خریه همانست که در فصل یازدهم در ابیه سی و یکم فرموده است و از طرف

اوافر میبودم و دوش ثلث کواکب سائر اجاروب نموده بر زمین ریخت و آن ژدها نزد
 انزن که در دزدان بود ایستاده که چون بزاید بچشمش را فرو کرد و زان پس بچند کور
 را که بعضی آنها برهنه طواف حکم خواهد نمود و آنچه را بوده نزد خدا و تحقش
 و انزن که ریخت به بیابان در آنجا مکانی داشت که انضا معین شده بود که در آنجا او را پاک
 هزار و دویست و شصت و دویست و نود و انداختی و در شاهد حضرت ختمی ماب و ولایت ما
 روح العالم فداها است که هزار و دویست و شصت و دویست و نود و انداختی و در شاهد حضرت ختمی ماب و ولایت ما
 بکمال است باید نبوت نماید و زنی که خورد بشوید بشوید شد حضرت صدقه ظاهر
 است و خورد بشوید خاتم انبیا است که بظهور ولایت ظاهر میشود و دوازده سناره
 ائمه هدی هستند و دوازده ائمه ایشان حضرت صاحب العصر و الزمان است و زکوری
 که بعضی از آنها برهنه طواف حکم خواهد نمود این ظهور اعظم است و از آنها بزرگ آتش
 که هفت سر و ده شاخ داشت و دوش ثلث کواکب سائر اجاروب نمود خلفای بنی امیه و
 عباسی و ملوک ملت باهره هستند و در این وحی مبارک از شهادت حضرت سید الشهداء
 روح الوجود لوجود الفداء و سادات علیا اینکه شهادت شدند و با از صراط مستقیم منحرف
 گشتند خبر فرموده و در قرآن گذشت بدین آیه من التماء الى الارض و حدیث مشهور عند
 انفضاء المص بالمر يقوم المهدي و احادیث آخری بسیار است و از قبل گذشت که حضرت قائم
 سلطنتش پنج یا هفت یا نوزده است و بعد سلطنت سلطنت سید الشهداء است و مقصود
 از ظهور قائم صاف کردن راه و مژده و بشارت بظهور افعال پناه و مظهر الله است و شیخ
 در عصمت و رجعت نقل نموده که ملخص آن اینکه بیرون میباشد حسین با قائم و هست صفا
 و بیرون میباشد امیر المؤمنین بعد از موت قائم هشت سال پس مابین خروج سید الشهداء
 و ظهور امیر المؤمنین نوزده سال است و اوقت اول سلطنت حسینی است **جواب**
 پناه میرم بخلاوند از شر شیاطین این سخن که چگونه سبب ضلال خلق را فراهم کرده اند
 و لولا بطور اجمال میگویم که کلبه باین کتب اعتماد ناعنی نیست زیرا که صریحاً در قرآن خداوند عز
 است و بل للذين يكفون الكتاب بآياتهم ثم يقولون هذا من عند الله لئلا يثبتوا به ثمنا قلوبا و
 اخبار ال محمد در تفسیر آن وارد شده که دلیل بر این است که مخفیات در این کتب واقع شده
 است و شاید بطلب بعد از این تفصیل ذکر بشود و ثانی اینکه بوختا که صاحب این
 انجیل و این مکاشفات است معلوم نیست که کتب اگر چه گفته میشود که این بوختای دلی
 است و موافق فرمایش حضرت امام رضا که در بیان نقل شده و استشهاده برضاری بوختا

دلیلی عدل مقدم بود نزد مسیح و در نزد او بود شهادت برخاتم و اهل بیت و سلام
 باز او فرمایش انحضرت معلوم میشود که بوختای صاحب انجیل غیر از آن نباشد
 زیرا که اول آنکه فرمود انحضرت که حواریین دوازده بودند و اعلی و افضل ایشان الوقت
 بود و اما علمای نصاری سه نفر بودند بوختای اکبر باج و بوختای بقر قریب و بوختای
 دلی بنجاد نا اینکه فرمود انجیل ایا جبر نیستی مرا از انجیل اول و قریب که انرا که کرد
 نزد که یافتید و که برای شما وضع نمود این انجیل را جاثلیق عرض کرد که انجیل را که نکردیم
 مکر بل روز نا اینکه تر و ناز یافتیم پس بیرون آورد انرا بسوی ما بوختا و حق حضرت
 فرمود که چه قدر کم است معرفت تو بر انجیل و علماء ان پس اگر هم چنین است چرا اختلاف
 کردید در انجیل و اینست جز این نیست که واقع شده است اختلاف در این انجیل که امروز
 در دست شما است پس اگر بر عهد اول بود اختلاف در آن نمیکردید و لکن من افاده میکنم
 بنوع علم این را بدانکه بعد از آنکه انجیل اول مفقود شد جمع شدند نصاری نزد
 علماء شان پس گفتند که عیسی مریم گشته شد و انجیل را که کردیم و شما بیست علماء این
 چیست نزد شما پس الوقت و مرقاوس باها گفتند که انجیل در سینه های ما است و ما
 بیرون میآوریم انرا بسوی شما سفر سفر در هر یک سینه پس محزون میباشید بران و
 کالب را خالی نگذارید با خنثی نکنید پس بدرستی که ما زود نباشد که نالون بکنیم
 انرا بر شما در هر یک سینه سفر نا اینکه جمع بکنیم کل انرا پس قصد کردند الوفا و مرقاوس
 و بوختا و مکی پس وضع کردند برای شما این انجیل را بعد از آنکه انجیل اول را که کرده
 بودند و این است و جز این نیست که اینها و نفرشان کردن شاگردان اولین بودند ناخر
 حدیث حمل است که طبقه سیمون شاگردان باشند با طبقه دوم زیرا که فرموده است انهم
 للسلامه الا ولین پس اگر نلامید انجوانیم که الف را علامت نصب میکنیم و نلامید الا ولین
 را جدا میکنیم شاگردان سه طبقه میشوند و اگر نلامید اول را اضافه بدویم میکنیم و اولین
 هم صنف دوم در طبقه میشوند علی ای حال شبهه نیست که نلامید اول نبوده اند و بوختا
 دلی که عدل مقدم نزد مسیح از نلامید اول محسوب میشود و بوختای صاحب انجیل
 شاید شاگرد او بوده و از او روايت نموده است علی اجمال کلبه اعتماد ناجی باین
 انجیل که نیست و اما مکاشفات که دیگر امرش بر اینست تر میشود و محقق نیست
 که اینها هم از همان صاحب انجیل است یا دیگر کسی زیرا که دانستی که متعدد بوده اند که مسیح
 بوختا بوده اند و علی اجمال مکاشفه که برای او میشود بسیار مشکل است اعتماد بان زیرا که

و عبارت حدیث

اثبات بیوت و رسالت برای او نمیتوان کرد و نصاری که در این کتب مینویسند بوجهای رسول
اعتمادی بقولشان نیست چنانکه بولس ملعون و اهرم رسول مینویسند و وحی حضرت
عیسی شمعون بوده است پس خود بخود اعتماد بر و پائی که او دیده باشد چگونه میتوان کرد
و اینکه ما هم گاهی فقره از مکاشفات یا غیر آن نقل کرده ایم بجهت الزام تو است که معتقد باشی
خلاصه و ثابت است بگویم بجهت دلیل این ایام که ذکر شد هر روزی از سال میتوان گرفت مگر هجری
که در عتبات بنی اسرائیل باین منوال شده و در کلام هر کس باید بدینطور بشود و اگر بنا
باشد که دلیل دیگر مقدار این روز ملا حظ کنیم که قول خداوندان بومعند ربك كاذب
منه حاصد و ن کلیت و عموم او بیشتر است و قیاس مورد خاص بود و خاسی دیگر
در هیچ شریعی جایز نبوده و اول کسیکه قیاس نمود بایلیس بود آن گاه و لابد حکم مسئله خاص
را از عمومات و کلیات بیرون آوردن اولیست زیرا که این از اقران قیاس نیست و در
اجبار نخبه شده است و معدلک اهرم برای ما مشکلیست زیرا که اعراض در احکام
بسیار است و باید همه جامعات فصوص نمود پس بعد از آنکه مسلم بگفتی که مکاشفات
صحیح است باید دلیل دیگر بیاری که در و زش حکما بکمال است و بعد از آن بر فرض
قبول هر دو مطلب قطعا بوجها اگر کسی است که قول او مطاع است و مقصودش هم هزار و
دویست و شصت سال بوده بقیته اینوعده از چیزهایی که محتمل بدان نباشد نیست زیرا
که سابقا یاد کردیم کتاب و سنت ثابت کرده ایم که در این امر توفیق نمودن بطور حتم نخواهد شد
و هر که توفیق نماید بدون ترس باید از آن کذب نمود و حضرت صادق علیه السلام در همین باب فرمود
که دروغ گفتن در وقتون ما اهل بیتی هستیم که توفیق نمیکند بعد فرمود خداوند یافری و دیگر
اینکه وقت موقوفین را خلف کنند اثنی و از باب بیست و چهارم انجیل متی سابقا آورده ایم که
خیل از آمدن مسیح است و مسیحان کاذب نا اینکه فرمود ما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع
ندارد حتی ملائکه اسمان نمی دانند و موقوفین اهل حق توفیق نمیکند مگر با شرط
بدل و چه بسیار که بدام میشود بجهت امتحان و غیر آن مثل و عدم موسی که می روز بود و چهل
روز شد پس بر فرض تصدیق هر مقدّمات که باید این اخبار بدیده خواهد بود پس بعضی
وجود هیچ خبری نمیتوان دعوی هر مدعی را در آن وقت قبول کرد بلکه در صورتی هم بودیم
نمیتوان قبول کرد زیرا که ممکن است که هم امام در آنوقت بیاید و هم غیر امام و هر دو دعوی
امامت داشته باشند پس باین اخبار نمیتوان امام را شناخت بلکه همان ائمه امامت که خدا
او است باید گرفت نه باین سخنان واهی و انا و ما منهم هاتفاست که در اخبار ائمه از معصومین

ما نقل شده و ما منظر همچو امامی هستیم بلکه محتاج همچو امامی هستیم و اگر صاحبان فضل
و مقامات نباشد خلق را احاطه دست او نیست و طبیب حقیقی است که در دنیا
زاد و اکند و اگر قادر بود و اگر دین نیست طبیب نیست بلکه منطیب است خلاصه و
بعد از این مقدّمات میگوئیم که اگر این ایام و ابتدای انتهای آنها هیچ ربطی بعالَم ظاهر ندارد
که بکرجا حاجت باین زحمت نیست از هر جا هر چه میخواهی بگو و اگر تطبیق با وضع ظاهر هم
باید بشود چنانکه خود تو میخواهی همه این سخنان را با نایب هجری درست بیاری پس از آن
از بیست و پنج هجری تا آن زمان که تو منظور داری هزار و دویست و هفتاد و سه سال است
و بجهت دلیل میتوان سیزده سال قبل از هجرت را از حساب انداخت یا آن زمان دعوت نبی
رصد مات و زحمت اهل مکه را بر خود نمیکشاند که چنین نیست پس چنانکه در این مطلب
و این بلا خلاف در حساب ثانی اینک مولودی و آنکه از آن زمان بعد بعقیده ما محمد بن الحسین
صاحب الزمان است و بعقیده قوم بر علی محمد پسر میرزا رضای برادر شیرازی و غیره
این حساب با کدام یک درست میباشد زیرا که این است که از آن کوچت به بیانیان در
انجام مکانی داشت که از خلاصه این شده بود که در اینجا و را بکمال رود و بیست و
شصت و دو سیر و زانند پس اگر روز را سال حساب کنی از عمر شریف محمد بن الحسن
عجل الله فرجه تا شصت هزار و دویست و شصت هزار و سه چهار سال تقریباً گذشته و
دویست و پنجاه و شش سال مثلاً از این حساب کسر است میرزا علی محمد شایب از بهیم که در آن
زمان بیست و سه چهار سال ظاهر ایشان شده پس هزار و سی و پنج سال کسر دارد و
اگر در بقده مطابق ظاهر نیستی اولاً که دروغ میگوئی بجهت اینکه حسابها را از هجرت کرده و اگر
واقعا نظر بظاهر نداری که پس خاتم انبیا و ائمه اطهار و پیش از هزار عالم خلقت شد
و فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و در باره علی بن ابی طالب فرمود مرجبان خلقه
الله قبل ابیه باربعین الف عام و ضرب آدم افوار معصومین زاد و ساق عرش دیدار و
بالهامتک شد تا حصصتان و امر زنده شد و در نزد مسلمین شهادت وجود مقدس
ایشان پیش از همه چیز نیست پس این حساب چگونه تطبیق میشود و چه میتوان از آنها فهمید
دین خود را باین بازیچه ها چگونه میتوان باخت و آنچه گفته که در اینوحی مبارک از شما
حضرت سید الشهدا و غیره است شاید منظورش این است که در فضل یا در هم
در شرح حال ندو شاهد که باید هزار و دویست و شصت و دو نبوت بکند میگوید
و چون شهادت خود را با تمام رسانند آن جوان که از گرد بی پانیان بر میاید با آنها خواهد

چنگید و بر الخادست خواهد یافت و انهارا بشل خواهد رسانید میگوئیم که اول
 فرموده که ایند و شاهد هزار دو بیت و شصت و دو اخبار نمایند و در ترجمه
 دیگر است که نبوت نمایند و در پایه هفتم است که چون شهادت خود را با تمام رسانند
 و انظار است که باید بعد از هزار دو بیت شصت و دو باشد و اینها با شهادت هر
 سید الشهداء تطبیق نمیشود خلاصه که هر یک از اینها محض بختی است که گفته شد و بر فرض کمال
 مطابق بختی در آن نیست و اما اینها بدبر الامر من التمام و فقره حدیثی است که سابقا
 انشاء شده که هیچ دلالی در اخبار مراد از نیست عصا الله و جمع المؤمنین من شرا الشیاطین بحق
 محمد و آل الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین و اما آنچه از عصمت و رجعت ملخص کرده در این
 اشتباه کاری کرده است زیرا که صریح فرمایش ایشان اینست که اول سابق معین فرموده اند
 از اخبار که مدت ملک قائم هفتاد سال است و بعد از آن در حدیثی در رجعت سید الشهدا
 میفرمایند برادر من و سوره دوم علم ان کرمه الحسین بعد ظهور قائم بیست و پنج سال
 کما مر و بطول عمر و مملکت علی ما بظهر من ما حادشتم خمس الف سنة حتى لشفط حاجبها علی عین
 من الکبر و بریطها ما بعصا به حتى یفک من النظر ان قال فیکون خروجه هذما موافقا لظهور قائم
 لانه بده من مملکت احد عشر سنة و موافقا لخروج امیر المؤمنین الاول لانه بعد موت قائم
 یثمان سنین الا اخرین بین تفاوت مساله چه قدر است چون در حدیث وارد شده که سید
 الشهداء میفرمایند که بیرون میایم بیرون مملکت که موافق دارد خروج امیر المؤمنین و قیام قائم
 خود مان و جوه رسول الله را و شیخ جلیل بانضمام با سایر اخبار شرح فرموده اند که رجعت
 سید الشهداء بعد از پنجاه و نه سال از ظهور قائم و عمر خود آنحضرت پنجاه هزار سال پیش
 و انخروج موافق قیام قائم هشتاد و نه سال تمام مدت ملک قائم هفتاد سال است و سید الشهداء
 یازده سال از آنرا در کتب میبکند و نیز موافق با خروج امیر المؤمنین هشتاد و نه سال آنحضرت
 هشت سال بعد از موت قائم خروج میبکند این بود ملخص اینفرمایش با آنچه پیش بیان
 فرموده اند پس امیر المؤمنین نوزده سال بعد از رجعت سید الشهداء هم رجعت میبکند
 و سید الشهداء پنجاه و نه سال بعد از ظهور قائم خروج میبکند و رجعتی که قطع هم
 فرموده اند بلکه بانقسم اخبار مختلفه اجمع فرموده اند خلا با بقیه که جمعه شده بین
 اینست که کلام پاک با آنچه بر شما گذشته موافقت کرده میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی با هم بود
 و چهار و پنجاه میرزا علی محمد زندگی کرده و کشته شد و میرزا حسینعلی خورده خورد
 بنای زمره گذاشت و مدت کمی گذشت و او هم مرد و پنجاه هزار سال نشد و همان کس که اعدا

کمر افکند اعداد بسیار و اهرم فرموده و آنچه هم فرموده درست است و اغراق بداد و کلام ایشان
 نیست و لکن شما خود را بنا بر بیان بیجا بحث خوشحال میکنید و سود نمیدید **فصل**
 بعد از این آیه از بیانهم عباراتی نقل کرده و رد و بحث در این باب موکول بسوی طوائف
 مختلفه خودشان است و لکن بل عبارت و بیجهت تفریح خاطر مؤمنین و اعتناء ایشان میشود
 ملاحظه کنند که دیگر کلام از این مستخرج تر و روانه انسان عجز کند که خرافات بگوید ممکن است
 یا نیست گفته است فلتر اقبان فرقی القائم و القیوم ثم فی سنده التبع کل خبر ندر کون فلترا اقبان فرقی
 اعظم و عظیم من اول ذلك لا مریقلان بکل شفه کینونات الخلق لم یظهر وان کلاما رایت من النطفه
 الی ما کوناه ثم اصبر حقه شهد خلقا اخر اذا قل فنبأ الله احسن البعد عین عرض میکنم
 اشنائی و اشنیم که گاهی بر سبیل مزاح عبارات و اشعار عربیه و فارسیه با الفاظ فصیح
 میخواند و هیچ معنی مقصود نداشت و خلاصه اینها از این عبارات مطبوعه بود و ملا
 کند که اگر کسی اندک سواد داشته باشد باین قباح حرف میزند و چه قدر شبیه است بر خرافات
 اطفال و بلهائ که شخصی میبکند که اگر گفته چه در دامن دارم همه تخم مرغها را بنویسم و اگر
 گفتی چند عدد است هر ده نازا هم خواهم داد خلاصه و بعد از بنای تحقیق گذارده است
 که مراد از موت و کوری و کوری و جواز نیست و سببیت که در کلمات خداوند و انبیا و اولیا
 هست همان کفر و شرک و ایمانی و شرارت و نفسانیت و جهالت است که سبب تکذیب
 آیات و کلام الله میشود و هر که تصدیق کند زنده خواهد شد و فقیری از کتب اسمانی
 که دلاله بر این مطلب داشته نقل کرده و این را مقدمه قرار داده برای بیان معاد که بخیال خود
 کرده است **جواب** در حقیقه کار مشکلی است که شخص یا عوام و جهال که دخل و
 تصرف در معقولات میکنند طرف بشود و گفتگو نماید زیرا که هیچ میرزا به متقیان نیستند
 که انسان از آن راه داخل شود و لکن طرف ما در این بیانات کسانی هستند که دشمنی با جان خود
 ندارند و طالب راه هستند و امیدوار بر فضل و کرم صاحب الامر صلوات الله علیه و علی
 ابائنا الطاهرين هستیم که زبان سانی مرحمت فرمایند که بیانی بکنیم که انجاء است که منظور نظر
 ما باشد بفرموده شوند و چون و این مطلب را که ذکر کرده مقدمه قرار داده است برای
 اصل مطلب که دارد ما هم بیان این مطلب را از باب مقدمه باید بکنیم و نوع این مطلب را هم که
 موت و کوری و کوری و بانی که ذکر کرده استعمال میشود و منکر نیستیم و لکن حقیقه آنرا
 باید فهمید پس عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله که خداوند از برای انسان در خلق
 قرار داده یکی اینکه خلق فرموده است و اینها را و اینها را از خرد و حساب قابلیت جوه و چشم

و کوش و مشعرهای ظاهری و باطنی از خیال و فکر و علم و عقل عطا فرموده و بعضی از ایشان بحسب قابلیت از بعضی مشاعر محروم مانده اند و این خلق در این عالم که ملاحظه میکنی اصل است از برای خلقت در ویم و در این خلقت اول نیکی و بدی و کفر و ایمانی نیست و همه یکسان هستند و خلقت در ویم است که اینها و اولیاء خود را بجوی ایشان میفرستند و ایشان خدا میفرمایند پس هر که بصدیق خود مؤمن میشود و روح الايمان در او خلقت میشود و هر که نکذیب نمود کافر میشود و روح کفر در او ایجاد میشود و اینست که خداوند در کتاب مجید خود فرموده كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين یعنی مردم همه امة واحد بودند یعنی در میان ایشان اختلاف نبود و کفر و ایمانی نداشتند و اگر میخواهی بگویم مؤمن بودند زیرا که خداوند بزرگ ایشان امر فرموده بشویش موجود شده بود و بعد خداوند پیغمبران را فرستاد که ایشان را بشادان بدهند و بزرسانند پس هر که بصدیق خود روح ایمان در او خلق میشود و هر که نکذیب شود روح کفر و نیز فرموده است سبح اسم ربك الاعلى الذي خلق فتوى والذى قد ركبك یعنی تسبیح میکن اسم پرورنده ات را که اعلى است و خلق فرموده پس مستحق نموده و بشارت فرموده بعد هدایت فرموده و هم چنین بابت دیگر باطنی بسیار است و در اخبار اهل محمد صواهد اینست که بسیار است و در کتب اسراریه نیز بیان آن هست چنانکه در همین مقام مصنف از حضرت علی علیه السلام نقل میکند که فرمود تا کسی تواند نازه نباید ملکوت پدر را نمیتواند بدد تا کسی از اب و روح متولد نشود در ملکوت خدا و از نشود آنچه از جسم متولد شده جسمت و آنچه از روح متولد شده روحست تا آخر و این قول نازه قول روح الايمان است در انسان که این است خلقت و روح الکفر هم که پیدا میشود نیز قول نازه اینست که بابت محبوب نیست و الا از برای اهرم پدر اینست که سلطان باشد اینست که خداوند فرموده و شاکر که فی الاموال والا اولاد و از نطفه ان پدر تولد میباشد خلاصه و این خلقت در ویم نیز یکباره در حد خود مطابق است با خلقت اول پس همان قسم که در خلقت اول بر حسب قابلیت بعضی کامل بودند و صاحب روح حیوة و عقل و علم و مشعرهای باطنی و اعضا و جوارح و بعضی ناقص بودند در خلق در ویم نیز باین منوال است و هر کس بر حسب قابلیت خود تولد جدید در او بوضعی میشود پس همان طور که در خلق کوئی اول ممکن بود که چنین بعد از آنکه بدن او ساخته شد سقط شود و روح حیوة با و تعلق نگردد یا آنکه تعلق بکند و باز در مرتبه دیگر و روح از او خارج نشود هم چنین در خلق جدید تولد نازه ممکن است که چنین سقط شود و حیوة پیدا نکند و ممکن

است که بعد از تعلق حیوة باز بمیرد و همانطور که ممکن بود که در بعضی مشاعر و الا ان و اخلاص هم رسد و هرگاه بمیرد در همه مشاعر و اخلاص حاصل میشود و بدینش کند بدی و فاسد میکند هم چنین است امر در قول نانه اگر ایمان و ضد بق در او پیدا حاصل نشد بتمیزه چنینی است که سقط شده و اگر حاصل شد و باز مرید گردد بمنزله انست که بعد از زندگانی بمیرد و چون علت غائی همه ایجاد همین معرفت و عبادت و ایمانیست احکام حیوة و موت و کوری و کوی و غیر اینها در خلق بملاحظه همان خلقت در ویم و قول نانه جاری میشود و این است که خداوند میفرماید فانها لا تفرح الا بمسار ولكن نفعي الغلوب یعنی القدر و در هر چه بسیار که بحسب بدیها گویی عموماً زندان و راه میروند و چشم و کوش دارند معذرت الهی را کرده و کور و کور میشوند نظر باین خلقت در ویم که تقصیر در او حاصل شده است و نه نکند در این مقام هست که باید ملاحظه نمود و ان نیست که این خلقت در ویم و قول نانه امری نیست که نسبت بخلقت اول بظاهر استقلال داشته باشد بلکه آن خالق است که باید بر و خلق اول گذارد شود چون رنگی که روی پارچه گذارد شود که تا پارچه نباشد رنگ نمیشود و اشاره باین رنگ است قول خداوند که میفرماید صبغة الله ومن احسن من الله صبغة بلکه مثل صورت کوزه که بر و کل گذارد میشود و تا اول کل نباشد نمیتوان صورت کوزه را ایجاد کرد و لا بد باید صورت کوزه در و کل بگذارد و هر چاکه خواستند کوزه را بپزند با کل باید که اگر خواستند کل را بگذارد و صورت کوزه را با خود ببرد و بان منتفع شوی ممکن نیست و مقصود از کل ماده کوزه است هر چه باشد نه این کل ظاهری خلاصه و این است که در عالم ندید که روح الايمان یا روح الکفر بدون اینکه مثلاً زنده و محرومی باشد که این روح در او خلقت بشود و باینطور خود از روح موجود بشود و مستقل باشد بلکه تا چار اول باید زنده و محروم موجود بشود و بعد از آن این روح در او خلقت بشود و تا چار اول روح نباشد و همان قسم که در اول این وقایع دایمی خواهد همیشه محتاج بان هست مثلاً اینکه صنعت کاتب لا بد از برای شخصی حاصل میشود و صنعت کاتب بدون شخص پیدا نمیشود و این امر در دنیا و آخرت همه جا جاری است و شکر زنده همه جا باید باشد تا روح الايمان یا روح الکفر ثابت بماند و چون تا اینجا آمد که باز میگویم که این روح الايمان سلسله از نور شایع مقدس است و بواسطه دعوت او حاصل میشود و روح الکفر سلسله از ظلمت شیطان است و بدعوت او حاصل میشود و لی هر یک از اینها در انسان بر حسب قابلیت او بروز میکند و این نکته را باید به یاد داشت

که حل بسیاری از مسائل باین میشود و مثل اینست که افق نوری بکرنک و بکرنک
از او سر میزند و اختلاف در آن نیست اما چون در اینها از دو وین و قمر عکس میماند از دور
هر یکی بزرگ و میشود و باین میگردد و اثر مخصوص از او بروز میکند و اگر آن اینست
و البته که از نیک و شکل مخصوص برای نور افق بماند و آن اسم از او برداشته میشود و بر
که منشأ این رنگ و شکل همان اینست بود که از میان رفت و نواقص این رنگ و شکل از او بروز
نداشت هم چنین است امر در این مقام شایع مقدس میگردد و عوت غایب میماند که
خصوصیت در آن نیست و هر کس که آن دعوت را اصنام میکند و قبول میماند بر حسب
قابلیت خود قبول میکند و اگر انکار میکند نیز بر حسب قابلیت خود است و در جان اینها
و کفر بحسب اختلاف قابلیتها در قبول و انکار و مختلف میشود پس در مؤمنان یکی که قابلیت او
از هیچ جهت نقص ندارد ایمان را بطور کامل قبول میکند و آنکه در آن نقصی هست بر حسب
نقص خود و هم چنین در منکرین کسی که قابلیت او بجهت نقص ملوث است کفر را باسفل درجه
میرسد و هر که نقص او کمتر است درجه بالا تر از قبول میکند و آثار قابلیتها در روح ایمان
و کفر محسوس است و از این باب است که فرموده اند که ناقص خلفه و زاید خلفه که از حد اعتدال
خارج شده اند قبول ایمان نمیکنند و آنانی که قبول میکنند بی شبهه جمعیان بیک درجه
از ایمان نمیبرند چنانکه فرمودند که از برای ایمان ده درجه است و سلمان در درجه دهم
است و ابوذر در دهم و مقداد در هشتم و هم چنین است سایر و اما مثالی که مقام
معلوم و اختصاصی که در یک درجه هستند مسلم از برای هر یک یک خصوصیتی که بان شناخته
میشوند هست چنانکه در صلوات مؤمنین ملاحظه میکنی که بحسب درجه هر جز و صلوات
هستند اما معدول هر یکی یک خصوصیت که بان شناخته میشود و در مثل اینست که
در شکلهای اختلاف دارند و در صفتها هر یکی صفتی دارد هم چنین در معانی
ایمان هر کسی بحسب قابلیت خصوصیت دارد مثلاً یکی در باب نماز از هفتاد و شش است
یکی در باب روز و روزه که در فلان علمی دارد یکی در علم دیگر و هکذا و اینها
اکثر در شان و در همه سناری هستند و لم با اختلاف حالات تمیز داده میشوند
چون کوزه ای که از یک کل بسازی هر یک از آنها شکلی میگیرد که بان شناخته میشود خلا
حال فلان زید مؤمن را که در رجعت با آخرت میباید و ندانسته باین قابلیت زید
که از اول داشته و روح ایمان را باینسان قبول بوضع مخصوص قبول کرده باینسان
نازید آمده باشد که اگر آن قابلیت یا او نباشد آن زید با آن ایمان خاص نیامده است مثل

اینکه آن نور سبز یا درجه معین که در فلان اینست مخصوص از افق جلوه کرده بود اگر بخوبی
آن نور را بجای دیگر ببری باید همان اینست و با خود ببری و اگر اینست را بکسی آن
نور مخصوص از دست تو میرود و زبیر که نور افق بماند و در آن رنگ سبز نیست
پس ملوث نمیکند یا شکر آن مخصوص در آن درجه خاص تا این اینست هست و
همانکه این اینست برداشته شد دیگر از نیک نمیماند پس آن مؤمن مخصوص در آن درجه از ایمان
با آن صفت خاصه که بان اهل این درجه تمیز داده شده لازم همین قابلیت و ندانست که
اگر این قابلیت نباشد نمیخواهد بود پس در رجعت و معاد باید همان شخص زید بماند
که حقیقت عود نموده باشد و اگر شخص او نباشد هر چند نور شایع مقدس تا نباشد
اما خصوصیت بکسی ندارد و اسم فلان مؤمن و فلان مؤمن روی آن نیست مثل اینکه
نور افق بخود خود شایع قمری و سبزی روی آن نیست و اگر کوئی که ممکن است که اینست
اول را بشکند و اینست دیگر نظر اول بسا از هم عرض میکند که این خیالی است که تو میکنی و در
واقع چنین نیست زیرا که علانیه و محسوس میبینی که جمیع اوضاع عالم در یک دیگر اثر
میکند حتی از برای زمان اثر است و از برای مکان اثر است از هر محسوس ترا برای قرآنی
و اوضاع فلک اثر است و اگر اهل نظر باشی خواهی دانست که آن قرآن مخصوص که الان واقع
میشود که در این دنیا متولد میشود این قرآن نه پیش از این واقع شده و نه بعد از این واقع
خواهد شد و لو بحسب اسم گفته بشود که قرآن علوین مثلاً در هر چند سال بکمر نبه
واقع میشود اما اولاً اگر سایر اوضاع فلک را ملاحظه کنی خواهی دید که این خبر از
انست ثابت علوین و در مرتبه قرآن کرده اند اما سایر قرآنیات وضع دیگر است ثانیه
اینکه فرض کن که در بابی هم موافقت بکند همین پس است که قرآن در هم بعد از اول واقع
شده و البته بواسطه تکرار و طبایع افلاک و زمین هر دو اختلاف حاصل شده
چنانکه اگر یکبوی بقوت مخصوصی بر بدن کسی بریزد و چوب دیگر باز همان قوت بر
الیه و می شود دیگر خواهد داشت زیرا که بدن صدمه اولی آورده و تجلش برای
دویمی گشته است مثل واضح تر مثلاً بکند از مخصوص از تم الفار هست که میتوان
انرا خورد اما اگر همان را بکند و گردی از بیهوش خواهد کرد و این الفار را بکشد
پس اگر این مطلب را دانستی بدان که بدون شمه آن قرآن مخصوصی که حاصل شد
علاوه بر آنکه طبایع خود افلاک فرق میکنند در زمین اثری مخصوص بروز میکند
که چون همان قرآن تکرار شود اثر دیگر حادث میشود زیرا که قابلیت زمین تفاوت

کرده و از اینجاست که متجهین نمیتوانند حکم صحیح بی اختلاف بکنند زیرا که اختلاف حالا
 زمین را نمیدانند پس اگر این مطلب را دادا بنی بدانند که باین ندید ظاهر می نمیشود که قابل
 که امروز برای زید خلعت شده مگر باها هم افلاک و عناصر قابلت و بکر نظیر
 اول خلعت شود و خداوند قادر هست و افعال خود را با سبب جاری میکند و
 این سبب از اول باین وضع قرار داده و تفصیل در خلعت حکم نیست و عجز هم ندارد
 چنانکه اگر بخار با آتش برسد و سوزان نکرده نمیتوان گفت که بخار عاجز است که با آتش سوزان
 نکرده بلکه این است که ساخته برای همین قدر کار است مانند راهم ساخته است بجهت
 اینکه سوزان هم بچنین رجعت نمودن و عود کردن اشخاص با وضاع این افلاک نیست
 و برای این خلعت و وضاع دیگر ساخته که بجهت اشخاص را بر میگرداند و با اینکه در قدر
 خدا فرق نیست مع ذلک خصله سحر و اسان تر از خلعت و زو اول قاتنه بوضخ خلعتی که
 در این زمان جانی نیست که از ارحام سر بیرون میاورند و این است که در قران و اخبار از خلعت
 جانی نیست که در معاد اول خداوند همه وضاع عالم را هم میزند و بعد از آن خلق را بر
 گرداند و بجهت این است که نا این وضاع سر ناپاست اشخاص بر میگرداند مگر اینکه وقتی خلعت
 میخواهد بر دست بندد و اولیاء خارق عادی بر وز دهد که بی کلا این سبب است
 باشد و جماعتی که پیش از این بر گشته اند که در قران ذکر آنها شده و هم چنین جامع و اکمل
 و در این دای خلعت بر میگرداند همه بقوت عجز از آن برزگواران بوده و هست نه باین سبب
 بلکه وارضی و بعد از آنکه آنحضرت شریف او را وضاع عالم را بر گردانید خورده
 خورده خلق بنامیکند از آن رجعت کردن خلاصه پس چشم عبرت و آنچه عرض کردم نظر کن
 و بین که باین اختلاف آثار که در عالم مشهود است ممکن نیست که در قابلیت خلق بشود
 که از جمیع جهات نظیر یکدیگر باشند بلکه هر یکی صاحب بدنی مخصوص برای خودش
 میشود و روح الایمان یا روح الکفر را و بر حسب شخص او بر وز میکند و هر کس علی
 و ثواب و عقاب خاص بخود دارد و بختان جاهلان و این جماعت کوشند که هیچ فرضی که
 که خداوند معبود و خلق افریده و اینها را میباید و در مرتبه رتبه میکند پس هر ظهور
 معاد ظهور قبل است و بعد از این باز تفصیل و در این مطالب باید بشود پس این مقدمه
 را داشته باش تا مطلب برسم **فصل** گفته است و در قران مجید بسیار است
 اموات غیر احیاء و لکن لا یسألون و از قبل ذکر شد و در اخبار و آثار بسیار است
 اذ اقام القیامه قامت القیامه فلتسوا الکتب که لا تضلوا و آنچه ذکر قیامت و ساعت و قیام

و روی محو

این حدیث را در کتاب
اموات غیر احیاء و لکن لا یسألون
نیز در این باب

چشم حق علیه
اختلاف است

اموات از قبور و حساب و میزان و جنت و نار و حشر و نشر و مبداست و لا ظاهر است
 بر اینکه کلامی که تودون فریقا هک و فریقا حق علیه الضلالت چرا علما اعلام از ظاهرش بیرون
 میبرند و بجهت حق غیر منتهایند که عرفا و حکما و عقلا ایشان انکار دارند و ثانیاً آنکه جمیع
 مقصود اجماع دارند که از آیات آنچه متعلق بظهور و جنت و نار و قیمة و معاد و امثال ذلك
 است متشابه است و لا یعلم نا و بله لا الله و لا یعنون یا الا الله و لا یعنون فی العلم بقولون
 استنا هر دو یکی است و نا و یس از قبل از یوم نا و یس یا باید معصوم بیان فرماید که معصوم
 است من لدن صاحب الظهور و با حضرت قائم محل الله فرجه که مؤید است من لدن مکمل الطور
 و حال آنکه یوم نا و یس خود این ظاهر است و مدلل بر مقصود است و محتاج بنا و یس و خروج از
 ظاهر نیست خود این ظاهر بل ظاهر است چه که یوم نا و یس رجوع و ایات است و یوم اخذ عمر
 و نقیض است و مضاد بقایات مشهور و معلوم و اگر هم محتاج به بیان باشد از معصوم بنا و یس
 و کلامی که بلخ از ضریح است بیان شده چه که یوم نصیر نبوده و از اسرار بوده و اگر هم بیان
 شده نصیری که بجمیع ایات و بیانات و دلالات و معجزات و خوارق عادات و استقامت لا
 مثل لها و تصرف در ارکان عالم قیام بر امر الله فرموده بیان منبر باید بتمام خضوع و خشوع
 و تسلیم و رضا قبول نمایم **جواب** اما در باب موت مطلب از آنچه بیان کردیم ظاهر
 شد و اما در باب آنکه روایت کرده اذ اقام القیامه قامت القیامه عجله که هیچ عیاری از اخبار
 نظر نیست و ظاهر این است که خواسته نقل معنی کند و باین لفظ گفته و بجهت درست بیان
 و در اخبار بسیار است که قیمة و ساعت و یوم دین و غیر اینها را بقیام قائم تفسیر فرموده اند
 و در این مطلب شبهه نیست و لایق تفسیر این دلیل این نیست که قیمة و ساعت مختص است بقیو
 قیام قائم بلکه دلیل این است که از برای قیمة دو معنی است بلکه سه معنی است که قیام قائم
 باشد و رجعت و قیمة بجهت اخراج و اگر بنا باشد که بکفیه که از برای آنکه گردند مختص در
 همان معنی باشد پس علم هر چیز در این قران باین کوچک چگونه گذارده شده است نیست
 این مگر از این جهت که از برای هر ایه معانی بسیار هست و اثبات بکفیه نفی معانی دیگر را
 نمیکند و این است که در مجاز از حضرت صادق نقل کرده که فرمود قران بر هفت حرف تأویل
 شده و ادنی چیزی که برای امام است آنکه بجهت وجه قوی دهد و حضرت باقر فرمود
 که از برای کتاب خدا ظاهری است و باطنی و معنیهای چند و حضرت امیر فرمود که نا و یس
 هر حرف از قران بر چند وجه است و در اخبار متعدد است که از برای قران باطنی است و باطنی
 باطنی و ظاهری و ظاهر ظاهری خلاصه پس اگر ساعت و قیمة را بقیام قائم تفسیر فرموده اند

دلیل این نیست که از برای انعامی بگرنیست و باید در اخبار خودشان ملاحظه کرد
و همانطور که او گفته که نقیضش کند که گمراه نشود ما هم با خوان خورد میگوئیم که نقیضش میکند
که گمراه نشود در برهان روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود انما هم که سرچوّه است
سرد و است بوم قیام قائم علیهم و بوم کرمه و بوم قیام عرض میکنم پس بین که میان این
روز فرق گذارد و از هم جدا فرموده اند و در حدیث مفصل بعد از آنکه حضرت صادق
تفصیل زند کردن عمر و ابوبکر و قضا ص از آنها را فرمود مفصل عرض کرد که ای سید من این
اخر عذاب اند و است فرمود هیهات ای مفصل بخدا قسم هر این روز کرده میشود اند و حاضر
میشود البته سید که محمد رسول خداست و صدق ابرام المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و ائمه علیهم السلام و مؤمنین ما حضین و کفار ما حضین و هر این قضای کرده میشود
از اند و از برای جهشتان حق آنکه هر روز و شبی هزار مرتبه گفته میشود و در کرده میشود
با نچه پرورند انما خواسته پس بین که ذکر قیام قائم و رجعت و قیام هر سه جدا از یکدیگر شده
است و در عوالم از تفسیر غیبانی نقل کرده است از امیر المؤمنین که فرمود را تبارک و تعالی
که انکار رجعت نموده است پس قول خدای عز و جل و بوم غنیمت من کل امة فوجا من یکذب
بایان انهم یوزعون یعنی بسوی دنیا انما معنی حشر است پس قول خدای عز و جل است
و حشرنا هم فلم نخادر منهم احد و حاصل دلیل این است که در باب رجعت میفرماید که ان روزی
که از هر ایتی فوجا محشور میکنند و فوج بعض مراد است و این قیام است که میفرماید محشور
کردیم ایشان را و ترک نکردیم از ایشان احدی را پس کل محشور میشوند در قیام خلاصه و
باز فرمود انما هم و حرام علی قریه اهل کلاهما انهم لا یرجعون یعنی در رجعت حرام است بر اهل
قریه که هلاک شده اند این که برگردند و برای آنها رجعت نیست و اما در قیام پس ایشان رجعت
میکند و مثل قول خدای تعالی و اذا اخذ الله ميثاق النبيين لما ایتکم من کتاب و حکمة ثم
جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لنقرن قال و اقرنتم و این نیست مگر در رجعت مبرم
گوید که چون نصر در مقامی است که از برای عذاب و قوت و قدر شده باشد و در قیام چنین نیست
و در دنیا است که اعدا علیه پیدا میکنند پس باید انبیا خدا را بنیاب کرد و در نظر خاتم
انبیا را بکنند و باز انان دیگر ذکر فرمود از وعده هائی که خداوند بایشان فرمود که ایشان
را در زمین خلیفه فرماید و فرمود که ای اینها در رجعت است و نیز ذکر کجا غنا را از احسان
فرمود خلاصه مطلب این است که باین اصرار ایشان میفرماید حضرت امیر که رجعت خبر از
قیامت و ان روز دیگر است و این روز دیگر خالا ابتیاع از میان در آمده مطلب هم

سند اند

شده اند و هر این ایام را باین امر در میخواهند تا و بل کنند و نیز از حضرت باقر روایت
کرده است در شرح فرمود این حضرت امیر که فرمود علی بدی نفوم الشاعره فرمود یعنی چند
پیش از قیام خلوت نداشتند حضرت میگویند و بدیثه من مومنین را و نیز عرض کرده اند حضرت
امیر که یا جوی پیش از قیام هست و بعد از آن مرگ فرمود بدیثه از حضرت باقر و حضرت
صادق را روایت کرده که فرمودند هر قریه که هلاک کرد خدا اهل از اهل اهل را بر نمیگرداند
در رجعت پس این به از اعظم دلالت است در رجعت زیرا که احدی از اهل اسلام نکارند
که کل مردم بر میگرددند بسوی قیام آنکه هلاک شده و آنکه هلاک نشده پس قول خدای
تعالی لا یرجعون قصد فرموده است رجعت را پس انما بسوی روز قیام بر میگرددند
تا این که داخل الش میشوند خلاصه که اگر صد حدیث بخوابیم فضل کنیم که دلالت کند بر
اینکه قیام غیر از رجعت است و قیام قائم م مقدمه رجعت است مبر است و در رجعت
و عوالم موجود است این که ذکر همه موجب طناب است و همین چند حدیث کافی است
که مشحون بایان قرآن است و خداوند فرموده و لنذیقنهم من العذاب الا ذی دون العذاب
الا که که عذاب اذی در رجعت است و عذاب ابر در قیام است چنانکه در اخبار فرموده اند
و در حدیث این سلام است که عرض کرد بر رسول خدا که خبر بده مرا از دنیا که چرا است
را و دنیا گفتند فرمود ای این سلام بجهنم این که دنیا خلق شده است از دون آخرت و اگر آخرت
خلق شده بود فانی نمیشد هم چنانکه فانی نمیشود آخرت تا اینکه عرض کرد که آخرت چرا است
آخرت شد فرمود بجهنم این که ان من آخر است از دنیا و بعد از دنیا است و صفت کرده نمیشود
سا طهای ان و احضار نمیشود ایام ان و نمیرد ساکن ان عرض میکنم پس ملاحظه کن و انضات
بد که نه و قشتان یکی است و نه و صفت ان یکی است و باز عرض کرد که خبر بده که مرا از شئی
که لا شئی است و شئی که بعض شئی است و شئی که فانی نمیشود از شئی فرمود انما شئی که
لا شئی است ان دنیا است که نعیم میرود و ساکنش میبرد و ضوئش خاموش میشود و اما
شئی بعض شئی و قوت خلافت است در صحت واحد پس ان شئی بعض شئی است و اما
شئی که فانی نمیشود از ان شئی پس جنت و نار است که فانی نمیشود از جنت نعیمش و که
نمیشود از نار عذابش پس هر که از بندگان بگوید که نعیم جنت فانی میشود یا عذاب خدا
منقضی میشود پس انکار است بخدا در هر چیزی خلاصه پس بر فرض که لفظ قیام و رجعت
بر هر دو استعمال شده باشد یا هر سه دلیل اتحاد آنها نیست چنانکه عرب لفظ را بر چشم
چشم و طلا و کاسه زانو و غیر اینها استعمال میکند یا این استعمال دلیل یکی بودن اینها است

نموده

نه والله که نیست انبوت سواي خط و قصد اضلال مردم و اما اسند لای که بانه شریفه کا
 بلا که لغو و ن کرده و گفته است که چرا علماء اعلام انرا از ظاهر بیرون میبرند و بجهت
 میکنند که اسباب نگار شود میگویم در حقیقت تماثلی است که با ان هی اظهار فضل
 و علم که میگوید ظهور شده و ابواب علوم برای ما مفتوح شده است و هی تحقیق
 که علمای اعلام شرح نموده اند و هوام خوانند و اینجائی که خود میکند و در بدو خواهی
 دید که هر کس ادنی مسکدا شده باشد میفهمد که اینها خرافات است اینها را حقیقت پیدا شده
 و حجت که نمیتوان در این مقام درست تحقیق مسائل را نمود و الا سبب آنکه موهوم بنظر
 او است یا بیانات علمای خلاصه غرض او اینست که بجهت قسم که در اینجا اعراض ملاحظه
 که خداوند خلاق را از این عناصر بطریق معلوم که خوردن غذا و حصول نطفه در اصاب
 و ترائب و اجتماع اند و در احاطه باشد ایندافر موده و بجهت قاعد نیز میگوید اند و میگوید
 میگوید از همین عناصر و بجهت قاعد و روز اول خلقت میفرماید و همان او را ح معتبه در
 این ابدان جلوه میکند چنانکه بعد میگوید و سخن ما هم در ان مقام انشاء الله خواهد آمد
 خلاصه و دلیل او بر این همین است که فرموده همانطور که ایندافر موده شمارا بر میگردد و
 کانکرده حقیقه مراد از نطفه و ما بر سبیل مثل میگویم که اگر از شخص فلسفی نسخه دست آورد
 که نوشته باشد که هرگاه ندید روح و نفس و جسد معتین را بفلان قسم نمودی و الحار را
 نظم هر و بعد بل کردی و بفلان قاعد و میزان ترکیب نمودی کسری حاصل میشود که قطره
 بر قطار طرح میرود و جمله را ذهب کامل میکند و تو بگیری ان نسخه را از روی همان نسخه
 معیانی که خود از او نمیده با کمال دقت عمل کنی همینکه عمل تمام شد نسخه انطور یکا و کفیه حاصل
 نشود بلکه قطره از ان قطره مثل خود را هم صانع و روانت و سایر صفات ذهبی ندهند
 این است که تو یقین میکنی که البته حکیم را در این کلمات دخی بوده که من زبان بر بخورم و در
 عمل خود بر خطا افتادم زیرا که نتیجه ذکر کرده از این عمل حاصل نشد و با این است که میگوئی
 در ذکر نتیجه هم مقصود او غیر ظاهر کلامش بوده پس اگر این احتمال دوم را در باره او داری
 یا یقین کردی بان پس البته او را حکیم نخواهی دانست و مردی لاغی و عاقل و مخفی بیاطل خواهی
 شمرد و کلام اغراء بیاطل از این بالا نیز که گوی بیاید و این تفصیل نسخه بنویسد که عمر بن
 و مال انرا تلف کند یا میباید آنکه قطره را بر قطار طرح کند و طرای سرخ حاصل شود و
 حاقب هم شمران مرتب نباشد معطل است که عمر و مال تحصیل شده را هم تلف کند و
 حقیقه اغراء بیاطل از این بالا نیز نیست حال که این مطلب را از راه مثل دانسته میگویم که در

این شبه شریفه خداوند که نیست خود را فرموده و تو بیحال خود مطلب را از ان در یافته و کلمات
 خداوند و فرمایشات معصومین مختصر بجهت کشفه که نیست در این مقام که نیست خود بیان
 و در جاهای دیگر از بیان که نیست شده و ذکر نموده و نتیجه شده است و کفایتی که در سایر
 مقامات ذکر شده که مطابق با آنچه تو از این فقره نمیده نیست علاوه با قطع نظر از این
 هائیکه برای خود و وصفهائی که برای معاد فرموده اند علانیه می بینیم که در اینوضع که تو
 خیال کرده نیست پس چرا تو خود را در فهم خود متهم میکنی اینهمه که در کتاب خدا و اخبار آمده
 تفرموده اند که شما را برای بقا خلقت کرده اند و بدار خلود و بقا باید بروید و این دنیا را بدل و
 فانی است و آخرت باقیست اگر این سخنان محض حربه است که واقعتا نگذاشته که سابقا گفته ایم
 که پس صرفه را همانها بر دند که از اول اعتقاد بمعاد می نکردند و شصت و نهم را برای امر
 زایل دیگر که بر طبیعت دشوار است ترک نکردند زیرا که اگر هر چه و زایل است باز اقلان
 بمیل و هوای خود راه برد لذت او بیشتر است تا آنکه خلاف میل خود راه برود مثل اینکه اگر
 طبیب جاهل درای بیمار بد مزه برای مرض تجویز کند که مناسب و نباشد که اگر ایندافر
 بد مزه را هم خورد باعث بهبودی او نمیشود نه این است که در هیچ مقامی اولی اینست که مرض
 همان چیزهائی که موافق طبع او است و خوش مزه است بخورد زیرا که اگر ایندافر مضرات
 دوائهم که طبیب جاهل گفته اند مضرات و موافقت طبع در آنچه خودش خواست مرتج
 است و اگر هیچ اعتقادی در باره انبیا و اولیاداری و اطهار مغری بیاطل میدانی که و اگر
 بحال تو را که خبر آنچه فرموده اند واقعا حقیقه صحیح و درست است و در آخرت خانه بقا
 و خلق در ان مقام باقیست که هرگز فانی نمیشوند و زند اند که هرگز نمیرند و اگر منعند
 آنها بجهت شایسته عذاب ندارد و اگر معذبتند شایسته نعمت در ان نیست و هکذا است
 آنچه فرموده اند اینها در خلق امروز که تو میگوئی و در آخرت برپا شده چه قسم درست
 میباشد که همه زایل و فانی هستند بلکه تمام عالم فانی است و هیچ نعمتی خالص نیست و
 هیچ عذاب خالص نیست اگر میگوئی که اینها فانیست که مکابره و بیهان است و اگر میگوئی فانی
 پس مصداق فرمایش معصومین چگونه ظاهر شده و اگر کوئی که این سخنان در ادواح
 است و ابدان همیشه در معرض فنا و زوال است عرض میکنم این سخن در هر زمانه جاری
 میشود و ادواح و نفوس همیشه باقی بوده و هستند پس چه اختصاص دارد که یک روز
 واد نیا کنند و یک روزی را آخرت و دنیا را دار فنا گفتند و آخرت وادار
 بقا درست فکر کن و انصاف بده مردم در فهمیدن مطالب ملاحظه جهان و

مطالب را نمیکنند و گمان میکنند که مطلب را دست زده اند اگر فکر میکنند خواه
 دید که این است که بپای خود مطلب فهم شده اند نیست و نیز میگویند که انبیا و اولیا بپای خود
 که بر این ختم عمل انسانی میشود و اگر با ایمان رفت ایمان و ذایل نمیشود و اگر با کفر رفت
 کفر و ذایل نخواهد شد و بدین شبهه دعوت خداوند و اولیا خالق و البوی ایمان کار لغو
 نیست و البقیه مشهور است و کافر در معاد محال است که مؤمن شود زیرا که قضای خداوند
 در باره او مبرم شده است و دیگر قوه و استعداد ایمان در کافر نیست چنانکه در صفة
 عالم علوی فرمودند صور عالیه عن المواد خالیه عن القوة و الاستعداد لیدعونی که انبیا
 و اولیا امر و میگویند چرا آنچه چیز است کافر که مؤمن نخواهد شد و مشیت بر سندان زد
 بپایصلت بلکه در همین موت بنا بر این است که اگر اقبال هم بکنند از ایشان پذیرفته نیست
 چنانکه خداوند از قول کفار فرمود که حق اذ جاء احد هم الموت قال رتبار جوعی لعل اهل ضالحا
 قیاترت و از ایشان پذیرفته نیست بلکه در حقیقه دروغ هم میگویند چنانچه خداوند جواب بفرمود
 کلا انما کلامه هو قائلها ومن و انهم یزعمون الی یوم یبعثون در جای دیگر میفرماید و لور و
 لعاد و انما هو اعنه و انهم لکاذبون و نیز از فوقی که فرعون مشرک بر غرق شد و اظهار
 ایمان کرد خداوند میفرماید الان و قد عصبت قبل لیس جانی که در همین موت پذیرفته نیست
 بعد از مردن و عود کردن چگونه پذیرفته میشود بلکه در عود هم ایمان نخواهد آورد چنانکه
 خدا فرموده که اگر زنده بشوند بر میگردند بسوی آنچه فتنی کرده شدند یعنی بسوی کفر خود
 خلاصه سخن اینکه در معاد دیگر کفر و ایمان تغییر پذیر نیست و در این صورت دعوت کفار
 بسوی ایمان مری لغو و عبث خواهد بود و اگر باز ذایل مزخرف بکنی چنانکه حاصل حرفها
 همین است که فایده ایند عوالت این است که این شخص کافر اقبال بکند و انوقت روح فلان
 مؤمن با و متعلق میگردد و این است که اسم الله یا انبیا یا اولیا و البقیه خیالات بر سر مردمی
 گذارد و ما را از این مطلب جوا بجا است یکی آنکه در فضل سابق از باب مقدمه ذکر کردیم
 که چنین چیزی محالست و اگر اهل محک باشی علاوه صدق آنچه را که عرض کردم خواهی داشت
 ثانی آنکه میگویند که این شخص کافر است که تو میگوئی که اقبال میکند و روح فلان مؤمن با و
 متعلق میگردد یا خود او قبل از ایمان برای خود شخصی بوده انسانی و عیالی داشته و مستحق جزای
 بوده است یا نه اگر نموده که روی سخن و دعوت تو بیا که بود و چار و بایست و اولایح تمیکنه کلفا
 را موعظه و نصیحت بکنی و اگر شخصی بوده است انسانی و البته مکلف بوده و از برای او ثوابی
 و عقاباتی البته هست حالا که روح فلان مؤمن در او جلوه کرد روح خود او کجا رفت آیا

این بدن مظهر و روح میشود پس کافر و روح مؤمن هر دو در این است و او هم عذاب میکند
 و هم نعمت میدهد با آنکه روح کافر از میان رفت و کجا رفته است با جز و هوا شد و بکلی
 ثواب و عقاب او باطل شد یا انهم بیدن دیگر متعلق شد و در این بدن نیز با روح
 صاحب بدن چگونه جمع میشوند خلاصه که در دست فکر میکنم بیهن که اینکلمات که میگویند
 مساوی خرافات چیزی هست یا نیست و بعد از همه این تفاسیل این روح که بیدن متعلق میگردد
 آیا کالات و صفات و آثار بکه سابق داشت که با لها شناخته شد یا او هست یا نیست اگر هست
 باید نشان بدهد و اگر نیست که اینهم مثل سایر دعاوی باطله و اما آنچه گفته که این کلمات
 در قرآن با جماع مفسرین متشابه است تا اخر آنچه گفته در اول کتاب شرحی در این باب نوشته
 ایم و باز هم در این مقام میگوئیم اگر اعتقاد شما این است اعتقاد ما این است که جمیع کلمات
 کتاب بلکه غیر کتاب نیز همه بر ما متشابه است بلکه مجهول صرف و اداة معرفت در ما
 گذارده نشد مگر هر چه خداوند بوساطت اولیا نش بر ما تعریف فرماید و یا بادی
 تعریف ایشان مختلف است یا بادی عامه دارند خاصه و قرآن از جمله چیزها است که باید
 اظهار خاصه یا بادی خاصه تفسیران را بنما بفرمانند و مراد اینست که بنطو از ایشان و سمع
 رؤیت مناء و نقل کردن بسوی ما باید تفسیران را بفهمیم و یا امام ما با صفات خاصه
 امامت ظهور فرماید و بنما بایندن صفات خود تعریف نفس مقدس خود را و اولایا
 ما بفرماید و بیکدیگر بنمایند از معانی قرآن آنچه را که صلاح دانند و امر و نهی و از این
 سعادت و نجات فایده که امام ما ظاهر شود و همان قدر که صلاح دانسته اند از سابق در
 اخبار خود بیان فرموده اند و ثقات و امنای برای ما نقل کرده اند و آنچه مشایخ ملاحظه در
 بیان آیات فرموده اند همه ما خود از فرمایشات اهل بیت است که یک کلام از برای و هو
 خود نقل نموده اند و هر که صدق ندارد اگر اهل نظر است خود با اخبار اهل بیت
 رجوع کند و الا سوال کند ما صدق ایند عوی را مشاهده کند و در اینصورت
 که تمام آنچه فرموده اند بیتیعت اهل بیت عصمت و طهارت هم بوده است هر که میخواهد
 انکار کند و هر که میخواهد تصدیق کند ما را غنی از ان نیست و تفصیل زیاد بر
 اینهم حاجت ندارد **فصل** ایاتی چند در این مقام شاهد بر مطالب خود
 آورده از جمله اینست یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من
 نطفة ثم من علقه ثم من مضغه خلقة و غیر خلقة لنبیئن لکم و نقر فی الارحام ما نشاء
 الی اجل مسمى ثم نخرجکم طفلا ثم لنبیئو اشدکم و منکم من ینوت و منکم من یرد الی

الله مقامهم

ارذل الحمر لکیلا یعلم من بعد علم شیخا و تری الارض خامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت
 وربت و انبت من کل زوج فیج ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدير
 و ان الشاعنة ابنة لا رب فیها و ان الله یبعث من فی القبور تقسیر این آیه مبارکه را این به مبارک
 میفرماید ان الله یشمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور بالا جماع قبور غفلت مقصود
 است **جواب** اول از قشر این جماع که بیرون نیاید رفت زیرا که در برهان از علی
 بن ابراهیم نقل کرده است از معصوم که در تفسیر این آیه فرمود که یعنی این جماعت نمیشوند از
 توهم چنانکه نمیشوند گناهی که در قبرها هستند پس معلوم است که مراد این نیست که این
 جماعت در قبرها هستند و چگونه میتوان ایشان را حقیقه مرده خواند و حال اینکه از برای
 میت تکلیف نیست و ثواب و عقابی بر اینچه در حال موت از او دیده میشود منطبق نیست
 ابتدا و اگر بنا باشد که تکلیف داشته باشند پس همه اموات عالم باید معذب بشوند زیرا
 که تمام عبادات از ایشان فوت شده و بالبداهه اگر کسی در میان مردم راه رود و بالمره
 جمیع اعمال خیر را ترک کند معافی خواهد بود پس اگر مرد گناه مثل اجناب مکلفند
 پس دیگر خلفت جنت نخواهد بود زیرا که همه باین دردمند لا یند حال کافر را که در
 بعضی مقامات مرده خوانده اند اگر واقعا همین مرگ مراد است پس دیگر تکلیف از برای او نیست
 و مستحق زحی هم بر کفر نمیشود زیرا که شان میت همین است و عقابی هم از برای او نیاید باشد
 و همه اینها از ضرورت اسلام بلکه همه علیین بلکه خود شما که در حقیقه همه ملل را پشت سر
 انداخته اید خارج است پس مراد از این موت که در این مقامات فرموده اند موت اختیاری
 است که انسان با اختیار خود روح الاثمان خود را میبرد و با اختیار خود طلب جنة میکند
 چنانکه فرمود است حیو الله و للرسول اذا دعاکم لما تحببکم و بنابر قول توبت و لتسور
 مخصوص است باین جماعت که بموت اختیاری روح الاثمان خود را میبرند و اندر
 وقتی از خواب غفلت بیدار شده معیشت میشوند پس سخنی از کد شنکان مط
 نیست و ما توهم که میبریم بیکل باطل و فانی میشود پس مثل همان جماعت که گفتند
 من یحیی العظام و هی رمیم ما هم بکونهم و اگر میگوئی که همان کد شنکان باین قسم زنده
 میشوند و ثواب و عقاب خود میبرند میگویم اول در کفار کد شنچه چه میگوئی
 زیرا که کافر را چه کد شنچه وجه حال و لود در میان مردم راه رود مرده بخوابد پس بنا
 بر این از برای کافر عودی مط نیست زیرا که بلاشت در معاد جمیع خلق باید زنده
 بشوند حتی کفار و عذاب خود را میچشند و اگر از روی حرکت راهم در جهنم میکنند

نخواهند دید چنانکه خداوند فرموده و استفتوا و غاب کل جبار عنبد من و رانه
 جهنم و یبقی من ماء صد بدیتر چه و لا یبارک لیسعه و باینه الموت من کل مکان و ما هو
 بمیت و من و رانه عذاب غلیظ و در اخبار فرموده اند که مرگ را در میان جهشت و جهنم
 بصورت کشته امیخ میزنند که اهل جهشت و جهنم دیگر مرگ را نمی بینند و قوم را
 بخیه بیداری از خواب غفلت معنی میکند از برای کافر که البته چنین بیداری نیست پس از
 برای کافر عودی مط نیست و عقابی بر کفر خود نمی بیند پس در کمال سودگی بلو از م
 کفر ببرد از و ثانی اینکه با اعتقاد تو هرگاه اینکافرا از خواب غفلت بیدار شد میشود
 معاد بگویند از سابقین و غفلت که پیش در حال کفر داشته باین قاعده باید بپردازد
 مؤمن باست در دست ملاحظه کن بیین چه همه مفساد بر این مترتب است و هر کد در هیچ
 آیه کتاب یا سنت دیده که فرموده باشند مؤمنی که از دنیا میرود زمانی بر او میگذرد
 که کافر میشود بخدای خودش و این است مرگ او بعد و در دنیا ایمان میاورد و این است حق
 او و بعثت او را بطور است معنی این آیه چیست که فرمود لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
 امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس اگر ممکن است که کفر عارضشان بشود چگونه احیا
 هستند و اگر میگوئی که کافر شخص دیگری است و مؤمنی که خود میکند در بدن کافر
 شخص دیگر همان سوال پیش را میگویم که شخص کافر کجا میرود و آیا ان موهومی بود مثل
 مراب یا وجودی داشت خلاصه دوست در گمانات این جماعت غور بکن بیین سوای خرافات
 هیچ هست بانه **فصل** و از جمله آیات آنهاست و لقد خلقنا الانسان من سلاله
 من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا
 المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاه الله اخر فنبأ الله احسن الخالقین ثم انکم تبد
 ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیمه تبعثون و من یان انک تری الارض خاشعه فاذا انزلنا علیها الماء
 اهتزت و ربت ان الله احیاءها یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدير و اول کبیت خلق انسا را فرموده
 و بعد خلق و خود بنیان را و بعد فرموده ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدير
 اموات را بموهوم نفسیتما هم همین قسم آیه الله جاری شده و سنه الله فی لن تجد لشیء نبذلا
 و لا تخیرا و از بدیه ایم که همین قسم که خلق فرموده عود میفرماید چه که این عالم مرده آخرت
 و اول باید جمیع این مراتب در این عالم واقع شود و با هیچ امری هم مخالف و مغایر نبوده و یا همه
 عوالم مطابق و موافق است **جواب** این مطلب صحیح است که این یان هر مثل است برای
 کبیت حیات و از این یان صریح تر هم هست چنانکه میفرماید و انزلنا من السماء ماء مبارکا

فانبتنا به جنات وحبنا الحصيد والخل باسقات طاطل ففصد وزقنا للعباد واجبتنا به بلدة
 ميتا كن لك الخروج ودر برهان از علی بن ابیهم نقل كرده كه این جواب است از قول ایشان اند
 مشا و كذا ترا با ذل رجع بعد پس فرموده است خداوند كه هم چنانكه اب را هرگاه نازل بكنیم
 از آسمان پس بیرون میباشد نبات از زمین هم چنین شما هم بیرون میباشد از زمین و در
 كتاب المبين از حضرت امیر نقل فرموده است در حدیثی بعد از ذكر این امثال الهی كه اینها
 مثالی است كه خداوند افاضه فرموده از برای علی بن ابی طالب و از ایشان بعث و ثور بعد از
 موت و مصنف عیش كالمی كرده كه دلیل در ستاره بر اینكه باین قاعده توالد و تناسل
 كه در ظاهر ملاحظه میکنیم معاد هم بعینه باین وضع است و الا ان مردم در حال معادند و كذا
 كرده كه با هیچ مغایر و مخالف نیست و حال اینكه از آنچه عرض كردم داشتی كه با همه جا مخالف
 است و ابدا صفا فی كه از برای معاد و عبادین هست در ظاهر راست نمیداند و شان
 مشدین اینست كه همینكه در بدان صفات ظاهر نشد بگوید پس معلوم است كه مقدما
 را انفسیده ام و الا حكیم اغراء بیاطل نكرده است خلاصه و در كتاب المبين فرموده از
 برهان از حضرت پیغمبر در حدیثی تفصیل در بعد از نقره اولی كه تمام خلافت پیغمبر
 حق است از قبل كه در معاد صورت است و سایر ملائكه و بعد بقیة جنات اموات و اینها
 پیغمبرانند كه خداوند ابی از آسمان هفتم از بحر جوان نازل میکند كه شبیه می رجالت
 و چهل سال بزرگتر میباشد و پیشگام از زمینها را داخل میشود و بر زمین لبوی
 استخوانهای پوسیده پس میرسد بدان بان بجهت آنكه زرع بمطر میرسد خداوند فرمود
 و هو لك برسل الرياح ببارك بدي رحمة لانك فرموده است كذلك يخرج الموتى
 همچنانكه بپرزان آورده نبات را هم چنین بیرون میآورد بآب جوان پس جمع میشوند عظام
 و عروق و لحوم و شعور پس بر میگردد و هر عضو بجای خودش كه در دنیا بود پس بر میگردد
 هر موئی بهیئت خودش كه در دنیا بود پس ملتئم میشوند اجساد بقدرت خداوند جل
 جلاله و باقی میمانند بدن و ان افرح بعد از ان خداوند اسرافیل مبعوث میکند تا اینكه
 نقره ثانیه را بدو دهد و از نقره ثانیه پس شریف فرموده است و قطعاً مصنف
 اگر بر این فقره حدیث گذرد خواهد گفت بحر جوان كه همین نامی هستند كه جوة دارند
 و ماء و جوانهم ماء خود الهی است كه فرموده اند شبیه می رجالت است و همچنانكه مراد این باشد
 زیرا كه انكه پیغمبر را پس فرموده باقی فرمایند ان را هم كه در حدیثی دیگر و باقی اینها
 هست نیز فرموده است ملاحظه كن كه اول پیغمبرانند كه تمام اهل زمین و آسمان باید ببرند

و چشمه ها از زمین فرو رود و انهار خشك شوند و بناها خراب شود و اشجار و كوهها
 دریاها همه درهم دریزند و بعضی داخل شوند در شك زمین و احدی صاحب روح نماند كه
 جواب دهند نباشد طوری كه خداوند خود جواب خود را میفرماید و قوام و در
 این عالم نظر كن میبینی امر انطو و است با هر صری صدائی دارد و هر كسی دعوی میکند
 و دعوت خداوند هم با ایشان میرسد اما همینكه پیغمبرانند ان الملك غالب میگوید اننا
 لا لك رب الا انك اقرار دارند كه الله الواحد القهار چرا آنچه در ملكوت و غیر رضای او حشر
 میکنند و انكه میگوئی كه خیر اینها امواتند و عجب هم خلاصت و همه را هم خود در راه
 رخصا خود صرف میکند عرض میکنم پس معنی اینها ایشان چیست كه در همین حدیث
 پیغمبر میفرماید كه بعد از انكه باقی مانند ملائكه برای خدای واحد قهار پیغمبرانند خداوند
 بدینا كدامی دنیا انهارن كجا است و اشجارن كجا است كجا است كوه عارف چه شدند پادشاهها
 كجا بند پسرهای پادشاهان كجا بند جنان كجا رفتند انباء جنان كجا رفتند كجا بنند
 الهی كه در ذوق مرا خوروند و در وقت من منقلب شدند و عبادن غیر مرا گردانند پس احد
 جواب داد انكه بگوید پس خود خداوند پیغمبرانند الله الواحد القهار تا ان حدیث این سخن را
 گفته چه كی بماند در دوزخ جواب میگوئی كه همین امر و در دنیا همین طوری است میگویم
 پس همه این سخن ان كه شیطان مردم را اغوا كرد و انما معصیت خداوند را نمودند و در ملك
 ظلم و فساد وجود نمودند و دعوی الوهیت و ربوبیت كردند و رزق خداوند را خوردند
 و كفران نعمت او كردند انچه قهار هو ما است و هیچ طور نشده بود و پیغمبر ملائكه و
 بطریق خصوص میگردند و انكه اینها شده است پس در نزد تفرغ صور باید همه اینها
 زایل بشود كه كلاك خالقند صدق داشته باشند حال امروز چه شده ایا الهی اینها
 زایل شده كه بنا به همان زوال انهارا یا نشد پس چگونه قیمة سرپاسته یا از اصل انوار
 پس این افتخارات خداوند را این مقام چه حیه داد نیست و نبوده كه قابل این سخنان نیست
 پس مراد از این آیات و این فرمایشات این وضعهای ظاهر بلكه نیست و حق باید بیناید
 كه انكه این اوضاع عیانان شهودا واقع شود و قوما ملاحظه كن همین مثل را بعینه در جانا
 دیگر برای حیوة دنیا و فناء ان میفرماید و اخرب لهم مثل الحیوة الدنیا كما انزلنا من
 السماء فاخسلط به نبات الارض فاصبح همما اندر و الرياح و كان الله على كل شیء قهرا
 و در جای دیگر میفرماید انما مثل الحیوة الدنیا كما انزلنا من السماء فاخسلط به نبات الارض
 ما باكل الناس و الا انعام و انزلنا من السماء فاخسلط به نبات الارض و انزلنا من السماء

عليها انما امرنا بالا او خاوا فجلنا لها حصدا كان لم تكن بالاس كذا لك تفصيل الا
 لغوم تفكر ونفس بين كمثل جوة دنيا كه فاني است و ذابل ميشود بخلق نبات و فناء ان
 بعد از وجود رده شده و مثل اجزاء خلقهم بعد از موت بنو يا خراج نبات از زمين رده
 شده نبات چون خلق زنده ميشوند كه باقى بمانند در ان مقامات ديگر و كوفاء نباتا
 و انفس ما بدلتا و اين مقام كه مقصود فناء دنيا است يك جا ميفرمايد كه ميگردد كجاء خست شده
 كه با دها انرا منفرق ميكند بجا ميفرمايد كه انرا در زمين ميكشيم طوري كه كوپار و زكند شنه هم پيا
 ناپسنداده بود پس ملاحظه كن كه اين وضع كه در دنيا مشاهده ميشود از خلق نبات و حيوان از
 اول تا آخر مثل همان جوة دنيا است كه فاني و باطل است و در مثل آخرت و كوفاء نبات و
 نميكنند محض اينكه فاني در ان مقام است پس در انجا مراد صرف تشبيل بكميت خروج
 است و شبهه است كه اگر كميت خروج همين وضع عرضي دنيايي باشد از لوازم ان فناء
 خواهد بود و اگر چه اين سخنان كه ما ميگوئيم از قرار معلوم سبب لزوم فناء ميشود و نبا كه شما
 مضائقه از اين فناء نداريد تا عرض كرده ام كه وري سخن ما با مسلمين است كه با جان خود
 خصمي ندارند و ميگوئيم كه مراد از اين مثلها صرف همين قدر است كه بعد از انكه بدلتا فاني
 و شاد و اين خالي پس سبب مثل بذر ديگر در زمين ميسوسد بعد و مرتبه خداوند بان
 ابيكه از بجز خدا نازل ميكند اجساد ما و اجمع و ملتئم ميكند و در انجا روح ميدهد
 مثل اينكه بذر و بعد از پوسيدن باز ملتئم ميكند و نبات دنيايي بان تشبيل ميكرد و
 كجاء مبريد و بايوضه هاي عرضي دنيايي است و نبا كه ان بنوع بكار و آخرت بخورد و اين
 وضع ظاهر همان مثل جوة دنيا است كه در ايات ديگر فرموده و نبا كه چون عرضة اعراض
 و انداد و انداد است عرضة ذوال و فناء است و نبات و حيوان و انساني هم كه در اين دنيا
 خلقت ميشود از همين عناصر مختلفه فراهم ميآيد چنانكه محسوس است و هيچكس عرجي
 عارض شد كه بعضي از اين عناصر را غالب كرد كه از اعتدال اول اين مولود خارج شد بجز
 فناء و موت و ميشود پس در نبات فرضا همين كه پوسست با خراشيدن بر او غالب شد كه طوي
 او را تمام كرد با رطوبتي و برودتي غالب شد كه حرارت او را خاموش نمود البته باعث فشا
 درخت ميشود و روح نباتي از ان بيرون ميرونند و هم چنين است مرده و حيوان و ان
 پس اگر در محاذ هم چنين طور از اجساد مختلفه فراهم ايند البته با فاني ميشوند و
 اين است كه در صفت كبر كه در دنيا مشاهده ميشود از ان براي كميت معاد است خص
 امير عناصر ان را كه بشهر و ميفرمايد نار خائنه و ارض سائله و هوا را كه دماء جا

و عرض اينست كه عناصر در اين مولود بايد كمال مشابعت در ميانه انجا باشد و مثلا
 كه از اعراض حاصل شده از ميان انجا برود تا انكه هيء انجا طالب بكميت و بكميت بشوند
 و با طبع از هم مفارقت نكنند و مثاثر از اعراض خارج نشوند و بنا كه مثلا ماء در
 اين مولود اگر با طبع منافرتي كه از انش داشت در او باقي مانده باشد و هنگام طرح
 مثلا بخار شود و مضاعف گردد و هوام كه البته مشابعت از او خواهد كرد آنچه باقى بماند
 چيز نا قصى خواهد بود كه هيچ اثر در ان نفاص با هر چه براي طرح مشابعت نخواهد
 كرد مگر اينكه انرا فاسد كند پس ناچار بايد كه چنان اعتدالي در ان باشد كه اجزاء
 ان منفرق نشود و اثر خود را بكنند و سالتاى بسپارد و دنيا بماند هم چنين امر
 در عود خلاقي بايد اين اختلافات از عناصر وجود انجا بر طرف شود تا باقى بمانند
 و اين است كه خداوند در كتاب مجيد خود و پيغمبر و ائمه و در اخبار خود مكرر فرموده
 كه همه اين اختلافات بر داشته ميشود و اسما و زمين از هم ميريزد و كوهها مانند
 ميشود و درياها و چشمه ها خشك ميشود و بناها و اشجار هم ميريزد و بعضي داخل
 بعض ميشود و در شك زمين چنانكه در همين حديث نفع صور حضرت پيغمبر صبرج
 با اين مطالب فرموده است و عرض از هم اين مطالب اين است كه اين اختلافات را از ميان
 بر ميدارند تا انكه خلق جديدي كه باز ميفرمايند تقريب از خداوند باشد و فاني
 نشود حال تو اعتقاد ان بر است كه اينها كه ما ميگوئيم موهومات است و اعتقاد ما اين
 است كه آنچه ميگوئي از وهم هم پايين تر است و تحت و سقم هم اين حرفها انرا در معلو
 ميشود كه بجا كه با اينهم كه اعتقاد تو اينست كه همين امر و يوم فصل القضاء است
 و لا اثر از ان خودت مشاهده كرده و نميتواني بفانسان بدلي و ستمين بنه بعد چهر
فصل و باز نقل كرده است و لاش قلنا انكم مبعوثون من بعد الموت ليقولوا الذين
 كفروا ان هذا الا سحر مبين و اگر بغير شود بر معني غير ظاهرش و بر عوالم غيب تفسير
 كرد پس ان هذا الا سحر مبين هتة چه بلكه مقصود اين است كه قومي كه قبول مينايند
 كه بعد از موت بر اينچه شده اند از سحر است و ميگويد ذلك ان نجيب فيقول انما كانا
 ترابا اتنا في خلق جديد ياد و خلق تازه اينها انكا عظاما و دفتا اننا لمبعوثون خلق
 جديد يا بر اينچه شده ام خلق تازه قل كوفوا حجارة او حديد او خلقا تما بكم في صدق
 جواب نجيب است فقام انكار است فبقولون من بعد ما قل الذي قلتم ان اول مرتبة
 البك و اوسم و بقولون من بعد ما قل عسى ان يكون قريبا و يقول الا اننا انما مات لمتو

اخرج حيا اولاد كذا الانسان ما خلقناه من قبل ولم يك شيئا بل قالوا مثل ما قال الاولو
 قالوا انك امثنا وكننا ترابا وعظاما اننا لمبعوثون لقد وعدنا نحن واولاؤنا من قبل ان هذا
 الا اساطير الاولين ان الله الذي خلق السموات والارض بالحق ان يشاء يحييكم ويهلككم
 ويخلق جدب وما ذالك على الله بغير اذن ليس الله الذي خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق
 مثلهم بل هو الخلاق العليم انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون ولئن اطعمتم بشر مثلكم
 انكم اذا الخاسرون اني قد كم انكم اذا متم وكنتم ترابا وعظاما انكم تخرجون مما كنتم من
 توعدون ان هي الا جوفنا الذي تبايعون ونحجي ومنا نحن بمبعوثين ان هو الا رجل افترى على
 الله كذبا وما نحن له بمؤمنين ان نفوس چنانكه بعضه كان كرهه اندهری وطبعی نبوده اند
 وبعزم خود مؤمن بالله بوده اند چه كه ميگفتند ان هو الا رجل افترى على الله كذبا وما
 نحن له بمؤمنين واگر نفسی اقرار بوجدانیت نمود البته بايد ثواب وعقاب بعد از خلق ارواح
 از ابدان را مقرب و معترف شود والا خلق بلا فائده و بلا ثمر است و مهمل خواهد بود و از
 عاقل حكيم محال است **جواب** در حقیقه محلات ميگويد و قابل جواب دادن نیست
 و چنانكه كه اگر جواب ندادیم ميگویند كه بعضی از عجمه بر بنام خدا تا آنچه در باب اول و اولی
 گفته نفسی است برای زیرا كه بنا بر آنكه گفته نفسی را بايد بگویم كه هیچ دليل بر افعالند و هم
 هذا در قول آنها راجع است بجهنم قول پیغمبر كه مبعوث ميشويد و سحر در لغت بمعنی خدعه
 است بغير ان بقول خدعه است كه مردم بان كمال بخورند و ضد بقی شما را بكنند و نیز بغير
 نموده است و ظاهر كردن امری كه حقیقتی از برای ان نیست و چون آنها منكر بعث بودند و حقیقتی
 برای ان نمیدانستند اثبات انرا سحر نامیدند و نیز خود كلام و قول و صورتی كه حسن
 تركیبی داشته كه باعث استماله قلوب بشود انرا عرب سحر ميگویند این است كه فرمودند ان
 من البیان سحر انما هم چنانكه سحر قواست انهم ان ميكنند پس باین ملاحظات اسم انرا
 سحر گذاردند و چه فرق ميكنند كه بگویند شما در عالم اخرت مبعوث ميشويد یا در این
 دنیا كه سحر میخواهد انكار كنند هر کدام را مستی سحر ميگویند و بر فرض كه مراد این باشد
 كه آنها كه از شما قبول كردند بقوت سحر قبول كردند بجهنم و لا شك دارد بر اینكه قبول كردند كه
 باین قسم كه شما ميگویند مبعوث ميشوند و این سحر است مكر نمیشود كه معنی این باشد كه
 قبول كردند كه در عالم دیگر مبعوث ميشوند و این سحر است و بعد از انكه آنها مكر و سحر
 آنها مكر و معرفت معاد یا سایر مسائل باید دید كه منكرین از ان چه غیبی است یا حقا
 مقربین چه غیبی اند منتهی این است كه الفاظی كه از شارع مقدس شنیده ميشود و ان

الفاظ

الفاظ در مبنای امت ضروری و بدیهی میشود و این ان الفاظ مطاع و متبع است و حرام
 است مخالف ضرورت و اما فهم معانی آنها بكم منوط بفهم جهال و منكرین و مقربین نیست
 و اگر بنا باشد متابعت فهم عوام بشود چیزیها باید گفت كه خدا و رسول را باید از اخصی بان
 نیستند و اما تا پیدا کنی كه آیات دیگر آورده است كه همه را میخواهد در این عالم خلاص
 معنی بكند و الا كه سابق گفته ایم سایر آنچه هم كه در صفت معارفه بوده اند از بند پل اسما و
 زمین و كوهها و دریاها و موافق قنیه و صراط و میزان و جنت و نار و غیر ذللك و اهم باین
 صورت الفاظی كه فرموده اند و بمعانی كه متبادرید من جهال است نشان بده تا نصحتی
 كنیم چه شده كه ببل فقر را بظاهر میگویند كه عود باید بجهنم توالد و ناسل و بنای باشد
 و سایر آنچه فرموده اند همه را تا ابل میگویند زیرا كه وجهی صریح فرموده خود دانسته و مكر
 گفته ایم كه تا ابل حقی در دنیا هست و ظاهر حقی هم هست و اول ظاهر و تا ابل هر دو
 در جای خود باید باشند و ثانی ظاهر طلبی كه خواسته تا ابل انرا بیان كنند باید جمیع آنچه
 در ان باب فرموده اند همه را تا ابل كنی تا با هم وفق دهند و الا ابل كنه و از ظاهر كنه
 و بك كنه و از ابل كوفتن با هم وفق نمیدهند و این مثل این است كه خشمهایی از خاك
 بسیاری و خشمهایی از هوا فرض كنی اوفت بجوای اینها را و هم بگذاری و عمارتی بنا كنی
 همچو خانه بر پا نخواهد شد ابتدا خلاصه و ثانی اینکه همان معاد كه اهل حقایق میكنند
 و عالم انرا عالم اخرت و عرصه بقیامیدانند بعینه همین وضع كه در كلام خدا و فرمایش
 ائمه هدی هم بیان شده كه استخوانهای پوسیده باید ملثم شوند و مردم احیاء گردند
 و در عرصه قیامت محشور گردند ختم هر موی بفرمایش پیغمبر بجای خود بر گردد و بیهوش
 و بنای شود اهل حق به طور میگویند و اعتقاد شما هم همین است بلكه اعتقاد بالاتر
 دارند كه همانكه آنها ميگویند موافق ظاهر فرمایشات است و آنكه شما ميگویند بلكه بر
 خلاف ظاهر فرمایشات است و اگر انكار داری درست متوجه باش ببین چه ميگویم
 نه این است كه ظاهر فرمایشات خدا و رسول را نیست كه باید همین عظام بالیه باز
 زنده شود و باین خیالات كه شما هم بافته اید از كجا و چه دلیل انبشخصیكه امر و زواجر
 او را فرشتگان مسلمان میگذارند بدن او از عظام مسلمان فراهم شده و حال اینکه انبشخص
 مثلا در اقصی بلاد ایران متولد شده و پدر و مادر او در ایران بوده اند و ابدیه
 عربستان نرفته مداین را هم ندیده اند و از كندم مداین هم نخورده اند و كندم مداین
 هم در محل قبر مسلمان كشته نمیشود و عظام او مستحیل بكنند نمیشود پس چه قسم شما ميگویند

که همان عظام سلیمان است که زنده شده و امروز دارد و راه میرود و الله خیرال عباد میکند
که چه خرافات بهم میبافند و خوشحالند که مطلب فهمیده اند و اما میگویند که همان عظام
سلیمان بعینها محفوظ است در نزد کسی که لا یغرب عنه مثقال ذرة فی السموات و الارض
و در مرتبه ها ظاهر بعینها زنده میکند و سلیمان علیه السلام در جنبه برین طریقی
لا یفقد من نفسه شیئا بلکه اگر کسی زارندگان بیابان خورده باشند و گوشت و پوست
او در اطراف زمین پخش شده باشد بنص خداوند تعالی تمام آنها در نزد خدا محفوظ
است و همه را جمع میکند و او را باز زنده میکند و شاهد باشد که غیر از این نیست و
سوائی این با عدل پروردگار نیست و در برابر همان روح و بدن که طاعت و معصیت
کرده اند عظام باید بسزای خود برسد و اگر غیران بدن شد سزای دیگری را باور نیست
ظلمی است فاحش و لا ندر و از زره و زراخی حال نضاف بدیدار ایمان که ناموفق
ظاهر فرمایشات آن محمد میگویند یا اینجاست و همان طور که فرموده اند مثل بنات میرود
و مثل جوان زنده میشود و مثل انسان نطق میکند و هیچ غایت ندارد که نمیفهمیم
و اصلاح بکن و اینکه در این یات خلق جدید فرموده اند از این جهته است که ان صورت اولی
میرود و بکلی باطل و مفقود میشود و ان طیفه که برای ان صورت بود گرفته میشود و پاک و
پاکیزه میشود و اگر چه که از فانیات نظیف نبود و عظام طاعت حرمان شده بود از ان
طیفه گرفته میشود چنانکه در کتاب البیّن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در تفسیر
قول خداوند بوم هم علی التار یفتنون فرمود شکسته میشوند در رجعت هم چنانکه طلا شکست
میشود و اینکه بر کرد در هر چیزی بسوی شبه خود شریقی بسوی حقیقه خودش انتمی و در مرتبه
قابل بعینه قالب و زو اول ساخته میشود و روح در او دمیده میشود پس این میشود خلق
جدید و این است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر جلد اهل جهنم فرمود که اگر خشتی را بگری و
شکسته و خال کنی و باز از آن در قالب بری یا این همان است که بوده این همان است و تفسیر دیگر حد
شده و اصل یکپشت خلاصه پس خلق جدید با بقاعه است که بعینه همان طیفه دوز
اول را میگیرند و صورت اولیه را بهم میزنند و میاز میزنند نه اینکه یک شخص جدیدی از
طیفه جدید باشد و روح دیگری را در او جاد دهند زیرا که همین است شناخی که
قابل بان را کافر شمرده اند هر چند که این جماعت میگویند که ما شناخی نیستیم و بی حقیقه
شناخی هستیم است که این جماعت میگویند چنانکه بعد هم شرح ان خواهد آمد و اما آنچه
در ذیل این آیه اخرا گفته خیل شباهت هذیان دارد معلوم نیست که در سخن او با کسب و در

بر

بر که میکند و اثبات چه مطلب را میکند و این آیه شریفه که ذکر کرده است که ان هی الا حقیقه
الذین یؤمنون و یخفی ما فیهم من عجب من معجزات معجز میکند که چون این جماعت انکار رجعت
و ادا شدند از دستان از این که گفته اند پیغمبر و زنده میشوند زنده شدن خودشان
نیست زیرا که اگر باین قرار کردند پس رجعت مقرر شده اند پس معنی خواهد شد که قومی از
ما میپزند و قومی زنده میشوند و بعضی نیست باینکه عطف محض است و ترتیب
مراد نیست و جهته این تفسیر این است که مفسرین ندیده بودند قومی را که هم منکر رجعت
اخرن باشند و هم چون بعد از موت قائل شوند و در این آخر الزمان هم چنین قوی
هم پیدا شد زیرا که علامه بی بی که این جماعت بعثت آخرت را بکلی منکرند و صریحا فرموده
شده اند و این را اعتقاد دارند که بعد از مرگ در همین دنیا بقیه و ضم ظاهر یعنی
بنوالت و تناسل باز زنده میشوند و همین امروز که از روزهای دنیا است معاد است
است پس از بزرگی کلام خداوند چنان میفهمیم که مخصوص باین ترتیب فرموده محض همینکه
و این جماعت را هم میکند و خداوند و انا است که چه داده فرموده است و آنچه گفته که این آیه
در برد هر چه نیست زیرا که گفتند از فری علی الله پس بدانکه حضرت امیر در حدیث شریف
میفرماید که جماعتی از این امت بودند که در باطن بمقادیر هر چه قابل بودند و در ظاهر به
تفاق اظهار اسلام میکردند و عظام طاعت حلال امت شدند و معلوم است که مراد
از آنها اول و ثانی و امثال آنها نیستند که چون در ظاهر اقرار بنوچید کردند
و در باطن معتقد بعباد هر چه بودند یا بنو وضع رد بر آنها فرموده و خاصه که آنها کوچه
بت پرست بودند و این احشام را شفعاء خود میکردند و بزعم خود اقرار بخدائی داشتند
اگر چه منکر بودند و اسم خدائی بظن با بعداد بر زبان میزدند چنانکه ابوبکر
در اشعار خودش میگوید و عینا نصطیع یا ام بکر فان الموت نقش عن هشام و
نقش عن ابیک و کان قرما شد بدالباس فی شرب المدام ابو عبدنا این کشته
سوف یحیی و کیف حیره اشلاء و همام اذا ما التراس زابل منکبه فقد شبع
الانفس من الطعام و یقین ان امانا کانت حیا و یحیی اذا امت عظامی و لم
یکف یجمع المال حتی امرنا بالصلاة و بالصیام الا من یبلغ الرحمن عن باقی ناول
شهر الصیام و ناول کل ما اوی الینا حدیثا من خرافات الانام فقل الله یمنع
شرکاء و قل الله یمنع طعانی و لکن الحکم رای حیرا فایحها فهاهنا بالانام
خلاصه پس بین که باهم انکار باز اسم خدا را برده و این باب حسب متعارف است با

بر

یا بر حسب دین یا فطرت و در این هم بهین منوال جاری شده و الا کبیک حقیقه موحد شد
 منکر معاد نباشد و اینها صریحا منکر معاد بودند پس موحد هم نبودند **فصل** و باز
 نقل کرده و افهموا بالله جهلنا انهم لا یبعث الله من یموت بل و علا علیه حق و لکن اکثر
 الناس لا یعلمون قالوا انما ضللتنا فی الارض انما خلقنا خلقا جیدا بل هم بلفظهم کافرون
 ایانکه شده ایم مادر زمین را یابد رستی که ما خلق نازده هسینم بلکه قائلین باین قول بدین
 پروردگارشان کافرند و بعد ایاان دیگر از همین قبیلها ذکر کرده و کاش ترجمه نمیکرد مثلا
 بکن بین این کلمات ترجمه این است و کوبا اله اقرا انهم مثل بیان فرض کرده اند که هیچ
 بقوا عد عریب و ملاحظه الفاظ و اعراب نمائید بود و ترجمه اینست که ایاهرگاه ما کم مشای
 در زمین یا ماد در خلق نازده خواهیم بود بعد جواب میفرماید که بلکه ایشان بلفظ پرورند
 خود بیعت و حشر کافرند حال بین او چه میگوید خلاصه که بعد از ذکر ایاان گفتند
 این ایاان که هر یک از آنهاست بر من فی الارض و السموات و هر چه از ان محلی امکان دلیل
 است قومی و برهانی است عظیم بر اینکه بوم ظهور بوم اخذ ثمره و نتیج است و بوم رجوع
 و ایاان است و بوم مبداء و معاد برای چه از معنی ظاهرش بیرون برهم میزنیم بر آنچه میباید
 و شاعر نیستیم و ادراک نفورده ایم بلکه قوه ادراک الهی در خلق گذاشته شده این عالم عالم
 اجزاء و مرکبات است و عالم بعد از طلوع ارواح از ابدان از حیرات و تاجرت نشویم البته فهم حیرت
 و اندازیم و این معاد جسمانی نیست که کل باید باین مؤمن شویم و معتقد گردیم چه که قوه ادراک
 اگر حیرت از علایق و فهم و ظنون و نقاید و متحد بد شویم در خلق گذاشته شده و میبایستیم
 بدانیم و بفهمیم و لکن بسیار دقیق است چه که شایع و حلول نیست بلکه محلی و ظهور است
 و اکثری جزای عالم آخرت را با ثمره ارسال رسل و انزال کتب که در عالم است و خلق را
 تربیت نمایند و ترقی میدهند فرق نداده اند ثمره نزول کتاب قبل کتاب بعد است و مبداء
 و معاد حقیقی یکی است لا حول و لا قوه الا بالله چگونه فطرتهای خلق تغییر کرده و تبدیل شده که
 چشم و گوش را از مشاهده منع کرده ایم و قلب را از ادراک **جواب** دیگر در این مقام
 و ادب تحقیق را داده است اما آنچه گفته که ما حیرت نشویم فهم حیرت از انرا هم کلام حق است ولو
 قویم از خود داری که سلسله که هفتاد و نعلست بر خود بسته و یا همین سلسله در قیام
 محصور خواهد شد چنانکه خداوند فرموده و دیگر از دیگران چه خبر داری بلکه خاجی خود را
 حیرت کرده باشند و معنی این چه چیز است که قوه ادراک ان در خلق گذاشته شده و حال اینکه
 قویم میگوئی که ارواح در خلق هستند و ارواح از عالم مجردات است پس چرا قوه ادراک حیرت را

لکن

در انسان نیست مثل اینکه خداوند در بدن انسان چشم داده مبصرات را می بیند گوشت داده مشهور
 میشود هم چنین با انسان روح داده حیرات را میفهمد و بالا تر از روح داده بالا تر از حیرات
 را میفهمد و فرمودند انفقوا فی المؤمن فانه یبصر بنور الله و فرمود خداوند ان فی ذلك لا یان للشیء
 و حشر پیغمبر مشاهده فرمود یکی از اصحاب را که ظاهر از بدن حاشیه بود و دید که حالت او منفر
 است فرمود کیفا صبحت عرض کرد اصیحت علی بقایان فرمود علامت بقیبت چیست عرض کرد
 زهر چشمم را در گوش خود میپشونم و کوبایم بدینم خلاق را که برای حساب پسنداند و از این قبیل
 عراض کرد فرمود ثابت باش بر اینک عارض کرد بار رسول الله دعا بفرما که خداوند نصیب
 من کند و غافر بود و بعد از روزی و بیرون رفت بیهماد و گشته شد پس هم بطور خرافا
 سرودن که مشعر در خلق نیست یعنی چه تو چون عرصه معاد را همین دنیا توهم کرده و
 دل بهین دنیا بسته از فهم عالم آخرت محروم مانده و لے سایر خلق هم اینطور نیستند و
 بعضی علایق خود را قطع کرده و باین مقام رسیده اند تو فکری برای خود بردار و لیس
 من لا یعلم حجه علی من یعلم و اما آنچه گفته که این معاد جسمانی است که همه باید باین معتقد شویم
 خداوند لعنت کند منکر معاد جسمانی را و بعد از آنکه شرح مطالب تو و خود را کردیم
 انوقت ظاهر میشود که منکر معاد جسمانی نیست و اگر بخوانیم بنفصیل بیان کنم خود این
 گاهی منقل باید بشود و لے بطور اجمال میگویم که ضرورت قائم شده بر اینکه معاد جسمانی
 است و جسم یعنی آنچه جوهری که قابل ایجاد ثلثه باشد بنا بر این طبعیست و کلا میتین حی
 گویند و مشایخ ما علی الله مقامهم چون ملاحظه کردند که غیر از ایجاد ثلثه هم عارض
 جسم میشود انرا جوهر قابل مطلق فرمودند که شامل ایجاد ثلثه و غیر انها بشود چنانکه حی میت
 که هر جسمی فرضا طول و عرض و عمق معینی دارد و رنگ هم از برای ان هست مکافه دارد
 و ما فیه دارد و غیره دارد و فعل هم دارد و انفعال هم دارد خلاصه که همه عراض عارض ان
 میشود پس اینست که ان را جوهر قابل مطلق گفتند و بدون شبهه اگر باین خشت واکه اما
 باین مثل زده است بکری و صورت اول را بشکند و باز کل کفی بصورت خشی دیگر
 بسازی از جسمیت بیرون نمیرود و باز جسم است زیرا که باز هم تعریف جسم که جوهر قابل
 باشد بران صدق میکند و اگر قابل نبود و در مرتبه بصورت خشت نمیشد حال مثلا
 کبابی در اجزای ال حمل فرموده اند و خداوند فرموده که اسمان و زمین را بدل میکنیم
 و هم چنین در انان فرموده اند که بعد از آنکه مرد در اینجا میبوسد و در مرتبه خداوند
 طینت اول را میگیرد و بصورتی شبیه بصورت اول میپسازد معنی این است که از جسمیت

شهادت

برون

بیرون میروند نه والله اگر آن خشت که شکسته و در مرتبه ساختن از جسمیت بیرون رفت
 بدن انسان هم بیرون رفت اینهم تیر و دیگه اگر در خشت اولی که داشته سنگ و ریگی بود
 که باعث این بود که خشتی سست و بیدار شود که اگر آنرا مثل خواستی اجر کنی سنگ آن
 اهک میشود و محض اینکه در طوبی بان رسیده از هم میپاشد که بعد از آنکه خواسته
 دو مرتبه آن خشت را بازاری سنگ آنرا بیرون کنی و کل آنرا درست کنی بدی و خشت
 خوبی بازاری با این از جسمیت بیرون میروند نه والله که باز هم جسم است پس باین فرمایش
 که مشایخ ما جمیعش را از اخبار اهل محل نقل کرده اند معاد را از جسم بودن بیرون نکرده
 و واقعا و حقیقه جسمانی است و یک نکرده و این را باید دانست و آن نیست که باید
 فهمید که مقصود از معاد جسمانی چیست یا همین است که معاد باید در عالم اجسام
 باشد یا آنکه مراد این است که هر کسی که بعرضه معاد میباشد با جسم خودش بیاید تا تحقیقا
 شما که همه نیست که باید در عرض اجسام باشد خواه خلق با جسم خود بیاید یا با جسم دیگر
 و این خطا است و کفر محض و مذهب سلام نیست که باید هر کسی با همان جسم خودش که
 در دنیا داشت بعینه بدون زباده و نقصان بعرضه آخرت بیاید ملاحظه کن اخبار اهل محل
 را بلکه کتاب خدا را ببین صریح در همین هست یا نیست نه این است که خداوند همه جا میفرماید
 که **همین عظام را زنده میکنیم چنانکه گفتند من یحیی العظام و هی رعیهم** و جواب فرمود
قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم و فرموده است **قد علمنا ما نقص**
الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ پس یقین است که همان طینت اولیه باید زنده شود حالا
 شما که مدعی هستید خلاف ضرورت نکرده اید و معاد را جسمانی میدانید بمن فرمایید
 که آن طینت اولیه چنانچه در این اشخاص جدا جدا از یکدیگر چه قسم پیدا شده و در فصل پیش گفتیم
 که فلان مومن که مثلاً در گوشه از عالم دنیا رفته و استخوان او را اینجا پوسیده است بچه قاعه
 و بچه چه ماده است و بدن از برای این شخص که تو میگوئی این معاد فلانست شده و مسلم
 چنین انتقال یافته است پس بدان که مقصود تو از معاد جسمانی همین است که در عالم اجسام
 است تا جسم مخصوص در بدن نام عود نکرده است و این کفر صریح است زیرا که عود بجای این
 است که هر کسی بجای خود برسد و از این جهت آن را بوم بدن گفتند پس اگر جسم مخصوص هر
 کسی عود نکند جزا بیکه داده شده بجای روح که مال خود او است داخل بدن ندارد
 جای تن کجا رفت و این خلاف حکمت و عدل را بر خداوند چگونه اثبات میکنی و حال ملت
 بشود که منکر معاد جسمانی است زیرا که مسلم مقصود از معاد جسمانی اینست که مردم با اجسام

خود را عود کنند و بر تو است اثبات که اینها اجسام خود آنها است و اگر فنی بیایان بگو
 که مقصود از جسم طینت اصل است من هم مثل تو میگویم که موهومات چیست که میگویند
 و حال درک کن که موهوم کلمات تو است یا بیانات ما و اما آنچه گفته که معاد بیکه میگوئیم
 شناسخ و حلول نیست بلکه بخل و ظهور است اولاً باید معنی شناسخ و بخل را فهمید تا آنکه
 دانست که حق مساله چیست اما شناسخ پس در کتاب البین روایت شده است که زنده بقی
 سوال کرد از حضرت صادق علیه السلام که خبر بد مرا از کبیر که گفته است بتناسخ ارواح از چه گفتند
 این را و بچه بر مذهب خود قائم شدند و فرمود بد رسیده که احباب شناسخ بجهت تحقیق که پیش
 سرانداختند مناجاج دین را و زینت دادند برای خود ضلالت را و بیرون کردند
 انفس خود را در شهوات و کما نکرند که آسمان خاویز است که در او چیزی از آنچه وصف
 کرده میشود نیست و اینکه مدبر اینها عالم در صورت خلوقین است بجهت کسی که روایت
 کرده است که **ان الله عز وجل خلق ادم علی صورته جنی و ناری و بیث و نشوری**
 نمیشد و قیمة در نزد ایشان خروج روح و حست از قالب خودش و داخل شدن آن
 است در قالب دیگر اگر در قالب دل نبوی کار بود بر میگردد در قالبی دیگر از آن در
 اعلى درجه دنیا و اگر مسی باشد یا غیر غارف میگردد در بعضی دواب منعبه در دنیا
 یا هوام مشوئه الخلقه و نیست برایشان صوحی و نه صلوئی و نه چیزی از عبادت
 الاثر از معرفت کسی که واجب است بر معرفت او و هر چیزی از شهوات دنیا مباح
 است از برای ایشان از خروج نشاء و غیر آن از اخوات و بنات و خالات و زنان
 شوهر دار و هم چنین مینه و خوردم پس قیچ شمرند مقاله ایشان را کل فرق و لغز
 نمودند ایشان را کل آتم پس چون سوال کرده شدند تچه را منحرف شدند و چران
 کردند پس نکرید که در مقاله ایشان را فوریه و لغز کرد ایشان را فرقان و کان کردند
 با همه اینها که اله ایشان منتقل میشود از قالبی بسوی قالبی و اینکه ارواح از لیه بود که
 در ادم بود و همین طور در یکی است بعد از دیگری تا احوال پس هر گاه که خالق در
 صورت مخلوق باشد پس بچه اسند لال میشود بر اینکه بیک از اینها خالق صاحب
 خودش است و گفتند که ملک از فرزندان او مندر که گردیده است در اعلى درجه
 دنیایشان بیرون رفته است از منزله امتحان و تصفیه پس او ملک است پس طوری خیال
 میکنی ایشان را که ضاری هستند و طوری دهر به میگویند که اشیاء بر غیر حقیقه
 هستند پس تحقیق که واجب میشود بر ایشان اینکه بخورند چیزی از لحان را بجهت اینکه در

در نزد ایشان کل آنها از فرزندان او منقلب شده اند در صورت آنها پس جابز نیست
خوردن کرم قرابان تا آخر حدیث شریف که شاید بعض فقرات آنرا باز ذکر کنیم و درست
ملاحظه کن و انصاف بد که مذهب پنجاعده اشبه چیزهاست بقناسخ و احوال و افعال
که در اولیکه این بدعت را گذاشتند خود را بیک مرغ خص کردند و گفتند که خرن بر اهل
فلس نباید وارد شود و این اوقاف هم که از ترس مسلمان شریعی بخود لبسته اند محض سخن است
و عمل بمقتضای آن نمیکند چنانکه علانیه از ایشان دیده شده و در فوج که دیگر اثرها
شبه افاق است که از هیچ چیز پرهیز ندارند در قوه خود هم که علانیه دعوی الوهیت و ربوبیت
دارند ملائکه را هم که چنانکه سابقا از کلامشان دانستی از بیاد مبدانند در باب
معاد هم که علانیه باین طور خروج روح از قالب است و دخول در قالب دیگر و غیر از این
و شور و جنت و ناری نیست و همه همین است غایت خالادری که از آنها آید
باشیم که مثلاً گفتار در صورت دو اب میشوند شاید و باریا اثبات جوازیت و طبیعت
و سببیت برای همین گفتار میکنند خلاصه که در حقیقت اسمی بر او از ترس شایع نیست
که بر این جماعت گفته شود و چون این را دانستی حال باید معنی تجلی و ظهور را فهمید و چون
مسئله علی است در اینجا نمیتوان تفصیل داد اما با اختصار چند کلمه میگوئیم پس بدانکه
مراد از تجلی در کلمات عرفا و حکماء صوفیه این است که چیزی عکس و مثال خود را در هویت
چیزی الفا کند و در نزد تحقیق میگوئیم که این دو قسم است یا این است که صاحب هویت
مذکوره چیزی نیست که وجود مستقلا از برای خود نیست بان مثال دارد مثل اینست
مثال قناب و شاخسار خارجی که این برای خود شخصی است مستقل و مثال قناب با چیز
دیگر از خارج در او عکس میاندازد و یا این است که وجود مستقل خارجی ندارد بلکه مراد
از انانیت و خودی خود انشال است مثل تجلی که مؤثر با تا خودش میکند که از برای آثار
قبل از تجلی مظهر وجودی نیست و همین که مؤثر تجلی میکند از برای تجلی او و وجهه است چنانچه
مؤثر دارد و وجهی بخودی خودش که همان هویت و انیت اثر است و مثال این مطلب مثل این
است که جسم تجلی عرش و کرسی و افلاک و عناصر نموده است و مقصود این نیست که صورت
عرش و کرسی و سایر پیشتر موجود بود و جسم نبودند بعد جسم در آنها تجلی نمود و
جسم شدند بلکه مراد این است که خود عرش و کرسی و سایر تجلی جسمند و بدفع خلاق
انها را ایجاد فرموده و از برای هر یک نهاد و جهتی است جهتی بهم میداوند و جهتی بخود
خودش و این جماعت اهل فهم این مطالب نیستند که درست تحقیق کنند و این است

که پیش از این کلمه چیز دیگر نتوانسته بگوید و بعد از آنکه در کلمات ایشان ملاحظه میکنی
محیی که مقصودشان همان قسم اول از تجلی است زیرا که در همه جا مثل بافتاب اینها
مینند و بالا تر از این چیزی در او نگردند و اگر از روی فهم هم سخن بگویند لابد
باید همین را بگویند بجهت اینکه این بدان که ملاحظه میکنی همه قبل از آنکه ارواح در آنها
جلوه کنند وجود مستقل داشته اند زیرا که همین خاک و آب است که منقلب بفتلها
میشود و نطفه ها از غذاها ساخته میشود و باز مدد نطفه ها همه از غذاها که از
عناصر موجوده در عالم گرفته میشود میسرند و بطیان مدد نمومیکنند پس همه اینها
نمونه همان اینها هستند که از سنگ ساخته شده و افتاب ارواح در آنها جلوه کرده
است و اگر اعتقاد بکنند که این بدنها نیست با ارواح آثار حقیقی آنها هستند خبیطی است
فاخر زیرا که اثر در همه حال تابع مؤثر خودش است و علانیه میبینی که اینها پیش از جلوه
روح موجودند و بعد از قطع جلوه و اعراض روح هم باز بدن موجود است پس این بدن
اثر حقیقی نیست بلکه مثل اینکه رد پای انسان و اهر که روی خاک میاندازد میگویند
این بدن محل رد پای جلوه روح است و اینها اثر حقیقی نیست خلاصه پس غرض از اینست که
روح در این بدن جلوه کرده این است که روح نمونۀ افتاب در عالم خود اینستاده و عکس او
مباقدر در این بدن و بجهت آنکه هم مانع نیست که گفته شود روح داخل این بدن شد
با خارج شد یعنی اقبال با بدن کرد با اعراض نمود مثل اینکه همه کس میگویند که افتاب داخل
صفه شد و یا بدن رو و حجر رفت و سپردن رفت همه اینها استعجال است که شایع است
و از این باب است که خلدوند میفرماید نفی من روحی میدهد و در او از روح خودم رد
همین حدیث شایع در آخر امام بیان میفرماید که بدنهای خلاق مثل اینست که طلا از خاک
گرفته شود لبستن باب و مثل اینست که از آتش بگردانند یا بنطور جمع میشود تراب هر قالبی
و نقل میشود باذن قادر و بطرف روح پس بر میگردد صورتها باذن مصور و مثال هیت خود
شان و داخل میشود روح در آنها پس همینست که منوی شدن نگار نمیکند از نفس خود چیزی
را بینه دارای آنچه کرده هست خلاصه پس با اینست که روح در عالم خود هست مثل اینکه افتاب
در آسمان خود هست و جلوه میکند در بدنها مثل آنکه گفته میشود که روح داخل در بدن
شد و خارج از بدن گشت و جهت حکمتی این مطلب را میخواهیم بیان کنیم در این مقام مناسب
نست و غرض اینست که استعمال این لفظ جایز است پس بعد از آنکه این مطلب را دانستی و اسمی
این لفظ را در کلام امام مشاهده کردی از این بفهم که کفری که آنحضرت برای اهل تناسخ

اثبات فرموده اند نه بصرف این لفظ است که گفتند روح در قالب داخل میشود و بنا بر این
 را خود ما هم فرموده است پس چگونه نیکوتر چیز که خودش معتقد باشد و نه نیکوتر
 چند دارد یکی از این باب که گفتند از این قالب بیرون میاید و بقیال دیگر داخل میشود و بنا
 که اجماعی میباشد نداشت که باید بقیال خودش برگردد نه بقیال دیگر زیرا که برکت بقیال
 دیگری لازمه ابطال ثواب و عقاب است و قالب اول بجای خود نمیرسد و دیگر اینکه ابطال
 جنت و نار و خسر و فشر بان قواعد و ترتیبانی که فرموده اند زیرا که در این ترتیبان فراهم
 و ملتفتان نیکه باشد که با اینکه اهل ناسخ گفتند که از قالب دیگر بیرون میاورد و این خود
 بحسب لغت بعث و نشوری هست و عودی اثبات میشود معذرت امام فرمود که اینها منکر بعث
 و نشور هستند و وجهه در چیز است که اساده با آنها میشود یکی اینکه بعث و نشوری که خداوند
 فرموده باین قسم نیست و اوضاع قیامه بکلی غیر اوضاع دنیا است و ثانی اینکه قالبها و ارجح
 هر دو بعث و نشور دارند و باینوضع شبهه نیست که قالبها بر نکشتند اینست که منکر بعث
 و نشور شمرده شدند حال ملاحظه کن و انصاف بد که ان سبب کفری که امام فرمود برای اهل
 ناسخ شمرده در شما جمع هست یا نیست و لولایکه لفظ را تغییر داده باشد ناسخ و حلا
 نکهت باشد و بتجلی و ظهور گفته باشد و فرق مسئله چه میشود تراج در لفظ بود که
 تو لفظ را بر گردانیدی مطلب همه این بود که اولاً هیچ قالبی حاکی روحی که مختص با نبوده
 نمیشود و ثانی اینکه بعث و نشور بجهت مجازات است که واقعا و حقیقه مؤمن بجای خیر خود
 برسد و بعث خالص از نعمت باور بدهند و کافر بر عکس این و امر و زیادتیا مسلمان
 و شمشیه نیست که مؤمنین مبتلا ببلایها و صدمات هستند و کفار غالب بر عکس
 و احیاناً اگر یک نعمتی از نعم دنیا برای مؤمن حاصل باشد اصنافان برای کفار جمع
 و باین طور نشد بر خداوند جاری شده و اگر اسباب یا س مؤمنین نمیشد موافق حدیث
 شریف عضایا از اهل بر سر کافری باشند که در دبر او نگیرد و لے قرح بحال ضعیفای
 مؤمنین میکنند و این است که خداوند میفرماید و لولایکه ان یکون الناس امة واحدة
 ليجعلنا لن یکفر بالرحمن لیسوظم سقما من فضله و معارج علیها یظہرون و لیسوظم اوجا با و سراً
 علیها ینکون و زخفا و ان کل ذلک لثامنا الحجة الذین و الاخرة عند ربک للمتقين
 پس باین حکم پروردگار بر چه جادوی شده اگر چه تمام ملک را برای مؤمنین خالق فرمود
 و لے در دنیا مؤمنین و کفار همه میدهند اما در آخرت خالص از برای مؤمنین است
 چنانکه خداوند فرموده قل من حرم ذنبه الله الخ اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی

لذین اسوا فی الحجة الذین خالص یوم القيمة و در حدیث شریف فرمودند که زینتی که بیرون
 آورده است خداوند برای بنده گان خود و طیبات از رزق مال مؤمنین است که در
 دنیا آنها را غصب کرده اند و در آخرت خالص است از برای مؤمنین که دیگر کسی
 نمیتواند غصب کند حال ملاحظه کن باینهمه اینها در دنیا مخصوص است باینکه که مخصوص
 است که پس معلوم است هنوز در آخرت بر پا شده و خالص از برای مؤمنین نشد
 است و اگر مغضوب نیست پس با اعتقاد تو همه منصرفین مؤمنین هستند و خوش
 بسعادتی کسی که در صف یهود و نصاری استاده و خوش حال هم هست خلاصه
 پس از آنچه عرض کردم دالستی که تراخ در لفظ نبود و تغییر لفظی که حضرات دادند سومی با آنها
 نکرد و اما آنچه گفته که اکثری جزای عالم آخرت با ثمره ارسال و تسل و انزال کتب و افرق
 نداده اند تا آخر آنچه گفته کلام مشوشی مینماید و وجود رسل و اثبات بسیار است و ثمره
 ارسال ایشان همین است که راه نمائی خلق را نموده و لیسوی معرفت خداوند و عبادت
 او ایشانرا بخوانند تا هر که اختیار را نمینماید بمطلب برسد و جزای که خداوند از برای
 ان مهیا فرموده با و عطا کرده شود و هر که اختیار خلاف را نمینماید بعد از اتمام حجت
 و تحقوبت خود برسد و از برای این امر مقتضائی است که از باب مقدمه اینها و اولیا
 با صبر و در دگر و آثار ترتیب میدهند که مراد از آنها فراموش کردن اسباب عیش و در
 دنیا باشد تا خلق زینت کنند و در این ضمن هر که میخواهد تحصیل معرفت و عبادت
 که علت غائی است بکند و بداد قرب پروردگار فایز شود و معاد را از آخرت جدا کردن
 خطی است علاوه بر این که مراد از معاد بر کشتن او و احسن تسوی بدن و بر کشتن ارجح
 است با ابدان بمید خودشان و این در مقامی است که مناسخ از دنیا است و دنیا دون
 انتقام است لهذا دنیا را دنیا گفتند و انتقام که خلق بمید خود بر میگردند آخرت چنانکه
 حضرت پیغمبر در حدیث بن سلام فرمود و فقرات ان نضل کدیم و این است حق مطلب
 دیگر کلمات مشوشه برودن و مطالب بدعتیه که خارج از حد و رت اسلام است گفتن
 مشرئوری نیست **فصل** و یاز نضل کرده قوله فعلی الهم بان الذین امنوا ان تخشع
 قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا یؤکفوا کالدین و قوال کتاب من قبل قطال علیهم الامدا
 ففسدت قلوبهم و کثیر منهم فاسقون اعلوا ان الله یجلی لادض بعد موافق اند باینکه
 الایات لعلکم تعقلون ان الصدقین و المصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً یضف
 لهم و یظم اجر کریم و الذین امنوا بالله و رسوله و لعلهم الصدقین و الشهداء عند ربهم اجرهم

و نورهم والذين كفروا و كذبوا باياننا اولئك احطاب الجحيم علموا ان الحجة الدنبا لعب و هو
 وزينة و تفاخر و تكاثر في الاموال والا ولا دكشل غيبت عجب الكفار نبأه ثم يجمع فراق مصر
 ثم يكون حطاما و في الاخرة عذاب شد يد و مغفرة من الله و رضوان و ما الحجة الدنبا الا
 مشاع الغرر و سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض اعدت للذين
 امنوا بالله و رسوله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم سبحانه الله مال للمل
 چه كفران و ناسپاسی و چه شرك و الحادی از این خاطشان ظاهر شد كه سكر و عذاب و زلزله
 ساعت از بدن و شپیدن و تهپیدن كل را بكنه منع نموده و باز داشته كان اعمالا و افعالنا
 جمل ستاد من بیننا و ستاد من خلفنا و پوشانیده است چشمها ما را كه نمی بینیم **جواب**
 كویا مقصود این است كه ایانی پشت سر هم نبولید و نخرج عوام بدهد كه اینها هم دلیل مطلب
 ما است و بنیادام چینه چیست كه يك جائی و خوف میكد ایاك كه بسیار است در بند متب
 مقام هم كه نیست پس علت و قوف چیست خلاصه پس ایه اوله موافق حدیث شریف نا و پیش
 جاری در اهل زمان غیبت است نه غیبتشان كه بواسطه طول غیبت قلوب ایشان قوی میشود
 و بیشتر ایشان فاسقند و مراد از زنده كردن زمین بعد از مرگشان اقامه عدل است
 بعد از جور و مقصود از موت زمین كفر اهل زمین است و چون قائم تم اقامه عدل
 میفرماید زمین و ازنده میكد حال بنیادام امر و اقامه عدل شده و كفر از
 عالم برداشته شده یا نه و ایه ان المصدقین نا اخر در ثواب صدقه و قرض الحسنه
 است كه در آخرت بشخص میدهد و در حدیث شریف میفرماید كه بر باب جنت
 مكشوب است كه صدقه بشار است ^{بیمانی} ثمانیه عشر و ایه و الذین امنوا نا اخر در ثواب پنا
 است و عقاب كفر كه در آخرت بشخص میرسد و دلیل بر این است كه مؤمن صد بخت
 و شهادت بقریه كم از دنیا برود چنانكه در اخبار فرموده اند و ایه علموا ان الحجة الدنبا
 نا اخر در دم حجة دنبا است و مثل فناء ان بنیانی كه خشك میشود و صبح است در اینكه
 آخرت امرش بخلاف دنبا است و در اینجا عذاب شد بد است و مغفرت از خداوند و رضوان
 از برای مؤمنین و امر و زكرا عذاب مؤمنین بیشتر نباشد لا اقل مقصوم و مشركه منیا
 كافر و مؤمن است ثابت در مؤمنین عذاب كفته نشود بلا كفته میشود غرض كه شداید
 دنبا برایشان بسیار است و البته در جهشت برای مؤمن باین منوال نخواهد بود و اگر
 نغور بالله انبطور باشد رحمت پیورده كشته كه خود را از شهوات خود باز داشته
 خلاصه و ایه اخر در امر ببقیت با ایمان است و كل و كسب در جانات ایمان چنانكه در اخبار

در صورتی كه عذاب بر كافر و كفار

بنیان فرموده اند و وعده جنتی كه عرض ان بقدر عرض آسمان و زمین است و همچو
 امر و ز برای مؤمنین در اینند بنابر اهم نیست بلكه فرموده اند الدنبا سجن المؤمن
 و جنة الكافر دنبا از برای مؤمن زندان است و از برای كافر جهشت و كافر هر قدر
 كه در ایند دنبا سخت بگذرانند همینكه با خرت میباید و عذاب با خرت را می بیند خواهد
 دید كه همان شداید دنبا برای و جنتی بود كه از دست رفت خلاصه را ما مختصفا
 كه از خود كرده ملاحظه كنید بچرب زبان میخواهد باطل خود را در اذهان جا بدهد
 كه اینكه مردم در عذاب نمیكنند با اینكه من میگویم كه قیمة سر پاست و كفار در
 انشد بجهت این است كه شدت عذاب آنها را مست كرده و عاقل از عذاب شده اند
 و شاید منظورش اشاره بقول خداوند است كه میفرماید يا ايها الناس اتقوا ربكم ان
 زلزلة الساعة شئ عظيم يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت و تضع كل اناة حملها
 و ترى الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شد بد و در اخبار شرح زلزله
 ساعت را بنفصیل فرموده اند و در تفسیر تری الناس سكارى از علی بن ابرهیم وارد
 شده است كه بعضی عقل از سرشان میرود از شدت خوف و فرج و متعجب میشوند
 عرض میكد این معنی سكارى است و ملاحظه میكد كه خداوند فرموده كه سكارى نمیشوند
 و لكن عذاب خدا سخت است و از این گذشته كه هر قدر عقل از سر ایشان برود از جور
 كه بجهت ترن میشوند و جوان را هم كرد اقرش بیاندازند البته احساس سوزش و درد
 میكد و همچو نیست كه ملثفت عذاب نشوند و چگونه چنین باشد و حال اینكه
 غفلت در این مقام نیست و عذاب خداست شدن ندارد چه جای اینكه بجای
 برسد كه درك نكند چنانكه خداوند میفرماید ان اجرهم في عذاب جهنم خالد
 لا يفر عنهم و هم فيه مبلسون بقی عذاب جهنم مست نمیشود از ایشان و میباید
 از خیر و اینست كه حضرت امیر بعد از آنكه بعضی از عذابهای جهنم را شنید فرمود در
 عذابی هستند كه خوارشان شد بد است و التی كه مطابق است بر اهلیش كه كشور نمیشود
 از ایشان ابد را داخل نمیشود برایشان بادى ابد و منقضى نمیشود عمر ایشان ابد عذاب
 همیشه شد بد است و عقاب همیشه تازه است خانه زوال نیست كه فانی بشود و
 اجال قوم منقضى نمیشود انتقى حالا قور از اجلا انصاف بد كه همچو عذابى غفلت بر میدارد
 پس اینكه امر و زجى بنی كه خلق از عذاب غافل شده اند با اینكه در حقیقت جهنم حاظه باها
 نموده بدانكه هنوز در دنیا بنید كه چشم و گوش را درك ایشان باشد است و این است كه بملوعظ

خداوند معظّم نشوند و نادّم از احوال خود نپسندد و مادّ را خرد نادّم خواهند شد
 هر چه التماس کنند که مهلت بدهید برگردیم و عمل کنیم نخواهند داد بلکه اگر التماس کنند
 ما را بکشید که در دوزخ عذاب نگیریم ان شاء الله چنانکه خداوند فرموده و نادوا یا مالک ليقض
 علينا ربك قال انکم مالمون یعنی بمالک و رند و ما را بکشید جواب میدهند که در جهنم
 خواهید بود یعنی مرگ نیست و زنده خواهید بود خلاصه پس اینها دل خوش گردشت
 که مصنف رحمت کشیده و از خداوند مسئلت میکنیم بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که دست
 ما را از دامن ولای ال محمد کوناه نکند و میان ما و ایشان جدائی نیاندازد **فصل**
 گفته است از ایجاد مبشر اسلام بوم مبعث است یعنی بومیکه حضرت خاتم الانبیاء یقوت
 و خاتم النبیین در این عالم مبعوث شد اصل مبعث در این عالم بوده حال چه شده که بموهبت
 تعبیر کنند و قال لم یبق ما ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا الا به و ابان دیگر که لفظ مبعث در
 مقام ارسال رسل در ان مدکور است فعل کوه و عبارت فی بضمی امین از خود و میرزا
 حسین علی نوشتند است **جواب** پناه ببریم بخداوند تا چه درجه این بدینجا نشنا
 کاری میکند بردار بداید و نشان کتب لغت را ملاحظه کنید زیرا برای الفاظ بعضی
 مشرکه است با اشتراک لفظی یا با اشتراک معنوی که یک لفظ بمعانی متعدده استعمال میشود
 حتی آنکه در الفاظ بسیار است که در معانی متضاده استعمال میشود و بقراین کلام و وضع
 فهمیده میشود که مراد چه هست و قرآن بلسان عرب نازل شده و نفوذ بالله بیان نبرد
 که نه عربی است و نه عجمی بلکه خرافات است و استعاره از این بود که چرا در و زکار با بنجار سیده
 که اسم بیان را در دین قرآن میریزم خلاصه پس مبعث در لغت عرب بمعنی ارسال هست و بمعنی
 فتر هم هست و فتر بمعنی اجزاء است و زنده کردن پس مبعث رسل مراد ارسال رسل است
 که خداوند ایشان را بسوی خلق میفرستد و بعث اموات مراد اجزاء اموات است چنانکه فرموده
 فان الله ماة عام ثم بعثه و اکونیا باشد هر جا استعمال لفظ مبعث میشود بمعنی اجزاء بکبریم
 درست نماید پس در کلام عرب بعث بالکتاب و یا لهدیه هم میگویند بعث التافه هم استعمال
 میکنند همه اینها پس بمعنی عود است هوش از سرافسان میروند از این دل پس مبعث بمعنی
 بخت و روزی که پیغمبر را بلسان بسوی خلق فرستاده و بعث طالوت یعنی هنگامی که او را
 بجهت سلطنت بر بنی اسرائیل فرستاده است و قواضاف بد که روز مبعث مبعث محمد بن عبد
 الله است یا غیر آن شبهه نیست که مبعث انحضرت است و شبهه نیست که در انروز
 چهل سال از عمر مقدس انحضرت گذشت بود که مبعوث شد و انحضرت از هنگامیکه در

شکم مادر بود بلکه در اصل با بقاء نبی بود بلکه فرمود که کنت نبیا و ارم بین الماء والطین
 و این است که از هنگامیکه در شکم مادر بود تا زمان چهل سالگی ایاات نبوت از او بروز
 داشت طوریکه بر پوست و دشمن مخفی نبود پس اگر مراد از بعثت و عود او بود مبعث است
 اقلایها نوز که تولد میکند با ان آثار و علامات انروز را مبعث او بگویند چرا بکروزی
 از ایام چهل سالگی او را مبعث گفتند و هم چنین در سایر انبیا و طالوت نیز مرئی بود
 و چندین سال از سن او گذشته بود چرا ان روزی که او را بسلطنت فرستادند بعث طالوت
 گفتند و حال اینکه پیش از ان زمان هم همان طالوت بود که بود پس بقیه این است که مراد از این بعث
 اجزاء نیست زیرا که زمان اجزاء سابق بران بوده پس بیاین که چه خرافات میگویند که نه بالغه
 و نه با استعمال عرب و نه با دلیل عقل هیچیک درست نماید و همه محض اشتباه کاری و
 اختلال خلقت خداوند ریشه باطل را از جهات براندازد و مریج ال محمد را تعجیل
 فرماید **فصل** گفته است خلق ذری روح بر چهار نوع است خلق الساعة
 کالهوام و الحشرات خلق البیض کالتیور و خلق التوالد کالجوانات و هی ضامنه متحرکه بالاد
 و ناطق مدبر کالکلیات و هذا الا در ال بدیه من کلام الله المطاعه و لیست من العناصر و
 الفلکات بل جسم و جسد هیکل و بدنش عرش ظهور و کلمه مطاعه است الهی من المشیة الامکا
 و الاداة الکونیة خلق الانسان من صاصال کالتقار و خلق الجن من نار و اما الروح
 المنبثقة من الله من الکلمة المحطة التافهة الالهیة علی العالمین پس التوالد عن الروح فل الروح
 من امر ربی و ما و یقیم من العلم الا فلبس الدشانی انشاع و احکم و متقن خلق فرموده که جمیع صانعها
 عقول و افئدة از اجزاء و ادراک ما ظهرونها و ستر فیها غاخر و قاصر بوده و خواهند بود و اگر
 فی الجملة تغییر و تبدل در ان فرض شود کل بکل غاقل خواهد شد ساعتی که فی الجملة الان
 و ترتیبش مختل شود محمل و محط است بانی الله ان بحری الا مورا لا باسبابها برهانی است
 کافی و اثبات حق الهوا هم لفسد التسموات و الارض و من فیهن بل انبناهم بدکر هم فیهن
 دکر هم معرضون و دلیل است و ان و این اراده کونیة با این قدرت و اقتدار و ائقار و استکمال
 در ظهور و بلوغ موالید الله خود ال ما یبغی و یلیق محتاج است بمعانیت عقل عاقل هر
 قدر بیشتر و ظهورش زیادتر قوای مکنونه مخزنه در وجودش زیادتر است و ظهورش
 بیشتر حرکت عالم محبت است و حافظ و مرید و ناصر و مرید ان عقل و مظهر و مظهر محبت و محبت
 مظاهر کلیة الهیة اند هر قدر ظهور و اعظم ظهور و محبت عظیمتر و بروز عقل بیشتر است و
 ایشانند عقل اول در هر کور و در و در که حقیقة علل العمل است و با ایشانست بد و عود

ولا شبه الاشكاله ولا ظهريها ضد قهر بغيره الا عزا وتواضع لعظمته العطاء فباع بعد ربه
 ما يشاء وهم حينئذ راخبار وادعية ليسا بالطلب بيان شده است و بگویند بینیم که
 خود این عقل مخلوق باین اراده کونیتر که میگوید هست یا نیست اگر نیست پس با فدییم
 است یا خالفد بگوید خبر از خداوند دارد و امر و اراده خدای ما هم یکپس است چنانکه
 فرمود و ما امرنا الا واحداً پس نمیتوان گفت با هر دو یکی را خلق فرموده و معین امر دیگر
 قرار داده پس اثبات حاجت برای اراده پروردگار از کمال بجز نیست و عقلی که توان
 را معین اراده پروردگار دانستی از کلام تو منفصل و شرمند شد و چون تو
 و امثال تو دارای عقل نبودی منقلب شرمندگی او نشد و اینک فرموده است که
 ان الله ان يجرى الاشياء الا بالاسباب دليل حاجت نیست زیرا که کسیکه خود را و
 خالق اسباب است و مسبب الاشياء است من غیر سبب چنانکه فرمودند خلق الله بنفسها
 پس چگونه حاجت در او و اراده او فرض کرده میشود و اگر بگوئی که مقصود من هم از این
 حاجت همین بوده که امور را با اسباب جاری میکند میگویم لفظ را هم باید صحیح کرد که
 با توجیه نباشد یعنی بقی که نصاری هم مقصودشان از اینست عیسی این نیست که از
 خداوند بخواهد بلکه عرض بقیست شریف است و خداوند را پسندیده و فرموده است
 لقد كفر الذين قالوا ان ثالث الله و فرموده است و قال اليهود عيسى ابن الله و قال النصارى
 المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم بضالهمون قول الذين كفروا من قبل قل لهم الله اتى بفرعون
 پس باین که خداوند را کافر خواند و در جاهای دیگر مشرک خواند و با اینکه نصیر و محی
 کردند که مقصود ما محض شریف است معذرت عذر ایشان پذیرفته نیست و آنها را کافر
 خواند اند پس چگونه تواراده خداوند را باین ناکید محتاج معین و ناصر میدانی و اینکه
 حواریان گفتند نحن انصار الله مقصود این نیست که نصرت خداوند و افعال و ارادات
 او بکنند بلکه چون حضرت عیسی فرمود من انصارى الله انا عرض کردند نحن انصار
 الله و عرض اینست که نصرت عیسی نصرت خداست مثل اینکه سایر معاملاً اینکه با
 انبیاء و اولیا میشود نسبت بجا دارند داده میشود و از همین باب است قول خداوند ان
 نصروا الله ينصركم وثبت اعداءكم و نصرت خدا نصرت رسول او است و اینها از باب
 شریف است که خداوند پسندیده است و رخصت داده خلاصه اینها است نتایج دعا
 باطله ایشان که توجیه را کامل کرده اند که خدای خود را محتاج و فقیر بشمارند و بجز
 خود خواهند رسید چنانکه فرموده است لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله

فقير نحن اغنياء سنكتب ما قالوا و قتلهم الا نبينا نصير حق و نقول ذوقوا عذاب الحريق بما
 و اما آنچه در باب تقسیم خلق در روح گفته او را خود این تقسیم خطاست و جاهلان منجی گفته
 خلق البهيم منقسم در طهور نیست بلکه در هوا مثل ما رتق میکند و در بدن شده
 و در حیوانات بحری ماهی تخم میکند و در درختی مثل سلخافه برقی که آن را سنگ پشته
 میگویند نیز تخم میکند و در طهور خفاش برخلاف سایر اشیاء متولد میشود و میزاید
 و جنس دارد و بچه ها را راه میرود و عنکبوت از حشرات است در خرمن فوشنه که زپر شک
 او پرده سفید پیدا میشود و در زیر آن پرده بچه های او مکنون میشوند و چون قابل تولد
 شوند پرده جدا میشود و بچه ها تولید میکنند و بچه های آن را دیده ایم و خلق الساعه نیز
 اگر مراد این است که نه تخم میکند و نه تولید میکند بلکه از خاک مکنون میشود در بعضی
 حیوانات مثل موش مکرر دیده شده که مکنون میشود از خاک و تولید هم میکنند خلاصه
 که این تقسیمات خرافات است و اقسام خلق خدا را خداوند میداند و بعضی از آنها را در کتب
 که در این علم فوشنه اند شرح داده اند و نیز از اعداد و اشیاء حیوانات شمرده اند مثل
 اینکه منطبقین انسان را حیوان ناطق میگویند در نزد حکیم عارف خطائی است باین و
 حقیقه انسان ابتدا از سفیج حیوانات است باری عرض تفصیل این مطالب نیست همین قدر
 اشیاء کردم که معلوم باشد که تمام کلمات خرافات و اشیاء اناسی را بکفر و شمرده
 و فرقی در متابعت هوی و طاعت خالداشته که در خطائی است که معقول نمیشود و در
 که در حقیقه انسانیت غایب که در نوع اناسی هست نسبت بروح نبوت و خاتمیت بمنزله
 حیوانیت نسبت با انسان و هم چنانکه حیوان مرکب سواری انسانیت که بر او سوار میشود
 و از او پیاده میشود و حیوانیت خاصه هم همین نسبت را دارد و این است که وقتی حیوان
 غرض میشود و انسانیت بکمال اهل میشود و حیوانیت همانند ریسای بکوفتی باز بر مرکب
 پس این حیوانیت در حقیقه مرکب سواری او است که هر وقت حرون و شمس میشود او را
 ترک میکند و هر وقت دامت بر او سوار میشود خلاصه که بمنزله مرکب است و هم چنین
 بنیانت انسانیت بمنزله چراگاه حیوانیت که در آن میخیزد و جادیت او بمنزله زمین است که غلظ
 از او میریزد و هیچیک از اینها داخل بحقیقت انسان ندارند هم چنین است مردود روح
 نبوت و خاتمیت صلوات بر پیغمبر و آله و ائمه است و اینها از اشیاء مظهر
 روح نبوت نمیشود مگر آن انسان که از او اول طبع او و برای نبوت گرفته اند و هر نبی حامل
 روح خاتم نمیشود و حضرات این مطلب را عنوان میکنند تا فارغ البال هر یک هر چه خواهد

میخواهد کنند و امر باین سانی نیست و انکی که مبداء او از عالم نبوت نیست اگه مادام
 ملک الله عبادت کند و در متابعت امر خداوند بماند برسد که یک صیغه از او سرزند و بجا
 است که بمقام نبوت برسد و ظلم از خداوند نیست بلکه همان امریکه و زاول در بدایجاد
 قبول کرده باو عطا میفرماید و از هماغه که طینت او گرفته شده بجا بخواهد برگشت و حضرت
 عیسی فرمود که باستان بالا نهر و در مکر هر که از آسمان نازل شده باشد و در حدیث حضرت
 صادق است در بیان معراج خاتم انبیاء که در ظرفه کتاب نقل شده که چیریل عرض کرد یا
 محمد بجایای کام زدی که از آنکه و انبیا کام نزد و علان را امام هم بیان فرمود که اگر
 روح و نفسی او از اینجا نبود قادر بر اینکه با نجا برسد نبود پس کسیکه طینت او از مقام نبوت
 نیست محالست که بمقام نبوت برسد و کسیکه طینت او از مقام خاتم نبوت محالست
 که بان مقام فایز شود و بعضی از اخبار طینت و حدیث نفوس داد و این مقام عرض میکنم
 تا اینکه بدانی که نه هر که طرف کله کجها در شدند شست کلاه داری و این سروری
 داند پس در کتاب المسبب از جابر بن عبد الله روایت شده است کف عرض کردم رسول
 خداست که اول چیزی که خدا بنحله خلق فرموده چیست فرمود نور حق توانست اینجا بر خلق
 از این خلق کرده از آن هر چیزی را تا اینکه فرمود پس نظر کرد بسوی او چشم هبست پس ترشح نمود
 آن نور و صد و بیست و چهار هزار قطره از او چکید پس خلق فرمود خداوند از هر قطره روح
 بقی و رسول را بعد از روح انبیا نفس زدند پس خلق فرمود خدا از انفس ایشان ارواح او را
 شهداء و صالحین را از حضرت علی بن الحسین روایت شده است که خداوند پیغمبران
 را از طینت علی بن افریده فلوی ایشان و ابدان ایشان را و قلوب مؤمنین را از آن طینت
 خلق فرموده و ابدان مؤمنین را از یابان تر از آن طینت خلق فرموده است تا آخر از حضرت
 صادق روایت شده است در حدیثی که طینت هاست تا است طینت انبیاء و مؤمن از این
 طینت است مگر اینکه انبیاء ایشان صفوه ان طینتند و ایشان اصلند و از برای ایشان
 است فضل ایشان و مؤمنون فرعون از طینت لا زب هم چنین تقریق نمیکند خداوند متعال
 ایشان و شیعۀ ایشان و در فصل الخطاب از حضرت امیر روایت شده است در حدیثیکه
 فرمود شنیدم از پیغمبر که میفرمود خداوند خلق را بر سه طبقه خلقت فرموده است و در
 منزل ایشان را منزل داده پس این است قول خداوند در کتاب اصحاب المینه و اصحاب الممه
 و السابقون السابقون و اما آنچه ذکر شده است از سابقین پس انبیاء مرسلون هستند
 و غیر مرسلین قرار داده است خداوند در ایشان پیروح روح القدس و روح الایمان

روح القوة و روح الشهوة و روح البدن پس بر روح القدس مبعوث شدند انبیاء
 مرسلین و غیر مرسلین و بر روح الایمان عبادت کرده اند خدا را و شریک نکرندند با او
 را و بر روح القوة چاهده کردند بادشمن خود و معالجه کردند معالین خود را و بر روح الشهوة
 بلذایط طعام رسیدند و شباب نشاء را نکاح کردند و بر روح البدن حرکت نمودند بعد
 فرمود تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات
 و انبیا علی بن مریم الیقینان و ابدان روح القدس بعد فرموده است در جاعل ایشان
 و ابدان بر روح منه میفرماید کوامی داشته است ایشان را بان روح و تفضیل داده
 است ایشان را بر هر که سواي ایشانست و اما آنچه ذکر کرده شد از اصحاب مینه پس ایشان
 مؤمنین هستند حقا با عیان ایشان پس قرار داده است در ایشان چهار روح روح
 الایمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن تا آخر حدیث شریف که عوارضی
 که عارض این ارواح میشود در مؤمنین از ضعف قوی و معاصی بیان فرموده و در
 باره انبیاء ذکر می از عوارض ضرر و سؤال شد حضرت باقر از علم عالم پس فرمود
 که در انبیاء و اصحاب پیروح است روح القدس و روح الایمان و روح الحیوة و روح
 القوة و روح الشهوة پس روح القدس شناخته اند مانند مائحت عرش را تا مانند مائحت اشری بعد
 فرمود که این ارواح حدثان با آنها میسرند مگر روح القدس پس بدرستی که ان طهور
 لعب نمیکند تمام شد حدیث شریف و بدیعی است که روح الایمان با نبودن روح
 القدس حدثان معاصی باو میسرند و با نبودن او نمیسرند مگر عوارضی که از باب
 ضعف بدن و تحلیل رفق قوی و عروضا مرض عارض بشود پس بواسطه مرض مثلا
 معدن و از صیام بشود یا از قیام در صلوة و امثال آنها و اعا عروضا معاصی با نبودن
 روح القدس محالست و این را هم بدان که این روح بحقیقتها داد و احدى از انبیاء
 سابقین نبوده است و مخصوص است بخاتم انبیاء و ائمة اطهار و در باب انبیاء
 وجهی از وجوه او است که هست چنانکه حضرت امام رضا فرمود که خدای عز و جل
 ناپدید فرموده است ما را بر وجهی از خودش که مقدس است و مظهر و ملک نیست
 نبوده است با احدى از گذشتگان مگر یار سونجده و ان با ائمة از ما است که
 میکند ایشان را و توفیق میدهد ایشان را و ان است عمو دی از نور میان ما و خدای
 عز و جل اتقی و در حدیثی این روح را که مخصوص با ایشان است مگر از روح
 القدس شمرده اند چنانکه در کتاب المسبب از علی بن ابی طالب روایت شده است

حادثی که خاصش اینست که از برای خدا فری است دون عرش او و دون ان فرود است
 از نور او و در طرف هر دو روح مخلوقست روح القدس و روح من امر و از برای خدا
 ده طینت است پنج از بهشت و پنج از زمین تا اینکه فرمود که هیچ نیت منی نیست مگر اینکه بعد
 خلق و مبدع میشود و از برای او و روح غیر از ما اهل بیت پس بدست که خداوند خلق
 فرموده ما را از ده طینت جمیعاً و مبدع است در عا از دو روح جمیعاً پس چه قدر طینت خود
 بود اتق و در باب نفوس در حدیث از امامان است که روایت شده است که هر یک یک از
 اینها را نقل میکنیم در کتاب البیّن و روایت شده است که اگر ای سوال کرد از انحضرت از نفس
 فرمود از کدام نفس سوال میکنی عرض کرد و با نفس انفس عدیه است امام فرمود بلی نفسی است
 نامیه بنایه و نفسی حقیقه حیوانیه و نفسی ناطقه قدسیه و نفسی ملکیه عرض کرد یا مولای
 نبایه چیست فرمود قوه ایست که اصل ان طینت چهار گانه است ابتدای ایجاد ان نزد سقوط اخر
 است عقربان که است ماده ان از لطایف عذیه است فعل ان غموز بوده است و سبب فراق ان
 اختلاف متولدات است و هرگاه مفارقت کرد بر میگردد با پنجه از ان ابتداء شده عود حارجه نه عود
 مجاوره عرض کرد یا مولای نفس حیوانیه چیست فرمود قوه ایست فلکیه و حرارتی است غیر از اصل
 ان افلاک است بدیه ایجاد ان در نزد ولادت جنائیه است فعل ان حیره است و حرکت و ظلم و ظم
 و غلبه و اکتساب اموال و شغوات دنیویه و مقران قلب است و سبب فراق اختلاف متولدات است
 پس هرگاه مفارقت کرد بر میگردد با پنجه از ان ابتداء شده عود حارجه نه عود مجاوره پس معذور
 میشود صورت ان و باطل میشود فعل ان و وجود ان و معطل میشود ترکیب ان عرض کرد و چیست
 نفس ناطقه قدسیه فرمود قوه ایست لاهوتیه بدیه ایجاد ان در نزد ولادت دنیویه است عقربان
 علوم حقیقه دینیّه است مواد ان ثانیات عقلیه است فعل ان معارف و ثبوتیه است سبب
 فراق ان خلل الایات جنائیه است پس هرگاه مفارقت کرد بر میگردد بسوی پنجه از ان ابتداء شده
 عود مجاوره نه عود حارجه عرض کرد یا مولای نفس لاهوتیه ملکوتیه چیست فرمود قوه
 ایست فیسطه زند است بالذات اصل ان عقل است از ان ابتداء شده و از او حفظ کرده
 و بسوی او دلالت نموده پس اشاره کرده عود ان بسوی او است هرگاه کامل شود و مشایبه گردد
 و از ان نفس ابتدای موجودات شده و بسوی او بر میگردد بکمال پس ان ذات اشعاعاً
 و شجره طوبی است و سدره المنتهی است و جنه الماوی است هر که او را شناخت شقی
 نمیشود و هر که جاهل باشد ضلال و غاوی میشود سائل عرض کرد و چیست عقل از
 جوهری است در آن محیط باشد از همه جهات انحاء عارف نیست یعنی پیش از کون ان پس

در حدیث از امامان است که روایت شده است که اگر ای سوال کرد از انحضرت از نفس

ان علم موجود داشت و طایب مطالب انتهی و اینکه در صفت نفس لاهوتیه ذات الله عا یا فرمود
 مقصود ذات غیب العیوب نیست بلکه از باب کثرتها است مثل بیت الله و امثال ان چگونه
 و حال اینکه انرا فرج عقل گرفته اند و ذات پروردگار فرج چیزی نیست بلکه اصل چیزی همین
 و نسبتی میباشد او و خلق مطه نیست خلاصه پس از ان حدیث شریف ظاهر میشود که مراتب نفس
 چهار است و عقل فوق همه اینها است و در حدیث دیگر هم که کمال روایت میکند بجهنم پس
 مراتب نفوس را شمرده است و در اخر فرموده است که عقل وسط کل است پس معلومست
 که عقل قطب نفوس است و اشرف از کل الخا است و ملاحظه میکنی که ان نفوس هر یک باالقیه
 بانکه دون درجه او است چیزی نیست که برای همه افراد پائین تر میسر گردد چنانکه علانیه میبینی
 که هر نباتی قابل روح حیوانیه نیست و چه بسیار نباتات که در عالم سقط شده اند و بمقام حیوانیه
 نرسیده اند و مسلم است که چون استعداد ان مقام را نداشته اند با پنجه از ان ابتداء شده و اگر استعداد
 داشتند از جانب خداوند بخشنده و هم چنین هر حیوانیه قابل انکه روح انسانی که ناطقه قدسیه
 است با و مخلوق بکبر نیست و چه بسیار از حیوانات که سقط میشوند و با ان مقام نمیرسند و هم
 چنین هر انسانی هم قابل انکه نفس الهیه ملکوتیه با و مخلوق بکبر نیست و اگر قابل بود از جانب
 خداوند بخشنده چنانکه فرموده است که اجیب دعوه الذاع اذا دعان و قابلیت نفس ناطقه بدیه
 مسالت نفس الهیه را نمیکند مثل انکه مهمون فرض کن مسالت نفس ناطقه را نمینماید و اگر هزار
 سال مهمون را تربیت میکنند و فرض کن که جمیع حرکات او در ظاهر مثل انسان شود اخر
 بمقام انسانی نمیرسد و همین که مرد بر میگردد با پنجه از ان ابتداء شده و حارجه یا ان میشود
 و اما انکه از اول قابلیت ان برای انسانیت ساخته شده هزار مرتبه انسان تر و زود تر و
 بهتر یان مقام میرسد و هم چنین است مرد و اناسی و انبیاء نفع اناسی همه انحاء قابلیت
 مناسب روح نبوت که روح لاهوتیه باشد نیست و لای قابلیت مخصوص که برای انست
 و پنجه شده مناسب است و بزودی میرسد پس نه ان است که ان مقام امری باشد که هر
 طلب بکند و بقول تو خود را خالص بکند در عبادت پروردگار با پنجه برسد بلکه عرض
 میکنم که انکه اهل ان مقام نیست و در حقیقه اهل طلبش نیست هر چند که اسبی بر زبان جاری
 بکند چنانکه بدیجی است اگر بمهمون بیاموزند که بگوید انسانیت خوب است و من
 طالب انسانیت هستم این لفظ را میگوید و لای صرفاً صوابی است که بزبان او جاری شده و
 ابتدا و ک مغیر از ان نمیکند و مقصودی ندارد و اگر نداری بکنند که بعضی جوهرات را
 بر هم نزنند که از ان صوتی خارج شود که من طالب حیوانیت یا انسانیت هستم خود ان را

ابدان صدی و غیر خوی در این اصوات نخواهند داشت مثل جبهه حافظ الصوت که فرنگی
 ساخته اند هر کس از آن که بالا نرینا شد و هر دو عالمی که از آن شریفتر نباشد و هر
 است که در آن منطبق شود و مکرر هم عاده میکند و الحاح در دو عالم سال هم منبسط
 هر کس این جبهه با مقام نمیرسد بلکه حقیقت سالک را هم نکرده است و هم چنین امر عاتق
 نسبت بمقام نبوت و امر عاتق انبیا بمقام خاتم نبی که از اخبار اهل محمد و ائمه و اشیای که ایشان
 مخصوصند بر و که در دون آن درجه نیست پس هر چند عبارات و کلماتی اهل مرتبه
 پائین تر بر زبان برانند و لما تخفی و مقامی که برای اهل مرتبه بالا است ندیده میکنند و
 مضدا و اینها نیستند و نه طلب را میکنند و نه میتوانند و در اینجا حرکت میکنند
 است که حضرت امیر و در صفت خاتم مبرها بد که هیچ سبقت گیرند بر او سبقت نمیگیرد و
 هیچ ملحق شوند با او ملحق نمیشود و هیچ طمع کنند در طمع او و از مقام او را نمیکند و پیغمبر
 با امیر المؤمنین فرمود که یا علی شناخت خدا را مگر من و تو و شناخت مرا مگر تو و خدا و
 شناخت تو را مگر خدا و من پس و قتی که کسی ایشان را شناخته است طلب مقام ایشان طلب
 مجهول مطلق است که معنی از برای آن نیست و هر چند که مردم امی از ایشان شنیده اند
 اما چون در ک معنی آنرا ندیده اند طلب آن مقام محال است مثل ظاهری عرضی که کسی نشود
 اسم اکبر را و بعضی از صفات ظاهری آن را و فواید در طلب او جاهلانه بر آید و هیچ مجربان
 بی معنی و بی قاعده بجا بیارند و آخر با طلب نخواهد رسید و اینها است ظاهری
 که ممکن است در این مردم که کسی دارای اکبر بشود اما ممکن نیست که کسی بمقام خاتم برسد
 یا برتری بجوید زیرا که او شرف غلبتی است که خداوند در قوه امکان گذاشته و میرود امده
 و دیگر محال است که مثل اوئی غیر از او پیدا شود و نقصی در قدرت پروردگار نیست و خداوند
 قدرت بی نهایت خود را در خلقت خاتم انبیا برود داده زیرا که کمال به نهایت خود را با او
 عطا فرموده است پس چگونه فرض میشود که مثل اوئی غیر از او یا بهتر از اوئی پیدا شود اما
 بهتر از او که واضح است و اما مثل او هم ممکن نیست زیرا که عرض کردم که خداوند کمال بی نهایت
 خود را با او داده و اگر مثلی غیر از او پیدا شود کمال هر یک از آن دو و مثلهای میشود زیرا که
 اگر مثلهای نشود و نه نخواهد شد خلاصه که آنچه ممکن بوده است که خداوند بخلاق عطا
 کند بایشان داده و ایشان هم حق عبودیت را بجا آورده اند چنانکه فرموده قل ان كان للفرخ
 ولد فانا اول العابدین و ممکن نیست که دیگری از این خلق بمقام ایشان برسد و هم چنین
 در مقام انبیا احدی از انبیا که طینتشان از طینت انبیا نیست بان مقام نمیرسد چنانکه

چنان مقام بمقام انسانیت نمیرسد و این طبع است خام که حضرات انبیا و اولاد است او بر کوه
 و ایشان مقامات غالب برای خود میکنند و قوما لحظه کن انبیا خدا که از زمان بودند
 در رحم انانیت از ایشان ظاهر بوده است و در رحم نکم میگردند اند مثل عیسی و یحیی
 علیهما السلام و غیر این دو بزرگوار این بکدام تحصیل دنیوی بوده که بنوان از آن راه رفت
 و باین مقام رسید و هر چند که اینها است منکر همه این معجزات خواهند بود و پس مسلمین
 چاره از قصد بقی ندارند زیرا که اخبار اهل محمد و ائمه پراست از شواهد این طلب و با اینها است
 بدلیل عقل سخن میگویم اگر چه از اهل حق منقطع نمیشوند و برای انهم اهل است پس از باب
 مقدمه میگویم که شبهه نیست که هیچ چیز از مبدأ خود تجاوز نمیکند و هر قدر ترقی بکند
 منتهی درجه او این است که بمبدأ خودش برگردد و اگر نخواهد از اینجا بگذرد فانی و مضاعف
 میشود مثل این طلب نیست که از برای کوزه میدانی هست که در همان مقام که صورت
 کوزه را روی قبضه کل گذارند باشد پس کوزه هر قدر ترقی بکند در همان حد خود
 کوزه است و منتهی درجه کمال او این است که کوزه بسیار خوبی و با صفاتی بشود و اگر خوا
 انرا از مبدأ خودش حرکت بدهی صورت کوزه در کل باطل میشود که دیگر ذکر کوزه واسم
 آن را در خواصبت در کل مطلقا نیست و کل کوزه نیست که باین مقام رسیده باشد
 بلکه کل خودش اصل کوزه بود و کوزه شاخ و برگ آن بود و اصل الله مقدم است بر شاخ
 و برگ و شاخ و برگ هرگز بمقام اصل نمیرسد چنانکه فواید هرگز بمقام اقیانوس نمیرسد
 و همیشه تابع او است پس کلمه هیچ چیز از مبدأ خودش تجاوز نمیکند و این که شیخ مرحوم
 اعلی الله مقامه فرموده است کل شی لا یجاو زما و از مبدأ و اخبار اهل محمد و ائمه پراست
 از شواهد این معنی و بعضی از آنها گذشت و چون این مقدمه را دانستی عرض میکنم که این
 خلق یعنی نبی نوع انسان که ملاحظه میکنی یا مبدءهای مختلف از برای ایشان هست
 یا نیست اگر نیست که پس بعضی از آنها اهلیت اینک را می شوند و بعضی مرغی نخواهند
 داشت چنانکه صورت نمیشود که کوسفندی شبان از برای سایر کوسفندان بشود زیرا که در
 جمیع صفات بهیبت با آنها شریکست و اگر آنها احتیاج بر می هستند احتیاجت و صلاح
 خود را نمیدانند چه جای صلاح آنها و دفع اذیت کر که از خود نمیشوند بکند چه جای
 اظهار مرع خود را نمیدانند چه جای آنها خلاصه که اگر بنا باشد کوسفندی شبان
 کوسفندان بشود از جهات بسیار باعث حال کوسفندان بلکه تلف ایشان خواهد
 بود و هر چند از میان کوسفندان یکی پیش آنها و اقتضای مقتضی و موکول بر

پیش از آنکه نیست و منتهم کار دیگر از پیش از آنکه بر مبادی این است که چون قدری قوی تر
 و هشتم آنست که فرمان شتاب از خود تدریج می کند و اطاعت می کند پس همچنانکه مثلاً
 از جوی حیات باقی بمناسبت و می چهند و اگر چنان خود برود و امر را از گذار به پیش
 از آنکه کند بدون مهلت که گمان می رسد و پیش از آنکه رسد و باره می کنند
 اما اگر شبانی که نفس انسانیت در او است از عقب ظاهر است امر به صلاح میشود و دفع
 از تب که گمان از آنجا میشود هم چنین است امر در آنجا که یکدگر از آنجا است البته باید
 که محبط بر همه آنها است در او باشد اما از عجز و غایت آنها بر او و اگر او هم از سنخ یکی از آنها
 باشد هر چند که تعلیم گرفته و تربیت شده باشد آخر میشود بمنزله پیش از آنکه در دنیا
 کوفته شدن و محال است که خود او یا استقلال از عجز و استکار بر او بلکه تربیت و تعلیم
 او مادی است که دست را می بر سر او است و اگر غنایت خود را از او برداشت خال و
 سار بر یکی میشود چنانکه در مثل کوفته شدن از تعلیم و علانیه و یکدگر محال است
 که در آنجی مری از یک سنخ و یکدگر از یک مبدی گرفته شده باشند بلکه مبدیهای مختلف
 دارند و اگر مختلف شدند محال است که آنکه از مبدی پائین تر گرفته شده بمقام بالاتر
 برسد چنانکه اگر شبان هزار سال کوفته شدن را تربیت بکند که از روزی آن کوفته
 بجای شبان نبشند و شبانی کند با تمام نخواهد رسید زیرا که مبدی کوفته شدن از عالم
 حیوانی است و مبدی شبان انسانیت و اگر ابرادگی که چه میگوئی در این باب که سلاطین و
 حکام رعایت خلق را می نمایند و حال آنکه مبدی هم بالا از مبادی دعوت ندارند
 عرض میکنم از برای این مطلب جوابها است و بیانات علی دارد که در این مقام موقع بیان آنها
 نیست مگر بعضی کلمات ظاهر بر روان این است که چون خداوند خلق را مختار خلق فرموده
 اگر خود ایشان با اختیار خود از رای حقیقی اعراض نمایند مثل شترانی که وحشی شوند
 و از سواران خود دست بردارند و خودشان بعضی را بعضی بکشد و مفسد
 هم در امرشان پیدا شود نفی در خلقت حکیم نیست و اختیار است که خود آنها
 کرده اند این خلق هم امرشان باین منوال است و خود با اختیار خود از رای اعراض کرده
 بلکه اسباب غیبت او را هم فراهم کردند و رای هم اگر چه قادر بر منع ایشان هست اما
 چون حکمت خداوند بر این جاری شده که امر با اختیار باشد این است که رای هم امر
 را با اختیار گذاشته و بعد از آنکه سر خود شدند بعضی بر بعضی مغلوب بر ترقی جانشین
 و لازمه خود سری همین هست و علاوه بر این در حفظ نوع و بر پا بودن اساس پیش

دست را می حقیقی با لای سر مغلوبین هست و این است که فرمودند قلوب ملوک
 بید الله است و او است که قلوب آنها را بر مطیع میگردان می کند و بر عاصی سنا خط و بد
 الله را می حقیقی است که فرمود آن الذین یبایعونک انما یبایعون الله بید الله فوق ایدیم
 ومع ذلک مفسدیم از باب سوء اختیار ایشان در امر ایشان حادث شده و نقص از
 جانب حکیم نیست چنانکه حکیم عادل که عطش افروز را بر اهم موجود کرده و اگر کسی با اختیار
 خود شراب بخورد تا از تشنگی هلاک شود نفی در خلقت حکیم نیست خلاصه پس حکیم
 علی الاطلاق را می حقیقی را صاحب نقیض منوط و معین بر رعایت قرار داده است
 که در حفظ رعیت بکوشد تا هر کسی بمبدی خود که طبعیت و از انجا گرفته شده برگردد و
 احد از رعیت نیست که بتواند بمقام رای برسد و اگر میتوانست از اول رعیت محض
 نمیشد بلکه فرزند رای بود با برادر او و یقیناً آثار فرزندی و برادری از اول در او
 پیدا است و اصل و نسب حسب و معین است و آنکه از صلب دیگری غیر از او پدیدش
 مثلاً بیرون آمده و از جنس و نیست آخر ملحق باو حقیقت نمیشود هر چند که کمی از رعیت
 را که می دارد و بخود نسبت بدهد خلاصه و اگر همه این مطالب را منکر و مذهبیه قریب
 بوحادث موجود را اختیار کرده با اینکه اخبار ال محمد کوا بطلان انت انت بقدر و
 که خودی نظیر کرده در اینجا سابق که جمیع اسماء حسن و صفات علیا از ایشان ظاهر
 است و در ال محمد علیهم السلام این مطلب مسلم است و صدیق داریم و آثار و علامه
 این امر هم در ایشان محسوس بوده و ثقات و اصحاب برای ما نقل کرده اند و الان هم از قیور مطهر
 منوره ایشان دیده میشود و دوست و دشمن اتفاق بر آن دارند و خود ما از دشمن
 ایشان شنیده ایم و شهید در این باب نداریم حال آنکه مدعی است که با تمام رسیده
 که صاحب اسماء حسن شده بعضی از آثار اسماء حسن را بر زده و بعضی از آنها که هیچ عاقل
 نمی پذیرد بلکه فعلیت میخواهد تا او اختیار معلوم شود یا و بی خبر ثبات خرافات در
 این کلمات بسیار است و حاجت جواب همه آنها نیست الحمد لله خداوند بر زبان خودشان
 بطلان ایشان ظاهر میکند با اینهمه اصرار و ابرام که ثابت کرده بر عزم خود که معاد بر نباشد
 و میزان نصب شده و جنت و جهنم موجودند و مؤمنین در جنت و کفار در جهنم حالا
 ناز میگویند که اگر ثمرات سده بیان ظاهر شود ذوالله کل ارض جنت الهی و فرمود
 علی و رضوانت پس معلوم است که هنوز خبری نیست و همه آنچه ناخال گفته بود
 دروغ بود **فصل** در این مقام چون بخمال باطل خود ثابت کرده که بوم

کن با این تفسیر که امام فرموده و خود ایه هم صریح در همین معنی است اولاً که داخل با نجیل اندازد
و کتاب مشارالیه توریه است و ثانیاً چه دلالت در باب است که توریه تحریف نشد اگر اینک
بنا ایه با ایاتی چند از توریه بحفظ پروردگار و غیر تحریف مانده باشد تا اینکه تمام حجت
بشود دلیل این است که هر توریه غیر تحریف است پس دلالت بر غیر تحریف طلب که ندارد و در خود
این مطلب هم منتهی دلالت اینست که علماء جهود علم با این طلب نزد خودشان داشتند و
اما اینکه توریه را تحریف نکردند و بگرد لایزال ندارد و خداوند در جای دیگر صریحاً فرموده
و منه امینون لا یعلمون الکتاب الا ما فی واهم الا یظنون فویل للذین یکذبون الکتاب بالهکم
ثم یقولون هذا من عند الله الا نه و در بر همان روایت کرده است از حضرت امام حسن
چونکه ایچ حاصلش اینست که بعضی از جهود اجماعی بودند که کتاب را تحریف کردند
هر چه علماء ایشان بخوانند و علماء جهود هم تحریف کردند و نوشتند صفتی را که
مبعوث در آخر الزمان است بر خلاف آنچه که بود که او بلند قامت است و عظیم البطن است
و اضمحلال شعر و پانصد سال بعد از این زمان میباشد تا اینکه عوام جهود از گرد افتادند
نشوند و ریاست با حله آنها برای آنها باقی باشد پس بین که در باب همین مطلب هم تحریف
کرده اند و ثابت خودشان میدانستند که چه بوده و چه کرده اند و اینکه خداوند فرموده
مصدق لما معهم یعنی ایچ علم از او داشتند نه مصدق تحریفاتی که کردند خلاصه و در
ایه ثانی نیز فرموده و لما جاءهم رسول من عند الله در بر همان روایت کرده از عسکر که
از حضرت صادق علیه السلام چوینکه آمد ایشانرا یعنی جهود و کسانیکه تلبه آنها بپند رسول خدا
که مصدق بود از برای ایچ که با ایشان بود و قرآن مشغول بر وصف فضل محمد و علی و انجیل
و لایب ایند و ولایت اولیا ایشان و عداوت عدا ایشان بودند و خداوند فرقی از انکنا
که آورده شده بود که کتاب را کتب جهود که توریه باشد و کتب اینها خدا را ایش سر خود
نر کردند علماء با ایچ و آنها بود و حسد بردند محمد و را بر نبوت او و علی را بر و جفا
او و انکار کردند آنچه واقع شده بود و ندان از فضائل آن دو که کتب اینها اند و کردند
فصل جا حدین و را درین برادر و اعرض میکنم باین که علماء کلام در باب خبر آمدن اند و بزرگوار
بود که در این کتب بوده است و الا نه هم با اینکه تحریفاتی واقع شده باز بعضی دلائل
مانده که با اخبار ایشان احتجاج میکنیم و اما اینکه تمام ایچ در این کتب هست عیناً بدو
حضور زاید منزل من السماء است بجه دلیل بر فرض که فقط بحسب ظاهر عموم داشته
باشد در قرآن بسیار مقامات هست که ظاهر لفظ عموم دارد و مراد معنی خاص است

و حضرت امیر نصیر می بایست طلب فرموده است و در عرشم شایع است که مثلاً هرگاه حتماً
دفعی باشد که حسابهای بسیار در آن دفتر ثبت نموده باشد و بکفرای شرکاء او مثلاً
حساب شخص خود را بیاورد و با آن صفحی از دفتر که مخصوص با او است مقابل نماید و
حساب پس بدهد بعد صاحب فرم مثلاً انکار نماید نه این است که شریک در این مقام خواهد
گفت که حساب من موافق است با آنچه که در نزد خودت هست حالا این لفظ را که گفت معنی
این نیست که با همان صفحی که مخصوص بحساب من هست موافق است نه با همه صفحات هم
چنین است امر در این مقام پیغمبر ایشانرا دعوت میفرمود بر سالت خود و در لایب
علی بن ابیطالب و سخن آنحضرت همه در این بود و میفرمود که ایچ میگویم موافق است با ایچ
نزد شما است یعنی با ایچ مخصوص باین مسأله است و اما از این مسأله که گذشتی چه بسیار
چه بسیار احکام توریه را که حضرت فرمود و تغییر داد احوال و اغلال را برداشت پس
فرض که توریه تحریف هم نشده باشد در احکام منسوخه از توریه قرآن موافق نیست
با آن پس چگونه میتوان این فرمایش پیغمبر را حل بر ضد حق تمام توریه نمود خلاصه درست
منوجه عرضم بشو تا آنکه بدانی که با بدین فرمایشات و مخصوص بجهان امور سالت پیغمبر
داشت و اما ایه و من قبله کتب موسی اما ما و رجه و هذا کتب مصدق اینمرد کو با کمال
کرده که مسلمین بکلی منکر وجود توریه و انجیل هستند که باین ایه استدلال کرده و کسی
انکار ندارد که کتاب موسی امام و رجه بوده و مصدق قرآنرا هم داشته است و قرآن هم
مصدق آنرا داشته مثل اینکه خود موسی بلکه همه انبیاء مصدق خاتم انبیاء و بوده اند
بلکه مشاق و لایب او و زرباش از ایشان گرفته شده و لایب اینها هیچیک دلیل این نیست
که آنکه در دست جهود و نصاری است کتاب موسی است و نازل من عند الله است پس
قول خداوند که فرموده فویل للذین یکذبون الکتاب باید بهم تم بقولون هذا من عند
الله مصدق ندارد و هیچی از این واقع نشده است نفوذ بالله من بوار العقل و قبح القول
و بدین سخن اینمرد خداوند فرمود ما این کتاب مصدق کتاب موسی است چه در خلوات
باین هفتها و افزاینها که جهود بر موسی و سایر انبیاء خدا داشتند و اسم آنها را کتب خدا
گذاشتند و اگر کوئی که این در موقع استناد بر جهود و نصاری است و غیر این دست
آنها نبوده که شاهد باشد میگویم خداوند چشم و گوش آنها را لایب و بقدر ظهور
صدق پیغمبر و کتاب او در همین کتب هم مانده و اما همه ایچ در این کتب هست پیدا
هست عقول منزل من عند الله نیست چنانکه خواهی دانست و اما ایه و امنوا بما انزلت

و اگر این پیغمبر من عند الله است

مصدق

مصدقاً معكم تمام ان این است و لا توفوا اول کافره ولا تشرابا یا فی ثمناً قلیلاً و انائی
 فانقون ولا تلدسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون و در برهان از امام حسن عسکری
 نقل کرده است در تفسیر این که فرموده است خداوند عز و جل یهود و ایمان بیاورد بد
 ای یهود با آنچه نازل کردیم بر محمد از ذکر نبوت او و اخبار امامت علی و عترت طاهریین او و
 حالیه که مصدق است آنچه را که باشد است پس بدرستی که پیش از این در کتاب شهادت کرده
 که محمد نبی سید اولین و آخرین است و مؤید است و حجتین و خلیفه رسول رب العالمین
 و فاروق امت و باب مدینه حکمت و وصی رسول رحمة و محمد با بانی من که منزله نبوت
 محمد و امامت علی و طیبین از عترت او است ثمن قلیلی را با اینکه انکار و کفایت نبوت و
 امامت ائمه را و عوض بکریه از اهل اعوض دنیا و اهل بدرستیکه ان هر چه بسیار باشد
 عاقبت ان بسوی نفاذ و خسارت و بوار است و فرموده است خدای عز و جل و از من بپرسید
 در جهان امر محمد و امر وصی او و بجهت اینکه شما اگر هم در این باب تقوی پیشه نکنید فلاح در نبوت
 نبی و در وصیت و حتی نمیتوانید بکنید بلکه حج خدا بر شما قائم است و بر اهلین او
 بر این مطلب واضح است و قطع معاذیر شما را نموده و نموده و اشتباه کاری شما را باطل کرده و
 این جماعت یهود بودند بعد از آنکه انکار کردند نبوت محمد را و خیانت کردند او را و گفتند
 که ما میدانیم که محمد نبی است و علی وصی او است و لکن توانستی و این علی آن علی نیست پس
 خداوند جامه های اطهار را و چک های اطهار را کو پا کرد که هر یک از ایشان بضاحت میگفت
 که دروغ گفتی ای دشمن خدا بلکه نبی محمد است و وصی علی است و او اذن داده بشود
 بمقتضای بر شما سپاریم و شما را ای میگویم و میگویم پس پیغمبر فرمود که خدای عز و جل مجله
 سپید هدایت از این جماعت اینک دانسته که از اصحاب ایشان در زبان طینان مؤمنان
 بیرون میاید و اگر جدا شدند عذاب میکند و انجیل است و بعد از ابی این است و جز
 این نیست که انجیل میکند که از مرگ برسد تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه
 کن که این همه خاص همان امر رسالت پیغمبر و ولایت علی و ذریه او است که در توره
 و انجیل هم ذکر آن هست و در خطبای این کتب شاملند ندارد و اما ابیه و هو الحق
 مصدقاً لما هم صدور و در پیش این است و اذا قبل لهم انما انزل الله قالوا فون من انما انزل
 علینا و یفرون بما را و نه و هو الحق مصدقاً لما هم فل فلم یفعلوا و انبیاء الله من قبل
 ان کنتم مؤمنین و در برهان روایت کرده است از حضرت عسکری که هر گاه گفته بشود باین
 جماعت یهود که پیش از ایشان گذشت که ایمان بیاوردید با آنچه نازل فرموده است خداوند بر

محمد از قرانی که مشتمل بر حلال و حرام و فرائض و احکام است میگویند که ایمان دانیم با آنچه
 نازل شده است بر ما از ان توره است و کافر میشوند با آنچه و توره است یعنی بما سوا
 ان ایمان نمیآورند و حال اینکه الحق است یعنی قران حق است بجهت اینکه ان ناسخست و
 منسوخ ان چیزی است که خداوند پیش فرستاده بود یعنی توره بعد خداوند بر اهلها ابراد
 کرده که اگر ایمان بنور نبی داشتند چه اسلاف شما انبیاء خدا را میکشند و حال اینکه در وقت
 تحریف قتل انبیا بوده است و امام فرمود که هم چنین هر گاه ایمان محمد را و با آنچه نازل شده
 بر او که قران باشد ننهارند و حال اینکه ما مور یا ایمان بودند پس ایمان بنور نبی هم بیاورد
 فرمود پیغمبر که خداوند خبر داده است که هر که ایمان بقران بیاورد و ایمان بنور نبی هم بیاورد
 بجهت اینکه خداوند عهد گرفته است از ایشان که ایمان بقران بیاورد و قبول نمیکند خداوند
 ایمان بیکر امکر یا ایمان بدیگری تا آخر حدیث شریف پس در اینجا هم ملاحظه کن که
 مقصود از صدق ما هم همان ایمان به پیغمبر و ایمان بقرانست که موسی با آنها خبر داده بود
 و در کتاب شان موجود بود و اما سایر آنچه در کتابشانست دلیل بر صحت ان در این است که هم
 نیست و اما ابیه مصدقاً لما بین بدیه صدق ان این است قل من کان عدواً لالجبریل فانه نزله
 علی قلبک باذن الله مصدقاً لما بین بدیه مراد از ما بین بدیه توره و انجیل و سایر کتب انبیا
 هم هست و اما بدلیل این نیست که هر آنچه در دست شما هست صحیح است بلکه غرض این
 است که قران مصدق کتب خداست و در جاهای دیگر هم فرموده که تحریف در این کتب
 شما واقع شده و از همین کتب محرف هم باز حقیقت پیغمبر و علی و صدق قران ظاهر میشود
 و لو اینکه در سایر امور تحریف کرده باشند و اما ابیه نزول علیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین
 بدیه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس پس در برهان سه حدیث در تفسیر
 مصدقاً لما بین بدیه نقل کرده که در ذیل این خبر فرموده اند که فرغان هر امر محکی است و کتابان
 جمله قران است که مصدق است داشته و راه که پیش از او بوده از انبیاء و در حدیث دیگر فرموده اند
 که قران مصدق کتب است که انبیا پیش از او بوده اند از انبیاء و از انبیا و حدیث ظاهر میشود
 که مصدق بجهت فاعل و مفعول هر دو خوانده میشود و مال هر دو یکی است پس این ابیه
 هم در خطبای صدق توره و انجیل موجود ندارد و اگر ظاهر ابیه هم تعمق میکنی ان مطلب ظاهر
 است که اول فرموده مصدقاً لما بین بدیه بعد فرموده و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی
 للناس پس معلوم است که این مطلب حدیث است و بر فرض هم که صدق راجع بنور نبی و انجیل
 بلکه توره و انجیل مثل را صریحاً فرموده است و در خطبای آنها ندارد و اما ابیه با آنها الذین

او قوال کتاب منوا بما نزلنا مصدقا لما معكم وحدثت در برهان روایت کرده که دلالت
 میکند که این آیه از جمله آیاتی است که منافقین بجهت کوردی از آن روایت کرده است که حضرت
 باقر فرمود که نازل شد این آیه بر محمد هم چنین یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما نزلنا
 فی علی مصدقا لما معكم من قبل ان یطس وجوها قریه ها علی ادبارها و نلاحظیم الی قوله
 مفعولا و اما قول خداوند مصدقا لما معكم یعنی در حالیکه مصدق است بر رسول خدا
 عرض میکنیم پس این آیه بکلی خارج است از آنکه او خیال کرده و مراد از کتاب که نازل شده باشد
 چنانکه در حدیث دیگر وارد شده اصحاب سفیانی هستند و من قبل ان یطس وجوها
 جز از سه تقری است که بعد از خف پیدا باقی میمانند و وهای ایشان به پشت بر
 میگرد و نمیتوان این معنی را از بواطن قرآن شمرد زیرا که فرمودند نزل به بطور بوده
 پس معنی ظاهرش همین است و بعثت بان اسند لال کرده و اما آیه و انزلنا الیک الکتاب
 بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب در اینهم شبه نیست که قرآن مصدق سایر کتب است
 است و حرف در این است که کتاب صحیحی است و نصاری هست یا نیست و هم چنین
 است کلام در آیه و الذین اوتوا الکتاب من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه که در این
 آیات فرموده مصدق آنچه باشد است بلکه فرموده مصدق آنچه پیش روی و است یعنی از کتب
 انسانی و در آنها هم که فرمود مصدقا لما معكم دانستی که مراد اخبار ازین است خاصه که نزد آنها
 بود و اما آیه یا قومنا انا معنا کما بااتزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه این آیه حکایت
 قول جامع از جن است که ذکر آنها در آیات سابقه شده و قرآن را شنیدند و ایمان آوردند
 و محتمل است که در میان آنها توریچه هم بوده است زیرا که غارتهای جالوت و یمن نصر که
 اسباب از میان رفتن توریچه شد و جلی بن نداشت و در میان آنها شاید بوده و محتمل هم
 هست که بجهنم قدری که در این توریچه از اخبار نبی هست هدایت یافتند و اما آیه قل فاقوا
 بکتاب من عند الله هو اهد منها انبعاث کنیم صلا فین اشاره بنوریه و قرآن است و محتمله
 باقرش که کافر بنوریه و قرآن هر دو بودند و اولی که توریچه منزله از مناهم مقصود است و ثانی اینکه ما
 که میگوئیم توریچه محرف است منکر این نیستیم که بعضی آیات و احکام صحیح در آن هست و قطعا به
 همین اندازه از حقیقت که در این توریچه است قریبی که مشرب بودند نمیتوانند اهدا از آن را بیاورند
 زیرا که از حق در نزد آنها هیچ نبود که باعث هدایت بشود اما در توریچه اصلش که تمام حق بود
 و محرف هم بعضی آیات صحیح دارد که باعث هدایت است یعنی میفهمد که در همین توریچه خبر از آمدن
 محمد داده است و امر بایمان با فرموده و بجهنم بک کلمه هر که گرفت هدایت کامله یافت پس این آیه

هیچک دلیل این نیست که این کتب موجوده اسمانی بکلی خالی از تحریفند و اما اینکه گفته اند که این
 ذکر تحریف شده تحریف معنی است تا آخر پس بدانکه از جمله آیات ذالیه بر تحریف یکی این است
 افطعوا عن ان یؤمنوا الیکم و قد کان فربینهم لیسعوا کلام الله تم تحریفی من بعد ما عقالو
 و هم یعلمون و در برهان حدیث طویل در تفسیر این آیه از امام حسن عسکری نقل کرده و آنچه
 متعلق بر تحریف است نیست که فرمود که تحقیق که بودند قریبی از ایشان یعنی از جماعت یهود و از بنی
 اسرائیل که می شنیدند کلام خدا را در اصل جبل طور سبناه و او امر خدا و نواهی او را بعد
 تحریف میکردند از آنکه شنیده بودند هرگاه ادا میکردند بیکسان که از و را ایشان بود
 شایسته اسرائیل بعد از آنکه تعقل کردند از او دانستند که ایشان در آنچه میگویند گاویند
 و این بود که ایشان همینکه باموشی بسوی جبل رفتند پس شنیدند کلام خدا و او واقعا
 بر او امر و نواهی او شدند و برکشند پس ادا کردند بسوی کسانیکه بعد از آنها بودند پس
 برایشان کران امداما مؤمنون پس ثابت ماندند بر ایمان شان و صادق بودند در تبلیات
 پس اما اسلاف این جماعت یهود که نفاق کردند با رسول خدا در قصه بدر سپید که ایشان
 گفتند بنی اسرائیل که خدای تعالی این را فرموده و امر کرده است ما را با آنچه ذکر کردیم از
 و تحریف فرموده و باز فرموده است اینکه اگر مشکل شد بر شما آنچه امر کردیم شما را پس بایکی نیست
 بر شما که این فصل را بخوانید و بدو اگر مشکل شد بر شماهی شما پس بایکی نیست بر شما اینکه بر
 بکنند از یا عواقیق بکنند از ایشان میدانستند که دروغ میگویند تا آخر حدیث
 شریف پس ملاحظه کن که تحریفی که کرده اند باین بوده که علاوه بر حکایت قول خداوند گفته اند
 که خداوند باز فرموده که اگر مشکلی شد بر شما امر خصید که ترک کنید و این واضح است
 که تحریف در معنی نیست بلکه در خصی علقده است و از جمله آیات این است و الذین هادوا
 تحرفون الکلام عن مواضعه است و این در باب کلام از اعنا است که در لغت یهود و مجای است
 و محتمل است که در لغت عرب مراد عا حوال ما را بکن و یهود توریچه میگردند
 و این لفظ از خطاب بر رسول خدا میگویند و مقصودشان فحش بود و این خارج از محله
 نظریه است و از جمله آیات است فاما نقضهم مشاهم لغناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه تحرفون
 الکلام عن مواضعه و نوا خطا ذکر و آیه و تفسیر ظاهر این آیه را از اخبار بدیم و بجهنم
 و گفته است که بجهنم تفسیر میکنند از این غیر آنچه نازل شد و تفسیر میدهند صفتی است و
 پس تحریف بدو امر میباشد یکی سوء تاویل و دیگری تفسیر و تبدیل مثل قول خدا تعالی
 و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و در سور ال عمران در ذیل این آیه

لقریباً بلون السنهم بالکتاب المحسوبه من الکتاب وما هو من الکتاب وبقولون هو من عند الله
وما هو من عند الله وبقولون على الله الكذب وهم يعلمون طبعه و ذکر کرده که گفته شده
است که فاسد میگردند از اختلاف حق نا اینکه مثلاً ای مسلمین کجا میبندد که از کتاب خداست
وان از کتاب منزل بر موسی نبود و لکن ایشان اختراع میکردند و بدعت قرار میدادند و می
گفتند که از نزد خداست و از نزد خدا نبود و در برهان از علی بن ابی طالب شاهد صحت این
معنی را نقل کرده از معصوم آن که بودند یهود که چیزی را میگویند که در توریه نبود پس خداوند
تکذیب فرمود ایشان را و مولای من روحی فداء در حتام الذین نقل فرموده از ابن عباس
که اینها جاعلی بودند از یهود که را میشدند بکعب بن اشرف و فقیه را دادند توریه را و نوشتند
کتابی که بنده بل کردند و در آن صفت پیغمبر را پس قرطبه گرفتند آنچه نوشته بودند و ملحق کردند
بکتاب خودشان باری پس بین که تحریفان در عین عبادات توریه بسیار واقع شده و اگر
مقصود نا و بلان بجائی دیگر بود میفرمود که مقصود این نبود و نمیفرمود ان از کتاب نیست
و از نزد خدا نیست چنانکه نا و بلان باطله که شما میبندد ما انکار خود را یان و اخبار و حجج را
نمیکنیم و لی خود نا و بلان را انکار میکنیم و از جمله ايات تحریف است و من الذین هادوا و استمعوا
للكذب استماعون لقوم اخرین لهم باقوله یحرقون الکلام من بعد مواضعه بقولون ان و ستم هذا
فقد و ان لم توثقه فاحذر و اورد در برهان و ثابت کرده است حدیث طویل که وقتی
یهود آمدند و از پیغمبر حکم زنای محصن و محصنه را خواستند و حضرت فرمود بقضای
من را خیمه هسپید عرض کردند بفرمود باید رجم نمود آنها قبول نکردند جبرئیل نازل
شد و عرض کرد این صور را در میان آنها حکم کن حضرت با آنها فرمود که این صور را در
میان شما چگونه است عرض کردند علم یهود است با آنچه خداوند بر موسی نازل کرده پس
او را حاضر کردند و حضرت او را قاضیهای غلبه داد که ایا در کتاب خود حکم رجم بر محصن
را میباید عرض کردند بلی نا آنکه حضرت فرمود که سبب این رخصتی که در میان شما حادث
شده چیست عرض کرد اب ما این بود که هرگاه شریف زنا میکرد او را تریه میکردیم و هرگاه
ضعیف زنا میکرد حد بر او اقامه میکردیم پس زنا در اشراف بسیار شد نا آنکه این غم ملک ما زنا
کرد و او را رجم نکردیم بعد مرد دیگری زنا کرد و ملک خواست او را رجم کند قوم او گفتند که
نا این غم خودت را در رجم نکنیم بگذاریم این مرد را و رجم کنی پس گفتند که بنیاد حدی اسان ترا
رجم قرار دهیم که بر شریف و وضعی همه یا شد پس قرار دادند که هر که زنا کند چهل ناز بانه
نهند و روی آن دور اسپان کنند و بر دو خار و ارونه سوار کنند و طواف بدهند و بعد

میان این خور یا با سار یهود نزاع شد که چرا ابراز دادی نا اینکه خداوند بر پیغمبر نازل فرمود
یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا بینکم لکم کثیرا مما کتمت تحفون من الکتاب و بعضی کثیر پس این صواب
بر خواست و دست خود را برد و زانوی پیغمبر گذارد و عرض کرد پناه ببرم بخدا و بتو از اینکه
ذکر بکنی کثیری نا که خداوند امر فرموده که عفو کنی خلاصه پس از این قبیل تحریفات هم در توریه
بسیار واقع شده چنانکه در توریه قلم قریب بهمین وارد شده است و در برهان نقل کرده
و بدیجست که این قسم بدعتها ما دامیکه ایات توریه را از عامه مردم پنهان نکنند و راج
نمیکرد و این است که خداوند فرموده تحفون من الکتاب پس بین که چه قدر تحریف در احکام
ایشان واقع شده خلاصه پس از آنچه عرض شد دانستی که آله که خود او ذکر کرده که دلیل
صحت تمام این کتب نیست بلکه تصریح بخبر هم در بسیاری چیزها شده و از اخبار هم که
در ذیل ايات گذشت چیزهاست که دلالت بر تحریف داشت و ملاحظه کردی علاوه بر آنها هم
اخبار دیگر هست از جمله در بخار نقل کرده است از حضرت امیر در خبر کسبیکه ادعای مناقض
در قرآن داشت فرمود و تحقیق که بیان کرده است خدا بطلان فصوص مغیرین را بقول خودش
الذین یکتبون الکتاب با بدیهه تم بقولون هذا من عند الله لیشرنا به ثمنا فلیلا و بقول خود
وان منهم لقریباً بلون السنهم بالکتاب و بقول خودش از پیشتون ما لا یرضی من القول بعد از
فقد رسول از آنچه فاسد بکنند بان کجی باطل خودشان را بر حسب آنچه یهود و نصاری کردند
بعد از فقد موسی و عیسی از پیغمبر توریه و انجیل و تحریف کلام از مواضع خودش نا آخر حدیث پیغمبر
عرض میکنم ملاحظه کن پیغمبر توریه و انجیل را جدا فرموده و تحریف کلام را از مواضع خودش علاوه
فرموده پس معلوم است که هم عبادات و پیغمبر داده اند و هم نا و بلان فاسد نموده اند و اگر اهل
خبر باشی میدانی که امروز تمام کتب سابقه اسمانی که در دست یهود و نصاری مسلمان هست
همه همان ترجمههاست که محل نا و بلان فاسد است زیرا که کتب اول بزبان سریانی بود و بعد از آن
ترجمه بزبان عبری شده و بعد بزبان یونانی شده و بعد بزبان لاطینی و این ترجمههای عبری و
فارسی دیگر از روی آنها است پس زبان سریانی اصل است نیست و همه ترجمههاست که مشحون
با باطل است و اینهم یک جواب صحیح بود از قول مصنف که گفت تحریف معانی بوده نه الفاظ
اولا که بغیر ما پیش حضرت امیر هر دو قسم تحریف و تفسیر داشته ثانی اینکه در دست مردم این زمان
امروز سوای ترجمهها چیزی نیست و باقر خود نا و بلان فاسد داده و خلاصه و نیز از
حضرت صادق آن روایت کرده است که فرمود رسول خدا صلی علیه و آله قرآن پشت فراش من است
در مصحف و هر که بر او قرآن طبعش پس بگرداند از او جمع بکنند و تفسیر نکند از او هم چنانکه تفسیر

اگر ندانند خود توری را تا آخر حدیث و تفسیر در لغت بمعنی تلف کردن و هلاک نمودن و محمل
 گذاردن است پس ملاحظه کن که تفسیر یهود یحیی قاعده بوده است و در حسام الدین نقل فرموده
 است از تفسیر میراث الانوار از حضرت باقر که فرمود بدین سبب که بنی اسرائیل اختلاف کردند
 چنانکه این امت اختلاف کردند در کتاب و زود باشد که اختلاف بکنند در کتابی که باقی
 است که میاورد از انانیا که انکار بکنند از امرم بسیار پس پیش میاورد از انیس که در قهای انانیا
 را میزند عرض میکنم مراد از کتابی که باقی است همان قرانی است که حضرت امیر جمع فرمود که در کتاب
 دیگر صحیح فرموده اند و سابق اخبار آن نقل شده و بدین است که اختلاف بنی اسرائیل بدون
 تفسیر تخریف نبوده زیرا که اگر تفسیر تخریف نداده بودند کتاب یکی بود و محل اختلاف نبود پس اگر
 ادعای مسلمانی داری بصدیق فرما پیش از آنکه در انما و قاتل یصحیف این کتب بشو و اگر قصد
 نداری ملحق بنصاری و یهود بشو چون موت کرده که مذهبی مرکب از نصاریت و یهودیت و
 اسلام مخرف داشته باشی که مذمت بدین بین ذلک لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
 حدیث مفصل از حاجه حضرت امام رضا در مجلس مأمون با واسطه اجماع و رجالی و کلامی و فقهی
 نقل کرده ایم که فرمود از حضرت اجماعی خبر نمیدهمی مرا از انجیل اول و ثانی که در بدایت از تو
 یافتند و که بر شما واضح ساخت این انجیل را عرض کرد ما که نکردیم انجیل را مگر بکرو و زوان را
 ناز و پیدا کردیم و محتا و معنی بر ما برین آوردند فرمود چه قدر که معرفتی بسین انجیل و علم
 او را که بطور است که تو گمان میکنی چرا در انجیل اختلاف کردند و در این انجیل که در دست شما
 است اختلاف افتاده و اگر بر عهد اول باقی بود اختلاف در آن نمیکردید و به من تعلیم
 تو میکنم بدانکه چون انجیل اول مفقود شد نصاری جمع شدند در نزد علماشان و
 گفتند عیسی کشته شد و ما انجیل را که در دست ما علی ما هسید چه میدانید از
 انجیل پس اوقات و مرقاوس و محتا و معنی گفتند که انجیل در سینه ما است و ما میدانیم
 سفر منسوبیم و هر یک شنبه سفری را میاریم و شما غصه بخورید و کتبها را حلاله نکنید
 پس نشستند و این انجیلها را نوشتند و این چهار نفر شاگردش اگر حواریان بودند یا دانش
 ای با تلبی عرض کرد حال نمیدانیم حال شنیدم و دانستم که تو عالمی بعلم انجیل و چیزها که
 نمیدانستیم تعلیم گرفتیم عرض میکنم پس بین که اهل علم و انصاف از خود نصاری بصدیق انجیل
 را می نمودند زیرا که از بدیهات است که با انجیل بیشتر نبوده و مال انجیل را ندیده پیدا شده
 است مسلمانیها حال از صحیف نیست و علان بر اینها ضد بر اینها طالب از خود علماء
 نصاری داریم چنانکه مولای من روحی فداه در رساله مبارکه حسام الدین از جرایم نصاری

نقل فرموده که مردی است مخبر میان نصاری و بعضی میگویند روح القدس در او حلول
 کرده و مؤید من خدا الله بوده مدتی بعد از حضرت عیسی بود. ظاهر اسپند و هشتاد
 سال بعد از انحضرت و بعضی یادریان میگویند اعتبار در بن نصاری بواسطه راست
 و امر بن ایشان با و منتهی میشود و انجوا هشت شخص در پری در یون نام توری را از عیسی
 بلا تفسیر نقل کرده نوشته است ای پری در یون مگر را التماس میکنی که من توری را از زبان
 عیسی بلا تفسیر در آورده خلاصه از ترجمه های دیگر که بر زبان یونانی و عبری شده بر تو نویسم
 بدانکه اینکار پر خطر است زیرا که هرگاه بنظر من کنندگان من برسد مرا ملامت میکنند
 و فریاد میزنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر ترجمه کرده بطلیموس نوشته اند میکنند
 آن ترجمه ها ما نمیدانیم کسی است که بر من وارد بسبب چیزهای بسیار که داخل شده و بر من نگذاشته
 لکه پستی بمرسانند پس بعد از کلامی چند میگویند من آنها را بنکار نکردم بلکه آدری چنین
 مترجم که هم مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه انانیا و ترجمه بنیاد از یوس کرده همه را مخلوط
 کرده و میگویند پسند و را بعلافت ممتاز ساختم یکی شکل ستاره ریزه و دیگری بشکل سیخ
 چهار برای آنچه فرق شود میان آنچه از توری است و آنچه زیاد و کم شده و چیزهای چند که
 حواریان و علمای انجیل هم اقرار با آنها کرده بودند که در ترجمه ایشان نیست بعد میگویند البته
 نمیدانم این هفتاد اوطاق پر از دروغ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از
 آن عذر خواسته از زیاد و کم کردن میگویند در توری خبر از بعضی امور آمده بود از
 قبل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنانکه
 بعد میگویند اما اینقدر میدانم که ترجمه ها که بر زبان لائینی کرده اند از ترجمه یونانی اصح
 است و ترجمه یونانی اصح از عبری است تمام شد عبارت جرایم و این هفتاد مترجم که گفته
 اشاره بان است که چون بطلیموس سلطان مصر و حبشه و بعضی عربستان بود هفتاد نفر
 از اهل هر ملت جمع کرد تا کتب انبیا را بر او ترجمه کنند هر یک برای خودشان نوشتند و در
 و کم کردند و همه را از عیسی بیرون بردند و مدار غالب خلق بر کتب یونانی بود بعد
 بر زبان لائینی کردند و جرایم گفته است که اگر از یهود بپرسیم چرا چنین کردند میگویند بجهت
 مصلحت چنان کردند مثلاً بطلیموس با اعتقاد افلاطون شد و قائل بود بوحث خلقت
 خواستند هر عبارت را که در کتب عبری است که دلیل تثلیث است ساخط کنند که او را
 خوش آمد و هم چنین از جرایم نقل شده عبارت در ترجمه زبور که انجوا هشت نفر نوشته که
 حاصلش اینست که مسوده آنچه من نوشته ام بنویسید و شکل بنحی و ستاره را حفظ کنید

در پیش هر عبادت که بشکل سنجی نقش کرده به بینید نا جائز است که در نقطه گذارد ام اینچنین است
 در ترجمه هفتاد و نهم نبوده و من در اینجا زیاده کرده ام و هو جا که ستاره به بینید نا جائز است
 در نقطه دارد چنان در ترجمه انداخته و من از نسخه عبری دیوان بنیاد از بوس من ترجمه نظر
 فراموش کرده زیاده کرده ام پس ملاحظه کن که زبور را هم با اینکه ما حدیثی نبوده تغییر دادند و
 از همین نقل شده از ترجمه دیگر که بعضی یاد در بیان نقل کرده اند که در این زمان از کتب سماوی
 نسخه صحیح نیست زیرا که همه مخفایست و از بعضی یاد در بیان نقل کرده اند که در دنیا بعضی
 اناجیل نوشته که شاکر در او شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر میدهد از وقایع نبوی
 دروغ پیدا شده و اعتقاد میکنند و شاهد دیگر آنکه یاد در بیاضی که چند قبل از
 بوعمر خود نوشته را سلام و مسلمین خود را در او از آن کتاب مینویسند در مقام مدح
 یهود میگویند بعد از ذکر بعضی اخبار از آمدن حضرت عیسی علیه السلام بعد از آمدن مسیحی
 بن زکریا که بحسب اخبار پیش روی او بود آمد مسیح از خرد و شیر از خاندان داود در بیت
 اللحم و هر قسم معجزه نمود لکن خود یهود و انظار میبکشند چنین کسی را لکن میخواهند که آن
 شخص با جاه و جلال دنیوی باشد پس او را قبول نکردند و بقتل رسانیدند و کتاب
 را لایح شعور کامل کردند و موافق اخبار خود تمام شد آنچه از احکام الدین نقل نمودیم
 پس بین تفاوت از کجاست تا بجای خود منصفین یهود و نصاری میگویند که اینها
 کتب اصل نیست و مترجم و مصحف است و اخبار ما هم که صریح در این معنی است و اینها را
 کاساراش کرم تر شده و ادعای صحت آنها را میکنند و غرضش در چیست بکی اینکه کان
 کرده او که معتبر از اخبار تحت مذهب یهود است و او را خواسته اعتبار از اخبار برسانند و تو
 دانستی که همه اینچنین بود خط و خطا بود و ثانی چون علامه دلیل او این است که ممکن نیست کتب
 زائلیت بخدا بدهند و از خدا نباشد پس بیان منبر را علی محمد حکما از جانب خداست این است
 که در این مقام هم این صراحت را دارد و باطل را احقاق میکند که مؤید باطل و بگوش باشد
 و عجیب است والله که با اینهمه نکرات که یهود و نصاری در این ذکر کرده اند و انهم و ادعای
 صحت آنها میکنند و این کتب صحیح میدانند و همین بزرگتر دلیل است بر کفر و شرک و فسق و فجور
 که بعضی مذهب تثلیث نمایند که در این کتب مندرجست بضرورت اسلام مشرک بخداست
 و خداوند در کتاب مجید خود مکرر بکفر و شرک یهود و نصاری فرموده بسبب همین عتقا
 باطله شان چنانکه خداوند فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مريم وقال المسيح يا بنی
 اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انتم من قبله بالله فقد حرم الله علیکم الجثه و ما ربه النار و ما

للقائلین من انصار لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثالثه و ما من الا اله واحد و ان لم ینبهوا
 عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم و قال الذین یهود و عرب و بنی النصارى المسيح
 ابن الله ذلك قولهم یا فوا هم یضاهون قول الذین کفروا فاما لهم الله انی یوفی کون اتخذوا الحما
 و رهبا انهم اربابا من دون الله و المسيح بن مريم و ما احب الا العبد و اله واحد الا اله هو یحی و
 تمات یحیی کون لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مريم فل من یملک من الله شیئا ان راد یملک
 المسيح بن مريم و انهم من الال و من الاله و قال الذین یهود و النصارى نحن ابننا و الله و احبائه قل فلیعبدکم
 بذنوبکم بل انتم بشر من خلق خلاصه از این قبیل ایات بسیار است و همین خدا همدرد این کتب حقا
 مندرجست نمیدانم در قرآن که اینطور کفر و شرک را اظهار اثبات کرده اند اینها از باب تفسیر است
 که در آن ملت با اعتقاد مصنف ثابت بوده و در اسلام نسخ شده و باز در مرتبه موافق تفسیر انجیل
 که مصنف سابق کرده است مشرک و عتده اگر اینطور باشد که موجب تکفیر و لعن نیست چنانچه
 بدیهی است که یهود و نصاری بر هر حکمی از احکام تورات که ثابت قدم مانده باشند و لو در
 شرع خاتم منسوخ باشد محل ملامت نیستند زیرا که ترک کردن منوط بقبول اسلام است
 که هنوز نکرده اند بلکه از جمله ملامتها که بر آنها واردیم ترک کردن احکام تورات است و کتب
 احکامیه برای خود نوشتند مثل مپشناه که در بیت المقدس ثانی عهد اسکندر نوشته
 شد و از توراتی که شعل گفتند بعضی توراتی که از حفظ نوشته شد و بعد از چندین
 کتاب دیگر نوشتند و از آنجا را نامیدند و نام یکصد و هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت
 المقدس ثانی مینوشتند و گفتند توراتی که موسی داد این زمانها ما مورثینیم علی کیم و
 بهمان خواندن باید گفت که در بکار اعلی نمود بعد از آن کتاب که خلاصه اسم گذاردند و این
 که نبی یوسف قار و کتابی نوشت شولیمان غار و نامید و همه برخلاف حکم خداست و عا
 یهود از روی این کتب است پس اینها عیوب بزرگ ایشانست که بعد از یهودیت دارند و از
 همین باب است که خداوند فرموده اتخذوا احبارهم و رهبا انهم اربابا من دون الله بعد از
 آنکه ابراد کوند بر پیغمبر که ما چنین کردیم جواب شنیدند که نه این بود که حلال خدا را بر شما
 حرام کردند و حرام را حلال و شما قبول کردید پس در یهودیت و نصراپشت این عیوب برای
 آنها هست و اگر چیزی را موافق حکم تورات و انجیل میگویند البته محل ملامت و تکفیر
 و لعن از آن باب نبودند پس معلوم است که این ایات در توجیه ایشان و کفر و شرکشان
 از باب تفسیر نیست و شرع اینها بر توحید بوده و آنها فاسد کردند و این است که خداوند فرمود
 فرمود که و انت قلت للناس اتخذونی و احبا لهم من دون الله قال سبحانک ما یکون لک ان یقول

ما ليس لي بحق ان كنت فلت ففقد علمه ففلم ما نصيبه ولا اعلم ما في نفسي لانت علام الغيوب
 ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ورتبي ورتبكم خلاصه راصل توحيد قابل تفهيم
 كه يوان اين احتمال را داد و چون اين كتب مشتمل بر اين مطالب هست هر كه بخواهد آنها را ببيند
 البته كافر و مشرك خواهد بود و هم چنين نسبت شرب خمر و زنا با د خيرونه خود بخود بالله بلوت
 پيغمبر دادن و عامله شدن در خمر و مواب عمل آمدن و نيز در خمر ديگر كه اين طور شراب بلوط
 دادن و او را مست كودن و پهلوي او خوابيدن و اين عمل امدن كه در فصل نوزدهم سفر
 بر ايشان كه سفر كنون معرفت بنقصيل نوشند و در هين سفر در فضول ديگر نسبت شرب
 خمر بپيغمبر دادن و خوابيدن و عورتش مكشوف شدن و هم چنين نسبت زنا با د بهم
 خدا را و غذا براي او آوردن و با هم خوردن و هم چنين يعقوب با اسحق و اسحق با يعقوب بنا به
 شده بود و شگاري از پير بزرگ خود خواست كه او را دعا كند و يعقوب بكنه مادرش
 حيله كود و امر را بر اسحق مشتمل كرد و در غايب نمود و هم چنين خواب دادن يعقوب مادر را كه
 امام فرمود در شان كسي كه مدعي بود كه خدا را خواب ديدم فرمود معلوم است كه موجد
 نيست يا لفظ قريب باین پس محالست كه اينگونه الفاظ از پيغمبران خدا سر زده باشد و اينگونه
 منكرات را مرتكب شده باشند خلاصه امثال اين منكرات در اين كتب بيان شده و بهر چه عاقل
 پوشيده نيست كه همه اينها جحوظي است كه ملاهاي اليهود خواستند تاريخ الببال مرتكب معاصي
 شوند و اينها را اجل كردند و مادر اين مقام در صدد تفصيل بنسبت اينها و عبا ران را
 مبنوشتم كه براها مطلع بشوي و انكسي كه باین اصرار بپيچي اين كتب را بياي به الله كافر و مشرك و
 فاسق و فاجر همه هست و هيچ اعتيادي باین كتب نيست بلكه خداوند بعبادت خاصه بغير جنبا
 كه از بهشت عيشه و خاتم و اوصياء او صبر بوده است در اين كتب باقي نگذاشته كه باعث امام جعفر
 بر ظهور و نصاري بشود و آنها هم چنانچه از صريح كتاب خدا و اخبار اهل بيت و ائمه و ائمه در جريان
 تفهيم و تحريف دارد و بسا اينچه در اين كتب هست ابتدا اعتيادي نيست مگر هر چه شاهد
 صدق از قرآن و كلمات اهل بيت سالم الله داشته باشيم حال آنكه در كلمات مصنف رايد
 كه در بلك امر جزيي با آنچه موافقت با خدا و رسول ندارد و از معتدلين بشيد امام كه هيچ قسم منكر
 كه نسبت بلوط و فوج در سفر بر ايشان داده شده بلكه ندارند كه در ائمه ايشان يافت شود و اينها
 است لازم تفهيم اين كتب خداوند عجل و از انسان نكرده بخوبين كند پيغمبر او شارب الخمر و زنا
 باشد با د خيرونه در حقيقت خوب خود را مخرصر كرد و در طبر از اين نديري براي اقبال علامه
 معلومست بهشت كه سر يا ميشود براي مؤمنين ماله شهيد لا نفس و نللا لا عين يا بدجج باشد

اينست كه از اد شده اند اما ما هنوز در دار تكليف كه دنيا است مبتلا بهم و تخلف از غلام
 شرح پيغمبر بر احد جايز نيست و السلام على من اتبع الهدى و مصنف بعد از آنكه بزم باطلا
 خود صحت كتب سابقه سلف را رسانيده اشاره باياني چند نموده است كه اينها در ذكر
 اين بوم مبارك است و ما از جهاني چند محتاج بذكر آنها نميپيچيم اول اينكه بر مائات و حقوق
 است كه اعتيادي باین كتب نيست ثاني اينكه نوع استدلالات اين مرد است امده كه هر چه
 ميل او است كلام را ناويل ميكنند ثالث اينكه بر فرض بعضي ايات در ذكر ظهور و رجعت و
 قيامت باشد تو صرف دعوي اينها را در بيان خود ميخواني مدعي هستي و شتاني پيچاي
 هم در بيان خود مثلا ميخواند تكليف مردم چه چيز است و دعوي كدام يك را بايد پذيرد و بايد
 كه حاجت بنقصيل نيست و بطلان هم كلمات شالحي الله ظاهر شده **فصل** در اين
 مقام بازيات بسيار به نسبت استدلالات ذكر كرده است بلكه با بنقاعده كه عقايد خود را
 در امر مائات و ظهور و رجعت و قيمه ثابت انگاشته است بنا بر اين هي ايات قرآن ذكر ميكنند
 و براي فاسد خود ناويل باین و در ميكنند و جواب مختصر ميديان است كه بقت العرش ثم
 انفس و همين مطالب بغيرها سابق بر اين مفصل و مشروح نوشته شده و هيچ سواي
 نكرار نيست و خودش هم بصرح ميكند كه اين بيانيها پيش گذشته و ما هم كه الحمد لله جواب
 همه را داده ايم ديگر حاجت بذكر اين نيست و از جمله جمله ها كه سابق كرده بود و در اينجا هم بطي
 داده ايم اين است كه ميرزا حسن علي حكيم سيف را بر داشته و در حق مردم دعائي بسيار كرده
 و بنا به مهرباني و عطوفت را نسبت همه گذاشته است و باین جمله ميخواهد قلوب ضعفا را
 مايل بخوابكند و ما هم سابق جواب اين مطالب را داده ايم اينجا هم مختصري از راه ديگر ميگويم
 كه در نزد عاقل بصير باین دعوي باطله كه حضرات دارند هيچ دليل بطلان دعوي است
 و ما هم اين مطالب را ميگويم و بفرق بزرگي در ميان ما و شما هست ما ميگويم كه ايتام
 خبيث است و ما ما مورد از جانب ائمه خور بنقيبه و مهاونه و مصافحه و خروج بسيف را قبل
 ظهور امام حرام ميپنداريم و بحسب ظاهر نبايد با مردم راه برويم و در دل خود بر عقیده
 حقه ثابت باشيم و اعتقاد ما اين است كه بعد از آنكه امام تشریف بياورد اين احكام ميگردد
 و نقيبه از عالم برداشته ميشود و ايتام همدنه منقضي ميشود و حكم بسيف جاري ميشود و
 امام انقدر ميگردد كه مردم جاهل ميگويند كه تو از اولاد فاطمه نيتي و الا در دل زخم
 بود و او فرزند فاطمه است و هر چه بكشد اسراف نيست و عوض بكشاخ موي سيد الشهداء
 و خون پي شير خواهد و اگر همه عالم را قتل كنند بجا است و هم چنين خود سيد الشهداء كه

بعد از قائم بر منبر بقیایای ظلمه را میکشد اینست که در کتاب البیّن و غیر آن از حضرت باقر از خود
 انحضرت یعنی خدیجه و ابی شریحه که میفرمود بعد از ظهور قائم و مکتب ایشان متذکر
 بعد از آن امیر المؤمنین دفع میکند بسوی من سب و رسول خدا را و میفرستد مرا بسوی
 مشرق و مغرب پس غیابم بر دشمنی از برای خدا مگر آنکه خون او را میترسم و ترک نمیکند صبی را
 مگر آنکه میسوزانم از آنکه واقع بشوم بر هند پس فتح کنم آنرا و بدر سنبله و انبال و پشم
 بیرون میبندد بسوی امیر المؤمنین و میگوید صدق الله و رسوله و میفرستد بان دو
 بسوی بصره هفتاد مرد با هفتاد هزار مرد با اختلاف فتح پس میکشد جنگبان ایشان را و میبرد
 بقیه را بسوی روم پس فتح میکند خلدند از برای ایشان بعد از این میکشد الله هر که از خدا
 گوشت از احرار کرده نالینکه نباشد بر روی زمین مگر طبع عرصه میبندد بر وجود و مضاری و
 سایر ملل و همانچه بکیم ایشان را الله الله میبندد اسلام و شمشیر پس هر کس اسلام آورد دست
 بر او میکند و هر که اسلام نداشتند خداوند خون او را میبرد و در بانی بنماید مرد
 از شیعه ما مگر آنکه نازل میکند خداوند بسوی او ملکی که میکشد از دشمنان و اهل کفر و
 و دشمنان را و از واج او را و منزله او را در جنت و باقی بنماید بر روی زمین و کور و نه زمین
 و نه مینا مگر آنکه خداوند کشف میکند از او بلای او را بسبب ما اهل بیت و بعد ذکر
 بر کائنات آسمان و زمین و عطا هائی که بشیعه ایشان میشود فرمود و او را حل اشکال نماید
 نمود و آن اینست که در سیرت قائم نه همی قتمها و ابی شده و در سیرت سید الشهداء
 هم اینطور میفرماید پس اگر قائم هم دشمنان را هلاک میفرماید دیگر که چنانکه باز سید الشهداء
 او را بکشد و جواب از این مطلب اینست که اینک از بعضی اخبار بر میاید که قائم بر بعضی اهل ذمه و
 بعضی از فواصی جزیه میکشد و هر محنت حکم و فرمان او خواهند بود پس سید الشهداء هم بر چنین جزیه
 را بر میآورد و اهل ذمه را بجز این اسلام و شمشیر میفرماید و جواب دویم اینست که قبل از سید الشهداء
 فرماید منافات با قتل صاحب الامر ندارد زیرا که این قتل حکم دینا است و قتل که حسین میفرماید
 در وجبت است چنانکه در جنت و طاعون فرموده اند که با هر که از این میکشد پس بخا
 نیست که صاحب الامر کفار اهل دنیا را قتل بکند و سید الشهداء کفار و بکر رجعت میکشد میکشد
 خلاصه پس معلومست که سید الشهداء علیه السلام هم رجعت میفرماید خون دشمنان خدا را میبرد
 و ایضا قائم هم شاهد همین مطلب است چنانکه پیش دانسته پس درباره این مرد که الجنازه با الله اعلم
 این میگوید که سید الشهداء است که رجعت کرده و عدل ما بر این نیست که بنیاد او را جبر کنند و
 او را بکلی کوفاه کنند و همین که ببیند که پیش رفت ندارد مجله و مکرر تسلیم و مهر بانی را پیش

کرم و بدلیل عقل میگویند که طفل تا بکوچه که جاهل است با او میل میکند و بیکدیگر میکشد
 اغراض میکند تا وقتی که عقل او کامل شود و بیکدیگر عفو و اغراض بر داشته میشود و حدود
 جاری میشود پس اگر عقل مردم بجای رسیده که باید امام که عقل کل است ظاهر شود و سید
 الشهداء و سایر ائمه رجعت بفرمایند بیکدیگر جای عفو و اغراض نیست و این مذهب صوفیه
 است لعنهم الله که صلح کنند و هر جلوه خدا میداند تا آنکه بیکدیگر ستم برین خاتم است این
 عقیقه را کفر میدانند و بدی است که ظلمات و نور منادی نیستند و ظل و حر و یکنان
 نمیشناسند و جاهل و عالم و کافر و مؤمن هر بر حق نیستند و خدای حکیم عادل با آنها یکسان
 و غافل میکند و فرمود پس بعل مثال ذره خیر این و من بعل مثال ذره خیر این و فرمود ما
 فخریون ما انکم نملون پس این اظهار محبت و عطف نیست تمام خلق اولی که بدی است که محض
 حيله است و چنانکه آن زمان که در ایران جمعی بودند از انجمن جاری میشد حالا با اصطلاح
 از پیادری است و تالی اینک اگر با حال فراهم بود و اسباب این کار کرده بود بدین دلیل بطلان شما
 بود زیرا که چه در ظهور و امام و چه در رجعت و چه در وقت هیچکس نیاید مهارت و مدارات نیست
 در ظهور و امام کفار و مجرمانی نبوی خود از قتل و غلب و غارت الله خواهند رسید و هم چنین
 در رجعت بلکه اغضاف آنچه در ظهور قائم می بینند در رجعت خواهند دید اگر قائم بکمر نبی
 جیت و طاغوت را ازنده میکند و میکشد و در رجعت و در هزار مرتبه زنده میشوند و کشته میشوند
 و در وقت دیگر مبتلا ببدائی خواهند بود که عذابهای پیش با نسبت به با حاجت نباشد در مذاق
 همچنانکه در جهنم چه قدر را میخورند و راست گرفته اند و از سزا میبندند و بختار و مشرکین با عطا
 خود مانع میماند و در عذاب و حقتشان میکشد پس در حقیقت مثل وجود و بعضی از مبتلا
 در اصلا عذاب را عذاب دانسته اند که نام نعمت بر شما میسر شد که با آنها نیست و کدام عذاب
 مبتلا شد اند که شما از آن این سید و الله که پادشاه بازی اطفال حقیقتش از خرافات شما
 بیشتر است اقله مقصری که میاورند و حکم بر میآورند و چهارتر که بیای او میزنند و مطیع او می
 او را هیچ نباشد بل کف بخورند و کشتن باو میدهند و والله که پادشاه بازی شما
 از اینهم به حقیقت تراستی از خدا بی خبران در بیان خود هر چه میگویند که غرض از عا است
 حالا بر فرض که جاهل قبول کند نسبت باینکه کسانیکه بر خلاف شما بودند و این قیمة کبری چه
 عذاب واقع شده که هیچ اتصال و تامل ندارد اگر بعضی قول شما است که انما هم در باره
 شما اعتقاد دارند که جهنم الان در دلهای شما است چنانکه در حدیث وارد شده است
 چون دنیا چشم و گوش را بشنود و شک نمیکند و همین که قیمة بر کردید و علائق دنیوی را بگذرانید

خواهد دید که چه عذابی برای خود خریده اند پس اگر این محض وهم منوهم است لکن در
 باره شما از و هم بالا از بلکه بقیه باین امر در اندر فرض میکنم که تو هم در باره آنها همین طور
 بقیه داشته باشی پس فرق مساله چه شد و همانطور که تو خود را منعم میدانی مؤمنان
 هم والله خود را منعم میدانند پس هر حقها بخدا الاث گذشت و والله که چنین نیست و غنا
 قریب عقاب مؤمنین هم بروز و ظهور خواهد کرد و عقاب شما هم همین عکس نقیض میاید
فصل بعد از آنکه شرحی از اینکه هر چه بود ذکر خیر خلق و رحمت و دوستی کل عالم
 و طاعت و تقیای و لا اثم و لا مورد خدمت و نصرت و لا عاده بوده میاید هدایت با
 جمله آنها معترضه بسیار میگوید که حاصل همه آنها کفر و فتنه و مذهبیه است که نسبت
 بجمیع شرایع اینها است که بدعت است و کفر و ضلالت و ابطال ثواب و عقاب و از آنکه ما
 فقر و فقره عباد را از آنرا میگوئیم و جواب میگوئیم و بعد اصل مطلب و اراده میکنیم
 گفته است که هرگز امید نبود که نفسی ظاهر شود و بقوت الهیه خلق مختلف العقاید و مختلف
 الادیان و مختلف الطباع و المشاب و متحد الکلمه و متحد القول و مصلح علم و مذهب با خلق
 احمد و قلیل مذموم فرماید و سوف یحیط الارض و اتاخذننا ان نخرج الله فی الارض ان
 نخرجه هربا و لا یحسب الذین کفروا سبقونا انهم لا یحجزون **جواب** ایضا غلط میگوید
 اینها و این ان نخرج الله است و اینه ثانیه سبقوا انهم و مراد از همه این تعجب که کرده همین معبود
 است که کرد اینهمه جمع شده اند که هر باطلی در عالم بر خیزد و بقدرها بلکه شاید احتیاج اینها کرد
 اوجع میشوند و بنای عالم بر همین است ذره ذره کاندازن ارض و سما است جنس خود را هیچ
 و کربا ست این باجاعات دلیل حقیقت کمی نیست و اگر میخواستن از جمیع خلق بود زیرا که تمام
 کفار و مشرکین با هم اختلاف میکنند و انند در طاعت و انقیاد امر و مقتدرند و با وجود این که هر مامور
 حاکم میکند در واقع اختلاف ندارند چون سلطانیه که جمعی از قشون خود را بمشرق میفرستد
 و جمعی را بمغرب هر دو صناد و از امر و هستند پس بجای از کار شیطان میکن و این مطالب که مقصود
 داری در باره او است و میباید و الا اینهمه و در که شما جمع شده اند که قابل اعتنا نیستند
 و معدنک عتقات هستند چنانکه در همین کتاب در بعضی مواضع از مسلمان با آنها است که
 برین طایفه علی محمد وقف نمودند یا آنکه معتقد بمیرزا یحیی شدند و اعتنائی بمیرزا حسینعلی
 ندارند و طوائف دیگر هم از قرار مذکور در میان شما هستند پس همچو اتحاد هم که قابل اعتنا
 باشد ندارد و انهم که گفته مصلح علم و مذهب با خلق ام شده ابد و عوی است بی برهان ام
 همچو اعتقادی ندارند و هر کسی هر چه محض بیل کرده بگذرین و عرق جبین و اعمال و افعال خود

کرد ما است که شما است میگویند که اینها از عتبات شما است قبیله و داورید بید طوریکه محض
 شود که تربیتهای سابقه هم از لطف شما است و ما در این بعضی از عتبات و آنکه ما بخواهیم بر سر
 زده در باره خود خیال کرده اند که سلطانند و از همین قبیل خرافات سرورده اند و چون
 دیدیم که سخنها را با صلااح یا ورق ندارد دانستیم که ما بخواهیم است و در باره شما
 هم علانیه این مطلب را می بینیم شما منکرید بسم الله اثار نفسانیه خود را اظهار کنید تا بینیم
 و رصد بق نمائیم و الا اینگونه سخنان را چنانچه هم میسر آید بلکه بطوری هم تسلیم میکنند
 ادا میکنند و اما ایاتی که نوشته است مسلم است که از دست خداوند فرار نمی توان کرد و بعد
 او را عاجز نمیکند و در دنیا با عتبات از اینهمه مردم جهل و یا جاهل فرار میکنند و اما مفری ندارند
 و آخرت آنها را در دنیا بد و در آخرت مجرای میسرند و همه مردم امرشان با اینها میسرند که در
 دار تکلیف که دنیا است معتقد میشوند که مفری از خداوند نیست و و باور میکنند که تو گمان
 کرده که این اتحاد عمومی خواهد شد و اگر باین منوال بود خلفت ناری که لا تنقد و لیسر طامد
 البته لغو خواهد بود و باز گفته است و الذین کفروا اعلموا انهم یحسبونه الظان ماء اخر
 اذا جاء له یوم شتاء و وجد الله عند فو غام حساب و الله سیر یحسب حساب نفس تکذیبان
 و کافر شدن بایات حنا شدن است **جواب** اینکلمات معترضه بنظر میاید و
 مناسبه با کلام سابق ندارد مگر اینکه مقتضی او از ذکر این باشد که اختلافات ام
 مثل سرائست و همینکه پیش رفتی چیزی نیست و هیات که مراد این باشد و نظیر این است
 این مثل الذین کفروا و برجم اعالم که مراد است شدت بدی که بیوم خاصف لا یقدر و ن حنا
 کسوا علی شیء ذلک هو الضلال البعد و مراد از این است مثل اعمال دشمنان ان متحد است
 که هر چه بر ع خود خیرات بخار و رند هم مثل خاکبازی که بیاد داده شود متفرق میشود و ثوبی
 بخال آنها نمیکند چنانکه در حدیث شریف در ذیل همین آیه وارد شده و همین معنی
 است آیه او که چنانکه در برهان روایت کرده است از حضرت باقر فرمود آنچه حاصلش
 اینست و الذین کفروا بنوامیده اند اعمال ایشان مثل سرائست که در میانان است که نشسته
 او را بجای بیندازد و همینکه میردی ببند که چیزی نیست و خدا را میباید بد و زرد او
 پس حساب او را میکند و خداوند سیر یحسب حساب و غرض اینست که اعمالی که از ایشان
 دیده میشود بصورت خیرات مثل سرائست که واقعت ندارد و ذائق آنها همان سرور و
 خجاست است و هر که نزد آنها برود از خبر کرب حیره حقیقی است چیزی نمیباید و این است
 که بعد از این آیه میفرمایند و کلمات این در بعضی مواضع من فوضه موج من فوضه حساب خلایان

بعضها فوق بعض از انج بدو یکدیگر را هار من لم یجعل الله له نورا فانه من نور کس مثل
 اعمال ایشان را بطلان میزند که بعضی ان فوق بعض است و نور در انجا نیست پس با وجود
 اینکه نور در انجا نیست چگونه اختلاف امر بر داشته میشود هل شیئ من الظلمات و
 النور و آنچه در باب حساب گفته چون همه غرضش اینست که بلکه اوضاع معانی این ظاهر
 دنیا بگذارد این لفظ را میگوید و ما میگوئیم که این همه که در اخبار و ایان فرموده اند
 که حساب خلایق باید بشود مقصود این نیست که خداوند علی شین از جهل حاصل کند
 و خدا جاهل با اعمال خلق نیست بلکه او اینکه فرموده لعلکم تتقون الله الذین صدقوا و لیسوا الکاذبین
 غرض ظهور علم حادث است در مقام خلق و در عالم از به خود هیچ چیزی را دانسته و اینست که
 میفرماید تا کائنات نسف ما کنتم تعلمون یعنی علمهای شما فسخ از ان علم است که برای خداوند ثابت
 بوده چنانکه از اخبار ال محمد ظاهر میشود پس غرض از حساب ظهور علم برای خدا نیست بلکه
 خلق باید خود واقف بر اعمال خود بشوند و حساب ایشان کرده بشود و باقی و فاضل خود را بشود
 کنند تا اینکه بفهمند که خداوند ظاهر نیست و در دنیا تو این مطلب را اعلام می بینی که خلق
 واقف بر تمام اعمال خود نیستند و حسن و قبح اعمال خود را شعور نمیکنند با اینکه خبر و شرا و به
 ایشان فهمانده اند و به معذک چنان اعراض کرده اند که از همه اینها غافل شده اند پس اگر چه
 در نزد خدا حساب آنها شده باشد اما تا بایلد از برای خلق در قیوم و در آخرت همه اینها مذكور میشود
 که بفهمند و یا برسانی که تو خیال کردی امر نمیکند و باز گفته است ان الذین عند الله الاسلام
 و ما اخلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم و من یقف یا یا ن الله فان
 الله یرى الحسب جاءهم العلم مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند مقصود این است
 که علم امتیاز از امر کثی کردند و رفتند تا در انجا نمایند طغیانشان حاجب و مانع از انجا
 شد **جواب** نمیدانم این چه حایقه است که اینهمه مکر را ز کفار و مشرکین میکند که
 مقصود این نیست که کفار دانسته حق را انکار کردند خداوند فرمود و محمد و الهما و استبقنهما
 و فرموده بر فون نعم الله ثم ینکر و یخار و ینفرد مکر و بخلاف ایند و ابه میگوید و قول عدل در
 این مقام این است که از برای کفار هم مثل مؤمنان است و این است که خداوند از برای
 جهنم طبقات قرار داده که در هر طبقه اهل ان ساکن شوند پس بعضی از ایشان هستند که همین
 قدر که شنیده اند داعی هستند و رفتند و شنیدند ندیجه بر ایشان ثابت درجه تمام شده و
 بعضی هستند که میزنند و میشتوند و هم میبختند و معذک ایمان میاورند و تخته خداوند
 بر هر دو بالنسبه بحال خودشان تمام است و این است که در این شده در معنی تخته باله که خداوند

در روز قیامت به بنده خود میفرماید کمالی بنده من ایا عالم بودی اگر بگوید بلی یا میفرماید
 چرا عمل نکردی و اگر بگوید جاهل بودم میفرماید چرا تعلیم نکردی تا عمل کنی پس خصم میکند
 با او و این است تخته بالغه عرض میکنم بدیجی است که باید معلم را بشناسد تا بتواند محفیر
 کند و از برای اینهم در جانش یکدفعه میشود که کی داعی محاسب هست و حقیقت
 و بطلان او را نمیداند و حقی هم در دست او نیست باید برود و میسرمد و یکدفعه رفته
 و قیبه و از عالم او محسب نکرده و عمل نکرده خلاصه که در جات بسیار از برای خلق است
 و تخته خداوند بر همه تمام است و در میان منضع یعنی هم هستند که اگر در دنیا تخته
 بر آنها تمام نشده در آخرت تمام خواهد شد و اختلاف در میان خلق بعد از آمدن
 علم است و بحسب رجاء علم و عمل اختلاف حاصل میشود و همان صورت که از دنیا
 میزد ابد الله باقی خواهد بود و مثاب یا معاقب خواهد بود دیگر اینها فان که محسب
 میسر ایند مقرر ثمری نخواهد بود مکرثه و قیوم و مناسبت در این ابه با مطلب که دست
 دارد ابد نیست و باز گفته است و فضع الموازن القسط لیلوم القیمة فلا یظلم نفس شیئا
 و ان کان مثقال حبه من خردل ینبأ بها و کفی بنا حسابین میگذاردیم ترازوی عدل را
 و وزینه پس ظلم نمیشود قضی چیزی را اگر بوده باشد مثقال حبه از خردل میاوریم او را و
 و کافی است بما حساب کنند چه قدر صبر است که اگر هم شاعر نیستند او را و در خود را
 کافی است بمالعه شهادت ماکافی است و اخطت از شهادت عالمین **جواب** چه
 اینجاست حاجی جاهلند وجه مخرجات هم میبایند مقصودش از این تحقیق اینست که چون
 معقدند که قیبه میباشند و مردم همه عود داده شده اند و ملاحظه میکنیم که هیچیک
 شاعر نیستند که از سابقین بوده و عود داده شده این است که میگوید اگر هم شاعر
 نیستند شهادت خداوند کافی است و استدلالات غریبی است خردل در این مقام مثل
 اعمال خلایق است و لو بعد خردل باشد خداوند از او خواهد آورد و شخص عمل کننده
 شاعر باشد نه نفس عمل من جثت نفسی و انکه عمل صرف صفتی است از برای شخص
 و استقلالی از برای او نیست و وجود او و شعور او و سایر صفات او همه بسته حضا
 صفتی است پس اگر نظر بنفس عمل بکن از خود هیچ نداند و اگر نظر بصاحب صفت بکنه دایره
 چیز است و شخص معاد انسان است با اعمال خودش که همه تابع وجود او هستند و البته وقی
 که محسوس میشود هیچ چیز از نفس خودش فایده نیست چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند و خداوند
 صریح فرموده که من یعمل مثقال ذره خیرا و من یعمل مثقال ذره شرارا و روت عمل بدین شعور

و یکدفعه از علم او محسب کرده

و ادراک متصور نیست و فرموده است و جعلنا ما علوا خاضرا و لا یظلم و بنا حداد فرموده
 است بوم تجل کل نفس ما عملت من خیر و محضرا و ما عملت من سوء و قد لوان بینها و بینها املا
 بجلا و یجذر که الله نفسه و الله رؤف بالعباد پس با اینهمه بابت حیرت و اخبار و حقیقت که
 از خود طایب ذکر نکردیم میتوان شبهه کرد که کسیکه بر هر یک از شاعرین باشد که بر کشته و اگر
 شاعر نشد اتفاقا هم البته ندارد پس **کسب** که آمده و کسب که بخیرای خود رسیده چه قدر
 کار را سهل کرده اند و اینست که فارغ البالی هر چه میخواهند میکنند و والله که شغل و
 ادراک و شعور و انفعال آنها که بر میگردند هزار مرتبه از اهل دنیا بیشتر است و هزار مرتبه بیشتر
 از دنیا شاعر نفس خود هستند و در دنیا میکنند که شخص از خود فراموش کند زیرا که استیلا
 غفلت جمع است و در آخرت ممکن نیست خلاصه و اینکه فرموده است کفی بنا حاسبین یعنی از
 جهت حساب خلل و کافای است و اولیاء او کافی هستند زیرا که در حساب ایشان سهو و غفلت
 و خطا نیست نه اینکه بنده شاعر نباشد که خود کرده و همچنین خداوند بفرماید که او است که آمد
 و لو خود شعور نکند کافی باشد اینکافیه هست در حقیقت که از ابتداء شعور انسانی تا
 اند و در روح محفوظ پر و در کار ثابت هستند و در مقام خود شعور و ادراک از برای
 ایشان نیست و خود ایشان را امام خود نمازجه میفرماید بفرموده خود بر میگردند و عمر
 میشوند و نصیبی از برای آنها نمیماند اما با عینا هم در علم خدا ثابت هستند و این مقصود
 از خود نیست زیرا که علم خداوند بداند و عوری ندارد و عود و انقیاد خالق بها نظور است که فرموده
 و منجز میشود با اصول خودشان و اما انسان بواسطه شعور و ادراک که داشته در حد
 خود منجز نمیشود و جاوداست و همیشه باقی است و خود او استعار بقای خود را میکند و عمل
 خود را پیاد و بخیرای عمل خود میرسد و اگر بنا باشد که بعضی شهادت پروردگار را بگذرد
 و خلق شعور نکند پس که معذب میشود و که منتع میبود پس باید که همانطور که فرموده کفی بنا
 حاسبین بفرماید کفی بنا معذبین و کفی بنا معین بصیغته مفعول و عجب خدای مهربانی
 است که خود را عوض بنده عذاب میکند و چه قدر بخیر است و محتاج که جزای اعمال بنده عابد
 خود او میشود لغو و الله من غضب الله و استغفر الله قال الله تعالی ما خلفکم لا یرح علیکم
 و لکن خلفکم لئلا یحزوا علی ابن مخان که مصنف در این مقام میگوید راجح و حدیث و وجود میدهد
 چنانکه شنیده و خواهی شنیدی و کفران ظاهر و پنهان است اما بعد حضرات و جدین و جودین
 اینکه انما هم با اهلند از این جماعت استنباط هم شعور نمیشود و باز گفته یا ایها الناس انکم
 جنب من خردل فکل فی صحرة و فی السموات و فی الارض بان جمیع الله لطیف خیر و مؤید

این بیان بومند لا یسئل عن ذنبه ان لا جان یعرف الجرمون پس ما هم فیو خدا بالتواضع و الا فلا
 قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب الشهادة انت محکم بین عبادک فیما کانوا فی مختلفون
جواب در اخبار احوال محمد در ذیل این آیه فرموده اند از محقرات ذنوب پیر هفتصد که
 بگوید گناه میکنم و استغفار میکنم که خداوند فرموده انک مثقال حبه من خردل الا به مقصود
 مصنف همان مضامین باطله است که در ذیل این آیه سابقه گفت و جواب او گفته شد و اما اینکه
 گفته مؤید این بیان بومند لا یسئل عن ذنبه ان لا جان یعرف الجرمون مقصود او اینست چون اصل سخن
 در عطف و مهربانی و احسان علی است که نسبت بخلق اظهار میکند و نصیحت کرد باین که
 خلق مختلف الطباع را متحد گرد و زود باشد که این اتحاد را با طایفه زمین بکند و غرضش
 اینست که همه مردم مؤمن میشوند با و و خداوند هم با ایشان لطف میکند چنانکه ان الله
 لطیف خیر فرموده حالا خوشحال شده است که مؤید برای این مطلب دست آورده و میگوید
 خداوند فرموده بومند لا یسئل عن ذنبه ان لا جان اما خداوند چشم و عقل او را گرفته
 که نبیند راهم فوشنه که در همین جا بطلان مقصود او را برساند که فرموده است یعرف الجرمون
 پس ما هم فیو خدا بالتواضع و الا فلا و باید از اخبار اهل بیت سلا الله نفسی هر دو آیه معلوم
 شود تا فساد مذاهب او ظاهر گردد پس در بر همان روایت کرده است از میسر که گفت شنیده
 از ابی الحسن رضاء که میفرمود دیدم تپش و از شهادت را نشد و تفرقه و الله و نه بل تفرع عرض
 کرد این مطلب در کجای کتاب خداست جواب تفرمود نامدنی گذشت و میسر که کرد و زی
 در طوائف با آنحضرت بودم بگریه فرمود ای میسر ازین داده شد بمن که جواب تو را بگویم از
 فلان مسئله که سوال کردی عرض کردم ان مطلب در کجای کتاب خداست فرمود در سوره
 الرحمن قول خدای عز و جل بومند لا یسئل عن ذنبه منکم ان لا جان عرف منکم در آیه
 منکم نیست فرمود در سبب که ان را تفسیر داد این آیه بود و این بجهت این بود که تخطی بود
 آیه بر او و بر احباب او و اگر در آیه منکم بتا شد همراهی ساقط میشود عذاب خدای عز و جل
 از خلق او و چنینکه سوال کرده نشد از ذنبش ان فی ان لا جان و از علی بن ابراهیم نیز از معصوم
 که فرمود ما منکم بجهت از شیع و بعد شرح فرمود که هر که لا ینال اهل الذمیه و برائت
 از اعداء او را داشته باشد و حلال او را حلال بداند و حرام او را حرام بداند بعد از آن
 بشود در ذنوب و توبه نکند و در دنیا عذاب کرده میشود و با خدا در بیخ و برون نباید
 روز قیامت و نیست از برای او ذنبی که سوال کرده بشود از ان در روز قیامت عرض میکنم پس
 کن که با اصلش چه بود ما منکم بجهت و مراد چیست و مصنف حکایت بطاهر او فرموده شده و دلیل

اول کسب

است خفید تا آنکه مطلب ظاهر شود پس در بیان در ذیل این و کیف تکفرون بالله از ائمه
 حسن عسکری را ثابت کرده که فرمود رسول خدا است بکفار قریب و بجهود چگونگی کافر میشود به
 خدا بیکه دلالت کرده است شمارا بر طریق هدایت و در کرده است شمارا اگر اطاعت بکنید و از
 از سبیل هلاکت و شما اموات بودید در اصل این با و احاطه اوقات پس زنده کرد شمارا پس
 او را اختیار و بعد میباید شمارا در این بیان داخل قریب میکند بعد زنده میکند در قبور و
 نعمت میدهد در قبور و مؤمنین بنیوة محمد و ولایت علی را و عذاب میکند کافرین را
 در قبور بعد بسوی او راجع میشود در آخرت باینکه هر یک در قبور بعد از آن پس زنده
 میشود از برای بعثت در روز قیامت راجع میشود بسوی آنچه بجهت حق کرده است شمارا از
 ثواب بر طاعات اگر فاعل طاعات باشد عرض میکنم احتمال میدهد لفظ مقارن بعد از آخر
 حدیث مقارن بها بوده یعنی اگر ممکن است مضایقه باشد و تصحیف شده است و مطالب ظاهر
 پس ملاحظه کن که مراد از رجوع بسوی خدا بسوی امر خداست که ثواب و عقاب باشد و چند
 حدیث در ذیل این به هل یظنون الا ان یا ایهم الله را و شده است که مراد ایشان و محیی
 امر الله است زیرا که ذات خداوند منزله از انتقال و محیی است پس قول خداوند و الله ترجیح
 الا مورد هم که فرموده یعنی رجوع امور همه بامر خداست و صناد و از او هستند و هم چنین
 الی الله مرجعکم و امثال این کلمات هر چه هست مراد رجوع بامر او است نه ذات او چنانکه
 حضرت امیر در خطبه خود میفرماید و کیف یجری علیه ما هو اجراء و وجود قیامها و ابد
 و محدث قیامها و حادثه از تفاوت ذات و لجزاء که لا منمنع من الازل معناه و لکان له
 و راء اذا وجد له امام و لا التمس التمام اذا لزمه التقصان و اذا التفت اليه المصنوع فیه و الخول
 دلیل بر بعد آن کان مدلولاً علیه الخطیه پس محالست که رجوع خلق بذات پروردگار شود
 و این بیان شریف که حضرت در خطبه فرموده است خود هم دلیل عقل است و هم نقل از
 که مدعی است که اگر بنا باشد خلق از ذات پروردگار بابتدائشوند و بدان او برگردند
 در ذات او تفاوت و تنبیه حادث میشود و کفر او متجزی میشود زیرا که فرض شده که
 خلق اجزاء ذائیه باشند و از ذات او خارج شده بلا بسوی او برگردند و البته تفاوت و تنبیه
 در ازل منمنع است و از لیت از برای متفاوت و متجزی منمنع زیرا که هر چه متجزی است مسبوق
 بعد از آن است و قائم بغیر که ضایع و ترکیب کنند او باشد پس چگونه ازل قدیم میشود
 و نیز هر چه خلق از ذات او صادر شوند و بسوی او برگردند مای که خارج و مدخل خلق است
 برای او ثابت میشود و هر چه امام دارد و راء هم دارد پس محذور است و منتهای و منقص

و از عقاب بر ماسما و مقارن طاعات باشد

محتاج تمام شد و گفت و چنین چیزی مصنوع است و مصنوع دلیل بر ضایع است چنانکه در
 اخبار فرموده اند و شبهه در آن نیست پس محالست که رجوع خلق بذات پروردگار شود و مراد
 از همه اینها ایشان این است که رجوع بامر او میکنند چنانکه بامر او صادر شده اند و
 مصنف خواهد گفت که غرض ما هم همین است و همان امر است که ان با اسم الوهیت میخوانیم
 و میگوئیم اولاً حق این خطا است که امر الله را با اسم الوهیت بخواند زیرا که امر الله فعل است
 و فعل انچه نیست که خبر از حرکت مستقیمی بدهد چنانکه امام فرموده است و حرکت صادر از
 مستقیم است نه خود مستقیم است و خطا کردن در آنجا که اوده خداوند ذات خدا کو فناء و کما
 باد پس و بر همان بر اخبار فرموده که ایانه این است که اراده و هر چه میگوید پس اگر اراده ذات بود
 میباشد یا بقول تو ذات نفی و اثبات میشود پس گاه باشد و گاه نباشد خلاصه پس این
 یک خطا است و خطای دیگر اینکه مراد از رجوع بامر هم این نیست که مثل بامر بشوند بلکه مراد هم
 است که در عرف همه خلق شایع است که میگویند مرجع فلان قبیله و شرف فلان شخص است و مراد
 این نیست که راجع بذات او هستند یا راجع بنفس امر او هستند بلکه مراد این است که در عین
 خود هستند و امر و نفی او در ایشان نافذ است و مطیع امر او هستند و طاعت او است
 رجوع خلق بامر پروردگار یعنی امر خدا و ایشان نافذ است و جاری است و احدی تخلف از حکم
 او نمیشوند بکنند و در باره هر که حکم نیست که در محضی است و در باره هر که حکم بنا کرد محضی است
 و اگر بگوئی این قسم رجوع بامر در دنیا هم هست پس چرا فرموده در قیامت رجوع بامر میکنند عرض
 میکنم از برای این مطلب و جواب است یکی اینکه راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان بامر خدا
 اما علاقی در دنیا به خدا ندارند و در دنیا طلب را نمیکند و همچنین که باخبر برگردند چنانکه
 که کبری را از خدا نیست و یکی اینکه راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان بامر خداست اما چون
 خداوند ایشان را بخیر خلق فرموده و حول و قوه خود را مضایح ایشان کرده این است که نادر دنیا
 هستند قضای خدا در باره ایشان حتم نمیشود و امور محتمل بدان است و همچنین که مردند و از دنیا
 رفتند قضای خدا در باره ایشان حتم میشود و البته تمامیت امر پروردگار با این است که بعد از امضا
 برسد و انعام مردنشان این است که گفته میشود و همچنین که مردند رجوع بامر خدا میکنند یعنی بامر
 محضی پروردگار که دیگر احتمال بدو آن نیست و حقیقت این بیانات نظر است که در این دنیا
 ذکر بشود و الحمد لله در دنیا نمیکند خلاصه که مقصود اینست که رجوع میکنند یعنی با تقصیر
 الله مطلق یکی میشوند زیرا که ابتدای آنها هم از نفس امر خداوند نبوده و در انعام هم نیست بوجه
 والا هم نیستند و بعد از آنهم با نجا بر نمیگردند زیرا که آنها نال در باب او و ما مثا الاله مقام است

است و ایشان

خلق مؤمنین میشوند بگو و جود نادر و قسم نادر بودن و بر پشت جبهه سوار شدن و خدی خدا
 و ذریه شد از نمودن و امثال اینها ایشان هیچکس معنی صحیح برای ایشان ندارند و زبان دیگر در بیان
 عدم رجوع مؤمنین بدان ایشان عرض میکنم که شبهه نیست که مؤمنین از نور ایشان خلق شدند
 چنانکه فرمودند **لَا تَأْسَ بِتِلْكَ الْأَمْثَالِ لَسْتَ بِعِلْمِهَا** و اینها خلق و نوری و نور ایشان البته کار
 ایشان همیشه باید کامل باشند پس اگر انوار ایشان وقتی زایل و باطل میشوند و مختص
 ایشان نشود بدون نور بقیه آنفصل ایشان است چون قرص ماه که مخفی شود البته نقص او
 است پس حال است که انوار ایشان در بنای خود زایل و باطل شوند بلکه همیشه در جای خود هستند
 و ایشانند و راق شجره ال محمد و البته اگر اوراق درخت بریزد و زایل شود نقص درخت نخواهد
 بود و زینت و تمام به شود و این است که خطاب بشیعه و در میان خود فرموده اند که کونوا لنا
 زینا و لا تكونوا شجرة اوراقه برك درخت که میریزد و قوه برکات او در اصل نماند اما معذله
 زینت ظاهر درخت زایل میشود و این البته در مقام ال محمد و نقص است که شبیه ایشان در
 مقامات وجود خود باطل و زایل میشوند بلکه ثابت و باقی هستند و در مقام خودشان
 رجوعشان باصل شجره است و محکوم بچگونگی هستند و مستلزم ادا و این است که خداوند
 خطاب فرمود ایشان که **لَا يَبْدُونَ وَلَا يَهْلِكُونَ وَلَا يَبِيدُونَ** و اینها من قولاً که وجه اینها باطل بود
 که در این مقام ذکر کرده شود و منظور این بود که اطراف مسئله شرح داده شود که جای سخن نماند
 و اینکه سخن مرکب از اتحاد اشخاص بود و مؤمن شدن تمام خلق بملاحظه ظاهر عیارت بیان بود
 و ظاهر تحقیقات مصنف دلائل **فصل** بعد از ذکر این آیات گفته است شاید بعضی که
 لفظ موضوع را شنیده و از او وضع که غافلند بگویند هیچ آیه ای صحیح است و بیانات صریح که کل امور
 و اختلافات راجع به يوم الله و لا اله الا الله است و او است رافع اختلافات و جامع احزاب و فرقه و مذهب
 اختلاف در موضوع است که این خدای و مقامات در این عالم اجسام و مرکبات ظاهر خواهد
 شد و در عوالم مجردات بعد از طمع فیهان جنات و این و بر فرض وقوعش در این عالم از کجا مقصود
 این ظهور است با این مظلومیت و قهوت و شدت استیلا و محرومیت و زنا با و مصائب متر و علن کردن
 هر یک از مؤمنین و صاحب امر و در شده و طال آنکه بحکم ایشان بوم غلبه و افتاد و بوم هیمه و احاطه
 و جنبه است و اول ظهور و وقوعش در این عالم انقیل با یات و بیانات ثابت و واضح شد و شود
 در زهد و ادب و ریا **لا اله الا الله** قد علم اولو الالباب ان لا اله الا الله و لا اله الا الله
 ها هنا الدنيا من بعد الاخرة هر غیبی و البته شهادت چنانچه ذات مقدس باری تعالی که مقتد
 است از عیب و شهادت و ظهور و بطون و اوبت و اخیری مطالع قدس او تعالی شأنه مطالع غیب و

شهادت

و شهادت او و واقع ظهور و بطون او و مظاهر او و اوبت و اخیری و محال سماء و صفات و نسبتا
 و قدس بوده و هستند و هر چه در عالم شهادت دارا شدیم و عمل کرده بودیم و از او کشیدیم
 در عوالم اخیری داریم و مشاهده بینما بینم و اجر خود را بفضل الله اخذ بینما بینم اگر در این
 عالم از صراط اذق از شعر و احدا و سیف و خوار و ناز کشیدیم در عوالم اخیری میکشیم و اگر
 بپریم بپوشا خنثیاری و موقبل ان متو قوا تر ظهور و سلطان ظهور در عوالم اخیری نخواهیم بود
 لا بدقون فيها الموت الا الموت الاول و در تاهم بینم عذاب الجحیم فضلا من ربك ذلك هو الفوز
 العظیم و اگر در این عالم در قریه سوال نشویم و میکشیم و مضد بقایات قیام بینما بینم در عوالم اخیری
 جرای مضدق یا مکذب چگونه صحیح است و اگر در این عالم بر بنیه اقراء کتاب کفی بنفسك اليوم
 عليك حسابان سیم در عوالم اخیری چگونه خواهد شد و اگر در این عالم مؤمن بظهور الله
 و لقاء الله و ايمان الله نشویم در عوالم اخیری چگونه مرد و وق میشویم اگر در این عالم حق
 سبحانه و تعالی بظهور و مظاهر خود ظاهر نشود ظهورش یعنی چه اگر در این عالم بجنبه رضا
 و عرفان و ايقان داخل نشویم بعد خلود یعنی چه اگر در این عالم بمقام **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 ارجع ال ربك راضیه مرغبته مبعوث نکردیم در عوالم اخیری چگونه متوقعیم اگر در این عالم
 بر بنیه ارجعنا اعرضا الا مانده على السموات والارض و الجبال فابین بجللها و اشقق منها
 و حلها الا انسان انه كان ظلوما جھولا بغوث انسان کامل که مظهر جامع است متضاعد
 نشویم **خوایم بود و موعود و نعم و رضوان انانیت** نه حیوان معروض لا زال بوده و هست
 و انسان معروض نیست نخواهد شد **جواب** حق و باطل از اینجا شناخته میشود
 که باطل در نزد هیچکس حق لا شک نیست میشود و اخشا و بروز میکند و این است که فرمودند
 در و غلو حافظ نداده این عوالم غیب بود و تقاضا حسیلیکه از معاد میکشیم که هر را مکرر و موشا
 میکشیم و میکشیم که جز آنچه در باب معاد فرموده اند بعوالم مجردات که هر موهوم است و در
 انرا نمیکشیم تا و بل کنیم و اخذ بدی که نمیشود و این بیان را در این مقام کرده ای بے انصافا
 مکرر نمیکشیم که دنیا فریاد اخراشت و هر چه در دنیا کسب کردیم در آخرت داریم و هر چه کسب
 نکردیم در دنیا بخت و ثواب پس بگردی و همین دنیا را آخرت میشمردی و حال خداوند بزرگوار
 خودی جاری کرد و اقرار کردی تا اتمام حجت بر تو شود و والله که در امر امانت هم بجهن منوال
 در شکی چنانکه مکرر بجا اظهار شک خود را کرده و انا شیطان نکذاشد که از سخن خود دست
 برداری و نا اینکه قدم را بچنی از برای تو نیست هی سیر میکنی و بسبب همین اضطراب از صراط
 مستقیم مجتهد افتاده و خیرنداری خلاصه شبهه نیست که آنچه از او ضاع اخرا فرموده اند ظهور

ان در دنیا باشد مثل اینکه خود و بنیاد ظهور و خورشید و این است که در حدیث شریف فرمودند لله
رسم الاخرة والاسرة و رسم الدنیا و فرمودند الظهور تمام الباطن و الباطن تمام الظهور و ما لم تکن
 کلشیا الحکمة نامة فی ظهورها نامة فی بطونها کانت الحکمة ناقصة من الحکیم و فرمودند ان ظاهر عنوان
 الباطن و خلد و فرموده قد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون و لے باز نکات در مقام هست
 که باید ملتفت ظاهر بود یکی اینکه اگر چه صورتی در زبر و در انچه در بالا استی اما معدلک کله
 صورت دنیای مناسب دنیای است و صورتی در انچه در بالا است و صورت دنیای فانی و دنیای
 است و خلد و باقی نیست و صورتی در انچه خلد است و از برای ان فانیست مؤمن در دنیا ایام
 معدومه عمل میکند و بنیاد در مدت عمر بکسر نهج میکند و در انچه با بد الله میجرای حج خود
 و سایر اعمال معدومه خود میبرد زیرا که نیست و این بوده است که اگر با بد الله در دنیا باشد
 جنان کند و کافره و ایام معدومه بعضی معاصی معدومه میکند و در انچه با بد الله هر وقت
 خواهد بود زیرا که نیست و این بوده است که اگر با بد الله در دنیا باشد معصیت کند و این است که فرمود
 فی النبیان خلد هو لاء و هو لاء و عهد این است که خود صورت دنیوی صورتی است محدود و
 مثلاً و انچه بر عکس اینست یا اینکه این رسم همانست و مثل اینست که اگر با بد الله
 و این بر میکند با نصف ایمان و عکس تمام ان نصف در این کوه کوچک میافتد یا چشم خود را باز
 کند و ثقیب عنبیه بقدر رموی خیره است و عکس نصف عالم در ان میافتد پس عکس یکدیگر در چشم تو
 است پاد و بلور است مثل دنیا است که محدود و مثلاً هست و نیک و خارج عالم مثل
 اخراست که بان وسعت است که خدا میداند و اینها مثلهای نبوی است و وسعت اخراست از
 این سخنان خارج است و یاد دینی مؤمن همیشه میدهد که هفت هفت اینست است خلاصه
 غرض اینست که اگر چه دنیا رسم اخراست اما این فانیست که هر چه در دنیا است مناسب دنیا است
 و هر چه در اخراست مناسب اخراست اما مثل که مصنف در این مقام زده است بدان مقدس باری
 تقش و ظهور و انان که تو هم کرده خطای صرف است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده که پس کشید
 شی و از برای ان مقدس خداوند با عظمتی نیست و جلالی نیست و ذات پروردگار بمنع
 کده تمام چیزها را و عظمی غیر از ظاهر است و غیر از ظهور چنانکه انقباض که در انقباض عکس میاندازد
 انقباض و نور انقباض و انقباض سه چیزند و لو اینکه در منظر یکی دیده بشود اما در خبر سه چیزند پس اگر
 از برای ذات پروردگار که بقول خود تو مقدس از غیبت و شهادت است و ظهور و بطون و
 اولی و اخیری ظهوری در مظاهر باشد این ترمیم و تقدیر چگونه است میباید پس ذات پروردگار
 مقدس منزله از ظهور و بطون هر دو است و بمنع فرموده هر چه را و لے مظاهر مظاهر افوارا و

هستند و عظام باطن و از انچه در کار ظهور داشت چو معرفت ذات او منعند بر بود پس و منزله از
 غیبت و حضور و ظهور و بطون است و کمال التوحید فی الصفات عنه شهادت کلاصفه انما
 غیر الموصوف و شهادت کلا موصوفه غیر الصفه و شهادت الصفه و الموصوف بالاقتران المنسج
 الازل الثابت فی الحدت خلاصه و اما دنیا محل ظهور اخراست هست و منزله ان و معدلک دنیا
 بر حسب دنیا است و اخراست بر حسب اخراست و همین که بنیای خود شود هر یکی باصل خود بر میکند
 این است که حضرت امیر بجا تلبیخ فرمود و الدنیا رسم الاخرة و رسم الدنیا و لیس الدنیا
 الاخرة و الاخرة الدنیا اذا فرق الروح الجسم بر جمع الروح الجسم بر جمع کل واحد لے مانع بدی
 و مانع خلق و چون نا اینجا آمد بدانکه چنانکه فرموده است که اخراست دنیا نیست و دنیا اخراست نیست
 عرصه معاد هم دنیا نیست و معاد در اخراست اما دنیا خلد است و راه سفر است و باید دنیا
 را طبع کرد تا با اخراست رسید و عود بمنع بر کشتن است بمقام اصل خود و دنیا تمام حیلان است
 نیست و مقام او عرصه اخراست هبطت الیک من المحل الرفع و رقاء ذات فقر و بمنع دنیا محل
 تجارت و کسب فانی است چون شخصیکه در وطن خود فقیر و بی چیز است بیلد بکرم برود و
 در اینجا بخان و کفایا مایل میکند و وطن خود بر میگردد و در اینجا سائلان زندگانی
 میکند و عجب از ما است که وطن اصلیه افرا موش کرده و این بازار بی که در غیر وطن ماسر یا
 شده که از هر مثنای روان هست و لایا می چند پیش نیست از انقطاع چشم پوشیده
 و دست از کسب کشید و بیتاشای زخارف اینسوق و محو کرده پس فردا که ایام این بازار غنی
 میشود لا بد و لا علاج باید بویطن برگردیم و اهل وطن خواهند گفت که تو در بازار چه کردی
 و چه آوردی خواهی گفت که من ملتفت انقطاع ان نبودم و بیتاشای ان شغول شدم و
 پیش از آنکه کسی برای خود بکرم بازار بر چیده شد و دست من خالی ماند پس ما بفسوس حسرت و
 ندامت و سر شکسته نزد اهل وطن ما ابد الله هر خواهد بود اللهم اسئلك بناسیبک الواعی و خفا
 بالمعجرات الخ و بحسب محمد و آل محمد علیهم السلام الداعی الیک و الداعی الی الله استری من المؤمنین
 اموالهم و انفسهم بان لم یجئته خلاصه پس اگر چه اکسایا اخراست در دنیا میشود اما حقیقت این مکشوف
 نمیشود مگر بعد از فتح صور که یا بلند در دنیا مرد و از بر رخ سر بیرون آورد و در اینجا نیز مرد و از
 اخراست سر بیرون آورد و تا علاقی دنیوی و بر زخم را دارم در کج حقیقت اخراست را محال است
 که بکیم و اگر کسی با اختیار در دنیا ترک علاقی خود را که چه بلغم نادر در دنیا راه میرود نشود اما
 بالتمسک فرق میکند و در این هنگام در کج اخراست و اجترار دیگران خواهد کرد و این است که کذب
 ان حارثه کو با بود عزم کرد بر سول خدا که در غیر حقتم زاد کوش خود میباشوم و مردم را برای

حساب و قوف می بینم اما معدن کلمه بعد از آنکه مرد و از دنیا رفت کفیان و دیگر برای او
 مشهور و بیشتر نادر دنیا است مثل خیال برای او ظاهر میشود و همیشه مرد همه را در واقع
 مشاهده میکند پس تفاوت را از کجاست تا یکایک از کلمات جاهلان و مصنفان مکرر
 که همه اخبار همین بوده که حال در دنیا بینیم و همین مقولات و قوتها که برای ما امر و حاصل
 است بهمان هیئت انچه قنی که امر و فرض میکند بالنسبه با آنچه در آخرت خواهد بود بدین مثل همیشه
 است و بیشتر که موصوفین امر و فرض کنند بالنسبه با آنچه در آخرت خواهند بود بدین مثل همیشه
 اینست که فرمودند **لَا تَبْتَغُوا الدُّنْيَا سَعْيُ الْمَوْتِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ** در این مقام عبارت است
 پوشیده و اول سعادته نموده که میگویند این نفوس مذبی مرتبه سعادته را هم هستند
 و بعد صراطی انحرافی و مرتبه بالاتر را دعوی نموده و گفته است که **سَابِقُ بَدَلِ** و برهان این
 مطلب ثابت شده و حال آنکه ثابت نشد و تمام آنچه گفته بود بدلیل و برهان خفیه ای که
 بخط و خطا بود و باز از جمله عباراتی که گفته این است که صدق و حقیقت بمطلوبه و مقهور
 حضرت ظاهر میشود و فرمایشی از حضرت امیر در باب شرف و رتبه حضرت موسی و حضرت هرون
 نزد فرعون نقل کرده که علیهما السلام در عاصی و با بدیهما العاصی فرط طاله ان سلم بقاء ملک و
 دوام عزه فقال لا تعجبون من هؤلاء بشرطان لا دوام القرون بقاء الملك و هما بتاتون من حال
 القرون و الذل فوالله انی علیهما اسورة من الذهب عظاما للذهب جمع و احتقار للصوت و لبس
 لو اراد الله سبحانه حیث یشاء ان یفتح لهم ثور الذهبان و مصادن الثقیان و مزارس الجنان ففعل
 و لو كانت الا نبياء اهل قوة لا ترام رغبة لا تضام و ملک تدنحو اعناق الریال لکان الهون علی
 الخلق فی الا عیان و ابدا هم فی الاستیجار و لا منواع من ربه قاهرة او رغبة ما تلذذهم فکان
 الثقیان مشرک و المحنات معتبره لکن اراد ان لا یباع له سله و التصدیق بکینه اموات الله خاصه
 لا شوطها شایسته الی اخرها و بعضی از فقرات خطبه مبارکه طار و سطع بارک بدون قرینا ندا
 و شاید ملاحظه این بوده که حجت بر او نباشد زیرا که از جمله آنها است و لکن الله سبحانه جمل
 رسله و لیه قوه فی غلظهم و ضعفهم فماتری الا عین من خالاهم مع قناعه قنایا القلوب و
 العیون غنی و خصاصه قنایا الا بصار و لا سماع اذی عرض میکند که طبع قوت غریبی است
 که معجزات و خوارق عادات از آنم و انبیاء هم بر و میگرد و در حدیث شریف عرض کردند
 خدمت امام که عیسی بر باب واه میرفت فرمود بقیه یونکم بود و الا بر هوا واه میرفت پس فرمود
 غریب و قبیح است که معجزات از ایشان بر و میگرد و در این شبهه نیست که خلق در معرض
 امتحانات هستند انبیاء و اولیا کثیر از خوف دنیا که مردم بالطبع مایلند بخود میگرد

مکرر و از ایشان که مصالح دیگر افتضا کرده است مثل یوسف بن یعقوب و سلیمان بن
 داود و اسکندر و القزین علیهم السلام که از اوضاع دنیا هم فراهم فرمودند و در آنمه مانع
 بعضی بحسب مصالح زمان قدری از دنیا را بخود میگرد و از برای آن حکمهاست که اگر بخوانیم
 شرح کنیم بطول بسیار خواهد و بحاله انکار نداریم که ابا انبیا و اولیا کلمه بر همین بوده که در
 صد جمع دنیا نبوده اند زیرا که مردم بالطبع اقبال بدنیاء و مال دنیا دارند و هر جا که بپسند
 مطلب ایشان حاصل است بسوی آن میشتابند و لکن اینک صرف صورت فقر و فاقه در طلب
 حقیقت یاشد و الا باید تابع همه فقر و مساکن عالم بشویم و چه بسا از آنها که فاسق و
 فاجر و کافر و مشرک هستند و چه بسا که جاهل و طاجر هستند و بدون شبهه متنا
 ایشان صحیح نیست و خداوند انچه لازمه حقیقت است از علم و تقوی و روع و قوت و قدر و تقی
 با ایشان عطا کرده است چنانکه بجهن حضرت موسی و بصیرت قران ایاتی چند حطافه بود که
 عقابها چنان ماند و سحر با آن اعمال غریبه عجز خود را مشاهده نمودند و نور انبیا گریزند
 و اینست که در اول همین حدیث اشاره فرموده که نباید بهما العاصی همین عصا بود که انحضرت خدا
 و از دهنای عظیم شد و قصر و فرعون را فرافک و زارهای سحر را بلعید و سحر که با سید
 عطای فرعون و مشارک در سلطنت او آمد بودند و سحر میکردند اگر قوتی از برای خود
 مشاهده کرده بودند و ضعف ماله از برای موسی هر که ایمان نمیاورد و ندانست که
 طاعت اهل باک بود که ایمان او در دوزخ و فرعون و سایر طغیان هم ایات انحضرت را دیدند و
 معدن ایمان بنا آوردند و سحر هم پیش از دین با یاق موسی ایمان نداشتند بلکه مطیع امر
 فرعون و مشرک بودند و چنانکه از قران هم انعطاف بدیهی است و مسلم کسیکه هنوز
 در حال شرک و کفر و ضلال است نماید با یات ناولیه که شما از خرافات میسر انبیا چشم از
 عطا های فرعون و مشارک در ملک او پیوسته و بگوید مثلاً مراد از احباء عصا
 هذابن کسی است که سابقا چون خشب مسند بوده و انبعصا عصا آدم بود که
 بارش در دنیا نباشد و انبیا رسیده بود و از شعب بنو نوح رسیده و نمیشود خود
 انفسا را اول شخص کافری مثلاً در مرتبه بنای است تا و بل نمود و چنین کسی تکبرگاه
 انبیاء نبوده و ما رب خود را اینچنین کسی بر نمیاوردند که توانا و بل بیکه که احباء عصا
 چنین کسی است و تو ملاحظه کن که هر ذی کدو عالم بر خواسته جانچه مناسبت دارد اگر ماند و
 هم فرعون الا فالوف انقطبان تابع او بودند و ظاهر این است که قابل بر بوتی و هم بودند
 چنانکه خود فرعون بنو نوح هم همین تکلیف را کرد و گفت **لَنْ اَخذَنَّهُ لَوْ اَخَذَنَّهُ لَوْ اَخَذَنَّهُ لَوْ اَخَذَنَّهُ**

لیس با اعتقاد فرعون و اعتقاد قبطیان هم از اهل ذاب یافتند بودند بفرعون پس موافق
 تحقیقات شما هم چنانچه بودند و فرعون اموات را زنده کرده پس صاحب معجزه بوده
 است پس شما هم فرعون بشوید چنانکه هسیند پس اینها خرافات است که مراد از احباء
 اموات هدايت کفا است که در حکم مرده اند زیرا که این سخن است که در حق هر داعی نیست
 بتابع خودش میتوان زد و اختراق عادت نیست که دلیل حقیقت بشود و حال اینکه این را
 برای منکر میافزایند و منکر همین قبول تابع را موند و میبایست مثل اینکه من الان منقذم که شما
 که تسلیم من میرزا علی محمد را کرده اید مردگان هسیند بقیه قول خداوند که کافر را مرده خواند
 حال هر چند تواند غای حیوة بکنه موافق اعتقاد خود تورا مرده میدانم اینگونه معجزی میشود
 برای من که سبب تمام حجت برای من بشود پس اینقسم احباء معجز انبیاء سلام الله نیست
 و اتمام حجت ایشان باین نمیشود زیرا که در صورت ظاهر که ملاحظه میکنی شرکاء ایشان
 در این امر بسیار است و هر داعی نسبت بتابع خود همین حرف را میزند پس آنکه سبب امتیاز
 انبیاء است چیست و مسلم این یاق که خداوند در قرآن از موسی علیه السلام و انبیاء دیگران
 احباء موند و غیر ذلک نقل فرموده ام و راست است که با آنها مردم را هدایت کرده اند و خلق
 دانسته اند که این علی مخصوص با ایشانست و از جانب خدا آمده اند خالی یا این همان امر مشترک
 بوده یا چیزی بوده که اختصاص با ایشان دانسته اگر امر مشترک بوده پس حقیقت ایشان و
 بطلان سایر چیست و چرا اسم این یاق را خارق عادت گذاردند و حال اینکه بصورت ظاهر امر
 معتاد است که در همه دعا و مدعوتین جاری میشود و دست تدبیر یک سبب این تاویل غاسده
 را میتوان در اینهمه یاق کتاب و اخبار و ائمه اطهار و جاری کرد یا نه اهل دنیا سواي صورت
 چیزی بگوید که نمیکند در صورتیکه در تفری بینم که هر دو مدعی نبوتند و یکی تابع و جمیع
 تابع دیگری و میگوید من احباء اموات نموده ام و اینها عن پیش از آنکه ایمان بمن بنیاد اموات بوده
 و حال زنده شده اند دیگر چه بعینه همین کلام را میگوید باز کجا میگویم که کدام بخت میگوید و کدام
 پاک یا طلالان تو میگوید من را علی محمد احباء اموات کرده و شما هم مردگان بودید و او شما را زنده
 کرده و زنده شده اید دیگر چه بعینه همین حرف را در بیان دیگری میگوید ما کدام بکر ایندیوم خلا
 که بفریب سخن آمد و عرض این بود که اگر انبیاء خدا خارق دنیا را بخود نمیکردند اینگونه ایات
 علامت که باعث ظهور حقیقت ایشانست البته همین وضع ظاهری که هر دو را معقول
 میدانند که خارق عادت است باید با ایشان باشد دیگر این سخنان یا و مضمونهای نیست
 و نکته دیگر در این مقام این است که عرض کردم ناخالق در معرض امتحان هستند انبیاء خدا خارق

دنیا را بخود نکرده اند تا اینکه مردم در اقبال با ایشان غرض نبوی ندانسته باشند و
 از اخبار ال محمد و دلیل و او هم که خلق در نزد ظهور و امامت کفر و ایمان شان بالذات بسیار
 زمانها خالص میشود و مؤمن از کافر پیدا میشود و این است که این شریعه را تو تبارک العباد
 الذین کفروا و انفسیر بوقت ظهور و امامت فرموده اند که اوقات است که مؤمن از کافر جدا
 میشود و هر یکی محض خالص میشود و اگر بقیه از شوائب و اعراض در ایشان مانده
 باشد در همان اوایل ظهور و امامت بجاوت وجود مقدس او زایل میشود و بعد از
 ان ایمان مؤمنین خالص میشود و کفار و منافقین هم بقتل میرسند و اینست که از
 اخبار ال محمد ظاهر میشود که در اوایل ظهور و امامت امر همین منوال است که در اخبار
 فرموده اند ما طعنا هم الا الجشب ما لبناهم الا الغیظ یا الا الخشن و اما بعد از آنکه
 اعراض رفته شد و ایمان مؤمنین خالص شد و از معرض امتحان بیرون آمدند دیگر
 اوضاع عالم دیگرگون میشود و کون و کوز ارض بر او ظاهر میشود و بر کائنات اسما فرو میریزد
 و اموال عالم برار جمع میشود حتی آنکه مالک دار حصوا و مثل خرمن ریخته میشود و هر که
 سؤال میکند با وعظا پیغمبر میباید اندر که او را عینیت میکند و اداء دیون شیعه خود
 را میبفرماید زیرا که آن روز که آنها را بر هیزم میبندند علیل و مریض بودند و میبایست بر هیزم
 بکنند تا رفع علیل ایشان بشود این است که ائمه مسلمین بعتل اینک بفرمایند حضرت امیر که
 لا یبینه بالقطیر فقره و بناسی به خودشان هم از رخارف دنیا بخود نمیکشند و در دنیا
 خود را هم بر هیزم میبندند اما بعد از آنکه رفع علتهما شد دیگر مانع نماند که همه قسم بنهی ایشان
 خطا کنند مثل اینکه در بخت ضحاف همه دنیا بادی مؤمن خواهند داد و هیچ تمیز نمایند
 که باز صبر کنند و منعم بنعم بخت نشوید و اینکه فرموده اند الجنة اسفلها اكل و شرب و اعلاها
 العلم یا آنکه فرموده اند ان الله اشهر اهل الجنة بالجنة نعم اهل الله بلقاء الله دلیل این نیست
 که اهل علم اكل و شرب ندارند یا آنکه اهل الله نعم حجت را دارا نیستند بلکه انواع نعم را
 ایشان حاصل است الا اینکه از برای نعم در جانش و همه در جات نعم برای مؤمن کامل جمع
 است و آنکه در دنیا از او نیست تراست از نعم عالمه ندارد و این است که فرمودند که دو مؤمن که در
 جهشت مضد زیارت یکدیگر را میکنند و در وجه بالا است بدرجه پائین میباید و آنکه
 در وجه پائین است بدرجه بالا نمیرود و فرض جهشت را هم مثل دنیا باید کرد زیرا که نشاء اولی
 این نشاء آخری است اهل علم و دین و دنیا هم که راه میروند کمال لذت ایشان از علم است و به
 معدنك بدن بشری غذا هم میخواهد و نکاح هم میکند اما معدنك روح او معانی

بنیالاست طوری که گانه اندر این سفر نشسته و یا اهل خود میزبان است هم چنین است
 امر در هشت همدو جات نعم برای مؤمن کامل جمع است اما هم و موقوف نعم بالا است و کل
 لذت و از آنها است و اختلاف در جات جنت و نعم هم مثل دنیا نیست بلکه انفس است که مناسب
 اجماع است خلاصه عرض نیست که تا خلق در معرض امتحانات و نبوت هستند از دنیا باید پرهیز
 داده شوند و همین که خالص شدند دیگر این نبود و محدود بر داشته میشود و در آنوقت هر چه باو
 بد دهند خیر است اینست که در حدیث شریف فرمودند که عجب است از مؤمن که اگر همه دنیا را
 باو بد دهند خیر است و اگر همه دنیا را از او بگیرند خیر است و هم چنین است امر در مقهور
 و مظلومیت ایشان اما در مؤمنین که طینتهای ایشان اختلاف دارد که معلوم است بهین بلقا
 و مصیبتها باید پاک بشوند و بعد از آنکه پاک شدند بگویند ای ائمه از اینک انواع نعم بر ایشان فرود
 ریزد در ایشان نیست و اما در معصومین و کلان از اولیاء ایشان علل ایشان بسیار
 است و در اسرار و شهادت سید الشیخ را هم مکرر در اخبار اهل بیت سلام الله بیاشته
 و مشایخ ما شرح فرموده اند و همه علل در ظهور و انعام بر داشته میشود و دیگر ما هم نیست
 از اینک بقره غلبه و استیلا ظاهر میشوند و عجب است و الله از کسی که از غای اسلام و
 تشیع بکند و گمان بکند که خداوند تمام دنیا و عزت و سلطنت را برای دشمنان و
 خلفت فرموده و خود ایشان در دنیا هرگز نباید عزت بشوند و خالی بکنند و خود آنها بطویل
 وجود ال محمد خلفت شده حال عزت و سلطنت دنیا تمام مال آنها است و ال محمد و
 در سنان ایشان باید بیکل ممنوع باشد عرض کردم که تا خلق طینتهای ایشان مختلط
 و در معرض مخالفت ال محمد است اینو ختمها را بخود میگیرند که مؤمن از غیر مؤمن جدا شود و
 از هر که از هم جدا شدند دیگر سبب ندارد که انطور باشد مثلاً ناطقه مؤمن در پشت
 کافر هست کافر مهلت داده میشود و همینکه او را مهلت دادند طغیان میکنند و همینکه
 طغیان کردند ظلم میکنند و همین که ظلم کرد ال محمد مظلوم واقع میشوند اما همینکه طینتهای
 هم جدا شد از همان اول او را مهلت نمیدهند که با آنها برسد و سبب ندارد که دیگر
 او را مهلت بدهند مگر قویانند که خداوند همه این ملک را بجهت عبادت و معرفت خود
 خلق فرموده و تا این شخص کافر محمل است که خود را ایمان بیاورد و با از اعقاب و مؤمنی برون
 ابد او را مهلت میدهند و همینکه این احتمال بر داشته شد دیگر مهلت دادن او حکم ندارد
 بلکه وجود او در آن هنگام لغو میشود و فوراً خداوند او را هلاک میکند پس دیگر قدر اینست که
 ظلم بکند و انتم ما سلام الله مظلوم واقع بشوند برای اینمانند و هم چنین از علتهای بزرگ

بزرگ شهادت سید الشهدا و اندر دیگر این است که بجهت اینکه کفار گناه شیعیه ایشان بشود بسبب خون
 و اندوهی که بر ایشان وارد میاید و در آنوقت که طینتهای مؤمنین بیک از شایسته کفر و ضلالت خالص
 البته باعث معصیت از وجود ایشان بیرون میرود و این است که هر بمقامت و در جات غالبه میسرند پس
 در آنوقت اگر صاحبان مؤمن خون سید الشهدا را هم از دشمنان او بگیرند نفی نیست و خواهد کرد
 چنانکه اخبار صحیح است که آنحضرت بخون خواهی سید الشهدا بر میخیزد و خداوند فرموده و من قتل
 مظلوماً فقد جعلنا لولته سلطاناً و فرموده تمیمی علیه السلام الله و همه اینها در باب خون خواهی
 سید الشهدا است که قائم میفرماید و خون خواهی مظلومیت ماء الشیخ کند عی است هزار
 و سیصد سال چیزی که بعد از سید الشهدا مظلوم بودند تا در زمان ظهور هنوز باید
 مظلومیتی علاوه بر اینها بشود که خون خواهی شود خون خواهی بدفع دشمن است نه تقویت
 او این خرافات چیست که میسر شد و دل خود را خوش میکنند و هم چنین از علتهای که بجهت
 مظلومیت ایشان شمرده اند چنانکه در حدیث حسین بن روح اعلی الله مقامه است این
 است که از آنجا که در معرفت داعی حق و باطل لازم بود که اینها و اولیاء صاحب معجزات باشند
 تا علامت این باشد که از جانب خدا مبعوث شده اند و رؤیت معجزات باعث این بود که ضعیفاء
 در بار ایشان ادعای ربوبیت کنند چنانکه مکرر کردند اینست که خداوند تقدیر فرمود که
 با وجود این ایات مبتلا بیدلها را محض هم بشوند تا بختی برای کمرها ان نمادند و مشرک بخداوند شوند
 مگر بعد از اتمام حجت و در زمانه که قائم ال محمد بر میخیزد مؤمنین ایمان نشان قوت میگیرند و
 بصیرت ایشان زیاد میشود و میدانند که شریکی برای خدا نیست و یلله این ایات و ائمه
 از حد بندگی بالا نمیروند بلکه هر چه در بندگی خالص ترند شان و درجه ایشان بیشتر است
 و این ایات و معجزات هم هر چه طائی است که خداوند بدست بندگانش از ملائکه و غیر ایشان
 جاری میکند و اینها دلیل الوهیت نیست اینست که دیگر بعد از آن حاجت نیست که اینها
 را اولیا مظلوم و مقهور باشند و قوی بگویم که اینها برای احکام خداوند مصالح هست یا
 نیست اگر نیست پس نفوذ بالله عبت کار است و اگر هست آیا این مصالح در این دنیا که دایم
 در تغییر است ممکن هست که تغییر بکند یا نه البته ممکنست پس چه مانعست که یک وقتی
 زمان اقتضا بکند که مظلومیت و مقهوریت ایشان بر طرف شود مگر سلطان بن داود نبود که
 با آن سلطنت و جاه و جلال و دستگا حرکت میکرد و حق و ان طوع فرمان او بودند مگر اسکندر
 ذوالقرنین نبود که ان سلطنت عظیم را خدا با او داد و مکر حضرت یوسف نبود که در ازای آنکه او را ظلم
 باسم بندگی فروختند امر او بخانی رسید که تمام ملک مصر را از او برد و تمام اموال و نفوس

من و خدیجه که در قافله رفتند و بعد از آن هر روز از او فرمود و اموال آنها را با آنها زد و کرد
 اینها که دیگر از حجرات بنی نسیب شمرده شود زیرا که خارق عاده نیست مثل سلطنت
 حضرت یوسف و چه بسیار که سلطنتهای بزرگ کرده اند پس اگر تو منکر حجرات منکر سلطنت
 حضرت یوسف قلا مشو و بدلائل قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله و حکایات مورخین معتبره
 بگویند چه مانعست که همان طور که از روزهای حجراتی در ملک پیدا شد و خداوند بر
 حساب آن امر را جاری فرمود بعد از اینها بشود پس چرا اینها را با آن اخبار و منکر شیعی
 و اینها را با این صحیح را که عقل شهادت بجهت آنها میدهد کار بگذاریم محض اینکه هوس
 کرده تو که بگویند عیاض ضعیف جاهل را اما حجراتی نیست و الله که اینها جان بیکه و حجت
 بکشته و خود بدست خود فلاحه بندگی یک جاهل عاجز را بر گردن خود بگذاری و
 فی التماس بکنی که دیگر آنها را از آنها نراه بنیابند **فصل** در بیان مقام تحقیقاتی کرده در
 باب اسم بقاء و اینکه این اسم اعظم در این شخص اجماع خوانده اند و والله بسیار عزیز است
 این اسناد لا اله الا الله و از آن غریب است قبول کردن حدیثی از آن اولی که معلوم نیست که اسم اعظم
 باشد و در دعای سحر که وارد شده و فرموده اند که اسم اعظم در این دعا است اسماء متعدده
 در این دعا است از کجا که این مراد باشد بلکه از اخبار دیگر اسمهای دیگر ظاهر است الا اینکه حجت
 ندارم در این مقام بنویسم و بر فرض که بدلیل و برهان ثابت کردی که این اسم اعظم است چیزی را که
 شما خود بجعل خود گذارید و این اسماء ستمه و هتاهاتم و باوا که ما اترل الله بجان
 سلطان و مخلوقون افکار چه حجته در این است اینهم مثل اینکه میرزا علی محمد را قائم خواند بد و میرزا
 حسین علی را سید الشهدا و از آنسید بلکه باسم الوهیت میخوانند چه حجته در این است خداوند
 خلق را مختار خلق فرموده محض اینکه هر چه میخواهد بگوید و بکند تا سراسر و صفای ایشان
 ظاهر شود پس هیچ حجتی در این اسماء الیه نیست شما که عذر کردید و جعل کردید در اینها که ملا و ش
 این اسم را بر او بگذارید حجته نیست چه بسیار که بگویند و اسمشان هم این بوده و
 محل نظر احدی نیستند و اینکه شنبیده حکما ایضا مشایخ ما برای اسماء نبی و ائمه حکمتها
 بیان میکنند این بعد از آنی است که آثار و علامات و صفات دیگر در ایشان جمع بوده
 و مشاهد شده است پس بگویند که اسم ایشان هم از اسمان بمناسبت شان و مقام
 ایشان نازل شده و بهمان که در سایر خلق امر با این منوال باشد خاتم و آخر فرموده اند
 بناسبتی که خدا دادا است محمد بن اسمعیم محمد بود و بهمان مناسبت را داشت عثمان بن
 عفان یکی پیشو عثمان بن مظعون و عثمان بن سعید یکی ابو بکر و عمر هستند و در

اولاد ائمه هم این اسمها پیدا میشوند پس بر فرض که این اسمها بدون عدا اتفاق بیفتند اعتماد
 یافتن نیست تا علامات حقیقت جمع شود چه جای اینکه شما اعتماد کرده اید و بقاء الله بن
 عا ملاء و اهل بیت الله و این اسم دلیل شایسته از برای آن نیست آن اگر هم عند الله
 انقیاد خلاصه که در حقیقت این را منزه پیدا شده اند و هر منزه که بر زبان ایشان جاری
 میشود مضائقه نمیکند و میگویند و در این مقام عبادت از شیخ بونی از مرشد
 عا ملاء است نقل کرده که گفته ام علم ان الله سوف یشرقا من الوجه البق الا الهی باسم
 الیه فی يوم المطلق فی مرجع عکاک و گفته در و آن هست و شاهد بالله که اعتمادی بر و آن
 اوندان هم و نه که در و آن بپایان و نا کون و بداهه و بر فرض که عین عبادت شیخ بونی
 نباشد چه اعتماد بقول او است اگر بنا باشد که مقلد بگویی بیویم کار ما خراب است عیضا
 باطله دیگر هم داشته باشیم و در و آنی هم بر سبیل اعتماد نقل کرده شما بد از عرق نضوتی
 است که در ملا تحسین بوده که عقاید فاسده دیگر هم از وحدت وجود و غیر آن داشته است
 اگر چه از یکی از مسائل او که در و آن آخر ضعیف کرده و هیچ ظاهر است که از عقاید باطله اش ضعیف
 شده و تکلیف ما بملا حظ اینها الیه نیست که بر او طلب رحمت و استغفار نمائیم و علی
 اجمال عبادت شیخ بونی هیچ محل اعتنائی نیست و نیز حدیثی که سابق هم روایت کرده
 بود که آن که در و آن کتب نقل کرده و سابقا مفضلا شرح داده ایم و در اخبار حججه هم
 از اندام این و باز عیاض از ترجمه های کتب انبیا نقل کرده و علاوه بر آنکه اعتمادی
 باصل کتب چنانکه دانسته نیست خاصه این جور من وجه ها و لو بلفظ بقاء نباشد دلیل
 امری نمیشود زیرا که مثلا در اصل این کتب که بزبان لاتین بوده یا یونانی یا عبری لفظی بود
 که بر معنی حسن و خیال و عظمت استعمال میکردند و اینها معانی در لغت عربی الفاظ متعدده
 دارد بالفرض اگر بلفظ بقاء ترجمه کرده باشند چه دلائل بر مطلب تو دارد اگر لفظ حال یا
 عظمت تفسیر شده بود چه میکردی و در ترجمه های این کتب بسیاری میبینم که همین قسم
 اختلافات هست و هر مترجمی بلفظی میگوید و این مترجمین معصومین نبوده اند و شهادت
 جلالی مترجم را که از علمای بزرگ فاضلانی است در حق آنها شهادت و با وجود همه اینها عرض
 کردم که امور دیگر بعد از خلق واقع میشود با بدوین عهد بحسب اعراض ملک و واقع میشود چیزی
 نیست که افشان دین خود را با بیخوره اوله از دست بدهد اگر در دین داری درست ملتفت
 میشوی و اگر نداری که خسران نفسک ما مخلوق از همه اینها ناشایسته تر است الا آنست که
 بجا و ان بیان بر این مطلب کرده و عرض کرده ام که جواب اینها با ظاهریه بالیه از لیس هزاران دلیل

صلوات الله عليهم

بسیار برای ما بسیار و بی شکر هیچ شکر نخواهد بود و بعد باز ایاتی و عباراتی در ذم نکرده
ایات ذکر کرده و بحال خود نصیحتی نموده و سابق برانهم همین مطالب را بتفصیل ذکر نموده
و ما هم بتفصیل جواب داده ایم و حاجت بنکرار ندارد تا آنکه آغاز سخن بر کتاب مبارک
تقویم العوج و تشفی لاود نمود ما است و خرافات سروده و جف که حجم این رساله بسیار
شده و خوانندگان را ملال میبرد و الا سزاوار است که در این مقام بتفصیل جواب
بدیم اینقدر هست که همه آنچه در این مقام میگوید سابق بر این بتفصیل جواب داده شده
و امید است که برای مندرجین رفع شبهات شده باشد و در این مقام هم محلی جواب
میگویم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علیه و آله الطیبین
فصل از بعد از ذکر اسم مقدس مولای بزرگوار من و روحی فداء و جبار طهائی
که کرده که ذکر انوشا نیست گفته است و اعجاز کل در ارشاد العوام با ادعای ایمان و
اسلام نوشته اند که شمس سلطان بنو یاسین بر علی اخرجیه گذاشته بودند بعد جوابها از این فرستاده
داده است و یکی که اظهار از کرده جواب میگویم گفته است اولاد را بر بیان منتهی تملق و
دستبسته چایلو می است جواب تملق پادشاه اسلام گفتن بر مسلم عیب نموده نمیشود خاصه
از شیعیان نفع اظهار نم باشد بلکه ما از جانب نم خود نم ما موریم که همین قم و قنار نما
چنانکه در فضل الخطاب از جمال صدوق نقل شده است عن الصادق عن ابیه عن ابائه
عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله جل جلاله انانا
الله لا اله الا انا خلقت الملوک و خلوهم سیک فایما قوم اطاعوا عونی جعلت قلوب الملوک علیهم
رحمة و ایما قوم عصونی جعلت قلوب الملوک علیهم غیظا الا لا تخلوا انفسکم سیک الملوک
توبوا الی اعطف قلوبکم علیکم لیس ما مؤمن بانکه تر سب ملوک را بکنیم و شاه شهید طلب
ترا که از شیعیان ال محمد بود و ناصر بن ایشان و در این امر عظیم خاصه بذل جهد در نشر
ال محمد فرمود و نکند که شاخصه حق ایشان را بکنیم و اسم ایشان را بباطل بر سر خود بگذارد
والله مستحق هم قم عظیم و بکنیم و شکر گذاری و دعا گوئی بوده است و الا انهم دعا گوئی ان
شهید هستیم خداوند در جات او را عاک کند و کشند او را هم لخت کند و ملائجه میگویند
مطابق واقع است و از دو صد قم میگویم و الا ان عبارت خود را نقل میکنم که مردم
بداشتند معنی چایلو می و تملق چیست و جواب هم عرض میکنم گفته است ثانیاً در تشبیح
و لهانت علما است جواب این چه اهانتی است که بگویند و شکر گذاری میگرد جز بگذارد
اهانت است اگر اهل حق بر اهل باطل باشد و اهل باطل نسبت با اهل حق همیشه اینگونه

سوره

ساو کما کرده اند و مؤمن در واقع غر زاست تا باطل و جور اهانت با و میکنند چنانکه فرمود
نسبت بنی اسرائیل کرد و از اهانت بد و خدم گرفت و اعمال خبیسه زد بلکه برای آنها مغفبت
کرد و هر که کاری نمیکرد جز به از او میکرد مگر سلوک که خلفاء جور نسبت با اهل بیت
پیغمبر کردند نسبت بد مگر اقرار به بندگی گرفتن بزد را از سید سنا جده بن نمیدانند
البند دست ظالم هستند که بالا رفت هر کار توانست میکنند و کدام ظالم از شما بدتر که اولاً
ظلم بال محمد علیه السلام نمود بد و حق ایشان را غصب کرد بد بعد ظلم بر نفس خودتان
که از امتحانی نار گردید و باز ظلم بر غایت ناس هر که کمره شد از ظلم شما بود و هر که او را ازین
گردید و خوش را در پیچید و مالش را برد بد با هم بیچاره مظلوم دست شما بود و البته اگر خداوند
باز مهلت داده بود از این بالا تر هم ظلمها میکرد بد و لے هر چه میکرد بد مؤمنی الواقع
عزیز بود و لو جز به بر او میکردا شنید گفته است ثالثاً اظهار فضل و علم و قوت و بیان
استدلال خودشان است جواب در اینکله از فرمایش ایشان که هیچ وجه لای نیست و اگر
باشد چه میشود البته عالمی که در اغلب علوم صاحب تفسیر و تالیف باشد و مثلاً
همین کتاب مبارک ارشاد العوام را که در حقیقه ارشاد العلماء است و ناگفته نظایر
و اندیده ایم و همه علماء و عاظم اهل منبر از بر توان منفع میشوند بصدق خودشان
مگر رشتند است که روزی هزار بیت از انضیف فرموده اند البته هر چه در علم خود بفرستند
کست و هر که انکار دارد بر دارد و بنویسد و از مصدقین معتد انصاف میسریم خلاصه
گفته است راجعاً شمس را برهان ندید و دلیل بطلان این امر عظیم خطیر کان کرده اند
و از بینه لیهلک من هلاک عن بینه و یحیی من حی عن بینه اعراض و از جناب الله هم
الغالبون و بای الله الا ان تم نوره و لو که الشریکون و شهادة سید الشهداء روح
العالم اطلو متب و وحده و غریبه الفداء و انبیا و اولیاء و علماء میبکی فی سبیل الله شهید
شدند اغراض فرموده اند حضرت سلطان ادام الله بقائه منقرض این حزب نشدند آنچه
واقع شد با صوار و ابرام علمای ظاهر که بلیاس و اختله الله علی علم و لبها فت بعضی از
ولایت و منتسبین بود بلکه در عوار و بسیار ذات شاهانه بنفس این حزب را حفظ فرمودند
بشهادت بذلک کل منصف و مؤسر هذا النبأ العظیم و هذا النبأ الکرم جواب کو با صر
کمالاً در برابر کلماتی جواب است و مشروط بهیچ شرطی و مقتید بهیچ قیدی نیست اولاً
اگر تملق و چایلو می سلطان عیست چنانکه ابراد اول بود تمنا دارم سخن و دان ملاحظ
کنند که این تملق و چایلو می یا باب کله که مولای من فرموده ثانی هشت و افترای که بشاه شهید

طهران

زرد

زده حافظ و حای این حزب بوده اند شاه مرحوم از زمان واپس که باس قلیل در مجلسی که
 مرحوم نظام العلماء و مرحوم ملا محمد تقی حاضری بودند و با منرا علی محمد صحبت کردند
 خرافاتی از او شنیدند که حال بود دیگر توهم حقیقت شمار میکنند حتی خود شاه شهید غلط
 اخبار و زبانش را بجهت جواب فرمود و چون ذهن او را اعلامیه مشاهده نمود که باو گفتند خاتم
 خمس قرار داده شما چه شد که ثلث قرار دادید جواب داد که ثلث هم نصف خمس است و مضحکه شما
 شد و بعد از آن برادرید ناسخ التواریخ را بخوانید و ببینید همت پادشاه اسلام ناچه
 درجه مصرین قلع و قمع شما بود و لسان الملک نوشته که کتاب را من البیان الی التمام از نظر
 پادشاه گذرانیدم و فرمود که اغراق و کراف کوئی ندارد و تمام صحیح است و خلعت و انقا
 مرحمت فرمود و شمارا خیر شد بدنا همت خایت این حزب شیطان را پادشاه شهید هم بریند
 و اگر راست میگوئید که شاه شهید نسبت شما خایت میفرمود پس شقاوت شما خوب ظاهر
 میشود که باوجود احمیت که خود اقرار کردی و مرتبه بایشان زد بدو مرتبه اول خداوند حفظ
 فرمود و نگذاشت و در مرتبه دوم کرد بدینچه کرد بدین باقرار خودت کمال شقاوت را دادی
 که کبر که حاجی شما بوده میکشید و انوف تحقیق میبکشد که اینطور هم لطیفی دارد که حکم
 سبفر از عالم برداشته فحش است که انسان تا باین درجه دروغ بگوید و خجالت هم
 نکشد و اما اینکه گفته که شمشیر برهنگان ندیده گرفته اند و این عبارت کجا آمده که از
 که بدل لیل کشیدن معلوم شد که باطل است بطلان شما باد بی شمار ظاهر بود و
 از حسن الطاف پروردگار هم این شد که زود سانس شما را بر هم زد و خود مدعی را
 هم هلاک فرمود بلی اینقدر را از اخبار ال محمد علیه السلام داریم که حضرت صادق
 فرمود ان هذا الامر لا بد منه غیر صاحب الامر لا یترک الله عزه و نیز فرمود در حدیثی و من
 ادعی فیما لا یحل له فتح علیه ابواب التلک و حضرت سجاد علیه السلام بن حنفیه فرمود در حدیثی
 در اثبات امامت خود و ردع او از این دعوی و هذا سلاح رسول الله عندی فلا
 تفرض لهذا فانه اخاف علیک نقص العمر و التشتت الحال لیر لا زمه دعوی امامت
 باطله موافق اخبار کوناه شدن غرضت و از اطرف اخبار و ادله امثال و
 اسناد مزاج را هم دارم و نکته دیگر هم هست که فرموده اند هر که دعوی امامت بباطل بکند
 عمر او کوتاه میشود و از اطرف هم هیچ دلیل دست نیار دهم که هر که مدعی امامت بحق
 بشود طول العمر خواهد بود بلکه از برای هر پادشاهان اجل است طویل با قیصر چنانکه
 در انجمن اگر چه بیچیک باجل حتی خود از دنیا رفتند و همان اجل غیر حتی در بعضی

بسرعت رسید و شهید شدند و در بعضی بالنسبه طریقه کشید این است که بعضی کوناهی
 نمیتوان اثبات بطلان کسرا نمود و مولای من اعلی الله مقامه یا بن فرمایش که فرموده نخواسته
 حقیقت و بطلان شمارا باین دلیل اثبات کند بلکه بدینکه این بطلان شمارا بر عوام
 ظاهر فرمود و اینچاهم شکر خداوند نموده و ثنائی پادشاه اسلام را فرموده که قلع و قمع شمارا
 فرموده است خلاصه این بود مشتملای تحقیق اینمورد که این غرافات را در دایم کلام مشتمل از فرمایشات
 مولای من سروده است **فصل** در جواب کتاب مبارک نفویم العوج و تفتیل اود
 اولاً انکار نموده است که اینها عقاید مانعست کتابهای ما و برادرید ملاحظه کنید و خبر
 است و الله که میخاند از او اینمورد بچنانست انهم اصرار و ابرام تو در انکار معجزات و شاهان دنیا
 اود در نبود که پیش از این جواب گفته ایم و در ان کتاب مبارک هم سائل از زبان شما نقل کرده
 و جواب فرموده اند مگر همین معجزاتی که پیشهادت قران و ضرورت اخبار متواتره ثابت شده است بنود که
 تو خودت ناویل کردی مثلاً احباء مؤمنه را هدايت كفار پیدا شتی و در ان کتاب مبارک بنفصیل
 جواب داده شده مگر همین اصرار و ابرام تو نبوده که ایات انبیا فقط ایات گایه است که در ان کتاب هم
 ذکر شده و زده شده است مگر همین مطلب که نوع اناسی بل سخند و هر که الهیات را بر طبعشان
 ترجیح داد و دارای عقل و حجت شد مانع نیست که جاوه خاتم شود بنود که بان اصرار بر عزم فاسد
 خود ثابت کردی و در ان کتاب مبارک بنفصیل رد فرموده اند طاعت تو در این کتاب ایات بسیار و
 اخبار بسیار بدون ملاحظه هیچ مناسبتی ذکر کردی و سائل در ان کتاب اهل علم بود و از
 عقاید شما با خبر و از ادله بچنانست که در هر حد مناسب انحال وضوح داشت ترك کرد خلاصه
 و نیز در رساله دیگر در مقدمه شرحی از ناویل فرموده اند مگر بنای شمارا ناویل نیست ام حنا
 الامر محمد بن الحسن عجل الله فرجه را بر سر میرزا علی محمد پسر میرزا رضا آراشیرازی گذاردن که
 غیر از ناویل است میگویند که چرا از مکه ظهور نکرده میگوئی خودش بیست الله است مگر غیر
 ناویل است مگر رادی السلام را بشام معنه میگوئی غیر از ناویل است مگر قیام منرا علی محمد
 و نیز احب بنعلی که قیمة و حشر کل مبدائی غیر از ناویل است و غیر از تناقض است که در لوح
 در غیر قوال خود جلومکنند و هکذا تر دسی شمارا این شده که بعضی اینکده بدید و شما
 مجاب و مردود شد بدانکار نمائید و حال آنکه از دروغ تمسکید **فصل** گفته
 است در فصل اول فرموده اند هر حرفی از کتاب تدوینی و تکرینی را ناویل بلکه ناویل
 است مسلم و بطورنی چند است و هم چنین اخبار و کلمات انما هفوا و جهه است و اگر
 هزار وجه داشته باشد وجه مناسبتی میخواهد و این مطلب در هفتاد و هفتاد ناویل

و هفتاد ظاهر بر طس و نادر بل برکی مرد و داشت ناخر این فصل شرح اینجمله است بعد
گفته آنچه حاصلش اینست که اولاً هیچ معلوم است که ادعای علم اینها نیز دارند و ظاهر کنند
ثانیاً بینیم و اگر میگویند که از اسرار است اینطایفه کشف اسرار نموده اند و از ظواهر کتاب و بیانات
صاحبان کتاب ظاهر کردند و ثانیاً این مقدمه است که درین نادر بل نسبت باینطایفه بدهند
و حال اینکه مدعی رکن رابع خود بدین نادر بل مؤمن است و هیچ دلیل بر مطلب خود ندارد
اما اینجانب اولاً بسیار بر مطلب خود دارند **جواب** در این مقام حق جوا
اینست که ما همانا از ان کتاب مستطاب تحقیق کرده و در این مقام تکرار کنیم نادر بل
هر کسی ظاهر شود و بلی خوف نطوبل مانع از این است و کتاب الحمد لله بطبع رسیده و در
عالم منتشر است اگر طالب حق است بشکون ممکن است که از انجیل نماید و از این فصل
مبارک ابد دعوی اینست که تمام این معاد و جمیع کلمات نادر بل و نکتی برین ظاهر است نیست
و اخبار بسیار از ان محمد علیهم السلام نقل فرموده اند که نادر بل برای جابر بن عبد الله و حرام است و
الباقیان از وی خود که خبری نخواهند فرمود و آنچه بفرموده اند شواهد از ان فرموده اند
محمد که بطور خصوص یا عموم فرموده اند که خواهند فرمود بکمال نادر بل و درجه شواهد از ان
اهل بیت سلام الله دست آورده باشند نه بر سر می بان فرموده اند و نیز ما می بینیم که
که حالاً که هیچ معلوم است که مدعی علم اینها هستند بیان کنیم بینیم اولاً که هیچ اظهار
نشده چنانکه بر همه ناظرین واضح است ثانیاً اینکه بر فرض که شده باشد مثل اینست که عالمی
مدعی علم اکبر شود چنانچه از او خواهند که اگر است میگوید بیان از ان یکی و در خود افاش نماید
و هیچ خبری نخواهد شد و ساله را در مقام است بکمی نه شخص مدعی امری میشود و از مردم
صدق میجو اهد که اقرار کنند بر صدق دعوی او و بک مریدان بطور نیست تصدیق میجو
نمیخواهد یا مطمئن دعوی نمیکند و در صورت اول بر او لازمست که هرگاه خلق از او طلب بخوا
نمودند بر همان حد که خلق از ان بفرموده اند که او است که او است فایده نماید یا با این است که شاهد
از قول صادق دیگر که خلق بقول او مطمئنند بیاورد یا با این است که خود علیه که ادعا کرد
ظاهر کند یا با این است که لوازم ان را ظاهر کند مثلاً که مدعی شد که من عالم بعلم اکبرم
یا با شهادت از قول عالم دیگر باین علم مردم دانسته اند که او را است بیاورد یا با انکه
خود اکبر را بتمام و کمال بیاورد و دست بدهد یا انکه اکبر را بیاورد و بر مس طرح کند
و از انفسه کند و نمیتوان بر او حتم کرد که قوا را در انی بیاورد و گام پیش روی من بیاورد و نه انکه بعلم
از اسرار است و هر کس از ان برای جهال مکشوف نمیکند و این بر فرض اینست که مدعی ان علم

بشوند و قصد بقی هم نخواهند و کی میگویند می کردند که من هم اینها می دانم که بیک خود شکر بیا
و بر همان میاورید که دارای این علم نیست احدی مکرال محمد و هر که از ایشان گرفته اند از
که از ایشان بیاورید و سید می دانند چگونه میتوان باو گفت که پس حالاً که چنین است بیان اینها
را بکن خلاصه و اینکه گفته که این جماعت اسرار را از ظواهر کتاب بیرون آوردند و بر سر و افشان
کردند از اول این کتاب نا اینجا شرح اینجمله خوب شده است و سواى نادر بل برای و بدو
ماخذ از اخبار ان محمد هیچ نبود و باز همان مثل اکبر را منبر نیم بهتر ملغف مطلب میشود
فرض کن یعنی چند دست آورده که مردم دیگر هم دیده بودند و بحقیقت اینها بر نموده اند
یک بیاورد و مدعی شود که بر اسرار این نسخ واقف شدم اوفت بنا بیکدار و تحقیق کردن که
مراد از این کلمات هر یک چیست و آخر بعد از تفصیل ان بقدر یک صنعت مفضض که غالب
بچه زرکها انرا میاورند و کار می کنند فایده ان تحقیقات مترتب شود و قلاً این بچه زرک
الان که این سر غلبان را دست ما می دهد بعد بجهت مثل فقر است و لو بعد از انکه در شبهه
اقتدارند زرد شود و آثار برینجی ان ظاهر شود اما این مفضض که تو او ردی اشهد بالله
از همان ان اول علانیه و واضح است که برنج است و جز صرف دعوی تو هیچ ندارد حالاً در
این صورت هم اذ غایب کن که من بر اسرار این نسخ واقف شدم و انها را بر سر افاش کردم انبرد
صدق قول تو اوفت ظاهر میشود که قطره از این اکبر را بر قطار فقه طرح کنی و هر را طلال
احر که که هر زرکهای عالم بگویند که این است طلای احمر مثل است که بپودند و انکه
خطا بگوید اسرار شما جز از اینجمله نیست و همه را بجهت ثابت کنید طلای تو در
چم و وزن باطلی بکست میگویم و زانت طلای شما کجاست میگوئی اینجرف ساده لوحان
فدایی است در راجع مثل نحاس میماند میگویم این متحقق است میگوئی اینک شنبه بود
طلای راجع که چه ندارد دروغ بود این را اگر دو ساعت در جای غمناک بگذاری زعفران بشود
یا زنجار میشود میگویم صفا و خلوص انجا را جزء این کجاست میگوئی اینجرف از ان شنبه طلای
است و اگر انطلا نبود خداوند را خیر بدو رخ من نمیشد و زبان مرا کتک میگرد و خداوند
را خیر بدو رخ تو نیست اما از ان غمناک که دارد تو را هم منع از دروغ باین قسم که کمال نشوی
نکرده اما انهم این عیوب که در طلای تو هست بر اینست که افاده فرموده که معلوم بشود تو
دروغ کوئی و مسلمانان کول تو را نخورند و دست ملاحظه کن بین همه آنچه گفته مطابق با وضع
شاهت یا نیست متع می شودی که اسرار رجعت و ظهور و انفسیه و امام ظاهر شده بیک بیک آثار
امامت را میجو اهد هر کس را میگوید قبی دد میگوید بر اسرار ظهور واقف شده بعد از این تفصیل ان بیا

اما چي براي ظاهر شد كه نه علم دارد نه قدرت دارد نه عصمت دارد نه شجاعت دارد نه اثر چي
وجود او مشرب است نه زمين را بهر از عدل و داد كرده نه اثار و بركه لازم وجود او است بزرگ
كوده هر چه ميگويم اينها كجا است هر چي واپيك قبي و دميكني با ناول ميكني و خلاصه حرف چنانكه
صريحاً گفته بايد بصرف دعائى تو من قبول كنم يا بقسم كه تو كذري اگر كشف اسرار ميشود پس بيا و نشين
من در دور و زاسر ارمك و ملكوت و افش ميكنم غنايت اگر بچشم نديد محكم ميكنم هر چه ميگويم
قبول كن پس باین سخنان دل خود را خوشحال ميكنيد و منشاء الله كان و عالم بشاه ليركن و انا
انچه گفته كدين ناويل مدعي ركن رابع دارد كه بدون دليل و برهان ميگويد غنا دارم از مصفيع
كه در اين مقام درست متوجه عرض من شوند و به پند همين كلمه كه گفته صرف وقت و كجاج
باقى هست يا نبست اولاً كذب مولاي من اعلی الله مقامه كه در باب ركن رابع نوشته اند بكي رد و نا
نبست كاهلای بسيار است و بسيار هم بطبع رسیده و در عالم منتشر است و هيچ مرادي از ان
ندارد سواي اينكه بعد از اقرار بنوچيد و نبوت و امامت بايد دوستي دوستان ال محمد و دشمنی
دشمنان ایشان را داشت حال از جمیع اهل ملل و نسل پيرسيم كه اين امر بدعي است يا از اول روزگار
تا اخير باین بوده اشهد بالله كه اگر كسي بگويد اين امر بدعت است در دين از مرقع عقلا و آثار
زيرا كه هيچ صاحب بنی نبست مگر اينكه بايد متدبيران بان دين را دوست دارد و منكرين
ان بن را دشمن دارد و در هيچ مذهب علمي شنيده نشده بلكه بطور عمتي شود كه حكم اين نبست
كه موافق خود را در ملك و مذهب دشمن دارد و مخالف خود را دوست دارد و در حقيقت اين
امر از بدبختان اولياست و ادله كتاب و سنت بلكه تمام كتب انبيا هم شاهد اين است و كس
در سنجيدن عقل مصنف كه انكار اين خصص را نميابد و علت اخصاص اين مطلب بيشاي ما اين است
كه بعد از آنكه ملاحظه كردند كه شقاق و فتناء در ميان مردم رزاد شده و ملاحظه اين امر عظيم را
نميكنند و حقوق خوان بن خود را بجا نمي آورند و شقيهم برادر بزرگتر و ترجم بر كوچكتر نميكنند
بلكه افتد از خيال دين بپوشانند كه بيز دوست و دشمن را نمي دهند و حر كات ایشان
هم بخلاف فرمان خدا و رسول واقع ميشود و حال اينكه معرفت اين مسئله و عمل بان از اشد فرائض
است چنانكه حضرت صادق فرمود ان من استقام ما افترض الله عليه خلقه ثلثا انصاف المرء من
نفسه حتى لا يرضى لاجبه من نفسه الا بما يرضى لنفسه منه و مواساة الاخ في المال و ذكر الله على كل
حال و بيز عرض كردند يا حضرت كه ما حق المؤمن على المؤمن قال سبيع حقوق واجبات ما منها حق الا
واجب عليان خالفه خرج من ولائنا الله و ترك طاعته ولم يكن لله فيه نصيب الحدیث و هم چنين
حضرت امام رضا فرمود حق الاخوان فرض لازم و هم چنين اخبار بسيار كه باب معرفت انبيا

و حقوق انشان و محبت انشان و ولايت انشان و عداوت اعدائ انشان و شناختن بزرگ
انسان و كوچك انسان و سلوك كردن با هر يك انشان كه يك مجلد تمام از بخارا و انوار و يك
جلد تمام از عوالم كه اقلا هر يكي شصت هزار بيت است و كتاب كفر و ايمان بخار و مطبوعه
و در عالم منتشر است و بعد از آنكه مطلب را ملاحظه كردند و اهميت ان بر جمیع عقلا
واضح است اين است كه اصرار نمودند و اين امر را ثابت فرمودند با دله بسيار از كتاب و سنت
كه انچه هم همه ادله انرا بنو ليهم جلدی بسيار بزرگ ميشود و عرض كردم كه روايتان بخار و رهبر
باليست هر كه ميخواهد ملاحظه كند به پند كه كز بري از دوستي دوستان و دشمنی
دشمنان هست يا نبست و چون نا انبيا امدي حال ملاحظه كن كه ولايت اوليا ال محمد و
برائت اعداء ال محمد اين امری نبست كه اخصاصي بكي دون كسي داشته باشد كه فرضاً او
بكثر خصوصي از ایشان با هم و رسم كه در اخبار ال محمد معین شده باشد بايد بود و ديگر
نباید دوست داشت مگر دوستانه كه كد نشسته اند كه و افها حرف تبست و هم چنين شنيده بلكه
شخص خصوصي منظور نبست بلكه از اول اسلام تا قیمة هر دو سقي از دوستان ال محمد
كه آمده يا بايد بايد دوست داشت و هم چنين هر دشمنی كه آمده يا بايد بايد دشمن داشت
و اينكه عام است پس اگر من گفته ام فلا نكس از دوستان ال محمد است و بايد او را دوست داشت
ناويل در اين باب نكرده ام بلكه اين مقتضا ظاهر فرمايش ال محمد است كه بطور عموم فرموده
كه بايد دوستان ایشان را دوست داشت و اين شخص را هم من شناختم كه دوست ایشان است پس
بايد دوست بدارم و هم چنين فرموده اند دوست ما در انجا است مثلاً يا در فلان زمان
است يا پسر فلان نكس است و هكذا اين قیود و حدود هيچك در اين مقام نبست و اينست كه من هم
بطور كليت و عموم باین حكم دو نفر افراد ميگويم اما در باب امامت از اخبار بلكه سابق نقل
كردیم و در كنيت خطاب ضبط است بدعي است كه امام ثاني عشر ما محمد بن الحسن العسكري
عليه السلام و ولده او معتب و هزار و كسري پيش از اين متولد و اثار و صفات خاصه معتب از
برای او است و كارهاي مخصوصه خواهد كرد حال قواز ميان دو آمده ميگوئي اما شخص
محمد بن الحسن العلياذ بالله مبنی علی محمد پسر مرزا رضای شيرازی است اين ناويل بزرگ اولست
كه هيچ دليل و برهان بران نداري و شخص خاص معتب منصوص عليه را در غير او معني ميكني
و بعد از ان معتب او را كه بيايما كرده اند در الان الوفا بخار كه بطور عموم و خصوص فرموده
اثار و صفات ان او ذكر كرده اند از علم و كمال و قدرت و شجاعت و غير اينها كه لا تقد ولا تحصى
است و هيچ يك از ائمه ادين شخص نبست و علان بر اين چيزها دارا هست كه در اخبار اهل بيت

سلام الله صریحاً نفی فرموده اند اینها هر دو را بشخص هم چنان که از امام خبر داده
 که خواهند آمد و چنین چنان خواهد کرد هیچ کدام را این شخص نکرد از اینجا هم که امام
 میباید ظاهر شود و نشد در آن زمان که میباید ظاهر شود یعنی ظهور و علامات
 حتمی نشد خلاصه هیچ چیزش با امام نمیانند معذک تو میگوئی این امام موعود است
 خال تو را بحق خدا در ناو بی زین تو است که لفظ را در غیر ما وضع بدو دلایل و برهان
 معنی میکند یا درین مولا می که ال محمد فرموده اند همه و سنان ما را در دست داد بدو
 همه دشمنان ما را در دشمن دارد و دوست و دشمن را نیز به دوست و حق ایشان را بجا آورد
 گفته اند سعاد و طاعت و از معنی ظاهر این لفظ یکسر موخلف نکرده اند پس درست ملاخذه
 کن و قد خود را بشناس قد اهل حق را هم بشناس **فصل** گفته است در ذکر
 ۲ فرموده اند مراتب ناو پل مثل روح بدست پس ظاهر نماز بجای خود است ناو پل را در
 بگوئی پس چیست که امام شرع جدید میآورد و شرع حکم ظاهر ایشانست نه حکم ناو پل حکم
 ناو پل فوق انبش عست و میندازد امام شرع را بیک از میان بر میدارد شرع نیست مگر امر
 باینچه نفع دارد و نفعی از آنچه ضرر ریزی و قبیح حلال و وقتی حرام و بالعکس است بر حسب مصالح
 و فساد خلق در اوقات مختلفه تنقی شرع جدید از تصدیق فرموده اند و تاویل فوق شرع
 پس دانسته شد که شرع ناو پل ایشان مؤمن و معتقد **جواب** کاش دیگر خلاصه
 نمیکردی و منصرف رد و بحث نمیشدی که خدا میداند که خلاصه کردند مثل چقال است و
 جواب دارند مثل اطفال و یک منصف خدا ترس میخواهم که برادران فصل شریف را ملاخذه
 نماید و اول ببیند که آنچه بنمود گفته خلاصه است یا نیست ثانی اینکه کجای انطلب محل را در
 خلاصه و رابن مقام میگوئیم که البته فرمایشات خداوند را محترم ظاهر و ناو پل و باطن هر دو را
 دارد و کسب که بتواند منکر وجود اینها بشود اما ظاهر که محل شبهه نیست و اما ناو پل
 خداوند میفرماید لا یعلم ناو پل الا الله و الراسخون فی العلم و هم چنین میفرمایند و لقد
 جئناهم بکتاب فضله علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون هل یظنون الا ناو پل و
 بانی ناو پل بقول الذین نسوه من قبل قد جاءت و رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء یشفعون
 لنا و ترد فعل غیر الذی کان فعل قد خسرنا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یقرعون پس انکار ناو پل
 را نمیتوان کرد و هم چنین در اخبار ال محمد شواهد اینهاست و مغایر باطنیه بسیار است
 سابق بر این ذکر بعضی از آنها شده است و عرصه ناو پل غیر عرصه ظاهر است عرصه شرع
 ظاهر و دنیا است و ناو پل باطنیه است شرع ظاهر البتة باید باشد و ناو پل عرصه ان عرصه

مثال است و مثال در اینها مثل روح است در بدن هم چنین ناو پل در ظاهر مثل روح است
 در بدن و ناو پل در دنیا هم بیک ناو پل تنها نمیتوان عمل کرد چنانکه غذای نبوی را باید خورد
 ناو پل تقویت بدن بشود و تحصیل علم هم باید نمود تا اینکه تقویت روح بشود و اگر
 بخوابی تحصیل علم تنها بگذرا این بدن زلیست نمیکند و هلاک میشود و اگر خواب
 دلیل اینکه عرصه ناو پل عالم بالا است دست به آوری در همین پایه شریفه که مخصوص
 ذکر آنرا نمودم ملاخذه کن که میفرمایند یوم بانی ناو پل بقول الذین نسوه من قبل قد جاءت
 و رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء یشفعون لنا و ترد فعل غیر الذی کان فعل یعنی
 آنروز که ناو پل کتاب میآید میگویند انما که ترک کردند از پیش از این که رسل پروردگار
 مالحق آورده بودند پس آیا شفعائی هستند که برای ما شفاعت کنند یا برکرم
 پس عمل بکنیم غیر آنچه عمل میکردیم پس ملاخذه کن که در آنروز طمع بازگشت میکند و میگوید
 است که بر نمیکردند و این عرصه بر رخست و قبیح طمع بازگشت میکند و ممکن نیست
 والا اگر در دنیا بودند حاجت نیازگشی نبود در دنیا مقام که بودند فوذا ایمان میآوردند
 و از ایشان پذیرفته میشد پس بیین چگونه فرمایشات مشایخ ما ما خود از کتاب متنی
 است که کتاب خدا صریح است در این که یوم ناو پل یوم بازگشت برای کوی نیست و بدانکه
 سابق بیان کرده ایم که ناو پل در فرمایشات اهل بیت سلا الله از برای ان معنی خاص
 است و معنی عامی انما معنی آن همان مصداق لفظ است خواه معنی ظاهر باشد یا
 ناو پل بمعنی اخس یا باطن هر چه باشد ناو پل میگویند و معنی خاص ان همانست که در
 نشان حکمت بیان میشود که معنی ناو پل خود بر گردانند و بر و زان در عوالم دیگر مشاهده
 کنند ناو پل بمعنی عام در دنیا و آخرت و مثال همه جا ممکن است چنانکه سابق هم تفصیل
 این مطلب را ذکر کرده ایم و این است که حضرت صادق میفرماید که از برای قران ناو پلست
 پس بعضی از ان آمده است و بعضی میباید پس هرگاه واقع شد ناو پل در زمان امامی از آن
 میباشند از امام آن زمان و اما بمعنی خاص ان است که ظهور و بروزان در عوالم دیگر است
 پس ملتفت این نکته باش که بکار میخورد باری عرض این بود که ناو پل حق هست بهیچانست که بکار
 خداوند و فرمایش اهل بیت سلام الله و ظاهر هم هست و ناو پل باطنیه است حکم ظاهر و دنیا البتة
 باید باشد و محال است که بر داشته شود و لو هر دو بر حسب مصلحت حکمی بکنند اما مطلقاً
 حکم دنیا نمیخواهد شد چنانکه حبیب مرض را منع از غذا خوردن بکنند اما غذای
 مناسب برای او ترتیب میدهد و از بلا منع میکنند و امام عقیله هم شریف میآورد و البتة

علم

مطلب

ظهور

ظهور او در دنیا است و در آخر الزمان ظهور مبهره پدید آید پس احکام شرع ظاهر را برپا دارند و چون در اوقات چشم مردم بعالیه مثال باز میشود طوری که فرمودند که حق و ملئکه را می بینند و با آنها تکلم میکنند طوری که با خاشیه خود تکلم میکنند پس بعضی احکام انعامی هم بمقتضای آن زمان برایشان جاری میشود و هیچ منافات با احکام ظاهریه ندارد هر دو بر جای خود هستند بعینه همان مثل که عرض کردم غذا بخوری که قوت بدن تو باشد و تحصیل علم میکنی که قوت نفس باشد و بپیش از اینها قناعت از دیگری نمیتوان کرد حالا اگر من بگویم که باید تحصیل علم کرد تو بر من ابراهیم میکنی که پس معلومست که تو بدین ناری داری بلی ناری که ازاله محال است و حق است واجبست که من بدان متدبر باشم و اگر نیست حرام است خداوند میفرماید فلنظرا لکنا ان الی طعامه و انما هم ناری بل میفرماید که بعضی فلنظرا لکنا علمه عن یا خذ حال من اینقول خدا را میگویم و ملاحظه ظاهر را میکنم که آیا طعام من حلال است یا حرام صالح است و نافع یا مضر و هر چه حلال و نافعست میخورم ملاحظه ناری بل ترا هم میکنم و ملاحظه میکنم که علم خود را از که اخذ کردم آیا ازاله محال است یا از دشمن ایشان اگر از دشمن ایشان است احتراز میکنم و اگر از ایشان است اخذ میکنم پس ناری بل که مشایخ ما مبهره ما پیدا نیست که از نفس اخبار ازاله محال ظاهر میشود و البته بدان متدبر هستیم و بظاهر فرمایش ایشان هم بحواله و توفیق میکنیم اما تو که ناری بلان میکنی که هیچ ما اخذ صحیح از برای آنها نیست باطل میکنی **فصل** گفته است در فصل فرموده اند هر شیئی را علامتی است و از این مقدمه نتیجه گرفته اند که بلی و اصفان مخصوصه لا یتناست و آن ده صفت است عصمت و نقی و علی و اتقی و استی و اشجع و معجز و لیل بر ادعای خود چشم و خواب رود و قلبش خواب نبرد و از پیش سر به بیند بول و از زمین بیع نماید در فصل فرموده اند از علامات مخصوصه امام زمان این است که صورت او شبیه پیغمبر آخر الزمان میباشد و هم باطنش اسم باطن او اسم ظاهرش اسم ظاهر او در فصل فرموده اند بعد از غریح رسول الله و ائمه اطهار و خیرت امام دست ما از همه جا کو ناه شد ضرورت پائی چند در میان گذارده اند که اینها از خلیفه و قائم مقام خود قرار داده اند بعضی آنها تجدید الهی رسیده است از آنها توحید و نبوت و انما ائمه هدی و افضلیت خاتم انبیاست و از آنها است که فساد محرم است و از آنها است امام حکم بقاعده مبهره پدید شرح پیغمبر و مزخرف نخواهد بود و امام دروغ و کذبست امام سلطان است و سائل نمیشود انتق صفات مخصوصه و لا یتناست کلبه الهیه و قائم بامر الله بهین کل متفق است و نصاری از حضرت روح دیدند و مسلمین از خال جبین این حریف از نفس مبارک که

بدون ناری بل معصوم بود و اعلم و اتقی و اشجع و اکرم و استقامه و اعظم انقطاعا و اعلم حسبا و نسباً و شبه الخاق بر رسول الله خلقا و خلقا و اسم ظاهر و باطنش موافق و مطاب بود بدین و بخودشان شهادت دادند و مناط نیست احتجاب نفوس بیکدیگر بجهان علیته و دلالات ظنیه و ناری بلان و همتیه متمسک شده نرفتند و بصفتان مجاهد طالب منصف نشدند بر تکذیب و اعراض باقی مانند ناری بلان هم امثال ایشان در حق محازن علم و معادن رحمة لا یقتضاه بهین نسبها را دارند چه شدند ناقصانهم لان فی العذاب المهر و در مقامی فرموده اند لا یتناست بعد از ضرورت پائی است نفرمودند لا ظهور بعد و لا کتاب بعد بمذهب ایشان باید و اعلم اللهم مقامنا یعطیه الالون و الاخر و ناری بل نمرد و باطن لغا و از صراحتش بیرون برد و انما هم لیس سبق و الفاتح لمن استقبل و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و الغوثانست غوثی بالله من تحریف الغالبین و انما هم لیس ناری بل انما هم لیس جواب اول خود مسلمین در آن کتاب مبارک با این فصول معینه نظر نمایند و ببینند که این مطالب که نوشته خلاصه تفصول هست یا نه و چون آن کتاب مبارک در همه جاشا نیست دیگر ما تفصیل نمیدهم بک کلمه همین قدر که بدانی چه قسم خلاصه میکند مولای من فرموده است انما سلطان است و سائل نمیشود کسی سب است نداشته باشد و امام شورانمرد میگوید امام سلطان است و سائل نمیشود انتق است که با الله همین قسم باید خلاصه کرد و انتق هم فرخ سرور فرموده است شبیه پیغمبر است و اسم ظاهر و باطن پیغمبر از صلب امام حسن عسکری است و بطن نر جن خاتون و بعد از ظهور و زمین را پر از عدل و داد میکند و در وقت حق میشود و جمیع خلق تسلیم و تمکین از آن سرور میکنند و هر کس از او بفرود چون دیده که اینها دیگر خیل بدی نیست که در میرزا علی محمد نبود و ادعا و تحکم بر پیدار دیده را ترک کرده خلاصه همان قدر که خودش نوشته ما اکفا میکنیم گفته است که بدون ناری بل معصوم بوده عصمت او همین بود که در مجلسی از رجال خرافاتی چند سرور و ضبط کردند بلی اطلاع او بعد گفتند مگر بفرمایند آنها که اول گفته بود قراموش کرده بود عصمت او همین بود که ضعیف خوابید تا افتاب سرزد که از مسلمین با او بود او را بطعن بیدار کرد و برخواست با کمال اضطراب کوشه چادر مشغول ببول کردن شد و گفت من اول جی بالماء اگر شش عیش بوده که تا اوقات بخواب اضطرابش از چه بود و اگر نوره تا اوقات خوابیده و چگونه چشم او خواب بوده و قلب او خواب نبوده خلاصه و این راهم بدان که اگر امثال این اعمال هم از کسی دیده شود بلکه کمال صلا و تقوی را هم به بینیم و سهو و خطائی هم نه بینیم معذک فاعل بعضی او نمیشویم شد و با

و اسم ظاهر و باطن

که من از هیچ حالات و مطلع نیستم شاید در این اوقات خلاف عصمت از او سر بردارد و از این گذشته
که امام خود را در این راه است و نسخ و منسوخ را میداند و ما جاهلیم پس اگر آنچه را که از خود
فعلیم گرفته ایم میزان قرار دهیم شاید تکلیف خود را از آنچه حق فرموده باشد چنانکه نظام
این در اخبار ایشان هست حتی فرمودند که لا تظروا الی ما اصنع انا و اهلوا ما تو مرو
و شاید که کلیه امروز هم بر کشته پس من آنچه از پیش بواسطه خود او دانستم چگونه بر او حجت
کنم اینست که در زمانیکه پیغمبر در میان باشد یا امام منصوب علیه در میانست باید
نقض بفرمایند بر امامت و عصمت امام بعد چنانکه در کتاب المبسوط روایت شده است
عن موسی بن جعفر عن ابيه عن جده عن علي بن الحسين عليه السلام قال لا امام متالا يكون
الا معصوما و ليست العصمة في ظاهر الخلق فيعرف بها فذلك لا يكون الا معصوما لا يجد
پس ملاحظه کن که عصمت امری نیست که از هر خلقت معلوم شود و لابد باید امام سابق
یا پیغمبر نص بر او بفرماید و در مثل این زمان که امام و پیغمبر در میان نیستند خصوصاً در این
بفرزند امام حسن عسکری هست و اینها امروز فایده اش بمانند فایده است که اگر مثل
مثل میرزا علی محمد کبیری بیرون بیرون اید و ادعای عصمت نمود قبول نکنیم زیرا که نص بر او
نیست اما خود امام که بیرون میباشد امروز من و تو چه میدانیم که این فرزند امام حسن عسکری
است تا آنکه ندانیم که مخصوص علیه است پس سبیل معرفت ما امروز همان راهی است که پیش از این
هر پیغمبر که مبعوث میشد پیش از اینیم و آن نبود مگر اینکه آیات نبوت از معجزات و علوم و اخلاص
و آنچه لازمه این امر است با او باشد پس امام باید بهین معجزات و آیات یقین و علم بندگان و ما
بکون شناخت و مکتوب که خود علم بندگان و ما بکون نداری چگونه میشناسیم زیرا که معرفت صدق
او با اخبار از معجزات مثلا بسیار سهل است و مثل اینجاست مگر آنکه اخبار بکدام از اینها
من تا که انتظار بکنم تا صدق او را بفهمم زیرا که اخبار از معجزات منحصر اخبار آینده نیست
مثل عیسا پیغمبر خبر از ما با کون و ما بد خون بدهد و خبر از ضمیر قلوب بدهد و هکذا
پس بسیار سهل است معرفت این مطلب اما به بیان آن و تحقیقات علمیه اگر چه باشند که اینها
قراب دست بیاورند و بی علم او بر ملاش انکار عامه خلق نیست و معرفت اخبار از همین راهها
ست که علم اخبار را دارند یا میتوانند بهیولت دست بیاورند خلاصه پس از این بیان دانسته
که اینکه مصنف گفته که این مرد بدون تاویل معصوم بود خود را بخرافه پذیرفته نیست زیرا که مسلم
نقض در بیان او نبود و عصمت هم بفرمایند امام حقیقی و ظاهر خلقت نیست و هم چنین است
امر در تقوی و کرم و استقامت و انقطاع فیه که تمام اینها است و عصمت است و هیچیک

اینها

اینها دانسته نمیشود مگر بنص یا بجزان زیرا که بالا از این نیست که تو اعمال و عبادات و ریاضات
شاقه از او بدی باشی ستمها هم عبادت بسیار میکنند هنوز هم جو که ایشان ریاضات
شاقه میکنند و تو از کجا میفهمی که اعمال ایشان پسندیده و خلاقند هست یا نیست و هم
چنین برآمد که بدل و بخشش بسیار میکردند و از کجا میفهمی که کرم و سخاوتیکه خدا خواسته همین
است و اگر بگویند که کیفیت و محل این عبادت و سخاوت را ملاحظه میکنم میگویم پس تو خود
اگر مدعی مقامیکه موقع هر چیزی را دانسته و اگر مدعی نبستی پس البته اقرار بجهل خود
باید کنی و اگر جاهل شدی میزان نمیشوی و وقتی که تو میزانی داری نمیفهمی که این شخص اینعبادت
و سخاوت را مجاز کرده و اینها بر فرض است که انسان علی میبندد و الا شما که چیزی ندیدید و صرف گفته
است که میگویند و هم چنین است امر در استقامت و انقطاع که خود را مستقیم نیست چه
میفهمد که استقامت کدام است انظاره که انداخته و دانستی که مستقیم است کدام است اگر جمع خود
توانست پس اول شما بسم الله اگر تو چراغ درست داری سببی که عقباتش میگردی یا استقامت
و انقطاع او را بشناسی پیغمبر موانع نداری که بدی است که اینها در شرح پیغمبر راه نرفتی پس بجهت قاعده
فهمید که مستقیم است و الله در کلام قناعت دارند که از هوا گرفته شود و تقطیع حروف و کلام
شود خواه معنی از برای آن باشد یا نباشد و هم چنین است امر در باب شباهت و بیهیبه
زیرا که اگر شباهت صورت منظور است بحال مقدس او را از پارت نکرده ایم و اگر شباهت معنوی
مقصود است علم از اندام و هم چنین است سخن در باب اسرار و تو که آنچه میگوئی صرف تحکم و
ادعاست و هیچ محتاج بمصدق در کلمات خود نیستی و فرض اینکه بدی که باشد مثلا مثل
مدعی مصری که او را محمد احمد میگویند و جامع اسم ظاهر و باطن هم بحسب ظاهر بود و اگر اثر
در دنیا بسیار است صورت این اسماء و اینها بالعرض بر دشمن خدا هم بگذرانند پس اینها را مان
را که در اخبار اهل محمد شمرده اند در موقع ذکر فضیلت است یا اینکه علاقه است بنص
و نه یا برهان جلی باید ثابت بشود و در این زمان از نص امام بر این شخص مجهول القبه که
بر پیغمبر و ادعای امامت میکند که محرم پس ما را چاره نیست جز فرمایند ایشان که فرموده
که اگر مدعی ادعای امامت کند سوال بکنید از او از این امور عظیمه که مثل او جواب
میگوید و این امور عظیمه همین معجزات است و آیات یقین و خوارق عادت و خبر از معنیها
و امثال اینها مثل حاجت مردم لبوی او و عدم احتیاج او یا حدی و هم چنین اشجع
بودن و اعلم بودن و امثال اینها هم خولیت و نه معدنک امروز اگر دیدم از برادر
نفر را نکرده چه میدانم که اگر در هزار نفر بر او ایستادند بار فراتر بکنند یا اگر بدی

یا اینجا کرده

مثل میز علی محمد با وجود اینکه شیطان اسباب فراهم آورد و در سر باز اول عداوت بر پیمان زد
 افتاد بلامت معدنك تاب نیاورد و فرار نمود و در مزبله یا طویل پنهان شد از این بقیه
 میگویم که این شجاع نیست سگ است که زردی هم ندارد زیرا که اگرها آنجا اسناده بود و گفته بود که
 بیسبب دانه بر خاله شد و بمن نخورد البته در دلهای معضار عجب عظیمی پیدا میشود و در
 از او باز پیدا شدند و له خلدند نکند و در چنین بختی بگوید و فرار نمود تا بر همه واضح شد که
 هیچکاه نیست و باز او را آوردند و کشتند و ملاحظه کن که این جماعت او را مظهر الوهیت و اب
 توحید می پندارند و اینقدر اینقدر نفهمیده بود که از نفس خداوند بزرگتر نیست اگر نفس پرست
 کشته شود کشته میشود و فرار از نفس بر نمیشود و اگر نفس پرست که کبر هم قدرش کشتن او را
 ندارد پس چرا فرار کند بعدای وجود مقدس علی بن ابیطالب که تاج المومنین است و این
 الله فی العالمین که فرمود من از جنات فرار نمیکنم زیرا که اگر نفس پرست شد که کشته شوم که کبر معنی
 تواند مرا بکشد و اگر نفس پرست شد که فرار سودی نمیدهد عرض کردند چرا بقرطاس و
 میشود و در جنگ با فاطمه ناخ و ناز نمیشود و فرمود من از جنات میگریزم و نه عصب میگریزم
 میرم پس حاجت بناخت و ناز ندارد و فرمود که تمام عرب پشت بر پشت نمود و چون می پند
 فرار نمیکنم پس شجاع حقیقی و است و مود را قبی او که در میان قشون عایشه که کشته میشوند بودند
 می پند و رساله توحید بیان میکند و الله که از جنات او باید بر زمین فرو رفت که هیچ مردی
 در میان امت پیدا نشدند که ادعای مقام او را بکنند و خود را اب توحید بشمرند و از پیمان
 بر زمین بیافتند و بگریزند و در مزبله یا طویل پنهان میشوند چه قدر بسلام و تشیع باید کرد
 و از جنات ال محمد سر بر نداشتن خلاصه بر آنجا که را که دیدم بقیه میگویم که این شخص قابل اعتنا
 نیست و الا که مثلاً دیدیم با چند نفر جنیک و فرار نکرد اگر چه نایک درجه عالم حاصل میشود و
 باز کمال بقیه را طایفان و قله حاصل میشود که ناقص پیغمبر صادق باشد یا آنکه خود را تجزیه و برهان
 از جانب پروردگار ایشان امر خود را بکنند و ان معجز است همان صفات و علوم و معجزاتی که پیشتر گفتم
 و شما خود صریحاً معجزاتی را می بینید که این شخص را از نبوت و سالت اخبار سابقین هم دروغ
 است و هم را منحصراً می پند باین کتاب که اشهد بالله خیر از خرافان هیچ نیست نه لفظ صحیح دارد
 و نه معنی صحیح سوای کلماتی که هم بافته و در فصل بعد شاید علاوه بر آنچه سابق گفتم باز بیا
 بگویم در این صورت که شما که خود از مؤمنین یا وهابیت یا نص صریح و انقی مجازات
 را می بینید و خلاف من در در تمام ملتین میگویند دیگر چه حاجت بر فتن و اعدا
 و چگونه روایت شما را تصدیق کنیم و چون سابقاً بیان معجزات شده است و دیگر در این

مقام تفصیل نمیدهم و اینکه گفته که لایق فرموده اند و لا ظهور و بیکر و لا کتاب بیکر
 تقریر و اندانیم سابق بر این تفصیل بیان شده و در این مقام هم این قدر میگویم
 اولاً که سابق روایت کرده ایم از حضرت امام رضا در حدیثی که در بیان اولی العزم فرمود
 که شریعت محمد صلی الله علیه و آله نمیشود تا روز قیامت و نبی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر
 کس ادعا کند نبوت را بعد از نبی مایا بیاورد و بعد از قرآن بکتابی پس خون او مباح است
 از برای هر کس که بشنود این را از این ملاحظه کن که بعد از قرآن کتاب دیگر آورده نمیشود
 ابد و این تحقیقات که سابقاً کرده که حاصل اینها اینست که این کتاب بلکه نوع کتب جلوه همان
 قرآنست مقرر می نیست زیرا که بنا بر این توری و انجیل هم جلوه همان بودند و تقریر مودند که بعد
 از آنها کتابی نیست و بعد از قرآن فرمودند پس معلوم است که مشا و الهیه این جلوه است
 که بعد از این جلوه دیگر نیست و اما اینکه گفته که لا ظهور و بیکر تقریر مود است بملاحظه
 اینکه خود پیغمبر باید رجعت بفرمایند و شیطان و اشباع او را بکشد و در میان خلق ساطنت
 بفرماید راست است معنی اینکه لایق فرموده این نیست که من خود بر نمیگردم و خود
 آنحضرت البته بر میگردد و لایق میگویم باینکه اینها اخبار که از ظهور داده بودند از ظهور امام
 ثانی عشر و وصی دوازدهم پیغمبر بود و رجعت پیغمبر سابقاً را علاوه بر آن خبر داده
 بودند یا غیر از این بود شمه برای عاقل منصف نیست که خبر از ظهور امام ثانی عشر داده
 بودند خاصه و رجعت پیغمبر سابقاً را بعد از ظهور آنحضرت خبر داده بودند و امام
 بلاشک و حق پیغمبر است و داعی لبوی او و ناشر شرع و کتاب او و نبی است که کتاب
 جدید که ناسخ کتاب است و اشروایان با دغای توپیاورد و او کوئی که با وجود اینکه
 امام است معدنك ظهور پیغمبر هم هست و بنده هم خوانند میشود زیرا که اولاً محمد
 و اخرا محمد فرموده میگویم اینجاست را در زمان اول فرموده اند و علاوه بر این حضرت
 امیران محمد و حمزه را هم فرمود چه شد که آن روز اسم نبی بر او را نبود چنانکه مکر پیغمبر
 با و فرمود انت مبعوثی من الله لایق بعدی و هم چنین در اخبار بسیار
 ایف طلب را فرموده اند پس اسم نبی بر آن حضرت را نبود زیرا که ان ظهور ظهور و صابیت و
 ولایت بود و صاحب الامر هم بی شبهه ظهور و صابیت و ولایت است چنانکه فرمودند و
 صفة آنحضرت که لا یكون الا وصیاء ابن وصی پس همان طور که در ظهورات قبل که پیش
 بود اسم نبوت جایز نبود حق نبوت را از خود نفی میفرمودند و ممکن نبود که گاهی بعد از
 قرآن بیاوردند که از آنجا خود بخوانند چنانکه نکردند چنان است امر در این ظهور و ما

بصورتی که در سوره وائمه منقذ ظهور و وقتی پیچیده است و این وضع که تمام می شود
 بالقصه و از باب و صبا خارج است که کتابی سوامی کتاب پیچیده می شود و در سوره جدید
 مستقل بکار دارند پس در ظهور ظهور و خاتم باشد اما در هر ظهوری بر حسب ظاهر و رفتار
 خواهد شد چنانکه عرش و کرسی و افلاک و عناصر هر ظهوری هستند اما در عرش
 کار عرش می کنند و در کرسی کار کرسی و در افلاک و عناصر کار افلاک و در کرسی کار عرش
 در ظاهر نمی شود و در مثل هر کار عرش و کرسی و افلاک و عناصر هر ظهوری هستند اما در عرش
 عرش دارد هر چه در عرش بقوت خود دارد و با هر یک از اینها حرکت می دهد اما در اصل و باطن
 اینها قابلیت و ناب مطاوعه عرش و مثل خود عرش ندارد اینست که قدر قلیلا از او پس
 می افتد که در هر سی سال یکبار در پس افلاک او را سنجیده اند و این از کمال مطاوعه او
 است با عرش که حرکتی که بعقب می کند اینقدر بطبیعی است و سایر کواکب مطاوعه شان کمتر
 است که سیرشان بعقب سریع تر است خلاصه مطلب اینست که اگر چه همه اینها ظهور و باطن جسم
 هستند معذک هر یک شان خود دارد در مقام خود نه شان جسم را پس قائم ال
 مخلقه هم در عرصه ظهور و باطن شان انحصار و صواب است اهم نه اعلی درجه و صواب بلکه
 خاتم الوصیین علی بن ابیطالب است و بعد از آنحضرت امام حسن و بعد از آنحضرت
 حضرت امام حسین و بعد از آن حضرت صاحب الامر بنا بر اخباری که بر این قیاس لایزال
 می کنند و الا رعیت در این مطالب را نمی کنند و معذک استهدات او را حکم و نور و
 و طینت که واحد طاب و طهرت بعضیها من بعض و با وجود اتحاد طینت ها حکم نبوت در جماع
 خود است و حکم و صواب در جای خود و سابق بر این نیز شرح این مطالب شده است و حاجت
 تفصیل داده بر این نیست **فصل** گفته است در فصل کلمات و ایات
 این ظهور و منع را از حروف و نامر و ط و بی معنی و غلط فرموده اند و بر این افترا شکین غل صدر
 و طقی نار حسد نموده و فرموده اند بعد از آنکه خرافات خود را در کتب حروف و کلمات نزد
 من بجه نمودند و من اظهار مرخص نمودم که جای هم استحال شوند و هر یک عمل بکند بگویند
 اگر این فرمایش صدق و صحیح است چرا عین عبارات ایشانرا نقل فرمودند که اعظم برهان خرافات
 باشد و اگر دلیل بر پیچید بودن و مستغنی از رد کردن و تکلفات وارد نمودن است منصفین
 عالم بظلمات و دگاو و کاه و افرا را در اینجور محققند تا چه رسد بنفس مبارکه که بقوت بیانی
 و قدرت بیانی این قوس کیهان و شرف و شرف فرموده و بکلمه اش خاضع داشته **بجواب**
 اما آنچه گفته که باین بیانات اطفاء ناپه حسد نموده اند نه استهد باله حسد نمیرند سبک است

که شکر و سپاس الطیر امپویند که بایشان علم و معرفت داده که قیاس خرافات را بیان کنند و بگویند
 حسد می کند که بیک خورش در زمان اندک و بیست جلد کتاب مضبوط و نالیف نموده باشد و
 اجوبه مسائل غامضه را که از اطراف و کاف عالم سؤال شده است داده باشد و از بیانات
 و دروس و مواظط حکیمان او که هر یک مجلس آن در بانی است از علم و معرفت تقریباً چهار کرد
 بیست نوشته شده باشد حال حسد باین کلمات من خرف بیان می برد و الله که ادنی شاگرد او غار
 دارد از این که بیک طریقت نظر او نبوی خلاصه جل بر حسد نکند که تمام آنچه نوشته از این
 خود شما باشد و این که گفته که اگر اینقدر مالش صدق و صحیح است عین عبارت او را جرات نوشتند
 کیم نگویند که این عبارت بیانیست یا کتاب من خرف دیگر او بعینه ظاهر و که تو امر و از عبارت او
 او برای هر کس نقل می کند در این راه هم همین طور هر کس از دوستان او نقل می کند
 و نوشتن منفرقه از او می آورند و مولای بن و کوار من اعلم الله مقادیر و در سنه که با سر
 شاه شهباز در ردان مرد نوشته اند مرقوم فرموده که چون دید که غلط می باشد از عذر
 و اعتذار گذشت و حرم اعراض می کنند از قرائت نوشتن منشره گفت من قطب روزگار
 و همه عالم بر گرد من می گردند و بادن و اجازه من جوک می کنند جمیع حروف کلمات آمدند
 پیش من بجه کردند و من هر امری که کردم که هر یک معنی دیگری را بدهند و خاصیت دیگر
 را بکشند حالا قوامی که کتاب نوشته بعد از پنجاه سال انکار می کنند و پندام کسیتی
 در چه سخن بوده است ابداد از زمان نبوده با آنکه طفل غیر تمیزی بوده و تحکم می کند که چیزی
 نبوده و نیست و خداوند برای هر چیزی دلیل صریحی گذارده و اگر خود اهل عربی خود
 در نوشته خلوت خود نیست و نظر کن باین عبارت بیان موافق عربی است یا نیست اگر
 عربیست کامل نداری مصدق بفرصت و بیان خلق پس از آنکه اسوال کن و خدا را بفر
 خاطر پس و نشسته را کار بکار و این عبارت که تو خود در همین کتاب تجبه کرده و از بیان نقل
 نموده باینها عریه است هوش از سرافشان می برد که اولی است که تو میخواهی حقیقت خود
 و اثبات کنی بگوئی شب و روز است و روز شب از من توقع صدق کنی حال تو باین کلمات
 میخواهی اثبات حقیقت اینها را بکنی و این عبارت منلفظ صحیح دارد و نه معنی صحیح می گوئی
 بجهنمها صدق کن و لغت بیان در نزد من وجود نیست و بعضی عبارت در همین کتاب
 نقل کرده و من هم از نوشتن تمام آنها می خورم زیرا که تطویل بلاطالت است اما معذرت
 از عبارت عربی را می نویسم ناحق و سقم آنها معلوم شود و چون عبارت را ناقص نقل
 کرده در معانی هم سخن بسیار نمیتوان گفت باوری از اینجمله است فی الباب الخاص من الولد

واما آنچه گفته که منصفین عالم بقطان و ذکاوت و اکاکی خاد و افراد انجری معقد مدناچه
 رسد بنفس او که بقوت بیان تصرف نفوس کرده بلیه شما که خود را علم علای این گروه متبدل
 فطانت و ذکاوت شمارا از اول کتاب تا اینجا سباحت کردیم که بحق خداوند هر ذرا از برمتین
 نمیدهد چنانکه از شرحهای سابقه ظاهر شده و اما تصرف خود او بقوت بیان
 در قلوب نمیدانم تصرف ایشان بدشربور یا تصرف عمر بن الخطاب که کردنها از مردم
 فدائی آنها پند و حال اینکه امروزه شمشیری بالای سرشان است و نه ماله باطن
 بنال میشود بلکه فقط جنت طینتهاست که آنها را با این راه واداشته و یکی از علما
 سخی شب در کتب ملاحظه میکرد و حقیقت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را و ظاهر
 شد صبح آمد در ملائکه شاکردان و گفت مرا بکشید که حقیقت علی را نصیب دهم و اینها
 از تصرف رؤساء نیست و در رقیبه شیطان میگوید ما کان له علیه من سلطان
 الا ان دعوتکم فاستجیم لی فلا تلوی و لو موافقکم تا اخر پس سلطانی از برای رؤساء
 نیست الا اینکه مشارکت در جنت طینت باعث انجذاب قلوب میشود بسوی جنتیم

فصل گفته است در فصل ۷ و ۸ نسبت دین نابلی و تئاسخ داده نایبند
 فرموده اند موافق عقل و نقل ان قالب در دنیا بسیار نیست عدد محصور است که از
 ان روح و صفة حکایت میکنند و ان همان چهارده نفس مقدسند در فصل ۸ فرموده
 طریق باطن آنکه شی را در بموت کمال محمد حرکت میدهد اگر فورانی است و بجمل
 مطلق اگر ظلماتی است و در فصل ۹ فرموده اند اصل بمطلب محل سخن است که میشود
 بدنی پس از اتمام بیرون آورد و بگوید من سلیمان یانه این مخالف ظواهر اخبار است و رجوعی از
 علمای شیعه تئاسخ دانسته اند و این حضرت بابیه هیچ منع از تئاسخ نمینماید و طبعی نحو
 ادغام میکنند سخن مادران موی است که از قبر خود بیرون میاورند قبل از ظهور بمجر امام
 یا بمقتضا طبعیت بان قسم که خدا نانا است و حقیقت ان از اسرار ال محمد است و ان غیر تئاسخ
 است و در فصل ۹ بعد از معرکات نتیجه گرفته اند که حال هم هر کوسا الصفة را پیشوا
 خود سازد و مردم را ان دعوت نماید و از اسامی میخوانیم و باندک حسد قایل و تشریح
 فرعون اما موشی در هر قالبی بروز نمیکند انهی بعد از افاظ داشت که لایق خود او است متکلم
 شده و گفته است انطیله که شما از اسرار میباید انجیاحه بر خورده اند و جسد بلا روح
 مرده است و روح بلا جسد ظهور و بروز ندارد و حقیقت محمدیه است که تئاسخ میفرماید و
 قوالی بعد از اشراف از قوالی قبل هستند و الا تئاسخ و تکرار لازم میاید و روانیست

که بر عقبه ظهور بگردیم و دست خدا را بپنداریم ما تئاسخ من اینا و نسیه انان بختی من
 او مشاهیر المسلمان الله علی کل شیء قدیر اوله پروان الله الذی خالق السموات والارض
 قادر علی ان یخلق مثلهم وجعل لهم اجالا رب فیه قابی الظالمون الا کفورا و نفس مبارک
 از اعلی افق سباحت که او اسنه بصفاک و علامات بود برخواست و اهل عالم را در بموت
 که خاتم انبیا است حرکت داد و نفوسی چند که در زمان وحدت خرق حجب تعلیم
 نمودند شهادت دادند که این است ظهور موعود الله الذی انزل الکتاب المیزان کتب و
 میزان باهمست قائم و نابا میزان که همان ایات است سنجیدند و موافق یافتند و گفتند
 هذا ما وعدنا الله ورسوله الحمد لله الذی صدقنا و وعدنا انجاعت مر کانی هستند
 که سر از قبر بیرون آورده بانقسم که خدا خواسته و ان از اسرار است و جامعیت که انکار نمودند
 سامری و قایلند که سر از قبر خود بیرون آورده اند بانقسم که خدا خواسته و ان غیر تئاسخ
 است چنانکه کفر و ایمان که از سابقین ظاهر شد از اینها هم ظاهر گشت و بعد از خلع ارتح
 از ابدان مجرایش میسر شد و اینک گفته مثل مثل شمع مرایا حاکبه از او است هر باب با سنجی دیگر
 و صنفی آخری اعظم از اول ظاهر شدند و کتب بعد محیط و مجسم بر کتب قبل بود
 که هزارانند بکثرت پیش نیست جو خالالات عدد اندیشه نیست بر مثال موجه اعداد
 و عدد آورده باشد بادشان این بود خلاصه آنچه در این مقام ذکر کرده **جواب**
 کانکرده است که بر اسرار واقف شده و بهیما که در آنچه مطالب حق که بیان عین واقع است
 بمشام آورده باشد و حیف که زمان مقتضی بیان نیست و الا میدید که انجیاع میخورد
 امر خداوند را با انچه ننگاشته اند و دل خود را بنو تهان خوش میکنند و در هم فی خوضهم میگویند
 و مولای بزرگوار من ادام الله ایام افاضانه در مقدمه کتب مذکور و در خانه ان کتب
 بفصیل اثبات فرموده است که حضرات مذهبی غیر از تئاسخ ندارند نهائیت در بعضی جزئیات
 با تئاسخیان سابق فرقداشته باشند که انها میکنند ارواح کفار و ملوک بابدان حیوانات
 میگرد و اینها این را نکند و الا در سایر مطالب همان مذهب را اختیار کردند و این
 بنده در این رساله جزئیات و دیگر از مذهب انجیاع بر خوردم که بجهت مذهب تئاسخیان
 است مثل آنچه در باب ملائکه میگویند و سابق اشار باها شده است خلاصه و موک
 من روحی فداه عباداته چند لذایقان نقل فرموده که بجهت مذهب تئاسخیان را اثبات
 نموده است و خود این مردم در همین مقام و در سابق تشریح باها نموده است لطایف چون
 در اخبار صریحا تکفیر قائل تئاسخ را فرموده اند اینها اسم را از خود دور میکنند و لرسم

همانست و تئاسخ غیر از این چیزی نیست که روح از این قالب برین ابد و بقالب دیگر متعلق گردد
 شما که بعینه همین سخن را در بد میگویند و بگویند که خود را دور گرفت و تئاسخ را از خود نفی کرد
 برای چه چیز است مگر همین که گفتی ارواح بمنزه شمس هستند و اجساد بمنزه مرا یا از تئاسخ
 خارج میشود مراد از تئاسخ این است که همان قهیمه که روح در قالب اولش برود داشت بقیه
 قاعده در قالب دیگر برود زکند نه ثابت تو نمیزد این صیاقی که روح اول عکس در قالب دیگر
 انداخته بود و حال انقلاب شکست و قالب دیگر جای او گذاشته شد تئاسخی میگوید که روح
 از این قالب برین میبرد و در قالب دیگر داخل میشود و بسا اگر شرح مراد خود را هم بکنی بعینه
 همین سخن تو را بگوید و حال اینکه سابق ما ثابت کردیم از اخبار اهل محمد علیهم السلام که کفر تئاسخی
 از باب لفظ خروج و ولوج نیست زیرا که این لفظ را خود امام **در آخر همان حدیث شریف** که
 در دو دهان مفرمانه اید بجا که بیان حق مسئله را میفرماید ذکر میکند این فرق مذاهب تئاسی
 مذهب حق در لفظ خروج و ولوج نیست که شما از این فراموش کرده اید و بی فرق در این است که اما
 بیان مفرمانه اید که روح که از بدن خود بیرون میرود در قالب بدن او محفوظ است در نزد کسی که
 چیزی از او دور نیست و حین بعث هر روحی را بیدن خاص خودش بر میگردد و اهل
 تئاسخ میگویند که از این قالب برین میبرد و بقالب دیگر داخل میشود و این باطل است و
 شما هم که همین را میگویند حتی صریحا بگویند میگویند که اشتباهی باشند در دنیا مدتها
 مدد زنده کافی کرده باشند و برای خود صاحب عملی از خبر یا شری باشند و یک دفعه
 منقلب میشوند و کس دیگر بشوند چنانکه در ابقان صریحا مینویسد بقبض و نظر یا خضنا
 بقبض عبادت او را پیشتر مینویسم گفته است و هم چنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از قوز
 عنایت بدیع جد بدیله جان خود را بصد هزار چله و ندرت هزار موارد هلاک حفظ نمودند
 بقبضه که از خاری اخر از جی جشند و از و باهی مثل فرا می نمودند بعد از شوق بقوز
 کبری و عنایت عظمی صد هزاران جان را بجان اتفاق میفرمودند بلکه نفوس معدود
 از نفس تن بپل و بکفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمودند معدود که چگونه
 میشود که اگر این نفوس بعینه همان نفوس قبل باشند اینگونه اموال که مخالف عادات بشریه
 و منافی هوای حیوانیه است از ایشان ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدرون
 تغییر بنده بل اهل محال است که این قسم آثار و افعال که بهیچ وجه شباهت با آثار و افعال
 قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود اید چنانچه اضطراب ایشان به
 اطمینان تبدیل میشود و ظن بقیه تغییر مییافت و خوف بجران مبادله میبکشد اینست

که

اکسیر الیه تا اخر آنچه گفته ملاحظه کن که چگونه بخوبی میبکشد که مخلوق باشد سالتنا
 در دنیا زنده گانی کرده باشد و اعمالی از خبر یا شری از او سر زده باشد و یک مرتبه بیک
 منقلب شود و شخص دیگر بشود و بیک شخص اول باطل شود و ثواب و عقاب او از دنیا
 برود و اینجاهل نادان اینقدر معرفت بحقیقه نفس انسانی ندارد که اینگونه تغییرات
 و اکشایات را سبب تغییر نفس میدانند و اگر اینها سبب تغییر نفس است پس همان شخص
 کافر یا مؤمن یا ضعیف در حالت اول خود هر روز در حال تغییر و انقلاب است و هر روز
 شخص دیگری است زیرا که هر روز علم تازه دست میآورد و عمل تازه میبکشد و اگر بنا
 باشد این تغییرات سبب تغییر و انقلاب نفس انسانی بشود جزئی و کلی آنها همه سبب
 تغییر میشود چنانکه عدد ده و امثالاً اگر یکی بر او افزوده تغییر میکند و پادزه میشود
 و اگر هزار هم بر او افزوده تغییر میکند و هزار دوه میشود و اگر نفس انسان امرش با این
 منوال باشد که این تغییرات بر او وارد آید پس در هر آن شخص دیگر خواهد بود و از
 کجا است که ایشان شصت سال عمر میبکشد و هر وقت ملاحظه میبکشد میبکشد که
 خود او است و ز یاد و گم شده و مثل اینجاعت مثل التخصل است که کدوئی بگردن خود
 بسته بود که خود را گم کند در وقت سنباب خوابید و شخص طحان کدوئی او را باز کرده
 بگردن خود بست چون بجهشید بپایان جاهل نظر کرد و بدو وضع دیگر است و با خود
 میبکشد اگر من منم کجا است کدوئی کردیم بهیات اینجاعت با این معرفت ادعای معرفت تو چند
 میبکشد و حال اینکه نفس خود را شناختند و با اینگونه تغییرات نفس را گم میبکشد و عجب
 اینست که مثل همان شخص صاحب کدو خود را میباید و معدود خود را گم میبکشد
 و برادران خود میگویم کای برادر تو همدان دیشته ما بقی لخی دبی ریشته خوشتر از آنکه
 یار و مکوش تو همان هوشی و باقی هوش پوش و در حقیقه تغییر باندیشه و هوش هم از
 نفس انسانی سزاوار نیست و او را اینهم بالا تر است زیرا که اندیشه و هوش هم در زیاده
 و نقصان است و خلوت و فرموده و دالی از دل العمر لکلا بعلم بعد علم شیا و نفس انسانی
 ابتدا تغییر پذیر نیست و اگر تغییر پذیر بود پس چگونه باقی و دائم و خالد بود و چگونه جری و متغی
 میشد پس اینها خرافات است که اینجاعت از جهل خود سروده اند و در حقیقت بداند و اینها
 منقول و افنداند که کان کرده اند که همان ارواح سابقه است که هر روز ظاهر جدیدی بر
 میبکشد و نمیدانند که خداوند هر روز خلق جدید میآفریند و امام **در همین مطلب** را از
 مذهب تئاسخیان فرمود و فرمود من لیس الاول و مطلب اینست که اگر اینها ارواح قبل

در این باب

هستند

هستند روح اول از کجا اندیش همانکه روح اول را خلقت فرمود قادر است که ارواح بعد را
هم بیافریند باری و اما این شریفه مانع من اینه او نشانیات بخیر منها و مثالیها سابقا
امام هم را کرده ایم که فرمود در قول ابی الف و او نبود و این را الحاق کردند و اصل این بطور
بود مانع من اینه او نشانیات بخیر منها مثالیها و تفسیر فرمود که یعنی ایشان ثانی از فتح اول بهتر
است و بدلی است که خلق مثل در جانی است که غیر اول منظور باشد و الا میفرمود مانع
من اینه او نشانیات لجانمی بینی خداوند میفرماید ما من دانه فی الارض الا طائر طیر حیثا
الا امثالکم پس دواب و طیور را امثال خوانده و مسلم غیر انسانند و اگر این امثال را
هم بجهان منسوب کنی دیگر تمام مذهب مناسخ بخود گرفته و از شما جدا نیست ولی از
حق دور است خلاصه پس همه آنچه می بینی که خداوند در این ملک میافریند هر یکی خلق
خاص جدا بدست و در خطیست باقیان ندارد و همه آنچه هم که خلق میکند باقی و دائم است
و فرمودند که خلقتهم للبقاء لا للفناء و نفس هر کسی در حد خود دارای کمال است اما
بدن دنیوی بجهت ضعیفی که از برای آن هست ناچار باید این کمال را بگذراند و بگذرد
این است که یک روز جاهل است و روز دیگر علمی زیاده میکند و روز دیگر کمال میآید
روز دیگر صنعتی میآموزد و روزی منعم در این بدلت و علقه دارد و روز
دیگر مفارقه پیدا میکند و در همه حال او است و پس او است که روزی قطع علقه میکند
از بدن او است که در مرتبه بیدن خود متعلق میشود و رجعت میکند و باز مکرر
بیدن خود متعلق میشود و در رتبه محسوس میشود و ابتدا فیه تبدیل در ذات او حادث
نمیشود و زید زید است و عمر و عمر و هیچیک تغییر نمیکنند و منقلب بدیگری نمیشوند
و بدن هر کدام مخصوص بخودشان است و حال است که روح زید در بدن عمر و یکدیگر چنان
شاکر و اگر نزد استاد می تحصیل کند تا تمام علم و کمال او را بیاموزد و عاقبت شخص استاد
یافتی بر حال خود است و شخص شاکر در ذاتی بر حال خود و هیچیک منقلب بدیگری نمیشوند
خلاصه و سابق بر این برباطهای دیگر این مطالب بیان شده است و در این مقام هم خود مولای
بزرگوار من با توضیح بیان شرح فرموده و تفصیل زیاده بر این لازم نیست الا اینکه صاحب این
که کوپا استادها اینها است و دایم بیان و هیچ کدام بدرجه تلبیس او نمی رسند بیانی میکنند که
سابق ما هم بیافا کرده ایم که در دانکلام را میکند و لپاشان هم در این مقام ضرر ندارد و
ان اینست که میگوید از قبل و مقام از برای شمس مشرق از مشارق الهی بیان نمودیم
یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا تفرق بین احد منهم مقام دیگر

تفصیل

تفصیل و عالم خلق و رتبه مد و ذات بشریه است و این مقام هر کدام را هیچیک معاین و امری
مقرر و ظهوری مقدر و وحد و مخصوص است چنانچه هر کدام با همی موسوم و بوصف
موصوف و امری بدیع و شری جدید ما موردنك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و اینها جیس من مریم البیتات و ابدا ناه روح القدس
نظر با اختلاف باین مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از ان بناسج علو
سجانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد غار فین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم
کلمه مذکور است چون اکثر اساطیر بر مقامات مذکوره بنافه اند اینست که در کلمات
مختلفه ان هیاکل متخذه مضطرب منزل میباشند تا آنکه شری در این مقام داده و احلاق
و بویست و الوهیت و در مقام و حدیث ایشان نموده است تا آنکه گفته و اگر نفعی رسول
الله بر اندان نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمدا ابدا احد من قبلكم
ولكن رسول الله و در این مقام هم مرسلند از نزد سلطان حقیقی و کینون از برای و اگر جمیع
ندای انا خاتم النبیین برانند اتم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع یکند
و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیقت و ختمیت و اولیت و آخریت
و ظاهریت و باطنیت ان روح الارواح حقیقی و سادج التوازی از اینند و هم چنین اگر
بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است تا آخر آنچه گفته و گمان کرده که تحقیقی از این
شریفر و لطیف نیست و حقیقه معرفت را دست آورده است و حال اینکه آنچه گفته خطی است
فاخر و خطایست باین زیرا که شبهه نیست که خاتم النبیین مؤثر جمیع خیرات عالم هست
و همه از نور مقدس او خلقت شده است و ائمه اطهار هم با انحضرت از نور ربانیت
طیبت هستند چنانکه فرمودند در زیارت که اشهد ان ارواحکم و نورکم و طیبتم و واحده
طایب و طهرت بعضها من بعض و اینها هم در مقام حقیقه بالقیس لجه کائنات مؤثر هستند
و جمیع خیرات عالم از اشخاص اینهاست و مؤمنین انس و جن و ملک و ساپ خیرات همه شئون در
شعب نور مقدس ایشان است بلان تفصیل و ترتیبی که در سلسله توطیبت بیان شده است
و بدلی است که شئون و شعب نور مؤثر در مقام خود و هیچیک مظهر اسم جامع مؤثر نمیشود
چنانکه رؤیت و سماع و شتم و ذوق و لمس مثلا اثار روح حیوانی هستند و شئون و شعب
او بند و هیچ یک از این صفات مظهر اسم جامع روح حیوانی نمیشوند و اگر ادعای این مطلب
را هم بکنند از ایشان معذرت نیست زیرا که اگر شتم مثلا از خاکند که من مظهر جامع حیوانیت
باو میگویند که یکی از کالات حیوان شتیدن است شتیدن تو کجاست یکی از کالات

حیوان

حیوان بودند نسبت بودند و کجا است یکی چشیدن و کجا است از عهد
 هیچک از این کالات چشم بر نماید و هم چنین گوش بالنتب غیر شنیدن و هکذا سایر
 در میان اعضا و جوارح قلب مدعی است که من مظهر اسم جامع روح هستم که همه کالات
 از من است و چشم بفرمان من می بیند و گوش بفرمان من بشنود و سایر اعضا هر یک بامر
 من کار میکنند پس من همه چیز دارم و اسم جامع بر من رواست و در سایر اینطور نیستند و
 حق میگویند و درست میفرمایند نسبت که ميثاق و لا اله الا الله و طاعت قلب و از تمام اعضا که
 و هم طبع او هستند و اما اعضا هر یکی نسبت به دیگری که حکم قلب در میان نباشد
 اطاعت از یکدیگر ندارند و اینکه می بینی همه معین و یار و یار دیگر هستند بخوارش خود
 آنها نیست بلکه هر یک از اعضا عرض حاجت بقلب میکنند و اوامر میکنند سایر را
 که کمال حال او باشند چنانکه اگر نور چراغ را بخوابی یا خود بپوشی و در حاجت خود صرف
 کنی حالست چراغی که در چراغ کنی و چراغ را با خود بگیری که نور چراغ بنبیند و یار و یار
 بتنهائی طاعت از تو نخواهد کرد هم چنین است امر در این مقام اگر چشم تو گوش هزاران
 کند که یک کلمه برای او بشنود نخواهد شنید مگر اینکه در و بقلب کند و از او نخواهد
 و گوش را فراداده تا اینکه برای چشم بشنود خلاصه عرض اینست که این لای هر یک در
 حد خود صاحب یک کمال مخصوصند و همان اسم بر او رواست و اگر ادعای بالا بکند
 از او مستلوع نیست زیرا که برهان ندارد و انکال که ادعا کرده در او نیست و صاحب
 ان از او بر و زمین یکدم چنان است امر در این مقام و لهم المثل الا علی هر چند که ابتدا
 هم آثار و جرم مقدس خاتم هستند و از عرق جبین او خلفت شده اند اما هر یک از
 ایشان را شانی خاص است چنانکه فرمود تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض تا آخر
 این و هیچیک از انبیا سواي محمد بن عبد الله مظهر اسم جامع حقیقه خاتم نیستند و
 اینست که عصمت کلیه از برای احدی از ایشان نیست و نسبت به هر یک ایشان نوع عصمت
 داده شده است اگر چه همان عمل برای مؤمنین که در وجه ایشانند طاعت باشد
 و برای ایشان عصمت است چنانکه فرمودند حسنات الا برار سبائات المقربین و اختلاف
 در میان ایشان بالنسبه بمقام ال محمد که بنحی بسیار است بعضی اولی القربیه بعضی
 مرسلین بعضی انبیا و در میان ایشان اشتباه هستند که لبنا معوث بر نفس خود هستند
 نه دیگری و هم چنین در علم ایشان اختلاف است خضر علیه السلام میدان آنچه موسی نمیداند
 و ماور می شود که از او تعلیم بگیرد سلمان میدان آنچه داود نمیداند و هکذا همه ایشان

نسبت به یکدیگر بر امرشان بجهن منوال است و هر یک جهت خدمتی برای ایشان معین
 است و بدیهی است که بمقتضای قابلیت هر یکی ماور وجهتی میشوند و اگر قابلیت
 جامع کلیه در میان ایشان بود مثل خاتم معوث لبوی کافه ناس میشد و
 بالفرض اگر بگوئی که این بملاحظه صلاح حال ناس است و اقتضای قابلیت ایشان
 میگویم از لاک حکمت و عدل پروردگار در بالا و پائین و داخلی و خارجی همه جا جاریست
 ثانی اینکه اگر اینطور است که تو فرض کرده جهت چیست که باید موسی از خضر تعلیم بگیرد
 و سلمان فتوای را بداند که داود نداند پس بالبداهه در میان ایشان اختلاف در درجات
 هست چنانکه صریح قرآنست و هیچیک از ایشان در حکایت کالات خاتم انبیا درجه تحلی
 عبد الله نمیرسند و او است بمنزله قلب در میان همه ایشان اینست که حضرت امیر فرمود انا
 و اصحابی نأشئة القبطیة علام الفلك و اصحاب النخضر و انما اهل النار
 که مضایب و اینست مراد از فرمایش پیغمبر که مثل اصحابی کالتیوم باقیم اقدرتیم اهدتیم
 نه آنچه مردم گمان کردند و گمراه شدند خلاصه پس محمد بن عبد الله در میان همه انبیا بمنزله
 قلب است و سایر همه اعضا و جوارح او و هیچیک حکایت اسم جامع خاتم را نکرده اند سواي
 او و اینست که عصمت کلیه مخصوص با مختص است و ائمه اطهار و علم ماکان و مایکون در
 نزد ایشانست و فرمودند که اگر میان موسی و خضر بودم خبر میدادم بایشان که من علم از هر
 دوی آنهایم و هکذا و فضل خاتم بالنسبه تمام ایشانست که ضروری مسلمین است
 و فضل ال محمد و از همه ایشان گرفته اند و هیچیک را نمیرسد که مدعی مقام محمد بن عبد
 الله و ائمه اطهار شوند چنانکه چشم و گوش را نمیرسد که هسری با قلب بکنند زیرا
 که آنها محتاج بقلبند و مطیع امر او و او حاکم و فرمانفرما در میان آنها و شان او رفیع
 از تمام آنها است و خرافات اینجاعت را شنو که اگر هر یک ادعای خاتم النبیین میکنند
 و راست از برای احدی از ایشان روا نیست سواي محمد بن عبد الله صلی الله علیه و
 اله و او است آنکسی که معراج رفت و جبرئیل عرض کرد که بیای کام زدی که احدی پیش از
 تو کام نرفته است و احدی هم بعد از تو کام نمیزند و این است که انحضرت همین که از اعلی
 مقامات نزل فرمود در دون درجه ذات خود مثلا موسی پیغمبر را در دو فرمود و موسی
 در باب نماز شفاعت امت را کرد و تحقیق خواست و انحضرت باز عروج فرمود و عرض
 کرد و نیز انبیا و دیگر را در عرض راه ملاقات فرمود و اما در مقام بالا فرمود بیای سید

که هر خالق را سوای خود متبت و بدیم و هم چنین در مقام کالات خاتم و داری علم ما
 کان و ما بکون است و سایر اینها نیستند خاتم و داری مجرات تمام اینها بود و اظهار
 بعضی مجرات داشتند و هر فضلی که خداوند بیک از اینها داده است افضل و
 اشرف از آن را بجا نموده است چنانکه حضرت امیر علیه السلام در اخبار مفصله
 شرح فرموده است پس بدوین شبهه حتی باقر و خود فضل محمد بن عبد الله از اینها
 بیشتر است چنانکه قرآن صریح است در این باب و حضرت امیر نیز بیان این مطلب فرموده
 است و از قرآن بر فضل آنحضرت بر جمیع اسناد لال فرموده و فضل بمعنی زیادتی است و
 جامع بودن او و نافص بودن سایر بالتسبیح با و با وجود نقص ادعای مقام او و انمول
 البته عز او نیست و در مقام ایشان جورانه سخن گفتن خوب نیست در همان مقام
 مثل میگویم جسم اگر چه مؤثر همه اجسام هست و همه نور و هستند اما در میان اجسام
 عرش است که جامع جمیع کالات جسم است و بمنزله قلب در میان سایر اجسام و سایر
 اجسام همه اعضا و جوارح او بند پس خال دعوی عرش نمیشود و اگر او را خال دادند
 میخواهند وسعت و عظمت عرش و او سر عرش حرکت او را و محل نشین بر خداوند بودن را
 و حرکت دادن تمام افلاک و کواکب را و کجا از برای خال این کالات هست بلکه از برای
 افلاک هم نیست پس در لوهه آثار جسم باشند و او را ولی بجه از خود آنها باشد اما حقیقه
 او که دست در اینها هیچکس نیست زیرا که اگر خال مثلاً حقیقه جسم بود میبایست که با آن
 جسم نباشند و خال این که شبهه نیست که همه آثار جسمند پس حقیقه جسم در نزد هیچکس نیست
 و لا اسمهای او است و انوار و کالات او که هر یک حکایت کرده اند و بدیجی است که اسم جامع
 او را غیر از عرش احدی حکایت نکرده و اگر فرض حال ادعایم بکنند از ایشان مستوع
 نیست زیرا که کلاهی است بی برهان اما جسم چون مالک کل است و سلطان کل و او لای کل
 از کل این است که همه را بخود نیست میدهد و در اجسام سوای عرش نمیتوانند خود را
 خالی جسم بطور کمال بدانند و مدعی جتیمت بشوند پس همه ایشان با مال و انانیت خود
 محو نیستند غیر محو و عن خلق الا ان بجه الامال و انانیت خود خلاصه پس مدعی مقام خاتم
 شدن بر احدی سزاوار نیست مگر محمد بن عبد الله و سایر اینها چنین ادعائی دارند
 خواهند فرمود چگونه و خال این که در بیان عصبان آدم و شجره خلد گفته میشود که طبع
 از شجره عالم ال محمد و او این بود عصبان او و ابلائی اینها بواسطه نامی بود که در باب
 و لای ال محمد کردند پس چگونه میشود که با این وضع یکی از ایشان مدعی خاتمیت شوند

همه اینها شهادت شما خاتم اینها را نشان میدهد که اینگونه خرافات را تجویز میکنند اما اینها
 هر یکی در حد خود عارفان ایشان و درجه ایشان و میدانند که منال ابدی ایشان
 نیست حضرت امیر در شان پیغمبر میفرماید که هیچ برتری جویند و بر او برتری نمیجویند
 هیچ ملحق شوند با و ملحق نمیشود و هیچ طمع کننده طمع ادوالت مقام او را نمیکند پس چگونه
 میشود که اینها خدام مدعی خاتمیت بشوند و چون نا اینها مدعی بدان که هر یک از اینها
 در حد خود صاحب شانی و درجه هستند و علی دارند و البته باید بجزای خاص خود
 برسند و جزای خاتم فوق جزای ایشان است و ایشان در دل جزای او را نمیکند و
 هم چنانکه بفرمانش حضرت امیر طمع ادوالت مقام او را ندارند و کدام دلیل از این بالاتر
 که خداوند آدم را از خوردن آن شجره منع فرمود زیرا که آن مخصوص بود بآل محمد و از آن
 شجره که منع شد البته در مقام خود جزائی که مناسب خود آنحضرت است خداوند با و
 میدهد و جزائی هم که بآدم در مقام خودش میرسد اگر چه همه انعامی است که خدا
 بآل محمد فرموده زیرا که آدم هم فرع شجره ایشان است اما این جزا لا بق مقام ذات ال
 محمد نیست و ایشان را در مقام خود جزائی است مخصوص بخود ایشان و این است
 که در حدیث شریف حضرت امیر در جواب مسائل میفرمود که منزل محمد از جنت
 جنت عدن است و اوسط جنان است و نزدیکتر از همه بهشت بعرض و رحمت جل جلاله
 و کسانیکه ساکن با او میشوند ثمره ایشان عشتند و حضرت باقر فرمود که شنیدم اشرف
 شایبی است در جنت و محمد و آل محمد صرف آنرا مینوشند و برای اصحاب عین و رشا
 اهل جنت آنرا عروج میکنند پس بین که جزائی که مخصوص بایشان است در خور
 هیچکس نیست و جزائی هم که مخصوص بایشان و شجره ایشان است مناسب حال خود
 ایشان است اگر چه همه انعام خداست بآل محمد و لای بکند هست که سلطان انعامی است
 انسان میکند و بکند انعامی بخلام او میکند و اینهم انعام با انا است و لای معدنک
 انعامیکه بخود او کرده مثلاً تن پوش مبارک است و انعامی که بخلام کرده لباس بازاری
 است و فرق بسیار دارد خلاصه غرض این بود که اینها در مقام خودشان در هر شان
 و درجه که هستند باید بعینه جزای عمل خود را ببینند چنانکه فرموده است بفرمود
 و صفهم و فرمود ما است و ما تجزون الا ما کنتم تعملون پس بر کشتن ایشان در رجعت
 و معاد اگر قبول تو باین است که خاتم بر میگرد و او است آدم و نوح و ابراهیم و سایر
 بگویند بیدم که جزای خاص هر یک از اینهاست که در حد خود مستحق بودند در مقام خاتم

چگونه جاری میشود و یا ناقص مقام خاتم نیست که جزائی که با دناای پیغمبران باشد
 شخص او بدهند و توان همه اخبار را ندیده که انبیاء هر یکی بجه منوال بر صفتی
 میباشد و خاتم بجه منوال همه از شفاعت امت معذرت میخواهند بسبب ترلا و
 که از ایشان سرورده و حواله بخاتم میکنند بلکه شهادت ببلایع رسالت خود را از خاتم
 میخواهند بلکه در حقیقت و واقع ایشان بشفاعت محمد و آل محمد داخل جنت میشود
 و احدی از اولادین و آخرین مستغنی از ایشان نیست و فرمودند که همه انبیاء در رتبه و در
 تحت لوی خاتم میباشد معنی اینکه کلمات چیست ایایان وضع که شایع یافته اند و
 میخواهند رجعت و قیامت بپایان در دست میباشد و الله که چنین نیست و مساله مؤثر
 ایشان که فرمودند ما آدم تا نوح در خطی بمساله بد و عودند و ایشان مؤثرند و اولای
 بکلی از کل و انبیاء از نور ایشان که دون درجه ایشان است خلقت شده اند و در
 مقام عود هم بپایان مقام کمالات است و اندر میگردند و همزمان که از ان مقام ال
 محمد ابدرا شده باشند یا ناچار گردند و مقام معلوم و اما آنچه مصنف دلایل
 از قرآن و ائمه مولا و روحی نداده نقل کرده در باب اینکه اسم سامری و فرعون و امثال ایشان
 بر سر دیگری میتوان گذارد مثل اینکه در حدیث شریف ابو موسی اسعری را سامری
 این امت خوانند زیرا که لا قتال گفت و هم چنین عرض میکنم ذکر فراغت این امت در احضار
 مکرر شده است و فرعون و هارمان و ابوبکر و عمر و اهل فرموده اند و این در مقامی
 نادیده باطن است و در مقامی ناوید خاص خلاصه که مصنف باین فرمایش کان کرده که
 حال شاهدهی از قول ایشان دست آورده و بر ایشان رد کرده است ای بی مبالات
 تو در خانه کتاب ملاحظه کن و ببین که مطلب ایشان از این فرمایش چیست انوقت ببین که
 مؤید مطلب تو هست یا نیست و تفصیل مطلب را خود ایشان فرموده اند بطوریکه راه
 شبهات بسته شده و در اینجا هم قدر اشاره میکنم که اگر ناظری نظر کرد فرمایش ایشان
 در غالب شکیال نمائند پس بدانکه مراد از فرمایش ایشان این است که مثل فرعون و سامری
 اینها صفاتی هستند نوعی که در اشخاص بروز میکنند و هر جا که بروز کردند بان اسم
 خوانده میشود مثلاً اینکه کتاب صفتی است نوعی که در اشخاص بروز میکنند و هر جا که
 پیدا شد آن شخص را کتاب میکنند و علم صفتی است نوعی و در هر که پیدا شد او را عالم
 میکنند بلکه مثل ظاهر هر که صاحب علام شد او را مؤید میکنند و هر که صاحب
 ملک شد او را در اصطلاح ماله و رب ملک مینامند تا بدی است کاتبان

برای خود شخصی هستند و هیچ دخل بد دیگری ندارند و علما هر یک برای شخصی هستند
 و هم چنین مولا و از باب هیچیک از اینها عین دیگری نیستند مستلماً پس چه در
 ان واحد و چه در انان مختلفه همینکه تو صاحب صفتی کاتب را بدی و او را کاتب
 خواندی بجز اینکه دیگری را هم بدی که کاتب است کاتب میکند و در این اسم
 نوعی ملاحظه اختلاف اشخاص نمیشود بلکه ملاحظه حسن قبح خطوط و اقتسام
 آنها نمیشود هر که بجز خطی بفرستد نوشت او را کاتب میکند اما معذرت که هر
 که بر عباد برای تو یک کتاب نوشت مستحق جزای خود است و انعام بسیار میخواهد
 و اگر همان کتاب را نویسد دیگر که بد نویسن است نوشت قطعاً جزای مبر عباد را با او
 نمیدهند آن مدحی که از مبر عباد بسبب الخط میگردی از او نمیکند و حال فرض میکنم
 که در وقتی هم مثل مبر عباد بنویسد اگر تو جزای مبر عباد را داده باشی در وقتی را محروم از
 جزای مبر عبادی بکنی و اگر جزای او را نداده باشی و بشخص و تیم بدی بمبر عباد ظلم کرده البته
 ایام ممکن است که تو تقوا را از ناجری بگیری و بمنزله بتاجر بدی باین دلیل که
 من تقوا را از ناجر خریدم و این است ناجر حاشا و کلاً این ظلمی است فاحش و اگر بر تو روا
 نیست خداوند هم یقیناً چنین مجازاتی نمیدهد چنانکه آیات قرآن صریحاً است در این
 مطلب هم چنین است امر در سامری و فرعون و فرعون و سامری و فرعون بودند که قبل
 از آنکه متصف بشوند باین دو صفت شخصی بودند مستقل برای خود و این دو صفت را مثل
 لباس بخود پوشیدند و در رتبه البته باید اند و شخص بپایند و عقوبت پوشیدن این دو
 لباس میشود و اینست و هر که بنبیث آنها را نمود و اند و لباس را پوشید بپایان اسم خوانده
 میشود و همان جزا را میباید تا آنکه اشخاص ایشان یکی میشوند در خصوص حقیقتان صفتهم
 مثل هم نمیشوند چنانکه سامری لا مساس گفت و ابو موسی لا قتال گفت و شباهت نوعی در
 میان آنها پیدا شد اما اشخاص شان و خصوصیات آنها را نشان فرق کرد جزائی هم که میبایند
 اگر چه نوعاً شبیه مجزای یکدیگر باشد اما در خصوصیات بقیه فرق دارد زیرا که خداوند
 بجز نیم و صفتهم و همان قسم که صفات نوعیه جزای نوعی دارند صفات شخصیه هم جزای
 شخصی دارند بلکه عین صفات اشخاص است که جزای ایشان است چنانکه صریح قول
 خداست و ما نجزون الا ما کنتم فعلون و پیغمبر فرمود اما هی احوالکم قد الیکم پس باین امر
 لا مساس بر میگردد و ابو موسی لا قتال و اگر چه هر دو در حدیث عن سبیل الله مشاود کن و غنی
 دارند اما بقیث آنها فرق میکند و ابو موسی سامری حضرت موسی نیست که رجعت کرد

باشد و هیچ خبر هم از حال او ندارد بلکه اظهار برائت از او نمیکند و جزای واحد جزای
 و نیست بلکه هر یک جزای برای خود دارند پس دست ملاحظه کن و حقیقه طایب در باب
 ضرورت مسلمان بلکه همه ملتین را باین سخنان و اهلیه دست مده و دست خدا را معلوم
 بدان که مثل اینجا فرض کنی که خداوند روح معذوره یا دور روح یکی خبر یکی یا یک روح
 بمقتضای اینکه مصنف شریع کرده که همه ائمّه و مؤمن میشوند و مجتمع میشوند و رجوعشان بخداوند
 میشود این بجز خرافات و مبدء و هی این را ثقلی میکند تا با اصل واحد خود برگردند بلکه
 اعداد افراد خلق را خداوند است و از برای هر یکی مقامی معلوم قرار داده که در بالای مقام خود
 بدو او عودا همیشه معتمد بوده اند و خواهند بود و در اینجا که خداوند آنها حافظ فرموده همیشه
 موجود خواهند بود و فنا از برای آنها نیست و همان طور که فردا خلق شده اند فردا فردا
 خود میکنند و غیر از این از عدل نیست بلکه با هیچ صفت از صفات توحید در دست نماید و
 این جماعت با اینکه مدعی معرفتند و الله خدای خود را نشناخته اند و توهمها میکنند و در
 در این مقام منتهی نمی نمانند و توبیخ توبیخ میشود که بر عقیقه بود اینجا برکشند و بداند که مملول در
 اند یا مانع از کن اگر کوزه کرمی که چنانکه در مشتی بگردد و کوزه بسیار و باز از ایشان کشند و کوزه
 دیگر بسیار یعنی همان صورت کوزه را باز روی کل بگذارد و هم چنین مرثیه های بسیار و نام
 شعل و همین باشد و کوزه کرد دیگر باشد که کل را بپاشند و کوزه بسیار از انواع اقسام و کاسه
 بسیار در بشکلهای مختلف و خفایا بسیار و کوزه های گوناگون ترتیب دهد که از هر یک خواهد بسیار
 برآید و دفع خواجه ناس را نماید یا تو کوزه را ناقص و دست بسته میدانی یا کوزه کرد و هم را
 شبهه نیست که اول ناقص است که سوای صنعت کوزه از چیزی بر نیامده و هر چند نکرار عمل کرد
 همان کوزه را تجدید کرده و عمل تازه نکرده است بلکه دست او مملول است از سایر صنعتها و انکسیر
 هم که دستهای او را غل میکنند خود دست در کردن داشتن علی است که الان دارا هست اما
 چون از سایر اعمال و افعال ممنوع است او را مملول دانسته اند پس انکسیر که خلق را بد روح میداند
 یا ارواح معتبه که هر تکرار میشود او است که بداند که مملول دانسته اند اما انکسیر که میگوید کل بوم
 هو بی شان او است که معتقد است که هر انچه بدیده میفرماید بد خلق خدا را ثابت نیست و همه هم
 در مقامات خود ثابت هستند بلکه نظر بعالم از پروردگار همیشه معلوم خداوند بوده اند
 در مواقع خودشان و بر علم خداوند چیزی افزوده گاشته نمیشود خلاصه که جفا این مطالب است
 که با بنظر هائیان شود اما خداوند لعنت کند شیطان را که ناچار میکند انسان را **فصل**
 گفته است و دیگر فرمود اند سبحان الله چه مخرجات است که میگوید رسول خدا محمدی فرمود که

مثله سوره یا یسوره یا بقره این قرآن نمیتوانید بیارید اینم میگوید مثل بکفر
 نمیتوانید بیارید و در همه قرآن را در یک کلمه جمع مینمایم ما حاضریم بخوان ببینم این
 مخرجات بعد از یک دم ما کبرها اثر میکند آنتی خلاصه جواب ای فای بزرگوار و مد
 پنجاه سال هشتاد هزار نفس زیاده از هر قبیل در این راه و انبیا و ابکان جان دارند
 بقدر دم ما کبرها را و حضرت اثر نمرد و از آنکه سوره فیه من بقول آیه زاده اند اینجا
 الایه الی کافرون تا آنکه گفته اگر جمع اهل این جمع شوند و ظهیر یک دیگر شوند یک کلمه مثل
 سلطان نمیتوانند بیارند و معلوم است که ما سویی الله مثل خدا نمیتوانند بگویند و
 بیارند بعد گفته جسد او را جانور و فرمود و انکار فرمود و قالوا و فعلوا و
 حق ما قالوا و فعلوا فی عیسی مبنی بر احسن علی حاج سلیمان و ان قبل از شهادت مامور
 از با ایشان کرد و بعد از شهادت جسد او را حرکت داد و حال را و عیسی حکم میخواست نسبت
 کذب بنفوس می که از ما سویی که نشند نمیتوان دارند فتموا الموتان کتم صا در فین تا آخر این گفته
جواب هوش از سر غافل میزد که اینجا عت چه فلان عقل حیرت مند یا آنکه
 عالم او عامد از کلام حق اعراض دارند انصاف دهید ای مسلمانان که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله این محدثان را کفر موده بجهت موده است یا نه اینست که فرموده مثلاً حدیثی یا سوره
 یاده سوره مثل از بیارید و بدو این از جهته این است که محدثی که میکنند و این است که
 مصدق از فضیله و بلاغت بدیده است یا نه سید و این است که در برابر قرآن گفته شده
 در فضاحت و بلاغت بدیده است یا نه سید و این است که در برابر قرآن که جمیع بر
 قرآن میگردند حضرت از کلام فصیحی عرب شاهد میاورند بلکه گاه خود آثار را می طلبند
 و آثار را بلطاف تدبیر و مبداء ششند که کلامی بگویند که معلوم میشود که برادر مورد از جهتها
 است مثل روایتی که معروف است که در لفظ استهزاء و کجاء و عجب بر آنحضرت ابرار کرده
 که این کلمات فصیح نیست آنحضرت فرمود که شهادت که را قبول دارد بد عرض کردند فلان
 شخص و حضرت شام فرمود او را حاضر کردند و جانی را معین فرمود که بنشیند بهین که
 نشست فرمود از اینجا خبر دهد و در فلان محل بنشین برخواست و را بخواست و باز او را
 تا چند مرتبه بلند کرد و نشاند آن شخص هم که مسلم نبود که مطیع باشد و مغرور شد و عرض
 کرد التهم نزدی و نا من کبار العربیة هذا الشی عجب حضرت فرمود که بشنوی مصدق شما
 بدون سوال من باین الفاظ منکلم شد و مخصوص باین تدبیر و انحضرت در او را زد و
 جهت یکی اینکه خود او اگر از اول میدانست که مطلب چیست شاید بیاضا فی میگرد و دیگر

اینکه اگر قصد بقی هم میسر شود محتمل بود که بگوید از تو جدا کرد یا احببنا طاعت خود و قصد بقی بجای آورد
 که دایب این است که در مقام تحدی باید صدق بقی کند و حال ای معتقت بگوید بستم کلام
 مرد که تحدی بیای حرف از کتاب خود میگوید صدق بگوید یا بد صدق بگوید که فرضا
 البقی که این شخص گفت احدی نمیتواند بگوید بستم این حرف چه چیز است اگر چه در قرآن که کلام
 خداست البته البقی را هم که خداوند بفرماید احدی در آن موقع با آن جهات و جهت ها حکمت
 که در آن جمع است مثل انرا نمیتواند بگوید اما این امری نیست که فصیح و بلغائی که قصد
 بفهمند که الف لام مثلا با الفی که شخص دیگر گفته فرق دارد پس احتیاج یا این نمیتوان کرد و چه
 فرق میکند نکاهی هم که پیغمبر بن بد نام میکند حقیقه احدی را از احد نمیتواند مثلا
 او نگاه کند زیرا که او نظر میکند و نا حقیقه زنده برای او مشکوف میشود و سایرین
 نظر میکنند و جز در آن ظاهر او را نداند نمیتواند حال یا صحیح است که پیغمبر بفرماید
 که احدی از شما مثل من نظر نمیکند و دیگر هیچ شری هم نداده و آنچه هم که در این نظر پیدا
 بیان نکند همین قدر بفرماید که من این است که شما من نمیتوانید نظر کنید و قصد
 از عاتق ناس از بی عرضان میباشد و ملا حظه میکند که او چشم را کشود و نظر کرد و دیگر
 هم بجهتین طور و هیچ فرق میان صورت ایند و نظر نمیکند از این پس این رسم تحدی نیست
 و والله لیر است در جهالت و نادانی که کسی ادعای نبوت بکند و اینگونه تحدی بکند
 زیرا که صدق قیام میباشد و کوش سپه دهند و قسم یاد خواهند کرد که ماهر چه کوش فرامی
 داریم فرقی ما بین الفی که فلان گفته با الف فلان نمی فهمیم بلکه میگوئیم که بیل کلمه یا بابا بهم
 تحدی مشکل است زیرا که مثل مد ها متان فرضا کلام است و ابهم هست حال یا احدی
 از عرب تا از زمان تقوه بکلمه مد ها متان نکرده بود و بعد از انهم مثل انرا نمیتوانستند
 بیان دهند مد ها متان بنا شد ملتفتان باشد چه فرق میکند و چگونه میتوان تمیز
 داد که اینها کدام فصیح است و کدام یک نیست خلاصه پس بین که ان اولی چه خرافات گفتند
 اینها چگونه پسند بدند اما آنچه در باب این گفته فرموده اند بقدر دم مار که ها اثر ندارد
 و این قرآن میخواهد و شریض میباشد اما اثر بضاعت که جواب ندارد و این روز که در مقام محاکمه
 میباشد خلق معلوم میشود که از کلام خدا ایمان زیاد کرده و که رجعتی و رجعی یعنی شکی
 شکی افزوده است و امر و زشتان ما این است که بیان مطالب را بر سوم علمیه بکنیم تو
 خواه از ختم پند گیر و خواه ملال بد آنکه کلام خداوند البته صاحب اثر هست بلکه کلام هر
 منکلی که قوت نفس او را محسوس قوت او اثری میکند و این چیز هائی که باید متاثر بشوند مختلفند

بسم الله

بعضی هستند که خداوند با آنها اختیار شد بد غایت فرموده و ایشان هم چنانکه در
 سایر امور و غنائد در نا تواز کلام هم غنائد مثل انسان و بعضی هستند که اختیار
 شان ضعیف است و باین سبب از هر چه که بپاشد متاثر میشوند و میشوند و سلب اثر
 را از خود نمیکند و فرض کن اشر را خداوند با اثر احرار خلق فرموده و البته مؤثر است و اگر
 بکنند انرا و با اثر حرکت دهی فورا محافظت میکند و از اثر دور میشود و متاثر نمی
 شود اما اگر بد سنگ یا قطعه آهن را در اشر بیاندازی چون اختیار او ضعیف است
 در همانجا میماند تا مگر بشوند پس اگر خواستی تجربه کنی که آیا اشر قوسوزنده است
 بواسطه شخص مختار بیکه از اشر اجتناب میکند نمیتوان تجربه کرد زیرا که او میبرد و بخت
 میباشد که برق اشر در نزد او با برق برف و یخ فرق نمیکند پس میگوید که اشر قوسوزند
 ندارد و از اطراف او میزد که گاهی چنین میکند که در هنگام شدت سردی برف و یا
 میبکند و بدستهای خود میمالد تا حرارت از اندرون خودش بجهت دفع خنثی شود پس باید
 دست او را گرم کند و در اینحال میتواند دعوی باطل کند که برف گرم است و دست
 مرا گرم کرد و نشان تو هم بدهد و بپزدان قصد بقی که از سردی اشر و نه این قصد بقی
 که از گرمی برف نموده هیچک مناط اختیار در نزد عاقل نیست زیرا که این شخص با اختیار
 خودش اثر اشر و برف را از خود دور کرده است و انسان هرگاه بخواهد که گرمی اشر و سردی
 برف را امتحان کند بمثل سنگ یا چوب یا مثال انما امتحان میکند که از شعله دور است
 چون بپزد و در اشیای عرض میکند که قرآن در نزد ما و شما شمه نیست که صاحب اثر است
 و معدنک در این مذکور ملاحظه میکنی که فرموده است که ایمان مؤمنین را زیاده
 کند و رجس را فرین و او هم چنین در ایند و بفرماید و نزل من القرآن ما هو شفاء و
 رحه للمؤمنین و لا یزید الا الظالمین الا خسران و اشاره به بیانی که کردیم فرموده است
 خداوند در آیات بعد از این که میفرماید و اذا انصنا علی الانسان عرض و نائی بجانبه و اذا
 من الشکران یؤسقل کل عمل علی شاکله فریمک عالم بین هوا هدی سببلا یعنی هرگاه
 انصام کردیم بر انسان اعراض میکند و جانب خود را دور میکند و هرگاه شری را راست
 نمود ما پوس میشود بگو که هر کس بر طبیعت خود کار میکند پس پرو رنده شمارا تا تراست
 بسبی که هدایت یابند تراست بر این ملاحظه کن که این امر را نیست با اختیار خلق داده
 پس در این مقام از متاثر شدن جماعتی از قرآن نمیتوان استدلالات بر جلال قرآن کرد و هم
 چنین از اقرار شما با این بیان نمیتوان استدلالات بر حقیقت آن کرد زیرا که عرض کردم که امر و در حق

بسم الله

باختیار است ملاحظه کن که صحیفه مشهوره که عمر و ابوبکر و سائر مرد بکران نوشتند
 چه اثری در خلق کرد که تا امروز لاف لوف مردم هنوز تابع آن صحیفه میشود و اندر
 از انطرف از آیات قرآن که صریح در ولایت حضرت امیر علیه السلام است احدی از
 انجمن متاثر از آن آیات نشد پس اگر تاثر دلیل حقیقت است باید صحیفه مشهوره حق
 باشد و اگر عدم تاثر دلیل بطلان است پس الیایا بالله قرآن باطل است پس این سخن
 با خلق مختار نمیتوان احتجاج کرد و اگر امام یا پیغمبر میخواهند با عجز بعضی آثار در دنیا
 خلق بواسطه قرآن بروز بدهند ایشانرا ممکن است ولی انقسم عجایب محال است
 پس اینقره ماثبتی که مولای من روحی فدا فرموده است مطلب از آن است که همانطور که
 از برای آیات قرآن اثرهایی چند در حوائج و در اراض و در حیوانات و اشجار و جمادات
 بروز میکند که بحسب محول آنهاست و مکرر دیده ایم و این است بکره که از آن غیبیه
 ایم که انکلام خداست حال اگر بیا هم با اعتقاد شما کلام خداست پس الله بکره یا از آن بتنام
 ابواب بیان جاری کنید و بدین مرضی را بان دفع کنید و دم مادر را بان به بندید و
 هکذا تا ما به بینیم که انهم همین طور اثر دارد و الا اگر بنا اثر خود را ناستدلال میکنند
 عامه هم از صحیفه مشهوره استدلال میکنند و الله که از شما بعد نیست زیرا که معتقدند
 که همه اینها اخر رجوع بحق و مظهر الوهیت میباشد باری و اما آنچه گفته که بدن میرزا علی
 محمد را جانور بخورد و فرار نمود در آن موقع چندین هزار مخلوق جمع بوده اند و دیده اند
 و حکایت کرده اند و در تاریخ نوشته اند و دیگر حرف مغرضی مثل شماها مسموع نیست
 خاصه که قرآن بلکه شواهد معتبره کذب شما موجود است و جانا دادن شما دلیل صدق
 مدعا نیست چه بسیار زنان و مردان که از سفاقت خود عجل اسم میخورند و خود را جی
 کشند و خوار خواران و اصحاب نیز بدین پر جا افتاد اند و هر چه دلالت بر صدق و حقیقت
 آنها کرد برای شما هم میکند و هیچ معلوم است که در باره او معتقد است که کشته نشده
 و مثل حضرت عیسی بکری بجای او کشته شده است و بعد از آن که گدام جسد مطهر
 بوده که حال در او چه محفوظ است خلاصه حرف مفت بسیار میتوان زد ولی سلطانی
 و برهان الهی باید تا مطلب را اثبات نماید **فصل** گفته است در فصل دهم
 میخواهند در احادیث و اخبار بکره در این ظهور اعظم از قبل مخازن عالم الحی خرم و
 رخنه شده نمایند قرآن و آیات افاق و انفس را چه میکنند و ظهور را بان تصرف و
 تشویر و هیمنه و قوت و قدرت چه نمایند فرموده اند این احادیث را بان بطور ندیده

و حقیقت

بدتر از علماء
سوء مر

و تشبیه ام ندیده و تشبیه نمیتواند دیده و تشبیه را تکذیب نماید عدم وجدان
 دلیل بر عدم وجود نیست تا اینکه فرموده اند نوع این مطلب صحیح است که امام شرع
 جدید و کتاب جدید مباد و رند و متفقین هم بان حضرت عدل و مینا بند بلکه علما
 سوء عالمند از فرمایش و ضد بقی ایشان مدعای انحراف ثابت و انکارشان مردود
 است تا اخر آنچه گفته **جواب** مراد از این اخبار و آیات و ادله افاق و انفس که
 میکنند همیشه است که سابق ذکر کرده است و برای منصفین ظاهر شده است که اثبات
 مدعا شما را نمیکند و بعضی از آنها را هم از مولای بزرگوار من سوال کرده اند و تقصیر
 جواب فرموده و اهل بصیرت نظر کنند و فرمایشانی که فرموده بینند و این جوابها هم
 که انهم در ادله ملاحظه نمایند به بینند که اینها سخن جاهل است یا عالم و مراد از این
 اخبار بکره فرموده اند با این الفاظ ندیده ام ان است که حضرات از عوالم و غیران روایت
 میکنند که فرموده اند بظهر من نبی هاشم صبی ذو کباب جدید ناخود علوه برانکه
 مولای من فرموده است که این اخبار را ندیدیم اشد بالله که ما هم باز مکرر از اول تا
 اخر عوالم ملاحظه کردیم و بان لفظ حدیثی ندیدیم و ما فرض صحت آنرا نموده جواب شافی
 کافی داده ایم و بودن و نبودن فرق نمیکند زیرا که بدیهی است در میان اهل اخبار که هر
 حدیثی باشد مجمل و مبهم و حدیثی یا اخبار بکر باشد مفسر و مبین مجمل را اجل بر مبین
 میکنند پس ما چندین حدیث داریم که صاحب الامر فرزند حسن بن علی ابن محمد بن
 علی الرضا است تا رسول خدا و فرض این است که فرموده اند صبی از نبی هاشم است
 پس اینکه این حدیث مجمل که حل برهان اخبار مبتنه باید بشود و نمیتوان با بخت حدیث مجمل که هنوز
 ما خدایا دست نیاریم و در این بطور عموم گرفتن و هر نبی هاشمی که مدعی امامت شد
 از او قبول کرد باری و اما آنچه گفته که شرع جدید و کتاب جدید را تصدیق کرده اند
 این ضد بقی مدعای شما است اول تو ملاحظه کن بین مرادشان از اندوچیت
 بعد اظهار سرور کن مراد از کتاب جدید همان کتابی است که خداوند بر پیغمبر نازل فرمود
 و بخط علی بن ابی طالب مکتوب است که لا یأبیه الباطل من بین بدیه و لا من خلفه نه این
 خرافاتی که تمام پیغمبی است و مراد از سنت جدید سنت پیغمبر که اصل از ابد و نوبت
 و تغییر مباد و رند و احکامیکه بحکم انحضرت باید نسخ شود نسخ میکنند و همین بس است
 که شما در هر انهم مدعی استقلال و استبدادید و از این گذشته که صرف کتاب و سنت
 آوردن اهل حق و باطل هر دو مباد و رند پس اگر کسی اهل معرفت است نظر میکند که چگونه

کتاب

کتابی است و چگونگی سنتی و باطل را تمیز میدهد و اگر اهل معرفت نیست یا آن مجزا
 دیگر باید تا آنکه حقیقت آنها ثابت شود و سابق مفضل و شریحه داده ایم و از اخبار ال محمد
 بر این مطالب شاهد آورده ایم و مولای بنی کوا در من بقبضیل جواب فرموده و حاجت
 بنکر از نیست **فصل** چون مولای روحی فدا از اخبار و آثار شاهد آورد
 که مراد از کتاب جدید کتابی است که بر پیغمبر نازل شده و آن در نزد اهل بیت سلام
 الله صلیب است و آن را میاورند و هم چنین بر پیغمبر بطور صدق و کمالی
 آورند بخیرال خود رد کرده که قرآن تحریف نشده و سبب هیچ خلاف سنتی در آن نیست
 و گفته که آن تارک فیکم الثقلین را نمیتوان تاویل نمود و آن سخن از لفظ الذکر و اناله الحافظون
 را حمل دانست و البوم اکلت لکم دینکم را معطل گذاشت و اگر در اخبار دلیل بر تحریف
 کتاب باشد صحیح نیست و تقیه است و امثال این خرافات را سرورده **جواب**
 در مقدمه شرح تحریف کتاب را عرض کردیم و از اخبار ال محمد و دانشی که چه بسیار از
 کتاب را ترک کردند و در باقی چه بسیار که پیش و پس نمودند و حروفی چند در همین کتاب
 موجود است که زاید است یا ناقصه و بیرون آمدن عبد الله ابن عمر و بن عاص از نزد
 عثمان و امیر المؤمنین و املا فانت نمود و عرض کرد بیثبوت کردیم و امری که امید داریم
 که خداوند ثابت بدارد این است را امیر المؤمنین فرمود هرگز حجتی نخواهد ماند
 من آنچه شما در آن بیثبوت کردید تحریف کردید و تغییر دادید و بنیدل نمودید و قصد
 حرف را سبب حرف تحریف کردید و سبب تغییر دادید و سبب بنیدل نمودید
 بعد فرمود فویل للذین یکتبون الکتاب یا بدیههم ثم یقولون هذا من عند الله تا آخر
 این را فلا در و نیست حدیث بسیار داریم که با الفاظ مختلفه دلالت بر این مطالب میکنند
 و در کتاب قرآن بخار بسیار از الفاظ مضبوط است و کتب تفاسیر که اخبار ال محمد
 را نقل نموده اند مثل برهان و کنز الدقائق و عیاشی و فی و صرأت الا نوادر و تاویل
 الایات و غیر اینها که اعیان علما نوشته اند و حلواست از شهادت بر این مطلب حالا اگر
 جاهل نادان از میان در آمده مثل اینکه انکار بخواهد از اخبار و معجزات و اهرم کرده اینها
 را هم منکر است و گمان کرده که فرمایش پیغمبر اتی تارک فیکم الثقلین مخالف این مطلب است
 و حال اینکه موعود این مطلب است زیرا که فرموده است اتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
 و غیر اهل بقی لئن پیغمبر فاحتر بر اعلی الحوض پس کتابی که در دست هفتاد و سه فرق است
 هست یا اینکه همه سواي بل فرقه ازال محمد منقطعند و ایشان را ترک کرده اند چگونگی

بعینه کتاب منزل من السماء است اگر چه میگویند که در این که باقی مانده و زاید بسیار
 هست و آن موافق فرمایشان ال محمد حروف زاید در آن هست و ایات بسیار که
 شاید بقدر ثلث اینک مانده باشد از آن سقط شده است و قرآن تمام کامل در نزد
 ال محمد است و از ایشان جدا نمیشود و در دست این خلق نیست و اگر از اول دست
 از ایشان بر نداشتند بودند قدر اهم در میان بود و باز میگویند که اتی تارک فیکم الثقلین
 فرموده اگر معنی این این است که هیچ نصرتی از امت در آنها نمیشود پس شکستن بجاوی
 فاطمه زهرا و ریحان کردن علی بن ابیطالب و شهادت آن بنی کور و شهادت امام حسن
 و امام حسین و سایر ائمه که شهید شده اند همه را انکار کن باین دلیل که پیغمبر
 فرموده اند اتی تارک فیکم الثقلین خلفاء جور و ظلم را هم که غصب حق ال محمد را
 نمودند بکلی انکار کن و مثل عامه همه را ضحایه پیغمبر و مؤمنین بدان هوش از سر
 انسان مبرور که این جماعت چه قدر نادان و چه قدر بی بالکند و اما قول خدا
 اتی تارک فیکم الذکر و اناله الحافظون حفظ فرموده است قرآن را بر حسب وعد خود
 طوریکه لا یتبدل الا المظهر و آن در نزد ال محمد محفوظ است چنانکه حضرت امام حسن
 بمعویه فرمود که این مجموع است و محفوظ در نزد اهلش و اخبار بسیار شاهد این معنی
 است و این کتاب هم که در نزد ما است باز بالنسبه محفوظ است اول اینکه خداوند نگذاشته
 که چیزی غایب بران بیفزایند بلکه بعضی حروف پیش نیست ثانی اینکه ال محمد و اخبار
 خود بیان فرموده اند حروف زاید و الا اینکه از باب تقیه از آن نداده اند که بطور
 قرائت کنیم و اما آنچه معاندین که کرده اند اهلاد است مانع و این منافات ندارد با این
 که فرموده محفوظ است زیرا که فرموده در دست عموم امت محفوظ است بلکه جملا
 فرموده که محفوظ است و الا نهم بالتمام و الکمال در نزد صاحب الامر هست و ایات
 فرموده البوم اکلت لکم دینکم اگر این دلیل این است که از قرآن هیچ ساقط نمیکند
 پس راضی بر صحت اخبار است پس بنا بر این بعد از پیغمبر بنی ناز و بدعت جدید هم
 یا غصب نموده اند و زاید که در بن خدا کامل است هوش از سر انسان میرود که منکر
 اینهمه بدعیات میشوند و با نگویند اینها باطل را مثل میرزا علی محمد حق بشود
 معنقد باشند و از اینها غریب تر این است که میگویند اخبار بکه دلیل تحریف است تقیه
 است یا بعد تحریف و تغییر و خلفاء جور و مثل عمر و عثمان و تابعین آنها داده اند و تقیه
 از اخبار است اگر این اخبار تقیه بود میبایست قبی تحریف را بکنند زیرا که عامه اقرا و می

کنند که خلفاء کتاب خدا را تحریف کردند و البته شعبه و ائمه در زمان آنها با حضورشان
تقیه میکردند پس چگونه این اخبار که دلیل تحریف است تقیه میشود و از اینها که شنیده
در احتجاج حضرت امام حسن با معویه و غیر این اخبار متعدد وارد شده است که ائمه
بالحفاظا حقیقت را در قرآن را تقیه را در بسیاری از آن ضایع مانند آن در نزد ما
محفوظ است با ملاء رسول خدا و خط علی و فرمود حضرت معویه که گمان کردند قوی
که ایشان اولی بکتاب هستند از ماحقه توای پسر هندی از غای این را داری حالا این الفاظ
تقیه است نه والله که هیچ تقیه نیست و آن کان و لا بد اگر تقیه کرده بودند میبایست تقی
بکنند نه ثبات تحریف و خوب بود این جماعت با این جهالت دیگر تقیه نمیکردند و فرخانی
نمیکشند **فصل** بعضی فرمایشات را نقل میکند و جوابی هم ندارد و چیز دیگر
میکوبد از جمله میگوید که فرموده اند اینها را عین بعد از آنکه بداند آن قهر و غلبه که برای
امام است در وقت ظهور برایشان حاصل نشد معذرت برای خود پیدا کردند و ناانگیز
گفته که فرموده شصت مدعی بر پیچزد و دوازده نفر آنها استند و سلاطین هم قلع میفرستادند
بعد جواب میگوید بسیاری از این مدعیهای گذشته بعد از غروب حضرت سید در شجیه
و طوائف آخری از صلح هم و بطن هوی بپران آمدند و از علامت حتی ظهور است
جواب در حدیث فرموده اند که شصت نفر مدعی باطل هم از غای نبوت میکنند
و از اهل اطلاع سوال میکنم که در میان شجیه آنکس که مدعی نبوت شده است کیست
احدی از ایشان چنین ادعای نکرده و خداوند لعنت کند هر که بعد از محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کند یا اینکه شصت بزنی بد بکران روی تو سپید نمیشود
در رئیس شما که شمه نیست که مدعی نبوت و امامت شده است و خداوند بزرگ مواله ما
بطلان او را ظاهر کرد و اینکه گفته از علامت حتی ظهور است منظور این است که از آنها
بود سفیانی و دجال و باین عقده دل خود را کشوده است برای سفیانی و دجال او را
در اخبار اهل تخیل ذکر شده است که در احدی دیده نشده ان کان و لا بد رئیس شما در حوال
شام بود و از جهت مکان با سفیانی مناسبتی داشت و بعد از آن این سفیانی نیست
زیرا که آن هشت ماه قبل از ظهور خرج میکند و سالها گذشت و ظهور امام فاشد اما
موافق اخبار سفیانیها متعدد درند و خدا را نااست که بعد از کدام یک امام ظاهر شود
باری کاوخی اندازد و پادشاه سنک است **فصل** و باز گفته است که این که در باب
حدیث لوح فرموده اند که مراد زمان غیبت است بعرفون نعمه الله ثم بیکر و یفنا

جواب فقره حدیث لوح این است که سید آل ولایتی در زمانه نهاده ای او هم
تا آخر هزار و شصت سال از غیبت امام میگذرد که شعبه ظاهری یا صاحب الزمان
گفته اند و در محبت و ولایت او مبتلای بیلاهی و صدقات بوده اند و هستند حال
اینجا بحث زمان از مخصوص میگردند بر زمان ظهور او و انوقت میگوید که باید این زمان در زمان
ظهور بر اولیاء وارد باشد اول که بضرورت شعبه هم این مدت گذشته و اینده نا ظهور او از زمان
او است و همه این مصائب در زمان او بر شعبه وارد آمد و بعد از ظهور بنقض اخبار و
تجدد جمیع این زمانها بر طرف میشود و منتهای عزت و شوق برای آنحضرت و اصحاب
او حاصل میشود و منافات ندارد با اینکه در حدیث لوح فرموده اند که در زمان او ولایت
دلیل میشود چنانکه اگر خبر صادق خبر بد دهد که در سال اینده قحط شد بد خواهد شد
و باز خبر بد دهد که در سال اینده فراوانی بسیار خواهد بود و این دو خبر منافات با هم ندارد
و در صورتیکه شخصی است که است که هر یک بنا بد شد زیرا که ممکن است که مثلاً
در اول سال قبل از حصار قحط شد بد باشد و بعد از حصار فراوانی بسیار باشد
و مکرر همین طور شده پس هر دو خبر را از خبر صادق باید قبول کرد و بعد از آنکه بدی
است که از هزار و شصت سال قبل از این تا انوقت که خدا را نااست همه زمان صاحب
الامر است و حدیث لوح صادر از ایشان و آیات و اخبار هم که دلیل این است که در
زمان ظهور خاصه جمیع زمانها بر او وارد میشود و امام غالب بر کل زمین میشود
چنانکه فرموده بنظر علی الدین کله فرموده و ممکنیم فی الارض نیز هم اینها صادر از ایشان
پس بجهت دلیل میتوان انکار نمود اینها را و فقره حدیث لوح را تقیه داد و در جمیع زمان او و
او را هم تخصیص داد بوقت ظهور جمیع اینها کلماتی است که ایداد لیل بر ایشان نیست **فصل**
چون مولای بزرگوار من در باب حدیث زوراء فرموده اند که در وایت ثمانون و اندر
ام و ثمانون الف هست و اول انکار کرده که ندیدن شما مناط نیست تا اینکه گفته که ثمانون
الف هزار مقابل شما دقت بر صدق مدعای ایشان زیاد تر است و اگر غیر ما نبود
در زوراء محققاً ثمانون الف شهید نشدند کل بوم عاشورا و کل ارض کر بلا از مطاع
حقیقه مسلم است **جواب** سابق بر این مفسلاً جواب این مطالب داده
شده و مولای بزرگوار من بتفصیل جواب فرموده اند و در این مقام حاجت باطناً
نیست کل ارض کر بلا فرموده اند کل ارض زوراء که فرموده اند کل بوم عاشورا فرموده
و چه دخل اینها با ما دارد چرا اینقدر بی انصافی میکند اگر میخواهی سخن برای بگوئی

که چه حاجت بخواند حدیث و ایستاد و از حدیث و ایستاد بخوانی باید ملاحظه کنی که او را
 فرموده اند نمود بعد از آنکه ملاحظه عظیمت زمین کنی و از بر وی روز عاشورا میشود
 گفته میشود که برزگی ایند و احاطه بحجج مکاتفا و زمانها کرده و همه آنها را محمل مصیبت
 نموده و کجا از برای روزاء هیچ برزگی است و کی اینجا است در روزاء کشته شدند و خود
 حدیث شاهداست که روزاء ان کوه سیاهی است که در سوق دوای زری که می
 رفتند در طرف راست راه واقع بود و در محل باین شهر جالبه دارد و از این گذشته که
 حدیث صریح است که این جماعت از ولد فلان هستند یعنی بنی عباس و مراد از صلا
 خلافتی که فرموده است مثل خلافت هرون و مامون است و این در مقام مدح نیست
 خلاصه نصاب بدو ملاحظه کن که سوای محلات مجلات هیچ ندارند **فصل**
 گفته است و حدیث فی سنه السنین بظهر امره و بعلو ذکره را چند قسم و این فرموده اند
 و آخر فرموده اند شاید تصحیف شده باشد و فی شبهه السنین باشد و الا اذ جاء
 الاحتمال بطل الاستدلال ثانیاً علی زعم الباطل و ناوید العاطل ظهور حضرت موسی
 در شبهه است که هر اینه ان کشف میشود چنانچه شبهه بود و چون میزان فسطوح
 عدل بیمان آمد معلوم و واضح شد و صادق و کاذب و صدق و مکتب مفهوم و
 منفصل گردید ثالثاً مرحوم خان والد ایشان در فصل الخطاب فی سنه السنین روایت
 فرموده اند **جواب** نمیدانم بر اسلام بکریم با بکلمات اینر و چند هم خداوند
 شیطان را لعنت کند که ملجاء میکند انسان را از اینکه با جهل که مثل کودکان
 حق میزنند سخن بگوید کلماتی چند آموخته اند و نمیدانند و در کجا باید گفت و خوشا
 که هر قدر ظاهر میکنند او را در رساله مبارکه مولای من نظر کن و بین آنچه جوابهای محکم
 که مفری جز تسلیم ندارد فرموده است و اینم و در خود باین شبهه که جواب همه را داد و بخود
 بالبدیه که می نویسد جواب نموده و اولاً و ثانیاً گفته ثانی اینکه ملاحظه کن این هنوز نفهمید
 که در خود بکنند یا بر مولای من روحی فدا شد اما بعد از این که بدو اینچنین بداد
 برای معنی کرده اند و ناوید بچا نموده اما بد ایشان فرموده اند که شیخ اینم و در خود
 و هیچ یک دلیل قول شما نیست و جوابهای بسیار فرموده اند اما این شخص جواب میگوید
 که اولاً اذ جاء الاحتمال بطل الاستدلال اینک اینجمله رد تو است بعد از آنکه گفت حدیث
 مختلف شد و احتمالاً است و الاستدلال تو که مستدل باین هستی باطل میشود مگر آنکه از
 متشاجات نرفته بودیم تو باین حدیث مختلف و متشابه گرفته بودی پس چون احتمالاً است

و استدلالات باطل است که در این

استدلال

استدلال تو باطل شد بپایه اینکله زاید گرفته و نمیدانند کجا باید گفت و مابین المحدثین
 شده ایم اگر تفریح خوانان اینها را بکنیم بر وضعفای مسلمین مشبه میشود و اگر تفریح
 بکنیم اینها را است میاوند و محبوب کلمات خود را ملتفت شد و در صد اصل و ح
 نلبین دیگر به پاینده و چاره از گفتن نیست و دست خدا بالا می سنه است و جملتها
 علی قلوبهم گفته اند بقیه هو و فی اقامه و قرا و اما در وجه دوم بعضی که برای کلمه شیخ
 کرده غلط است و این لام ایند نیست و لام انتهاء است مثل سقناه لبه و عقی باین
 میشود که ظاهر میشود در شبهه نا اینکه ظاهر نشود امر او و بلند میشود ذکر او و اما این قط
 و محک عدل که بپایان آمده اگر کتاب و سنت است و شد بدو و ثانیاً خداوند بخلاف
 حکم کرد و اگر احتیاط شما است که ان مسالده دیگر است و اما آنکه گفته که مولای من بر کوا و من
 اعلى الله مقامی سنه السنین نقل فرموده اند کمی منکر شده که باین لفظ روایت شده و
 خود مولای من بکریم در این رساله نصیحت فرموده که باین لفظ روایت شده و چه مانع است
 که شیخ اصح از تنجیکه مرحوم افادست آورده اند بعد از ایشان دست مده باشد و ملا
 اینکه ثابت فرموده اند که موافق هر یک از شیخ دلاله بر قول شما ندارد و چون سابق و فضلا
 بپایان دفع اشکال از حدیث شریف شده و در این مقام دیگر تفصیل نمیدانم **فصل**
 گفته است و حدیث العلم سبعة وعشرون حرفاً جمیع ما جاء به الرسول حرفان فاذا قام القائم
 بیت باقی الوجوه منزل کتاب مستطاب ابقان نازل فرموده اند و خدای جل و عز بر هاتمه
 و امر را که انبیا و اولیاء و اصغیا باین اطلاع نباشند و با مریم اظهاری نداشته اند این هیچ
 رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود بپایان نمیدانند اگر طایف نبایدانکار نمیدانند
 انجسب ان اکثرهم لیه چون او بقتلون انهم الا کالاتقام بل هم اصل سبیل انتهی بعد
 بالقاطب که لا یق خود و است اشاره بمولای من کرده که امر را که انبیا و اولیاء و اصغیا باین
 اطلاع نباشند و از ذکر فرموده و یا با مریم اظهاری نداشته اند و از ذکر فرموده و بعد از ذکر کرده اند
 که بپایان نفرمودن دلیل ندانستن نیست و این شخص جواب میگوید که صاحب ابقان را هم گفته
 بود که یا با مریم اظهاری نداشته و دیگر را ذکر کردید و باز چون از مقتضای آنها آگاه بوده که مقتضای
 تفصیل اینم و است بر ماتم و اتمه خواسته متشاجز کر کند که ما را ملزم کند گفته است
 و دیگر آنکه از مطالب مسلمة محققه حضرت شیخ و جناب سیدنا و احفادها القداست که از قرآن
 و آثار بیرون آورده اند و جمیع افاق و انفس و کتب اسمانی و ظهورات مظاهر قدسیه را شاهد
 ان آورده اند که باحو و لا یت اشراف از بیون است و ظهورات مظهر بطون است و جناب انبیا

خوب به معنی را می دانند و همین است که در صد هزار پرده اسم از او کن رابع گذاشته حال
محض رد و اعراض او را ظهور و صابیت انکاشه اند حفظ شهادت غایت عنك اشياء
جواب اولاً ملاحظه کن که کتاب ابقان و صاحب و رایحه القاب میخوانند و حال
اینکه نظر می باید در حدیثی امام مکی فرمود از اینکه مثل جل جلاله در عظیم ایشان ذکر
کنند و فرمود که آنچه مخصوص خداست برای غیر او نباید ذکر کرد و این جماعت چون کما
شان بسیار سهل شده و هر کجایی را منزل من الشیء میخوانند و هر چه سر و پای را
ظهور ربوبیت و الوهیت می دانند این است که آنچه هم مخصوص خداست برای افعال
ذکر میکنند و نمیدانم چه فضیله برای این جماعت مبستر شده که برای تمام نبوده است که
ایشان را ضعیف نشدند که مثل عز وجل برای ایشان ذکر شود و این جماعت بالسنه اند خداوند
دین و ادب را از انسان نگیرد و اما آنچه گفته که عبارت ابقان این نبوده و اولاً مولا می فرمود
است که در یکی از نوشته های ایشان دیده ام چه میدانی ابقان بوده است و ثانی اینکه در
نوع این مطلب شبه نیست که شما این ظهور را شرف میدانید و شرف لازم از شما زیاد
علم است پس چرا انکار میکنید و ثالث اینکه اگر مقصود این نبوده چرا از پی متشابهات
میگردید که شاهد بر شرفیت دست بیاوردید و بعضی عبارات مشایخ ائم را در این
مقام باید ذکر نمود تا رفع شبهه بشود از جمله فرمایشی است در حرم اعلی الله مقامه
است که در شرح قصیده میفرمایند در مقامی عنوان الاول الولا به المطلقه الاولیه
الکلیه الظاهرة بامرکن و بقوله الساریه بنورها و ظهورها فی جمیع الدرات الوجودیه من
مبدء القیام الی اخر مراتب النقیات و ان کان لا ظاهراً لها لظهورها بالافاضه علی
الاشیاء کما میبیین مراتبها و اطوارها العنوان الثانی رتبه النبوة و هی الوساطه فی
التشریع و التکوین و بصواب وجه دقیق و لا شأن ان النبوة مقامها بعد الولا به و ان کان
الجامع له السبق علی المنفرد بجمعیه تفرد کما ان المنفرد بفرده اجتماع و اقترن بعد بمناسبت
اینکه صاحب قصیده از غایه است الزاماً هم عبارت از اجماعی المذنب نقل فرموده تا اینکه
فرموده است و هذا هو الذی نقلنا عنه سابقاً من ان الحضرة المحمديه اقرب الحضرات الی الحضرة
الاحدیه فکانت له الولا به العاقمة الواضحة علی کل مذنب و مبروء و له النبوة الخاصه الطامنه
المطلقة فهو من حیث و لا به اعلی منه من حیث نبوته و بالامرین تقدّم علی صاحب الولا به
فقط انتهى ملاحظه کن که میفرمایند شکی نیست که نبوت مقام او بعد از و لا به است و اگر چه
انکسب که جامع مقام و لا به و نبوت است یعنی خاتم م از برای او سبقت است بر منفرده یعنی

ب لا به بتنهائی است و جامع که خاتم یا شد بسبب جامعیت منفرده
بی و نیست و منال ابدی خلق نمیشود چنانکه منفرده یعنی علی لبیک
بت بتنهائی است و مقام او بعد از خاتم است و جمیع و مقرب شده است یعنی
س و بعد باز نصیر میفرمایند که حضرت محمدی از برای او است و لا به غایه که واضح بر کل
مخلوقات است و از برای او است نبوت خاصه که مخصوص با او است و احدی صاحب مقام
نبوت و غایه مطلقه است یعنی مبعوث بسوی کافه ناس است حتی ال محمد بعد میفرمایند
پس خاتم از حیث و لا بهش اعلی است از حیث نبوتش یعنی مقام و لا بهش اشرف از مقام نبوت
است و چون صاحب مقام نبوت و لا به هر دو است پیشی گرفته بر صاحب لا به فقط یعنی
بر علی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار پس می بین که با اینکه و لا به اشرف از نبوت میگردند
معذلک و لا به اشرف از نبوتی نمیگردند زیرا که نبی صاحب و لا به و نبوت هر دو است و لا به
صاحب لا به بتنهائی چنانکه خداوند فرموده اما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الایه
پس نبی را رسول و و لا به هر دو خوانند و اما انکشان که ایمان آورده اند یعنی ائمه اطهار و
همان صاحب لا بهتند زیرا که عطف بر رسول شده اند و عطف مقتضی مغایرت است
و شیخ اوحد مجد در شرح زیارت میفرمایند در مقامی الولا به یعنی ظهور الولا به الحق سبحان
الحق بآله و علیهم فی کل شیء و هو قوله تعالى الرحمن علی العرش استوی و محلهما الذی لهما
قلب محمد صلی الله علیه و آله کما قال قتله ما و سبغی ارضی و لا سمائی و و سبغی قلب عبدک
المومن و قلب الولا به من قلب النبی صلی الله علیه و آله کالضوء من الضوء و له هذا اشار بقوله
اعطیت لواء الحمد و علی ام حمله و در مقام دیگر میفرمایند در ذیل حدیثی فاخبر ان نوره
صلی الله علیه و آله یطوف بالقدرة ثمانین الف سنه و الظاهر ان المراد منه ان بطون
علی حکم الولا به هذه المدة التي هي مقدار سبق ظهور الولا به علی النبوة التي هي العظمة و جلالة
العظمة فاما وصل الی مقام النبوة سجد له نقطه لا تهو شان النبوة بخلاف الحال الاول الذی
هو شان الولا به فانه مقام ربوبیه لا مقام عبودیه و مقام بالنبوة و قام علی بالولا به بعد
محمد انتهى پس در هر دو این عبارات ملاحظه کن که با اینکه و لا به اشرف از نبوت است
معذلک اول کسی که صاحب مقام و لا به شده است خاتم است صلی الله علیه و آله
بعد از آنحضرت حضرت امیر بلکه نصیر میفرمایند شیخ اوحد اء با اینکه هر نبی و لا بهست
اما هر و لا به نیست چنانکه در رساله شرح سوره توحید و ابیه نور و منال دیگر میفرمایند
فالنبوة هی اخبار و رساله عن اوصال الملک و نهی الولا به هی قوای سلطنة الملک و ملکنه

و ندیرها و انظر فیها و البقی لما کان حاملا لا مر المملک و یفید
 فی تبلیغ الرسالہ و تقویہم الریحۃ علی حسب مراد المملک فکان فی الاول
 نیج و لا عکس الی اخریس ملاحظہ کن کہ ہر نیقی مقام و لا بیت بالنسبہ بمقام
 ولی ذریہ ای در مقام خود صاحب نبوت نیست و خاتم جامع اعلی درجات ایند و صفہ
 پس قنیکہ خود خاتم قبل از جمیع کائنات صاحب مقام ولایت بوده است و مقام نبوت را ہم
 البقا و اشرف از جمیع خلق خواہد بود و باینکہ ائمہ اطہار ہم صاحب مقام ولایت شوند چہ ظاہران
 و چہ باطن اشرفا خاتم النبۃ نخواہند شد زیرا کہ او ظاہر و باطن ولایت ہر دو را داراست بعد از
 نبوت پس انفرادی کہ میگویند کہ این شخص را ظہر و ولایت میگویند و بعد از ان اشرف از خاتم
 میباید ہمہ اش خطا است اولاً بحقوق کردہ ایم کہ این شخص صاحب مقام نبوت بلکہ
 شیطان و اقش حقیقہ نیست با و ولایت دارند چنانکہ خداوند فرمودہ و ثانیاً شخص امام ہم کہ
 تشریف بیاورد بفرمودہ خود شان اشرفا خاتم نبوتند و بقول اخبار اہل بیت علیہم السلام
 محمد آئمہ پس مگر اینکہ اول بخاتم میرسد و بعد از ان حضرت با ایشان میرسد بان ترتیب
 کہ دارند و اما اینکہ گفتہ کہ مراد مولای من از و کن رابع این است خداوند لعنت کند کاذبانی
 را اینجاست بچہ من قانعند کہ بظن بنند چہ دخل دارد مسالہ و کن رابع باین مطلب کن
 رابع ایمان در زمرہ مشایخ ما ولایت و انبیاء ال محمد است و برائت از اعداء ایشان و ما شیعہ
 ال محمد را شعاع انبیاء میدانیم و انبیاء ہم را شعاع ال محمد چنانکہ خداوند پیغمبر ما بدان
 من شیعہ لا برہیم و موافق اخبار بعضی از بہیم شیعہ علیہم السلام است و شعاع ہرگز بمقام
 صاحب شعاع نمیرسد چنانکہ نور و افتاب ہرگز بمقام افتاب نمیرسد و نور چراغ ہرگز
 چراغ نمیشود بلکہ تابع او است و شیعہ ما است و وجودش شیعہ با شراق او است پس چگونه
 چہرہ بکہ وجودش شیعہ با شراق دیگر است بمقام ذات او میرسد پس شیعہ ان ال محمد کہ مراد
 مؤمنین انہر هستند بمقام انبیاء خدا یعنی مثل ابرہیم و فوج و سایر انبیاء نمیرسند
 و انبیاء ہم نیز بمقام ال محمد نمیرسند پس یہیں کہ سخن ما چیست و اضراہای این مرد چہ چیز
 است کہ میخواہد برای خود شریکی در قول بگرد و ما پیانہ میرسیم بخداوند از اینکہ با این
 جماعت موافقت میکنیم لا تقم لیسوا من الحق بقیۃ فی شی و تمام آنچه میگویند بدعت است
فصل گفتہ است و حدیث مروی بخداوند لغات اربع علامت من رابع نبی و
 ہم بتکلیفات صریح و مخوی چہ زحمتها کشیدہ اند کہ شہد فرمایند عبادت حدیث عربیہ
 نداشتہ باشند دلیل اینکہ روایت صحیح نبودہ و نیست تا اخر خرانی کہ گفتہ چہ

نہایت

بن است کہ شاید حدیث را بمعنی خواستہ و
 مضمون اخادب متعذرہ است و بعد روایات
 و الم و در ہجیم یک از روایات ہم باہن الفاظ کہ اینہما نقل کردہ اند
 ہم سابق بر این درجائی کہ مصنف ذکر این روایت را کردہ بود از ہجیم
 بن مضمون را نقل کردہ ایم و تحریف کلی کہ کردہ اند این است کہ در اخر حدیث
 ما من محمد فالقیام لیسرہ و ثبیب ہن اثارہ بودہ و اینہما تحریف کردہ اند و العارۃ من محمد
 بطہر با اثارہ مثل قرآن کردہ اند حال اگر شما مدعی ہستید کہ بچہ من لفظا کہ شما گفتہ اید در
 بحار ہست انرا نشان بدہید و اگر قبول دارید کہ نقل بمعنی شدہ در نقل بمعنی خلاف
 کردہ اید اولاً کہ خلاف عربی است و ثانیاً اینکہ فرمودہ اند و ثبیب ہن اثارہ یعنی ثبیب
 اثار محمد و قرآن را خداست کہ بر انحضرت نازل شدہ و اثر خود را بحضرت شمردہ نمیشود
 چنانکہ فرمودہ علی بن ابی طالب عن النبی ان ہو الا وحی بوحی و فرمود ان ابتغ الا ما بوحی
 انحضرت نازل نمیشد بفرمودہ نمیشد و خداوند فرمودہ و کذلک او حینا الیک روفا
 من امرنا ما کن تدری ما الکتاب ولا الایمان پس قرآن اثر شخص پیغمبر شمردہ نمیشود
 بلکہ کتاب خداست و اگر کوئی کہ ہمہ اینچہ پیغمبر را و است عطای خداست کویم راست
 است اما معدلک خزینہ کہ خداوند قرآن را از ان نازل فرمودہ تاخر ان باقی فرق دارد
 و از این است کہ قرآن مجزا است و باقی را با الفاظ و عبارات مخیر شمردہ اند پس معلوم
 است کہ از برای قرآن اختصاصی بخداوند عالم ہست مثل اینکہ در ظاہر ہمہ زمین مخلوق
 خداست اما کعبہ بیت اللہ شمردہ شدہ و مساجد نسبت بخداوند دادہ شدہ و سایر دادہ
 شدہ پس معلوم است کہ وجہ اختصاصی در اینہما ہست کہ در باقی نیست خلاصہ کہ قرآن
 کلام خداست و بعلم پروردگار نازل شدہ و اختصاص از مہمانہ کلمات پیغمبر
 بلکہ کتب ایشان بخداوند معلوم است چنانکہ در معتد ذکر این مطلب شدہ است
 لهذا انجا کہ گفتہ میشود ثبیب ہن اثار محمد ہم این را تفسیر کردن بقرآن درست نیست و اگر چہ
 کوئی کہ عین این لفظ فرمایش خود ایشانست حدیث را از بحار نشان بدہید و بر فرض صحیح
 اثار مثل قرآن و ایشان بدہید و واللہ بسناد غریب است کہ ایشان اینقدر پیچان باشد
 کہ عبارات بیان دایک بد مثل قرآن است سایر عبارات خود پیغمبر و حضرت امیر و
 سایر ائمہ اطہار کہ افعی عبادان اہل دوزگا است مثل قرآن نیست و اینہما چنانکہ کنند
 و این خرافات را کہ لفظ صحیح داند و نہ معنی درست اینہما مثل قرآن بلکہ چہ بران پیدا

علامہ

خلاصه و مولای بنیر کواری من بفضیل بیان
 مدغای شما نیست و این شخص چون از جواب انظار
 نصیحت نکرده اید و خرافاتی سروده و انظار اهدا بدی که فرمود
 چند باین مفهوم دارم **فصل** گفته است فرموده اند که
 ذلت خودش و شجاعتش شد الا ان می و هشت سال است که خرد و جگر و
 سن توانسته اند راست کنند و در هیچ مجلس اسم او را نمیخوانند و هنوز جی
 ایشان در عکاسی و سندان این کدام مضرت و ظفر است بل دل خود را جوش میبکند و جای
 و پاویخورند و عیش میکنند که ما مظفریم انتهای ای سید من تا هشتصد سال شبیه
 غنی و مستور و در و فرای و مطرود بلاد بودند و زکاتش از اتمه هدی و عیال محبوس
 و مسجون از مذهب خود آگاه نیستند یا بنیای علی الله اغاض و انکار فرمودند تا آخر آنچه در
 و صفاهل عکاسه **جواب** در این فقره و انصافی و اخراج کوئی کرده شمع
 هنوز هم مبتلا بشیر عادی هستند و خواهند بود تا زمان که تمام ال محمد ظهور
 فرماید این قدر هم کمی نیست و این اوقات را می میرند یکی اینکه در بعضی بلاد
 انطور است نه همه جا و ثانی اینکه در همین جاه که راه میرند هزار تقیه و مژده ادا باید بکنند
 و فضایل محمد را باید در دلهای پنهان بدارند تا آنکه ندکی بکنند پس هنوز هم روز
 عیش ایشان نیست و چیزی که هست این است که خداوند بجا تمام و امت و در اول که انصاف
 بر بخیزد و عده تمکین اهل زمین و غلبه و بظاهر بر ایشان و دفع دشمنان فرموده و در کتب
 اسمانی و اخبار بکه با نبی است مثل ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی سلیمان و اسمعیل
 و ذکر پا و دیگران خبر از مصائب سید الشهدا داده اند که ام المصائب و الحزن است که مصیبت
 او پیچیده است مصیبت زده شد و فاطمه زهرا در بخت بر او میگریه و آینه اظهار و جیب زین
 و اولیا بلکه هزار هزار عالم مصیبت زده شدند و راحت و خوشی باین سبب
 از عالم بر داشته شده و تا خون او گرفته نشود از دشمنان او سالیان و زندگانی از برای صلوات
 پیدا نخواهد شد و بر کائنات آسمان و زمین بر ایشان فرو نهد پس عهد و پیمان ال محمد
 همین بوده که در اول اسلام همین طور باشد و خداوند باین ملاحظه در کتاب محمد خود ایشان
 و امستضعف خوانده و فرموده است و زید بن علی الذین استضعفوا فی الارض و الجبال
 ائمه و نجعلهم الی و انهم فی الارض نری فرعون و هارمان و جنودها منهم ما کانتوا
 مجذرون اما بعد از استضعاف و عده تمکین و ظفر و وراثت و غلبه بر دشمنان را داده است

و در ایات بسیار این مطلب را فرموده و در اخبار اهل بیت آن روز را بنوم ظهور قائم
 تقسیر فرموده اند و بسیار حدیث دلیل بر غلبه و قوت و قدرت و عزت و سلطنت ایشان
 در این روز وارد شده و نصیحت فرموده اند که در همان روز اول مر باین سوال خواهد
 بود که بغلبه بر بجز چنانکه فرمودند که بمی من اخوان الناس و بصبح من الناس پس
 بیرون که یا اینکه امام است گفته میشود که شام میکند و از همه مردم خوف و بپشتراست و
 صبح میکند و از همه مردم این تر است و معلوم است که خوف و بلا حظه نقد بر خداست
 که هنوز روز ظفر ازین سبب و از همین خوف بود که غالب شد که میفرماید خفون منکم تا
 خضکم و در صفت او خائفان بترسید و در شده و آن روز که وعده خداوند میرسد و نصیحت
 پروردگار بر او سبب میباید از در بگریه میشود و میداند که تمام عالم با او مقابلی نه
 میکند و همان اول خطیب مکر را میکند و بعد از چند روز تمام اهل مکه را قتل
 میکند الا مؤمنین خالص را و بعد از چند روز دیگر در مدینه حبیب و طاعون
 را بیرون میاورد و میبوزاند و جمیع اشیاء انظار اهل مکه را میکند خلاصه آنچه در
 همه وعده های خوری است که در اول ظهور باید بروز بکند و تا در اهل انصاف
 با طینت کردن خطاست زیرا که در باطن از زمان ادم تا قیامت همیشه ملک در تصرف انبیاء
 و اولیا بوده و هیچ نفرمودند که ظهور شد و خداوند وعده داده که ایشان را خلیفه بکند
 چنانکه فرمود و عدا الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیسئلقنهم فی الارض تا آخر وعده
 البته موعده را جلی دارد و اجل ان نبض کتاب خدا و اخبار ال محمد ظهور قائم است
 دیگر این سخن آن که دل خود را خوش میکنند و مفر شری نیست این شخص آمد و چند صباچی
 بیشتر طول نکشید و در وقت و اگر میگوئی که وعده بروج داده شده که در مظاهر بعد
 هست میگویند روح در خاتم و ائمه بود چرا ایشان را مستضعف شمرند و قدری
 باید فکر کرد و درین باب این باز میخواند از دست نداد جف است و الله که اینهمه جان بکینی
 و خود را خسته کنی و خداوند ناراضی باشد خلاصه که بیشتر بیان این مطالب شده اما
 بی نصافی اینهمه مدح میکند و عازا از تکرار یاری و باز ذکر کرده است که در خاتم بعضی
 عبارات ابقان را ذکر کرده اند و نشان می دهند و در نموده اند و اشعار بعضی بجهار از
 ان نموده که در رساله مبارکه تفصیل انظار گرفته شده است و کما نکرده که باینها اشیاء مطلقه
 او میشود و این بنده در چند فصل پیش همان عبارات را که اشاره میکند در باب انظار
 مقامات انبیاء در رتبه پائین و اتحاد ایشان در اعلا ذکر نموده و بفضیل جواب داده ام

و دیگر حاجت بقصیل نیست و بعد از این عهد مطلب مصنف احتیاج بر طایفه از
است و الحمد لله ما فراغت جستم از آنچه متعلق بمایرد و در جواب احتیاجات
لبس است که بخوانیم و قال الله و لیست القنادی علی شیء و قال القنادی لبس الله
علی شیء و هم یملون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم لایة و چون این بد
بخان اقصای سبدها نهادنی برای میرزا حسینعلی داشتند و عصب حق الحزن
و انور قد امید است که این رساله نصرتی خاص از آنحضرت روحی و روح العالمین فداء
باشد و لهذا ختم ان مطابق شد با یوم عاشورا از سنه هزار و سیصد و بیست و یک
هجری و از فضیلت حضرت صاحب الامر صافات الله علیه امید دارم که با اینکه اینک
رو سبناه و کلام او قابل ذکر نیست و چون مشکون بدکر این بر کواران است و در
اعادی و غاصبیه حق ایشان از ایشان بکرم قبول فرمایند و در دنیا و آخرت نظر
خود را از آنها ندارند و چون هر چه از حق در تو دما است بنویسم و مواضع و مشایخ ما
رسیده است از خدایند مسالت میکنیم که در جان و مقامات ایشان را بلند فرماید
ایشان را با ال محمد محشور فرماید و بقیه مشایخ ما که مولای بزرگوار من است و روحی
فداه از خدایند بنویسم ال محمد مسالت میکنیم که بر توفیقشان و ناپیدان ایشان در
شتر امر ال محمد بیفزاید و کفایت محتات ایشان را بفرماید و عمر مقدس ایشان را طویل
فرموده بظهور قائم ال محمد علیهم السلام به پیوندد امین یا ارحم الراحمین تمت

حامداً مصلیاً مستغفراً تراباً قدماً محبتین ال محمد

ابن القاصی محمد بن احمد تبریزی

۲۴ جمادی الثانی ۱۲۲۱

المبارک من شهر

۱۲۲۱



jabir.abbas@yahoo.com